بمناسبت آغاز پانزدهمین قرن
هجرت پیامبر اسلام (ص) و دومین
سالگرد پیروزی انقلاب
اسلامی ایران

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
۸۱

جهانگیرنامه

توزک جهانگیری

اثر

نورالدین محمد جهانگیر گورکانی

به کوشش

محمد هاشم

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۳۰۷

بنیاد فرهنگ ایران
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

تقدیم به :

روح پاک پدرم

فهرست مطالب

دنباله جهانگیر نامه ـ نگارش: معتمدخان

ضمیمه جهانگیرنامه تالیف : محمد هادی

پیشگفتار

ابوعثمان جاحظ علامه وادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است : " *الادب هوالاخذ من کل علم بطرف* " ادب چیدن از هر خرمنی خوشه ای و از هربوستانی غنچه‌ایست "

ادبیات هرملتی همچون آئینه‌ایست صافی و روشن که درجه ذوق وهوش وکمال معنوی و چگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است.میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است .

درهرجا و هرزمان که از ذوق وزیبائی نمونه وجود داشته باشد ، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است ، پس هرگفتار منظوم یا منثور یا کرداری که دارای بهره ای از ذوق وزیبائی ، ظرافت وموزونی ،لطافت ونازک‌کاری باشد وبدین زیور خدادادی‌آراسته داخل در مقولهٔ ادب خواهد بود .

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی‌شبهه یکی از غنی‌ترین منابع ادبی جهان را دربردارد . شعرا ونویسندگان فارسی زبان اعم از ایرانی وغیرایرانی با کلامی سحار تمامی جنبه های آفرینش وهستی را مورد تدقیق وتحقیق قرار داده اند . اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت‌خلاقه این زبان وعلاقه وذوق فارسی‌زبانها بوده است ولی بدون شک نمی‌توان تاثیر تشویق وترغیب امرا وپادشاهان را در این امر نادیده گرفت . بسیاری از آثار فارسی مستقیما به اشارت سلاطین نوشته ونگاشته شده است . باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدتها مهد گسترش زبان فارسی بوده است ودر طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشمار می‌رفته وبسیاری

از تالیفات مهم به فارسی تدوین شده است ونیز بسیاری از امرا وسلاطین هندوستان در گسترش و توسعه زبان فارسی کوشیده اند .

امروز نیز اگرچه از سلاطین وصلات خبری نیست ولی مردم به هدایت ذوق‌سلیم خود فارسی می‌آموزند وسعی دارند خود را از خرمن بی‌دریغ فارسی نصیبی ببخشند .

کشش وجاذبه ای که گویا خداوند در زبان فارسی به ودیعت نهاده خیلی زود مرا نیز به مانند هزاران هزار افراد دیگر بخود کشیده در دبیرستان وکالج از میان دو زبان فارسی وعربی به عنوان زبان خارجی کلاسیک فارسی را برگزیدم وسپس در دوره فوق لیسانس مستقلا به مطالعه فارسی پرداختم و به اخذ درجه فوق‌لیسانس ومدال طلائی به عنوان شاگرد ممتاز از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۲ نایل آمدم . در سنه ۱۹۶۸م وارد دانشگاه تهران شدم و دوره سه ساله دکترا مخصوص خارجیان را گذرانده "تصحیح انتقادی‌جهانگیرنامه "نوشته نورالدین محمد جهانگیر را به عنوان رساله دکترا انتخاب نمودم وتهیه میکروفیلم از کتابخانه های خارج از ایران به وسیله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفت وپس از آن کار استنساخ ومقایسه آغاز شد .

تحریر وقایع سلطنت تا سال هفدهم جلوس وسیله خود جهانگیرشاه بعمل آمده و این تحریر بصورت شرح وقایع روزانه ، روزنامچه بود . پس از آنکه جهانگیر خود تحریر وقایع را متوقف ساخت معتمدخان بخشی را مامور انجام این مهم ساخت ولی خود در تصحیح آنچه معتمدخان می‌نوشت را عهده دار گشت . جهانگیر نوشته های معتمد خان را پس از تصحیح وارد در مسودات خود ساخت .

جهانگیر خود در این مورد در جهانگیرنامه چنین اشاره می‌کند :

" چون از ممر ضعفی‌که دو سال پیش ازین عارض شده بود وهنوز هست دل ودماغ همراهی ننمود که به مسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درین ولا که معتمدخان از خدمت دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت ، چون از بنده های مزاجدان وشاگردان سخن‌فهم بود وسابق نیز سررشته این‌خدمت وضبط‌وقایع به عهده او بود ، حکم‌فرمودم که از تاریخی‌که نوشته شده (آینده) مشارالیه به خط خود بنویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد وآنچه بعد ازاین سانح شود به‌طریق روزنامچه مسوده نموده وبه‌تصحیح من رسانیده وبه بیاض می‌سپرده باشد " ۱

۱ــ جهانگیرنامه ، ص۴۰۱

سپس معتمدخان نوشتن وقایع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت یعنی در وسط جلوس نوردهم بدون علت معلوم وقایع نویسی جهانگیرنامه قطع می‌شود.

جهانگیرنامه اولین‌کتابی‌ست که خاطرات وشرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکانی را دربر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر تورک تیموری از امیرتیمور گورکان،بابرنامه یا تورک‌بابری از ظهیرالدین‌محمد بابر به‌زبان ترکی نوشته شده بودند اما با این وجود جهانگیرنامه مهمترین واولین کتابی است که به زبان فارسی در ذکر وقایع حکومت یک پادشاه گورکانی تحریر یافته‌است.

این‌کتاب‌حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان سلف جهانگیر می‌باشد. این مطالب بعدها منبع شده برای بسیاری از نویسندگان که دست اندرکار تحریر تاریخ هندوستان بودند. من‌جمله کتاب معروف "تاریخ هند بروایت مورخان هندی"[1] درضمن وقایع دوره جهانگیری ترجمه کاملی از کتاب جهانگیرنامه است.

می‌دانیم که خاندان تیموریان هندوستان در اصل ترک وترک زبان بودند. جهانگیرشاه نیز به زبان ترکی تسلط کامل داشت. چنانکه خود می‌نویسد "باوجودآنکه درهندوستان کلان شده ام در گفتن ونوشتن ترکی عاری نیستم"[2]

باتوجه به تسلطی که بر زبان ترکی داشت، جهانگیر شاه نیز می‌توانست شرح واقعات خود را به روش نیاکانش در تحریر کتبی چون تورک تیموری وتورک‌بابری‌به‌زبان ترکی بنویسد اما به خاطر علاقه شدیدی که به زبان وادب فارسی داشت این زبان شیوا را برای ادای مطالب‌خود برگزید. شاید یکی‌ازعللی که جهانگیر را وا می‌داشت‌وقعیات خود را به زبان فارسی بنویسد این بوده باشد که او می‌دید ترجمه هائی که از کتب مشابه تحریرات او به زبان فارسی شده است ناقص و نازیباست زبانی که جهانگیر در نوشتن جهانگیرنامه بکار برده است زبانی محکم ومطابق با معیار های آن عصر است، نثری دلچسب که خواننده را مطلقا خسته نمی‌کند.

اینک درآغاز هفتمین سال اقامتم در ایران بی‌غایت مسرورم که با نوشته ای‌غنی‌تر واندیشه ای پربارتر به کار دیدار پایان می‌دهم. آرزوی من این است که کار کوچکی که درتصحیح وتحقیق این‌کتاب به‌انجام رسانیده ام مورد قبول اساتید وملت دانش‌دوست ایران قرار گیرد.

۱— H.M.ELLIOT:HISTORY OF INDIA AS TOLD BY ITS OWN HISTORIANS,

۲— جهانگیرنامه، ص ۶۴ — ۶۳ .

مقدمه

آشنائي مختصري با سلسله تيموريان هندوستان

مهمترين و بزرگترين سلسله اي كه در هندوستان به حكومت رسيدند تيموريان يا مغولان بودند .اگرچه نفوذ تيموريان به‌هندوستان از زمان‌حملات اميرتيمور به‌هندوستان آغاز شد ، ليكن بابرشاه با برانداختن خاندان لودي افغاني خود را در اين سرزمين مستقر ساخت .

ظهيرالدين محمد بابر مؤسس سلسله تيموريان هندوستان از تركان جغتائي‌بود او از جانب پدر پنج پشت با تيمور فاصله داشت واز جانب مادر نسبش به چنگيز خان مي‌رسيد . پدرش عمر شيخ بن ابوسعيد در يک امير نشين كوچک تيموري در آسياي مركزي يعني فرغانه حكومت مي‌كرد .

بابر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد ونود و نه در ولايت فرغانه به سن دوازده سالگي به پادشاهي رسيد[1] . او بسيار كوشيد كه فتوحاتي در ماوراءالنهر بدست آورد اما بزودي دريافت كه قدرت روزافزون ازبكان شيباني‌استقرار وي را در آنجا غيرممكن ساخته استدازين رو در سال۹۱۰/۱۵۰۴ كابل را گرفت وتقريبا بلافاصله هند را تا كناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد .

دسته اي از درباريان ناراضي سلاطين لودي دهلي وي را به مداخله‌درامورمملكت خويش خواندند بابر نيز چنين كرد وپس از نبردي با سلطان ابراهيم دوم او را در

۱ــ بابر . بابرنامه فارسي ، ص۲

پانی‌پت درسال ۱۵۲۶/۹۳۲ شکست داد.

گویند بابر در این نبرد تنها ده یا به قولی دوازده هزار سوار همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صدهزار نفر بالغ می‌شد. بابر در این جنگ با استفاده از توپ که صدائی مهیب تولید می‌کرد، فیل هائی را که در لشکر مخاصم بود ترساند ودر نتیجه قدرت این فیل‌ها علیه لشکر سلطان ابراهیم بکار رفت وسرانجام شکست در لشکر او افتاده و خود او نیز در جنگ کشته شد وبدین ترتیب بابر پادشاه هندوستان گردید.

بابر سال بعد مقاومت امرای راجپوت را نیز در کانوا، در نزدیکی آگره درهم شکست. معهذا این پیروزیها هنوز مقدمهٔ کار بود وقدرت مغولان هنوز شالوده و پایه محکمی در خاک هند نداشت که بابر در ۹۳۷ه‍.ق وفات یافت وهمایون‌شاه جانشین او گشت ولی براثر شورش امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سوری همایون پسر بابر مجبور شد از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان و ایران بگریزد و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. بعدها ضعف جانشینان شیر شاه باعث شد که همایون دوباره در ۱۵۵۵/۹۶۲ به هند بازگردد وحکومت خویشتن را در دهلی وآگره مستقر سازد

همایون حدود پانزده سال در حال دربدری بسربرده وسپس با کمک ارتش شاه طهماسب قندهار را درسنه ۹۵۸ وکابل را درسنه ۹۶۲ فتح کرد، سپس در سنه ۹۶۲ه‍.ق هندوستان را دوباره تسخیر نمود و آب رفته را به جوی بازآورد. اما حکومت مجدد وی بیش از یک سال دوام نیافت وسرانجام درسال ۹۶۳ دفتر وجود او بسته شد.

تاریخ وفات همایون را ازین مصرع جسته اند:

همایون پادشاه از بام افتاد ۹۶۳ه‍.ق[1]

جلال‌الدین محمد اکبرشاه: پس از درگذشت همایونشاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امرکوت از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دنیا آمده بود، به سن چهارده سالگی برتخت سلطنت جلوس نمود وتا پنجاه سال در نهایت قدرت وشکوه برهندوستان حکومت کرد.

اکبرشاه بدون تردید سردار وسیاستمداری بزرگ وجالب تر از آن یک متفکر و

۱ــ جهانگیر، جهانگیرنامه، ص۲۴

مصلحی مذهبی بود او با آوردن مذهبی بنام دین الهی پژوهش وکنجکاوی عمیق خود را درباره ادیان بطورکلی نشان داد. دین الهی آورده اکبر تلفیقی از اصول کلی‌ومورد قبول سایر ادیان بزرگ بود.

اکبر افراد مختلف از نژادهای مختلف را که مرکب از ترک و افغان وایرانی و عرب وهندوستانی‌بود، باهم جوش‌داد وازآنها یک‌طبقه حاکمه بوجود آورد. اینان‌منصبداران مملکت را تشکیل می‌دادند وهریک ناچار به تدارک تعدادی سپاهی بودند تابه‌هنگام جنگ در اختیار اکبرشاه قرار دهند، حقوق ومواجب اینان به وسیله جاگیر یا تیول‌تامین می‌گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمینهای عربی اسلامی معمول بود موروثی نبود[1]

هنگامی که اکبرشاه فوت کرد مرزهای قلمرو او از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکا پایتخت بنگلادش در مشرق واز سری‌نگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت.

اکبر شاه بزرگ بعد از پنجاه ویک سال حکومت در تاریخ ۱۳ جمادی‌الثانی درسنه ۱۰۱۴هـ.ق/۱۶۰۵م از جهان فانی به جهان باقی شتافت.

اکبرشاه قبل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده وپسر یگانه خویش‌جهانگیر را که درآن زمان شاهزاده سلیم خوانده می‌شد جانشین خود قرار داد.

جهانگیر شاه پس از بیست و دو سال حکومت در ۱۰۳۷هـ.ق درگذشت وپسرش شاه جهان تخت تیموریان هندوستان را تصاحب کرد. شاه جهان نیز مانند پدر خود در حفظ و حراست ملک و نشر سعی بلیغ و جد وافر نمود وقلمرو خویش را در دکن توسعه داد.

شاه جهان چهار پسر داشت، دارا شکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و شاه مراد. شاه جهان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عنوان ولیعهد اعلام کرده بود، اما اورنگ زیب علیه این تصمیم وی قیام کرد و بعد از زندانی کردن شاه جهان در ۱۰۶۹هـ.ق وکشتن برادران خود تخت تیموری را به تصرف درآورد

اورنگ زیب که دوره پادشاهی وی پنجاه ویک سال طول کشید آخرین‌امپراطور بزرگ تیموری است. مرگ وی که در ۱۱۱۸هـ.ق روی داد عظمت و شکوه تیموریان

۱ــ فریدون بدره‌ای، سلسله های اسلامی، ص۳۰۶

هندوستان را پایان بخشید. پس از او سلاله تیموریان بکلی دچار هرج و مرج گردید. دولت مرکزی اندک اندک نفوذ وقدرت خود را از دست داد و دهها فرمانروائی مستقل در حدود قلمرو تیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرمانروای تیموریان درسال ۱۸۵۷م (۱۲۷۴هـ.ق) وسیله انگلیس از سلطنت خلع و به رنگون (برمه) تبعید شد وبدین ترتیب سلسله بزرگ تیموریان هندوستان که در ۹۳۲هـ.ق بابر آن را تاسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید.

شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر موءلف جهانگیر نامه یا تزوک جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هفتاد وهفت هجری تولد یافت[1]. ونام اصلی او سلطان سلیم بود.

مادر سلیم که در هندوستان به"مریم زمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی‌پور بود. سلیم پسر ارشد اکبر شاه نیز بود.

تحصیلات: مطابق رسم معهود تیموری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال وچهار ماه وچهار روز شد، اکبر او را به تحصیل علم و دانش وهنر نزد بزرگان گذاشت. بدین منظور اکبر شاه جشن بزرگی برپا کرد ودر یکی از ایام مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست ودوم رجب سال نهصدوهشتادویک شاهزاده را به مکتب فرستاد[2]. او تحت نظر استادان بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلان هروی، ملک‌الشعرا فیضی، عبدالرحیم خانخانان، مولانا احمد علی وصدرجهان تعلیم یافت. سلیم تحت توجهات بزرگان ونوابغ عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصا هیئت وطبیعیات و فن انشاء و خطاطی را بخوبی فرا گرفت.

جهانگیر زبان ترکی را که زبان نیاکان او بود، از خانخانان آموخت چنانکه خود می‌گوید: " باوجود اینکه من در خطه هندوستان تربیت یافته ام می‌توانم بخوبی تمام

۱ــ جهانگیر. جهانگیرنامه، ص۱

۲ــ ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزنم و چیز بنویسم " ۱

جهانگیرگذشته از زبان‌عربی ،فارسی ،ترکی ، زبان محلی‌را نیز بخوبی‌می‌دانست . او در اوقات فراغت با پاندیتان و مرتاضان هندو مباحثه می‌کرد و از مصاحبت ایشان استفاده می‌برد .

ازدواج : جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و فرمانروایان آن دوره چندین بار ازدواج کرد .مهمترین ازدواج جهانگیر با نورجهان بیگم ، دختر غیاث بیگ تهرانی بود که در سال ۱۰۲۰هـ.ق اتفاق افتاد .

اوضاع واحوال سیاسی در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در مسئله جانشینی اکبرشاه دو گروه بزرگ و زبردست به وجود آمده بودند : یکی به سرداری راجه مانسنگه(دائی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) وخان اعظم (پدر زن خسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می‌کردند ودیگر گروهی مشتمل براغلب سرداران وامیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند . ولی اکبرشاه خود در روز های بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می‌گفت که فرزند من سلیم (جهانگیر) جانشین من است وبنگال از آن خسرو است . اکثر بزرگان دربار نیز صلاح خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند . اکبرشاه قبل از وفات خود در حضور کلیهٔ سرداران بزرگ ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد .

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود ، جلال‌الدین محمد اکبر ، در روزبیستم جمادی‌الثانی در سنه۱۰۱۴هـ.ق/۱۶۰۵م در آگره برتخت سلطنت جلوس کرد و لقب نورالدین محمد جهانگیر پادشاه برخود نهاد وبدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز کرد .

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه ونیاکان وی بابرشاه و همایون برای برقراری سلطنت وقدرت وجلال در هندوستان کشیده بودند ، زحمات او برای توسعه دادن سلطنت خویش وفتوحاتی که در شمال وجنوب هندوستان انجام داد ، چندان

۱ـ جهانگیر ، جهانگیرنامه ، ص ۶۴

قابل توجه نیست ولی استعداد و آمادگی‌ای که در محارست و محافظت کشور پهناوری مانند هندوستان نشان داد قابل تقدیر وستایش فراوان است .

همانگونه‌که مذکورافتاد قبل از درگذشت اکبرشاه برای جانشینی او دو گروه بوجود آمده بودند ، جهانگیرشاه برای بدست آوردن دلهای رمیده در بدو پادشاهی خود همه امیران وسرداران پدرخود را به مناصب مناسب و جوایز وانعامات سرافراز کرد . مخصوصاً میرزا غیاث بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد ومنصب او را اضافه نمود ومناصب شیخ فرید بخاری ، مقیم وزیرخان ، عبدالرزاق معموری ، شریف خان امیرالامرا ، راجه مانسنگه ، مهابت خان وعبدالرحیم خانخانان وغیره را علاوه برآنچه از عهد پدرش داشتند ، افزونی بخشید و به تدریج آنان را مددکار خود ساخت وهریک را جاگیری داده برای نظم و نسق مملکت روانه جا و مقام خویش گردانید .

جهانگیر بعد از جلوس برای محافظت ومحارست و اداره کردن امور سلطنت وسیع خود احکامی به عنوان دستورالعمل حکام ممالک محروسه تدوین وبه اجرا درآورد .

جهانگیر نیز مانند پدر با پیروان هرمذهب و دین و طایفه با مسالمت و دوستی رفتار می‌کرد . با راجپوتان که طایفه‌ای قوی وپرقدرت وجنگجو بودند روابط حسنه‌داشته وبرای تقویت این رابطه با دخترهای حکمرانان راجپوتان مختلف ازدواج کرد و برای شاهزادگان نیز از دختران آنها خواستگاری نمود ودر اندک مدتی پیوند راجپوتان با سلسله تیموریان محکم گردید ومیانشان پیوند خویشی برقرار شد .

تصورات جاه طلبانه وتوسعه طلبانه جهانگیر

عزم تسخیر ولایت رانا امرسنگه حاکم اودی پور . بعد از جلوس چون تمام امرا با افواج خودشان در دربار حاضر شدند جهانگیر آنان را تحت فرماندهی پسر خود سلطان پرویز درآورد و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود ، ساخت تا او را مطیع و فرمانبردار کنند . ولی تسخیر ملک رانا بزودی میسر نشد وسرانجام در ۱۰۲۳ هـ.ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد ، آن ملک را تسخیرکرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن نهاد .

جهانگیر مانند پدر خود عزم تسخیر ولایت موروثی خویش ماوراءالنهر را داشت ومی‌خواست که اگر هندوستان از فتنه وفساد بطور کلی پاک شود یکی از فرزندان خویش را در هندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروثی‌گردد[1] ولی‌او نیز مانند پدر موفق نشد ودر هندوستان ماند.

بعد از فتح ملک رانا شورش وطغیان عثمان افغان در بنگاله بدست اسلام خان فرونشست وعثمان بدست او به قتل رسید وبنگاله بطورکامل مفتوح شد واز فتنه وفساد پاک گردید.

جهانگیر سپس فرزند خود سلطان خرم را برسر دکنیان یعنی حکمرانان جنوب هندوستان فرستاد. کار تسخیر آن خطه نیز بخوبی انجام رسید وسلطان خرم تمام حکمرانان دکن را مجبور به اطاعت کرد واز آنها پیشکش های گرانقدر وبی‌شمارگرفته نزد پدر بازگشت وبخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فتحی که مایه افتخار تاریخ تیموریان است، برای جهانگیر عملی ساخت وآن فتح قلعه کانگره بود که در سال۱۰۳۱هـ.ق بعمل آمد. جهانگیر همواره بدین امر بسرافتخار می‌کرد[2]

جهانگیر در اواخر سلطنت همواره مریض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او نمی‌ساخت ولهذا او بیشتر اوقات خود را در منطقه‌بهشت گونه کشمیر می‌گذراند، و از مرکز دوربود ودرین زمان نورجهان بیگم همسر او اداره امور مملکت را در دست‌داشت. جهانگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌نمود. البته لازم به تذکر است که امرای ایرانی نژاد نیز که در دربار جهانگیر بودند، در کلیه امور دولت نفوذ عمیقی داشتند. درهمین احوال بود که شاه عباس اول سیر وشکار را بهانه ساخته برقلعه‌قندهار حمله‌ور می‌شود وآنجا را تسخیر می‌کند. جهانگیر ازین خبر بسیار تاسف خورده وآن را در شأن شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است نمی‌شمارد. خصوصا باوجود دوستی ومحبتی که در میان دو سلطان استوار بود جهانگیر می‌گفت که برای بدست آوردن قلعه قندهار شاه عباس‌او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱ــ جهانگیرنامه، ص۱۶

۲ــ جهانگیرنامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قندهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید وعذرخواهی شاه عباس را بصورت نامه ای به حضور جهانگیر می‌آورد. مضمون آنکه ما برای سیر آمده بودیم ومی‌خواستیم قلعه را هم سیر کنیم ولی گماشتگان شما حاضر نبودند که از ما پذیرائی کنند. ماهم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم. اما حاضر هستیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسپاریم [1]

جهانگیر درباره این واقعه درنامه ای که به شاه عباس نوشته است اظهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند [2]

بعد از رخصت نمودن سفیر ایران وفرستادن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند وبرای انجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود،نامه می‌نویسد که هرچه زودتر ملازمت نماید وخود را آماده پیکار با شاه ایران کند. شاه جهان جهت امتثال فرمان پدر عازم جنگ می‌شود ولی وقتی که به مندو می‌رسد به تصور اینکه این امر بهانه ای بیش نیست ودر واقع نورجهان بیگم می‌خواهد او را از هندوستان دور کرده شهریار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را جانشین وی کند، مصمم می‌شود دراین امر تردد کند و امروز را به فردا موکول‌سازد. این تعویق بداںجا می‌رسد که جهانگیر در می‌یابد شاه جهان فی‌الواقع نمی‌خواهد دستور او را اجرا سازد،لاجرم شهریار ودیگران را برای این مهم نامزد می‌کند،اما به علت جنگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه جهان که دربن هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود وقندهار تا چند سال در دست ایرانیان می‌ماند.

سالهای آخر زندگی جهانگیرشاه در ناراحتی می‌گذرد. درهمین زمان است که بنابراثر ناعاقبت‌اندیشی وبی‌احتیاطی نورجهان ودشمنی وی بابرادر خود آصف‌خان، جهانگیر ونورجهان به اسارت مهابت خان درمی‌آیند ومهابت خان آن دو را قریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد. ولی بعد از یک سال بواسطه کشته شدن بسیاری ازسپاه مهابت خان بدست احدیان قوای او ضعیف گشته و نورجهان با حیله، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سازد. مهابت خان پس از رهایی جهانگیر وهمسرش فرارکرده

۱ــ جهانگیرنامه، ص۳۹۷

۲ــ ایضا، ص۴۰۰

به شاه جهان که در آن زمان به لقب بی‌دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدر شورش کرده بود، می‌پیوندد[1]

پسران جهانگیر سلطان خسرو درسال ۱۰۳۰ هـ.ق وسلطان پرویز درسال ۱۰۳۶ هـ.ق در زمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار وسی‌وهفت هنگام مراجعت از سیرگلزار کشمیر در راه نزدیک به راجور شدت پیدا کرد و "هنگام چاشت روز یکشنبه بیست وهفتم شهر صفر هزار وسی وهفت هجری مطابق پانزدهم آبان ماه الهی وبیست ودوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطهٔ افلاک افکند ودرسن شصت سالگی جان به جان‌آفرین سپردند"[2]

نورجهان بعد از درگذشت شوهر خود جهانگیر شاه وکشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشه‌گیری اختیار کرد ودرسنه ۱۰۵۵ هـ.ق/۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

مقبره جهانگیر در شاهدره درنزدیکی لاهور از جمله ساختمانهای بسیار زیبا و پرعظمت کنار رودخانه راوی است ودرنزدیکی آن نیز مقبره نورجهان است که خود در زمان حیات این هردو بنا را ساخته بود. این شعر را نیز نورجهان برای لوح مزارخویش ساخته است:

برمزار ما غریبان نی‌چراغی نی‌گلی نی پر پروانه سوزد، نی سراید بلبلی[3]

اخلاق و عادات جهانگیر

جهت پی بردن به اخلاق وعادات جهانگیر قبل از هرچیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیرنامه که نوشته خود اوست، لازم می‌باشد. این تدقیق وبررسی قضاوت درباب اخلاق وعادات جهانگیرشاه را ممکن خواهد ساخت درغیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود تا تحقیق. هر حرف ولفظی از کتاب جهانگیرنامه چون آئینه‌ای صفات مصنف آن را بازتاب می‌کند.

از آنجا که جهانگیر خود شاه بود وهمگان را تحت تسلط وقدرت خود داشت از

۱ــ جهانگیرنامه، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶
۲ــ جهانگیرنامه، ص۵۰۷
۳ــ ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص۲۹۹

هیچ کس ابا نمی‌نمود وهرآنچه از نیک وبد لازم می‌دید با صراحت و رک گوئی باز می‌کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت صرافت حاصل نکرده وهرآنچه از اعمال نیک وبد داشته وکرده صریحا متذکر گردیده است. اگر شراب می‌خورد به بانگ کوس می‌خورد ومانند جدش بابر به این نکته معترف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزندی فرمانبردار و خلف بود. اگرچه در عهد شباب به اقتضای جوانی وافساد چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر تقصیر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او نپیچید وهرگاه ازو یاد می‌کرد مراتب احترام وسپاس را بجای می‌آورد تا آنجا که به گفته خود پدر را خدای‌مجازی می‌شمارد[1]

جهانگیر درمورد فرزندان‌خود اگرچه طاغی وباغی می‌شدند بار به رفق ومجاملت رفتار می‌کرد. او هرگز دست به خون فرزند نیالود وحال آنکه درهمان زمان شاهان صفوی به اندک خشمی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می‌ساختند[2]. اگرچه خسرو پسر جهانگیرشاه بر او شورید و طغیانی بپا ساخت اما چون مغلوب جهانگیر شد تنها مجازاتی که در حق او اعمال گردید حبس و وتحت نظر گرفتن او بود[3].

جهانگیر با نوادگان وبرادرزادگان خود نیز با شفقت ومهربانی خارق‌العاده‌رفتار می‌کرد[4].

جهانگیر به پسران ودختران سلطان خرم پسر خود بسیار علاقه‌مند بود تا آنجاکه برای رفع خطر از وجود شاه شجاع نواده خود وپسر سلطان خرم از شکار حیوانات وآزار آنان توبه می‌کند ودست می‌کشد[5].

باری من‌حیث المجموع جهانگیر پادشاهی سلیم‌الطبع ومردم دوست و مهربان بود. ستم بی‌دلیل برکس روا نمی‌داشت والبته گناه بزرگ را نیز بی‌عقاب نمی‌گذاشت.

از حیث رسیدگی به حال رعیت فقیر ونادار در میان تمامی پادشاهان این‌سلسله وحتی سایر سلاله هندی بی‌نظیر وعدیل بود. او همواره از بی‌نوایان دستگیری کرده و

۱ــ جهانگیرنامه، ص۵۹۷
۲ــ رک: جهانگیرنامه، ص۲۰۰ و۳۴۰
۳ــ ایضا. ص۱۳۴ ــ ۱۴۲
۴ــ جهانگیرنامه. ص۴۴
۵ــ ایضا، ص۲۸۱

چون به شهری وارد می‌شد قبلا فرستادگان بدانجا اعزام می‌داشت تا حتی‌المقدور به بیوه زنان واز پافتادگان کمک ومساعدت کنند[1].

عدالت جهانگیر: جهانگیرشاه به عنوان شاهی عادل ودادگر شهرت داشت تا آنجا که در همه اکناف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل جهانگیر داستانها وکتب فراوان نوشته شده است. جهانگیر در رعایت عدل حتی از همسر حرم خود نیز نگذشت و او را بدست قضات سپرد تا محاکمه شود[2].

او هرگز ظلم شاهزادگان ویا امرا را در هر نقطه از مملکت که بودند نمی‌بخشید و داد مظلوم را می‌داد[3].

اعتقادات مذهبی آن دوره وجهانگیر: در دربار اکبرشاه گورکانی همواره جمعی از علماء فرق مختلف و ادیان متفاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیمی و زردشتی گرد بودند. این دانشمندان اغلب برسر مسائل دینی وازحیث عقیده خود بادیگران در ستیز می‌شدند. اکبر به فکر افتاد که مسلک واحدی را پی‌ریزی کند که مورد قبول تمامی این افراد و هم مسلکان آنان باشد. پس مشورت و نظر خواهی این فقها و دانشمندان ایجاد کرد که خود آنرا دین الهی می‌خواند. بسیاری از علماءدرباری واطرافیان اکبر مذهب جدید را پذیرفته ویا لااقل تظاهر به ایمان بدان می‌کردند لیکن عامه مردم و آن دسته از علمای راستین که به مذهب اصل خود اعتقاد وایمان داشتند بدعت او را نپذیرفتند و به دین سابق خود به قیمت زندان وشکنجه باقی ماندند.نارضایتی مردم از عمل اکبر در تمامی دوران حکومت او دوام یافت ودامنه آن به حکومت جهانگیر وپسر و جانشین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در زمره افرادی بود که برعمل پدر خود اکبرشاه صحه نمی‌گذاشت وبا آن مخالفت داشت[4].

---

۱ جهانگیرنامه، ص ۱۴۴
۲ـ شبلی نعمانی، مقالات شبلی (اردو) جلد چهارم، ص۱۰۹
۳ـ رک: جهانگیرنامه، ص۹۹
۴ـ می‌گویندکه شورش وطغیان شاهزاده سلیم (جهانگیر) در زمان حکومت اکبرشاه‌موجب همین‌اختلاف نظر مذهبی بود وعلما وبزرگان هرمذهب وملت دراین مورد جهانگیر را کمک کرده بودند.م

جهانگیر اگرچه خود از نظر مذهبی بسیار آزاد اندیش بود لیکن نمی‌خواست که تمام مذاهب یکی شود و وحدت مذهبی بوجود آید بلکه ترجیح می‌داد پیروان هرمذهب در مذهب خود بمانند و به آنچه اعتقاد دارند پابرجا باشند وخود در جهانگیرنامه می‌آورد که درعهدحکومت من مذهب آزاد است وهرکس می‌تواند به هرچه که می‌خواهد معتقد باشد[1].

جهانگیر به پیروان تمام مذاهب احترام می‌گذاشت واگرچه خود مسلمان بود ساعتها در خدمت علمای هندو وپاندیت هائی چون جدروپ بسر می‌برد و از محضر آنان کسب فیض و دانش می‌نمود[2]. وگاه در مراسم مذهبی هندوان شرکت می‌جست[3]. باوجود این آزاداندیشی جهانگیر در اواخر عمر بیشتر صبغه مسلمانی به‌خود می‌گیرد و این بیشتر تحت تاثیر تبلیغات و تلقینات علمای مسلمان درباری بود تا آنجا که پس از فتح قلعه کانگره که تا آن زمان به دست هیچ حاکم مسلمان نیفتاده بود جهانگیربه‌فتح آن مباهات می‌کند ومی‌گوید تاهمه‌جا مسجد بسازند وگاو بکشند تا درتاریخ تسخیرقلعه بدست یک مسلمان ثبت شود[4]

اگرچه ازدواج با دختران هندو از زمان اکبر میان سلسله گورکانی متداول یافته‌بود وجهانگیر خود چند زن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت‌تعصب می‌ورزید وآنرا ناروا می‌دانست وازاین عمل به خدا پناه می‌جست[5].

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابط‌او با علمای مذاهب: جهانگیر از دوران حکومت پدر خویش ناظر بر نشست وآشفتگی بازار مذاهب در هند بود. مذهب‌برای جمعی شیاد وفرصت طلب آویزه ای شده بود تا بوسیله مرید ومراد بازی به مقاصد خود برسند. اگرچه دراین بازارآشفته متاع سالم و عاری از غش نیز وجود داشت وآن عالمان‌وارسته وراستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود نظر به وحشتی که از این اوضاع درهم برهم مذهب داشت کمر به تثبیت آن بربست اوکسانی را که شیاد و متقلب می‌دید می‌کشت ولی نسبت به عرفا وعلمای واقعی چون جدروپ

1ـ جهانگیرنامه، ص۲۳ و۲۶
2ـ جهانگیرنامه، ص ۷، ۲۰۲ و ۳۱۶
3ـ ایضا، ص ۲۰۰ و ۲۰۶
4ـ ایضا، ص۳۸۷ و۳۸۸
5ـ ایضا، ص۳۶۰

مرتاض وشیخ میر نهایت احترام را مبذول می‌داشت ودر هرفرصتی به مجالست با آنها می‌پرداخت. جهانگیر چون شیخ نظام تهانسیری و شیخ احمد سرهندی را که ادعای مصلحی داشت مرور شدت و زندانی کرد وحال آنکه این دو در نزد مسلمانان احترامی خاص دارند خصوصا شیخ احمد سرهندی دارای تألیفاتی نیز هست که مورد رجوع و مطالعه مسلمانان می‌باشد.

جهانگیر خود دارای علائق مذهبی بود وهرگاه به مزار شریفی می‌رسید دست به زیارت می‌برد او سرمایه ودرآمد خاصی را همواره به تعمیر وتجدید بقاع متبرکه که رو به خرابی بودند اختصاص داده بود.

اصلاحات اجتماعی ورفاهی: جهانگیر به پیشرفت رفاه مردم علاقمند بود وهمواره درتاسیس پل ومدارس و بنگاههای خیریه نظیر دارالایتام که در سی‌شهر حدودا موجود بود می‌کوشید.

ازجمله اموری‌که جهانگیر به‌پایان دادن به‌آن مباهات می‌کند مسأله‌مقطوع‌النسل کردن پسران برای خدمت در حرم بود توضیح آنکه در بنگاله رسم بود که‌مردم پسران خودرا مقطوع النسل می‌کردند تا امر خواجگی حرمسرا به آنان تفویض شود و ازاین راه پولی عاید آنان گردد. جهانگیر که این کار را کاری قبیح وغیرانسانی می‌دانست در پایان بخشیدن وبرچیدن این رسم کوشش فراوان نمود وسرانجام موفق شد مردم را از آن وا دارد.

دیگر برچیدن رسم جوهر بود که جهانگیر در پایان دادن به‌آن بسیار کوشید. می‌دانیم‌که هندوان مطابق رسوم‌خود همسر مردی را که بمیرد با او زنده می‌سوزانیدند وزنان به زنده سوختن لاجرم بودند وحتی بعضی از قبایل مسلمانان نیز بدین امر هندوان تاسی کرده بودند، جهانگیر سوزانیدن زنان را که رسم جوهر خوانده می‌شد متوقف و ممنوع ساخت.

همچنین جهانگیر فروش بنگ و بوزه را نیز ممنوع قرار داد[1].

۱ـ جهانگیرنامه، ص ۹۰

روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی زیاد نمود تا کلیه ممالک متفرق در خاک هند را که در واقع صورتی از ملوک‌الطوایفی بود تحت سلطه خویش آورد و در این امر تا حدبسیار زیادی توفیق یافت ولی در مواردی هم که نتوانست مستقیما بخشی مسخر نماید با حاکم آنجا نوعی روابط خراجگزاری برقرار نمود وبدین ترتیب کلیه حکمرانیهای جزء در خاک هند تابع و خراجگزار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها می‌توان حکومت نظام شاهی حکمرانی قطب شاهی گلکنده وسه دیگر حکومت بیجاپور را نام برد.

روابط خارجی

روابط سیاسی بین صفویان ایران وتیموریان هندوستان: پادشاهان صفوی همواره به‌سلاطین گورکانی کمک ومعاضدت می‌کردند. شاه اسمعیل صفوی به بابرشاه درگرفتن هرات وقندهار از دست ازبکها مساعدت فراوان نمود وچون شاه اسمعیل عبدالله خان شیبانی سردار ازبک را که دشمن بابر و ایران هردو بود بشکست وکشت، خواهر بابر را که به اجبار در ید او بود به عزت و احترام به نزد بابر فرستاد و این امر به استحکام دوستی دو سلطان نیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام نیاز دست کمک به سوی ایران دراز می‌کردند کما اینکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیرشاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد وباکمک اودوباره تاج از دست رفته بازگرفت،بدین خاطر وجهت بازگرفتن کابل وحکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سرباز ایرانی دراختیار همایون‌شاه قرار داد در وقایع جلوس جهانگیری نیز سالی نمی‌گذرد الا اینکه نفراتی چند به عنوان سفیر یا عناوین دیگر میان دو دربار هند و ایران مبادله می‌شود. و هریک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می‌شد پادشاه دیگر به او تبریک می‌گفت ومتقابلا شاه پیروز بخشی از غنائم جنگ

را به هدیه نزد شاه دیگر می‌فرستاد. تنها مورد اختلاف دو دربار بر سر قندهار بود که زمانی در حیطه حکومت هند و دیگر زمان در تحت تسلط سلطنت ایران بوده است[1].

روابط اجتماعی ایران وهندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سنن خود را با شیوه ایرانیان باستان انجام می‌دادند وعلیرغم آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی بصورت مذهبی ومستخرج از سنن مذهبی بود، در دربار هند سال نو را در نوروز به تقویم ایرانی جشن می‌گرفتند و به سایر آداب و رسوم مربوط به آن شدیدا پای‌بند بودند وخصوصا در میان زنان حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت. جهانگیر نیز سنوات جلوس خود را برمبنای نوروز گذاشته است و روز اول فروردین را جشن می‌گرفته. وچندان به جشن های‌مذهبی اسلامی یا هندو در مقام مقایسه با جشن نوروز وقعی نمی‌نهاده است.

دربار جهانگیر در نوروز شکوه وجلالی خاص می‌یافت وسراپا آذین بندی می‌شد و آوازه خوانان وخنیاگران همه جا در ترنم وپایکوبی می‌شدند واین سرور تا ۱۹فروردین ادامه می‌یافت[2]. حتی اگر در ایام نوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و با جلال و شکوه برگزار می‌نمود. از اول فروردین تا ۱۹ این ماه که روز شرف خوانده می‌شد امرا و حکام هدایای گرانبها به خدمت جهانگیر می‌آوردند ودراین مهم بایکدیگر رقابت می‌نمودند. متقابلا جهانگیر نیز به آنها هدایائی می‌داد وبا مناصب آنها را ترقی می‌بخشید[3].

صرفنظر از اعیاد ایرانی جهانگیر هرهفته شب جمعه را جشن می‌گرفت وهیچ چیز نه سفر و نه حضر مانع از این جشن نمی‌توانست شد. در این جشن با امرا و بزرگان دربار به پیاله گردانی می‌پرداخت.

روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپائی و آسیائی: علاوه بر روابط حسنه میان

۱ـ برای اطلاعات بیشتر درباره قصبه قندهار لطفا رجوع کنید به نامه های شاه عباس و جهانگیر، کتاب حاضر، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱

۲ـ جهانگیر نامه، ص ۲۹

۳ـ ایضا، ص ۲۹ ـ ۵۰

دربار جهانگیر وصفویان ایران میان این دو دربار ممالک توران، ماوراءالنهر، تبت، مکه (عربستان) وترکیه (استانبول) از طریق مکاتبه وارسال هدایا واستخدام اتباع این کشورها در سپاه و نیز اعزاز وتکریم دانش پژوهان ودانشمندان این سرزمین‌ها که به‌هند می‌آمدند همواره ارتباط برقرار بود.

دراین زمان مهمترین مساله، مساله روابط و بهتر که گفته شود نفوذ اروپائیان چون انگلیسی‌ها وپرتغالیها به دربار جهانگیر است.

انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر "سورت" کشتی‌های خود را مستقر نموده وبه‌تجارت می‌پرداخته وپرتغالیها نواحی (گوآ) را محل تردد خود قرار داده بودند، جهانگیر خود متمایل به جانب انگلیسیان بود وحتی یکبار که میان پرتغال وانگلیس برسربرقراری روابط و نفوذ در هند برخوردی پیش‌آمد جهانگیر به انگلیسیها کمک ومساعدت نظامی نمود. بعلاوه پادشاه انگلیس جهت تحکیم روابط سیاسی وتجاری انگلیس وهند همیشه سفیری در هند داشت.

سیاحان‌خارجی‌درهند (وپاکستان) در زمان سلطنت جهانگیر: دوران سلطنت جهانگیر از لحاظ دیدار اروپائیها از دربار او مورد توجه می‌باشد. اولین فردانگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکنز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۰۸ آغاز کرد و تاسال ۱۶۱۳ در شبه قاره هند وپاکستان ماند. او می‌خواست اجازه افتتاح باب تجارت با شبه قاره را کسب کرده و در سورت کارخانه ای بنا کند. جهانگیر با نهایت مهمان نوازی از او پذیرائی نمود و به او منصب چهارصدی با مقرری ۳۰هزار بخشید. متقابلا هاوکینز نیز درتجارت‌تخفیفاتی‌برای‌جهانگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد وپرتغالیها که بر روی جهانگیر نفوذ فوق‌العاده داشتند بساط‌ویلیام را برچیدند.

درسال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریائی نیروی پرتغالیها را در محلی بنام سوالی نزدیک سورت شکست داد. درنتیجه این پیروزی نفوذ پرتغالیها را بسیار کاهش داد ولذا انگلیسی‌ها توانستند مجددا اجازه فعالیت تجارتی در هند را بیابند وکارخانه ای در سورت تاسیس کنند.

سرتامس رو، درسال۱۶۱۷ جیمز اول پادشاه بریتانیا سرتوماس رو را به عنوان سفیر کبیر خود به دربار جهانگیر اعزام داشت. این شخص از جهانگیر خواست تا اجازه دهد تجار انگلیس در حوزه امپراطوری او به تجارت بپردازند، جهانگیر با

سرتامس رو در نهایت مهربانی وتوجه رفتار کرد واجازه داد که تجار انگلیسی آن دانه در سرزمین او تجارت کنند . سرتوماس رو سه سال یعنی تا سال ۱۶۱۹ در هند ماند . او همواره به شکوه و قدرت درگاه مغولی افزار داشت

ادوارد تری این شخص کشیش سفارت در عهد سرتوماس بود وتا او سه سال در شبه قاره ماند ومشاهدات وشنیده های خود را دراین مدت بصورت دفتری تنظیم و تحریر کرد[1] .

ادب پروری وفرهنگ دوستی تیموریان هندوستان

زبان فارسی بافتوحات مسلمانان در هندوستان ومهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام وفتوحات سلطان محمود شروع وبا سلطنت غزنویان وغوریان در آن دیار انتشار یافت وبعدا با تاسیس سلطنت تیموری در آن مملکت به اوج ترقی رسید .

شاهان تیموری هندوستان از بنیانگزاران سلسله بابر تا واپسین حکمران جملگی نه تنها شعر وادب فارسی را ترویج کردند بلکه خود در آن رشته درس وهنر آموختند و به تشویق گویندگان ونویسندگان فارسی پرداختند .

هرچند که بابر از خاندان تیمور و چنگیزخان بود ولی خلاقی ملایم داشت و شباهتی به روش و رفتار خانهای سنگدل تیموری و مغول نداشت وبا آنکه پس از مرگ پدر از دوازده سالگی جهانگیری را پیش گرفت بار پیوسته دنبال کسب ادب و دانش بخصوص ادبیات ترکی وفارسی بود ودر اغلب علوم مهارت پیدا کرد او به زبان ترکی وگاه به زبان فارسی شعر می‌سرائید و به تالیف وتصنیف می‌پرداخت چنانکه رساله ای در عروض و رساله ای دیگر در فقه تالیف نمود[2] وتاریخ احوال دوران خویش را در واقعیات بابری (بابرنامه) به زبان ترکی ضبط کرد .

دیوان شعری که از بابر بجا مانده است در کتابخانه رام پور (هندوستان) موجود است[3] ودارای شصت ویک بیت فارسی وبقیه ابیات ترکی است .

۱ـ M.A.Hanifi:A Short Histiry Of Muslim Rule In India;p 196-97

۲ـ نظام‌الدین، احمد : طبقات اکبری، ج۲، ص۲۷

۳ـ وحید مازندرانی : هند ، ص۴۹

در واقعات بابری (بابرنامه) نیز چهارده بیت فارسی موجود است.

بابر علاوه بر تمایل شخصی به سرائیدن شعر واشتغال به تصنیف وتالیف از شعرا ونویسندگان، ادبا وفضلا، مصوران ومنجمان وموسیقی‌دانان معاصر خود نیز تشویق بعمل می‌آورد. علمای بزرگ دربار بابری عبارت بودند از: شیخ زین‌الدین، مولانا شهاب‌الدین معمائی، ابوالوحد فارغی وشیخ جمال‌الدین[1].

همایونشاه پسر بابرشاه نیز ذوق شعر و ادب را از پدر خود به ارث برده بود و دیوان شعری از او مانده است.

دیوان همایون توسط آقای هادی حسن استاد دانشگاه علیگر تصحیح و به چاپ رسیده است.

همایون علاوه بر شعر و ادب کنجکاوی مخصوص نسبت به علوم طبیعی ابراز می‌داشت وداستانهائی که در باره علاقه شدید او به هیئت ونجوم واصطرلاب ومشاهده اوضاع اجرام فلکی نقل کرده اند از شدت علاقه او به تحقیق این علوم حکایت دارد.

همایون نیز مانند پدر خود از شعرا و نویسندگان و علما ونقاشان تجلیل وتشویق می‌کرد و به آنان احترام می‌گذاشت.

علما وفضلا وشعرای دربار همایون عبارت بودند از: میرعبدالحی بخاری، مولانا نرمی، ملامحمد صالح، شیخ گدائی دهلوی، مولانا قاسم کاهی، میرویسی، مولانا جلال هندی، سیدعلی تبریزی، خواجه عبدالصمد مصور، یوسف بن محمد هروی، مولانا محمد فاضل سمرقندی.

تصنیفات مهم دوران همایون‌شاه

جواهرالعلوم. از مولانا محمد فاضل سمرقندی

ریاض الانشاء. جامع الفواید یوسفی (علم الادویه) وبدایع الانشاء. از یوسف بن محمد هروی.

اکبرشاه نخستین پادشاهی است که به رسم وتقلید از سلاطین ایران ودیگر کشور های اسلامی منصبی خاص به نام ملک‌الشعرا و منصب مورخ درباری برقرار ساخت اولین

۱ــ تاریخ ادبیات مسلمانان هند وپاکستان (اردو)، ج۴، ص۴۷

ملک‌الشعرای دربار وی عرالی مشهدی بود و اولین مورخ درباری شیخ ابوالفضل.

اکبرشاه بیشتر از سایر پادشاهان خاندان تیموری هندوستان حامی فضل و ادب بود وخود کتابخانه بزرگی در فتح پور سیکری داشت که نوشته اند بیست وچهار هزار نسخه خطی در آن وجود داشته است.

جهانگیر درباره ذوق شعری و ادبی وسل وامر اکبرشاه به علوم وفنون مختلف با تصریح بر امی بودن او مطالبی آورده است[1].

ابوالفضل تحیلات شعری اکبر شاه را ستوده است[2].

تذکره روز روشن اکبرشاه را به عنوان یک شاعر معرفی ودو بیت از او نقل‌کرده است[3].

اکبر دیوان شعری ترتیب نداده اما ابیات متفرقه در کتب مختلف از او دیده می‌شود.

در دربار اکبر بزرگترین مجمع از شعرا ونویسندگان وفضلا ودانشمندان فراهم آمده بود وبذل وعنایتی که اکبر درحق‌ایشان می‌کرد چنان در جهان اسلام‌ومخصوصا در کشورهای مجاور پیچیده بود که شعرا ونویسندگان از ایران وآسیای مرکزی به‌سوی دربار اکبر به هند روی می‌آوردند ومورد تشویق وتحلیل قرار می‌گرفتند از جمله شعرا عرفی‌شیرازی، عرالی‌مشهدی، نظیری‌نیشابوری، ملک قمی، باباطالب‌اصفهانی‌مشهورند. نکته دیگر که تذکر آن لازم است آن که علاوه برشعرا ونویسندگان ایران و آسیای‌مرکزی فارسی سرایان ونویسندگان هندوستانی هم چون فیضی وابوالفضل در دربار اکبر حضور داشتند وبه علت استادی کامل ومهارت تامه در شعر وادب فارسی مورد احترام‌وتشویق سرایندگان ودانشمندان ایران بودند.

اکبر شاه به موسیقی هم علاقه وافر داشت، تانسین کلاوت که در موسیقی نظیر وعدیلی نداشت در دربار او بود[4].

۱ــ جهانگیرنامه، ص۱۹

۲ــ ابوالفضل، اکبرنامه، دفتر اول، ص۳۷۱، چاپ کلکته، ۱۸۷۷م.

۳ــ نواب صدیق خان، تذکره روز روشن، ص۶۳

۴ــ ابوالفضل، آئین اکبری، ج۱، ص۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میرسیدعلی تبریزی که شاعر نیزبود وخواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارجمند داشتند .

تاریخ نویسی نیز در زمان اکبرشاه پیشرفت شایان کرده بود ومورخان همواره تحت تشویق وحمایت قرار می‌گرفتند . تاریخ نویسان دوره اکبری بدین قرارند :

شیخ ابوالفضل . اکبرنامه ، آئین اکبری .

نظام‌الدین احمد . طبقات اکبری .

عباس سروانی . تحفه اکبرشاهی .

بایزید سلطان . تاریخ همایون .

مولانا عبدالحق محدث دهلوی . تاریخ حقی .

نورالحق بن عبدالحق . زبدةالتواریخ .

نقیب خان ، ملا محمد تهتوی ، جعفربیگ ، تاریخ الفی .

عبدالباقی نهاوندی . مآثر رحیمی .

شاه جهان نیز به شعر وادب تمایل نشان می‌داد واما تالیف یا دیوان شعری ازو بجا نمانده است لیکن نامه هائی که او به پسران خویش مخصوصا اورنگ زیب ترقیم نموده است نشانه بارز از علاقهٔ او به شعر و ادب وانشای فارسی می‌باشد .

شعرای ایرانی که در دربار شاه جهان شعر فارسی را به نور افکار و تخیلات خویش تجلی می‌دادند عبارتند از : حکیم رکن‌الدین مسیح کاشانی ، قدسی مشهدی ، کلیم کاشانی ، میر مهدی تهرانی ، سعیدای گیلانی زرگر باشی ، صائب تبریزی ، ملاشاه بدخشی .

شعرای هندوستان عبارتند از : مولانا ابوالبرکات منیرلاهوری ، ملاشیدا ، چندر بهان برهمن وسلطان شادمان وغیره . . .

در زمان شاه جهان نیز مانند عهد جد بزرگش اکبر در باب تاریخ کتب فراوانی نوشته شد که عبارتند از : عمل صالح از محمد صالح .

پادشاه نامه از محمد وارث ، شاه‌جهان نامه از میرزا جلال طباطبائی ، پادشاهنامه از محمد امین قزوینی ، تاریخ طبقات شاه جهان از محمد صادق ، تاریخ شاه جهان از منشی صادق .

شاه‌جهان درتاریخ‌فرهنگی‌هندوستان (پاکستان‌وهند) یکی‌از بزرگترین‌هواخواهان

هنرهای زیبا محسوب می‌شود وساختمان تاج محل که وی به یادگاری همسر ایرانی‌خویش ممتاز محل ساخته یکی از زیباترین ساختمانهای جهان می‌باشد، ساختمانهای دیگری نیز از شاه جهان در هرشهر مانده است. شاهکار دیگری که از او باقی مانده تخت‌طاوس است که در تمام دنیا شهرت دارد

دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی، عالم وشاعر بود ودر ادب پروری‌وسخاوت نزد شعرا ونویسندگان اشتهار داشت. خود هم شعر می‌سرائید ودیوانی نیز ازو باقی است.

شعرائی‌که تحت سرپرستی وی به راحتی‌زندگی می‌کردند وشعر می‌سرودند عبارتند از: محمد حسین‌خانی، چندربهان برهمن، بهویت رای، نعم نبراکی وغیره.

تصنیفات داراشکوه:

۱ـ سفینه الاولیاء (احوال مشایخ وعلماء)
۲ـ سکینه الاولیاء (شرح احوال ملاشاه بدخشی)
۳ـ حق‌نما، رساله در تصوف
۴ـ سر اکبر. ترجمه از سانسکریت اوپه نشد.
۵ـ بهگوت گیتا. ترجمه از سانسکریت.

اورنگ‌زیب که بعداز زندانی کردن پدر خویش شاه جهان تخت تیموری رامتصرف گشت علاقه زیادی به شعر مخصوصا قصیده ومدیحه سرائی نداشت، وی شعرا وموسیقی دانان را از دربار خویش اخراج نمود ومنصب ملک‌الشعرائی را لغو کرد وهمچنین منصب تاریخ نویسی رسمی را که از زمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت.

اورنگ زیب شخصا نثر بسیار شیوا می‌نوشت، چنانکه از نامه های فارسی او پیدا است. وی از علما ودانشمندان مخصوصا از فقها تشویق می‌کرد. فتاوی عالمگیری که بوسیله هشتی از فقها تحت حمایت او تدوین یافته‌یکی‌از جامع ترین کتب فقه‌حنفیه محسوب می‌گردد.

اورنگ زیب قرآن را از حفظ داشت واز این لحاظ در میان پادشاهان‌مغول‌تیموری بی‌همتا بود.

اورنگ زیب در خطاطی مهارت تمام داشت ودو نسخه از کلام‌الله مجید به‌خط خود استنساخ نمود و به مدینه منوره فرستاد تا تلاوت کنند.

هرچند تشویق دربار از شعرا ومدیحه سرایان در زمان اورنگ زیب سلب گردید اما از ربائی وجذابیت شعر فارسی کاسته نگردید . بلکه برخی از شعرای بزرگ مانند میرزا عبدالقادر بیدل وغنی کشمیری وناصرعلی سرهندی درین زمان زندگی کردند و شعر فارسی را به فکر خویش رونق بخشیدند .

ناگفته نماند که نه فقط پادشاهان تیموری از ادب وفرهنگ حمایت می‌نمودند و خود شعر می‌سرودند بلکه زنان آن خاندان نیز بسیار با ذوق وهنرمند بودند .گلبدن بیگم دختر بابر نخستین زن شاعره ونویسنده تیموریان هندوستان وپیش آهنگ زنان خوش زبان بود . همایون نامه(در شرح احوال بابر وهمایون واکبرشاه) یادگار قریحه ادبی اوست دراین باب از دیگر زنانی چون نورجهان بیگم زن جهانگیرشاه، جهان‌آرا بیگم و روشن‌آرا بیگم دختر شاه جهان ومعروفتر از همه زیب‌النساء دختر اورنگ زیب را می‌توان نام برد .

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا وسرداران نیز در ترویج ادب وفرهنگ‌ایران واسلامی سهمی بزرگ داشتند مهمترین آنها بیرام‌خان در زمان همایون واکبر شاه، عبدالرحیم خان‌خانان در زمان اکبرشاه وجهانگیرشاه وحکیم ابوالفتح‌گیلانی می‌باشند .

صیت فیاضی ودریادلی وبخشش بی‌شمار عبدالرحیم خان‌خانان غیراز هندوستان درکشورهائی مانند ایران، توران وماوراء النهر وشهرهائی چون مکه ومدینه نیز رسیده بود شعرا وادبا ودانشمندان این‌کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به خدمت وی می‌پیوستند وجوایز وصلات بزرگی می‌گرفتند .

خانخانان از اشعار شعرای معاصر خود چون نظیری وعرفی که شاعران برجسته و قادرالکلام بودند استفاد هم می‌کرد . شعرائی که سرپرستی آنها به عهده خانخانان بوده بدین قرار است . نظیری، عرفی، شکیبی، حیاتی طهوری، ملک قمی، رسمی، نوعی، شیرازی، ثنائی خراسانی .

غیر از شعرائی که در هندوستان زندگی می‌کردند شعرائی بودند که در دربار شاهان صفوی بودند ولی قصائد برای خانخانان می‌نوشتند وبه هندوستان‌می‌فرستادند وجوایز وصلات می‌گرفتند . کوثری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود .

علاوه بر خانخانان حکیم الوالفتح گیلانی، اعتمادالدوله، میرزا غازی‌خان‌حاکم قندهار، امیرمهابت خان وآصف خان نیز شعرا وفضلا را تشویق می‌کردند ودرین کار با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند .

پادشاهان تیموری هندوستان علاوه بر حمایت وتشویق ادبیات فارسی وفرهنگ اسلامی وایرانی وعلوم وفنون مختلف زبان هندی وسانسکریت را نیز تشویق می‌کردند. در دوره آنها کتب زیادی از سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد.

ابوالفضل درآئین اکبری می‌گوید: " زیج جدید را از هندی به پارسی آوردند و کتاب مهابهارت" از کتب قدیم هندوستان به اهتمام نقیب خان ومولانا عبدالقادر بداونی وشیخ سلطان تهانیسری از هندی به فارسی آمد. قریب یک لک (صدهزار) بیت است. آن حضرت (اکبرشاه) نام این داستان باستانی را "رزمنامه" نهادند وگروه کتاب "راماین" که از تالیفات قدیم هند است به فارسی آوردند وکتاب " اتهربن " را که به زعم این طایفه یکی از کتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لیلاوتی که در حساب گزیده اثر است از حکمای هندوستان شیخ ابوالفیض فیضی از هندی به فارسی آورد. کتاب تاجیم در علم تنجیم مکمل خان گجراتی فارسی‌ساخت"[1]

گذشته از شاهان تیموری، امرا نیز به زبان وادبیات هندی توجه خاص مبذول داشته و از آن حمایت می‌کردند. بزرگترین شعرای زبان هندی عبارت اند از: تلسی داس، سورداس، بیربل[2]، عبدالرحیم خانخانان وغیره...

پس‌ازدرگذشت اورنگ زیب امپراطور گورکانی عظمت وشکوه پیشین خود را ازدست داد. دولت مرکزی کم‌کم ضعیف شد وحکمرانی‌های کوچک درگوشه و کنار هندوستان بوجود آمد.

رابطه مستقیم بین ایران وهندوستان نیز به کاهش گرائید ومهاجرت دانشمندان ونویسندگان ایران به هندوستان کمتر شد.

از اواخر قرن دوازدهم زبان اردو که ترکیبی از زبانهای فارسی هندی و عربی بود. جای زبان خالص پارسی را گرفت.

۱ـ ابوالفضل، آئین اکبری، ص۷۲

۲ـ Birbal, Surdas, Tulsidas.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر ازلحاظ فرهنگی بسیار غنی است و این امر تاحدی مدیون توجهی‌است که جهانگیر شخصا درحق هنرمندان و فضلا و شعرا و نویسندگان مبذول می‌داشت.

درهمان زمان که دربار جهانگیر مهدعلم و هنر و ملجاء دانشمندان و هنرمندان بود، در ایران بعلت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده بودند اوضاع فرهنگی چندان رضایت بخش نبود. نظر به تعصب و طرفداری که صفویان از ملیت و دین می‌نمودند بسیاری از هنرمندان و دانشمندان مجبور به ترک محیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سردرآوردند. درگیری صفویان با مسائل سیاسی و جنگی کمتر فرصت ادب پروری و ادب خواهی بآنان می‌داد. چنانکه ملک الشعراء بهار چنین می‌نویسد:

"در دوره صفویه به دوسبب جمعی بسیار از ارباب ذوق و کمال و شوق و حال مهاجرت را برماندن در ایران رجحان نهادند و بیشتر از آنها به هندوستان رخت کشیدند".

"یکی سختگیری‌های متعصبانه دولت و فقها که با دولت همدست شده سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و اضرار و بازپرس و تقیه آماده نبودند بدر رفتند".

"دیگر طمع و انتجاع چه درایران به سبب غیرت دینی و اشتغال دولت به جنگهای پی‌درپی و تقرب یکدسته از علما یعنی فقها و محدثان به دربار، سایرین نمی‌توانستند بخوبی معیشت کنند، بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و یکه‌سوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد خاصه در اوایل حال ــ به سوی هند روانه شد، زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود میدانستند و ازهوش و ذوق ایشان لذت می‌بردند و ثروت

بی‌پایان هند، اقتضای آب و هوا که به شرافت و نجابت می‌کشد سر درخت ناز را به
به برقص مهمیز بدلگوی و خوشزبان و هوشمند دانا می‌ساخت. معذلک همین که
ثروتی میراث می‌گردید به زیان بر می‌گشتند و سپری در هند پشیمان می‌ماندند.

سالیان در دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار حتی ایران چه رواج فارسی و ادبیات و عموم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌فرمودند ولی در دربار دهلی شاه و دربار و حرم سرانشان همه به فارسی گفتگو می‌کردند و در آن عهد زبان فارسی در هند زبان علمی و زبان شرقی و نشان شرافت و هنر و عزت محسوب می‌شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد.

کتبی که خود پادشاهان نوشته‌اند مانند یادداشتهای جهانگیر نورالدین پسر اکبر که همه به فارسی است اعتبار این زبان را در هند مدلل می‌دارد. (۱)

ذوق و قریحه ادبی جهانگیر: جهانگیر به علم و ادب عشق می‌ورزید و خود دارای قریحه‌ای سرشار و ذوقی سلیم و طبعی سالم بود. او رموز شعر و نثر را درک می‌کرد و خود به سلاست می‌نوشت و به روانی می‌سرود. جهانگیرنامه شاهدی بر طبع روان اوست و به‌خاطر علاقه شدید به زبان ادبیات فارسی جهانگیرنامه را به زبان فارسی نوشته است.

جهانگیر از شعرا و فضلا سرپرستی کرده و همواره آنان را تشویق و ترغیب نموده و مورد حمایت خود قرار می‌داد و بارها به شعرا و ادبا طلا و جواهر و زر و زمین می‌بخشید.

صاحب کلمات الشعرا یعنی تذکره سرخوش درباره ذوق و قریحه ادبی جهانگیر چنین می‌نویسد: باوجود مستی و بی‌پروائی و شغل جهانبانی و فرمانروائی گاه‌گاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت زبان الهام بیان را بگفتن رباعی و بیتی و مصرعی گلفشانی می‌کرد. طبع عالی دشوار پسند خورده گیر و دقت آفرین داشت.

خانخانان غزل ملاجامی را طرح کرده بود که این مصرع از آنست.

بهر یک گل منت صد خار می‌باید کشید

بندگان حضرت عالی دررباعی بسته بودند هوائی ابر و وقت باده نوشی بود

۱ــ ملک الشعرا بهار، سبک‌شناسی، ج۳، ص ۲۵۷

بدیهه این مطلع فرمودند.

جام می را (۱) نرخ گران می‌باید کشید — در بهار است، می بساز می‌باید کشید

این دو رباعی از زادهای طبع مبارک است.

از آنکه نه بر زمانه باک خورده — اندوه دل و وسوسه باک خورده
مانند قطره‌های باران بر من — جا گرم نکرده که خنک خورده

* * * *

هرکس بضمیر خود صفا خواهد داشت — آئینه خویش را جلا خواهد داد
هرجا که شکسته بود دستش گیر — بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد

* * * *

شعر ذیل هم نمونه‌ای از کلام اوست.

من خون کنم که سر غمت برجگر رسد — بخشم نارسیده دگر بر دگر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار — داد از چنین غمی که مرا سربسر رسد
وقتی بهار و عمر جهانگیر هر سحر — امید آنکه شعله نور و اثر رسد

جهانگیر در استعداد شعر ید طولائی داشت و محاسن و معایب شعر خیلی زود پی می‌برد. راجع به یک رباعی که پیش او خوانده‌اند در بیاض خود چنین نوشته است: «معتمدخان این رباعی را خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم.»

بهرام بفراز خود جستی که چه شد؟ — خون ریزی و آتش فشانی که چه شد؟
این‌مانی از آن که تیغ هجر توجه کرد — حاکم بعیار با بدایی که چه شد؟

زن جهانگیر نورجهان بیگم ازجهت عقل و تدبیر و کاردانی بدرجه‌ای بود که جهانگیر تقریبا در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌کرد. وقتیکه از امور سیاسی فراغت می‌یافت بکتاب و شعر و ادب می‌پرداخت لطف قریحه او نیز از جنس سیاستش کمتر نبود. جهانگیر پادشاه هم گاهی شعر می‌گفت و مشاعره‌ای که بین این دو نفر رخ داده حاضر جوابی فوق‌العاده نورجهان را بخوبی مجسم می‌سازد.

گویند وقتی جهانگیر و نورجهان ازپشت پنجره قصر خود بیرون را تماشا می‌کردند پیرمردی باقد خمیده عصا زنان از کوچه می‌گذشت جهانگیر پرسید:

چرا خم گشته می‌گردند پیران جهاندیده؟

نورجهان جواب داد:

۱– جهانگیرنامه، شاعر می...

بزیر خاک می‌جویند ایام جوانی را

درآن موقع معمول بود که هفته اول ماه رمضان در میخانه‌ها را بگل می‌گرفتند و آخر ماه یعنی صبح عید فطر آنرا باز می‌کردند. درست عید پادشاه و ملکه برپام قصر آمده بودند که هلال را ببینند همینکه چشم جهانگیر بماه افتاد گفت:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان فی‌البدیهه جواب داد:

کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

نورجهان علاوه بر ذوق و قریحه ادبی و علاقه به امور عادی دربار و دولت سلیقه خاصی در ابتکار و طراحی مد لباس و زیور برای زنان سرزمین داده است لباس غراره و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و پاکستان بالاخص میان طبقات بالا متداول می‌باشد او رایج ساخته ست

شعرای بزرگ دربار جهانگیر عبارتند از:

عرفی شیرازی، سعیدای گیلانی زرگرباشی، عبدالرحیم خانخانان، میر رستم صفوی، باباطالب اصفهانی، طالب آملی، میرزاغیاث‌الدین تهرانی، حکیم‌رکنا کاشی، آصف‌خان قزوینی، فغفوری گیلانی ملاصوفی مازندرانی، فسونی یزدی، ضیاءالدین کاشانی، شاپور تهرانی، ملامرشد بروجردی، آقاصفی اصفهانی، حسن‌بیگ خاکی شیرازی، اسد قزوینی.

دوره جهانگیری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمدن مورخان ایرانی درمیان سایر ادوار تاریخ تیموریان هند امتیاز خاصی دارد. مورخان دوره اکبرشاه بیشتر هندی‌الاصل بودند مانند ابوالفضل مولف اکبرنامه، عبدالقادر بداونی مولف منتخب‌التواریخ، ملا احمد تتوی مولف تاریخ الفی و غیره.. ولی دوره جهانگیری را بدون شک دوره مورخان ایرانی باید نامید

کتابهائی که در زمینه تاریخ نوشته شده عبارتند از

از مورخان ایرانی

۱ـ معتمدخان، مولف اقبالنامه جهانگیری

۲ـ خواجه طاهر سبزواری، مولف روضةالطاهرین

۳ـ اسد قزوینی، مولف حالات اسدبیگ.

۴ـ خاکی شیرازی، مولف منتخب‌التواریخ

۵- نعمت‌الله هروی، مولف تاریخ خان جهان

۶- عبدالباقی نهاوندی، مولف مآثر رحیمی.

۷- عابدی اصفهانی، مولف بهارستان غیبی (تاریخ بنگال)

۸- امین بلخی، مولف انفع‌الاخبار

۹- تاریخ جهانگیری، درباره احوال و آثار شعرا

۱۰- مجمع الشعرای جهانگیری، درباره احوال و آثار شعر.

از مورخان هندی.

۱- ادراکی تتوی، مولف بگلرنامه (تاریخ سند)

۲- اسکندر گجراتی، مولف مرآت اسکندری.

۳- احمدخان کنبو، مولف معدن اخبار جهانگیری.

۴- ولی سرهندی، مولف تواریخ جهانشاهی.

۵- حیدر ملک کشمری، مولف تواریخ جهانشاهی

۶- طاهر محمد تتوی، مولف تاریخ طاهری (تاریخ سند).

لغت‌نامه‌هائی که درعهد جهانگیر نوشته شده عبارتند از:

۱- فرهنگ جهانگیری، از میرجمال‌الدین حسین انجو شیرازی.

۲- چهار عنصر دانش، از امان الله حسینی ملقب به خانه‌زاد فیروز جنگ
تالیف ۱۰۱۹ هـ و تا ۱۰۳۲ هـ.ق

انشاء در عهد جهانگیر:

۱- انشاء طرب الصبیان، از نورالدین محمد خواهرزاده شیخ ابوالفضل. سال
تالیف ۱۰۳۷ هـ ق

۲- مراتب الوجود، از نورالدین محمد سال تالیف ۱۰۳۸ هـ ق

۳- زبدة‌الانشاء، مولفش نامعلوم، سال تالیف ۱۰۲۷ هـ ق

۴- نسب الاشراف مولف نصرای همدانی، سال تالیف ۱۰۳۰ هـ ق

هیئت و نجوم درعهد جهانگیر ترقی شایانی کرده بود

مهمترین منجم دوره جهانگیری جوتک رای بود

ریاضی و هندسه

درعهد جهانگیرشاه میرزاغیاث بیگ در ادب و علم‌الحساب خیلی مشهور بود

اطبای عهد جهانگیر:

نواب امیر فیروز جنگ، حسن بن ثابت، ابوالقاسم بن شمس‌الدین گیلانی، محمدحسین لاهیجانی، محمد صادق کشمیری، قاسم بن عبدالرحیم، عبدالشکور

خطاطی در عهد جهانگیر:

خطاطی هم در زمان جهانگیر مورد حمایت و تشویق قرار می‌گرفت

خطاطان مشهور:

خواجه شریف امیرالامراء بن خواجه عبدالصمد شیرین قلم، محمد حسین زرین‌قلم، عبدالله مشکین‌قلم، عبدالرحیم عنبرین‌قلم، عبدالله حسینی (لاهوری)

نقاشی در این عهد ترقی شایانی کرد و نقاشانی چون ابوالحسن نادرالزمان، بیشن داس و بسیاری دیگر آثار ارزنده‌ای بوجود آوردند.

موسیقی

در زمینه موسیقی پیشرفتهای فراوان شده و موسیقی‌دانانی مانند استاد محمد نائی و طنبوره‌نواز شوقی که خطاب آنندخان داشت درین راه سهمی عظیم داشتند. جهانگیر خود درباره آنندخان مطالبی نوشته است که حاکی از علاقه و توجه او به آنندخان می‌باشد چنانکه در جهانگیرنامه می‌نویسد:

«شوقی طنبوره‌نواز که از نادره‌های روزگار است و نغمات هندی و فارسی را به روشی می‌نوازد که زنگ از دلها می‌زداید. به خطاب آنندخان دل خوش و مسرور ساختم. آنند به زبان هندی خوشی و راحت را می‌گویند.»(۱)

سبک نویسندگی آن دوره و جهانگیرنامه:

ماقبل از تحریر جهانگیرنامه نویسندگان آن عصر در نوشته‌های خود سبکی مغلق و پیچیده، که دور از درک عامه بود بکار می‌بردند و حتی گاهی این امر به افراط و زننده‌روی می‌کشاندند. چنانکه ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد:

«... حالت نثر در هندوستان شبیه ایران بود جز اینکه فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیادتر از منشیان و نویسندگان ایرانی می‌کوشیده‌اند. در مناشیر و مکاتیبی که رجال ایران نوشته‌اند و در سفینه‌ها یافت می‌شود معلوم است که نویسنده منشی هند بیشتر می‌خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد. یا اگر دارد بجای اینکه حرف خود را بنویسد از درو دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب

۱ـ جهانگیرنامه، ص ۱۱۵

فضل فروشی خود بدست آورده‌است به مناسبت مطالبی که باید بنویسند (۲). «در نامه‌هائی که بین ایران و دهلی ردوبدل می‌گردید غالباً مطلب مهمی نداشتند بنابراین دیده می‌شود که تمام عبارت است از نشست بدون مطلب، یعنی عبارت پردازی صرف و تعارف و مدح و اغراق و اطراء و الفاظ لاطائل و اضافه‌های ممل و امثال این بود (۳). از این تحاشی کنند که در هندوستان مخصوصاً غالب سوادها می‌نوشتند دو صفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند ولی همانها می‌توانستند پنجاه صفحه بنویسند و مقدمه در هر موضوعی از بهاریه یا خزانیه یا شرح فراق یا بث‌الشکوی یا بیان مصیبت مآتم و امثال آنها را بنویسند زیرا طرز آموزش و پرورش و شیوه خواندن خمس نسخه‌ها در مکاتب و ازبرکردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که جز به همان الفاظ و جمله‌ها و یا مانند آنها قلمشان به نوشتن چیزی دیگر قدرت نداشت. (۳)». «همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم» (۴).

لیکن جهانگیر از روش عصر خود سر برگردانده و کتاب خویش را با شرح امکان به نثری ساده و روان که درخور فهم همگان باشد تحریر نمود. جهانگیر از استعمال لغات عربی و ترکی که فهم آن برای طبقه خاصی مقدور بود اغلب احتراز کرده و بجای آنها از لغات و مصطلحات محلی استفاده نمود و نتیجتاً کتاب را برای عامه بیشتر درخور درک گردانید. لغاتی نظیر زیر در جهانگیرنامه فراوان بکار رفته:

جهروکه = بالکن	برسات = فصل باران
گهری = ساعت	درشن = دیدار
پهر = سه ساعت	جهروکه درشن = دیدار از بالکن
بندوق = تفنگ	تسلیم چوکی = سلام رسمی دربار
گولی = فشنگ	

این روش او مورد تقلید نویسندگان معاصر و بعدی قرار گرفته و اندک اندک باعث تغییر مسیر سبک از پیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم‌گذاری و شهرت جهانگیرنامه

همانگونه که در پیش گفتار اشارت رفت جهانگیر خود بر تحریرات خویش نام

۲و۳و۴ ملک‌الشعراء بهار، سبک شناسی ج ۳، ص ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۵۹

جهانگیرنامه داده است و در این مورد چنین می‌نویسد :

" چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه برساض برده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه خود حکم فرموده بودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه‌های متعدد ترتیب نمایند که به بنده‌های خاص عنایت فرمایند و به سایر بلاد فرستاده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دستور العمل روزگار خود سازند (۱) "

ولی جهانگیر نامه بخاطر شهرت کتاب تورک تیموری و تورک بابری به تورک جهانگیری اشتهار دارد، و بارها تحت عناوین مختلف مورد تقلید و تلخیص واقع شده‌است ــ کتابهائی چون اقبالنامه جهانگیری، واقعات جهانگیری و تاریخ جهانگیری، اسحاب جهانگیری، اخلاق جهانگیری، تاریخ سلیم شاهی و بسیاری دیگر حاصل این تقلید و تلخیص است.

اقبالنامه جهانگیری که ازسایر کتب تقلیدی معتبرتر و به متن اصلی جهانگیرنامه نزدیکتر است درواقع خلاصه جهانگیرنامه می‌باشد که توسط معتمدخان تألیف شده است و این فرد همان کسی است که به دستور جهانگیردرهنگام مریضی او به ادامه جهانگیرنامه کمر بست و وقایع دوسال و خرده‌ای از جلوس هفدهم تا نوزدهم (یعنی وقایع آخر جلوس هفدهم و جلوس هژدهم و قسمتی از جلوس نوزدهم) را به رشته تحریر درآورد.

ترجمه‌های جهانگیر نامه

ترجمه‌های انگلیسی: نقل عبارات جهانگیرنامه بعنوان شاهد در کتابهای مختلف تاریخی انگلیسی بکرات دیده شده است، گذشته از این ترجمه‌های کاملی نیز ازین کتاب بعمل آمده که از آن میان دو ترجمه ازنظر اهمیت گذشته است

ترجمه اول از راجرز به عنوان تورک جهانگیری است که بعدا آقای بوریج آن را بعد از تصحیح در سنه ۱۹۰۹ بچاپ رسانید و مطالبی که دربردارد همان قدر است که نسخه اصلی که متن حاضر بر اساس آن است یعنی نوشته جهانگیر شاه و معتمدخان که زیر نظر وی وقایع دوسال را نوشته است. این ترجمه دوجلد در یک مجلد است. جلد اول تاجلوس دوازده سلطنت و دوم تا جلوس نوزدهم سلطنت

۱ــ جهانگیرنامه، ص ۲۸۰ ــ ۲۷۹

ترجمه دوم توسط آقای ه. م. است(۱) زیر عنوان "تاریخ هندوستان بنابر روایت مورخان هندی" بعمل آمده است که جزء از وقایع نوزده‌ساله جهانگیرنامه قسمتی از تتمه جهانگیرنامه توسط محمد هادی را هم دربر دارد ولی این ترجمه تقریبا تلخیص جهانگیرنامه است. جزئی از وسط واقعات مطالبی افتاده است با این وجود این ترجمه مورد قبول دانشمندان است زیرا که اصل وقایع جهانگیرنامه را دربردارد.

هم یک ترجمه دیگر از دوتنه پرایس است براساس نسخه‌ای ناتمام و معیب جهانگیری. این نسخه را نمی‌توان تلخیص جهانگیرنامه دانست ولی مطالبی هم اضافه دارد که با واقعات جهانگیرنامه جهانگیرشاه و اقبال‌نامه جهانگیری معتمدخان مطابقت نمی‌کند و بیشتر مطالب آن ساختگی بنظر می‌رسد و در هیچ جای دیگر نیامده است.

این ترجمه در سال ۱۸۲۹ در لندن چاپ شده است و از این نظر قدیمی‌ترین ترجمه انگلیسی واقعات جهانگیری می‌باشد.

ترجمه‌های اردو: از ترجمه‌های اردو دو ترجمه تا حال از نظر بنده گذشته است. یکی از مولوی احمد علی رامپوری که در ژانویه ۱۹۶۷م در لاهور چاپ شده است ولی این ترجمه کاملی نیست. نامه‌های شه‌عباس که معمولا عباراتی مشکل و نثری مسجع و مقفع داشته است به ترجمه نیامده و حذف گردیده است و نیز جملات مشکل جهانگیرنامه نیز گویا که عمدا از آن افتاده.

ترجمه دوم جهانگیرنامه در دو جلد توسط اعجاز الحق قدوسی عمل آمده و این ترجمه کاملتر است و در سال ۱۹۶۸م از لاهور چاپ شده است. این ترجمه اشتباهاتی در اسامی رجال و اماکن دارد ولی بازهم مورد استفاده اصحاب قرار گرفته است.

ترجمه‌های انگلیسی و اردو هر دو دارای اشتباهاتی می‌باشند. این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم آشنایی مترجمین با اصطلاحات متداول آن عصر یا عدم مراقبت صحیح یک لغط یا لغات ترکی یا مغولی می‌باشد مثلا در ترجمه انگلیسی "صحب خانه" که معنای مستراح می‌دهد به "بیمارستان" ترجمه شده است و نیز همین اشتباه در ترجمه اردو تکرار گردیده است و یا گاهی مثلا لفظی چون "بامرا" بجای "به امرا" "با امرا" خوانده

۱- H.M.Elliot:A History Of India As Told By It's Own Historians.

شده و ترجمه گردیده است و تنها به عبارت او در این امر که به نظر رسید لفظ سکه به شحنه ترجمه شده است و حال آنکه معنای درست است که آن امر نیز او به حکم امری دائمی و آمرانه گردد.

البته شک نیست که انجام این ترجمه‌ها با وجود ملاحظاتی که ذکر شد کاری بزرگ بوده و اساس تحقیقات امروز به شمار می‌رود و منظور ما از اشاره به دیگر اشتباهات آنان به خاطر تصحیح است نه عیبجوئی. شاید این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم دسترسی مترجم به منابع اصلی و عالمان لغت و فارسی زبانان آن عصر بوده باشد. و ما بنا بر قول «الفضل للمتقدم» رعایت احترام کار آنان و ادای حق‌شناسی بر ما فرض است.

اهمیت جهانگیرنامه و مقایسه آن با کتب دیگر عصر آن

همانگونه که قبلاً اشاره رفت جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکانی را در بر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتب تاریخی عصر آن مانند تزوک تیموری و بابرنامه یا تزوک بابری و همایون نامه (از گلبدن بیگم دختر بابرشاه) نوشته شده بودند. دو کتاب اول به زبان ترکی جغتائی نوشته شده و بعداً به زبان فارسی ترجمه گردیده اما همایون نامه مستقیماً به زبان فارسی تحریر گشته است.

ولی جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی است که از یک پادشاه ذی‌قدرت و ادب دوست به صورت شرح وقایع روزانه به زبان فارسی بجا مانده است. این کتاب علاوه بر شرح وقایع سلطنت جهانگیرشاه و توصیف سفر و تفریح و شکارهای او حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان قبل از جهانگیر و اطلاعات جغرافیائی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی می‌باشد که بعدها برای نویسندگان تاریخ هندوستان منبع و مرجع قرار گرفت.

تزوک تیموری و جهانگیرنامه: درباب اصالت تزوک تیموری و اینکه واقعاً نوشته امیرتیمور باشد دانشمندان و محققین دچار تردیدند و اکثر محققین این کتاب را نوشته امیرتیمور ندانسته و بهذا فاقد ارزش تاریخی می‌شمارند.

از مقدمه کتاب دیگر بنام ملفوظات صاحبقرانی تألیف افضل بخاری برمی‌آید

که در ۱۰۲۷ ه ق وقتی که این کتاب ابوطالب حسینی تقدیم شاه جهان (سر جهانگیرشاه) گردید و بر وی خوانده شد آن پادشاه متوجه خطاهای تاریخی آن و اختلافاتی که بین مندرجات این کتاب و مضامین ظفرنامه یزدی موجود است ، گردید و به محمد افضل پسر تربیت‌خان بخاری امر کرد که آن را با کتب تاریخ مقابله کرده اغلاط آن‌را مرتفع سازد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افزوده است حذف کند و کتاب را ازنو بصورتی مفصلتر انشاء و تحریر نماید . و او این کار را کرد "

باوجود این نسبت کتاب ابوطالب حسینی به امیر تیمور امروز مورد قبول محققین نیست و اگرچه متن ترکی وجود داشته است او آن را در دست نداشته و بهرحال آن هم انشای خود تیمور نبوده است . . . " .

" مع هذا کتاب به خواندن می‌ارزد " . (۱)

بقول اینکه در اصالت تورک تیموری حقا تردید شده است مقایسه این کتاب با جهانگیرنامه که کتابی اصیل و دارای ارزش فوق‌العاده تاریخی است کار درستی نمی‌باشد .

جهانگیرنامه و بابر نامه: جهانگیر در وقایع خود درباره بابر نامه چنین می‌نویسد :

" ازجمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب . چنانچه تاحال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمی‌دانست . حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته‌اند ، غالبا به مصوران نفرمودند که صورت آنها تصویر نمائید . چون این جانوران درنظر من بغایت غریب آمد هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آن را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد "

کتاب بابر نامه قبلا بزبان ترکی جغتائی نوشته شده است (۲) باوجود آنکه بابر زبان فارسی را می‌دانست و بزبان فارسی شعر هم می‌سرائید باآن همه وقایع زندگی و سلطنت خود را به زبان ترکی نوشته است مسلما این کتاب در آن زبان شاهکاری عظیم

۱ـ استاد مجتبی مینوی ، دیباچه بر تزوکات تیموری ، چاپ افست ، تهران ، ص ۳ تا ۶

۲ـ متن ترکی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات توسط خانم بیوریج در لندن بار اول درسال ۱۹۰۵ و بار دوم درسال ۱۹۷۱ بچاپ رسید .

است لیکن درک آن تنها برای کسانی که با این زبان آشنائی داشته باشند و بتوانند آن را بخوانند و بفهمند ممکن است. متاسفانه ترجمه آن دارای ظرائف و ریزه‌کاریهای زبان اصلی نیست بعلاوه مترجم درآن از سبکی بیگانه و نامتداول و کسل کننده بکار برده است و بسیاری لغات ترکی را عینا در ترجمه فارسی تکرار نموده است حال آنکه جهانگیر اصولا از استعمال لغات نامتداول احتراز کرد و درجائی که اجبارا لفظی محلی که برای فارسی زبانان نامانوس بوده است بکار برده معنای آنرا نیز درج کرده است.

اما بهرحال جهت اینکه درصورت لزوم مقایسه این دوکتاب تاحدی برای خوانندگان محترم مقدور باشد بعنوان نمونه قطعاتی از ترجمه فارسی بابر نامه نقل می‌شود.

" پدرش (پدر عمر شیخ) ولایت فرغانه را داده بود و چندگاه تاشکند و سیرام که برادر کلانش، سلطان احمد میرزا داده، در تصرف میرزا بود. شاهرخیه را به تربیت گرفته چندگاه متصرف بود و در اواخر تاشکند و شاهرخیه از دست برآمده بود و همین ولایت فرغانه بود." (۱)

جهانگیرنامه و همایون نامه: از کسی که قبلا ذکر شد فقط همایون نامه گلبدن بیگم دختر بابرشاه است که به زبان فارسی نوشته شده است، اما بیشتر مطالب آن منحصر به روایت و احتمالا ساختگی است. زیرا وقتیکه بابرشاه از این دنیا رخت سفر بربست گلبدن بیگم فقط هشت ساله بود و احتمالا وقایع بابرشاه را از دیگران شنیده نوشته لذا احتمال تحریف در آن زیاد می‌شود. گلبدن بیگم به حکم اکبرشاه همایون نامه را شروع کرد یعنی بعد از وفات بابرشاه همایون شاه به فاصله شصت سال. طبیعی است که بسیاری از وقایع را فراموش کرده باشد.

گلبدن بیگم دربیاره این موضوع خود می‌نویسد:

" وقتیکه حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) از دارالفنا به دارالبقا خرامیدند این حقیر هشت ساله بود و بسیار واقع شاید کمتری بخاطر مانده بود بنابر حکم پادشاه آنچه شنیده و به خاطر بود نوشته می‌شود." (۲).

باوجود اینکه همایون نامه گلبدن بیگم به زبان فارسی روان و ساده نوشته شده است مورد تقلید و مرجع تاریخ نویسان قرار نگرفته چون بیشتر وقایع آن حاوی مطالب

۱ــ بابر نامه. بتصحیح روشن آرا بیگم ص ۱۹

۲ــ گلبدن بیگم، همایون نامه، چاپ لاهور، ص ۱۵۱

جنگ و جدال برادران همایون است و وقایعی که قابل توجه نویسندگان و مورخان باشد، ندارد.

جهانگیرنامه و اقبال نامهٔ جهانگیری توسط معتمدخان. سبب تسمیه اقبال نامه جهانگیری: شاهجهان چون بر پدر خود جهانگیرشاه شورید وی او را خطاب «بدولت» داد و در کتاب جهانگیرنامه در وقایع سالهای آخر جلوس شاهجهان را با همین خطاب بدولت می‌خواند.

شایع است که بعدا چون شاه جهان به حکومت رسید دستور داد که درکتاب جهانگیرنامه هرکجا از او خطاب بدولت یا شاه بخت نام برده شده یا دعای بد درحق شده است آن را به شاهجهان یا سلطان خرم یا خرم شاه یا شاهزاده نامدار و اقبالمند و غیره برگردانند. این امر باعث شد که وقایع نویسان به تلخیص و نقل جهانگیرنامه پرداختند و برای اخذ صلات و کسب شهرت به عناوین مختلف جهانگیرنامه را تلخیص و تحریف کردند و به دربار شاهجهان ارائه دادند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند. این امر باعث ایجاد نسخ متعدد و گاه پر از دروغ و خبط گردید و درنتیجه نسخه اصل جهانگیرنامه اندک اندک درشمار جعل سایر نسخ گم شد.

معتمدخان که یکی از معتمدان شاهجهان از زمان شاهزادگی بود به کاری بزرگ پرداخت و زحمتی فراوان کشید و حاصل کوششهای او کتاب اقبال نامه جهانگیری شد که بیشتر مورد علاقه شاه و مردم قرار گرفت. معتمدخان وضع اقبال نامه جهانگیری را مثل جهانگیرنامه از جلوس نمودن جهانگیرشاه برتخت سلطنت شروع کرده و در اوایل چندسال وقایع را به قسم و روایت خود نقل کرده و پس از آن صرفا به نقل و تلخیص از جهانگیرنامه پرداخته حتی عین جملات و کلمات را در اقبال نامه تکرار می‌نماید، بجای فرمودیم و کردیم و نوشتیم، فرمودند، کردند و نوشتند می‌آورد.

آرای نویسندگان درباره جهانگیر و جهانگیرنامه

از مقالات شبلی نعمانی، اردو، ص ۱۱۲ ـ ۸۴، جلد چهارم:

جهانگیر و توزک جهانگیری. بزرگترین حسن کتاب توزک جهانگیری این است که واقعات به صحت تمام در آن مندرج گردیده است. هرلفظ از الفاظ کتاب شاهد است گویا بر صدق و درستی گفتار نویسنده‌ای که از محتوای کلامش پیداست حکمت عملی سیاسی یعنی متناقض گوئی و دروغ پراکنی را نمی‌داند و لذا عیوب و نقائص را به همان وضوح و درستی نقل می‌کند که هرچیز دیگر را و آنگاه که عملی نیکو و هنرمندانه به منصه ظهور می‌رساند بدان می‌بالد و بدیگران عرضه می‌نماید. مثلاً مثال اگرچه بسیاری از مورخین سعی کرده‌اند برای قتل ابوالفضل علل و اسبابی بتراشند و تاحد فهم‌اند مفتخرند، لیکن جهانگیر در توزک می‌نویسد:

راجه نرسنگه دیو... شیخ ابوالفضل را... در حینی که از حوالی ولایت او می‌گذشت... به قتل آورد و سر او را در الله‌آباد نزد من فرستاد". ص۲۹.

و زمانی که شاه جهان را وادار به نوشیدن شراب می‌نمود از ضبط و ثبت این مسئله در کتاب خود ابا نمی‌کرد.

امثله دیگری که تعداد آن بسیار زیاد است در توزک یافت می‌شود که دلالت بر صحت تمامی گفتار جهانگیر دارد.

تسلط بر زبان: یکی از خصوصیات جهانگیرنامه که لازم است بدوا بیان گردد سلاست و روانی نثر آنست و نشان دهنده قدرت و تسلط جهانگیر بر زبان می‌باشد که هر واقعه‌ای را به سادگی و نیکوئی و بی‌تکلفی به‌گونه‌ای که مفهوم همگان باشد نقل می‌نماید و این خصوصیت کمتر در انشای فارسی نگاران به‌چشم می‌خورد. اینک مختصر مثلهائی مذکور می‌افتد:

جهانگیر در علم الحیوانات ذوق و دستی داشت و لذا مامورانش را در اقصا نقاط دور ازکشور خود گماشته بود تا ازهرقسم جانور عجیب و غریب برای او نمونه‌ای به هر قیمت شود خریداری کند و او این حیوانات را درجائی که (عجایب‌خانه) اش می‌نامید گرد می‌کرد

توزک جهانگیری شرح وقایع روزانه و تفصیل کارهای یومیه جهانگیرشاه است.
از این کتاب چنین معلوم می‌شود که قسمت عمده زندگی جهانگیرشاه در مسافرت و سیر

و گشت در کشورش گذشته است و او بدینوسیله ازحال ملک خود آگاهی و دانش واقعی کسب می‌نمود. و ازاین‌لحاظ برتمام پیشینیان و جانشینان خود پیشی دارد. دراین مسافرتها آنگاه که عیش وعشرتی دست داده جهانگیر به شرح آن پرداخته و اربابان آن فروگزار ننموده‌است. شب را درعیش بسر بردن و شراب خوردن و درمجالس نغمه و سرود شرکت جستن ازجمله وقایعی است که درتوزک باشوق و ذوق بیان گردیده‌است. با مقایسه رفتار جهانگیر مذکور در توزک بدین نتیجه می‌رسیم که او نیز مانند اروپائیان تحصیل کرده امروز ضمن رسیدن به امور جدی مملکتی خود صرف وقت به عیش و عشرت را نیز لازم می‌دانسته است.

تحقیقات محققانه درباب جغرافیا: درباب هندوستان و شرح فتوحات پادشاهان مختلف صدها کتاب به تحریر رسیده لیکن درباره جغرافیای هندوستان بندرت چیزی توان یافت. دراین مورد اولین کتاب آئین اکبری است که در آن به اجمال ازجغرافیای هند سخن رفته است. لیکن در توزک جهانگیری نام هر ایالت که آمده مشخصات جغرافیائی آن از مساحت و جهت و آب وهوا و نوع تولیدات کشاورزی. انهار و اشجار و آداب ورسوم نیز به تفصیل بیان شده‌است..

سپس درباره انواع میوه و حبوبات، حیوانات و مردم و طرز زندگی آنان سخن رانده است که ذکر تمامی اینها از حوصله این مقال خارج است. انصاف باید داد که یک مورخ یا جغرافی‌دان در کتاب خود بیش از آنکه جهانگیر آورده است نتوانسته آورد.

جهانگیر از آگره تا پنجاب و کشمیر و از مالوه تا گجرات را به زیر قدم کشیده و درباب تمامی این نقاط از سر تحقیق به تحریر پرداخته و برنوشته‌های او تا امروز کلامی افزوده نشده است.

علم الحیوانات. تاقبل از جهانگیر کسی دراین باب خبری نمی‌دانست ولی توزک دراین باره مطالب بسیار و نیکو چنان عالمانه انگاشته که می‌توان مجموعه آنرا کتاب مقدماتی علم الحیوانات دانست.

درعلم الحیوانات با تحقیق در ماهیت جنس و نسل حیوانات عجیب و غریب از راه مطالعه اقسام گوناگون آن به نتایج مهمی می‌رسد که گاه با پیدایش حیوانی نرگیر و موی‌جهنر از حیوان قبلی که درمورد آن خبری نگاشته شده بسیاری از نوشته‌ها دراین مورد تغییر می‌یابد و نظرات جدیدی جای آن می‌نشیند ـ مثلا اگر چه نیز بلبک که نوع سفید رنگ آن بندرت دیده می‌شود توسط نرسنگه دیو در سنه سوم جلوس نزای

جهانگیر آوردند که باعث خوشحالی وی گردیده و از آن در توزک نام می‌برد می‌افزاید که جانورانی چون شاهین، باشه، شکرا، گنجشک، زاغ، تیهو و دراج و بودنه و طاووس و باز تیز که نوع سفید آن نادر است در عجایب‌خانه او موجود است. عجایب خانه جهانگیر واقعا هم که خانه عجائب بوده‌است و درآن جانورانی یافت می‌شد که از لحاظ خلقت بس خارق‌العاده بودند مخصوصه بربری بود که فیلجانی سر می‌داد.

در همین سنه جلوس پرنده‌ای از زیرآباد آوردند که مانند طوطی بود و عادت آن پرنده این بود که شبا هنگام وازگونه برقفس خود می‌آویخت و تا صبح جهجه می‌زد

درعلم الحیوانات مهمترین مسئله خصوصیات و صفات طبیعی حیوان می‌باشد شناخت صفات و خصائص قابل تمیز وسیله تعلیم و تربیت بسیار مهم است. و درک این مسئله درعمل ممکن می‌شود.

نقاشی: از آنجا که مسلمانان معتقدند نقاشی حرام است این فن درمیان آنان رونقی نیافته و بلکه متداول نبوده است لیکن صرفنظر از لحاظ مذهب، درتاریخ آمده‌است که مسلمانان نیز دراین فن ترقیاتی کرده‌اند و بعضی از امرا و سلاطین مسلمان به ترویج آن می‌پرداختند و جهانگیر نیز بدین فن عاشق بود و در آن مهارتی بسیار داشت تا آنجا که خود می‌گوید:

«مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجایی رسیده که از استادان گذشته و حال کار هرکس بنظر درآید که بی‌آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کارفلانیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل چند تصویر و چهره وهرچهره کار یکی‌از استادان باشد می‌توانم یافت که‌هرچهره کارکیست و اگر در یک صورت چشم‌وابرو را دیگری کشیده باشد درآن‌صورت می‌فهمم که‌اصل چهره کارکیست و چشم و ابرو را که ساخته». (ص۲۶۲-۴)

صنعت و صنعتگری. جهانگیر به مسئله صنعت و صنعتگری بسیار اهمیت می‌داد و لذا همین امر باعث ترقی صنعت در زمان او گردید. ازباب مثال درتوزک می‌خوانیم که باری یکی از خاتم کاران خاصه بر روی پوست پسته‌ای با استفاده از عاج فیل چهار مجلس ترسیم کرده بود بغایت ظرافت و نیکوئی که عقل را به حیرت می‌انداخت (ص۸۷)

تحقیقات درباب اشیاء: جهانگیر به تحقیق درباره همه‌چیز شوق داشت وچون به محلی می‌رسید در مورد اشیاء خاص آنجا کنجکاوی می‌نمود و نویسندگانی را مقرر کرده بود تا درهرنقطه کشور راجع به نوادر اشیاء عجیب و دیدنی گزارش بحضور او

نویسند. هرچیز که شهرت عمومی داشت و شیوع در باب آن مردمان خبری می‌گفتند مورد تحقیق جهانگیر واقع می‌شد و او اکثر مواقع فساد عقاید عمومی را ثابت می‌نمود. مثلا در مورد مومیائی که مردم را عقیده برآن بود که چون بر زخم نهند فورا شفا یابد تجربه کرد و خلاف آن ثابت شد. (ص۱۳۶)

در ذخیره خوارزمشاهی که کتاب معتبری در علم طب است نوشته شده که زعفران خنده‌آور و خنده‌زاست و چون کسی بخورد آنقدر بخندد تا بمیرد. جهانگیر یک زندانی محکوم به مرگ را وادار کرد تا مقدار متناهی زعفران بخورد بدین نحو که در روز اول تجربه ۲۵۰ گرم و در روز دوم نیم کیلو زعفران بدو خوراندند. لیکن هیچ اثری ظاهر نشد. (ص۴۷۸)

درمورد هما که سایه آن مشهور است که چون کسی درظل هما قرار می‌گیرد پادشاه شود. می‌گویند این پرنده استخوان می‌خورد. جهانگیر دستور داد تا به کسی که این پرنده شکار کند هزار روپیه انعام دهند و جمال‌خان درکوه نیز شغال پرنده را شکار کرد جهانگیر سینه پرنده بدرید و درچینه‌دان آن اثر استخوان پیدا شد دراین باب شاعر می‌گوید:

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و هیچکس نیازارد

درباب عدالت جهانگیر تمام مورخین اتفاق نظر دارند و معتقدند که درنظر او غنی و فقیر مساوی بودند و در زمان پیری و ضعف او که نورجهان به امور می‌رسید هرچه می‌کرد جهانگیر روا می‌داشت ولی کار دادرسی حقوق مردم را بنوبه خود نگهداشته و کسی را در آن دخالت نمی‌داد.

باری برزنی از معتبرخان یکی از خاصگان دربار او شکایت کرد که مالش را برده است. جهانگیر درکمال سختگیری هیچگونه رعایتی درحق او نکرد و چون امر به اثبات رسید منصب معتبرخان را کاهش داد و نوکراوراکه مباشر جرم بود بقتل رسانید.

روایت کرده‌اند که باری نورجهان بیگم برفرازبامی قصر خود گردش می‌کرد کسی از بامش او را نظاره نمود. نورجهان بیگم به جرم بی‌حرمتی او را به تیر بکشت. کسان شخص مقتول شکایت به نزد جهانگیر بردند حکم به تحقیق صادر کرد. اطرافیان دیدند که کماکان است که دستور قتل نورجهان بیگم صادر شود. اولیاء دم را مقتول خون بها خواندند و جهانگیر خود شخصی به این امر رضا داد و دویست هزار روپیه بعنوان خون بهاء اولیاء دم پرداخت شد. ولی باز جهانگیر راضی نشد و از آنان پرسید که به

پدرش خون‌بهای خود رضایت داده‌اند تا به تهدید و ارعاب کسان نورجهان . و آنان گفتند که خود رضا داده بد . وچون قائله ختم شد به پیش نورجهان رفت و های‌های گریه‌کنان گفت (گر ترا می‌کشتند من چه می‌کردم) اگرچه بعضی‌ها این حکایت را باور ندارند ولی واله داغستانی در ریاض‌الشعرا به تفصیل سخن رانده است

خط مشی جهانگیر: جهانگیر نیز راه پدر خود یعنی اکبرشاه را می‌پیمود و گرچه با او متحد المقصد بود ولی دریک نکته اختلاف داشت و آن نکته: اکبر را عقیده برآن بود که پیروان کلیه ادیان و مذاهب مساویند و لذا خود به روش همه ادیان پرستش می‌کرد صبحگاهان به شیوهٔ هندوان و شامگاهان به نهج ترسایان و دیگر گاه به راه زرتشتیان و غیر علی‌هذا لیکن جهانگیر در اسلام تعصبی خاص داشت و متعبد بود و اعتقاد داشت که با صرف متسامحی و همیشه مسلمان بودن نیز می‌توان حقوق سایر ادیان را حفظ کرد و بدین سبب گاه با پاندیت‌های هندو به مباحثه می‌نشست و خلاف عقایدشان را به ثبوت می‌رساند . دریکی از این مباحثات پنجه روز نفرون را به وسیله بحث و ادله عقلی به اسلام هدایت و مشرف گرداند. جهانگیر چون قلعه کانگره را فتح کرد شعائر اسلامی را درآنجا جاری نمود و این امر را از افتخارات خود می‌شمارد که دیگر کس قبل از وی چنین نتوانست کرد . باین همه بسیاری از هندوان چون راجه مانسنگ و راجه جگت‌سنگه و راناسنگر در دربار وی به مناصب عالی رسیدند. جهانگیر همان احترامی را که درحق شیخ‌عبدالحق دهلوی می‌نمود درحق بزرگ هندوان جدروپ گسائین نیز مرعی می‌داشت . درتاریخ مذکور نیست که جهانگیر بواسطه اختلاف مذهب درحقوق کسان تعصبی قائل شده باشد سیاست پدر را که خود پیرو آن بود بدین ترتیب می‌ستاید

" ارباب ملل مختلف در وسعت آباد دولت بی بدیلش جا داشتند . به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر از ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست" . (ص۲۲)

احترام و دستگیری از علما و فقرا: از خصوصیات حکومت‌های آسیائی یکی اینست که رواج علم و دانش تا حدود زیادی بستگی به تشویق و ترغیب حکمرانان عصر دارد دراین باب سلاطین اسلامی بر سایر پادشاهان پیشی داشتند . جهانگیر نیز بخاطر تشویق و پشتیبانی‌ای که از علما و دانشمندان به عمل می‌آورد عمده مثال اسلاف خود بوده است .

او با علما و پرهیزگاران هر فرقه و مذهبی به گفتگو و مراوده می‌نشست و در آن لحظات مقام شاهی خود را فراموش می‌کرد و درنهایت سادگی با ایشان رفتار می‌نمود از آنجا که در نکته سنجی مهارتی تمام داشت چون دربابی اظهار نظر می‌نمود نظرش محققانه و عالمانه جلوه می‌کرد.

درباب فرهنگ جهانگیری که توسط میرعضدالدوله گرد شده بود بدینگونه نظر می‌دهد:

میرعضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب تیروی نموده و جمیع لغات را از اشعار قدما مستشهد آورده. درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد (ص۴۰۹)

حتی یک محقق و متخصص زبان فارسی نمی‌تواند نظر دقیق‌تر از آنچه جهانگیر بیان داشته ایراد کند

تا آنزمان از اشعار شعرا بعنوان شاهد لغات در فرهنگ ها استفاده نمی‌شد ولی درفرهنگ جهانگیری این امر منظور گردیده و این امتیاز خاص این فرهنگ است.

استادی خان‌خانان و فیضی بر جهانگیر نیز تاییدی بر علم و فضل او می‌باشد.

جهانگیر نه فقط از محضر علمای مسلمان بهره می‌برد بلکه باخلوص تمام درمدرس علمای هندو و پاندویت ها تلمذ می‌کرد. ازجمله علمای هند که جهانگیر محضرشان را دوست داشت یکی جدروپ بود که درکوهی صعب‌العبور می‌زیست و جهانگیر برای درک محضر او بیش از سه میل راه را پیاده می‌پیمود و این کار را به کرات انجام می‌داد و ساعتها در حضور جدروپ به بحث می‌نشست و خود درین باره می‌گوید.

" روز شنبه دوم باز به صحبت جدروپ خاطر را شوق افزود. بعداز فراغ عبادت نیمروز برکشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و درآخر روز درگوشه آنزوای او دویده بدوصحبت داشتم. بسا سخنان بلند ازحقایق و معارف استماع افتاده بی اغراق مقدمات تصوف مقنع بیان می‌کند و از صحبت او محظوظ می‌توان شد" (ص۲۸۶).

مقدمه بیوریج به زبان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیرنامه

آقای راجرز چندین سال پیش "خاطرات جهانگیر" (جهانگیرنامه) را از روی نسخه‌ای که وسیله سیداحمد بسال ۱۸۶۳ در غازی‌پور و بسال ۱۸۶۴ درعلی‌گر بچاپ رسانیده بود ترجمه نمود. شرق شناسان بی‌شبهه از بابت زحمات بی غرضانه و بدون طمع سیداحمد دراین باب خود مدیونند لیکن واقع امر این است که نسخه‌ای که او بچاپ رسانیده اعتماد تنها مبتنی بریک نسخه خطی ناقص بوده است که اغلب باعث بروز اشتباهاتی خصوصا درباب اسامی خاص درآن شده‌است. من نسخه او را با مقداری نسخ معتبر موجود در ایندیا آفیس و موزهٔ بریتانیا مقایسه کرده و بسیاری از اشتباهات او را اصلاح کرده‌ام. من نسخه خطی موجود درکتابخانه انجمن سلطنتی آسیائی را نیز مورد استفاده قرار دادم که البته نسخه خوبی نیست. با اجازهٔ آقای راجرز من نسخه ترجمه ایشان را به تجدید چاپ کرده و مقداری زیاد حاشیه و یادداشت بدان افزوده‌ام. در موزه بریتانیا Add, 26,611 است و ترجمه شیوائی دارد و از متن خوبی برگردان شده‌است.

جهانگیر بیست و دوسال سلطنت کرد لیکن براثر مزاج علیل و افسردگی خاطر تدوین خاطرات خود را تا پایان سال هفدهم جلوس بیشتر ادامه نداد (ر ک به الیوت جلد ۶ ـ ص۲۸۰) پس از آن این وظیفه را بعهدهٔ معتمدخان نویسندهٔ اقبال‌نامه نهاد و این شخص ادامه خاطرات را تاپایان سال نوزدهم جلوس بنگاشت. پس از آن ازنوشتن خاطرات بنام سلطان دست کشید؛ اما کار خود بعنوان راوی وقایع سلطنت در کتابش اقبال نامه دنبال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار تحریر خاطرات جهانگیر را از آنجائی که معتمدخان رها کرده‌بود تا زمان مرگ جهانگیر ادامه داد. لیکن کار او درواقع چیزی کمی بیشتر از خلاصه اقبال‌نامه است. چاپ سیداحمد از "خاطرات جهانگیری" شامل

ادامه خاطرات وسیله معتمدخان و محمدهادی نیز می‌باشد لیکن آقای راجرز این مقدمه و پیشگفتار را درکتاب خود ترجمه نکرده ومن شخصا معتقدم باین ترجمه نیازی نیست.

محمدهادی از مقدمین نویسندگان است که تاریخ حیات او به ربع اول قرن هجدهم باز میگردد. مقدمه‌ای که او برخاطرات جهانگیر نوشته بنظر می‌رسد که کلا از کتاب مآثر جهانگیر نوشته کامگار حسینی اقتباس شده‌باشد. (الیوت جلد ششم ص۲۵۷) مطلب عمده‌ٔ این مقدمه شرح حالی از زندگانی جهانگیر از تولد تا جلوس اوست.

به نظر نمی‌رسد لازم باشد درباب اهمیت "خاطرات جهانگیری" چیزی بگویم. این خاطرات تصویر زنده‌ای از هندوستان در دهه‌های اولیه قرن هفدهم بدست می‌دهد بعلاوه این کتاب مکمل ارزشمندی برای کتاب اکبرنامه است.

ز آسیای مرکزی خاطرات تیمور، بابرو حیدر وروزنامچه اولغاری را داریم. برای خاطرات شاه‌طهماسب را بما عرضه داشته است و هندوستان خاطرات شاهزاده خانم گلبدن و شاه‌جهانگیر در عصر جدید نیز تمایل به این سنت قدیمی شرق را مشاهده می‌کنیم که شرح‌حال امیر سابق افغانستان و "خاطرات شاه ایران" ناشی از آن ست.

خاطرات بابر، حیدر و گلبدن به انگلیسی ترجمه شده‌است و خاطرات شاه‌طهماسب به آلمانی برگردانده شده. متاسفانه خاطرات جهانگیر هیچگاه بطور کامل ترجمه نشده‌است.[1] اگرچه گزیده از آنها درکتاب تاریخ الیوت و داوسن آمده‌است و مجر پرایس نیز سالها پیش ازین روی نسخه ناقصی شرح چندسال از خاطرات را برای‌مان ترجمه کرد. بی‌شبهه خاطرات جهانگیر از لحاظ ارزش کمتر از خاطرات بابر نیست. درواقع می‌توان جلوتر رفت و گفت درخاطرات جهانگیر دوچندان بیشتر از خاطرات بابر مطلب وجود دارد و از کتاب او بسیار سرگرم کننده‌تر است.

مشاهده می‌گردد که جهانگیرشاه کتاب مذکور را به توصیف از شخصیت خود محدود ننموده بلکه از پدرش اکبرشاه بزرگ تصویری ترسیم کرده که مشابه آن را حتی درخاطرات بابر نیز نمی‌توان یافت.

باابن‌همه آنچه او درباره خود نیز می‌گوید خالی از گیرائی نیست. زیرا گفتار

۱ــ در پاکستان به زبان اردو بوسیله آقای فدوسی کاملا ترجمه شده و بچاپ رسیده است

او شخصیت و معنی ش را نشان می‌دهد. او خاطرات خود برای ما زندگی می‌کند همانگونه که جیمز ششم (۱) در گنج‌های Nigel (۲) می‌زیست یا امپراطوری کلادیوس (۳) در Suetonius و Tacitus وباعث شگفتی است که میان جهانگیر و این دو شاهی خنده‌آور و عجب وجود دارد.)

درواقع جهانگیر موجود عجیبی بود از طبایع آمیخته. او مردی بود که می‌توانست بایستد و پوست کندن زنده انسانی را تماشا کند یا همانطور که خود می‌گوید یکی را بکشد و پای دونفر را قطع سازد تنها بخاطر اینکه بی‌موقع سرازبیشگاه بیرون آورده و شکار او را رمانده‌اند. (۴) بااین وجود او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت باشد و سر می‌توانست پنجشنبه شب هرهفته را به مباحثات عالمانه و عارفانه بنشیند و شعر فردوسی را در مدح آزار حیوانات زمزمه کند.

میازار موری که دانه‌کش است که‌جان دارد وجان شیرین‌خوش‌است (۵)

یکی از جنبه‌های خوب شخصیت جهانگیر ندب عمیقی بود که از طبیعت می‌برد عشقی که به گل می‌ورزید. بابر نیز از اینگونه احساسات داشت لیکن او دیگر پیر شده تا لاافل زمانی که به هند رسید عمری گذرانده بود. بعلاوه پس از آن درهند کوششهای برای مسموم ساختن و قتل او شد و سعربی در او ایجاد کرد که درنتیجه دید او را از طبیعت هند ناقص و نظر او را دگرگون ساخت. اما جهانگیر، بالعکس، فرزند برحق هند است. اوباشعفی تمام به گیرائی گلهای دیار هند سر می‌دهد و خصوصا پلاس و بکول و چمپارا سخت دوست می‌دارد و آشکارا می‌گوید که درسراسر افغانستان و آسیای مرکزی میوه‌ای نیست که با انبه برابری کند. او همچنین سخت شایق بود که در مصاحبت پاندیت‌ها و مرتاضان هندی بنشیند اگرچه به خدایان آنها بابی‌اعتنائی و غرور رفتار می‌کرد و یکبار دستور داد تصویر ویشنو که بشکل خوک نر کشیده شده به رودخانه پشکر انداخته شود.

هالم می‌گوید شاهزاده‌های مسلمان بیشترین سعی خود را برای حفظ عدالت در سبیه جرایم دیگران بکار می‌بردند. دربن مورد جهانگیر علی‌رغم تمام نقاط ضعفش

۱- JAMES VI

۲- FORTUNES OF NIGEL

۳- CLAUDIUS

۴- جهانگیرنامه ص ۲۷۶

۵- اسما ۲۳۴

بهمی سزا دارد و به‌همین خاطر با به‌امرور نامش بعنوان حامی و دوستدار عدالت با احترام یاد می‌شود.

مقدمه بیوریج بر قسمت دوم ترجمه جهانگیرنامه

پس از یک وقفهٔ تقریبا پنجساله، جلد دوم خاطرات جهانگیر ترجمهٔ آقای الکساندر راجرز از طرف انجمن سلطنتی آسیایی منتشر شده است. این جلد به لحاظ اینکه شش سال از وقایع جلوس را دربر دارد نسبت به جلد اول که دوازده سال از وقایع را شامل بود، کوچکتر و کم حجم تر است. به هرحال بین دو جلد کلیه مطالبی که جهانگیر نوشته یا در نوشتن آن نظارت داشته، می باشد. بنظر من این جلد نیز مانند جلد قبلی جالب باشد. شرح سکوکاتی که نقش بروج دوازده‌گانه را دارند.(۱) و شرح ستاره دنباله‌دار(۲) و شرح شیوع وبا درشهر آگره(۳) و توصیف مفصل کشمیر در شرح سنه ۱۵ جلوس دارای ارزش فراوان است. داستان پادشاه و دختر باغبانی و اشاراتی دربارهٔ نقاشان و مصاورین نیز در خور تذکر است.

اگر بایر موسس سلسله مغولان هندوستان را سزار(۴) شرق بخوانیم و اگر اکبر جمع الصفات و اعصارهٔ همه امپراطوران بزرگ چون اگوستین، تراجان، هدریان، مارکوس اورلیوس، ژولیان و ژوستی نین(۵) بدانیم بی‌شبهه جهانگیر نیز امپراطوری بود که با کلادیوس(۶) برابری می‌نمود و شباهت بسیار با جیمز اول داشت. این هرسه مرد بی ضعف بودند که هوای نفس غالب برایشان بود و هرسه دارای ذوق ادبی بوده و لااقل دوتن از آنها از راه تفریح گاه‌گاه به دین و مذهب می‌پرداختند. و هیچیک به عنوان حاکم با محیط خود مخالفتی نداشتند. اگر جیمز اول (ونیز جیمز ششم

۱- جهانگیر نامه ص ۲۵۰ ۲- ایضا ص ۲۸۳

۳- ایضا ص ۲۹۳ ۴- CAESAR

۵- Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, Julian, Justinian

۶- Claudius

اسکاتلند) آن‌طور که خود می‌خواست کتابدار یا دستیار می‌شد و جهانگیر رئیس موزه تاریخ طبیعی می‌گردید هردو خوشبخت‌تر بودند.

بهترین صفات جهانگیر، عشق او به طبیعت و تدریس در مشاهدهٔ آن و آرزویش برای عدالت و مساوات بود. متاسفانه آخرین این صفات به واسطهٔ خشونت شدید او در اعمال مجازاتهای سخت، کاهش یافت. او نیز مانند آبا و اجداد خود به مخدرات ومسکرات معتاد بود و این امر عمر او را کاست. اوقلمرو حکومت خود را وسعتی نبخشید بلکه بالعکس با از دست دادن قندهار به ایرانیان تاحدی از مساحت دور حکومت خود کاست. اما محتملا این مزاج صلح جویانه او با شاید نسلی برایش حسنی محسوب می‌شود، زیرا به این امر از بسیاری خونریزی مانع شد. بزرگترین خطای او بعنوان یک امپراطور عبودیت شدیدش در مقابل زنش نورجهان بود که سرانجام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاه‌جهان که لایق‌ترین و ارشدترین فرزندان ذکور او بود، گردید.

جهانگیر سالهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می‌گذرانید و از مرضهای چون تنگی نفس رنج می‌برد. جهانگیر این بدنامی را نیز بدامن داشت که مدتی در اسارت یکی از خدمتگاران خویش مهابت‌خان بوده‌است

ح — بیوریج

روش تصحیح متن حاضر

معرفی ـ نسخه‌های خطی که در تصحیح متن جهانگیرنامه مورد استفاده قرار گرفته است:

نسخهٔ الف: نسخه الف که اساس متن قرار گرفته عبارت است از: نسخه خطی جهانگیرنامه که تحت شماره ۳۰۵ در کتابخانه اندیا آفیس لندن نگهداری می‌شود. این نسخه قبل از اتمام شرح احوال سنه نوزدهم جلوس جهانگیری به پایان می‌رسد اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن هیچ‌جا دیده نمی‌شود و چنان بنظر می‌رسد که کاتب قصد ادامه استنساخ را داشته اما مجال نیافته است اگرچه مطابق گفته ر س و براون نسخه شماره ۹ احتمالا این نسخه دو یا سه سال بعد از موت جهانگیر یعنی حوالی سنه ۱۰۴۰ هجری تحریر یافته‌است (۱)

این نسخه از آنجهت اساس متن قرار گرفته که به‌ظن قریب به حتم قدیمی‌ترین نسخه موجود از کتاب جهانگیرنامه مضبوط در کتابخانه‌های جهان است و شاید به‌همین علت بیوریج هنگام تصحیح و ترجمه انگلیسی راجرز همین نسخه را اساس کار خویش قرار داده است. باری درهرجا که نسخه الف اشتباه به نظر می‌رسد و یا افتادگی داشت با استفاده از سایر نسخ تکمیل و تصحیح گردید.

نسخه ب: نسخه ب که تحت شماره ۲۲۱ در کتابخانه بادلیان مضبوط است بوسیله سیداحمدخان دانشمند معروف قرن نوزدهم میلادی تصحیح و استنساخ گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه بیستم سپتامبر ۱۸۴۶ است. مصحح در خاتمه چنین می‌نویسد که وی نسخه‌حاضر را با مقایسه با ده نسخه خطی تصحیح نموده است

نسخه ج: عبارت است از نسخه خطی جهانگیرنامه یا تورک جهانگیری که تحت شماره اندیا آفیس ۳۱۱۲ نگهداری می‌شود این نسخه ازنظر تاریخ استنساخ بر نسخه

۱ـ C.A.Storey:M History of India:Jahangir:p 557

قبلی تقدم دارد به وسیله محمدخان برادر ارشد سیداحمدخان تصحیح و با نسخی چند مقابله گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و اسم کاتب آن فخرالدین محمدخان است.

عبارت ترقیم این نسخه بشرح زیر است: از کاتب صحیح نگار فخرالدین محمدخان که درین روزگار یگانه روزگار است نویسانیده باردیگر به مقابله پرداختم هرجا که غلط بر آمد ورق مذکور را ترک داده ورق دیگر را برجای آن زیب تسطیر دادم الحمدلله و المنه که کتابی تصحیح تمام بتاریخ یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و یکهزارو هشتصدو چهل و سه باتمام رسید و گلدسته بزم شایقین گردید.

اگرچه نسخه ج ازنظر تاریخ بر نسخه ب تقدم دارد و حق بود که بعد از نسخه الف نسخه ج را بجای ب قرار می‌دادیم لیکن از آن‌که نسخه ب بوسیله دانشمند بزرگ سر سید احمدخان بچاپ رسیده است و استفاده از مقدورتر و بیشتر معروف به صحت بوده آنرا نسخه برگزیده پس از نسخه الف قرار دادیم.

نسخه دال: نسخه دال که فقط احوال شش سال اول جلوس جهانگیری را دربر دارد تحت شماره ۴۰۱۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. این نسخه دارای تاریخ استنساخ نیست و اسم کاتب نیز درآن بچشم نمی‌خورد اما روش خط و استنساخ نشان می‌دهد که نسخه مزبور بسیار قدیمی است و بنا به گفتهٔ مرتب فهرست کتب خطی موزهٔ ملی دهلی نسخه مزبور محتملا دستنویس خود جهانگیرشاه است.

وجود حاشیه نقاشی شده دراین نسخه آنچنان که از میکرو فیلم آن برمی‌آید درست این ادعا را تائید می‌کند. اما از آنجا که این نسخه کامل نیست و فقط تا سنه ششم جلوس را دربر دارد لهذا نسخه اساس قرار نگرفت.

بعلاوه این نسخه با نسخه الف که اساس کار است جز درچند مورد کوچک اختلافی ندارد و این خود صحت نسخه الف را تائید توان کرد.

از آنجا که جهانگیرنامه حاوی بسیاری اعلام اشخاص و امکنه می‌باشد و دربعضی موارد خط فارسی و متن مورد استفاده صورت صحیح این اسامی را بدست نمی‌داد بدین جهت لاجرم ترجمه اردو و انگلیسی نیز مورد استفاده قرار گرفته است

درپایان از مساعی اولیاء کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اقدام به تهیه میکرو فیلم هرچهار نسخه جهت اینجانب نموده است نهایت سپاسگزاری و تشکر را دارد

محمد هاشم

شهریورماه ۱۳۵۳

درست نامه

ص	س	اشتباه	درست
۸۹	۱	والد	والده
۹۰	۲۱	جولای	حوی
۹۵	۱۶	حرحی سال	فرحی شال
۱۰۳	۲۷	ببعابی	بیعنایتی
۱۱۶	۱۹	به عایت	به عنایت
۱۲۴	۲۸	کاره	کناره
۱۲۵	۱۳	مرصها	غرضها
۱۲۶	۲۴	نرابلها	تلابرها
۱۳۴	۹	خاصه	خانه
۱۳۷	۲۰	بس تعلقان	بی‌تعلقان
۱۴۰	۲۷	حواهر	چوب
۱۵۳	۱۱	شمیمی	شمسی
۱۵۶	۲۵	براق	میراق
۱۵۹	۲	بوزدهم	نوروز دهم
۱۶۰	۸	ساکنیں	مساکین
۱۷۳	۷	بدلبد	بدیهه
۱۸۰	۲	تعلیمات	تسلیمات
۲۰۴	۶	کفرت	کثرت
۲۰۸	۱۴	اروپا برجاست	دروپا برجاست
۲۱۳	۷	نام و نشان	بی‌نام . . .
۲۲۰	۲۳	بابوده	پالوده
۲۲۱	۱۲	فرامیں مطالعه	فرامین مطاعه
۲۳۰	۲۱	برتیب	تربیت
۲۴۹	۱۹	آں حرف	آن حرف
۲۷۵	۵	بانحاب	باتجابت
۲۷۸	۲۰–۱۹	قدیم . . . اردگام	قدم . . . دوگام
۲۸۷	۲۰	نتعام	انتظام
۲۹۶	۱۰	نیها	تنها
۳۰۰	۶	نحب	نحف
۳۱۷	۱۰	ارله	راه
۳۵۸	۳	دربالای	دربالاپور
۳۶۱	۱۷–۱۶	سکند رمئین	سکندر مئین
۳۷۳	۲۵	حبا بندی	حنا بندی
۳۸۷	۹	سلک	خیلک
۴۶۴	۲۲	بانکبور	مانکپور

درست نامه

ص	س	اشتباه	درست
۲	۱۴	موصوع	موصع
۱۳	۷	حلقها	حلعسها
۲۰	۱۸	برابر	برار
۲۱	۱۷	بدل	بد
۲۳	۱۷	که داند	که داند که
۲۴	۹	کشتیهای	کسسهای
۲۵	۲۴	برانغار و جرانغار	برانعار و حرانعار
۲۶	۱۸	مرکنخان	مرحنخان
۲۷	۱۳	والدین	والد
۲۷	۱۹	مشرفی	مشرفی
۳۰	۱۴	احمر	احمیر
۳۰	۲۲	یعنی	سعی
۳۱	۱۷	دوست به صلاح	دست بد سلاح
۳۲	۱۴	آرادی . . . عمر	آراری . . . ممر
۳۳	۲۸	دلوت	دولت
۳۵	۱	به کردار	بد کردار
۳۷	۱۰	سوارهای عظیم	سوادهای عظیم
۳۷	۲۸	ازین نمی‌باشد	حذف شود
۳۸	۱	بلندبر	بلندبرابرین نمی باشد
۳۸	۲۶ـ۲۷	خیربیت و دوست	حرمت و دولت
۳۹	۶	راهنمهای مردم	راسهای مردم
۴۰	۲۲	برونده	سهرمانده
۴۱	۱۱	میم	مهم
۴۱	۲۱	فراق	فراه
۴۲	۱۳	دوست و محل	دولت . . .
۴۶	۱۱	تربیت	ترسمت
۴۷	۲	بستدبده	باسندیده
۴۷	۹	شبردان	سبردادن
۴۷	۱۰	بیاساراسم	بیاسارسانم
۴۹	۱۳	شسده‌اسم	بسسداسم
۵۴	۱۹	حریم حرکت	حریم حرمت
۵۶	۱۰	ماخلف	با حلف
۵۸	۱۶	مار رون	مار ردن
۶۲	۲۴	درصمن	درصحن
۷۶	۲۷	کاروانی	کاردانی
۸۶	۲۷	مردم را با	مردم را با

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم
(دیباچه)

تاریخ جلوس [۱ ب]:

از عنایات بیغایات الهی یك ساعت نجومی ار روز پنجشنبه بیستم جمادی‌الثانی هزار وچهارده هجری گذشته در دارالخلافه‌آگره درسن سی و هشت سال برتخت سلطنت جلوس نمودم. پدرم را تا بیست وهشت سالگی‌فرزند نمی‌زیست وهمیشه‌بجهت‌بقای‌فرزند به‌درویشان وگوشه‌نشینان‌که ایشان را قرب روحانی به‌درگاه الهی حاصل است، التجا می‌بردند. چون خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هند بودند، به خاطر گذرانیدند‌که بجهت حصول این مطلب رجوع به‌آستانه متبرکه یشان نمایند. با خود قرار دادند‌که اگر الله تعالی پسری‌کرامت فرماید و او را به‌من ارزانی دارد ازآگره تا به درگاه روضه منوره ایشان‌که یکصد وچهل کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه‌گردم.

تاریخ تولد:

در سنه نهصد وهفتاد وهفت درروز چهارشنبه‌هفدهم ماه ربیع‌الاول‌هفت‌گهری (ساعت) از روز مذکور گذشته به‌طالع بیست وچهارم درجه میز ن‌الله تعالی مرا ازکتم عدم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و درآن ایام‌که والد بزرگوادم جویای فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت، که طی[۲ الف]بسیاری ازمراحل عمرنموده بود و درکوهی متصل به‌موضع سیکری، که‌ازمواضع آگره است، بسر می‌برد ومردم‌آن نواحی به‌شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به‌درویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافتند. روزی دراثنای توجه وبیخودی از ایشان پرسیدندکه مرا چند پسر خواهد شد؟ فرمودندکه بخشنده بی‌منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می‌فرمایند که نذرنمودم که فرزند اول را به‌دامن تربیت‌وتوجه شما انداخته شفقت ومهربانی شما را حامی وحافظ اوسازم. شیخ این‌معنی را قبول‌می‌فرمایند و به‌زبان می‌گذرانند که مبارك باشد، ماهم ایشان را همنام خود ساختیم.

مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیك می‌رسد به‌خانه شیخ می‌فرستند تا ولادت من درآنجا واقع‌گردد بعد ازتولد مرا سلطان سلیم نام نهدند. اما من از زبان مبارك پدرخود نه‌درمستی و نه‌درهشیاری هرگز نشنیدم‌که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب‌ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن می‌کردند.

فتحپورسیکری:

والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود برخود مبارك دانسته پایتخت ساختند. درعرض چهارده‌پانزده سال این کوه وجنگل پر دد و دام شهری‌شد مشتمل برانواع اعمارات و باغات ومنازل منزه وجاهای خوش دلکش. بعد از فتح‌گجرات این موضوع به‌فتحپور موسوم‌گشت.

درتعیین اسم و لقب:

چون پادشاه شدم به‌خاطر رسید که نام خود را تغییرباید دادکه این اسم محل اشتباه است به‌نام قیاصره روم، ملهم غیب در خاطرانداخت‌که کار پادشاهان جهانگیریست خود را جهانگیر نام نهاده ولقب خودرا چون‌جلوس دروقت طلوع‌حضرت نیراعظم ونورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و درایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه نورالدین نامی متقلد امر سلطنت خواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابراین مقدمات، نورالدین محمد جهانگیر اسم ولقب خود ساختم.

مجملی ازخصوصیات آگره:

[۲ ب] چون‌این‌امرعظیم در شهرآگره واقع‌گشت، ضروراست که‌مجملی‌ازخصوصیات

آنجا مرقـوم گردد. آگره از شهرهای قدیـم کلان هندوستان است بـر کنار دریای جمنه قلعـه کهنه داشت ؛(که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قعه‌ای از سنگ سرخ تراشیده بنانهادند که رونده‌های عالـم مثل این قلعه نشان نمیدهند. در عـرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل برچهار دروازه و دو دریچه، سی وپنج لك روپیه که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و یك کرور پنج لك خانی به حساب توران خرج این قعه شده آبادانی این معموره برهر دوطرف دریای مذکور واقع شده.

طول وعرض معموره:

جانب غروب رویه آن که کثرت وآبادانی بیشتر دارد، دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه وعرض یك کروه و دور آبادی آن طرف آب که برجانب شرقی واقع است دو ونیم کـروه . طول یك کروه و عرض نیم کروه. اما کثرت عمرات به نوعی است که مثل شهرهای عراق وخراسان وماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شد. اکثر مـردم سه طبقه وچهار طبقه عمارت کرده‌اند و انبوهی خلق بحدیست که درکوچه و بازار به دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولایت قنوج وغربی ناگور وشمالی سنبل وجنوبی چندیری است.

درکتب هند مسطور است که منبع دریای جمنه کـوهی است کلند نام که مـردم را از شدت سردی عبور برآنجا ممکن نیست جایی که ظاهرمیشودکوهی است قریب به پرگنه خضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم وخشك است سخن اطبا اینست که روح را به تحلیل میبرد وضعف می‌آورد وبـا اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی وسودایی مزاجان را کـه ازضرر آن ایمنند، و ازین جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل فیل وگاومیش وغیر آن درین آب وهوا خوب میشوند.

پیش ازحکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود وقلعه داشت چنانکه مسعودسعد سلمان درقصیده‌ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعودبن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعه مذکور ملا نموده مذکورساخته است. بیت.

[۳ الف] حصار آگره پیدا شد ازمیانه گرد بسان کـوه بروبارهـای چون کهسار

تاریخ قراردادن قلعهٔ آگره پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی ارادهٔ گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگره آمد وجای بودن خود آنجا قرار داد. از آن تاریخ آبادانی ومعموری آگره روی در ترقی نهاد و پایه تخت سلاطین دهلی گشت.

چون حضرت حق سبحانه و تعالی پادشاهی هند باین سلسله والاکرامت فرمود حضرت فردوس مکانی با بر پادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته شدن او و فتح شدن راناسانگا، که کلانترین راجه‌ها وزمینداران ولایت هندوستان بود، برطرف شرقی آب جمنه زمینی خوش انتخاب کرده چهار باغی احداث فرمودند که درکم جایی به آن لطافت باغی بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند. عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته‌اند و مسجدی بریک جانب آن باغ به اتمام رسیده درخاطرد شتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد ازقوت بفعل نیامد.

القاب بعد ازممات سلاطین سلف که آباء واجداد این خلف بوده‌اند:

در این و قعات هرجا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیرتیمورگورکان است، وهرجا که فردوس مکانی به‌قلم درآید حضرت بابر پادشاه است، وچون جنت‌آشیانی مرقوم گردد همایون پادشاه، وچون عرش‌آشیانی مذکور گردد حضرت والد بزرگوارم جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

توصیف میوه هندی:

خربزه وانبه و دیگر میوه‌ها درآگره ونواحی آن خوب میشود غایتا ازمیوه ها مرا به‌انبه میل تمام است. در یام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه‌های ولایت که درهند نبود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی وحبشی وکشمشی درشهرهای مقرر شایع گشت. چنانکه در بازارهای لاهور درموسم انگور آنقدر که ازهرقسم وهرجنس بهم میرسد، ازجمله میوه‌ها میوه‌ایست که‌آن را انناس مینامند و دربنادر فرنگ میشود ودرغایت خوشبوئی وو ست مرگی است درباغ گل افشان‌آگره هرسال چندین هزار برمی‌آید.

وصف انواع گل که مخصوص هندوستان است:

ازحیثیت ریاحین و گلهای خوشبوی،هند را برگلهای معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین گل است که درهیچ جای عالم نام ونشان آن نیست. اول گل چنپه که گلیست در

نهایت خوشبویی [۴ب] ولطافت، بههیأتگل زعفران، لیکن رنگ چنپه زرد مایل بصندلیست. درختاودرغایتموزونیاست وکلان وپربرگ وشاخ وسایه دار میشود. درایام گل‌یك درخت باغـی را معطر دارد و ازآنگذشتهگـل کیوره است بههیأت واسـدام غیر مکرر بـوی‌آن در تیزی و تندی بهدرجهایست‌که از بوی مشك هیچ‌کمی ندارد. دیگر رای بیل که در بـوی از عالم یاسمین سفیدست. غایتا برگهایش دوسه طبقه برروی هم واقع شده، و دیگرگل‌مولسری که درخت آن نیز بسیار خوش‌اندام وموزون وسایه دار است وبوی‌گل‌آن درنهایت ملایمست، و دیگرگل‌سیوتی که از عالم‌گل کیوره است، غایتا کیوره خار دار است و سیوتی خارندارد. و رنگ آن بهزردی مایل است. کیـوره سفید رنگ است و از ایـن‌گلها و گل چنبیلی کـه یاسمین این ولایت است روغنهای خـوشبوی میسازند و دیگر گلها است که ذکـرآن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو وصنوبر وچنار وسفیدار وبید موله، که هرگزدرهندوستان خیال‌نکرده بـودند، بهمرسیده وبسیارشده و درخت صندل کـه خـاصه جزایر بود، درباغات نشو ونمـا یافته.

صفت سکانآن بلده:

ساکنان آگره درکسب هنر وطلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هردین و هرمذهب سکونت درین بلده اختیارنمودهاند.

بستن زنجیر عدل:

بعد ازجلوس،اولین حکمی که زمن صادرگشت بستن زنجیرعدل بودکه اگـرمتصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهی‌وغوررسی‌ستمرسیدگان ومظلومان اهمال ومداهنهورزند، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسه جنبان‌گردند تا صدای‌آن باعث آگـاهی‌گردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند. طولش سی‌گـز مشتمل برشصت زنگ. وزن آن چهارده من هندوستن که سی و دومن عراق بوده باشد و یك سرش برکنگره شاه برج قلعهآگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده برمیلی از سنگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

احکام دوازده‌گانه:

و دو زده حکم فرمودم که درجمیع ممالك محروسه معمول‌داشته این احکام را دستور۔العمل سازند. اول منع زکوه از تمغا و میربحری وسایر تکالیفی که جاگیرداران هرصوبه و هرسوکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگردر راهها[۴الف]که دزدی و راهزنی واقع شودوآن‌راه پاره ازآبادانی دور باشد جاگیر داران‌آن نواحی سرای و مسجدی بنا نهند وچهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی‌در آن سرا آباد شوند و اگر به‌محال خالصه‌نزدیك‌باشد، متصدی‌آنجا سرانجام نماید. دیگـــرهیچکس در راه‌ها بارسوداگران را بی‌اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر ومسلمان هرکس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او بازگذارند وهیچکس درآن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته بـــاشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علی‌حده تعیین نمایند تاآن وجه به‌مصارف شرعی کـــه ساختن مساجد وسراها ومرمت پلهای شکسته و احداث تالابها وچهها باشد، صرف شود.

دیگـــر شراب و دلبهره وآنچه از اقسام مسکـــرات و منهیه بـــاشد، نسازند ونفروشند. با آنکه خود به خوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمرمن به‌سی وهشت رسیده همیشه مداومت به‌آن کرده‌ام.

در اوایل چون به‌خوردن‌آن حریص بودم‌گاهی تا بیست پیاله عرق دوآتشه تناول‌میشد. چون رفته رفته درمن اثرتمام کرد درمقام کم کردن آن شدم و درعرص هفت سال ازپانزده پیاله به‌پنج شش‌رسانیدم. واوقات‌نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی‌اوقات سه چهارساعت نجومی از روزباقی‌مانده‌آغاز خوردن میکردم وبعضی اوقات درشب و برخی در روز. تا سی سالگی‌برین نهج بود. بعد ازآن وقت خوردن در شب قراردادم. دربن ایام خود محض بجهت گـــوارش طعام میخوردم.

دیگرخانه هیچکس را نزول نسازند دیگر منع نمودم که هیچکس گوش وبینی‌شخصی را به‌هیچ‌گناهی نبرد وخود نیز به‌درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگرحکم کردم که متصدیان خالصه وجاگیر داران زمین رعایا را به‌تعدی نگیرنـد و خودکاشته خود نسازند.

دیگرعامل خالصه وجاگیردار در پرگنه که باشند به‌مردم‌آن (پرگنه) بیحکم من خویشی نکنند

دیگر در شهرهای کـــلان دارالشفاء ساخته طبا بجهت معالجه بیماران تعیین نماید و

آنچه صرف وخرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

منع ذبح:

دیگر به‌سنت والدبزرگوار خود،فرمودم که هر سال ازهژدهم ربیع‌الاول که روزتولد من است بعدد[۴ب] هرسالی یکروز اعتبارنموده در ممالك محروسه درین روزها ذبح نکنند و درهرهفته دو روز نیزمنع ذبح شد، یکی پنجشبه که روزجلوس‌مست و دیگریکشنبه کـه روز تولد پدر منست، و ایشان ایـن روز را بدین‌جهت به‌نسبت‌آنکـه منسوب بحضرت نیر اعظم و روز ابتدای‌آفرینش عالم‌است، مبارك د نسته تعظیم بسیارمیکردند. ز روزهائی که درممالك محروسه ذبح نمیشد یکی این روز بود.

دیگر بطریق عموم حکم کـردم که مناصب وجاگیرهای نوکران پدر من‌برقرار بـاشد و بعد از ایـن مقدمات بقدرحالت هـرکس برمنصبها افـزوده از ده دوازده کـم نه و تا ده سی و ده چهل اضافـه مقررگشت وعلـوفه جمیع احـدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه‌کـل شاگـرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمـودم وبرراتبه مقرری پـردگیان سرا پرده عصمت والد بزرگوارخود بقدر حالت ونسبتی که داشتند، ارده دوازده‌تا ده بیست افزودم ومددمعاش اهالی وایمه ممالك محروسه را کـه لشکر دعایند، یـك قلم موافق فرامینی کـه در دست داشتند، برقرار ومسلم‌گذاشتم، وبه میران‌صدر جهان که ازسادات‌صحیح‌النسب هندوستانست و مـدتها منصب جلیل‌القدر صدارت پدر من باومتعلق بود، امر نمودم‌که همه روزه ارباب استحقاق را بنظـر بگذرانند. جمیع گناهکاران که ازدیرباز درقلعه‌ها و زندانها مقید ومحبوس بـودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوضاع سکه زدن واوزان زر مسکوك و اسامی سکه‌ها:

وبه‌ساعت سعد فرمودم که سکه بر زرزده ازطلا ونقره به وزنهای مختلف زرها مسکوك ساختند وهریك را جداگانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، وپنجاه توله را نور سلطانی وبیست توله را نور دولت، و ده توله را نورکرم وپنج توله را نورمهر، ویـك توله ر نورجهانی ونصف آن را نورانی، و ربع‌آن را رواجی نام‌کردم و آنچه ازجنس‌نقره سکه شد صدتوله راکوکب طالع، و پنجاه توله راکوکب‌اقبال، وبیست توله راکوکب‌مراد وده‌توله‌را کوکب بخت، وپنج‌توله را کوکب‌سعد ویك‌توله‌راجهانگیری ونصفش راسلطانی و ربع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزدگردانیدم و همچنین از مس نیز تنکچات‌سکه

کرده هریك‌را بنامی‌معروف کردند و برمهرهای صدتوله وپنجاه توله و بیست توله وده توله، این ابیات‌آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بریك روی‌آن این بیت سکه شد. بیت:

به خط نور برزرکلك[۵الف] تقدیر رقم زد شاه نورالدین جهانگیر

و درفاصله مصراعها کلمه طیبه و برطرف دیگر این بیت که مشعر برتاریخ سکه‌است منقوش‌گشت بیت:

شد چوخور، زین سکه‌نورانی‌جهان آفتاب مملکت تاریخ آن

و درمیان هر دومصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس وسکه نورجهانی که‌به‌عوض مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده برآن این بیت امیرالامرا قرارگرفت. بیت:

روی زر را ساخت نورانی به رنگ مهر و ماه

شاه نور لدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه

چنانچه برهرروی یك مصراع نقش‌گشت وقید ضرب ومقام وسنه هجری وسنه جلوس شد.

سکه جهانگیری نیزکه دروزن ده دوازده‌زیاده‌است و دربرابر روپیه اعتبارشده به‌دستور نورجهانی مقررگشت. و وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران وتوران است.

تاریخها بجهت جلوس من‌گفته بودند. همه را نوشتن خوش نیامد. بهمین تاریخی‌که مکتوب خان داروغه‌کتابخانه ونقاشخانه‌که ازبنده‌های قدیم پدر منست،گفته بود اکتفا نمود. قطعه:

صاحب قران ثانی، شاهنشه جهانگیر

با عدل و داد بنشست بر تخت‌کامرانی

اقبال بخت و دولت فتح وشکوه ونصرت

پیشش کمر به‌خدمت بسته به شادمانی

سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد

اقبال سر به پای صاحبقران ثانی

به‌فرزند خسرو یك لك روپیه مرحمت شدکه دربیرون قلعه خانه منعم خان خانخانان را بجهت خود عمارت نماید.

تفویض ایالت پنجاب به‌سعید خان و ذکر قدم بندگی او:

و ایالت‌وحکومت پنجاب به‌سعید خان‌که ازامرای معتبرصاحب نسبت پدرمن بودعنایت نمودم. اصل او از طایفه مغل است پدران او درپیش پدران من خدمت کرده‌اند و در وقت

پنجهزاری‌ساخته‌اتالیق پرویز گردانیدم، و به‌خلعت و کمر شمشیر مرصع‌و اسپ وفیل‌اورا سر بلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد وبزرگ از صلاح وصوابدید وبیرون نروند.

عبدالرزاق معموری را بخشی وممتاز بیك عموی‌آصف خان را دیوان پرویز ساختم دیگر به‌راجه جگناته پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت وکمرشمشیرمرصع لطف نمودم. دیگر راناشنکر که عموزاده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده می‌خواستند که بهمراهی خسرو برسر رانافرستند و درهمان ایام شنقار شدند، خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به‌ماد هوسنگه برادر راجه مانسنگه و رای سال دربساری باین اعتبار که در درگاه ما حاضر می‌بود و از راجپوتان سیکهاوت از بنده‌های معتمد پدرم بود عم‌عنایت شد واین‌هردو به‌منصب‌سه هزاری سرافراز بودند. دیگر شیخ رکن‌الدین افغان‌که او را درایام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم ازیله هزار وپانصدی به‌منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله وبه‌غایت مردانه است و در نوکری امرا یکدستش به شمشیر قتده بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل ومهاسنگه نبیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادقخان و وزیر جمیل وقراخان ترکمان که هر کدام به‌منصب دوهزاری امتیاز دارند خلعتها و اسپها یافته مرخص گشتند. دیگر رای منوهر که از قوم کچهواههای سیکهاوت است و پدرمن درعهدخردسالی به‌او عنایت بسیار میکردند، وفارسی زبان بود و با آنکه تا به‌آدم اطلاق فهم به‌هیچ یك ازقبیله اونمیتوان کرد خالی [۷الف] از فهم نیست وشعر فارسی میگوید.این بیت ازوست. بیت:

غرض زخلقت سایه همین بود که کسی
به نور حضرت خورشید پای خود ننهد

اگر تفصیل جمیع منصبداران وبنده‌هایی که در خدمت تعیین یافته‌اند و حالت ونسبت منصب هریك مذکورگردد سخن به دور و دراز خواهدکشید. بسیاری از نزدیکان وخدمتکاران نزدیك وامرا زاده‌ها وخان‌زاده‌ها وخانه زادان و راجپوتان کارطلب دربن خدمت بخواهشها و التماس همراهی نمودند و یك هزار احدی‌که عبارت از یکهاست نیزتعیین گشت. مجملاً فوجی‌ترتیب یافت که اگر توفیق‌رفیق‌شان گردد، با هریك ازسلاطین صاحب اقتدار مخاصمت ومنازعت توانند نمود.

مهر شاهی:

چون در ایام شاهزادگــی بنابر کمال اعتقاد مهر اوزك خود را به‌امیرالامرا سپرده‌بودم وبعد از رخصت نمودن او به‌صوبه بهار به پرویز سپردم. الحال که اوبخدمت رانامــرخص شد به‌دستورقدیم به‌امیرالامرا حواله شد.

زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش زینخان‌کوکه که در نسبت همسنك میرزا عزیزکوکه بود، درسال سی وچهارم ازجلوس حضرت عرش‌آشیانی دربلده کابل بعد از دوسال و دو مـاه از ولادت خسرو، تــولــد یافت. و بعــد از آنکه بعضــی فــرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت ازکرمسی‌که ز دودمان راتهور است دختری به‌وجود آمد بهار بانو. بیگم نام.

تولدخرم:

و ازجگت گساین دختر موته راجه سلطان خــرم در سنه سی وشش ازجلوس همایون والد بزرگوارم‌مطابق سنه ۹۹۹ هجری دربلده لاهورعالم را به[۷ب]وجودخود خرم‌ساخت، رفته رفته بحسب سن دراحوال اوترقیات ظاهرگشت. خدمت والدبزرگوارم را ازهمه‌فرزندان بیشتر وبهتر میکرد و ایشان ازو و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بــودند. همیشه سفارش او به‌من میکردند بارها می‌فرمودند‌که اورا به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، واین را من‌فرزند حقیقی‌خود میدانم بعد ازآنکه بعضی فــرزندان تولد یافته درداوان صبی برحمت ایزدی پیوستند. درعرض یك ماه دوپسر ازخواصان (کنیزان) تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

درهمین حال عرضداشت سعید خان مبنی بررخصت میرزا غازی‌که از حاکم زادهــای ولایت تته بود رسید. فرمودم‌که چون پدرمن همشیرهٔ او را به‌فرزند خسرو نامــزد نموده‌اند، ان‌شاءالله تعالی چون این نسبت به‌وقوع‌آید او را رخصت خواهم نمود.

پیش ازپادشاه شدن بیك سال بخود قرار داده بودم‌که درشب جمعه مرتکب خــوردن شراب نشوم. از درگاه الهی امیدوارم‌که‌تا حیات باقی باشدمر، بدین قرارداد استقامت‌بخشد. هشت هزار روپیه به میرزا محمد رضائی سبزواری داده شد‌که به فقرا و ارباب احتیاج دهلی تقسیم نماید

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به‌وزیر الممالك:

وزارت ممالك محروسه از قرار مناصفه به‌خان بیك که او را در ایام شاهزادگی به خطاب وزیر لملکی‌سرافراز ساخته بودم و به‌وزیر خان تفویض فرمودم و شیخ فرید بخاری را که چهار هزاری بود پنجهزاری کردم. رامداس کچهواهه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و دوهزاری منصب داشت به سه هزاری سرافرازساختم و به‌میرزا رستم‌پسرمیرزاسلطان حسین‌پسر زاده شاه اسمعیل حاکم‌قندهار وعبدالرحیم خانخانان ولد بیرم خان وایرج وداراب پسران‌اوودیگرامرای تعیناتدکن‌خلفهافرستادم. برخوردار[۸الف]پسرعبدالرحمن‌مؤید بیگ‌را چون بیطلب بدرگاه‌آمده بود حاکم نمودم که بجا وجاگیر خود معاودت نماید. بیت:

از ادب دورست رفتن بیطلب در بزم شاه

ورنه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

یك ماه ازجلوس همایونی‌گذشته لاله بیگ که دراوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را که هزار و پانصدی بود چهار هزاری و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافرازگردید، وبیست هزار روپیه بوعنایت نمودم باز بهادراز خاصه خیلان سلسله ماست. پدرش نظام نام داشت وکتابدارحضرت جنت‌آشیانی بود.

کیشوداس ماروکه از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به‌منصب هزار وپانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم.

به‌علما و دانایان اسلامیه فرمودم‌که مفردات اسمای الهی را که دریادگرفتن‌آسان‌باشد، جمع نمایند تاآنرا ورد خود سازم، و درشبهای جمعه‌با علما و درویشان وگوشه نشینان صحبت میدارم.

صوبه داری‌گجرات به قلیج خان:

چون قلیج خان‌که زبنده‌های قدیم‌دولت والد بزرگوارم بودبه‌دارای وحکومت صوبه گجرات‌تعین‌یافت یك‌لك روپیه مددخرج‌گویان باومرحمت نمودم ومیران صدرجهان راکه از اوان طفولیت در وقتی که درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالنبی که ذکر احوال او در اکبرنامه به‌تفصیل مسطور است میخواندم واورا به‌منزله خلیفه خود میدانستم تاامروز در مقام اخلاص‌ویکجهتی‌بود، از[۸ب]منصب‌دوهزاری‌به‌منصب‌چهارهزاری رساندم. درایام‌شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم ودر ایام بیماری ایشان که آرای ارکان دولت وامرای ذی‌شوکت متزلزل گشته‌هریك راسودای درخاطر قرارگرفته بود و میخواستند که‌باعث امری

گردند که بجز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد، در تردد خدمتگاری و جانسپاری تقصیری نکرد.

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به اعتمادالدوله و دیوانی بنگاله به وزیرخان :

غیاث بیك را که در دولت پدرمن مدتها دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت بجای وزیرخان وزیر نصف ممالك محروسه ساخته به خطاب والای اعتمادالدوله ومنصب هزار و پانصدی سربلند ساختم و وزیرخان را به دیوانی صوبه بنگاله وقرارجمع آنجامعین گردانیدم .

بیرداس که در دولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه بکرماجیت که از راجهای معتبر هندوستان بود ورصد نجوم هند درعهداو بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم وحکم کردم که همیشه درتوپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی وسه هزار ارابه توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید. بکرماجیت مذکور از طایفه کهتریست درخدمت پدرمن ازمشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرایی رسید. خالی از گوشه سپاهیگری و تدبیری نیست. خرم پسرخان اعظم را که دوهزاری بود دوهزار و پانصدی ساختم .

چون اراده خاطر آن بود که اکثر بندههای اکبری و جهانگیری به منتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هرکس وطن را به جاگیر خود میخواسته باشد به من بعرض رسانند تا[۹ الف] مطابق توره وقانون چنگیزی آن محل به موجب آلتمغا به جاگیر او مقرر گردد ز تغییرو تبدیل ایمن باشد .

صفت مهر آلتمغا :

آباواجداد ما به هرکس جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکرده اند فرمان آن را به مهر آلتمغا که عبارت ازمهریست که به شنجرف میزده اند ومزین ساخته اند. من فرمودم که جای مهر را طلاپوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتون تمغا نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا سلیمان که از فرزندهای میرزا سلطان ابوسعید است و مدتها حاکم بدخشان بود، از دیگر پسران از برگزیده و از پدر بزرگوار التماس کرده گرفته درخدمت خود کلان ساخته اورا درجرگه فرزندان خود میشمارم به منصب هزاری سرافراز ساختم بهاوسنگه پسر راجه مانسنگه را که قابلترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی از اصل واضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه بیك پسر غیور بیك کابلی را که ازخردی بار خدمت من میکرد و در ایام شاهزادگی از پله احدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مهابتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم

وخدمت بخشیگری شاگردپیشه بدومقرر گشت .

سبب قتل ابوالفضل :

راجه‌نرسنگه دیو ازراجپوتن بندیله که ریاضت‌یافته‌من‌است‌ودرشجاعت‌ونیکذاتی وساده لوحی‌از امثال‌واقران خود متیاز تمام‌دارد، به‌منصب سه‌هزاری سرافرازی یافت‌وباعث ترقی‌و رعایت‌او آن‌شد که دراواخر عهدپدربزرگوارم شیخ‌ابوالفضل‌راکه‌از شیخ‌زاده‌های هندوستان به‌مرتبه فضل‌ودانائی امتیازتمام داشت‌و ظاهرخودرا بزیوراخلاص آراسته‌به‌قیمت گران‌سنگ به‌پدرم‌فروخته‌بود. ازصوبه‌دکن طلب‌داشتند وچون‌خاطراو به‌من‌صاف نبودوهمیشه درظاهروباطن سخنان مذکور می‌ساخت ودرین ایام‌که بنابر افساد فتنه‌انگیزان خاطر مبرك والد بزرگوارم فی‌الجمله‌ازمن آزردگی‌داشت‌یقین‌بود که‌اگردولت‌ملازمت‌دریابد باعث‌زیادتی آن‌اغبرخواهد گشت‌ومانع دولت مواصلت گردیده کاربجایی خواهد رسانید که‌بضرورت ازسعادت خدمت محروم‌باید گردید. چون‌ولایت نرسنگدیو برسرراه اوواقع بود ودر آن‌ایام درجرگهٔ متمردان‌جا داشت[۹ب]باو پیغام‌فرستادم که‌سرراه‌بر آن‌مفسدوفتنه‌انگیز گرفته‌اورانیست‌ونابودسازد رعایتهای کلی ازمن‌خواهدیافت. توفیق‌رفیق اوگشته‌در حینی که‌ازحوالی ولایت‌او میگذشت راه‌برو بست وبه‌اندك ترددی‌مردم او پریشان‌و متفرق‌ساخته، اورا به‌قتل‌آورد وسراورادرالله‌آباد نزدمن‌فرستاد. اگرچه‌این معنی‌باعث پریشانی‌خاطر حضرت‌عرش آشیانی گردید ، غایتا این‌کار کرد که من بی‌ملاحظه‌و دغدغهٔ‌خاطر عزیمت‌استانبوس درگاه‌پدربزرگوارخودنمودم ورفته‌رفته‌آن کدورتها بصفامبدل‌گردید .میرضیاءالدین قزوینی‌راکه‌درایام‌شاهزادگی‌ازوخدمات ودولتخواهیها به‌وقوع آمده‌بود هزاری‌ساختم‌وبه‌مشرف طویله‌حکم شدکه‌هرروزسی‌اسپ‌بجهت بخشش حاضرمیساخته باشدو میرزاعلی‌اکبر شاهی‌راکه ازجوانان‌قرارداده این‌الوس‌است‌به‌منصب چهارهزاری‌ممتاز ساخته‌سرکارسنهس رابجاگیر اومقررداشتم .

روزی‌به‌تقریبی میرالامر این‌سخن بعرض‌رسانید و مرابغایت خوش‌آمد چنین‌گفت که دیانت‌و بی‌دیانتی مخصوص‌نقد وجنس‌نیست بلکه‌ازنمودن حالتی‌که‌در آشنایان نباشد وپنهان داشتن استعدادی‌که دربیگانگان باشد،تیز بیدیانتی است. الحق سخن درستی است میباید که مقربان‌را آشناوبیگانه منظورنباشدو حالت‌هرکس راچنانچه باشدبعرض می‌رسانیده باشند .

اندرز به‌پرویز :

دروقت رخصت به‌پرویز گفته‌بودم که‌اگرراناه باپسر کلان‌او که‌کرن نام‌دارد به‌ملازمت

آن‌فرزندآید ودرمقام اطاعت‌وبندگی باشد، تعریض به‌ولایت او نرساند وغرض ازاین سفارش دومقدمه بود.یکی آنکه‌چون‌همیشه تسخیرولایت‌ماوراءالنهر پیش‌نهاد خاطر اقدس والدبزرگوارم بود،ودر هرمرتبه که‌عزیمت نمودندموانع روی‌داد. اگراین‌مهم یك‌گونه‌صورتی برکندو این خدشه‌ازخاطر دورگردد پرویزرادرهندوستان گذاشته به‌میامن توفیقات‌الهی روانه‌ولایت‌موروثی گردم. خصوصادراین ایام‌که حاکم‌مستقبی دراین‌دیار نیست. باقی‌خان‌نیز که‌بعدازعبدالله‌خان وعبدالمومن‌خان‌پسراوفی‌الجمله استقلالی یافته بودفوت شده وکاروليخان‌برادر[۱۰الف] او که الحال حاکم‌آن دیاراست ،هنوزنظامی یافته‌است .

دیگرسرانجام‌مهم‌نیمکاره دکن که چون‌درعهد والدبزرگوارم‌پاره‌ای‌از آن ولایت به‌حیز تسخیردرآمده آن ملك‌را به‌عنایت ایزد سبحانه یکباره درتحت تصرف درآورده داخل‌ممالك محروسه‌سازم. امیدبه‌کرم‌الله‌تعالی آنکه‌این هردوعزیمت روزی‌گردد. بیت :

ملك اقلیمی بگیرد پادشاه　　　همچنان دربند اقلیم دگر

میرزاشاهرخ نبیره‌میرزا سلیمان‌حاکم بدخشان‌راکه قربت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت‌پدرم پنجهزاری بود، به‌منصب هفت‌هزاری امتیازبخشیدم، میرزابسیارترك طبیعت‌وساده لوحیست پدرمن‌اورا بسیارعزت میداشتند وهرگاه‌فرزندان خودرا حکم‌نشستن میفرمودند اورا هم بدین‌عنایت‌سربلندمیساختندو باوجودفسادطبیعهای بدخشیان‌دراین‌قربها میرزا به‌دمدمه ووسوسه ایشان‌ازراه نرفته‌اصلا مرتکب‌امری که‌باعث‌غبارخاطر باشدنشده. صوبه مالوه به‌دستوری که پدرم‌باو مرحمت‌کرده بودندبرقرار داشتم .

خواجه عبدالله :

که ز سلسله نقشبندیه‌است درابتدای ملازمت‌احدی بود رفته رفته منصب‌او به‌پله‌هزاری رسید. بیموجبی به‌خدمت پدرم‌رفت .اگرچه‌سعادت خودمیدانستم که‌ملازم ومردم من‌به‌خدمت ایشان روندغ یتاچون بیرخصت ازواین‌عمل‌سرزده‌خاطرگران بودباوجود چنان‌بیحقیقتی منصب وجاگیری که‌پدرم‌باو ارزانی داشته‌بودند برقرار گذاشتم. اما نفس‌الامر آنست که‌از جوانان مردانه‌کارطلبست. اگراین‌تقصیر ازو به‌وقوع نمی‌آمد جوان‌بیعیبی بود .

ابول‌بی‌اوزبك که‌ازمردم‌قرار داده‌ماوراءالنهر است‌ودرزمان‌عبدالمومن خان‌حاکم‌مشهد بودبه‌منصب‌هزاروپانصدی سرافرازگشت .

شیخ‌حسین پسرشیح بهاء که ازاوان طفولیت تاامروز همیشه‌در ملازمت وخدمت من‌بود ودرایام شاهزادگی به‌خطاب‌مقرب‌خانی سربلندی‌داشت ودرخدمت‌بسیار چست وچالاك است‌و

درشکارها پیاده درجلوی من راههای دور را قطع می کرد، تیر و تفنگ را خوب می انداز د ودر جراحیها سرآمد عهد خود است. پدران او هم این علم را خوب ورزیده بوده‌اند بعداز جلوس بنا بر کمال اعتمادی که باو داشتم به‌خدمت آوردن فرزندان ومتعلقان بر ادرم دانیال به‌برهانپور فرستادم و به‌خانخانان پست و بلند و نصایح سودمند پیغام دادم. [۱۰ ب] مقرب‌خان این خدمت را چنانچه بایست در اندك مدت به تقدیم رسانید و رفع دغدغه‌هایی که درخاطر خانخانان و امرای آنجا جاگرفته بود نموده بازماندهای برادرم را به‌صحت وسلامت با کارخانجات واموال واسباب درلاهور آورده به‌نظر گذرانید.

نقیب‌خان را که از سادات صحیح النسب قزوینی است وغیاث الدین علی نام دارد به‌منصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پدرم او را به‌خطاب نقیب‌خانی امتیاز بخشیده بودند درخدمت پدرم قرب ومنزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب او را آخوند مخاطب ساخته میفرمودند درعلم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر وعدیل خود ندارد. امروز مثل او مورخی در معموره عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون را بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله‌تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از سلسلهٔ حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت ومردانگی در ایام شهزادگی به‌خطاب شجاعت‌خانی سرافراز ساخته بودم. درینولا به‌منصب هزاری ممتاز گردید

در بیست و هفتم شعبان از پسران اکهی‌راج ولد بهگونداس عموی راجه مانسنگه امری غریب بروی داد. این بی‌سعادتان که ابهی‌رام و بجی‌رام وسیام‌رام نام داشتند درنهایت بی‌اعتدالی بودند باوجودی که از ابهی‌رام مذکور بی‌اندامیها روی‌داده بود اغماض از تقصیرات او نمودم. چون‌درین تاریخ به‌عرض رسید که این بی‌سعادت می‌خواهد که نسائی وفرزندان خود را بی‌رخصت به‌وطن رو نه‌سازد وبعداز آن‌خود نیزفرار نموده به‌رانا، که از نادولتخواهان این‌دولت بوده پناه میبرد. رام‌داس ودیگر امرای راجپوت گفتم که، اگر از شما یان کسی ضامن شود منصب وجاگیر این بدبخت برقرارداشته گناهان گذشته‌رادرگذرانم ازغایت‌شوره‌پشتی وبدطینتی آنها هیچکس ضامن نشد. به‌امیرالامرا فرمودم که چون کس متضمن سلوك ومعاش این تیره‌بختان نمی‌شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بنده‌های درگاه باشند.

امیرالامرا اینها را به ابراهیم‌خان کاکر که‌در ثانی‌الحال به‌خطاب دلاورخانی سرافراز گشت و حاتم پسر بابوی منگلی که خطاب شهنوازخانی داشت سپرد. [۱۱ الف] چون اینها خواستند که یراق از آن جاهلان دور سازند در مقام ممانعت درآمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و به اتفاق نوکران خود درمقام عربده وجنگ شدند، واین معنی را امیرالامرا بمن اظهار نمود. فرمودم که آن سیاه‌

بختان‌را به‌جزای‌عمل خود باید رسانید.

امیرالامرا به‌قصددفع آنها متوجه‌گشت‌وشیخ فرید را نیزازعقب فرستادم، از آن جماعت دوراجپوت که‌یکی شمشیرداشت ودیگر جمدهر باامیرالامرا روبرو شدند یکی ازملازمان او که‌قطب نام‌داشت به‌جمدهردار درآویخت وبه‌زخم جمدهر کشته‌شد واورا نیزپاره‌پاره‌ساختند وبه‌دیگری که‌شمشیرداشت یکی‌از افغانان‌ملازم امیرالامرا در آویخت واورا نابود گردانید. دلاورخان جمدهر کشیده رابهی‌رام، که‌دوپسر دیگر پاقیم‌ساخته بودند، متوجه‌گشت وبه‌یکی زخم‌جمدهر رسانیده‌از دست‌آن سه‌کس نه‌زخم برداشته همانجا افتاد. چندی‌از احدیان‌ومردم امیرالامرا مقابل‌شده‌آن‌خون‌گرفتهارا به‌قتل‌آوردند. یکی‌ازراجپوتان شمشیرکشیده به‌شیخ‌فرید متوجه‌گشت غلام‌حبشی اودوبرو شده آن راجپوت رااز‌پا درآورد.

این‌شورش درصحن‌خاص‌وعام‌واقع‌شد.و آن‌سیاست باعث‌تنبیه‌بسیاری‌ازعاقبت‌نااندیشان گردید. ابوسی‌اوزبک به‌عرض رسانید که اگراین قسم‌امری در وزبکیه رو دهدسلسله وقبیله آن جماعت‌برمی‌اندازد، گفتم‌چون این‌طایفه رعایت‌کرده وتربیت‌یافته والدبزرگوارم‌اند مراعات همان‌نواختگی مینمایم ومقتضای‌عدالت نیز آنست که‌به‌تقصیروجریمه‌یك کس‌خلق کثیرمواخذه نباشد.

شیخ‌حسین جامی که امروز برمسند درویشی جادارد واز مریدان درویش سیرت است پیش‌از جلوس به‌شش ماه ازلاهور به‌من‌نوشته بود که در خواب دیدم که اولیاء بزرگان، امر سلطنت‌را بدان برگزیده الهی تفویض فرمودند بدین‌نوید مبشر بوده‌منتظروقوع این‌امرباشد. امیدوارم که‌بعداز وقوع این‌امر تقصیرات خواجه بزرگوار زکریا که ازسلسله احراریه است به‌عفو مقرون‌گردد.

[۱۱ ب] باش‌بیك‌قورچیی که‌ازقدیمان‌این‌دولت‌است‌پدرمن‌اورا به‌خطاب تاج‌خان‌سرافراز ساخته‌بودند ومنصب دوهزاری داشت‌سه‌هزاری ساختم‌تخته‌بیگ کابلی‌را که‌هزارو‌پانصدی‌منصب دوهزاری داشت سه‌هزاری ساختم تخته‌بیگ کاسی‌را که‌هزارو‌پانصدی منصب‌داشت، سه‌هزاری عنایت‌نمودم بسیار جوان‌مردانه کارطلب‌است درخدمت‌عم بزرگوارم میرزامحمد حکیم قرب‌و محرمیت‌تمام‌داشت ابولقاسم نمکین‌را که‌از بنده‌های قدیم پدرم بود‌به‌منصب هزارو‌پانصدی ازاصل واضافه سرافراز ساختم. درکثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم‌کس مثل‌او بوده باشد. سی‌پسردارد ودختراگر برابرنباشد ازنصف کم نخواهد بود.

شیخ‌علاءالدین نبیره‌شیخ سلیم‌را که‌بمن‌نسبت‌های قوی‌داشت به‌خطاب اسلام‌خانی‌سر بلند گردانیدم وبه‌منصب دوهزاری ممتاز شد. او درخردسالی بامن کلان شده‌بود ازیك سال

خردتر بوده باشد بسیارجو نمردانه یکذاتی است‌از قوم‌وقبیله خود به‌جمیع وجوه امتیاز تمام دارد. تاامروز ازمکیفات هیچ‌چیزی‌نخورده و اخلاص اوبمن به‌درجه‌ایست که اورا به‌خطاب والای‌فرزندی سرافراز ساخته‌ام.

علی‌اصغر بارهه‌را که‌درمردانگی و کارطلبی نظیروعدیل خودندارد وپسرسیدمحمودخان بارهه‌است که‌از امرای کلان پدرمن بود، به‌خطاب سیف‌خانی درامثال واقران متیاز بخشیدم سپر جوان‌مردانه نمایان‌است. همیشه‌درشکارها وجاهایی‌که چندی‌از معتمدان همراه‌می‌بودند. یکی‌از آنهااوبود. هرگزدر عمرخود ازمکیفات چیزی نخورده این‌معنی‌را در یام جوانی‌ملتزم بود. عنقریب به‌مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسرمحمد قلی خان برلاس را که هزاری بود به‌منصب دوهزاری سربلندساختم. فریدون از اصیل زادهای الوس چغتایی ست. خالی از جرأت و مـردانگی نیست. شیخ بایزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سه‌هزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ بایزید است اما زیده ز یك روزنیست.

مباحثه‌با پندتان:

روزی از پندتان‌که عبارت ار د نایان هندست پرسیدم که گر مبنی دین شما برفرود آمدن‌ذات‌مقدس‌تعالی‌است درده[۱۲الف]پیکرمختلف به‌طریق حلول، آن‌خود نزدارباب عقل مردود است و این مفسده لازم داردکه واجب تعالی‌که مجرد ازجمیع تعینات است صـاحب طول وعرض وعمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور نورالهی است دریـن اجسام، اوخود درهمه موجودات مساوی است وبااین ده پیکـر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفتی ازصفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هردین وآئین صاحبان معجزات وکرامات هستندکه از دیگر مردم زمان خود به‌دانش وقدرت ممتاز بوده‌اند.

بعد ازگفت وشنید بسیار ورد وبدل بیشمار معترف‌گشتند به‌خدای خدایان منزه از جسم وچـون و چگونه وگفتندکـه چون اندیشه ما در ادراك ذات مجرد ناقص است و بـی‌وسیله صورت راه به‌معرفت‌آن نمی‌بریـم. این ده پیکر را وسیله شناخت ومعرفت خـود ساخته‌ایم. پس‌گفتم این پیکرها شما را وسیله مقصود توانند بود به‌معبود؟

ذکرحضرت عرش‌آشیانی:

پدرمن دراکثراوقات با دانایان هردین ومذهب‌صحبت‌می‌داشتند. خصوصاً با پندتان و

دانشوران‌هند. با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و فاضل درگفتگوها چنان‌ظاهر می‌شدند که هیچکس پی‌به‌امی‌بودن ایشان نمی‌برد، به‌دقایق نظم ونثرچنان می‌رسیدند که‌مافوق بر آن متصور نبود.

حلیه مبارک ایشان:

درقد حد وسط بلند بالای داشتند وگندم‌گون وچشم و ابرو سیاه بودند. ملاحت ایشان برصباحت زیادی داشت وشیر اندام وگشاده سینه دست و بازوها دراز و بر پـره بینی چپ خالی گوشتین داشتند به‌غایت خوشنما. برابر نیم نخود. میانه جمعی کـه درعـلم قیافه صاحب مهارت بودند این‌خال را علامت دولت‌های عظیم واقبالهای جسیم می‌دانستند. آوازمبارک ایشان‌غایت بلند بود و در تکلم وبیان نمکی خاص داشتند و دراوضاع و اطوارمناسبتی به‌اهل‌عالم‌نداشتند. فرایزدی از ایشان هویدا بود. بیت

هم بزرگی در حسب هـم پادشاهی درنسب

کـو سلیمان تـا در انگشتش کند انگشتـری

بعدازسه‌ماه‌ازتولدمن‌همشیره‌ام[۱۲ب]شاهزاده خانم ازشکم یکی‌ازخواصان (کنیزان) وخدمتگاران متولدگردید و او را به والده خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسری هم از خواصان وخدمتگاران تولد یافت و او را شاه مـراد نام کردند چون تولد او در کـوهستان فتحپور روی داده او را پهاری مخاطب‌می‌یافتند و در وقتی‌که والد بزرگوارم او رابـه‌تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مصاحبت‌با ناجنسان افراط شراب را به‌حدی رسانید که در سن سی‌سالگی درنواحی جالناپور از ولایت برابر به‌رحمت حق پیوست.

حلیه او سبز رنگ لاغر انـدام قدش به‌درازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش‌ظـاهر شجاعت ومردانگی از سلوک و اطوارش باهر بود.

ذکرشاهزاده دانیال:

درشب چهـارشنبـه دوم جمـادی‌الاول سنه نـهصـد وهفتـاد و نـه از خـواص دیگـر پسری به‌وجودآمد اورا دانیـال نـام نهادند. چـون تـولـد او در اجمیر درخـانه یکی ازمجاوران‌آستانۀ متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی‌که شیخ دانیال‌نـام داشت وقوع یافت به‌همان مناسبت به‌دانیال موسوم‌گردید. بعد ازفـوت برادرم شاه‌مـراد در اواخر عهد او را به‌تسخیر دکن فرستادند وخودهم ازعقب متوجـه‌گشتند. در ایامی‌که والـد بزرگوارم قلعۀ اسیر را محاصره داشتند او با جمعی‌کثیر از امرایان مثل خانخانان‌واولادمیرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر درقبل داشت مقارن‌آنکه قلعه اسیر مفتوح‌گشت،

احمد نگر نیز به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعدازآنکه حضرت عرش آشیانی به‌دولت ونصرت از برهانپور به‌صوب د ر لخلافت نهضت فرمودندآن ولایت ر به دانیال داده او را به‌ضبط و ربط آن محـل گذاشتند به سنت نـا پسندیده بر درخـود شاه مـراد عمل نموده در اندك مدت درسن سی وسه سالگی به‌همین افراط شراب درگذشت.

سبب مردنش: به‌تفنگ وشکاری که به‌تفنگ کنند میل تمام داشت یکی ازتفنگهای خود را یکه‌وجنازه نام نهاده بود و این بیت ر خودگفته فرموده که برآن نقش کردند بیت:

ز شوق شکار تـو شود جان تر وتازه   بر هـر که خورد تیر تو یکـی وجنازه

بعد ازآنکه شراب خوردنش بحد افراط کشید و این معنی به خدمت پـدرم معروض گشت، فرامین‌عتاب‌آمیز به سمخ نحا نان‌صادر[۱۳الف]گردید. اورابالضرورت‌درصددمنع‌شدو خبرداران گذاشته که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه‌مسدود شد، بـه بعضی خدمتکاران نزدیك ـرام بلکه ز ری‌کردن آغاز نهاد وگفت کـه بجهت من به هرروشی که ممکن باشد شراب می آورده باشد به‌مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت‌نزدیك داشت، فرمودکه در همین تفنگ‌یکی‌وجنازه شراب انداخته بیار. آن بی‌سعادت به امید رعایت مرتکب ین امر شـده عـرق دو آتشه را درآن تفنگ‌کـه مـدتهـ به باروت و بـوی آن پرورش یافته بود نـداخته‌آورد و زنگ آهن نیزکه ازتیزی عرق تحلیل پدیـرفته بود یار و معین گشت مجملا خوردن‌همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی بایدکه فال بدل نگیرد   وگـر گیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به فیل و سب میل‌تمام داشت‌محال بودکه‌پیش کسی‌اسب‌وفیل‌خوب‌بشنودکه‌د رداو را از اونگیرد. به‌نغمه هندی مایل بودگاهی‌به‌ربان‌اهل هند وبه‌اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد ازتولد دانیال ازبی‌بی دولت شاد دختری متولد گشت شکرانساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یـفت بسیارخوب به‌بارآمد نیك ذاتی و رحـم به‌عموم خلایق فطری وجبلی اوست. از ایام خردی وطفل‌سالی تا حال درمحبت من بی‌اختیار است این علاقه میان‌کم‌خواهری وبرادری خواهد بود. درطفلی اول‌مرتبه چنانچه عادت‌است که سینه طفل را بیفشارند وقطره شیری ازآن ظاهر میگردد سینه خواهرم را افشردند. قطـره شیری ز آن برآمـد. حضـرت والد بزرگوارم به‌من فرمودندکـه بابا ایـن شیر را بخورد تا درحقیقت ین خواهر توبجای مادر توهم باشد عالم‌السرایر د ناست‌که ازآن روز بـازکه آن‌قطرهٔ شیر را نوشیده‌ام ب عـلاقه خواهری و دختری مهری کـه از فرزندان را به‌مـادران

می‌باشد آن‌مهر را درخود ادراك می‌نمایم.

بعدازچندی دختری دیگرهم از بی‌بی دولتشاد مذکور[۱۳ب]به‌عالم وجودآمد به‌آرام بانوبیگم مسمی گردید مزاجش فی‌الجمله به‌گرمی وتندی مایل است. پدرم او رابسیار دوست می‌داشتندچنانچه‌اکثر بی‌ادبیهای او را به‌شرح ادب برمی‌داشتند درنظرمبرك ایشان از غایت محبت بدنمی‌نمود مکرر مرا سرافرازساخته می‌فرمودندکه بابا بجهت خاطر من به‌این‌خواهر خودکه به‌عرف هندوان لاڈله منست یعنی‌عزیزپرورده بعد ازمن می‌بایدکه به روشی سلوك کنی که من به‌اومی‌کنم. ناز او را برداشته بی ادبیها وشوخیهای او را بگذرانی.

اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده حضرت عرش‌آشیانی:

اوصاف حمیله والدبزرگوارم ازحد توصیف و اندازه تعریف افزون است اگر کتابها دراخلاق پسندیده ایشان تألیف‌یابد بی‌شائبه تکلف وقطع نظر ازمراتب پدر وفرزندی‌اندکی ازبسیار آن گفته نیاید. با وجود سلطنت وچنین خزاین و دفاین بیرون از اندازه حساب وقیاس وفیلان جنگی و اسبان تازی یك سر مو در درگاه الهی ازپایه فروتنی قدم برتر ننهاده خود را کمترین مخلوق ازمخلوقات می‌دانستند و ازیاد حق لحظه‌ای غافل نبودند. بیت:

دایم همه جا با همه کس درهمه حال   میدار نهفته چشم دل جانب یار

ارباب ملل مختلفه در وسعت‌آباد دولت بی‌بدیلش جا داشتند به‌خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر ایران وسنی را در روم وتوران وهندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع‌الفضای رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست به‌مقتضای آنکه سایه می‌باید که پیرو ذات باشد. درممالك محروسه‌اش که سرحدی به‌کناردریای شور منتهی گشته ارباب‌ملتهای مختلف وعقیده‌های صحیح وناقص را جا بود راه تعرض بسته‌گشته سنی با شیعی دریك‌مسجد وفرنگی بایهودی دریك کلیسه طریق عبادت می‌سپردند. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. بانیکان وخوبان‌هرطایفه وهردین وآئین صحبت می‌داشتند وبقدرحالت وفهمیدگی به‌هرکدام التفاتها می‌فرمودند. شبهای‌ایشان به‌بیداری می‌گذشت. در روزها بسیار کم خواب‌بودند. چنانچه مدت خواب ایشان درشبانروزی از یك ونیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را بازیافتی ازعمر می‌دانستند. شجاعت ودلیری ودلاوری ایشان به‌غایتی بود که برفیلان مست سرکش سواری می‌فرمودندو بعضی‌فیلان‌خونی‌را که‌ماده[۱۴الف]خوددرا به‌نزدیك‌خودنمی‌گذاشتندبا آنکه‌هرچند فیل بدخو باشد تعرض به‌ماده فیل وفیلان فیلبان ونمی‌رساند درحالتی که فیلبان وماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد درقیداطاعت درمی‌آوردند و بردیواری یا درختی که آن

فیل مهوت‌را کشته ازقید طاعت برآمده‌ازپهلوی‌آن دیوار یا درخت می‌گذشت، تکیه بر لطف ایزدی نموده خود ر برپشت او می انداختند و به مجرد سوارشدن او را بهقید ضبط درآورده رام‌می‌نمودند. مکرر این مشاهده شده‌درسن‌چهارده سالگی برتخت‌سلطنت‌جلوس فرمودند.

ذکرجلوس ایشان وفتح دهلی وکشتن هیمو بقال:

هیموی کافر که حکام افغان منسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت‌آشیانی در دارالخلافه دهلی سنقار شدند، جمعیت شگرف فراهم‌آورده با فیلخانه‌که درآن ایام هیچیك ازحکام عرصه‌هندوستان را نبود متوجه دهلی‌گشت. قبل‌ازوقوع این قضیه حضرت جنت‌آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان بهدامن کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال وهم تاریخ احلت و انتقال است که مصراع

همایون پادشاه ازبام افتاد

قرین حال ایشان‌گشت و این خبر بهوسیله نظرجوئی بهپدرم رسید، بیرام خان که اتالیق بود امرائی که درآن صوبه بخدمت حاضر بودند جمع ساخته درساعت سعید ایشان را درپرگنه کلانور ازمضافات لاهور برتخت سلطنت نشاندند. هیموچون به‌حوالی دهلی رسید تردی‌بیگ‌خان وجمعی کثیر که دردهلی‌حاضربودند جمعیت نموده درمقابله‌وصف‌آرای‌گشتند. چون‌اسباب مقابله ومجادله دست فراهم داده لشکرها درهم‌آویختند وبعد ازکشش وکوشش بسیار شکست برتردی بیگ خان ومغلان‌افتاده موج ظلمت برامواج نورغلبه‌کردند.

همه کار وپیکار رزم ایـزدیست	کـه داند فرجـام فیروز کیست
ز خـون دلیران وگـرد سپاه	زمین لعل‌گون شد هوا شد سیاه

تردی بیگ خان با شکست یافته، راه اردوی والد بزرگوارم پیش‌گرفتند چون بیرام خان‌باو سوء مزاجی داشت و رابهانـه شکست وتقصیر درجنگ مخاصب ساخته‌کارش را به آخر رسانید دیگرباره بنابر غـروری که ازوقوع فتح در دماغ‌آن‌کافر ملعون جاکرده بود با جمعیت‌وفیلان[۱۴ب]خودازدهلی برآمده‌متوجه پیش‌گشت‌ورایات‌جلال‌حضرت عرش‌آشیانی‌از کلانور بهقصد دفع او توجه فرمودند. درحـوالی پانی‌پت اجتماع فوج نـور و ظلمت دست داد در روزپنجشنبه دوم محرم نهصد وشصت وچهار مقابله ومقاتله روی داد موج هیموسی‌هزار سوار دلاورجنگی بود وغازیان لشکر منصور زیاده ازچهارپنجهزار نبودند. درآن روزهیمو بر فیلی هوایی‌نام سواربود ناگاه تیری برچشم‌آن‌کافر رسید از پس سر او بدرکرد.

لشکراو این حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند. اتفاقاً شاه قلیخان‌محرم با چندی‌از

دلاوران به‌فیلی که هیمو بر بالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند که فیلبان او را به‌تیر بزنند فریاد برآورد که مرا نکشید که هیمو بر بالای این فیل است. درحال او را به‌همان هیئات مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی می‌آوردند. بیرام خان عرض می‌کند که مناسب آنست که حضرت بدست خود تیغی بر کافر رانند تا ثواب غزا یافته درطغرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده‌ام و بیان می کنند که درکابل روزی پیش عبدالصمدشیرین قلم مشق تصویر می کردم صورتی به‌قلم درآمد که اجزای آن ازیکدیگر متفرق بودند یکی از نزدیکان پرسیدکه صورت کیست درزبان من رفت که صورت هیموست. دست خود را آلوده به‌خون او نساخته به یکی ازخدمتکاران فرمودند که گردن او را بزنند. کشتهای لشکر مغلوب پنجهزار به‌شمار درآمد. سوای آنکه در اطراف وجوانب افتاده باشند. دیگرازکارهای نمایان آن حضرت فتح گجرات و ایلغاریست که درآن راه فرموده‌اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین ومحمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای گجرات وفتنه طلبان آن حدود متفق شده قلعهٔ احمدآباد را که میرزاعزیز کوکه با افواج قاهره در آنجا بود درقبل داشتند. حضرت عرش آشیانی بنابراضطراب جیجی آنکه والده میرزای [۱۵ الف] مشار الیه باجمعیت پادشاها به بی‌توقف ازدارالخلافه فتحپور متوجه گجرات می‌گردند. این نوع راه دور ودراز راکه به دوماه قطع توان نمود درعرض نه روز گاه به‌سواری اسب وگاه به‌سواری شتر وگهر بهل طی فرموده خودرا به‌سرپله میرسانند چون به‌تاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۰ نهصد وهشتاد به‌حوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می‌پرسند. بعضی می‌گویند که شبیخون به‌لشکرغنیم میباید برد حضرت می‌فرمایند که شبیخون کار بیدلان وشیوه فریبکاران است درحال به‌نواختن نقاره و انداختن سورن حکم می‌فرمایند وچون به‌دریای سابرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به‌ترتیب بگذرند. محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود به‌قراولی برمی‌آید سبحان قلی ترك هم از این جانب باچندی از دلاوران به‌کنار دریا تفحص حال غنیم مینمودند میرزا آن جماعت را که می‌بیند، می‌پرسد که این چه فوجی است سبحان‌قلی ترك می‌گوید که جلال‌الدین اکبرشاه و فوج اوست. آن بدبخت برگشته این معنی را قبول نمی کند ومی‌گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش ازاین پادشاه رادرفتحپور دیده آمده‌اند ظاهراً تودروغ می‌گوئی. سبحان قلی گفت. امروز نه روز است که حضرت ازفتحپور به یلغار رسیده‌اند میرزا گفت که فیلان چطور رسیده باشند؟ سبحان قلی جواب دادکه چه احتیاج به‌فیلان بود این چنین جوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر ازفیلان نامی مست رسیده‌اند که حالا حقیقت دعوی‌گری وسرکشی معلوم خواهد شد

میرزا غیاثاً ازشنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد وحضرت آن مقدار توقف می‌فرمایدکه غنیم درسلاح پوشی‌است بعد ازآن متوجه می‌گردندکه هرچند کس می‌فرستدکه‌خان‌کلان‌را زپش برآید اوایستادگی[۱۵ب]می‌نمایدومی گویدکه غنیم‌دوراست‌تا رسیدن لشکرگجرات از درون قلعه درین طرف‌آب باید بود. حضرت فرمودندکـه ما همیشه خصوصاًدرین یورش‌اعتماد برتأیید ایزدی نموده‌ایم اگر نظربرسلسله ظاهر می‌بود، این‌جریده ایلغار نمی‌آمدیم اکنون که غنیم متوجـه جنگ‌ است تن زدن ما لایـق نیست. این سخن‌گفته توکل فطری را سپرخود ساخته با مخصوصی چند که درطرح بههم رکابی مقرر شده بودنـد درآن دریا اسب انداختند با آنکه‌گمان پایاب نبود سلامت عبور فرمـودند، حضرت دوبلغه خود رامی‌طبند قور دار در اضطراب آوردن دوبلغه، پیش‌بینی دوبلغه را می‌اندازد مخصوصاً این‌معنی را بهشگون خوب نمی‌گیرند. حضرت درحال می‌فرمایند که شگون ما بسیارخـوب شد. چرا که پیش روی ماگشاده‌گشت. درین اثنامیرزای بخت‌برگشته صفها را آراسته بهجنگ ولی نعمت خود برمی‌آید.

با ولی نعمت ار برون آئی　　　　گر سپهری که سرنگون آئـی

خان اعظم را مطلق‌گمان آن نبود که بهاین تیزی وجلدی آن حضرت سایه رحمت بـاین حدود خواهندانداخت‌هرکس‌خبر ازآمدن آن‌حضرت میداد او اصلا قبول نمی‌کرد تا آنکه بهقرائن و دلائل آمدن آن حضرت خاطرنشان او شد، لشکرگجرات را آراسته مستعد برآمدن گـردید مقارن‌این آصفخان تیزخبری دومی‌رساند پیش‌ازبرآمدن فوج از قلعه لشکرغنیم ازمیان‌درختان نمودارشد. حضرت‌تائید ایزدی رادست‌آویزهمت‌خود ساخته‌روان‌شدند. محمد قلیخان‌توقبائی تردی بیگ‌دیوانه باجمعی‌ازبهادران پیشتررفته‌اندك ترددی‌جلوگردانیدند، حضرت[۱۶الف]به راجه بهگوان داس می‌فرمایندکه غنیم بیشماراست ومردم ما اندك باید همه یکسرویك دل‌گشته برغنیم حمله‌آورگردیم که مشت بسته کارگرتر از پنجه‌گشاده است، این سخن‌گفته وتیغها آخته با فدائیان خود غلغله‌الله‌اکبر و یامعین را بلندآوازه ساخته می‌تازند. بیت

بپرید هوش زمانه ز جوش　　　　بدرید گـوش سپهر ازخروش

برانغار وجرانغارباد شاهی مه مقابل وجمعی‌ازبهادران قول‌رسیده داد دلاوری دادند. کوکبانی که ازقسم‌آتشبازی است هم ازلشکر غنیم درگرفته درزقوم زاری مـی‌پیچد وآن چنان شوری می‌اندازد که‌فیل‌نامی‌غنیم‌درحرکت‌آمده باعث‌برهم خوردگی جمعیت‌غنیم می‌گردد، دراین‌اثناء فوج قول رسیده محمد حسین میرزا وجمعی را کـه با او در زد وخورد بودند بـرداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه بهتقدیم رسانیدند. مان سنگه در بـاری درنظـرآن

حضرت برغنیم خود غالب آمده، راگهوداس کچواهیه جانسپاری کرد. ومحمد وفا که از خانه‌زادان این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد، به‌عنایت خالق بنده‌نواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرافراز جمعیت غنیم ازهم متفرق گشته شکست براحوال آنها راه یافت، به‌شکرانه‌این فتح عظیم روی نیاز به‌درگه کریم کارساز نهاده لوازم شکر گزاری قیام واقدام می‌نمایند. در این اثنا یکی از کلاونتها معرض میرساند که سیف خان کوکمتاش نقد حیات را نثار ره دولتخواهی نمود. بعد ازتحقیق ظاهر شد که درحالتی که محمد حسین میرزا باچندی‌از اوباش برفوج قول‌می تاخت سیفخان بحسب اتفاق باو برمی‌خورد و دادمردانگی‌داده‌شهید می‌شود. ومیرزا نیز ازدست دلاوران قول زخمی می‌گردد کوکلتاش مذکور برادر کلان زینخان کوکه‌است ازغرایب احوال آنکه یك روزپیش از این جنك حضرت آشیانی[۱۶ب]طعام میل می‌فرمودند ازهزاره‌که دانای‌علم شانه بینی بوده می‌پرسند که فتح از کدام طرف است می‌گوید که جانب شما است. اما یکی از امرای این لشکر شهید خواهد شد در همان اثناء سیفخان کوکه عرض‌می‌کند که کاشکی‌این سعادت‌نصیب من شود.

بسا فالی که از بازیچه برخاست چون اختر می‌گذشت آن‌فال شد راست

القصه میرزا محمد حسین عنان گردانیده پای سبش در زقوم زری بنده شده از اسب‌می‌افتد. گدا علی نامی از یکه‌های پادشاهی باو برمی‌خورد و او را درپیش اسب خود سوار کرده به ملازمت حضرت می‌آورد. چون دو سه کس دعوی شرکت گرفتن اومی‌کنند حضرت از او می‌پرسند که ترا که گرفت‌می‌گوید که‌نمك‌پادشاه ودست‌اورا که‌ازعقب‌بسته بودندمی‌فرمایند که‌از پیش بندند. در این اثنا آب می‌طلبد فرحتخان که ازغلامان معتمد بود هر دو دست خود برسر اومی‌زندحضرت باواعتراض‌فرموده خاص می‌طلبند واو را سیراب عنایت می‌سازند تااین‌زمان هنوز میرزا عزیز کوکه ولشکر از درون قلعه برنیامده بوده‌اند حضرت بعدازگرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهراحمدآباد می‌شوند. میرزا را به رای رایسنگه که ازعهدهٔ راجپوتان بود می‌سپارند که برفیل انداخته همسراه آورد. دراین اثنا اختیارالملك که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود بافوجی قریب به‌پنجهزار کس نمایان می‌گردد ازنمودارگشتن این فوج اضطراب‌تمام درمردم پادشاهی‌بهم می‌رسد. حضرت به‌مقتضای شجاعت جبلی وخطرات اصلی حکم به‌نواختن نقاره می‌فرمایند وشجاعت خان و راجه بهگوان داس وچندی از بنده‌ها پیشتر تاخته به‌فوج مذکور تیرمی‌اندازند. بملاحظه‌آنکه مبادا فوج غنیم محمد حسین‌میرزا را بدست درآورندمردم رای‌را یسنگه به صلاح و تجویز راجه مذکورسرمیرزا را[۱۷الف] از تن جدا می‌سازد. پدرم اصلا به‌کشتن او راضی نبوده وفوج اختیارالملك نیز از هم پاشیده

و اسب او را در زقوم زاری می‌اندازد. سهراب بیگ ترکمان سر او را بریده مـی‌آورد. به محض کرم و عنایت ایـزدی این نوع فتحی به‌اندك مـایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت بنگاله وگـرفتن قلاع مشهور و معـروف هندوستان مثل قلعه چتور و تهنبور و تسخیر ولایت خاندیس وگرفتن قلعه اسیر ودیگر ولایتی که به‌سعی افواج قاهره به‌تصرف اولیای دولت در‌آمده است ازحساب وشماربیرون ست. اگر به‌تفصیل مذکورگردد سخن دراز میشود.

صفت تفنگ اندازی ایشان:

درمحاربه به‌چتورجتمل راکه سردارمردم قلعه بودبدست خودبه‌تفنگ زده‌اند.درتفنگ‌اندازی نظیر وعدیل خود نداشتند به‌همین تفنگ که جتمل را زده‌اند سنگرام نـام دارد و از تفنگهای نادر روزگار است. قریب سه چهارهزار جانور پرنده وچرنده زده باشند. من هم در انداختن تفنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. ازجمیع شکارها کـه به‌شکاری کـه از تفنگ زده شود طبیعت راغب است و دریك روز هژده آهو را به‌تفنگ زده‌ام.

صفت‌ریاضت ایشان:

ازریاضتی که والدین بزرگوارم‌می‌کشیدند یکی ترك غذای حیوانی بودکه درتمام‌سال سه مـاه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضـی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان دربسیاری از روزهـا و ماهها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام وشهوری که مرتکب خوردن‌گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همـان تاریخ کـه اعتمادالدوله را دیوان ساختم. خـدمت دیوانی بیوتات را بـه معزالملك‌فرمودم، معزالملك زیاد ت‌باختراست‌درایام والدبزرگوارم‌به‌مشرقی‌کرکراقجانه‌قیام واقدام‌می‌نمود.[۱۷ب]دریك‌روز از روزهای‌ایام جلوس‌صدکس‌ازبنده‌های‌اکبری‌وجهانگیری به‌زیادتی منصب و جهانگیـری به‌زیادتی منصب وجـ گیر سرافرازگشتند. درعید رمضان چون اول عیدی بود ازجلوس همایونی به‌عیدگاه برآمدم. کثرت عظیمی شده بـود به‌نماز عید قیام نموده لوازم شکر وسپاس ایزدی بجای‌آورده متوجه دولت‌سرا شدم به‌مقتضای‌آنکه. مصراع:

ازخوان پادشاهان راحت‌رسدگدارا

فرمودم‌کـه پاره زر صرف تصدقات وخیرات نمایند. ازآن جمله چند لك دام حـواله دوست محمد شدکه به‌فقرا و ارباب احتیاج قسمت کند وبه‌میرجمال لدین حسین انجوومیران صـدر جهان ومیرمحمد رضا سبزواری، هریك یك لك د م داده شدکه در اطراف شهرخیرات کنند و

پنجهزار روپیه به‌درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم وحکم فرمودم که هرروز یکی از منصبداران یاتش پنجاه هزار دام به‌فقرا می‌داده باشند. قبضه شمشیر مرصع به‌خانخانان فرستاده شد. میرجمال‌الدین حسین‌انجو را به‌منصب سه هزار سربلند ساختم. صدارت به‌دستورسابق به میران صدرجهان مفوض گردید و به‌حاجی‌کوکه، که از کوکهای حضرت پدرم است فرمودم که درمحل عورات مستحقه‌را بجهت دادن زمین و زر نقد به‌نظرمی‌گذرانیده باشد.

زاهدخان ولد محمدصادق خان را که هزار وپانصدی بود دوهزاری ساختم. به‌هرکس فیلی‌یااسبی‌مرحمت می‌شد. رسم شده بود که فیلبان ومیرخوران از آنکس حلوانه‌گویند مبلغی می‌گرفتند. فرمودم که‌این زر را ازسرکار بدهند تامردم ازطلب وخواست‌این گروه‌خلاص‌باشند.

درهمین روز سرلباهن ازبرهانپور رسید و اسبان وفیلان برادرم مرحوم دانیال را به‌نظر درآورد. ازجمله‌فیلان که آورده‌بودیکی‌مست‌الست‌نام‌داشت [۱۸الف] درنظرم‌خوش‌درآمدواورا نورگنج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دوطرف گوشه‌یش برابرهندوانه کوچکی درآمده است و ازآنجا که‌آب در ایام مستی ازفیلان میچکد برمی‌آید وهمچنین بر-بالای پیشانی بیشتر برآمدگی داردکه باین‌کسلابی درفیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر درمی‌آید. تسبیحی از جواهر به‌فرزند خرم عنایت کردم به‌نیت آنکه به‌منتهای‌مطالب صوری ومعنوی برسد.

منع اخذ زکوت ازسایرجهات‌کابل وقندهار:

چون زکوت ممالك محروسه را که حاصل ازکرورها می‌گذشت معاف نموده بودم سایرجهات کابل را نیزکه ازبنادر مقرر راه هندوستان است ویك‌کرور وبیست وسه لك دم جمع‌آن میشد، بخشیدم. از این دو ولایت که یکی‌کابل و دیگری قندهار باشد هرسال ملغهای کلی به‌علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دومحل برداشتم و ازین ممر رفاهیت تمام ونفع‌کلی به‌اهل ایران وتوران عایدگشت.

جاگیرآصف‌خان‌که درصوبه بهار بودبه‌بازبهادرخان‌مرحمت‌شد و اصف خان را فرمودم که درصوبه پنجاب جاگیرتنخواه دهند. چون بعرض رسید که مبلغی درمحل جاگیرآصف خان باقی‌مانده وحالا که حکم تغییرشده وصول‌آن متعذر است فرمودم‌که یك لك روپیه ازخزانه بدو بدهند وآن زر باقی را باز بهادر به‌خالصه شریفه بازیافت نماید.

صفت‌شریف‌آملی :

شریف‌آملی را به‌منصب دوهزاری پانصد از اصل و اضافه مقررداشتم بسیار

پاکیزه نهاد و خوش نفس ست باز آنکه از علم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از اوسخنان بند ومعارف ارجمند سر بر میزند درلباس فقر وتجرید مسافرت بسیار نموده با بسیاری ازبزرگان‌صحبتها‌داشته. مقدمات ازباب‌تصوف‌را درذکر رد واین‌معنی قالی[۱۸ب]اوست نه حالی. در زمن والد بزرگوارم ازلباس فقر و درویشی بر آمده مرتبه امارت وسرد ری یافت. نفسش به‌غایت قوی است روزمره وتکلمش با آنکه ازمقدمات عربیت عاری محض است در غایت فصاحت وپاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی ازنمکی نیست، ازشاه قلی خان محرم درآگره باغی مانده بود چون وارث نداشت به‌دختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به‌ایشان سپرده بودند. هزار مرتبه ازفرزند زائیده دوستر میدارند.

نوروز اول ازجلوس مبارک

شب سه شنبه یازدهم ذی‌القعده سنه هزاروچهارده وقت صبح که محل فیضان نور است، حضرت نیر عظم زبرج حوت به‌خانه شرف وخوشحالی خودکه برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اولین نوروز ازجلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولتخانه خاص و عام ر به‌دستورزمان والد بزرگوارم دراقمشه نفیسه گرفته آئینی درغایت زیب وزینت‌بستند، واز روز ول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روزشرف بود خلایق دادعیش وکامرانی دادند. اهل سازونغمه ازهرطایفه وهرجماعه جمع بودند. لولیان رقاص ودسران هندکه‌به‌کرشمه دل‌ازفرشته می‌ربودند‌هنگامه‌مجلس‌را گرم داشتندفرمودم که‌هرکس‌ازمکیفات ومفیرات آنچه می‌خواسته‌باشد بخورد، منع ومانعی‌نباشد. بیت

ساقی به نور باده برافروز جام ما مطرب بگوکه‌کار جهان شد به‌کام ما

در ایام پدرم، دربن هفده هژده روز مقرربودکه هر روزیکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای نادر ز اقسام جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه وفیلان واسپان سان‌نموده آنحضرت را تکلیف برآمدن به مجلس خود می‌فرمودند و ایشان بنا بر سر فرازی بندگان مدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر می‌شدند وپیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش‌آمده برداشته‌تتمه‌را به‌صاحب‌مجلس‌می بخشیدندوچون‌خاطرمایل به‌رفاهیت‌وآسودگی[۱۹ لف]سپاهی و رعیت بود. دربن‌سال پیشکش ر معاف فرمودم. مگرقلیلی‌که زچندی نزدیکان، بنابررعایت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری ازبنده‌ها بزیادتی منصب سرافرازی یافتند زآنجمله‌دلاورخان افغان را هزار وپانصدی ساختم. دیگرراجه باسو راکه اززمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تا حال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد

دوهزاروپانصدی منصب‌داشت‌سه هزار وپانصدی کرد. شاه بیگ خــان حاکم قندهار از اصل و اضافه به‌منصب پنجهزاری سرافراز گردیده و رای رایسنگه از امرای راجپوت به‌چنین‌منصب سرافرازی‌یافت. دو زده هزار روپیه مدد خرج گویان فرمودم که به‌راما شکوبدهند.

رفع شورش گجرات بسعی‌راجه بکرماجیت: درآغازجلوس‌یکی ازاولاد مظفرگجراتی که خود راحاکم زاده ازآن ولایت می‌گرفت سرشورش برآورده، طرف وجوانب شهراحمد آباد را تاخت وتاراج نموده چندی زسرداران مثل یتیم بهادر اوزبك و رای علی بهتی کسه زجوانان مردانه وقرارداده بودند درآن فته شهادت رسیدنــد اخرالأمر راجه بکــرماجیت و بسیاری ازمنصبداران با شش هفت هزار سوارآراسته به‌کومك لشکرگجرات تعیین یــافت و مقررشدکه چون خاطر از رفع ودفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکورصحب صوبه‌گجرات باشد و قلیج خان‌که قبل از این بد ن خدمت تعیین یــافته بود، متوجه ملازمت گــردد. بعد از رسیدن افواج قاهره سلك جمعیت مفسدان ازیکدیگر پاشید هرکدام به‌جنگلــی پناه جستند و آن ولایت درقید ضبط درآمد وجز این فتح در احسن ساعات به‌مسامع جاه وجلال رسیدهمه درینولا سرضه داشت فرزند پرویز به نظر درآمدکه راناتهانه مندل راکه سی و چهار کروهی اجیرواقع است‌گذاشته فرا نمود وافواج قاهره متعاقب اوتعیین‌یافته‌امدامیدکه اقبال‌جهانگیری او را نیست ونابود سازد در روزشرف بسیاری ازبنده‌ها به رعــایتها و اضافه‌های منصب سر-افرازی‌یافتند- پیشروخان‌ر که[۱۹ ب]ازخدمتکاران قدیم‌است‌ودرملازمت‌حضرت‌جنت‌آشیانی از ولایت آمده بود بلکه ازجمله مردمی است کــه شاه طهماسب همراه ساخته بــودند مهتر سعادت نام داشت. چون داروغه ومهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و دراین خدمت نظیــر وعدیل خود ندارد، او را به‌خطاب پیشروخان سر فراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم طبیعت و قلقچی مشرب است، نظر برحقوق خدمات اونموده به‌منصب دوهزاری از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: دروسط سال ازجلــوس همایون خسرو را بنا بــر جوانیها وغروری‌که جوانان را می‌باشد وکم تجربگی و عاقبت نااندیشی ومصاحبان ناجنس خیالات فاسد راه یافته بود بــه‌تخصیص در ایام بیماری والــد بزرگوارم‌که بعضی ازکــوته اندیشان بنابرکثرت جــرایم وتقصیراتی‌که از ایشان به‌وقوع‌آمده بود و از عفــو و عماض ناامید محض بودند. به‌خاطرگذرانیدندکه او د دست‌آویــزی ساخته امور سلطنت را زپیش خودگیرند، از این معنی غافل‌که امورسلطنت وجهانبانی امری نیست‌که به سعی نــاقص عقلی چند انتظام پزیرد، خالق داداد تاکرا شایسته این امرعظیم‌القدر رفیع‌لشان داند و این خمعت

را برقامت قابلیت چه کس راست آورد.

زر د زنده نتوان ستد بخت را | نشاید خرید افسر وتخت را

سری را که حق تاج پرور نمود | نشاید ازو تاج دولت ربود

چون خیالات فاسدان وکوته اندیشان بغیر ازندامت وپشیمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش درمی‌یافتم هرچند درمقام عنایت وشفقت شده خواستم که بعضی تفرقه‌ها و دغدغه‌ها ازخاطر او دور سازم فایده‌بر- آن مترتب نگشت تا آنکه به‌کنکاش جمعی ازبخت برگشتگان درشب یکشنبه هشتم ذی‌الحجه سنه مذکور بعدازگذشتن دوگهری زیارت روضه منوره حضرت عرش‌آشیانی را مذکورساخته باصد وپنجاه سواری که باومتعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می‌گردد. بعد از روان‌شدن‌او به‌اندك[۲۵ الف]زمانی یکی‌ازچراغچیان که‌باوزیر الملك آشنا بود، باوخبر می‌رساند که خسروگریخت وزیرالملك او را همره گرفته پیش امیرالامرا مـی‌آورد. چون این خبر را تحقیق‌می‌نماید‌مضطربانه‌بدربرمحل آمده یکی‌ازخواجه سرایان را می‌گوید که دعای‌من برسان وبگوکه عرض ضروری دارم، حضرت بیرون تشریف‌آوردند. چون در خیال من این امر در نیامده بود، گمان بردم‌که ازجانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد ـ بعد ازبیرون‌آمـدن ظاهر شدکه ماجرا چیست؟ گفتم چه باید‌کرد؟ خود سوارشده متوجه‌گردم یا خرم را بفرستم. امیرالامرا عرض کردکه اگرحکم‌شود من بروم. فرمودم‌که چنین باشد. بعد ازآن معروض‌داشت که اگر به‌نصیحت برنگردد دوست به‌صلاح نکند چه بایدکرد؟ گفته شدکه اگـر بی‌جنگ به راه راست درنیاید آنچه از دست توآید تقصیرمکن، سلطنت خویشی وپدر وفرزندی نمی‌تابد کـه : با شاه خویشی ندارد کسی. چون این سخنان و دیگر مقدمات‌گفته او را مرخص ساختم به‌خاطررسیدکه خسرو از اوآزردگی تمام دارد وبنابرقرب ومنزلتی‌که داشت محسود امثال و اقران است مبادا اتفاقی درحق او اندیشند و او را ضایع سازند معزالملك را فرمودم‌که رفته اورا بازگرداند وشیخ‌فریدبخشی بیگی‌رابدین خدمت تعیین نموده‌حکم کردم کـه‌مجموع‌منصبداران واحدیانی که دریاتش‌اند به‌همراهی اومتوجه شوند و اهتمام‌هان‌کوتوال به‌قراولی‌وخبرگیری مقرر‌گشت و باخود قراردادم که به‌مقتضای‌سحر نی‌چون روزشود خودتیزمتوجه شوم ومعزالملك امیرالامرا راآورد. چون‌درهمین روزها احمد بیگ خان ودوست‌محمدبکاول مرخص‌گشته بودند و درحوالی‌سکندره‌که برسرراه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نـواحی‌با چندی از دایره‌های خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند وخبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب را درپیش گرفته به‌ایلغار می‌رود. به‌خاطرگذشت‌که مبادا راه چپ زده بجانب دیگر رود چون

راجه‌مان‌سنگه خالوی او در بنگاله بود به‌خاطر اکثر بنده‌های درگاه میرسید که به [۲۰ب] آنجانب متوجه خواهد گشت به‌هر طرف کسان فرستادم. مشخص شد که به‌پنجاب می‌رود. در این شب صبح طالع گشت تکیه بر کرم وعنایت‌الله تعالی نموده به‌عزیمت درست سوار شده ومقید به‌هیچ کس وهیچ چیز ناشده متوجه گردیدم.

بلی آن را که اندوهی است درپی نمی‌داند که ره چون می کند طی
همین داند که افتد پیش وراند نداند با کـه آید با که ماند

چون به‌روضه متبرکه والد بزرگوارم که درسه کروهی شهر واقـع است رسیدم استمداد همت از روحانیت آن‌حضرت نمودم مقارن آن حال میرزا حسین پسر میرزا شاه رخ را که اراده همراهی خسرو داشته گرفته آورند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر فیل سوار کردند و این اول شگون بود که به‌برکت وتوجه و امداد آن حضرت به ظهور آمـد. چون بیمرور شد وهوا گرمی تمام بهمرسانید لحظه درسایه درخت توقف نمود به خان اعظم گفتم که هرگاه ما را با این امنیت خاطر اینحال بوده باشد که میعاد افیون را که در اول روز بایست خورد تاحال نخورده بشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی‌سعادت را از این‌قیاس باید کرد آزادی که داشتم از این عمر بود که فرزند بی‌موجب وسببی عنیم وخصم شد. اگرسعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان وفتنه‌کیشان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خودگرفته به‌اوزبك یا قزلباش خواهد رفت و ازین عمر خفتی بدین دولت راه خـواهد یافت. بنابراین مقدمات بدست آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از اندك آسایشی که ازپرگنه متهره که در بیست کروهی آگره واقع است دوسه گروه گذشته درموضعی ازمواضع پرگنه مذکور که تالابی داشت نزول نمودم. خسرو چون به‌متهرا می‌رسد به‌حسن بیگ خان بدخشی که از رعایت یافتهای والدبزرگوارم بود و البته به‌قصد ملازمت من از کابل می‌آمد برمی‌خورد و چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است این‌معنی را ازخداخواسته با [۲۱الف] دویست‌سیصد از ویماقات بدخشان که همراه او بوده‌انـد راهبر و سپه سالار او میگردد و در راه هرکس کـه ازپیش میاید تاراج نموده اسب واسباب او را می‌گیرند. سوداگران و راهگذران مال اولجه وتاراج این مفسدان بود هرجا که میرسیدند زن وفرزند مردم ازآسیب آن فاسقان ایمن نبودند. خسرو به‌چشم خود می‌دید که برملك موروثی آباء واجداد اوچه قسم ستمی می‌رود از دیدن این افعال ناشایسته این بدبختان درساعتی هزاربار مرگ را آرزو می‌کرد. غایتا از مدارا و مواسا با این سگان چاره نداشت. گربخت واقبال یاوری احوال اونموده ندامت وپشیمانی را دست‌آویز خود می‌ساخت و بی‌دغدغه خاطر به ملازمت من می‌آمد. عالم السرایـر دانا است که ازتقصیرات او بسالکل

درگذشته آن مقدار لطف و شفقت می‌نمودم که سرموئی تفرقه و دغدغه در خطر و نمی‌ماند. چون درواقعه حضرت عرش آشیانی به‌فساد بعضی مفسدان رادها ار حاطر او سربرزده بود و می‌دانست که اینها به‌من رسیده است عتماد برمهر وشفقت من نمی‌کـرد. والدهٔ او هم درایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سوك برادر خودش مادهوسنگه تر اك‌خورده و خود را کشت.

صفت نیکذاتی والده خسرو و سبب فوتش:

از خوبیب و نیکذاتی‌های او چه نـویسم؛ عقلی به کمال داشت و اخلاص او به‌من بدرجه‌ای بود که هزار پسرو برادر را فدای یك‌موی من می کرد. مکرر به‌خسرو مقدمات نوشت و او رادلالت به‌اخلاص و محبت من می‌کرد و چون دید که هیچ فایده بران مترتب نمی گردد و عاقبت معلوم نیست که به‌کجا منجر خواهد شد.

از غیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خاطر برمرگ خود قرار داده وچندین مرتبه گاه‌گاهی مزاج او درشورش درمی‌آمد. چنانچه این حدیث میراثی بود که پدر و برادران او همه‌به‌یک‌ارگی دردیوانگی خودها را ظاهرمی کردند و بعداز مدتی علاج‌پذیر می‌شدند. و در ایامی که من به‌شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی‌حجه سنه هزار و سیزده هجری افیون بسیار درعین شورش دماغ خورده در اندك زمانی درگذشت. گویا که این احوال پسر بی‌دولت[۲۱ب]خودرا پیشترمی‌دیده است ول کدخدایی که‌درآغازجوانی وخوردسالی مراروی‌داد نسبت او بود و بعداز تولد خسرو او را شاه بیگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر ر نسبت به‌من نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان‌شدن درگذشته خود را ازین کلفت و اندوه باز رهانید. زفوت او بنابر تعلقی که داشتم ایامی برمن‌گذشت که ازحیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شانه‌روزکه سی ودوپهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزی از مأکول و مشروب وارد طبیعت نگشت

چون این قضیه به‌والد بزرگوارم رسید دلاسانامه درغایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارك که از سر برداشته بودند همان‌طور بسته بجهت من فرستادند. ایـن عنایت آبی بر آتش سوز وگداز من زد، و اضطراب و اضطرار مرافی لجمله قراری وآرامی بخشید و غرض از ذکر این مقدمات آنکه بی‌سعادتی ازین در نمی‌گذردکه فرزندی بنابر ناخوشی سلوك و اطوار ناپسندیده باعث قتل مـادر خود شود، و به‌پدر خود بی‌هیچگونه بـاعثی و سببی به‌محض تصورات و خیالات فاسد در مقام بغی و عناد درآمده از دلولت ملازمتش فرار برقرارنماید. چون منتقم جبار هرکرداری را سزای دربرابر نهاده لاجرم

مآل حالش بدان انجامید که به‌بدترین احوالی به‌قید در آمد و از درجهٔ اعتبار افتاده به‌زندان دائمی گرفتار گردید.

هر که چو مستانه رود هوشمند پای به‌دام آورد و سر در کمند

مجملا روز سه‌شنبه دهم شهر ذیحجه به‌منزل هودل فرود آمدم. شیخ فرید بخشی با جمعی از شجاعان و بهادران به‌تعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند. دوست محمد را که در رکاب بود بنا بر سبق خدمت و ریش سفیدی به‌محافظت قلعه آگره و محلها و خزاین فرستادم.

اعتمادالدوله وزیرالملک را در وقت برآمدن از آگره، به‌ضبط و حراست شهر گذاشته بودم. به‌دوست محمد گفتم که چون به‌صوبه پنجاب می‌رویم و آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا محمد حکیم را که در آگره‌اند به قید آورده محبوس نگاه خواهی داشت. چون هرگاه که از فرزند صلبی این معامله رو نماید از برادرزاده و عموزاده چه توقع توان داشت. معزالملک بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد. چهارشنبه به‌پلول و پنجشنبه به‌فریدآباد نزول اجلال واقعه گشت. روز جمعه سیزدهم به‌اتفاق دهلی دست داد. از گرد راه به‌زیارت روضهٔ مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم و استمداد همت کردم و به[۲۲ الف]فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از آنجا به‌نزهت‌گاه مقام حضرت شیخ نظام‌الدین اولیا توجه کردم به‌لوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پاره زرها به‌میر جمال‌الدین حسین انجو و مبلغی دیگر به‌حکیم مظفر دادم تا به‌فقرا و درویشان و ارباب احتیاج قسمت نمایند. روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله منزل شد این سرای را خسرو سوزانیده رفته بود. منصب آقا ملا برادر آصفخان که به‌خدمت حضور سرافراز بوده از اصل و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر می‌کرد در این راه خدمت چنان می‌کرد جمعی از یساقات در رکاب ظفر انتساب بودند. به‌ملاحظه آنکه چون بعضی از این مردم با خسرو اتفاق دارند مبادا به‌خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد به‌کلانتران ایشان دوهزار روپیه داده شد که در خورد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را به‌مراحم جهانگیری امیدوار سازند. به‌شیخ فضل‌الله و راجه دهیردهر زرها دادم که در راه به‌فقرا و برهمنان می‌داده باشند. سی‌هزار روپیه فرمودم که در اجمیر به‌راناشنکر به‌طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم ذی‌حجه به پرگنه پانی‌پت رسیدم. این منزل و مقام بر آبای کرام و اجداد ذوی‌الاحترام ما همیشه مبارک و فرخنده آمد و دو فتح عظیم در این سرزمین روی‌داده. یکی شکست ابراهیم لودی که به‌صولت عساکر ظفر تأثیر حضرت فردوس مکانی دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور

استدوم فتح‌هیموی به‌کردار که دراول‌دولت والد بزرگوارم به تفصیلی که تحریریافته ازعالم اقبال به‌ظهور آمد. در حینی که خسرو از دهلی گذشت به‌پرگنه مذکور متوجه می‌گردد به‌حسب اتفاق دلاورخان آنجا رسیده بوده‌است چون این مقدمه می‌شنود فرزندان خود را از آب جون [۲۲ب] می‌گذراند و خود سپاهیانه وقزاقانه دل برایلغار می‌نهد و قصد می‌کند که خود را پیش از رسیدن خسرو به‌قلعه لاهور اندازد. مقارن این حال عبدالرحیم نیز از لاهور به این مقام و منزل می‌رسد. دلاورخان دلالت می‌کند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود به‌کناره گرفته منتظر رایات جهانگیری می‌باش از سکه گرانبار و ترسنده بود این معنی را به‌خود قرار نتوانست داد. آن مقدار توقف نمود که خسرو رسید. رفته او را ملازمت کرد. وقرار همراهی از روی اختیار یا اضطرار داده خطاب ملك‌الوزرائی یافت و وزیر صاحب اختیار گشت. دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید. و در راه به‌هرکس و هرطائفه ملازمان درگاه و کروریان وسوداگران وغیرسوداگران که می‌رسید آنهارا از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خودمی‌گرفت و بعضی‌را می‌گفت که از راه‌کناره گیرند.

بعدازآن بنده‌های خدا از تاراج و دست‌انداز آن ظالمان ایمن گشتند. غالب ظن آن بود که اگر سیدکمال در دهلی و دلاورخان در پانی‌پت جرئت و همت نموده سرراه برخسرو می‌گرفتند آن جماعه پرریخته که با او همراه بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان می‌گشتند و خسرو به‌دست می‌افتد غایتا همتشان یاری نکرد و در ثانی الحال هریك تقصیرات خود را به‌روش تلافی نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن خسرو به‌قلعه درآمدن که خدمت نمایانی بود تدارك آن کوتاهی نمود. و سیدکمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه به‌تقدیم رسانید، چنانچه درمحل خود نوشته خواهد شد.

هفدهم ذی‌حجه پرگنه‌کرنال محل‌نزول رایات عالیات گشت دراین منزل عابدین خواجه را که پسر خواجه کلان جویباریست پسرزاده عبدالله‌خان اوزبك و در زمان والد بزرگوارم آمده بود به‌منصب هزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. شیخ‌نظام تهانسیری که ازشیادان‌مقرر [۲۳الف] وقت خودست خسرورامی‌بیندواورابه‌نویدهای‌خوشدل‌ساخته پاره‌ازراه‌می‌برد آمده مرا دید چون این‌مقدمات برگوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم که متوجه‌زیارت خانه مبارك گردد. درنوزدهم پرگنه شاه‌آباد منزل گردید و آب دراین مقام بسیار کم بود. به‌حسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شادلب گشتند.

صفت مریدگرفتن شاهنشاهی:

شیخ‌احمد لاهوری‌را که از زمان شاهزادگی نسبت‌خدمتگاری ومریدی داشت، به‌منصب

میرعدلی مقرر داشتم مریدان و ارباب اخلاص و بوسیله او ازنظر می‌گذرانند و شست و شبیه به‌هرکس که باید داد، به‌عرض می‌رسانیده می‌دهند در وقت ارادت‌آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور می‌گردد ــ باید که وقت خود را به‌دشمنی ملتی از ملتها تیره و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعی دارند هیچ جانداری‌را بدست‌خود نکشند و سلاخ طبیعت نباشند. مگر درجنگها و شکارها. بیت:

مباش در پـی بیجان‌نمودن جاندار　　　مگر به عرصهٔ پیکار یا به وقت شکار

تعظیم نیرات که مظاهر نورالهی‌اند . بمقدر درجات هریک باید نمود و موثر و موجد حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله‌تعالی را دانست. بلکه فکر باید کرد تا درخلوت و کثرت خاطر لمحه از فکر و اندیشهٔ او خالی نباشد. بیت:

لنگ و لوك و خفته شکل و بی‌ادب　　　سوی او مـی‌غیژ و او را مـی‌طلب

والد بزرگوارم مکرر بدین معنی رسانیده درکم وقتی از اوقات از فکر خالی بودند در منزل آلوده ابولهی اوزبك را با پنجاه و هفت منصبدار دیگر به‌کومك شیخ‌فرید تعیین نموده چهل هزار روپیه مدد خرج‌گویان به‌آن جماعت مرحمت‌نمودم. هفت‌هزار روپیه دیگر به‌جمیل بیك داده شد که به ویمه‌قات تقسیم نماید به‌شریف آملی نیز دوهزار روپیه شفقت کردم روز سه شنبه بیست‌وچهارم ماه مذکور پنج کس ازملازمان و همراهان خسرو را گرفته‌آوردند ودو کس راکه قرار به‌نوکری او[۲۳ب] کردند فرمودم که در ته پای فیل انداخته و سه نفرراکه انکار بودند سپرده شد تا به‌حقیقت باز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سنه اول حوس میرزا حسین و نورالدین قلی کوتوال به شهر لاهور داخل می‌شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور فرستاده دلاورخان می‌رسد و خبرمی‌کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد‌شما خبردار باشند درهمین تاریخ دروازه‌های شهر لاهور محفوظ و مضبوط می‌گردد و دوروزبعد ازتاریخ مذکور بااندك مردم دلاورخان به‌قلعه داخل می‌شود و شروع دراستحکام برج و بـاروکرده هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضربزن به‌بالای قلعه برآورده مستعد جنگ می‌شوند جمع قلیلی ازبنده‌های‌درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع‌آورده‌به‌خدمات متعین گشتند و مردم شهر نیز به‌اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعداز دو روزکه فی‌الجمله سرانجامی شده بود.

محاصره‌نمودن خسروشهرلاهوررا:

خسرو در رسید و دریکی از منـازل مقـرر منزل اختیار نموده درمیدکـه شهر را قبل کرده جنگ ندارند و یکـی از دروازه‌ها را کـه از هرجانب‌کـه میسر باشد آتش در داده

بسوزانند و به لوت‌مالان خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت‌روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این جماعت خون‌گرفته یکی از دروازه‌های شهر را آتش دادند. دلاورخان و حسین‌بیگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دروازه برآوردند درهمین روزها سعیدخان که از تعینات کشمیر بود در کنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده به‌ایلغار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به‌قصد دولتخواهی آمده‌ام مرا به‌درون قلعه درآورید. مردم‌قلعه شب کسی فرستاده او را با چندی که همراه‌داشت به‌درون قلعه درمی‌آورند. بعد[۲۴الف]از نه‌روز که قلعه درمحاصره بودخبررسیدن افواج‌قاهره‌متواتر ومتعاقب‌به‌خسرو و تابعان اومی‌رسد. بی‌پاشده به‌خاطرمی‌گذرانند که روبروی لشکر فیروزی اثر باید رفت. چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به‌قصد آنکه بر فوج پیش‌شبیخون آورند از حوالی شهر برمی‌خیزند و در سرای قاضی شب پنجشنبه شانزدهم به‌من این خبر رسید. هم درشب با آنکه باران عظیم بود طبل کوچ‌زده سوار شدم. صباح آن به‌سلطانپور رسیده شد. تا نیم‌روز در سلطانپور بودم به‌حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان فوج قاهره وجماعت مقهوره مقابله ومقاتله دست می‌دهد. معزالملک نشت بریانی آورده بود می‌خواستم که از روی رغبت میل‌نمایم که خبر جنگ به‌من رسید به‌مجرد شنیدن با آنکه طبیعت میل بخوردن بریانی بود یک لقمه به‌جهت شگون خورده سوار شدم و مقید به رسیدن مردم وکمی افواج قاهره نگشته به‌شتاب هرچه تمامتر متوجه‌گشتم چنانچه خاصه خود را هرچند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیری حاضر نبود خودرا به‌لطف‌ایزدی سپرده بی‌ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند وهیچکس را هم خبری نبود که امروز جنگ خواهدشد مجملا تا به‌سرپل گوبندوال رسیدن چهارصدپانصد سوار از نیک وبد جمع شده باشند در وقتی که از پل می‌گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی که این مژده رسانید. شمسی توشکچی بود. بدین خوشخبری خوشخبرخان خطاب یافت. میرجمال الدین حسین‌را که پیش ازین بجهت‌نصیحت خسرو فرستاده بودم درهمین وقت رسیده بوداز کثرت و[۲۴ب]شوکت‌مردم خسروچندان گفت که باعث بیم مردم‌شد. با آنکه متواترخبر فتح خرم‌رسیده این‌سید ساده‌لوح به‌هیچ‌وجه باور نمی‌کند وتعجب می‌نماید که آن‌نوع‌ شکری که‌من دیده‌ام‌چگونه‌ازفوج شیخ‌فرید که درنهایت‌قلت‌وبی‌استعدادی‌اندشکست‌می‌خورد. وقتی که سنگهاسن خسرو بادوخواجه‌سرای او آوردند میرقبول این معنی‌نموده‌ازاسپ‌فروداذین نمی باشد.

آمده سر در پای من نهد و انواع خضوع و خشوع به تقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلندتر

صفت شیخ فرید و سادات بارهه درین جنگ:

شیخ فرید درین سرداری مخلصانه و فدائیانه پیش آمد. سادات بارهه که از شجاعان زمان خودند و در هر معرکه که بوده‌اند کار از ایشان شده هر اول ساخت. سیف خان ولد سید محمود خان بارهه سردار قوم به نفس خود تردّدات مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید جلال هم از برادران طایفه تیری به شقیقه خورد و بعد از چند روز درگذشت. در اثنای که سادات بارهه که پنجاه و شصتی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار و پانصد سوار بدخشی را بر دشته پاره پاره شده بودند. سید کمال با برادران خود که به کمک هر اول تعیین شده بودند از یک کناره در آمده زد و خوردی کردند که فوق تهور و مردانگی بود. بعد از آن مردم بر نقار پادشاه سلامت گفته تاختند. اهل بغی و فساد از شنیدن این کلمه بدست و پا شده هر یک به گوشه متفرق گشتند قریب به چهارصد نفر از یساقت میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند. صندوق جواهر خسرو و نفایسی که همیشه با خود می‌داشت بدست افتاده. ابیات:

که دانست کین کودک خردسال	شود با بزرگان چنین بدسگال
به اول قدح دردی آرد به پیش	گذارد شکوه من و شرم خویش
بسوزاند اورنگ خورشید را	تمنا کند جای جمشید را

مراهم مردم کوته‌بین در ملة آباد بسیار دلالت به مخالفت [۲۵ الف] پدر می‌کردند. یقیناً این سخن اصلا مفهوم و معقول من نمی‌گشت و می‌دانستم دولتی که بنای آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار پایداری خواهد نمود. به کنکاش ناقص عقلان از جا بر رفتم و مقتضای عقل و دانش را کار فرموده به ملازمت پدر و مرشد و قبله و خدای مجازی خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید به من آنچه رسید.

در شب همان روزی که خسرو گریخت راجه باسو را که زمیندار معتبر کوهستان لاهور راست رخصت نمودم که به آن حدود رفته هر جا که خبری و اثری از و شنود در بدست آوردن و آنچه امکان سعی باشد به تقدیم رساند و مهابت خان و میرزا علی اکبرشاهی را با لشکرانبوه تعیین نمودم و مقرر چنان شد که هر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نمایند و من هم به خود قرار داده بودم که اگر خسرو به کابل رود من سر در پی او نهاده تا او را بدست نیارم برنگردم و اگر در کابل توقف نکرده به بدخشان و آن حدود متوجه شود مهابت خان را در کابل گذاشته خود به خیریت و دوست معاودت نمایم و منشاء رفتن بدخشان این بود که آن بی‌دولت البته با اوزبکان در خواهشی آید و آن خفت به این دولت لاحق می‌گردید.

کیفیت گرفتاری خسرو

در روزی که افواج قاهره به تعقب خسرو تعیین یافتند یازده هزار روپیه به مهابتخان و بیست هزار روپیه دیگر به احدیان مرحمت شده و ده هزار روپیه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که درراه به هر کس باید بدهند. شنبه بیست‌وهشتم اردوی ظفرقرین درمنزل‌جیپال که درهفت کروهی لاهور واقع است نزول اجلال دست‌داد. درهمین روزخسرو با معدودی چند به کنار دریای‌چناب می‌رسد. خلاصه سخن آنکه بعدازشکست راهیهای مردمی که همراه‌او ازمعرکه جنگ بر آمده بودند، مختلف گشت افغانان واهل هند که اکثرقدیمیان او بودند می‌خواستند که به هندوستان‌روبه بازگردد ومصدر بعضی‌فسادها[۲۵ب]شود وحسین بیگ که اهل وعیال‌وخزانه ومردم او درسمت‌کابل‌واقعه بودند.اورا دلالت به‌رفتن کابل می‌نمود آخرالامرچون به کنکاش‌حسین بیگ عمل نمود یک‌قلم مردم هندوستان وافغانان ازاوجدائی اختیارنمودند بعداز رسیدن به‌دریای‌چناب اراده می‌کند که ازگذرشاهپور که ازگذرهای‌معین است‌عبورنماید. کشتی بهم نمی‌رسدبگذرسودهره روانه می‌شود درگذرمذکورمردم اویك کشتی بی‌ملاح وکشتی‌دیگر پر زهیمه وکاه بدست درمی آورند. پیش‌ازشکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذربانان صوبه پنجاب‌حکم صادرگشته بودکه این قسم قضیه روی داده خبردار وهشیار باشند بنابراین تاکیدات‌گذرها وآبها دربندبود. حسین بیگ خواست که ملاحان هیمه وکاه را به‌آن کشتی بی‌ملاح آورده خسرو رابگذرانند دراین گفتگو دامادکمال‌چودهری سودهره می‌رسد و می‌بیند که جماعت‌دربی‌شب درمقام‌گذشتن ازآب‌اند. به ملاحان فریاد می‌کندکه حکم جهانگیر پادشاه نیست که درشب‌مردم ازآب نادانسته می‌گذشته باشند هشیار باشید. ازشور وغوغای این مردمی که درآن نواحی بوده‌اند جمع می‌شوند ودامادکمال‌چوبی راکه کشتی بدان می‌رانند ازدست‌ملاحان‌کشیده کشتی راسرگردان می‌سازد وهرچند زرها قبول کردندکه ازملاحان‌کس متصدی‌گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقسم تمکی که در گجرات حوالی چناب بود خبررسید که جمعی دربن شب می‌خواهند که ازآب چناب عبورنمایند اوچون‌برین معنی‌مطلع بود درشب‌بافرزندان وجمعیت‌سوارشده خودرا به کنارگذرمذکور رسانید. صحبت بجائی رسیدکه حسین بیگ ملاحان را به تیرگرفت وازکنارآب دامادکمال تیزبه تیراندازی درآمده ناچار کرده کشتی بطورخود به پایان رویه آب می‌رفت‌تاآنکه آخرآن شب در ریگ نشست‌وهرچندخواستند که کشتی[۲۶الف]راازریگ‌جداسازندمیسرنگشت‌دراین‌اثناصبح‌صادق دمیدن‌گرفت وابوالقاسم وخواجه‌خضرخان که‌به اهتمام هلال‌خان درین‌آب‌جمعیت کرده بودند کنارغربی آبرا مستحکم ساختند وجانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال‌خان

را قبل ازوقوع این حدثه سز ولی لشکری که به سرداری سعیدخان به کمشیر تعیین یافته بود فرستاده بودم به‌حسب‌اتفاق درهمین‌شب‌بدین نواحی می‌رسد. بسیاربه وقت‌رسیده بود واهتمام او در آوردن بوالقاسم تمکین‌وجماعه خواجه خضرخان وبدست‌آوردن خسرو بسیاردخل‌داشت. صبح‌روز یکشنبه بیست‌ونهم ماه مذکورمردم برفیل و کشتی سوارشده خسرورا بدست‌در آوردند. روز دوشنبه سیوم درباغ میرزا کامران خبرگرفتاری وبه‌من رسید. همان ساعت بـه امیرالامرا فرمودم که به‌گجرات رفته خسرو را به ملازمت‌آورد. درکنکاش امورسلطنت وملکداری اکثر آنست‌که به رای وفهمیدگی‌خودعمل می‌نمایم. ازکنکاش تنهای خود دو کنکاش معتبرمی‌دانم اول‌آنکه به خلاف صلاح وصوابدید جمیع بندگان مخلص از الـه‌آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیارنموده دولت‌خدمات‌ایشان را دریافتم وصلاح دین ودنیای‌من دراین‌بوده به همان‌کنکاش پادشاه شدم، دوم تعقیب خسروکه به هیچ چیزازتعیین ساختن ساعت وغیره مقیدنشده تااورا بدست درنیاوردم‌آرام نگرفتم. ازغرایب‌اموراست که بعدازتوجه ازحکیم‌علی کـه دانای فن ریاضی است‌پرسیدم که‌ساعت‌توجه‌من‌چگونه بوده‌است به‌عرض‌رسانید که بجهت‌حصول این‌مطلب اگرخواهند ساعتی اختیارنمایند درسالها مثل‌این‌ساعتی که به دولت سوارشده‌اندنتوان‌یافت.

آوردن‌خسرو را دست بسته وزنجیردرپا:

در روز پنجشنبه سیوم محـرم سنه هـزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجیر در پا از طرف چپ به رسم و تورهٔ [۲۶ب] چنگیزخانی به نظر من در آوردند. حسین بیـگ را بـردست راست و و عبـدالرحیـم را بـردست چپ او ایستـاده کـرده بودند وخسرو درمیان این‌هردو ایستاده می‌لرزید ومی‌گریست حسین‌بیگ بگمان آنکه شاید او را نفعی کند. سخن‌پریشان‌گفتن آغازنمودچون غرض اومعلوم شد اورا به حرف زدن نگذاشتند خسرورا مسلسل سپردم و آن دومفتن را فرمودم کـه درپوست‌گاو وخـر کشیدند وروی جمع بر درازگوش‌واژگونه‌سوارکردندوبرگردشهرگردانیدند وچون‌پوست‌گاو زودتر ازپوست‌خرقبول خشکی‌نمود، حسین‌بیگ تاچهار پرونده مانده وبه تنگی نفس درگذشت وعبـد لرحیم که در پوست خربود و ازخارج به‌او رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روزدوشنبه آخرذیحجه تانهم محرم سنه مـذکوربه واسطه نیکویی ساعت در باغ میرزا کامران توقف‌واقع شد. بهیروالداکه جنگ در آن‌مقام دست داده بودبه شیخ فرید مرحمت‌نمودم واورا به خطاب والای مرتضی‌خان سرافرازگردانیدم. وبجهت‌نظام وانتظام سلطنت‌ازباغ مذکور تاشهرفرمودم که دو رویه چوبها برپا کرده فتنه‌انگیزان اویماق وجمعی راکه درآن شورش‌همراهی کرده بودندبردارها وچوبها آویخته هریک‌را به سیاستی غیرمکرربه سزا و جزا رسانیدند وزمینداران کـه در این خدمت

دولتخواهی بجا آورده بودند دیگر سمت وجودهرابی میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هریك مرحمت فرمودم ازجمله اموال حسین‌بیگ که بعدازاین هرجا اسم او مذکور گردد گاوان وخران خواهد گشت ازخزانه‌ملك‌محمد تمنی قریب به‌هفت لك روپیه‌ظاهر شد سوای آنچه به‌محل دیگر سپرده وهمراه خود داشته وقتیکه به‌همراهی میرزا شاه‌رخ بدین درگاه آمده بود یك اسب داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دفینه [۲۷ الف] گردیده امثال این اراده‌ها درخاطرش جا کرد. درا ثنای راه که‌معامله‌خسرو وهنوز درمشیت حق بود، چون میان ولایت و دارالخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی بود به‌دغدغهٔ آنکه مبدا معامله خسرو به‌طول انجامد فرمودم که فرزندپرویز بعضی از سرداران را برسرراناگذاشته خود با آصف خان و جمعی که بدو نسبت خدمت نزدیك داشته باشند متوجه آگره گردد وحفظ وحراست آن حدود را به‌عهدهٔ اهتمام خود مقرر شناسند. به‌برکت عنایت الهی پیش از آنکه پرویز به آگره رسد مهم‌خسرو بروجه دلخواه دوستان و مخلصان تشیت پذیرفت بنابرین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد.

چهارم شنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور درآمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت به‌دارالخلافه آگره درین ایام که فی‌الجمله خللی درصوبه‌گجرات و دکن و بنگاله واقع است به‌صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عرایض شاه‌بیگ‌خان که حاکم قندهار بعضی مقدمات مسموع افتاده بود که دلالت بر آن می‌کرد که امرای سرحد قزلباش، بنابرفساد چندی از بقیهٔ لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرك سلسله خصومت و نزاعاند و ترغیب نامجات درگرفتن قندهار به آن طایفه می‌نویسد که‌حرکتی خواهند نمود به‌خاطر رسید که مبادا از شنقارشدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بی‌هنگام خسرو داعیه آنها را نیز ساخته برسر قندهار یورش نمایند. به‌حسب اتفاق آنچه به خاطر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاکم فراق و ملك سیستان و جاگیرداران آن نواحی به‌کومك و مدد حسین‌خان حاکم هرات برسر قندهار متوجه گشتند. شادش برهمت و مردانگی شاه‌بیگ‌خان که مردانه پاقایم کرده‌قلعه[۲۷ب]رامضبوط ومستحکم ساخت وخودبر بالای ارگ‌سیوم ازقلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان معاینه مجلس او را می‌دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت وسر وپا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب می‌داد و هیچ روزی نبود که فوجی در برابر لشکرغنیم ازقلعه بیرون‌نمی‌فرستاد و کوششهای مردانه به‌تقدیم به‌من‌رسانیدند تا درقلعه بود چنین بود. لشکر قزلباش سه‌طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این‌خبر در لاهور به‌من رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب واصلح بوده درحال فوجی کلانی به

منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و نقاره عنایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که پادشاه ملك تتهه بود و بهسعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار درعهدحضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملك تتهه درجاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود، تفویض یافت وبعداز فوت او میرزاغازی پسرش بهمنصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امرای سلطانحسین میرزا بایقرا والی خراسان بودند و در اصل از سلسلهامرای صاحب قرانی‌اند) خواجه عاقل بهخدمت بخشیگری این لشکر مقررشد. چهل و سههزار روپیه مدد خرج گریان بهقراخان و پانزده هزار روپیه به نقدی بیگ وقلیج بیگ که از همراهان میرزاغازی بودند مرحمت شد بجهت رفع این حدشه و اراده سیرکابل توقف لاهور را بهخود قرار دادم.

درهمین روزها منصب حکیم فتح‌الله از اصل واضافه بهزاری ذات و سیصدسوار قرار گرفت چون از شیخ حسین جامی خوابهای نزدیك بوقوع بهمن رسیده بود بیست لك دام که مبلغ سی‌وپنج‌چهل‌هزارروپیه بوده‌باشدبه‌خرج‌اووخانقاه ودرویشانی که‌با اومی‌باشندمقررنمودم.

در بیست و دوم عبداللهخان را نواخته بهمنصب دوهزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. دو لك روپیه بداحدیان فرمودم که مساعدت بدهند و بهمرور ازماهیانه آنها وضع نمایند شش‌هزار روپیه بهقاسم‌بیگ خویش شه‌بیگ‌خان وسه‌هزار روپیه‌به‌سیدبهادرخان شفقت‌فرمودم. درکویندوال که برکنار دریای بیاه‌واقع است‌هندوئی [۲۸ الف] بود ارجن نام درلباس پیری و شیخی چنانچه بسیاری‌از ساده‌لوحان هنود بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلندآوازه‌گردانیده بود او را گرو می‌گفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیار بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار می‌کردند سه‌چهار پشت او این دکان‌را گرم می‌داشتند. مدتها بهخاطرمی‌گذشت که این دکان باطل را برطرف می‌باید ساخت یا اورا درجرگۀ اهل اسلام درباید آورد تا آنکه دراین ایام که خسرو از آن راه عبور می‌نمود این مردك مجهول اراده کردکه ملازمت او را دریابد. در منزلی‌که جا ومقام او بود خسرو را نزول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته بهاو رسانیده‌برپیشانی‌اوانگشتی‌از زعفران که‌به‌اصطلاح هنداوان‌قشقه‌گویندو آنرا شگون‌می‌دانند کشید.

چون‌این مقدمه بهمسامع جاه وجلال رسید بطلان او را که بروجه کمل می‌دانستم، امر کردم که اورا حاضر ساختند ومنازل ومساکن اورا و فرزندان اورا بهمرتضی‌خان عنایت‌نمودم سرداری میرزاغازی وهمراهی جمعی‌از منصبداران وبنده‌های درگاه مثل قرابیگ که بهخطاب قرخانی و تختهبیگ که بهخطاب سردارخانی سرافراز گردیده تعیین‌گشتند میرزا غازی را به

و اسباب و اموال او را به‌قید ضبط درآورده فرمودم که اورا به‌سیاست رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولتخان خواجه‌سرا به‌ظلم و تعدی زندگانی می‌کردند ودرین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست‌اندازیها و بی‌اندامیها نموده بودند. فرمودم که راجو را به‌دار کشیده و از انبا که به‌زرداری مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملا یک لک وپانزده هزار روپیه ازو به‌وصول رسید. این مبلغ را فرمودم که به‌غلوخانه‌ها و مصرف خیرات صرف نمایند. سعد لله پسر سعیدخان به‌منصب دو هزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویز ازغایت‌شتیاق[۲۸ب] به‌ملازمت‌وخدمت من‌مسافتهای‌دور ودراز درایام برسات که باران دست ازتقاطر باز نمی‌داشت به اندك مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دو پهروسه‌گهری سعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت‌گرفته پیشانی ورا بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به‌خود قرار داده بودم که تا ورا به‌دست درنیاورم هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که به‌جانب هندوستان رویه بازگردد درین‌حالت خالی‌گذاشتن دارالخلافه اگره‌که مرکز دولت ومحل سلطنت و مقام‌نزول سرپردگیان‌محفل قدس ومدفن گنجهای عالم بود ازصلاح ملك‌داری دور می‌نمود بنابراین از آگره درحالت توجه به‌تعاقب خسرو به‌پرویز نوشته شدکه اخلاص وخدمت تو این‌نتیجه داد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به‌تعاقب او ایلغار نمودیم. مهمات رانا را به‌مقتضای وقت وصلاح دولت یك‌نوع صورتی داده خودرا به‌زودی به‌آگره برسان‌که پای تخت و خزانه را که سرمایه‌گنج قارون است به‌توسپردیم وترا به‌خدای حی قادر. پیش از آنکه این حکم به‌پرویز برسد رانا در مقام عجز درآمده کس نزد آصف‌خان فرستاده بودکه چون ازکردهای خود خجالت وشرمندگی تمام دارم امیدوارم‌که شفیع من شده نوعی کن‌که شاهزاده به‌فرستادن باگهه‌که از فرزندان من است راضی گردند. پرویز بدین‌معنی رضا نداده می‌گفت‌که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد. درین وقت خبرفتنه‌انگیزی خسرو می‌رسد بنابرملاحظه وقت آصف‌خان و دیگر دولتخواهان به‌آمدن باگهه راضی گشته درنواحی مندل‌گه سعادت‌خدمت‌شاهزاده درمی‌آید. پرویز راجه جگن‌نهه واکثرامرای تعینات آن لشکر راگذاشته‌خود[۲۹الف]با آصف‌خان وچندی‌ازنزدیکان‌واهل‌خدمت‌روانه‌آگره می‌گرددوباگهه رابه‌همراهی قرابیگ روانه درگاه بالاجاه می‌کردند وچون به‌حوالی آگره می‌رسدخبرفتح و گرفتاری‌خسرو راشنیده بعداز دو روزکه مقام می‌نمایدحکم بدومی‌رسدکه چون‌خاطر ازجمیع جوانب واطراف‌جمع‌است خودرا به‌زودی بما برسان تاآنکه به‌تاریخ مسطور سعادت‌ملازمت

دریافت آفتاب‌گیر که از علامات سلاطین است به‌او مرحمت فرمودم و منصب او دوهزاری حکم شد و به‌دیوانیان فرمودم که جاگیر تنخواه بدهند. میرزا علی بیگ را درهمین روزها به‌حکومت فرستادم. ده هزار روپیه به‌قاضی عزت‌الله حواله شد که به‌فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید. احمد بیگ‌خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. درهمین روز مقرب‌خان که به‌آوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از شش ماه و بیست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آن‌حدود را به‌تفصیل معروض داشت. سیف‌خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوار افتخار یافت. شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنابر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید از آن خدمت تغییر یافته داخل ایمه و از باب سعادت گشت. در تمام ممالک محروسه حکم شد که درمحال خالصه و جاگیر حکم فرمودم که ... ترتیب دهند ... لنگرخانه‌ها بسازند و آن محل طعام درویشانه طبخ می‌نموده باشند که تا مجاور و مسافر از آن بهره‌ور رسند. بهادرخان کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به‌منصب هزاری ذات و سه‌صدی سوار ممتاز گردید. در روز دوشنبه هشتم ربیع‌الآخر شمشیر خاصه به‌پرویز مرحمت نمودم. به‌قطب‌الدین خان کوکه و امیرالامرا هم شمشیرهای مرصع عنایت شد.

من الاتفاق: فرزندان دانیال را که مقرب‌خان آورده بود [۲۹ب] درین روز دیدم. سه پسر و چهار دختر ازو مانده بودند. پسران طهمورث و بایسنغر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار شفقت و مرحمت با این اطفال از من به‌وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمورث را که از همه کلان‌تر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به‌همشیرهای خود سپردم تا به‌وجهی از احوال آنها خبردار باشد. خلعت خاصه بجهت راجه مانسنگه به‌بنگاله فرستاده شد. سی لک دام به‌میرزا ... انعام فرمودم. شیخ ابراهیم پسر قطب‌الدین خان کوکه به‌منصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز گردید و به‌خطاب کشورخانی ممتاز گشت.

چون درحین توجه به‌تعاقب خسرو فرزند خرم را در آگره برسر محلها و خزاین گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور درملازمت حضرت مریم الزمانی و محلها رو به ملازمت گردد. چون به‌حوالی لاهور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه مذکور برکشتی سوار شده به‌استقبال والده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت. بعد از آن ادای کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان به‌کلانان موافق تورهٔ چنگیزی و قانون تیموری ضابطه و برسست است. به‌عبادت شام و طاعت ملک‌علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته به‌قلعه لاهور در آمدم.

در هفدهم معزالملک را به‌بخشیگری لشکر دکن تعیین نموده بدان‌صوب فرستادم و چون خبر مخالفت رای رایسنگه و دلیپ سنگه پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتهه با جمعی از بنده‌های درگاه و معزالملک ایلغار نموده دفع فتنه وفساد آنها نمایند. سردارخان را که بجای شاه‌بیگ‌خان به‌حکومت قندهار مقرر گشته بود به‌منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزار [۳۰ الف] و پانصدسوار ممتازساخته پنجاه هزار روپیه‌به‌او عنایت نمودم برخضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه‌هزار روپیه مرحمت شد هاشم‌خان پسر قاسم‌خان که از خانه‌زادان این دولت و لایق تربیت است به‌منصب دوهزار و پانصدی‌ذات و هزار و پانصدی سوار سرافرازی یافت واسب خاصه نیز به‌او عنایت نمودم به‌هشت نفر از امرای تعینات لشکر امرای مقهور خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه به‌انعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد. سه‌هزار روپیه بجهت خرج غلورخانه کشمیر به‌وکیل میرزاعلی‌بیگ حاکم آنجا داده شده که به‌بنده مذکور فرستد. خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب‌الدین‌خان بخشیدم.

به‌من خبر رسید که شیخ ابراهیم‌نام افغانی دکان شیخی ومریدی در یکی از پرکنات حوالی لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه‌اوباش‌وسفهاست جمع کثیری از افغانان وغیره بروگرد آمده‌اند. فرمودم که اورا حاضر آورده به‌پرویز سپرند که درقلعه چنار نگاه دارد تااین‌هنگامه باطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی‌الاولی بسیاری‌از منصبداران و احدیان به‌رعایت سرافرازگشتند، منصب مهابتخان دو هزاری ذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان به‌دوهزاری ذات و هزار و چهارصد سوار سرافرازگردید و وزیرالملک به‌هزار وسیصدی‌ذات و پانصد وپنجاه سوار امتیاز یافت و قیام‌خان هزاری ذات وسوار شد و سیام سنگه به‌هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصبداران به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی ومنظور است لعلی به‌قیمت بیست و پنجهزار روپیه به‌پرویز مرحمت نمودم.

جشن وزن شمسی ازآغازسال سی‌وهشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست ویکم شهریور بعد از گذشتن سه [۳۰ ب] پهروچهارگهری مجلس وزن شمسی که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت به دستوری که پرست و آئین بود اسباب وزن را با ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقرر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هرعلاقه آن را یکی از کلان سالان در دست‌گرفته دعا کردند اول مرتبه به‌طلا وزن شد. سه من

و ده سیر به وزن هندوستان و بعد از آن به بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئیها و مکیفات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد از این مرقوم خواهد گشت. در سال دو مرتبه خودرا به‌طلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و اقسام حبوبات و غیره وزن می‌کنم. یك مرتبه در سرسال شمسی و یك مرتبه درسرسال قمری و زر این دو وزن را به تحویلداران علی‌حده می‌سپارم که به‌فقرا و ارباب احتیاج برسانند. در همین روز مبارك قطب‌الدین‌خان کوکه را که سالها در آرزوی چنین‌روزی بود به‌انواع عنایت سرافراز ساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات وسوار مقرر داشتم وبعداً آن به‌خلعت خاصه وشمشیرمرصع و اسب خاصه و زین مرصع امتیاز بخشیده به‌صوبه‌داری وحکومت دارالملك بنگاله واودیسه که جای پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولك روپیه نیز مدد خرج‌گویان مرحمت شد. نسبت والده او بمن ازآن مقوله است‌که چون درایام طفولیت به‌رعایت ترتیب او پرورش یافته‌ام این مقدار نسبت که مرا باو است به‌والده حقیقی‌خود ندارم. والده‌قطب‌الدین‌خان بجای[۳۱ الف]والده‌مهربان‌ست‌وخودش‌راازفرزندان و برادران‌حقیقی‌کمتر دوست‌ندارم ازکوکه‌کسی‌که قابلیت کوکگی من دارد قطب‌الدین‌خان است و سه‌لك روپیه به‌کومکیان قطب‌الدین‌خان مرحمت‌شد. وهم‌درین روز یك لك وسی‌هزار روپیه به‌طریق ساچق بجهت دختر بهاری‌که نامزد پرویز بود فرستادم.

درست دوم بازیها در قلماق‌که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به‌راهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستانبوس دریافت. خنجر مرصع و بیست هزار روپیه بدو مرحمت نمودم و به‌منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. یك لك روپیه نقد و جنس به‌پرویز عنایت شد. کیشوداس‌مارو به‌منصب هزار و پانصدی ذات وسوار سرافرازگردید. ابوالحسن که‌دیوان و مدار سرکار برادرم دانیال بود به همراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت و به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندگردید. در اوایل ماه جمادی‌الثانی شیخ فریدکه از شیخ زاده‌ای سیکری بود به‌فروغ عقل و دانایی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد به خطاب معظم خانی ممتازگشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و دربیست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهارقطعه لعل وصد دانه مروارید به‌پرویز شفقت کردم ومنصب حکیم مظفر سه‌هزاری ذات وهزارسوار ازاصل واضافه مقررگشت‌پنجهزار روپیه به‌تهمل راجه محجهولی‌مرحمت‌نمودم.

ظاهر شدن‌کتابت منافقانه اعظم میرزاکوکه و عفو شدن وی:

از سوانحی‌که تازه روی داد ظاهرشدن کتابت میرزاکوکه است‌که به‌راجی علی‌خان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بودکه نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت

دامادی او به‌خصوص به‌من باشد. از فحوای این نوشته که به‌خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جبلی خود را درهیچ وقت ازدست نداده، این شیوه پسندیده را والد بزرگوارم نیزسلوك[۳۱ب] می‌داشته‌است. مجملا کتابتی در وقتی از اوقات بدراجی علی‌خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بربدی و بدپسندی و مقدماتی که هیچ دشمن ننویسد و اسناد هیچ‌کس نتوان کرد. چه جای آنکه به‌مثل حضرت عرش اشیانی پادشاه وصاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت و شده به اعتبارش به‌درجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و همتا نداشت. این کتابت در هرهانپور درمیان اموال و اسباب راجی علی‌خان بدست خواجه ابوالحسن می‌افتد و خود آورده به‌من گذرانید. ازخواندن ودیدن آن موبر اعضای من راست شد. اگرنه ملاحظه بعضی تصورات مردم وحقوق شیردادن مادر او می‌بودگنجایش داشت که اورا بدست خود بیاسارانم. بهرتقدیر اورا حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که به آواز بلند درمیان مردم بخواند. مظنه آن بودکه ازدیدن کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت. از غایت بی‌آزرمی و خیرگی او خود بروش خواندن گرفت که گوبااین نوشته او نیست و به‌حکم می‌خواند. حاضران مجلس بهشت‌آئین از بنده‌های اکبری و جهانگیری هرکس شنید زبان به‌طعن و لعن وگشوده ملامتها کردند. پرسیده شدکه قطع‌نظر از نفاقهای که به‌دولت من کرده به‌اعتقاد ناقص‌خود وجود برآن ترتیب دادی ازوالد بزرگوارم که از خاك راه ترا وسلسه ترا برداشته باین دولت ومرتبه رسانیده بودندکه‌محسود امثال و اقران خودگشته بودی چه امر روی داده بودکه با دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت وخود را درجرگه حرامخواران و بی‌سعادتان جا دادی. با فطرت اصلی و جبلت طبیعی چه توان کرد هرگاه طینت تو به‌آب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه‌سر خواهدزد. آنچه[۳۲الف]بامن کرده‌بودی ازسرآن‌درگذشته بازبهمان منصب و حالتی که داشتی سرافرازگردانیدم وگمان آن بودکه نفاق تومخصوص به‌من بوده‌باشد. الحال که این معنی دانسته شدکه با خدای مجازی ومربی خودهم دراین مقام بوده ترا به‌عمل و نیتی که داری و داشتی حواله نمودم. بعداز ذکر این‌مقدمات لب از جواب بسته دربرابر این‌نوع روسیاهی چه‌گوید. حکم به‌تغییر جاگیر وکردم آنچه از این ناسپاس به‌عمل آمده‌بود. اگرچه گنجایش عفو وگذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظتها گذرانیدم.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاه‌مراد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت. در منزل حضرت مریم زمانی عقد شده وجشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هرکس که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید. نه هزار روپیه به‌شریف آملی و چندی دیگر از امرا حواله شد که به‌فقرا و مساکین صدقه نمایند.

روز یکشنبه دهم رجب به‌عزم شکار کرجاك و تندبه از شهر برآمده و باغ رامداس را منزل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز به‌عمل آمد او را دوازده مرتبه به‌اقسام فلزات و دیگر اجناس به‌وزن درآوردند. هر روزنی دومن و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را به‌فقرا قسمت نمایند. درین روز منصب شجاعت‌خان هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت. بعد از آنکه میرزا غازی و لسکری که بهمراهی او تعین بودند رو نه گشتند به‌خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب باید فرستاد بهادرخان قوربیگی را به‌منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعه ویماق پوری را که قریب سه‌هزار نفر بودند به‌سرداری شاه بیگ و محمدامین را همراه ساخته روانه نمودم دو لك روپیه مدد خرج گویان به‌جماعه مذکور مرحمت شد و یك‌هزار برق‌انداز نیز مقرر گشت. آصف‌خان را به‌محافظت خسرو و صوبه لاهور تعیین نموده گذاشتم امیرالامرا هم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده درشهر ماند. عبدالرزاق معموری که از صوبه رتن صب شده‌بود به‌منصب بخشگیری حضور سرافراز گردید و حکم شد که به‌اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این‌خدمت قیام و اقدام مینموده باشد ضابطه پدر من بود و من نیز به‌همین ضابطه عمل می‌نمایم که درخدمات‌عمده دو کس را شریك می‌ساختند نه به‌واسطه بی‌اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشر است و آدمی از کوفتها و بیماری خالی نمی‌باشد اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده کار ومهمات بنده‌های خدا معطل نماند.

همدرین ایام خبر رسید که روز سهره که از روزهای مقرر هندوان است عبدالله‌خان از کالپی که جاگیر اوست ایلغار نموده به‌ولایت‌بندیله درمی‌آید و تردداب سپاهیانه نموده رامچند پسر مدکر را که مدتی در آن جنگل و زمین قلب فتنه‌انگیزی می‌کرد دستگیر ساخته به کالپی آورد. به‌واسطهٔ این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. از عرایض صوبه بهار به‌عرض رسید که جهانگیر قلی‌خان به‌سنگرام که از زمینداران عمدهٔ صوبه بهار است اقرب به‌سه چهار هزار سوار و پیاده بی‌شمار دارد. بنابر بعضی مخالفتها و نادولتخواهی‌ها در زمین سویدار جنگ دست می‌دهد. در ایـن معرکه خان مذکور به‌نفس‌خود ترددات مردانه به‌تقدیم‌رسانید. آخرالامر سنگرام به‌زخم تفنگ نابودگشته. بسیاری از مردم او در معرکه افتاده بقیة‌السیف فرار برقرار اختیار می‌نمایند چون این کار

نمایانی بودکه از جهانگیر قلی‌خان به‌وقوع آمد او را به‌منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه‌هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم. مدت سه‌ماه و شش روز اوقات به‌مشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یك جانور به‌تفنگ و یوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به‌تفنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقعه شده. یك مرتبه در کرجهاك که پردکیان حرم‌سرای عفت همراه بودند یکصد وپنجاه وپنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در نندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند قوچ کوهی یکصد وهشتاد بز کوهی بیست ونه وگور خرده و نیله‌گاو نه و آهو وغیره سیصد وچهل وهشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر وخوبی ازشکار معاودت واقع شد و بعدازگذشتن یك پهر و شش‌گهری از روز مذکور به‌شهر لاهور درآمدم امر عریبی درشکار مشاهده‌گشت آهوی سیاهی را درحوالی دید چنداله که میناری درآنجا ساخته شده تفنگ در شکم او زدم چون زخمی گشت آوازی از او ظاهر شد که درغیرمستی این‌قسمت آواز از آهوی شنیده‌نشده بود. شکاریان کهن‌سال و جمعی که درملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردندکه مایان یاد نداریم بلکه ازپدران‌خود شنیده‌ایم که این قسم آوازی درغیرمستی از آهو سرزده باشد چون خالی‌از غرابتی نبود نوشته شد.

گوشت بز کوهی‌را ازگوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتم باآنکه پوست‌بزان به‌غایت بدبوست کـه به‌دباغت آن بو ازو زایل نمی‌گرددگوشت آن مطلقاً بوی نـاك نیست یکی‌از بزهای نر راکه از همه‌کلانتر بود فرمودم‌که به‌وزن درآوردند. دومن وبیست وچهارسیر که بیست و یك‌من ولایت بوده‌باشد ظاهرشد. همچنین یك قوچ کلان رانیز فرمودم‌که کشیدند دومن و سه‌سیر اکبری مطابق‌هفده‌من ولایت[۳۳ب]به‌وزن درآمد. ازگورخرهای‌شکاری‌یکی را که‌به‌جثه ازهمه قویتر بودنه‌من وشانزده‌سیرمطابق‌هفتاد وشش‌من ولایت سنجیده‌شد. ازشکاریان هوسناکان شکر مکرر شنیده بودم‌که در شاخ قوچ کوهی به‌وقت معین کـرمی بهم رسدکه از حرکت آن، خارخار درد پیدا می‌شودکه به‌انواع خود اورا به‌جنگ‌درمی‌آورد واگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خودرا بردرختی یا سنگی‌زده تسکین‌آن خارخار می‌دهد بعدازتفحص آن‌کرم درشاخ ماده آن جانور ظاهرگشت و حـال‌آنکه ماده جنگ نمی‌کندپس ظاهر شدکه این سخن اصلی نداشته است: گوشت‌گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم به‌میل خوردند اما به‌هیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد.

چون بجهت تادیب و تنبیه دلیپ به‌رای رایسنگه پدر او قبل از این فرمان صادر گشته بود درنیولا خبر رسیدکه زاهدخان پسر صادق‌خان و رانا شنکر و معزالملك با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده‌های درگاه خبر دلیپ را در نواحی تاگور که از مضافات صوبه‌اجمیر است می‌شنوند. برسر اویلغار نموده اورا درمی‌یابند. چون مجال گریز نمی‌یابد ناچار پاقدم‌ساخته با افواج قاهره به‌مجادله و مقاتله درمی‌آید. بعد از اندك زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به‌کشتن می‌دهد و اسباب خودرا گریز آینده.

شکسته صلاح و گسسته کمر نه یارای جنگ و نه پروای سر

به وادی ادبار فرار می‌نماید قلیچ‌خان را با وجود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او برقرار داشته درسرکار کالپی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب‌الدین‌کوکه درماه ذیقعده قطب‌الدین‌خان‌کوکه که مرا شیرداده به‌جای والده من بلکه از والده‌مهربانتر از فردی باز درکنار ترتیب اوپرورش یافته بودم [۳۴الف] به‌رحمت ایزدی پیوست پایه‌نعش اورا بردوش خود برداشته پاره راه بردم. چندروز ازکثرت حزن والم‌میل بخوردن طعام نشد وتغییر لباس نکردم.

نوروز دوم ازجلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی‌قعده سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعداز گذشتن سه ونیم گهری حضرت نیراعظم به‌خانه شرف خود تحویل‌نمودند، دولت خانه همایون‌را به‌رسم‌معهود آئین بسته بودند. جشن عظیم ترتیب یافت و درساعت مسعود برتخت جلوس واقعه شد. امر او مقربان را به‌نوازش‌ها و عنایات سربلند گردانیدم. درهمین روز مبارك از عرایض قندهار به‌موقف عرض رسید که، لشکری که، به‌سرکردگی میرزاغازی ولد میرزا جانی، به‌کومك شاه بیك‌خان تعین یافته‌بود، در دوازدهم شهرشوال سنه مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند وطایفه قزلباشیه، چون خبررسیدن عساکرگردون مآثر را به‌شش منزلی بلده‌مذکور می‌شنوند،سراسیمه و پشیمان تاکنار آب هیرمند که پنجاه‌شصت‌کروه بوده‌باشد، عنان باز نمی‌کشند درثانی‌الحال ظاهر شدکه حاکم فراه و جمعی از حکام‌آن نواحی بعداز شنقارشدن حضرت عرش‌آشیانی، به‌خاطر می‌گذرانند که قندهار دراین فترت و آشوب آسان‌بدست خواهد آمد بی‌آنکه از جانب شاه‌عباس (اول) به آنها حکمی برسد، جمعیت نموده ملك سیستان را با خود متفق می‌سازند وکس نزدحسین‌خان حاکم هرات فرستاده ازوکومك طلب می‌دارند و اوهم جمعی می‌فرستد بعد ازآن به‌اتفاق‌برسر قندهار متوجه‌می‌شوند. شاه بیك‌خان حاکم آنجا به‌ملاحظه آنکه چون جنگ دوسر دارد، اگر عیاذ بالله شکستی روی‌دهد، قندهار ازتصرف بیرون‌خواهد رفت، قلعگی‌شدن رابهتر ازجنگ دانسته، قراربرقلعه‌داری‌می‌دهد، وقاصدان‌سریع‌السیر به‌درگاه می‌فرستد، به‌حسب اتفاق دراین[۳۴ب]ایام رایات‌جلال که به‌تعاقب خسروازدارالخلافه آگره

حرکت نموده بود در لاهور نزول اجلال د شت. به مجرد شنیدن این‌خبر بـلاتوقف فـوج کلانی از امراء ومنصبداران به‌سرداری میرزاغازی فرستاده شد. پیش ازآنکه میرزای‌مذکور به قندهار رسد، این خبر به‌شاه می‌رسد که حاکم فراه بابعضی از جاگیرداران آن نواحـی قصد ولایت قندهار نموده‌اند. این‌معنی‌را لایق نادانسته به قدغن حسین بیگ نامی را ازمـردم روشناس خودمی‌فرستد، وفرمانی به‌اسم آنها صادر می‌گردد که از کنار قلعه قندهار برخاسته متوجه جا ومقام خود شوند که نسبت محبت وموالات آبای کرام مـا وسلسله عیه جهانگیـر پادشه قدیم است ــ آن جماعت پیش از آنکه حسین‌بیگ برسد وحکم شاه به‌ایشان بـرساند تاب مقاومت عساکر منصوره نیاورده مراجعت را غنیمت می‌شمارند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملامت نموده روانه ملازمت‌می‌شود ــ درلاهور سعادت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جماعت بیعاقبت که برسر قندهار آمده بودند، بغیر فرموده شاه‌عباس این حرکت از آنها به وقوع آمده. مبدا که به‌خاطر ازین‌ممر گرانی راه یافته باشد. القصه بعد از رسیدن افوج قاهره به قندهار، حسب‌الحکم قلعه‌را به‌سردارخان می‌سپارند وشاه‌بیگ خان بالشکر کومك عازم درگاه می‌شود.

در بیست‌وهفتم ذی‌قعده عبدالله‌خـان، رامچندبندیله را دربند و زنجیر آورده بـه نظر گذرانید. فرمودم که زنجیر ازپای اوبرداشتند وخلعت درو پوشانیده به راجه باسو حـواله نمودم که ضامن گرفته اورا باجمعی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذارند. آنچه ازکرم ومرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذشته بود.

منصب یافتن سلطان خرم: در دوم ذی‌حجه به فرزند خرم تومان [۳۵الف] وطوغ و علم ونقاره مرحمت فرموده به منصب هشت‌هزاری ذات وپنجهزاری سوار امتیاز بخشیده‌حکم جاگیر کردم.

احوال پیرخان ولد دولت‌خان و حمله‌کردن بابر برهندوستان: در همین روزپیرخان ولددولتخان لودی راکه‌همراه فرزندان دانیال از خاندیس‌آمده بود، به‌خطاب صلابت خانی سرافراز ساخته منصب او سه‌هزاری ذات‌ویکهزاروپانصد سوار مشخص شد و علم ونقاره‌داده مرتبه اورا به خطاب والای فرزندی ازامثال واقران درگذرانیدیم. پدران و اعمام صلابت‌خان درمیان قوم‌لودی به غایت بزرگ ومعتبر بوده‌اند. چنانچه دولت‌خـان سابق‌کـه عموی جد صلابت‌خان بود، چون بعد از سکندر، ابراهیم پسرش باامرای پدر بدسلوکی آغاز نهاده به اندك تقصیری جمعی‌را به قتل درمی‌آورد، دولت‌خان ازو اندیشه‌مند شده پسرخود دلاورخان را به ملازمت‌حضرت فردوس‌مکانی در کابل فرستاد وآن‌حضرت را دلالت به تسخیرهندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیمت درخاطر داشتند بی‌توقف متوجه گردیدند و تانواحی‌لاهور عنان باز نکشیدند. دولت‌خان باتوابع ولواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجای آورد. چون مردکهنسال‌آراسته ظاهر وپیراسته باطن‌بود ومصدرخدمات ودولتخواهی‌ها گردیده اکثر اوقات اورا پدر گفته‌مخاطب‌می‌ساختندوحکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراء وجاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند ودلاورخان‌را همراه گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باردیگر که استعداد یورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت‌خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵ب] یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید ودرجنگی که حضرت‌فردوس مکانی را باابراهیم‌لودی دست داد همراه بود وهمچنین درملازمت حضرت جنت آشیانی‌هم به لوازم بندگی قیام داشت ودر تهانه منگیر به‌وقت مراجعت‌آن حضرت از بنگاله باشیرخان افغان‌جنگ مردانه نموده دراین‌معرکه گرفتار شد. هرچند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد وگفت پدران توهمیشه نوکری پدران من کرده‌اند دراین‌صورت چه‌گنجایش دارد که این امر ازمن به‌وقوع آید. شیرخان برآشفته فرمودکه اورا درمیان دیوار نهادند، وعمرخان جد فرزند صلابت‌خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیم‌خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سلیم‌خان وکشته‌شدن فیروز پسر او بدست‌محمدخان، عمرخان وبرادران‌او‌ازمحمدخان متوهم شده به گجرات رفتند وعمرخان‌آنجا درگذشت، و دولت‌خان پسرش که جوان شجاع وخوش‌صورت همه‌چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد بیرم‌خان‌را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت. خانخانان اورا به‌منزله برادر حقیقی خود می‌دانست بلکه هزارمرتبه از برادر بهتر ومهربانتر. اکثر فتوحاتی که خانخانان‌را دست داد، بپایمردی ومردانگی او بود وچون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وقلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت وسایر ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بودگذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلافه‌آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولتخان را از خانخانان جدا ساخته درملازمت خود نگاهداشت ومهمات سرکار خودرا باو حواله نموده عنایت وشفقت تمام باوظاهر می‌نمود تاآنکه‌درملازمت‌او وفات‌یافت. دوپسر ازاو ماند. یکی محمدخان ودیگری‌پیرخان. محمدخان که برادر کلان بود بعد از فوت پدر به اندک‌مدتی درگذشت و دانیال نیز به افراط شراب خودرا درباخت. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبداشتم. چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری اورا ملاحظه نمودم‌پایه رعایت اورا به‌مرتبه‌ای که نوشته‌شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت‌تری نیست. چنانکه گناه‌عظیم که به شفاعت هیچیك ازبنده‌های درگاه به عفو مقرون نمی‌رود به‌التماس‌او می‌گذرانم الحق‌جوان نیکذات مردانه لایق‌رعایت است و آنچه درباب‌او به‌عمل آورده‌ام بجا واقع‌شده و به‌دیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد همت‌والا نهمت فتح‌ولایت ماوراءالنهرست که ملك موروثی آبا واجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خس وخاشاك مفسدان ومتمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین‌ملك بگذارم وخود با لشکر آراسته جرار وفیلان کوه شکوه‌برق رفتار و خزانه کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت موروث گـردم، بنابراین اراده پرویــز را بجهت دفع دانــا فـرستاده خود عزیمت ملك دکـن داشتم کـه دراین اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته به‌وقوع آمد وضرور شد کـه تعقب نموده دفـع فتنه او نمایم، مهمات پرویز به همین‌جهت‌صورت پسندیده پیدا نکرد ونظر برمصلحت وقت‌دانا را مهلت‌داده ویکی از پسران اورا همراه گرفته روانه ملازمت گشت ودر [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

عزیمت سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع‌گشت ودمع‌شورش قزلباشیه کـه قندهار را در قبل داشتند، باسهل وجوه میسر شد به‌خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادارد دریافته بعد از آن متوجه هندوستان شوم. واراده‌های خاطر از قوت به‌فعل آید. بنابراین به تاریخ‌هفتم ذی‌حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمــده باغ دل‌آمیز را که درآن روی‌آب راوی است منزل گزیدم، وچهارروز توقف واقع‌شد. روزیکشنبه نوزدهم فروردین‌که روز شرف حضرت نیر اعظم بود دربین باغ گذرانیدم بعضی از بنده‌های درگاه به منصب واضافه‌منصب سرافرازی یافته به رعایتها وشفقتهاممتاز گشتند ده‌هزار روپیه به‌حسن‌بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت‌شد قلیج‌خان ومیران صدر جهان ومیرشریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهماتی که روی دهد، به‌تفصیل رسانند.

روز دوشنبه ازباغ مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه‌گروه‌ونیم شهر واقعه است، منزل‌شد. روز سه‌شنبه‌جهانگیرپورنزول رایات جلال‌گشت. این‌موضع از شکارگاههای مقرر منست. درحوالی آن میناری به فرموده‌من برسر قبر آهوی هنسراج نام کـه در جنگ آهوان خانگی وصید آهوان صحرایی بی‌نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن منارملامحمد‌حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمن خود بود، این نثر را نـوشته بـرسنگی نقش کرده ند که: «درین فضای دلکش آهوی به‌دام جهاندار خداآگاه نورالدین محمدجهانگیر

پادشاه آمده در عرض یک‌ماه از وحشت صحرائیت درآمده، سردار آهوان خـاصه گشت». بنابرندرت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها برکافر حکم گوشت‌گاو داشته برمسلمان از مقوله گوشت‌خوک باشد [۳۷الف] وسنگ قبر او را به‌صورت‌آهومرتب‌ساخته نصب‌کنند وبه سکندر معین که جا گیرد ر پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیرپور قلعه مستحکم بنا نماید.

پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چنداله منزل شد و از آنجا روزشنبه یک‌منزل در میان بـه حافظ آباد در منازلی که به اهتمام کروری آنجا میرقوام‌الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد و بدو کوچ به‌کنار دریای چناب رسیده روزپنجشنبه بیست‌ویکم ذی‌حجه از پلی که برآب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد وحوالی پرگنه گجرات منزل شد.

وجه تسمیه گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه درآن روی‌آب احداث فرموده بودند وجماعه گوجران راکه درآن‌نواحی به دزدی وراهزنی می‌گذرانیدند بدین‌قلعه درآورده آبادان ساختند. وچون مسکن گوجران شد بدین‌جهت آن را گجرات نام نهاده پرگنه علی‌حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را می‌گویند که‌کسب وکار کمترمی‌نمایند. اوقات‌گذر آنها از شیر جغرات‌می‌باشد.

روزجمعه‌خواص‌پورکه‌از گجرات‌پنج کروه‌است وآنراخواص‌خان‌افغان‌آبادان ساخته بودمنزل‌شد. از اینجا دومنزل درمیان‌کناردریای بهت مقام‌گردید. درین شب‌بادعظیم درروزیدن آمده ابر سیاه‌فضای آسمان را فروگرفت‌وباران به شدتی‌شد که پیران کهنسال یادنداشتند. آخر به ژاله منجرشد وهرژاله برابر به تخم‌مرغی افتاد. از طغیان آب وشدت باد وباران پل شکست. من‌بانزدیکان حریم حرکت بکشتی عبور نمودم، چون کشتی کم بـود فرمودم که مردم به کشتی نگذرند وپل را ازسر نو ببندند بعداز یک‌هفته کـه‌پل بسته شد تمام لشکر به فراغت گذشتند.

ذکر منبع دریای بهت‌و وجه تسمیه ویرناگ: منبع دریای بهت چشمه‌ایست‌درکشمیر ویرناگ‌نام. ویرناگ به‌زبان هندی، ماررا می‌گویند ظاهراً دراین‌مکان‌ماری‌بزرگ بوده‌است. درایام حیات پدر خود دومرتبه برسراین چشمه [۳۷ب] رسیده‌ام. از شهر کشمیر تا بدانجا بیست‌کروه بوده باشد. مثمن‌طورحـوضی است تخمیناً بیست‌گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضتمندان در نواحی آن از حجره‌های سنگین وغارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه درنهایت صافیست باآنکه عمق آنرا قیاس نمی‌توان کرد، اگر دانه خشخاش در آن اندازند تارسیدن به‌زمین مشخص دیده می‌شود. ماهی بسیار درآن جلوه‌گراست. چون شنیده بودم که

ین چشمه پایاب ندارد بنابراین ریسمانی به سنگ بسته دراین چشمه گفتم که انداختند. چون گرنموده شدظاهر شد که از قدیك ونیم آدم بیشتر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را بهسنگ بسته باغچه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جد ولی ساختند وایوانها وخانها بردور چشمه ساختند جای مرتب گشته که رونده ها مثل آن کم نشان می دهند. چون این آب بهموضع بمپور که درده کروهی شهراست میرسد، زیاده می گردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل می شود ــ معلوم نیست که درهیچ جای عالم این مقدار زعفران می شده باشد. هر سال بهوزن هندوستان پانصد من که چهارهزارمن ولایت بوده باشد، حاصل زعفران است. درموسم گل زعفران درملازمت والد بزرگوار خود، درین سرزمین رسیدم، جمیع گلهای عالم اول شاخ وبعد از آن برگ وگل برمی آورند، بهخلاف گل زعفران که چون از زمین خشك چهار انگشت ساق آن سر برمی زند گل سوسنی رنگ مشتمل برچهاربرگ شگفته می گردد وچهار ریشه نارنجی مثل گل معصفر درمیان دارد به درازای یك بند انگشت. زعفران همین است. درزمین شدیار کرده آب نادیده درمیان کلوخها برمی آید. بعضی جا یك کروه وبعضی نیم کروه زعفران زار است. از دور بهتر به نظر درمی آید به وقت گل چیدن از تندی بوی آن تمام نزدیکان را دردسر پیداشد[۱۳۸الف] . با آنکه کیفیت شراب داشتم وپیاله می خوردم مراهم دردسر بهم رسید. از کشمیریان حیوان صفت که به گل چیدن مشغول بودند، پرسیدم که حال شمایان چیست؟ از جوابشان معلوم شد که درد سر را در مدت عمر تعقل نکرده اند.

آب چشمه ویرناگ که در کشمیر بهت می گویند بادیگر نالهها وآبها که از دست راست وچپ داخل گردیده دریای می شود وازمیان حقیقی شهرمی گذرد وعرضش دراکثر جاها از یکه ندازی زیاده نخواهد بود. این آب را بهواسطه کثافت وناگواری هیچکس نمی ــ خورد تمام مردم کشمیر آب از آب گیری که بهشهر متصل است ودل تمام دارد می خورند. وآب بهت بدین تالاب درآمده ازراه باره موله وپکلی ودهنتور به پنجاب می رود. در کشمیر آبرودخانه وچشمه بسیاراست. غایتا بهترین آنها آب دره لار است برکناره دریای بهت واقعه شده وغریب صدچندر خوش اندام بریك قطعه زمین سبز وخرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن چنارها فراگرفته است وسطح زمین تمام سبزه وسهبرگه است به نوعی که فرش بربالای آنها انداختن بیدروی وکم سلیقگی است.

صفت آثار سلطان زین العابدین و بیان کرامت او : این ده آبادان کرده سلطان زین ــ العابدین است که پنجاه ودوسال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود واورا بدو شاه کلان می گویند خوارق عادات ازو بسیار نقل می کند. آثار وعلامات عمارات، او در کشمیر بسیار

است. از آن جمله درمیان آبگیری که اولیرنام دارد وعرض وطول آن از سه‌چهار کروه بیشتر نیست عمارتی ساخته به‌زین لنکا نام، سعی بسیار دربنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمه آن آبگیر به درجه دریا عمیق است،مرتبه اول به‌کشتی سنگ بسیاری آورده درجائیکه آن عمارت ساخته‌شده ریخته‌اند هیچگونه [۳۸ب] نفعی نکرده آخرچندین هزار کشتی را باسنگ غرق نموده به محنت بسیار یك‌قطعه زمینی که صدگز درصدگز بوده باشد، از آب برآورده صفه بسته است و بریك‌طرف آن‌صفه عمارتی به‌اتمام رسانیده و عبادتکده بجهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس‌تر جایی نمی‌باشد. اکثر اوقات درکشتی براه آب بدینجا ومقام آمده به عبادت ملك علام قیام‌واقدام می‌نموده است، می‌گویند که چندین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف‌زادگان به قصد قتل او درآن عبادتخانه اورا تنها یافته شمشیر کشیده درمی‌آید، چون نظر او برسلطان می‌افتد بنابر صلابت پدری و شکوه صلاح سراسیمه ومضطرب گشته برمی‌گردد وبعد ز لحظه سلطان از عبادتخانه برآمده باهمان پسر در کشتی می‌نشیند وروانه شهرمی‌گردد ودراثنای راه به‌آن پسرمی‌گوید که: تسبیح خودرا درعبادتخانه فراموش کرده‌ام به زورقی سوارشده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه درآمده‌پدررا در آنجا می‌بیند آن بیسعادت ازروی شرمندگی‌تمام درپای پدر افتاده عذرخواهی تقصیرخود می‌نماید. ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده‌اند. می‌گویندکه علم خلع بدن را نیزخوب ورزیده بود. چون از اطوار واوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت وریاست‌می‌فهمدمی‌گویدکه برمن ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت ومدت دولت شمایان بقایی نخواهد داشت، و به اندك روزی به جزای عمل ونیت خود خواهید رسید. این سخن گفته ترك‌خوردن وآشامیدن نمود ویك‌اربعین به‌همین‌روش‌گذرانید وچشم خود را به خواب‌آشنا نکرده باارباب سلوك وریاضت به عبادت حی‌قدیر مشغول نموده روز چهلم ودیعت حیات را باز سپرده به جوار رحمت ایزدی [۳۹الف]پیوست.سه‌پسر زو ماند. آدم‌خان‌وحاجی‌خان‌وبهرام‌خان.باهمدیگر درمقام منازعت درآمده هرسه مستاجل شدند وحکومت کشمیر به‌جمعه چکان که از عوام‌الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه‌کس از حکام آنجا برسه‌ضلع دیگر آن‌صفه که زین‌العابدین در تال‌اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین‌العابدین نیست.

خزان وبهار کشمیر از دیدنیهاست. فصل خزان را دریافتم و آنچه شنیده بودم، بهتر از آن به‌نظر درآمد. عایتا فصل بهار آن ولایت را ندیده‌ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده یك‌روز درمیان به قلعه رهتاس که از بناهای شیرخان افغان است رسیدم. این‌قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این‌سرزمین به ولایت گهکران متصل است، وآنها جمیع متمردوسرکشند،آن قلعه را خاص بجهت‌تنبیه وسرکوب آنها به خاطر گذرانیده بود که بسازد، چون پاره‌کار کردند شیرخان درگذشت ــ پسر او سلیم‌خان توفیق اتمام آن یافت وبریکی از دروازه‌ها خرج قلعه را برسنگی کنده نصب نموده‌اند. شانزده‌کرور وده لك وام وکسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهل لك وبیست‌وپنج هزار روپیه باشد وموافق دادوستد ایران یکصدو بیست‌هزارتومان ومطابق معمول توران یك‌ارب وبیست‌ویك لك وهفتادوپنجهزار خانی‌می‌شود.

روز سه‌شنبه چهارم‌ماه چهارکروه وسه‌پا وقطع نموده به پیله منزل واقعه شد. پیه به زبان گهکران پشته رامی‌گویند. از اینجا بده بهکرا فرود آمدم وبهکرا به زبان همین‌جماعت بیشه‌ایست مشتمل بربوته‌های گل‌سفید بی‌بو. از پیله تا بهکراد تمام راه درمین رودخانه آمدم که آب روان داشت وگلهای کنیر که از عالم شکوفه شفت‌آلو در غایت رنگین و شگفتی است ودر زمین هندوستان ین گل همیشه شگفته وپربار است‌در [۳۹ب] اطراف این رودخانه بسیار بود. به سوار وپیاده که همراه بودند، حکم شد که دسته‌ها ازین گل برسرزنند وهرکس که گل برسرنداشته باشد دستار اورا بردارند عجب گلزاری بهم رسید.

روز پنجشنبه ازشهر گذشته به هتیا منزل شد ودر این ر ه گل‌پلاس بسیاری شگفته‌بود این گل‌هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوندارد، اما رنگش نارنجی آتشین است، وبیخ آن سیاه بوته آن برابر به بوته گل سرخ‌می‌شود واز آن کلانتر هم می‌باشد به نوعی به‌نظر درمی‌آید که چشم از آن برنمی‌تو ن داشت ــ چون هوا درغایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور وضیای حضرت نیراعظم گشته بارش آهسته ترشح‌می‌نمود، بخوردن شراب رغبت نمودم ــ مجملا در غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی‌شد. ین‌محل را هتیا به آن تقریب می‌گویند که آبادان‌کرده گهکریست‌ه تهی‌نام واین ملك را از مارکله تاهتیا پونهوهار می‌گویند. درین حدود زاغ کم می‌باشد. از رهتاس تاهتیا جا ومقام بهوکیالانست که به گهکران خویش وهم‌جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون‌چهار کروه وسه پاوطی شد به‌منزل پکه فرود آمدم. پکه بدان سبب می‌گویند که سرای از خشت‌پخته دارد. به زبان اهل‌هند پکه پخته را می‌گویند عجب پرگرد وخاك‌منزلی بود. ارابه‌ها بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین‌جا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده‌بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهاروبیم کروه به موضع کور منزل شد. کوربه زبان گهکران جروشکستگی را می‌گویند. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از راول‌پندی گذشته محل نزول گشت. این موضع را راول نامی هندوئی آبادان ساخته است وپندی بـه‌همین زبـان ده را گویند. قریب به این منزل درمیان دره رودآبی جاری بود ودرپیش آن حوضی کـه آب رود آمده درآن حوض [۴۰ لف] جمع می‌گشت. چون سرمنزل‌مذ کور خالـی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم‌که عمق این آب چه‌مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند واظهار کردند که از پدران خود شنیده‌ایم که درین آب نهنگ مـی‌باشد جانورانی که‌به‌آب درمی‌رفتند زخمی ومجروح برمی‌آمدند بدین جهت‌کس جرأت درآمدن درین آب نمی‌کند. فرمودم که گوسفندی را درآنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که درآید اوهم به‌همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می‌گفتند اصلی نداشت غرض این آب یك‌تکه اندازه بـوده باشد. دوشنبه موضع خربزه منزل گردید. گنبدی درزمان سابق گهکران ساخته در آنجا از مترددین بـاج می‌گرفته‌اند. چون اندام آن گنبد به خربزه مشابهتی دارد بدین اسم اشتهار یافته است.

سه‌شنبه یازدهم به‌کالاپانی فرود آمدم که به‌زبان هندی مـراد آب سیاه است. درین منزل کوتلیست مارکله نام. به‌لفظ هندی مارزون راه وکله قافله را می‌گویند یعنی محل زدن قافله. حدولایت گهکران تا اینجاست. حیوان‌صفت جماعتی‌اند. دایم بـایکدیگـر در مقام منازعت ومجادله‌اند. هرچند خواستم که رفع این نزاع بشود فیصه نکرد. ع : جـان‌جاهل به سختی ارزانی

روز چهارشنبه منزل‌بابا‌حسن‌ابدال‌شد. برشرق رویه‌این‌مقام‌به‌یك‌کروه فاصله‌آبشاریست که آبش به غـایت تندمی‌ریزد در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشمیر دو سه‌جا ازین‌قسم‌آبشارهاهست در میان آبگیری که منبع این آب است، راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته‌است. ماهیها که به درازی‌نیم گز وربع گز بوده باشد درین آب بسیار یست. سه‌روز درین مقام دلکش توقف افتاد. با‌نزدیکان شرابها خورده شد وبه‌شکـار ماهی توجه نمودم. تاحال‌سفره دام که از دامهای‌مقررست وبه‌زبان هندی بهنورجال می‌گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انـداخته ده [۴۰ب] دوازده‌ماهی گرفتم ومرواریدها دربینی آنها کشیده به آب سر دادم.

از مورخان ومتوطنان آنجا احوال باباحسن را استفسار نمـودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه‌ایست از دامن کوهچه بـرمی‌آید در غایت صافی و لطافت، چنانچه این بیت امیر خسرو را شامل است:

در ته‌آبش‌زصفاریگ خرد   کورتواندبه دل شب شمرد

خواجه‌شمس‌الدین خوافی،که مدتی به شغل وزارت والد بزرگوارم مشغول داشت، صفه بسته‌وحوض درمیان آن‌ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی‌آید، واز آنجا به‌زراعت وباغات صرف می‌شود بر کنار این صفه گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب اونشد وحکیم ابوالفتح گیلانی وبرادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزرگوارم نسبت مصاحبت وقرب محرمیت تمام داشتند، حسب‌الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده‌اند.

در پانزدهم امروهی منزل شد. عجب سبزه زاریکدستی بود که اصلا پستی و بلندی نداشت، به‌نظردرآمد درین‌موضع وحوالی آن‌هفت‌هشت هزارخانه کهتر ودله‌زاك(ولگردان) متوطن‌اند وانواع فساد وتعدی‌وراهزنی‌ازاین‌جماعه به وقوع‌می‌یابد. حکم فرمودم که‌سرکار اتك واین حدود به ظفرخان پسر زین‌خان کوکه تعلق داشته باشد و تازمان مراجعت رایات اجلال از کابل تمام دله‌زاکان را کوچانیده به‌جانب لاهور روانه سازد وکلانتران کهتران را بدست درآورده مقید ومحبوس نگاهدارد.

زمان بنای قلعه اتك: روز دوشنبه هفدهم کوچ شدویك‌منزل‌درمیان نزدیك به قلعه‌اتك برکنار دریای نیلاب‌محل نزول رایات‌اجلال گشت. درین‌منزل مهابت‌خان به منصب‌دوهزارو پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور ازبناهای حضرت عرش آشیانی است که به سعی و اهتمام خواجه‌شمس‌الدین خوافی‌باتمام‌رسیده. مستحکم قلعه‌ایست. درین روزها [۴۱الف] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هژده‌کشتی پل‌بسته‌شد ومردم بـه سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را به‌واسطه ضعف‌دل وبیماری دراتك گذاشتم و به بخشیان حکم‌شد، کـه چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد سوای نزدیکان ومقربـان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تامعاودت رایات جلال‌دراتك بوده باشد. روزچهارشنبه نوزدهم باشهزادها وچندی از خاصگان برجاله‌سوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته بـه کنار دریای کـامه فرود آمدم، دریای کامه آبی است که پیش قصبه جلال‌آباد می‌گذرد. جاله جائیست که از بانس وحش ترتیب داده، درته آن مشکهای پربادکـردهٔ مـی‌بندند ودرین ولایت آنرا شال

می‌گویند ودر دریاها وآبهای که سنگها درمیان دارد از کشتی ایمن‌تریست.

دوازده‌هزار روپیه به‌میرشریف آملی‌وجمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده شد که به‌فقرا تقسیم نمایند. به‌عبدالرزاق معموری وبهاری داس بخشی احدیان حکم‌شد که سرانجام جمعی‌که به‌همراهی ظفرخان تعیین شده‌اند، نموده وآنهارا روانه سازند و ازآنجا یك‌منزل درمیان به‌سرای باره منزل شد. مقابل سرای‌باره در آنطرف آب‌کامه قلعه‌ایست که زینخان کوکه دروقتی که باستیصال افغانان یوسف زیئی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است وقریب پنجاه‌هزار روپیه خرج آن شده ومی‌گویند که حضرت جنت آشیانی‌درین زمین شکار گرگ‌می‌نموده‌اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من‌هم درملازمت پدر خود دوسه‌مرتبه تماشای این‌شکار کرده‌ام.

روز سه‌شنبه بیست‌وپنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمدبیگ کابل جاگیردار پرشاور بـاملکان یوسف زیئی فوریه خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمدبیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور ازو تغییر نموده به‌شیرخان افغان عنایت کـردم. چهارشنبه بیست‌وششم درباغ سردارخان کـه در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گورکهتری راکه معبد [۴۱ب] مقردجوگیان است ودرین‌نواحی واقع بود سیرنمودم ـ بـه‌گمان آنکـه شاید فقیری به‌نظر درآید که از صحبت او فیضی‌توان یافت آن‌خود حکم عنقا کیمیا داشت‌یك‌گله یکّی بی‌معرفت‌به‌نظر درآمدند که از دیدن آنها بجز تیرگی‌خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجشنبه به‌منزل جمرود روزجمعه به کوتل خیبر برآمده درعلی مسجد منزل شد وشنبه ازکوتل مارپیچ‌گذشته به‌غریب خانه فرود آمدم. درین‌منزل ابوالقاسم نمکی جاگیردار جلال‌آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین‌منزل‌دکه گیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام نهاده‌اند از کابل آوردند. چـون میل بسیار بخوردن آن داشتم باآنکه بمدعا نرسیده بود، در گزك شراب بـه رغبت تمام خـورده‌شد. سه‌شنبه دوم صفر ظاهر بساول که برکنار دریا واقع‌بود، منزل شد. آن‌طرف دریا کوهی‌است که اصلا درخت وسبزه ندارد و ازین جهت این کوه‌را کوه بیدولت می‌نامند. از پدر خود شنیدم‌که امثال این‌کوهها معدن طلا می‌باشد. درکوه‌اله‌بوغان دروقتی که والد بزرگـوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکارشد.

چون خدمات مالی وملکی‌خودرا بامیرالامرا فرموده بودم وبیماری او امتداد تمام‌پیدا کرد ونسیان برطبیعت اوبنوعی غالب گشت که آنچه درساعت مقـرر مـذکور می‌گشت در ساعت دیگر به یاد اونمی‌ماند، وروزبروز این نسیان در زیادتی بود. بنابراین روز چهارشنبه

سوم‌صفرخدمت‌وزارت‌را به‌آصف‌خان فرموده خلعت خاصه ودوات وقلم مرصع بدو مرحمت کردم. از اتفاقات حسنه، قبل ازین به بیست‌وهشت سال، درهمین منزل والد بزرگوارم، ورا به منصب میربخشی سرفر ز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲الف] پیشکش نمـود. خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیگری داشت به‌همراهی خود التماس نمود. جلال‌آباد را از ابوالقاسم تمکین تغییر نموده به‌عربخان مرحمت فرمودم. درمیان رودخانه نیمله سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن فیل اين‌مصراع را که مطابق تاریخ‌هجری بود نقش کردند. ع: سنك سفید فیل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶)

در همین‌روز کلیان پسر راجه بکرماجیت از گجرات آمد ومقدمات غیر مکـرر ازین حرامزاده مفسد به‌سمع اشرف رسیده بود از آنجمله لولی زن مسلمانی را در خـانه خـود نگاهداشته به‌ملاحظه آنکه مبادا این‌مقدمه شهرت کند، مادر وپدران اورا کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که اورا دربندنگاه‌دارند تا به‌حقیقت اعمال وافعال اوباز رسیده‌شود. بعد از تحقیق فرمودم‌که اول زبان اورا ببریدند. بعد از آن فرمودم که درزندان ابدی بوده باسگبانان وحلالخوران طعام‌می‌خورده باشد. چهارشنبه سرخـاب منزل شد و از آنجا بـه چکدلك نزول‌نمودم. درین‌منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتل و کریوه نداشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم بـه آب باریك وشنبه به یورت بادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به‌حدود کابل فرود آمدم. صدارت وقضایی بلده مذکور درین‌منزل به‌قاضی عارف پسر ملاصادق حلوایی تفویض شد شاه‌آلوی رسیده ازموضع گلبهار درین‌مقام آوردند قریب به‌صد عدد به رغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده‌چکری [۴۲ب] گلی چند غیرمکرر آورده گذرانید که درمدت‌العمر نـدیده بودم. ازآنجا به‌گرامی نزول اجلال اتفق افتاد درین‌منزل جانوری ابلق به‌شکل موش‌پران کـه‌به زبان هندی‌گلهری می‌گویند آورده به‌نظر گذرانیدند وچنین‌گویند که درخانه که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی‌گردد. به‌این تقریب‌این‌جانور را میرموشان می‌گویند. چون تاحال ندیده‌بودم، مصوران فرمودم‌که شبیه آن‌را بکشند. از راسو کلان‌تراست غایتا صورت او به گربه مشکین مشابهت تمام دارد.

حمدبیگ‌خان را به‌تنبیه وتادیب افغانان بنکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در اتك بود حکم‌شد که دولك‌روپیه به‌تحویلداری موهن داس پسر راجه بکرماجیت‌همراه سازد که به‌کومکیان لشکر مذکور تقسیم نمایند وهزاربرق‌انداز تیز به‌همراهی این‌لشکر مقرر گشت. شیخ‌عبدالرحمن ولد شیخ‌ابو لفضل به‌منصب دوهزاری ذات وهزارو پانصدسوار سرفراز گشته به‌خطاب افضل‌خانی ممتاز گردید. پانزده‌هزار روپیه به‌عزتخان مرحمت شد و بیست‌هزار روپیه دیگر بجهت مرمت قلعه پیش‌بلاغ تحویل او مقررگشت. سرکار جونپوررا به‌جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم.

ورود به‌کابل: روز پنجشنبه هژدهم از پل مستان تاباغ شهرآرا که محل نزول رایات جلال بود دوروپیه روپیه‌ونصف‌وربع آن برفقرا ومحتاجان افشانده به باغ مذکور داخل‌شدم. بسیار به‌صفا وطراوت به‌نظر درآمد. چون‌روز پنجشنبه بود به‌مقربان ونزدیکان صحبت‌شراب داشته به‌جهت گرمی هنگامه ازجویی‌که در وسط این‌باغ جاریست و تخمینا چهارگز عرض آن بوده باشد به‌همسالان وهمسنان فرمودم‌که ازین جوبجهند. اکثر نتوانستند جست درکنار جوی ومیان‌جوی افتادند.من‌هم اگرچه جستم اما به‌آن چستی‌که درسن سی‌سالگی درخدمت والدبزرگوار خود جسته بودم دریافتم که عمرمن به‌چهل‌سالگی رسیده بود به آن قدرت و چالاکی‌نتوانستم جست.[۴۳الف] در همین روز هفت‌باغ‌که از باغات مقرر کابل است پیاده سیرنمودم ـ تاحال به‌خاطر نمی‌رسدکه این‌قدر راه پیاده رفته باشم ـ اول‌باغ‌شهرارا‌سیر کردم. بعد از آن به‌باغ مهتاب وباغی‌که مادرکلان پدرمن بیگه بیگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باغ وباغی که مریم مکانی‌که مادرمن باشد ساخته، گذرکردم وباغ صورت خانه یك‌چنارکلان دارد که مثل آن چناردردیگر باغات کابل نیست، وچهارباغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور ست، دیده بجا ومقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی پردرخت طور نمودی دارد ـ پروانه ازآن‌چنان بنظر درمی‌آیدکه گویا قطعه یاقوت مدوریست‌که برشاخهای درخت معلق داشته‌اند. بنای باغ شهرآرا شهربانوبیگم دختر میرزا ابوسعید که عمه حقیقی حضرت‌فردوس مکانی است، نهاده‌اند ومرتبه‌مرتبه بر آن اضافه‌ها شده درشهر کابل به این لطافت وصف باغی نیست. اقسام‌میوه‌ها وانگورها داردوطراوت آن به درجه‌ایست که‌به‌کفش پای در صمن آن گذاشتن از طبع راست وسلیقه درست دوراست. درحوالی این‌باغ زمینی لایق به‌نظر درآمد، ازمالکان آن‌زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی، که از اطراف گذرگاه می‌آید، دروسط این‌زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که به‌آن خوبی ولطافت در معموره عالم نبوده باشد ونام آنرا جهان آرا نهادم تادرکابل بودم بعضی‌اوقات بامقربان ونزدیکان وگاهی بااهل‌محل درباغ شهرآرا صحبت می‌داشتم، وشبها به‌علما وطلبه کابل‌می‌ـ

فرمودم که مجلس طبع‌افرا وتیراند زی ترتیب داده به‌رقص ارغشتك قیام واقـدام می‌نمودند. به‌هرکدام ازجماعه یقراثیان‌خلعتها داده هزارروپیه مرحمت فرمودم که در [۴۳ب]میانه‌خودها تقسیم‌نمایند و به دوازده کس‌ازمعتمدان درگاه فرمودم که‌یك‌هزارروپیه در هرروز که درکابل باشم به فقرا ومساکین وارباب احتیاج برسانند وحکم کردم‌که درمیان دوچناری که برکناره جوی وسط باغ واقع است‌که یکی‌را فرح‌بخش ودیگری‌را سایه‌بخش نام کرده‌ام، برپارچه سنگی سفیدی، که طول‌آن یك‌گز وعرض آن سه‌ربع گزبوده باشد نصب کردند ونام مراتا به‌صاحب‌قرانی‌به‌ترتیب برآنجا نقش نمودند وبه‌طرف‌دیگر نگ‌شته‌شد که زکات واخراجات کابل‌را بالتمام بحشیدم. هرکس ازاولاد واعقاب‌ها به‌خلاف‌این عمل نماید، به غضب وسخط لهی گرفتار آید. تازمان جلوس من ین اخراجات معمول ومستمر بود وهرسال مبلغهای‌کلی بدین علت ازبنده‌های خدا می‌گرفتند. رفع این بدعت در زمان سلطنت‌من‌شد ــ درین آمــدن به کابل تخفیف ورفاهیت تمام دراحوال رعایا ومردم آنجا واقع شد وملکان ورئیسان غزنی ونواحی آن به خلعتها ونوازشها سرفراز گشته ومطالب ومقاصدی که داشتند بــ حسن وجوه فیصل پذیرفتــ ازعجایب اتفاقات آنکه روزپنجشنبه هژدهم صفر که به‌شهر کابل داخل‌شدم مصابق تاریخ هجری است. فرمودم که برآن سنگ نقش‌کردند وقریب به تختی کــه دردامنه کوه جنوب رویه‌کابل واقع است، مشهوربه‌تخت شاه، صفه از سنگ برآورده‌اند که‌حضرت فردوس مکانی در آنجا نشسته شراب نوشجان فرموده‌اند، یك‌حوضه مدور بریك‌گوشه این صفه برسنگ کنده‌اند که قریب‌به دومن هندوستان شراب می‌گرفته باشد. نام مبارك خود را باتاریخ به‌دیوار صفه مذکورکه‌متصل به‌کوه ست، این عبارت نقش نموده‌اند کهــ«تختگاه بادشاه عالم پناه ظهیرالدین بابربن عمرشیخ گورکان خلدالله ملکــه فی‌سنه۹۱۴»ــ من‌هــم فرمودم‌که تختی دیگر دربرابر این‌صفه تراشیده‌برحوضچه به‌همان دستور برکنار آن کندند ونام مرا بانام‌صاحبقرانی‌برآنجانقش‌کردند. درروزی‌که من بران تخت نشستم، هردوحوضچه را [۴۴الف]فرمودم که‌ازشراب پرساختند وبه‌بنده‌هایی‌که درآنجاحاضربودند دادند.شاعری از شعرای غزنی در تاریخ آمدن من به‌کابل یافته بودکه: ع: پادشاه بلادهفت‌اقلیم
او را به‌خلعت و انعـام نوازش نموده، فرمودم که بردیوار متصل‌به‌تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه‌هرار روپیه به‌پرویز مرحمت شد. وزیرالملك را میربخشی ساختم. به قلیج‌خان

فرمان‌شد که یك‌لك وهفتادهزار روپیه از خزانه لاهور به‌مددخرج لشکر قندهار روانه‌نماید. سیر خیابان کابل و بی بی‌ماهرونموده به‌حکام آنجا فرمودم که به‌جای‌درختانی که حسین‌بیگ روسیاه بریده‌بود نهالها نشانند واولنگ‌یورت چالاك را تیز سیر نموده‌عجب‌جای بصفایی به ظردرآمد. رئیس چکری، یك رنگی را به تیر زده‌آورد. تااین وقت رنگ را ندیده بودم به‌بز کوهی می‌ماندوتفاوت به بز همین‌شاخ است، شخ رنگ، خم د راست وشاخ مز راست ماریپچ است.

صفت ترکی‌دانی خویش: به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فـردوس مکانی به نظر میگذشت ـ تمام به‌خط‌مبارك ایشان‌بود. مگر چهارجزء آن را به‌خط خود نوشتم ودرآخر اجزای مذکورهم عبارتی به ترکی درقلم آوردم تاظاهر شود که این چهارجزء بـه‌خط من است، وباوجود آنکه درهندوستان کلان‌شده‌ام، درگفتن ونوشتن ترکی عاری نیستم. دربیست وپنجم صفر بااهل محل‌سیرجرگاه سفیدسنگ که‌درنهایت‌صفا وخرمی‌بود. نموده‌شد. روز جمعه بیست‌وششم سعادت زیارت حضرت‌فردوس مکانی دریافتم. زرو طعام ونان و حلوای فراوان به‌روح گذشتگان فرمودم‌که به‌فقرا تقسیم نمودند. رقیه سلطان‌بیگم دختر میرزاهندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، دراین‌روز به‌آن شرف رسیدند. روزپنجشنبه سیوم ربیع‌الاول در خیابان فرمودم که اسپان دوندهٔ خصه وشاهزاده‌ها وامراء را [۴۴ب] دوانیدند. یك‌اسپ کرنگ عربی که عادلخانی والی دکن‌به‌جهت من فرستاده بود، از همه اسان بهتر دوید.

در همین‌روزها پسر میرزا سنجر هزاره وپسر میرزاباشی که کلانتران وسرداران هزاره بودند، همه ملازمت کردند. هزاره‌های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بـودند آورده گذر نیدند. به‌کلانی این‌رنگها دیگردیده نشد وده دوازده از تکه مارخورکلان بزرگتر بود.

خبر رسیدن شاه‌بیگ‌خان حاکم قندهار به پرگنه شورکه جاگیر اوست رسید. بخاطر قراردادم که کابل را باو عنایت‌کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نـرسنگدیو آمدکه‌برادرزاده‌خود راکه فتنه‌انگیزی‌می‌کردبه‌دست‌در آورده بسیاری‌ازمردم اورا به‌قتل‌رسانیده است. فرمودم که به‌قلعه گوالیا فرستند. تا درآنجا محبوس ومقیدباشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به‌شیرخدن افغان مرحمت شد. چین‌قلیج ولد قلیج‌خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصدسوار سرافراز ساختم. دوازدهم خسرورا طلبیده فرمودم که زنجیر ازپـای او بجهت سرباغ شهرآرابرداشتند ومهرپدری نگذاشت که اورا به سیرباغ مذکور نفرمایم. قلعه‌اتك ونواحی آن از تعبیر احمدبیگ به‌ظفرخان مرحمت نمودم تاجخن که به دفع افغانان مفسد بنگش تعیین یافته بود، پنجاه‌هزار روپیه شفقت نمودم درچهاردهم علی‌خان کرور را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، وداروغگی نقاره‌خان باو تعلق داشت، بخطاب نوبتخانی سرفراز ساخته به‌منصب پانصدی‌ذات ودویست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده‌راجه‌مان سنگه‌را هم بجهت دفع مردودان بنگش تعیین نموده رامداس را اتالیق او ساختم. روز جمعه هژدهم وزن‌قمری سال چهلم واقع شد. دوپهر ازروز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت. ده‌هزار روپیه از جمله زروزن مذکور به ده‌کس از بنده‌های معتمد خود دادم که به مستحقین وارباب احتیاج قسمت نمایند. درین‌روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره وغزنین رسید، به‌دوازده‌روز به مضمون آنکه ایلچی شاه‌عباس که روانه درگاه است داخل هرات‌شد. شاه به‌مردم خودنوشته است که‌کدام واقعه طلب فتنه‌جو بیحکم من برسر قندهار [۴۵الف] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما باسلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به‌حضرت جنت آشیانی‌اولاد امجاد ایشان‌درچه مرتبه است. اگر احیاناً آن ملك را درتصرف درآورده باشند به‌کسان وملازمان برادرم جهانگیر پادشاه سپرده وبجا ومقام خود مراجعت نمایند. بخاطر رسید که به‌شاه‌بیگ‌خان فرمایم که راه غزنین به‌روشی ضبط نماید که مترددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را درهمین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه واوجین تعیین نمودم. پسرمیرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمده‌حضرت جنت آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان زنی از مردم هزاره خواسته‌بود. این‌پسر ازو متولد شده است.

روزشنبه نوزدهم راناشنکر ولد رانااودیسنگه را به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزارسوار سرافراز ساختم به رای متوهر منصب هزاری وششصد سوار حکم شد. افغانان شنواری قوچی آوردند که هردوشاخ اویکی‌شده بود به شاخ آهوی رنگ شباهت داشت. همین افغانان بزمارخوری کشته آوردند که مثل او ندیده‌بودم بلکه تخیل‌هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شبیه او را بکشند. چهارمن‌وزن هندوستان کشیده‌شد ددرازای شاخ اویك ونیم گز، نیم پا وکم (نصف یك‌چهارم) به‌گز درآمد. روز یکشنبه بیست‌وهفتم شجاعت‌خان را به منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسوارامتیاز بخشیدم. حویلی گوالیاربه جاگیر اعتبارخان مرحمت‌شد. قاضی عزت‌الله را بابرادران به‌خدمت بنگش تعیین فرمود.

آخرهای همین‌روز عرضداشت [۴۵ب] اسلام‌خان از آگره باخطی که جهانگیرقلی‌خان ازبهار باو نوشته بود رسید. مضمون‌آنکه به‌تاریخ‌سیوم صفر بعد از یك پهرقطب‌الدین‌خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجبو زخم زد وبعد از دوپهر شب درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه‌اسماعیل والی ایران بود بعد

از فوت او بنابر شرارت وفتنه‌انگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمد درملتان خانخانان‌را که برسرولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به‌همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبانه اورا داخل بنده‌های عرش آشیانی ساخت ودر آن سفر خدمات به تقدیم رسانده،به منصب فراخورحالت خود سرفراز گردید، ومدتی در خدمت والدبزرگوارم بود، ودر ایامی‌که به دولت متوجه ولایت دکن‌شدند ومرا برسر رانا تعیین فرمودند آمده نوکرمن شد. اورا به‌خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از اله‌آباد به ملازمت والد بزرگوار خود آمدم وبنابر بی‌التفاتی که نسبت به‌من به‌ظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق‌شدند. اوهم درین‌وقت ازخدمت‌من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات اورا درنظر نیاورده، درصوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید که امثال این فتنه‌جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب‌الدین‌خان حکم رفت که اورا به درگاه فرستد واگر خیال‌باطلی کند به سزارساند. خان مشارالیه اورا به واجبی می‌شناخت بامردمی‌که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردو ن که جاگیر اوبود، ایلغار می‌نمایدواوچون ازرسیدن قطب‌الدین‌خان خبردار می‌شود تنها بادوجلودار به استقبال متوجه می‌گردد وبعدازرسیدن ودرآمدن به میان فوج مردم‌خان مشارالیه مردم اورا فرو می‌گیرند. او چون فی‌الجمله ازین روش آمدن قطب‌الدین‌خان کوکه به مظنه شده بود ازروی فریب می‌گوید [۴۶الف]، که این چه‌روش توزك است؟ خان‌مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به‌او همرءمی‌شود که مضمون حکم را خاطرنشان سازد ودراین‌وقت فرصت جسته فی‌الفور شمشیرکشیده دوسه‌زخم‌کاری به‌او می‌رساند انبه‌خان کشمیری از حاکم‌زاده‌های آنجا چون به‌خان مشارالیه نسبت وجهت تمام داشته از روی حلال نمکی ومردانگی خود را رسانیده، زخم‌کاری برسر علیقلی‌خان می‌زند وآن مفتن شمشیر سیخکگی به انبه‌خان زده زخمش کاری می‌افتد. چون قطب‌الدین‌خان را به‌این‌حال‌دیدند مردم هجوم‌آورده او را پاره پاره کردند و به‌جهنم فرستادند. امید که همیشه درجهنم‌جای آن بدبخت روسیاه بوده باشد. انبه‌خان همان جا شهادت یافت. قطب‌الدین‌خان‌کوکه بعد ازچهارپهر درمنزل‌خود به رحمت ایزدی پیوست ازین‌خبر ناخوش چه‌نویسم که چه‌مقدار متالم وآزرده گشتم قطب‌الدین‌خان کوکه به‌منزله فرزند عزیز وبرادر مهربان ویار یکجهت من بود باتقدیرات الهی چه‌توان کرد. رضا برقضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم . بعد ازرحلت حضرت عرش آشیانی وشنقارشدن ایشان مثل این دوقضیه، که فوت مادر قطب‌الدین کوکه و شهادت‌یافتن اوبوده باشد، برمن نگذشته است.

روزجمعه ششم ربیع‌الآخر به‌منزل خرم‌که در اورته باق‌ساخته بود والحق عمارت است بس موزون، رفتم اگر چه سنت‌پدرم این بودکه در هرسالی دومرتبه مطابق سال‌شمسی وسال‌قمری‌خودرا وزن‌می‌فرمودند وشاهزاده‌هارا درهمین روزسال‌شمسی به وزن درمی‌آوردند، غایتا دربن‌سال که ابتدای شانزدهم قمری بود ازسن فرزند خرم جوتکیان و منجمان به‌عرض رسانیدند که فی‌الجمله گرانی طالع درسال مذکور واقع است ومزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که اورا به‌طلا ونقره وسایر فلزات به‌دستور معهود برکشیدند و به فقرا و ارباب احتیاج زر وزن مذکور را تقسیم [۴۶ب] نمودند تمام آنروز در منزل بابا خرم به خرمی وخوشحالی گذشت واکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد.

چون خوبیهای کابل را دریافته اکثر میوه‌هایش خورده شده بود بنابر بعضی مصلحتا ودوری ازپایه تخت، روزیکشنبه چهارم جمادی‌الاول حکم کردم که پیشخانه به‌جانب‌هندوستان بیرون برند. بعد از چند روز ازشهر برآمده جلگه سفیدسنگ محل رایات جلال گشت. اگر چه‌هنوز انگور به‌کمال نرسیده بوداما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می‌شود. خصوصا صحبی وکشمشی. شاه‌آلوهم میوه خوشخوار خوش چاشنی است. نسبت به‌دیگر میوه‌ها بیشتر می‌توان خورد.

من دریک‌روز تاصدوپنجاه ازآن خورده‌ام. مراد از شه‌آلو گیلاس است که دراکثر جاهای ولایت (= ماوراءالنهر) می‌شود. چون گیلاس به‌گیلاسی که ازنامهای چلپاسه است. مشتبه می‌شد، حضرت‌والد بزرگوارم آن‌را شاه‌آلو نام‌فرمودند. زردآلوی پیوندی خوب‌می‌شود وفراوان است. غایتا درباغ شهرآرا درختیست که آن را میرزامحمد حکیم، عموی من، نشانیده بود وبه میرزایی مشهور است. زردآلوی‌این‌درخت نسبتی به دیگر زردآلوها ندارد. شفتالوهم به غایت نفیس وبالیده می‌شود. ازاستالف شفتالوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم‌برابر بیست‌وپنج روپیه که شصت‌وهشت‌مثقال معمول است، به‌وزن درآمد، باوجود لطافت میوه‌های‌کابل هیچکدام در ذایقه من لذت انبه ندارد. پرگنه مهاین به‌جاگیرمهابت‌خان مرحمت شد. عبدالرحیم بخشی‌احدیان به‌منصب هفتصدی ذات ودویست‌سوار سرفرازگردید. مبارک‌خان سروالی به فوجداری سرکار حصار تعیین یافت. فرمودم که میرزا فریدون برلاس را درصوبه‌الله‌آباد جاگیر نمایند. درچهاردهم ماه‌مذکور ارادت‌خان [۱۴۷لف] برادر آصف‌خان را به‌منصب هزاری ذات و پانصدسوار سرفراز ساخته خلعت خاصه واسپ عنایت نموده خدمت بخشیگری صوبه پتنه وحاجی‌پور به‌اومرحمت کردم. چون قوربیگی من بود، بدست اوشمشیر مرصع به‌جهت فرزند اسلام‌خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم. در وقتی‌که

می‌رفتم در حوالی علی‌مسجد و غریب‌خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر به خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری‌را به درازی یك‌گرونیم خفه‌کرده اورا نیم‌جان ساخته است، بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لحمه‌ای جان داد. در کابل خبر بمن‌رسید که درزمان سلطان‌محمودغزنوی به حوالی ضحاك وبامیان شخصی خواجه تابوت‌نام وفات یافته درغاری مدفون است وجسد او تاحال از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب‌بود. یکی از واقعه‌نویسان معتمد خود را باجراحی فرستادم که به‌غار رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کرده خبر مشخص بیاورند. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن‌که به‌زمین متصل است، اکثراز یکدیگر فروریخته ونصفی‌دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. ناخن دست و پای وموی‌سر نریخته موی‌ریش وبروت تایکطرف بینی فروریخته. ز تاریخی که بسردر آن غار نقش کرده‌اند، چنین ظاهرمی‌شود که وفات اوپیشتر از زمان سلطان‌محمودغزنوی بوده است. کسی این شخص را به‌واقعی نمی‌داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی‌حاکم قلعه‌کاه مرو که از نوکران میانه ولیخان‌والی توران‌بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می‌شد که میرزاحسین‌پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته‌اند دراین ایام شخص آمده عرضداشتی بنام اوگذرانید ولعل پیازی‌رنگ که به صد روپیه می‌ارزید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوجی به کمك او تعیین گردد. تابدخشان را از دست اوزبکان برآرد. کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد و فرمان [۴۷ب] صادر گشت که چون رایات اجلال دراین حدود نزول دارد اگر فی‌الواقع میرزاحسین پسرمیرزاشاهرخ‌توئی، اولی آنکه به‌خدمت شتابی تاملتمسات و مدعیات تورا برآورده روانه بدخشان سازیم. دولك‌روپیه بجهت مدد خرج لشکری‌که به همر هی‌مهاسنگه ورامداس که برسر متمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده‌شد. روز پنجشنبه بیست‌دوم به بالاحصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جایی‌که قابل نشیمن من باشد نبود، فرمودم‌که آن عمارت را ویران کنند ومحل ودیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. درهمین‌روز از استالف شفتالوی آوردند، برابربه به‌کلانی که تاحال به‌این‌کلانی شفتالو دیده‌نشده بود، فرمودم‌که به‌وزن درآوردند به‌قدر شصت‌وسه روپیه اکبری که شصت‌توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه اونیز دونصف شد ومغز آن شیرین بود. درکابل بهترازین میوه از اقسام میوه‌های سردرختی خورده‌نشد. دربیست‌وپنجم از مالوه خبر رسید که میرزاشاهرخ عالم‌فانی را وداع کرد الله‌تعالی ورا غریق بحر رحمت‌گرداناد از آن‌روزکه به‌خدمت‌والد بزرگوارم آمده تاوقت‌رحلت ازاو امری به‌فعل نیامده‌که باعث غبارخاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می‌کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن وحسین که از یك‌شکم برآمده بودند. حسین از برهانپور گریخته از راه دریا به عراق رفت و از آنجا به‌بدخشان. می‌گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان اوو کس فرستاده اونوشته‌شد. اماهیچکس به‌ه تحقیق نمی‌داند که این‌همان‌میرزاحسین است یا بدخشیان. به‌دستور دیگر میرزایان جعلی آنرا برانگیخته میرزاحسین‌نام‌نهاده‌اند. اززمانی که میرزاشاهرخ از بدخشان برآمده سعادت‌ملازمت پدرم دریافت تاحال‌که قریب بیست‌وپنج‌سال بوده باشد، به‌هرچندوقت بدخشیان بنابـرجفاء وآزاری که [۴۸الف] از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی‌الجمله چهره و نمـودی داشته باشد وآثار نجابتی درو‌ظاهر به‌پسر میرزاشاهرخ ونژاد میرزاسیمان شهرت‌داده جمعی کثیر از ایماقات متفرقه وکوهستانیان بدخشان که آنها را غرچه می‌گویند، بر سر او جمع می‌شوند وبااوزبکان‌مجادله‌ومخاصمه نموده بعضی ازولایـات بدخشان را ازتصرف آنها بـر می‌آورند، واوزبکان هجوم‌آورده آن میرز پی جعلی را بدست درمی‌آورند وسر اورا برسر نیزه کرده در تمام ملك بدخشان می‌گردانند. وبازبدخشیان فتنه‌انگیز تانگاه کرده میرزای‌دیگر بهم رسانده‌اند تاحال‌چندین میرزا کشته‌شده‌باشد، به‌خاطرمی‌رسد که تاازبدخشانی اثر وخبر خواهد بود این‌هنگامه را گرم خواهند د شت. پسرسوم میرزا، میرزاسلطان است‌که صورتا و سیرتا از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام د رد. من اورا ازوالد بزرگوار حود التماس کرده در خدمت خود نگاه‌داشتم وبه‌تربیت احوال اوپرداخته اورا ازجمله‌فرزندان می‌دانم. در جمیع اطوار واوضاع هیچ نسبتی به برادران خودندارد‌ـ بعدازجلوس اورا به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارسوارسر فراز ساختم وبه صوبه مالوه، که جاگیرپدراو بود، فرستادم. پسرچهارم‌بدیع‌ـ الزمان است که میرزا اورا همیشه درخدمت خود نگاه می‌داشت، بـه‌منصب هسزاری‌ذات و پانصدسوار سرفراز یفت. تابه‌کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع‌نشده بود‌ـ چون ساعت توجه به‌هندوستان نزدیك‌شد وشوق شکار آهوی سرخه برطبیعت غالب بود، فرمودم‌که کوه قرق‌راکه ازکابل هفت‌کروه‌بوده باشد به تعجیل قبل‌نمایند. روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاول به‌شکار متوجه شدم قریب صدآهو به‌قمرغه درآمده بود. نصف آن شکار شده‌باشد. بـه غایت شکارگرمی دست‌بهم داد. پنجهزارروپیه درقمرغه به‌انعام رعایائی که حاضر گشته بـودند، مرحمت نمود.

در همین‌روز بر[۴۸ب] منصب شیخ‌عبدالرحمن پسر شیخ‌ابوالفضل پانصدسو ر اضافه حکم‌شد که دوهزارذات وسو ر بوده‌باشد. روز پنجشنبه ششم به‌تختگاه حضرت‌فردوس‌مکانی رفتم. چون فردای آن ازکابل برمی‌آمدم امروز رامثل‌عرفه عید دانسته در آن سرمنزل فرمودم

که مجلس شراب‌ترتیب دهند وآن حوضچه را که درسنگ کنده بودند پرازشراب سازند. مجموع‌مقربان وبنده‌هایی‌که درمجلس‌حاضر بودند، پیاله‌هاداده‌شد. به‌آن‌خوشحالی وشگفتگی کم روزی‌شده باشد.

روزجمعه هفتم بعد از گذشتن یك‌پهر بمبارکی ومرخصی ازشهر برآمده جلگه‌سفید سنگ‌محل نزول گشت. ازباغ شهرآرا تاجلگه مذکور بردودست راه از قسم زر درب‌وچونی که نصف‌وربع روپیه بوده‌باشد به‌فقرا ومساکین می‌پاشیدم دربن‌روزدروقتی‌که به نیت‌برآمدن ازکابل برفیل‌سوارمی‌شدم، خبرصحت امیرالأمراوشاه‌بیك‌خان رسید. خبر تندرستی این‌دوبنده عمده را برخود به‌فال مبارك داشتم، روزسه‌شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ یك کروه‌کوچ نموده به‌گرامی‌منزل‌شد. تاش‌بیگ‌خان را درکابل گذاشتم که تاآمدن شاه‌بیگ‌خان به‌واجبی از شهر ونواحی خبردار باشد.

روزدوشنبه هژدهم ازمنزل پنجاك دونیم کروه براه دوآبه طی‌نموده در چشمه کـه بر کنار آن چهارچنار است نزول واقع‌شد. هیچکس تا غایت درصدد تربیت این‌سرزمین نشده ازحالت وقابلیت‌آن‌غافل‌افتاده‌اند. بسیار به‌کیفیت‌جائیست وقابل‌آن‌هست که درآنجا عمارتی وجویی به‌سازند. درهمین‌منزل شکارقمرغه دیگر واقع‌شد. تخمینا یکصدودوازده‌آهـو و غیره شکارشده باشد. بیست‌وچهار آهوی‌رنگ وپنجاه آهوی سرخه وشانزده بزکوهی. تا حـال من آهوی [۴۹الف] رنگ‌را ندیده بودم. الحق که عجب جانور خوش‌شکلیست اگـرچه آهوی‌سیاه هندوستان‌بسیار خوش‌نسبت‌به‌نظر درمی‌آید غایتا این آهورا نسبت وترکیب دیگر است. فرمودم که قوچ ورنگی‌را وزن‌کردند. قوچ‌یك‌من وسی‌وسه‌سیر برآمد ورنگ دومن و ده‌سیر. رنگی به این کلانی چنان‌می‌دوید که دوازده‌سگ دونده وتیزتگ، بعد از آنکه مانده شده بودند اورا به‌صدهزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بزبربری گذشته گوشتی به لذت آهوی رنگ نمی‌باشد. درهمین‌موضع شکار کلنگ نیزشد.

خروج خسرو باردیگر: اگرچه‌مکرراز‌خسرواعمال‌ناشایسته‌به‌وقوع آمد وقابل‌هزارگونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. ماآنکه درقانون سلطنت و طـریقه جهانداری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات اوپوشیده اورا درنهـایت آسودگی ورفاهیت نگاه‌می‌داشتند ظاهرشد که اوکسان‌نزدبعضی اوباش ناعاقبت‌اندیش می‌فرستاد وآنهارا بفساد وقصد من‌ترغیب‌نموده به‌وعده‌ها امیدوارساخته جمعی ازتیره‌روزگاران کوتاه‌فکر به‌یکدیگر اتفاق نموده می‌خواسته‌اند که درشکارهای‌که درکابل و اطـراف آن واقع‌می‌شد، قصدمن‌نمایند. از آنجاکه کرم واجب‌تعالی حافظ وپاسبان این‌طایفه علیه است،

توفیق این‌معنی نمی‌یابد. روزی که سرخاب محل نزول گردید یکی از آن‌جماعت سرباززده خودرا به‌خواجه‌ویسی، دیوان فرزندخرم، می‌رساندومی‌گوید که قریب به پانصدکس بافساد خسرو بافتح‌الله پسر حکیم ابوالفتح ونورالدین پسرعنایت‌الدین علی‌آصف‌خان‌وشریف پسر اعتمادالدوله متفق شده.فرصت‌طلب وقابوجویند، که[۴۹ب] قصد دشمنان وبدخواهان‌پادشاه نمایند. خواجه‌ویسی این‌سخن را به خرم می‌رساند واو بیطاقت شده این‌معنی‌رادرساعت‌به‌من گفت. من خرم‌را دعای برخورداری نموده در صددآن‌شدم که مجموع آن کوته‌اندیشان را به‌دست درآورده به عقوبتهای گوناگون سیست نمایم. بازبه خاطر رسید که چون بسرسفر واقع‌ایم، گرفت‌وگیر آنها باعث شورش وبرهم‌خوردگی اردوخواهد شد. همان سرفتنه‌هارا فرمودم که گرفتند وفتح‌الله را مقید ومحبوس به‌معتمدان سپرده، آندو بی‌سعادت دیگر راباسه چهاری که عمده آن‌سیاه رویان‌بودند به‌پاسا رسانیدند.

قاسم‌علی که ازملازمان حضرت‌عرش‌آشیانی‌بود، بعداز جلوس ورابه‌خطاب‌دیانتخانی سرفرازگردانیدم، دایم فتح‌الله را تادولتخواه بازمی‌نمودودرباب‌او سخنان مـذکورمی‌ساخت روزی به فتح‌الله گفت که در محلی‌که خسرو گریخته بود وحضرت اوراتعاقبمی‌نمودندبه‌من گفتی که پنجاب را به‌خسرو می‌باید داد واین‌بحث را کوتاه‌کرد فتح‌الله منکرشد وازطرفین رجوع به‌سوگند نموده مباهله کردند. ازاین‌گفتگو ده‌پانزده‌روز زیاده نگذشته بـود کـه آن بدبخت منافق گرفتار گردید وشامت سوگند دروغ‌کارخودکرد. روز شنبه بیست‌ودوجمادی‌-الاول خبرفوت جلال‌الدین مظفراردستانی که ازخانواده حکمت و طابت بود رسید مـدعی این‌معنی بودکه نسب‌من به جالینوس می‌رسد. بهرتقدیر معالج بی‌نظیر بود. تجربه او بـر علم اوزیدتی‌داشت. چون به‌غـیت‌خوش‌قیافه وخوش‌ترکیب بوددد یم ساده‌روئیها به‌مجلس شاه‌طهماسب‌می‌رسد، شاه این‌مصرع رابرومی‌خواند. ع: خوش‌طبیبی است بیا تـاهمه بیمار شویم.

حکیم تدعی که معاصر او بود، درفضیلت برو زیادتی دارد درعـلاج ویمن قـدم و صلاح وپاکیزگی[۵۰الف] اطور واخلاق حکیم مذکور زیاده است ودیگر اطبای‌زمان‌به‌او نسبتی ند شتند. ورای طبابت بسیار خوبیها بااو بود. اخلاص خاص به‌من‌داشت. در لاهـور خانه ساخت درغایت لطافت وصفا، مکرر التماس نمودکه او را سرفراز سازم. چون‌خاطراو به‌غایت‌عزیز بود قبول‌این‌معنی نمودم. حکیم‌مذکـور قطع‌نظر از نسبت مصاحبت وطبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دستی داشت. چنانچه درالله‌آباد مدتی دیو ن سرکارخود

کردم. بنابر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت‌گیر بود و از این رهگذر مردم از سلوك اوبسیار آزرده بودند. قریب بیست‌سال قرحه شش داشت و به‌حکمت یك‌طوری خودرا نگاه می‌داشت دراثنای‌سخن‌کردن اکثراوقات اورا سرفه دست می‌داد که رخساره و چشمان اوسرخ می‌شد ورفته‌رفته رنگ‌او به‌کبودی‌منجرمی‌گشت. مکرر به‌او می‌گفتم که تو طبیب‌دانایی، چرا علاج کوفت خودنمی‌کنی؟ به عرض رسانید که قرحه‌شش ازان بابت نیست کـه علاج آن توان کرد دراثنای‌این کوفت،یکی ازخدمتگاران‌نزدیك اودرمیان ادویه‌که همه‌روز به‌خوردن آن معتاد بود، زهر داخل‌نموده به‌حکیم می‌خوراند. چون این معنی ظاهر می‌گردد. در صدد علاج آن می‌شود. درخون‌کم‌تاکردن بسیار مبالغه د شت، هرچند ضروری بود. بحسب اتفاق شبی به‌صحت خانه می‌رود وسرمه بروغلبه نموده آندیش وجراحت شش‌اومی‌گشاید و چندان خون‌از دهن ودماغ اوروان می‌شود که بی‌هوش گشته می‌افتد وآواز مهیب ازوظاهرمی‌گردد. آفتابچی خبردار شده به‌صحت‌خانه درمی‌آید واورا درخون آغشته دیده فریاد برمی‌آورد که حکیم را کشته‌اند_ بعداز ملاحظه ظاهر می‌گردد که دربدن اوآثار زخم نیست وهمان قرحه شش است که منفجرشده. قلیچ‌خان [۵۰ب] را که حاکم لاهوربود خبردار می‌سازند و این معامله را به‌تحقیق‌نمودن اورا به‌خاك می‌سپارند. فرزند قابلی ازو نماند.

دربیست‌وچهارم میان باغ‌وفاوتیمله شکاری واقع‌شد، قریب چهل‌آهوی‌سرخه کشته شده باشد ماده‌یوزی درین شکارگاه به‌دست افتاد. زمینداران آنجا یغمانی وافغان شاتسی آمـده گفتند که درین صدسال صد و بیست سال‌نه مایاد داریم نه از پدران‌خود شنیده‌ایم که درین سرزمین یوزدیده‌باشند.

دوم جمادی‌الاخر در باغ وفا منزل‌شد ومجلس وزن شمسی منعقدگشت. در همین روز ارسلان بی‌نام اوزبکی که از سرداران و امرای عبدالمومن‌خان بود و درینولا حکومت قلعه‌کاه مرو به‌او تعلق‌داشت قلعه را برتافته سعادت ملازمت دریافت، چون ازروی اخلاص آمده بود اورا به‌خلعت خاصه سرفرازگردانیدم. اوزبك ساده پرکاریست قابلیت رعیت وتربیت دارد. چهارم ماه حکم‌شد که عرب‌خان درجلال‌آباد شکارگاه دشت‌ارنه‌را قمرغه به‌نماید. قریب به سیصد جانورشکار کرده شد.سی‌وپنج قوچ‌وقوشچی‌بیست‌وپنج‌ارغانی‌نود وتوغلی پنجاه‌وپنج، سفیده‌نودوپنج چون میان روز بود که به‌شکارگاه رسیدم وهوا فی‌الجمله گرمی داشت‌سگان تازی خوب ضایع‌شدند، وقت‌دواندن سگ صباح یاآخر روز است.

روز شنبه دوازدهم درسرای کوره‌منزل شد درین‌منزل شاه‌بیگخان باجمعیت خوب‌آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته‌های‌پدربزرگوارمن‌حضرت‌عرش‌آشیانی است. به‌ذات خودبسیار

مردانه وصاحب تردد است. چنانکه مکرر درزماندولت پدرم شمشیرهای نمایان زده ودرزمان جهانداری من قلعه قندهاررا دربرابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تایك سالقبلی بود تاآنکه افواج قاهره‌به‌کمك‌اورسیدند. سلوکش باسپاهی امرایانه واز روی قدرت نیست به محض همین[۱۵۱الف] که درجنگها بااو موافقت نموده‌اند تابمانند باز بسیاری از نوکر می‌کشد واین معنی اورا به‌نظرها سبك دارد. مکرر ازین سلوك اورا منع کردم. چون جبلی اوشده فایده برآن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم‌هاشم‌خان‌راکه ازخانه زادان این‌دولت‌است، به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزاری سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اودیسه ساختم. درهمین روز خبر رسید که بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که درولایت مالوه بود، از روی‌نادانی وخردسالی با فساد جمعی ازفتنه‌جویان روانه می‌شود که خودرا به ولایت دارا رسانیده او را ببینند. عبدالله‌ خان حاکم آنجا ازین‌معنی آگاهی یافته تعاقب‌می‌نماید ودر اثنای راه اورا گرفته بدبخت چندی راکه بااو دربن‌امر متفق بودند به‌قتل‌می‌رساند. حکم‌شد که اهتمام‌خان ازآگره روانه گشته میرزارا به درگاه آورد.

بیست‌وپنجم ماه مذکور خبررسیدکه امامقلی‌خان برادرزاده ولی‌خان‌حاکم‌ماوراءالنهر میرزاحسن نامی‌راکه به‌پسری میرزا شاهرخ شهرت یافته‌بود می‌کشد. مجملا کشتن فرزندان میرزاشاهرخ ازعالم کشتن دیوشده است. چنانچه می‌گویند که ازهرقطرهٔ او دیو دیگر پیدا می‌شود.

درمقام دهکه شیرخان افغان، که دروقت رفتن اورا به پشاور بجهت محافظت کوتل خیبر گذاشته بودم، آمده ملازمت‌کرد. درحفظ وحراست راه تقصیرنکرده بوده است ظفرخان ولد زین‌کوکه که به‌کوچانیدن افغانان دلمزاك وجماعه کهترین که در حوالی اتك‌بیاس و آن‌نواحی مصدر انواع قبایح بودند، مأمور گشته‌بود. بعد ازانصرام آن خدمت و برآوردن آن‌مفسدان‌که قریب به‌صد هزارخانه بودند، روان‌ساختن آنها به‌جنب لاهور درهمین‌منزل به سعادت ملازمت‌سرفراز گردید وظاهر شدکه این‌خدمت را چنانچه‌بایدوشاید به‌تقدیم‌رسانیده است. چون‌ماه‌رجب که مطابق آبان‌ماه الهی‌بوده، دررسید ومعلوم گشت که از ماههای مقرر وزن‌قمری والد بزرگوارمن است، مقرر داشتم‌که قیمت مجموع اجناس را که درسال شمسی وقمری خودرا بدان‌وزن‌می‌فرمودند، حساب نمایند وآنچه‌شود آن‌مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح‌مطرح منورآنحضرت به‌ارباب‌احتیاج[۵۱ب] وفقرا تقسیم نمایند. مجموع یك‌لك روپیه که سه‌هزارتومان ولایت عراق است وسه‌لك‌خانی به حساب

اهل ماوراءالنهر باده باشد. این‌را مردم معتمد دردوازده‌شهر عمده مثل آگره ودهلی و لاهور وگجرات وغیره قسمت نمودند.

روزپنجشنبه سوم‌ماه‌رجب فرزند صلابت‌خان را که کم‌ازفرزندان حقیقی نمی‌دانم،به خطاب‌خان جهانی‌امتیاز بخشیدم وفرمودم که اورا درفرامین واحکام‌خان جهان می‌نوشته‌باشند وخلعت خاصه وشمشیر مرصع‌نیز عنایت شد. وشاه‌بیگ‌خان را به‌خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجرمرصع وفیل‌مست واسپ‌خاصه مرحمت نمودم وتمام سرکار کابل وتیراه‌و بنگش و ولایت سواد وبجود ودفع ورفع افغانان آن حدود به‌جاگیر وفوجداری اومقررشد، واز باباحسن ابدال مرخص‌گشت. رامداس کچهواهه را نیز فرمودم‌که درین ولایت جاگیرنموده داخل‌کومکیان‌این‌صوبه می‌سازند. منصب‌کشن‌سنگه ولدموتهه راجه را هزاری ذات وپانصد سوار ساختم.

فرمانی به‌مرتضی‌خان حاکم‌گجرات درقلم‌آمدکه چون ازصلاح وفضیلت وپرهیزگاری پسرمیان وجیهه‌الدین به‌من رسیده است. مبلغی ازجانب‌ما به‌اوگذرانیده ازاسمای الهی‌اسمی چندکه مجرب‌بوده باشد، نویسانیده به‌فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت می‌نموده باشم.

قبل‌ازاین ظفرخان را به بابا حسن‌ابدال به‌جمع‌کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی‌کرده بود. بیست‌وهفت‌آهوی سرخه وشصت‌وهشت آهوی سفید درشاخبند درآمده بود. بیست‌ونه آهورامن‌خودبه‌تیرزدم وپرویز وخرم‌باهم چندی را به تیر انداختند. دیگر به‌خاصان ونزدیکان‌حکم‌شدکه آنهاهم تیراندازی نمایند خان‌جهان ازهمه خوبتر تیر انداخت. هرآهو که زد برسرتیررفت.

در چهاردهم ماه باظفرخان در راول‌پندی قمرغه ترتیب داده‌بود یک‌آهوی سرخه را ازپله دور به تیرزدم ازرسیدن تیروافتادن آهو بسیار شگفته‌شدم. سی‌وچهارآهوی سرخه سی‌و پنج آهو قراقورغ که به‌زبان هندی اورا چکاره‌می‌گویند ودوخوک شکارشد. دربیست‌ویکم قمرغه دیگر به‌سعی واهتمام بلال‌خان، درسه‌کروهی‌قلعه رهتاس دست‌بهم‌داد نزدیکان سرادق عزت‌را درین شکار همراه برده‌بودم شکارخوبی شد. به شگفتگی تمام گذشت. دویست آهو ازسرخه وسفیده شکارشده بود از رهتاس که کوههای آن از این‌آهو دارد گذشته سوای کرجهاک و نندنه [۵۲الف] درتمام هندوستان جای‌دیگر این‌نوع‌آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی‌سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از آنها به‌جهت تخم‌زنده به هندوستان برسند بیست‌وپنجم در حوالی رهتاس شکار دیگرشد. درین شکارنیز همشیره‌ها

واهی‌محل همراه بودند قریب به‌صد آهوی‌سرخه شکارشد. مذکورشد که شمس‌خان عموی جلال‌خان گهکر که‌دراین‌نواحی می‌باشد باوجودکلان سالی به‌شکار یک‌گونه رغبتی دارد که جوانان خردسال‌را آن شوق وشعف نباشد. چون طبعش‌را برفقر ودرویشها مایل شنیدم به‌خانه اورفتم. وضع طورش‌خوش آمد. دوهزار روپیه به‌او وموازی‌همین مبلغ را به زنان وفرزندان اوداده پنج‌ده دیگر که حاصل کلی‌داشت دروجه مدد معاش اومقرر نمودم تاازروی رفاهیت وجمعیت‌خاطر اوقات‌می‌گذرانده باشد.

ششم‌ماه‌شعبان درمقرن چنداله امیرالامرا آمده ملازمت‌نمود. ازصحت‌یافتن اوخوشحال شدم. جمیع اطبای هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالی به‌فضل وکرم خود اورا تشریف‌شفا ارزانی داشت تااسباب‌پرستان مشیت ناشناس‌را معلوم‌گردد که قادرپرکمال هردرد دشوار را که ظاهربینان اسباب گزین دست‌از آن بازداشته‌باشند به محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج ودرمان می‌تواندکرد. درهمین‌روز رای رایسنگه که ازامرای معتبر راجپوت بود به‌سبب تقصیری که ازو درقضیه خسروبه‌وقوع آمده خجالت‌زده وشرمسار درجا ومقام خودمی گشت، به وسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت، وگناه او عفومقرون گردید. درحینی که ازآگره به‌عزم تعاقب خسروبرآمدم، اورا زعایت اعتماد درآگره گذاشته مقررکردم که چون‌محلها طلب شود، همراهی‌نماید. بعد از طلب محلها دوسه‌منزل آمده در موضع متوره به‌محض شنیدن سخنان اراجیف از محل جد شده به‌وطن خود رفت وبخاطر گذرانید که فتنه وشورشی به‌میان درآمده، ببینم که منجر به‌کجا خواهد شد.

کریم‌کارساز بنده‌نواز آن‌قضیه را در [۵۲ب] عرض اندک‌روزی صورت داده سلک جمعیت آن مفسدان را ازهم‌پاشانید واین‌حرام نمکی برگردن اوماند. بجهت‌خاطر امیرالامرا فرمودم که همان‌منصبی‌که داشت به‌حال خود باشد وجاگیر اورا مسلم وبرقراردارند. سلیمان‌بیگ را که ازملازمان ایام شاهزادگی بود به‌خطاب فدائی‌خانی‌سربلندساختم. روزدوشنبه دوازدهم باغ دل‌آمیز که برکنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خودرا دراین‌باغ ملازمت نمودم. میرزاغازی که در سرداری‌لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده شده بود ملازمت نمود. عنایت‌بسیار به‌اوفرمودم.

سلسله شاه‌نعمت‌الله ولی کرمانی: روزسه‌شنبه سیزدهم به‌مبارکی داخل لاهورشدم روز دیگرش‌میرخلیل‌الله ولدمیرغیاث‌الدین‌محمد میرمیران که ازاولاد شاه‌نعمت‌الله‌ولی‌بود، ملازمت نمود. دردولت شاه‌طهماسب درتمام‌قمرواو به‌بزرگی این‌سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه‌خانش بیگم نام درخانه میرنعمت‌الله پدر میرمیران بود، دختری که ازایشان بهم‌رسیده،شاه

به‌پسر رشید خود، اسمعیل‌میرزا خواستگاری نمود وپسران میرمیران را دامـاد ساخته دختر خود را به‌پسر کلان‌اوکه همنام‌پدر کلان‌خودبود، داده دختر اسمعیل میرزا را که ازخواهرزاده شاه بهمرسیده‌بود، به‌پسر دیگرش میرخلیل مذکور نسبت کـردند. بعد ازووت شاه رفته‌رفته خرابیها به‌این‌سلسله راه یافت، تا درعهد دولت‌شاه‌عباس یکبارگی مستاصل گشتند واملاك و اسبابی که داشتند ازدست آنها بیرون‌رفت. دیگر درجا ومقم خود نتوانستندبود میرخلیل بـه ملازمت من آمد. چون در راه محنتها کشیده بود وآثار اخلاص ازوجنات احوال او ظاهـر گشت مشمول عواطف بی‌دریغ کردم ودوازده‌هزارروپیه نقدبه‌او مرحمت‌نمودم ومنصب‌هزاری ذات ودویست‌سوادسرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به‌دیوانیان حکم‌شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هـزاری و پنجهزار سوار سرفراز گردانیده [۵۳الف] جاگیر از حویلی اوجین وسرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روزپنجشنبه بیست‌ودوم حسب‌التماس آصف‌خان، با اهل‌محل به‌خانه اورفتم، وشب در آنجـا گذرانیده روزدیگر پیشکشهای خود را ازنظرگذرانید تاده‌لك روپیه ازجواهرات و مـرصع آلات واقمشه وفیلان واسبان سامان نموده بود. چندقطعه لعل وياقوت وچنددانه مـروارید و پاره اقمشه وچندپارچه چینی فغفوری وخطایی به‌معرض قبول افتاده تتمه‌را به‌اوبخشیدم.

مرتضی‌خان ازگجرات انگشتری که ازیك‌قطعه‌لعل‌خوشرنگ خوش‌آب نگین ونگین خانه وحلقه‌آن را تراشیده بودندبه‌وزن یك‌ونیم‌تانك ویك‌سرخ که یك‌مثقال وپانزده‌سرخ بوده باشد، به‌طریق‌پیشکش فرستاده بود ازنظرگذشت وبه‌غایت پسندخـاطر افتاد. تـاامروز چنین انگشتری شنیده‌نشده بودکه به‌دست‌هیچیك ازسلاطین درآمده باشد. یك‌قطعه‌لعل و شش‌پرچه هم‌که دوتانك‌پانزده‌سرخ وزن داشت وبیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بـود. انگشتری به‌همین‌ملغ قیمت شد. درهمین‌روزها فرستاده‌شریف مکه باعرض داشت و پرده در خانه کعبه به‌ملازمت‌رسیده، اظهاراخلاص بسیارنموده‌بود. پنج‌لك‌دام که هفت‌هشت‌هزارروپیه بوده‌باشد به فرستاده‌های مذکور مرحمت‌شد ومقررنمودم کـه موازی یك‌لـك‌روپیه بجهت شریف از تحف ونفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار به‌میرزاغازی: روزپنجشنبه دهم ماه میرزاغازی را به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرفراز ساخته باآنکه کـل ولایت تهته به‌جاگیراو مقرر بود پاره از صوبه‌ملتان نیز به جاگیراو مقررگشت وحکومت قندهار ومحافظت آن ملك کـه سرحد هندوستان است، به عهده کاردانی وحسن سلوك اومقرر گردید وخلعت [۵۳ب] وشمشیر مرصع‌عنایت نموده رخصت‌دادم. (میرزای غازی فی‌الجمله کمالی داشت. شعرهم خوب می‌گفت وقـاری‌تخلص

می‌کرد. این بیت ازوست. بیت:

گریهٔ من گرسبب خندهٔ اوشد چه‌عجب ابر هرچند که گریدرخ گلشن خندد)

درپانزدهم پیشکش خانخانان به‌نظر درآمد چهل‌زنجیرفیل وپاره جواهر ومرصع‌آلات واقمشه ولایتی وپارچه که‌در دکن وآنحدودبه‌هم‌می‌رسد،فرستاده‌بود. مجموع یك‌لك وپنجاه هزارروپیه قیمت‌شد. میرزارستم واکثر بنده‌های تعینات صوبه مذکورهم پیشکشها فرستاده بودند. چندفیل‌ازآنجمله‌پسند افتاد. خبرفوت رای درگاکه از نواختهای والد بزرگوارم بود، درهژدهم همین‌ماه رسید. چهل‌سال زیاده‌درملازمت حضرت‌عرش‌آشیانی در جرگه امرا منتظم بود تارفته‌رفته پله منصب او به‌چهارهزاری رسید. پیش از آنکه سعادت ملازمت پدرمن دریابد، ازنوکران معتبر راناواودیسنگه بود. درشهریور دهم‌گذشت کنکاش سپاهیگری خوب می‌رسید.سلطان‌شه افغانی‌که طبعش به‌شر وفسادآمیخته بود درخدمت خسرو بسرمی‌برد ونسبت محرمیت تمام داشت. چنانچه علت نامه‌گریختن آن بی‌سعادت این‌مفسدبود. چه ازشکست و به‌دست‌افتادن خسروجانی‌بتك پابیرون برده خودرا به‌دامن کوه خضرآباد وآن حدودکشید. آخرالامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتارشد. چون باعث ضلالت وخرابی‌این‌قسم‌پسری شده بود، حکم‌کردم که اورا درمیدان لاهور تیرباران کردند وکروری مذکور به‌زیادتی منصب وخلعت مفتخر وسرافراز گردید. در بیست‌ونهم شیرخان افغان که از بنده‌های قدیم من بود، فوت‌شد. توان‌گفت که خود قصد خودکرد چراکه به‌شراب‌مداومت تمام داشت. به نوعی‌که درپهری چهار پیاله لبریزعرق دوآتشه‌می‌خورد. وروزه‌رمضان سال‌گذشته را خورده بود. دراین‌سال به‌خاطرش رسیدکه ماه‌شعبان را درعوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته دوماه متصل روزه‌دار باشد. ازترك‌عادت‌که طبیعت ثانی است ضعف‌معده پیداکرد واشتهامطلق برطرف‌شدورفته‌رفته ضعف‌قوی‌شده درپنجاه‌وهفت‌سالگی درگذشت. فرزندان[۵۴الف] و برادران اورا به‌قدر حالت نواخته پاره ازمنصب وجاگیر اورا به‌آنها مرحمت نمودم.

در غره‌شهرشوال به‌صحبت مولانای محمدامین که ازمریدان شیخ‌محمود کانکرست رسیدم. شیخ‌محمود مذکور از بزرگان وقت خودبوده است وحضرت جنت‌آشیانی بدیشان عقیده تمام داشتند چنانچه یك‌مرتبه‌آب بردست ایشان ریخته‌اند. ومولانای مشارالیه مردیست نیك‌ذات وباوجود علایق وعوایق وارسته وبروش وشیوه فقر و شکستگی نفس‌آشنا، صحبت ایشان مرا بسیار خوش‌آمد. بعضی وردها که درخاطره کرده بودند مذکور ساخته نصایح ارجمند وسخنان دل‌پسند از ایشان شنیدم، وخیلی تسلی حاصل‌گشت هزاربگهه زمین به طریق مدد معاش وهزارروپیه نقدگذرانیده ازایشان وداع کردم. یك‌پهر از روز یکشنبه گذشته از

لاهور به‌قصدتوجه دارالخلافت آگره برآمدم. قلیج‌خان را حاکم و میرقوام‌الدین را دیوان وشیخ‌یوسف‌را بخشی وجمال‌الدین‌را کوتوال ساخته که‌هریك فراخور حالت‌خلعت‌مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست‌وپنجم از دریای سلطانپور گذشته در دوکروهی نکودرنزول واقع‌شد. والد بزرگوارم از زرو زن‌بیست‌هزار روپیه به‌شیخ‌ابوالفضل داده بودند که در میان این‌دوپرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند. الحق درغایت صفا وطراوت وسرپلی سرمان یافته است. به معزالملك جاگیردار نکودر فرمودم که برپك‌دست این‌پل عمارتی و بـاغچه سازد که آینده ورونده از دیدن آن‌محظوظ شوند. دوشنبه دهم ذی‌القعده‌وزیرالملك کـه پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافته، دیوان سرکارمن بود به‌مرض سهال درگذشت درآخر آن عمرپسری شوم قدم درخانه‌او متولد گشت که در عرض چهل‌روز سرمادرو پدر را خـورد. درسن [۵۴ب] دوسه‌سالگی اوهم برطرف شد. تاخانه وزیرالملك یکبارگـی خراب نشود، منصور برادرزاده اورا نواخته به منصب سرفراز ساختم عایتا : ع: بوی‌عشق ازو نمی‌آید

روزدوشنبه چهاردهم دراثنای راه شنیده‌شد که درمیان پانی‌پت و کـرنال دوشیرهست که آزار بسیار از آنها به مترددین‌می‌رسد. فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا ومقام آنها رسیدم، خودبرماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بردورآنها بطرین قمرغه‌ایستاده کردند وهردورا به عنایت الهی به‌تفنگ‌زده شرآن دورا که راه‌بر بنده‌های خدا بسته‌بـودند، دور کردم. روزپنجشنبه دهلی‌محل نزول‌گردید ودرمنزل‌که سلیم‌خان افغان درایام‌حکومت‌خود درمیان آب چون‌ساخته وسلیم‌کده‌نام نهاده و لدبزرگوارم اینجارا به مرتضی‌خان که دهلی وطن اصلی اوست داده‌بودند، فرودآمدم. خـان‌مذکور مشرف بردریا صفه ازسنگ ساخته در غایت صفاولطافت درته‌آن‌عمارت متصل‌به‌آب چوگنبدی مربعی کاشی‌کاری به‌فرموده‌حضرت آشیانی ساخته‌اند که به‌آن‌هوا کم جای بوده باشد درزمانی که حضرت‌جنت آشیانی دردهلی تشریف داشته‌اند اکثر اوقات آنجا نشسته بامصاحبان ومجلسیان خود صحبت می‌داشته‌اند من چهارروز دراین‌سرمنزل بسر برده بامقربان و نزدیکـان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم‌خان که حاکم‌دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند به‌قدر حالت خود پیشکشها ونذرها سامان‌نموده به‌نظر درآورند. خـواستم که درپرگنه پالم که ازمضافات بلده مذکور است وازشکارگاههای مقررست طرح‌شکـار قمرغه انداخته‌چندروز بدین‌امر مشغولی نمایم. چون به‌عرض‌رسید که ساعت نزدیك‌شدن‌آگره نزدیك است ودیگر ساعتی دربن نزدیکی بهم نمی‌رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته براه دریا متوجه‌گشتم.

رسیدن اولاد میرزا شاهرخ: [۵۵الف] در بیستم ماه ذی‌قعده چهار پسر و سه دختر از اولاد میرزا شاهرخ که به‌پدرم ظاهر ساخته‌بود، آوردند. پسران را به بنده‌های معتبر ودختران را به خدمه محل سپردم که به‌محافظت آنها قیام واقدام نمایند.

دربیست‌ویکم‌ماه مذکور راجه‌مان‌سنگه ز قلعه رهتاس که درولایت پتنه و بهار واقع است، بعداز فرستادن شش‌هفت‌فرمان آمده ملازمت کرد. اوهم به‌طریق خان‌اعظم‌از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است. آنچه اینها بامن کرده‌اند وآنچه از من نسبت به‌آنها به‌وقوع آمده، عالم‌السرایر به‌آن داناست. شایدهیچکس نتواند گذرانید. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل ازنروماده به‌طریق پیشکش گذرانید غایت یکی‌هم لیاقت آن‌نداشت که داخل فیلان خاصه‌شود. چون‌ازرعایت‌یافته‌های پدرم بودتقصیرات‌او برروی اونیاورده به‌عنایت‌پادشاهانه سرفراز ساختم. دربن روزجل سخنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می کرد، آوردند. به‌غایت غریب‌وعجیب نمود. در ترکی این جانور را طرغی می‌گویند.

ظهور نوروز سوم ازجلوس همایون

روز پنجشنبه بتاریخ دوم‌ذی‌حجه مطابق غره‌فروردین‌ماه آفتاب عالمتاب که جهان را به فروغ‌خود روشن وتابان‌دارد، ازبرج‌حوت به‌عشرت‌سرای‌حمل، که مقام‌فرح وشادمانی است، انتقال نموده عالم‌را رونق‌دیگر بخشیده وتاراج‌دیدگان وسرما و ستم‌رسیدگان خزان را به دستیاری‌بهار خلعتهای نوروزی وقباهای سر فیروزی پوشانیده تلافی وتدارک نمود بیت:

باز فرمان‌آمد از سالارده — مرعدم‌را کانچه خوردی بازده

درموضع رنکته که درپنج کروهی آگره واقع است مجلس‌نوروز منعقد گشت و در ساعت‌تحویل فیروزی وخرمی برتخت‌نشستم، وامراونزدیکان وسایر بندگان به‌لوازم‌مبارکبادی قیام‌واقدام نمودند. خان‌جهان را درهمین مجلس منصب پنجهزاری ذات وسوار سرفرازساختم وخواجه جهان‌را به‌خدمت بخشیگری امتیازدادم. وزیرخان‌را از وزارت‌صوبه بنگاله معزول ساخته ابوالحسن شهابخانی‌را بجای‌او فرستادم ونورالدین‌قلی کوتوال آگره‌گشت. چون مقبره منوره‌حضرت‌عرش‌آشیانی‌برسرراه واقع‌بود، بخاطر رسید[۵۵ب] که اگر دراین‌گذشتن سعادت زیارت ایشان‌را دریابم، کوته‌اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون ممر عبور برآنجا واقع‌بود، زیارت نمودند به خودقراردادم که درین‌مرتبه به‌آگره داخل‌شوم وبعد از آن به‌نیت زیارت چنانچه حضرت‌ایشان به‌جهت‌حصول وجودمن ازآگره تااجمیر پیاده توجه فرموده بودند من‌هم از آگره تامقبره منوره ایشان که دونیم کروه است پیاده رفته این سعادت

دریابم. و کاشکی میسرمی‌بود که به‌سر این راه را طی‌می‌کردم. دوپهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته به‌ساعت‌سعید متوجه آگره گشتم وموازی پنجهزار روپیه زر ریزگــی از دودست راه پاشیده به‌دولت سرای همایون که دردرون قلعه بود، داخل گردیدم. دراین‌روز راجـه نوسنگه دیو یوز سفیدی آورده گذرانید. اگرچه ازدیگر انواع حیوانات پرنده وچرنده جنس‌سفید که آن‌راطویغول‌می‌گویندپیدا می‌شود، غایتا یوزسفید دیده‌نشده بود. خطهای او که‌سیاه‌می‌باشند بدرنگ بود وسفیدی بدن‌او نیز به‌نیلی میرداشت. از جانوران طویغان آنچه‌من دیده‌ام شاهین وباشه وشکره که درزبان فارسی بیغو می‌گویند وگنجشک، زاغ وکبک ودراج وبودنه وطاوس است. اکثراوقات درقوشخانه بازطویغون می‌باشدوموش‌بران طویغون‌هم‌دیده‌ام ازجنس‌آهوی سیاه نیز که بغیراز هندوستان درجای‌دیگر نمی‌باشد وآهوی چهکاره که به‌زبان فارسی‌سفیده می‌گویند. طویغون‌مکرر به نظردرآمده است. دراین‌روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر را جپوت است آمده ملازمت کرد. سه‌فیل پیشکش آورده‌بود یکی ازآنها به‌غایت‌پسند افتاد. درسرکار به‌پانزده‌هزار روپیه قیمت‌نموده داخل فیلان خاصه شد و نـام اورا رتن گج نهادم. نهایت‌قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بیست‌وپنج هزار روپیه زیاده نمی‌بـاشد. اماحالا بسیارگران شده ست. رتن را به خطاب سر[۵۶الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران‌صدرجهان را به‌منصب پنجهزاری ذات ویکهزارو پانصد سوارومعظم‌خان‌را چهارهزاری ذات ودوهزارسوار ممتازگردانیدم. عبدالله‌خان بـ منصب سه‌هزارو پـانصدی سرفـراز گشت. مظفرخان‌وبهاوسنگه هریك به‌منصب‌دوهزاری‌ذات وهزارسوار امتیاز یافتند. ابوالحسن دیوان را هزارو پانصدی واعتمادالدوله را هزاری‌ذات ودویست‌وپنجاه سوار ساختم.

در بیست‌وچهارم‌راجه‌سورج‌سنگه،طغائی‌فرزندخرم آمده ملازمت کرد. شیام پسرعموی امـرای مقهور را آورد فی‌الجمله شعوری دارد وسواری فیل ر خــوب می‌داند. راجــه سورج‌سنگه از شعرای هندی زبان شاعری‌همراه آورده بود. درمدح‌من به‌این مضمون شعری گذرانید: که اگر آفتاب پسرمی‌داشت، همیشه روزمی‌بود هرگز شب‌نمی‌شد. چرا که بعد از غروب‌آن پسرجانشین اومی‌شد و عالم‌را روشن می‌داشت. بحمدالله‌والمنة که پدرشمارا‌خدای این‌نوع‌پسری کرامت کرد، که بعداز شنقارشدن‌مردم ماتم‌که مانند شب است نداشتند. آفتاب ازین رشك‌می‌برد که‌کاشکی مراهم‌پسری می‌بود که جانشینی‌من کرده شب را بـه‌عـالم راه نمی‌داد. چنانچه زروشنی طـلـع ونورعدالت شما باوجود چنین‌واقعه، آفـاق چنان منوراست که گویا شب‌را تام ونشان نیست. به‌این تازکی مضمون ازشعرای هند کم به‌گوش رسیده به جلدوی این‌مدح فیلی‌به‌اومرحمت کردم. راجپوتان شاعر را چارن می‌گویند. یکی ازشعرای

وقت این مضمون را چنین به‌نظم درآورده:

گر پسر داشتی جهان افروز	شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه او چون نهفت افسرزر	بنمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری	جانشین گشت این چنین پسری
کـه ز شنقار گشتن آن شاه	کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روزپنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۷ جلال‌الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی‌ازمردانگی نبود ودرچند معرکه ازو کارها[۵۶ب] به‌وقوع آمد. غایتاً خالی‌ازخبطی نبود. تخمیناً درسن پنجاه شصت سالگی به‌مرض اسهال فوت شد. افیونی‌گذرائی بود. افیون رامثل پنیر ریزه ریزه‌کرده میخورد ومقرربودکه اکثر اوقات افیون ازدست مادر خود می‌خورده‌باشد چون مرض اوقوت‌گرفت وحالت مرگ ظاهرگردید مادرش ازنهایت تعلق ازهمان افیون‌کـه به‌پسرخودمی‌خورانید زیاده بر‌اندازه خورده بعدازگذشتن پسر به‌یکدوساعت اوهم درگذشت تا غایت این قدرمحبت ازمادر به فرزند شنیده نشده‌است. درمیان هندوان رسمی است‌که‌زنان بعد ازفوت شوهران خواه بجهت محبت وخواه به‌حفظ ناموس پدران وشرم خویشان خود را میسوزند اما ازمادران درمیان مسلمانان وهندوان مثل این کاری به‌ظهـورنیامده. درپانزدهم ماه مذکور اسپی‌که سرآمد اسپان خاصه من بود، از روی عنایت به‌راجه‌مان سنگ‌مرحمت‌نمودم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تحفه‌های لایق مصحوب منوچهر، کـه ازغلامان معتبرشاه است، به‌حضرت عرش‌آشیانی ارسال‌نموده بود. از دادن این اسب راجـه آن مقدار خوشحالی وشعف نمودکه اگر مملکتی بدوعایت می‌کردم معلوم نبودکه‌آن قدرشادی نماید. وقتی‌کـه آوردند سه چهارساله بـود درهندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه ازمغول و راجپوت به اتفق معـروض داشتند از عـراق مثل ایـن اسپی به هندوستان نیامده است. چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس وصوبه دکن را به‌برادرم دانیال مرحمت نموده به‌آگره مراجعت‌می‌فرمودند، از روی مرحمت به وحکم‌شدکه یك چیزی که خاطرخواه توباشد، ازمن بطلب او وقت یافته این سپ را التماس‌نمود. بدین جهت به‌اوعنایت‌فرمودند.

روز سه‌شنبه بیستم عرضداشت اسلام خان مشعر برخبر فوت جهانگیر قلی‌خان صاحب صوبه‌بنگاله که‌علام خاص‌با اخلاص من‌بود، رسید. بنا بر[۵۷الف]جوهر ذاتی واستعدادفطری درحرگه امرای‌کلان انتظام داشت. ازفوت اوخیلی‌آزرده‌خاطر گشتم. حکومت بنگاله واتالیقی شاهزاده‌جهاندارارا به‌فرزند اسلام‌خان‌مرحمت کردم. وافضل‌خان را به‌جای‌اوصاحب‌صوبه‌ولایت بهارساختم. پسرحکیم علی راکه بجهت‌بعضی خدمات به‌برهانپورفرستاده بودم آمده‌بازیگری

چند کرناتکی همراه آوردند که نظیر وعدیل خود ند شتند. چنانچه یکی از آنها به ده گوی که هریك برابرنارنجی بود ویك ترنج و یك سرخ آنچنان بازی می کرد که باوجودبزرگی و خردی یکی خطانمی‌شد. وهمچنین از اقسام بازیها آنچنان می کرد که عقل حیرانمی‌گشت. در همین روزها درویشی ازسراندیب آمده جانوری غیرمکرری آورد دیونك نام روی پشت برك کلان مشابهت تمام دارد وهیأت مجموعی او به‌میمون شبیه است. اما دم ندرد وحرکاتش به میمون سیاه بی‌دم که به‌زبان هندی بن‌مانس گویند می‌ماند. جثه او برابرمیمون بچه دو سه ماهه باشد پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شدکه از این کلانتر نمی‌شود. خورش اوشیراست. کیله هم می‌خورد. چون غرابت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی‌درنظرها کریه می‌نماید. در این روز میرزا فریدون برلاس به‌منصب یکهزار و پانصدی ذات وهزار وسیصد سوار سرفراز گردید وحکم شدکه پاینده‌خان مغول چون از ترددسپاهیگری به پایه کبرسن افتاده است، موافق دوهزاری ذات جاگیرمی‌یافته باشد. الف خان به‌منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفرازگردید. منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوار مقرر گشت ومحافظت قلعه‌رهتاس به کشورخان[۵۷ب]ولدقطب‌الدین کوکه مفوض گردید واهتمام‌خان به‌منصب‌هزاری ذات‌وسیصد سوار ممتازگشته به‌خدمت میربحری وسامان‌نواره بنگاله تعیین یافت. درغره صفرشمس‌الدین ولد خان اعظم ده زنجیر فیل‌پیشکش نموده و به‌منصب دوهزاری ذات وهزار و پانصد سوار سرفرازگردیده به‌خطاب جهانگیر قلی خانی ممتازگشت وظفر خان به‌منصب دوهزاری ذات و هزارسوارمفتخرگردید. چون دخترجگت سنگه پسر کلان راجه‌مان سنگه را خواستگاری‌نموده بودم، به‌تاریخ شانزدهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساچق‌گویان به‌خانه راجه مذکورجهت سر-افرازی اوفرستادم. مقرب خان ازبندرکهمبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت‌به‌این خوبی کارمصوران فرنگ دیده نشده بود درهمین روزها عمه‌ام بخت نسا بیگم درسن شصت ویك سالگی به‌مرض سل و دق به‌جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا ولی پسر او را به‌منصب هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گردانیدم. اقم حاجی نام ماوراءالنهری که مدتها در روم بوده وخالی از معقولیت ومعرفتی نیست خود را ایلچی خوندکارگفته درآگره ملازمت کردکتابت مجهولی نیز داشت نظربه‌احوال و اوضاع کرده هیچکس را ازبنده‌های درگاه تصدیق به‌ایلچی بودن او نکردند. از زمانی که حضرت صاحب قرانی فتح روم فرمودند و ایلدرم بایزید حاکم آنجا زنده به‌دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش وتحصیل مال یك ساله‌کل ولایت روم قرار دادندکه به‌دستورملك مذکور را

به‌تصرف وبازگرداند. در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت. ملك را به‌پسر اوموسی چلپی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تاحال ازجانب قیاصره آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستاده‌اند الحال چگونه باورتوان کرد که این شخص ماوراءالنهری‌فرستاده خوندگار باشد. اصلااین‌سخن [۵۸الف]معقول نیفتاد وهیچکس برصدق‌دعوی‌اوگواهی نداد. بنا براین فرمودم که هرجا می‌خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جگت سنگه: در چهارم ربیع ول دخترجگت سنگه داخل خدمه محل گردید و درمنزل حضرت مریم زمانی‌مجلس عقد وطوی منعقدگشت ازجمله جهیزی که راجه ما سنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع رانا را پیش‌نهاد خاطر همت داشتم بخاطرگذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزارسوار مکمل با سرداران کاردیده بهمراهی اوتعیین نمودم وسوای آن پانصد نفر احدی و دوهزاربرق انداز پیاده با توپخانه مشتمبر هفده هشتاد توپ و گجنال وشترنال وشصت زنجیر فیل خدمت معین کرده بیست لك روپیه خزانه حکم شدکه همراه این شکربوده باشد. در شانردهم ماه مذکور میرخلیل‌الله پسر شاه نعمت‌الله یزدی که مجملی از احوال او وسلسلهٔ او پیش از این نوشته شده به‌مرض اسهال درگذشت، ازسیمای اوآثار اخلاص‌مندی ودرویش مشربی ظاهربود. اگرعمرش امان می‌داد و مدتی درخدمت می‌گذرانید به مناصب عالی سرافرازی می‌یافت. بخشی برهانپور اسپه‌ای چند فرستاده بود یکی ازآنهارا فرمودم که به‌وزن در آوردند. پنجاه و دونیم توله برآمد. روز چهارشنبه هژدهم در منزل مریم‌الزمانی مجالس وزن سال چهلم ازسال‌های قمری ترتیب‌یافت وزر وزن را فرمودم که به عورات ومستحقان قسمت نمودند.

روزپنجشنبه چهارم ربیع‌الاخر ظاهر بیگ بخشی احدیان به‌خطاب مخلص خانی و ملانقیبی شستری که به‌فضیلت وکمالات‌آراسته بود وعلم تاریخ و انساب را خوب می‌دانست به‌خطاب مورخ خانی سرافرازگردید. و دهم همین ماه برخوردار برادر عبدالله خان راخطاب بهادرخانی‌داده[۵۸ب]ازاقران‌ممتاز گردانیدم. مونس پسرمهترخان‌کوزه‌ای‌ازسنگ‌یشم که‌درعهد دولت‌میرزا الغ بیگ‌گورکان بنام نامی ایشان‌ساخته‌شده بودگذرانید. بغایت‌تحفه‌نفیس وخوش اندام وسنگش‌درنهایت سفیدی وپاکیزگی بود. درگردن کوزه‌اسم مبارك میرزا را با سنه‌هجری به‌خط رقاعی‌کنده‌اند. درحد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارك عرش‌آشیانی را برکناره لب‌کوزه نقش کردند. مهترخان‌ازغلامان قدیمی این دولت است. سعادت خدمت جنت‌آشیانی دریافته و درعهد سلطنت والد بزرگوارم به‌مرتبه امارت

رسیده بود و اورا از معتمدان‌می‌دانستند. درشانزدهم فرمان صادرشدکه ولایت سنگرام چنانچه یك سال دروجه انعام فرزند اسلام خان مقرربود، یکسال دیگر در وجه‌انعام افضل خان‌صاحب صوبه بهار مقررباشد ـ درین روز مهابت خان را به‌منصب سه هزاری ذات و دوهزار وپانصد سوار سرافرازگردانیدم ویوسف خان ولد حسین خان تکریه به‌منصب دوهزاری ذات وهشتصد سوارممتاز گردید.

دربیست وچهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دمع و رفع رانا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به‌خلعت واسپ وفیل خاصه وشمشیرمرصع سربلندگشت. ضفرخان به‌عنایت علم سرافرازگردیده به خلعت خاصه وخنجرمرصع امتیاز یافت. به‌شجاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت وفیل خاصه عنایت کردم. راجه نرسنگه دیـوخلعت و اسپ خاصه ومنگلی‌خان اسپ‌وخنجر مرصع ونراین داس کچهو هه وعلی‌قلی درمن‌وهزبرخان بهمین دستور یافتند. به‌بهادرخان ومعزالملك بخشی خنجر مرصع شفقت شد. همین طریق جمیع [۵۹ الف] امرا وسرداران هریك بقدرحالت ومرتبه خود به‌عنایت‌پادشاهانه سرافرازگردیدند.

یك پهر از روزمذکورگذشته خانخانان کـه به‌مرتبه بلند اتالیقی مـن ممتاز است، از برهانپورآمده ملازمت کردآن مقدارشوق وخوشحالی برو غلبه‌کرده بودکه نمی‌دانست کـه به پا می‌آید یا بسر مضطربانه خود ر درپای من انداخت ومن‌نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را درکنارعطوفت وشفقت کشیدم و روی او ر بوسیدم. دوتسبیح‌مروارید وچند قطعه لعل و زمرد پیش‌گـذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لك روپیه شد وسوای‌آن از هرجنس وبهرمتاع بسیاری به‌نظر درآورد.

هفدهم جمادی‌الاول وزیرخان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد. شصت زنجیر فیل نر و ماده ویك قطعه لعل قطبی پیشکش‌آورده بود. چون ازخدمتگاران قدیم بود و ازو همه خدمتی می‌آید فرمودم‌که درملازمت باشد. چون قاسم خان با برادرکلان خود اسلام خان اصلاسار- گاری نمی کرد، او راازبهاربه‌خدمت حضورطلبیده شده بود در این روز آمده ملازمت نمود. دربیست و دوم‌آصف خان لعلی به وزن هفت تانگ‌که ابوالقاسم بـرادر او دربندرکهمبایت به‌هفتاد وپنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به‌غایت خوش رنگ وخوش‌اندام است. اما به عقیده من زیاده ازشصت هزار روپیه نمی ارزد. با آنکه از دلیپ پسر رایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع‌آمده بود، چون پناه به فرزند خـان جهان آوردگناهان او به عفومقرون گشت و دیده ودانسته ازجرایم او در گذشتم. دربیست وچهارم‌فرزندان خانخانان‌که ازعقب می‌آمدند، رسیده ملازمت کردند وموازی بیست وپنجهزار روپیه پیشکش‌گذرانیدند. درهمین روز خـان

مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد.

روز پنجشنبه غره جمادی‌الثانی درمنزل حضرت مریم‌الزمانی مجلس [۵۹ب] وزن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن زر به عورت قسمت نمودم وتتمه حکم شد که به فقرای ممالك محروسه تقسیم نمایند. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت‌هزاری جاگیر تنخواه دهند. درین روزماده‌آهوی شیردار آوردند که به‌فراغت می‌گذاشت که او را می‌دوشیدند. و هر روزچهار سیر شیر ازو دوشیده می‌شد تا غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیرآهو وشیرگاو وگاومیش تفاوتی ندارد. می‌گویند که تنگی نفس را فایده می‌دهد.

درپانزدهم ماه راجه‌مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود، التماس رخصت آنبیر که وطن اوست نمود. فیل خاصه هشیارمست نام به‌او عنایت کرده رخصت دادم. روزدوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش‌آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علی‌حده مقرر است، چهارهزار روپیه دیگر فرستادم که به‌فقرا و درویشان که در روضه منوره حاضراند تقسیم کنند. درین روزعبدالله ولد خان اعظم را به‌خطاب سرافرازخان وعبدالرحیم پسر قسم خان را به‌خطاب تربیت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه‌شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که این قدر به پدر ماند کسی یاد ندارد. منجمان می‌گفتند که قدم او برپدرش مبارك نیست. اما برشما مبارك است. آخرظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو ازسن مذکور درگذشت دیده شد.

دربست ویکم خان‌خانان متعهد صاف‌ساختن ولایت نظام‌الملکیه که درشنقارشدن حضرت عرش‌آشیانی بعضی فتورها به‌آن راه یافته بودگردیده نوشته داد که اگر درعرض دوسال این خدمت با نصرام نرسانم، محرم باشم مشروط باآنکه سوای لشکری که درآن صوبه تعیین‌اند دوازده هزار دیگرباده لك روپیه خزانه بهمراهی ومعین گردد. فرمودم که بزودی سامان لشکر وخزانه‌نموده اورا دوانه سازند. دربیست وششم مخلص‌خان بخشی احدیان را به‌خدمت بخشیگری صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۶۰ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت نمودم.

درغره رجب پیشرو خان وکمال خان که ازبنده‌های روشناس مقرر بودند وفات یافتند. پیشروخان را شاه طهماسب به‌عنوان غلامی به پدرکلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش‌آشیانی چون به‌داروغگی ومهتری فراشخانه سرافرازگردیده خطاب پیشرو خانی یافت درین‌خدمت به نوعی ماهر بودکه‌گویی جامه‌ایست که برقامت قابلیت اودوخته‌اند. درسن نود سالگی ازجوانان چهارده ساله جلدتربود. سعادت خدمت پدرکلان من وپدرمن و من دریافت. تا دم مرگ یك لمحه بی‌کیفیت شراب نبود.

آلوده شراب فغانی به‌خاک رفت　　　　آه ارملایکش کفن تازه بو کنند
(فغانی)

پانزده لك روپیه اروماند. پسری درغایت ناقبلی دارد رعایت نم، بنابرحقوق خدمت پدرش مهتری نصف دراشخانه به‌او ونصف دیگر به تخماق خان مرحمت شد. کمال‌خان که از بنده‌های فدوی با اخلاص من بود از طایفه کلالان دهلی است بنابرظهور و دیانت وعنایت اعتماد او را یکاول‌بیگی ساختم. این‌چنین خدمتگاران بسیارکم بهم‌می‌رسند. دوپسرداشت‌بهر دوشفقت بسیارکردم اما مثل اوکجا.

در دوم ماه مذکورلعل‌کلاونت که ازخردی بار درخدمت پدر من‌کلان شده بود وهر نقش وصوتی که به‌زبان و روش هندی می‌بستند و به‌اویاد می‌دادند در سن شصت وپنج‌سالگی سکه هفتاد سالگی فوت‌کرد. یکی از کنیزان او در این قضیه افیون خورده خود را هلاك ساخت ازمسلمانان‌کم زنی چنین‌وفا بجا آورده باشد.

حواجه سرایان بنگاله: در هندوستان خصوصاً در ولایت سلهت‌که از توابع بنگاله است ازقدیم‌رسم‌شده بودکه رعایا ومردم‌آنجا بعضی ازفرزندان خود راخواجه سرا نموده و درعوض مال واجبی به‌حکام می‌دادند. و این رسم رفته رفته به‌دیگر ولایت نیز سرایت‌کرده [۶۵ ب] هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع‌النسل می‌شدند و این عمل‌رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم کردم‌که من بعد هیچکس به‌این‌امرقبیح قیام و اقدام ننماید وخرید وفروخت خواجه سرایان خرد سال بالکل برطرف باشد. به اسلام خان وسایرحکام صوبه بنگاله فرمان صادرگشت‌که هرکس‌مرتکب این امر شود تنبیه وسیاست نمایند. خواجه‌سرای خردسال نزد هرکس باشد بگیرند تا غایت هیچکس ازسلاطین سابق این توفیق نیافتند. انشاالله تعالی در اندك فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه برطرف شود وهرگاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد، هیچکس به‌این‌فعل ناخوش بی‌فایده اقدام نخواهد نمود.

اسب سمندی ازجمله اسپان فرستاده شاه عباس‌که سرطویله اسپان خاصه من بود، به خانجانان‌مرحمت‌کردم، آن‌قدرخوشحال شدکه به‌شرح راست‌نیاید. الحق به‌این کلانی‌وخوبی اسپی تاغایت به‌هندوستان نیامده است وفیل متوجه راکه درجنگ بی‌بدل است با بیست‌زنجیر فیل دیگر به‌اوعنایت نمودم. چون کشن سنگه خالوی خرد خرم‌که بهمراهی مهابت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به‌تقدیم رسانیده در جنگ مردم را با زخم نرچه به‌پای او رسید. تا بیست‌کس نامی او به‌قتل‌آورده بود وقریب سه هزار کس را دستگیر ساخته به‌منصب دوهزاری

ذات و هزار سوار سر فراز شد. در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزای غازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه به‌مجرد آنکه میرزا مشار الیه از بهکر روانه ولایت مذکور می‌گردد. خبر موت سردارخان که از ملازمان مقرر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و به تخته بیك اشتهار داشت می‌رسد نصف منصب او را به‌فرزندان او مرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره عرش آشیانی: روز دوشنبه هفدهم پیاده به‌قصد زیارت روضه‌منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم. اگر میسر می‌بود این راه به‌مژه و بسر می‌پیمودم. حضرت والد بزرگوارم بجهت [۶۱ الف] ولادت من ازفتحپور به جمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده به زیارت حضرت خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین چشتی متوجه‌گشته بودند. گر من به سر و چشم این راه ببیمایم هنوز چه کرده باشم. چون به‌سعادت زیارت مشرف‌شدم وعمارتی که برسر روضه منوره شده بود دیدم به‌نوعی که خاطر خواه من بود. منظـر درنیامد. چرا که منظور آن بود که رونده‌های عالم مثل این عمارت درمعموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنای عمارت مذکور زخسرو بیطالع این نوع امری به‌ظهور آمد و بالضروره روانه لاهور گشتم معماران به سلیقه خود یك طوری ساخته بودند. آخرالامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند، فرمودم که دیگر باره معماران ماهر به‌اتفاق مردم‌صاحب وقوف بعضی‌جاها را به‌نوعی که قرار یابد بیندازند. رفته رفته‌عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغی درغایت صفا بردورعمارت مقبره منوده تـرتیب یافت. دروازه درنهایت رفعت وعظمت مشتمل برمیناره‌ها ازسنگ سفید ساخته و پرداخته‌شد. مجملاً پانزده لك روپیه که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران وپنجلك خانی مطابق زرتوران بوده باشد، خرج این عمارت عالی را به‌من شنوانیدند.

روز یکشنبه بیست وسیوم به‌خانه حکیم علی به تماشای حوضی که مثل آن درزمان حضرت عرش آشیانی در لاهور ساخته بوده، با جمعی از مقـربان که آن حوض را ندیده بودند، رفتم. حوض مذکور شش‌گز درشش‌گز است، ودرپهلوی حوض خانه ساخته شده درغایت روشنی که راه به‌آن خانه هم از درون آب ست وآب ازآن راه به‌درون درنمی‌آید، و ده دوازده کس در درآن خانه صحبت می‌توانستند داشت ازنقد و جنس آنچه در وقت اوگنجید پیشکش نمود. بعد ازملاحظه خانه و درآمدن جمعی ازنزدیکان درآنجا حکیم را به‌منصب دو هزاری سرفراز ساخته، به دولت خانه معاودت نمودم.

روز یکشنبه چهاردهم شعبان خانخانان به‌عنایت کمر شمشیر مرصع وخلعت [۶۱ ب] وفیل خاصه سرافراز گردیده بخدمت دکن مرخص گشت و راجه سورجسنگه که از تعینات خـدمت

مذکوربود، به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوارممتازشد. چون مکرر به‌عرض رسیدکه ازبرادران وملازمان مرتضی خان آزاد به رعایا وسکنه احمدآباد گجرات‌می‌رسد و ضبط خویشان ومردم خود به‌واجبی نمی‌تواندکرد، صوبه مذکور ازو تغییرنموده به‌اعظم خان مرحمت فرمودم ومقررشدکه خود درملازمت‌بوده جهانگیر قلی‌خان پسرکلان او به‌نیابت او روانه‌گجرات‌گردد. منصب جهانگیرقلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزاروپانصد سوارمقررگردید وحکم شدکه به‌اتفاق موهنداس دیوان ومسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل‌می‌داده باشند. موهنداس به‌منصب هشتصدی ذات و پانصد سوارمسعود بیگ به‌سیصدی ذات ویکصد وپنجاه سوار سرافرازگردیدند ازبنده‌های حضور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات وچهارصد سوارونصرالله خان بهمین منصب ممتازگشتند. مهترخان‌که مجملی از احوال اونوشته شده درهمین روز وفات نمود وموتس خان پسر او را به منصب پانصدی ذات ویکصد وسی سوار سرافراز ساختم.

روزچهارشنبه‌چهاردهم ذی حجه خسرو را از دخترخان اعظم پسری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. درششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاده‌که عقیده فرنگان این‌است که [۶۲ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی‌که ایلدرم با یزید بدست لشکر فیروزی اثر ایشان‌گرفتارآمد، نصرانی‌که درآن وقت حاکم استنبول بود، ایلچی با تحف وهدایا فرستاده اظهار اطاعت وبندگی نمود ومصوری که‌همراه ایلچی ساخته بودند، صورت‌آن حضرت را شبیه‌کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش‌من بهتر ازاین نخواهد بود. چون به‌صورت وحلیه اولاد وفرزندان سلسله علیه‌آن حضرت‌مشابهتی ندارد، خاطر به‌راست بودن این تسلی نمی‌شود.

نوروز چهارم ازجلوس همایون

تحویل حضرت نیر اعظم فیض‌بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد ونوروزگیتی افروزبه‌مبارکی وفرخی‌آغازشد. روزجمعه۵محرم سنه ۱۰۱۸ ه. ق حکیم علی وفات یافت. حکیم بی نظیری بود و ازعلوم عربیه نیز بهره تمام داشت. شرحی برقانون درعهد خلافت والد بزرگوارم تألیف نموده است. گندش [۶۲ ب] برفهمش زیادتی داشت چنانچه صورت او برسیرت وکسبی برذ تی. مجملا بد باطن و شرير-النفس بود. دربیستم صفر میرزا برخوردار را به‌خطاب خانعالم سرافرازساختم. ازنواحی فتحپور هندوانه‌ای‌آوردندکه به‌این‌کلانی تا حال دیده‌نشده‌بود. فرمودم‌که به‌وزن درآوردند.

سی وسه سیر ونیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری درخانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به عوراتی کـه دران روزجمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهرشد که بجهت نظام وسرانجام مهمات صو به دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌هارا روانه سازم بنابراین بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونموده ساعت رخصت تعیین نمایند. مهابت خان راکه بخدمت سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، به‌مصلحت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به‌عوض اوتعیین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم کـه به‌جمیع منصبداران آن لشکرحکم برساند که ازگفته خان مـذکور بیرون نرفته شکـر وشکایت او را عظیم مؤثر شناسند. درچهارم جمادی‌الاول یکی ازسزاولان که قبیله مقرراند بـز خصی نظر گذرانید که به‌طریق‌بزماده پستان داشت ومقداریک پیاله قهوه خوری هرروز شیرمی‌داد. چون شیر ازنعمتهای الهی است وماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب راشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکـور خرم پسرخان اعظم را بـه‌منصب دوهزاری ذات وهـزار و پانصدی سوار سرافرازساخته و دارائیی ولایت سورتهه که به‌جون‌گده مشهور است فرستادم. حکیم صدرا را به‌منصب پانصدی ذات وسی سوارممتازساخته بـه‌خطاب مسیح‌الزمان نـامور گردانیدم. درشانزدهم کمر شمشیرمرصع به رجه‌مان سنگه فرستاده شد. دربیست و دوم بیست لک روپیه بجهت مددخرج لشکر [۳۶الف] دکن که‌بهمراهی فرزند پرویز تعیین‌یافته‌اند، از تحویل خزانچی علی‌حده نموده پنج‌لک روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقررگشت. روز چهارشنبه بیست وپنجم‌جهاندار که قبل ازاین به‌همراهی‌قطب‌الدین‌خان‌کوکه به ولایت بنگاله تعیین یـافته‌بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی به‌من معلوم شد که اومجذوب مادرزاد است.

چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به‌تاریخ غره جمادی‌الاخـر امیرالامرا را نیز بـه خدمت مذکور تعیین نمودم و به‌عنایت خلعت و اسپ سرافرازگردید. کـرم چند پسر جگناته را به‌منصب دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوارنواخته به‌همراهی فرزند پرویزمقررفـرمودم. درچهارم ماه سیصد وهفتاد نفرسوار احدی به‌کومك لشکر رانا به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. یك صد رأس اسپ نیز ازطوایل سرکارفرستاده شد که بهرکس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. درهفدهم یك قطعه لعل کـه قیمت‌آن شصت هزار روپیه بود به‌فـرزند پرویز عنایت کردم ویك قطعه دیگر با دومرواریدکه تخمیناً چهل هزار روپیه می‌ارزید به‌فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه بیست وهشتم جگت‌تهه‌به‌منصب پنجهزاری ذات و سه هزارسوار سرافرازگردید. دربیستم ماه‌رجب راجسنگه به‌منصب‌چهارهزاری ذات و سه‌هزارسوارسربلندی

رفت‌وبخدمت دکن مرخص گشت. روز پنجشنبه‌نهم‌شاهزاده‌شهریار ازگجرات آمده‌ملازمت‌نمود.

رخصت شدن پرویز به مهم دکن: روز سه‌شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به‌خدمت تسخیر ملك‌دکن رخصت نمودم. خلعت و اسپ خاصه و کمر شمشیر وخنجرمرصع عنایت شد. وسرداران و امرائی که به‌همراهی او تعیین یافته بودند به‌قدرمرتبه وحالت خود هریك به‌عنایت خلعت و اسپ وفیل وکمر وشمشیر وخنجرمرصع خوشدل وسرافراز گردیدند. هزارنفر احدی درملازمت پرویز به‌خدمت دکن تعیین نمودم. در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را درکوهستان وجاهای قلب تعاقب نموده[۶۳ ب] چند زنجیر فیل و اسباب اوبدست افتاد. چون شب درآمد جانی بتك پا بیرون برده بدر رفت. چون کار را بسروتنگ ساخته‌ام عنقریب گرفتارخواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به‌منصب‌پنجهزاری سرافرازساختم وتسبیح مروارید که به دوهزار روپیه می‌ارزید به‌پرویزعنایت شد. چون ولایت خاندیس وبرار به‌فرزند مشارالیه داده شده بود، قبعه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد رأس اسپ به‌همراهی اومقررگشت که به احدیان ومنصبداران وهرکس که لایق عنایت باشد، بدهد. دربیست وششم سیفخان بارهه به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و هزار وسیصد وپنجاه سوار سرافرازگردید و به‌خدمت فوجداری سرکار حصارمقررگشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان یك زنجیر فیل به وزیر خان عنایت شد. درجمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ وبوره که منشاء فسادهای کلی است، دربازارنفروشند وقمارخانه‌ها را برطرف سازند و درین باب تأکید تمام نمودم.

دربیست‌وپنجم شیری ازشیرخانه خاصه آوردند که‌به‌گاوجنگ اندازند. مردم‌بسیاربجهت تماشاایستاده جماعه جوگیان هم بودند شیربه‌یکی ازجوگیان‌که برهنه‌بود، به‌طریق‌بازی نه‌از روی غضب متوجه شده او رابزمین انداخت و چنانچه به‌ماده خودجفت‌می‌شودبا همان‌طریق، بالای‌جوگی برآمده جنبیدن‌گرفت روز دیگر هم‌همان‌طورحرکتی نموده‌چندنوبت این‌حرکت ازو به‌وقوع آمده. چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود وغرایب تمام داشت نوشته شد.

در دوم رمضان غیاثخان حسب‌الالتماس اسلام خان به‌منصب هزار وپانصدی و هشتصد سوار سرافرازگردید. فریدون خان برلاس را به‌منصب دوهزار وپانصدی ذات و دوهزارسوار ممتازساختم. هزارتولچه طلا ونقره وهزار روپیه درروزتحویل حضرت نیراعظم به‌برج‌عقرب که به اصطلاح هندوان‌سنکرات می‌گویند تصدق نموده [۶۴ الف] شد. در دهم ماه مذکور فیلی به‌شاه بیگ خان یوزی مرحمت کردم. وسلام‌الله عرب که ازجوانان قرار داده عرب‌است، ازخویشان مبارك‌حاکم دزفول بنابر توهمی که ازشاه عباس درخاطر اوقرارگرفته بود، به

ملازمت من‌آمد. او ر نواخته به‌منصب چهارصدی ذات ودویست‌سوار سرافرازساختم. مجدداً فوج دیگرکه یکصد ونود وسه منصبدار وچهل وشش نفر احدی بودند ازعقب پرویر بخدمت دکن فرستاده شد وپنجاه رأس اسپ نیزحواله یکی ازبنده‌های درگاه شدکه به پرویز رساند. در روزجمعه سیزدهم مضمونی به‌خاطر رسید و این غزل درسلك نظم درآمد.غزل:

۱ من چون‌کنم که تیر غمت برجگــر رسد
تا چشم نــارسیده دگــر بــرد گــر رسد
۲ مستانه میخرامــی و مست تــو عالمی
اسپند میکنــم کــه مبادا نــظــر رسد
۳ مدهوش گشته‌ام کــه بپویم ره وصال
فریــاد از ان کنم کــه مبدا خبر رسد
۴ در وصل دوست مستم و در هجر بیقــرار
داد از چنین غمی که مــرا سر بسر رسد
وقت نیــاز و عجــز جهــانگیر سر نه
امیــد آنکــه شعلهٔ نــور اثــر رسد

روزیکشبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچق به‌خانه صبیه مظفر حسین میرزا پسرسلطان حسین میرزا بن بهرام میرزابن شاه اسمعیل صفوی که ببجهت فرزند خرم خــواستگاری شده بود فرستادم، وهفدهم ماه مبارك خان شیروانی به‌منصب هزاری ذات وسیصد سوار سرافــراز گردید وپنجهزار روپیه نیزبه‌اومرحمت‌کردم وچهار هزار روپیه به‌حاجی‌بن اوزبك عنایت‌شد. دربیست و دوم یك قطعه لعل ویك‌دانه مروارید به‌شهریار شفقت‌کردم. یك‌لك روپیه مددخرج گویان به‌جماعه اویماقات‌که به‌خدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد. دوهزار روپیه به فرخ بیگ مصورکه از بی‌بدلان عصر است لطف نمودم، چهارهزار روپیه ببجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد وهزار روپیه حواله ملاعلی احمد مهرکن و ملاروزبهان شیرازی نمودم‌که درعرس حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیم به‌روضه ایشان صرف نمایند. یك فیل بــه محمد حسین کاتب وهزار روپیه به‌خواجه عبدالحق انصاری مرحمت‌شد. به دیوانیان حکم کردم‌که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات وسوار اعتبارنموده جاگیر تنخواه دهند. به‌برادر زاده بادی جند قانونی‌گوی سرکارآگره حکم کردم که هزارپیاده از زمینداران‌آگره سامان نموده وماهیانه قرار داده به‌دکن نزد پرویز برد وپنج لك روپیه دیگربجهت مدد خرج پــرویز مقرر گشت.

روزپنجشنبه چهارم شوال اسلام خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. ابوالبی اوزبك به‌منصب یك هزار وپانصدی و ظفرخـان به‌منصب دوهزار و پـانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع‌الزمان میرزا پسر شاهرخ وهزار روپیه به‌تهیان مصرمرحمت شد وحکم کردکه نقره به‌جمعی مرحمت شودکه پله منصب آنها سه هزاری وبـالاتر ازآن رسیده باشد. پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال وعماراتی‌که درآنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شدکه اهتمام نموده پل وعمارات مذکور را درغایت استحکام به‌انصرام رساند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارگهری از روزمانده ماه‌آغاز گرفتن نمود به‌مرتبه‌که تمامی جرم‌آن منخسف‌گشت. و تا پنج گهری شب‌گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به‌طلا ونقره وپارچه وغله وزن نموده اقسام حیوانـات ازفیل و اسپ وغیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده‌هزار روپیه شد. فرمودم‌که به مستحقان وفقرا قسمت نمودنـد. در بیست و پنجم دختررام چند بندیله به‌التماس پدر او به‌خدمت‌گاری خودگرفتم و به میرفـاضل برادر زاده میرشریف‌که به‌فوجداری قنوله وآن نواحی مقررشده بود یك فیل عنایت فرمودم وعنایت‌الله به‌خطاب‌عنایتخان سرافرازشد.

چهارشنبه غره ذی‌قعده باری‌چند به‌منصب پانصدی ذات وسیـصد سوار ممتازگشت ویك قبضه کهپوه [۶۵ الف] مرصع به‌فرزند بابا خرم مرحمت شد. ملاحیاتی‌که پیش‌خـانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی‌که مشعر برانواع مرحمت وشفقت بود، پیغام داده بودم، آمـد و یك قطعه لعل و دومرواریدکه خانخانان بدست او فـرستاده بود وتخمیناً بیست هـزار روپیه قیمت داشت‌آورده‌گذرانید. میرجمال‌الدین حسین‌که دربرهانپور بود و به‌حضـور اوطلبداشته بودم‌آمده ملازمت‌کرد. دوهزار روپیه به‌شجاعت‌خان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش ازآنکه پرویز به‌برهانپور برسد، عرضداشت خانخانان و میرا رسید که دکنیان جمعیت نموده درمقام فسادانـد. چون معلوم شدکه با وجود تعیین پرویز ولشکری که درخدمت او رفته ومقررشده هنوز به‌مدد وکمك‌احتیاج دارند، به‌خاطرگذرانیدم‌که خود متوجه شوم و به‌عنایت الهی خاطر ازآن مهم جمع نمایم. در این اثنا عـرضداشت آصف خان هم‌آمد، کـه توجه حضرت بدین جانب لایق‌اقبال روز افزون است وعرضداشت عادل خان بیجاپوری رسیدکـه اگریکی ازمعتمد ندرگاه باین‌طرف مقررشودکه ملتمسات ومستدعیات خود را باوبگویم تا او به‌عرض اشرف رساند امید هست‌که باعث صلاح حال این بنده‌ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتخواهان‌کنکاش نمودم تا هرکسی را آنچه بخاطر رسیدبه‌عرض رساند. فرزندخان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملك مرخص شده باشند، توجه حضرت به‌نفس نفیس ضرورنیست. اگر حکم شود بنده هم به‌ملازمت شاهزاده پرویز برود. و این خدمت را درملازمت ایشان انشاالله به تقدیم رساند. همه دولتخواهان را این سخن معقول وپسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرارنداده بودم، چون مهم کلانی بود، به‌ضرورت رضا دادم وفرمودم که به‌مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد، بیتوقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یك سال در آن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سه‌شنبه هشتم ذی‌قعده اختیارساعت رخصت او بود، خلعت خاصه زر دوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمرشمشیر مرصع وفیل خاصه عنایت فرمودم وتومان توغ هم مرحمت شد. وفدائی خان را که از بنده‌های صاحب اخلاص است خلعت و اسپ ومدد خرج لطف نموده به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم، وهمراه‌خان جهان تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عبدلخان حسب‌الالتماس او باید فرستاد، او را روانه گرداند وسکوپندت که در زمان حضرت عرش‌آشیانی ازجانب عادلخان همراه پیشکش اوآمده بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ وخلعت و زرعنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به‌خدمت دفع رانای مقهورتعیین بودند، مثل راجه نرسنگه‌دیو وشجاعت خان و راجه بکرماجیت وغیره با چهار پنجهزار سوار به‌کومك فرزند خان جهان تعیین شدند ومعتمد خان را به‌قدغن‌فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده دراجین به‌خان‌جهان همراه سازد، و ازمردم درخانه شش هزار هفت هزارسوارمثل یوسف خان بارهه وحاجی بی‌اوزبك وسلام‌الله عرب برادرزاده مبارك‌عرب که ولایت‌حویزه و دزفول وآن نواحی درتصرف دارد و دیگرنزدیکان ومنصبداران همراه ساختم و در وقت رخصت هریك را به‌اضافه منصب وخلعت ومدد خرج سرافرازنمودم ومحمد بیك را بخشی لشکرساخته ده لك روپیه مقررساختم که همراه سازند. به پرویز اسپ خاصه و به‌خانخانان و دیگر امرا و بنده‌های که تعیین‌یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده فرستادم. وبعد از اتمام این امور به‌قصد شکارازشهر برآمدم وهزار روپیه به‌میرعلی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به‌ملاحظه آنکه مبادا ازعبور لشکر نقصانی به‌مزروعات رعایابرسد وبا وجودآنکه قوریساول را با جمعی ازاحدیان [۶۶ الف] بجهت ضبط زراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به‌منزل ملاحظه پایمالی نموده عرض نقصانی که به زراعتها برسد به رعایا زرمی‌داده‌باشند و دوهزار روپیه به‌دختر خانخانان کوچ دانیال وهزار روپیه به عبدالرحیم خر مدد خرج گویان وهزار روپیه به‌قبرجای دکنی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادرعبدالله خان از اصل و

اضافه به‌منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادرخان برادر دیگر به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافراز گشتند درین روز دو آهوی شاخدار و یك آهوی ماده شکار شد. در سیزدهم یك اسب خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع‌الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار روپیه مدد خرج عنایت کردم و همراهی خانجهان به‌خدمت دکن رخصت شد. دراین روز دو آهوی نر و سه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم یك نیله‌گاو ماده و یك چهکاره به‌بندوق زده‌شد. درهفدهم قطعه لعل و یك دانه مروارید جهانگیر قلی‌خان ازگجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنبایت فرستاده بود به‌نظر گذشت.

بیستم ماه یك ماده شیر و یك نیله‌گاو به‌بندوق زده شد. دو بچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت ازنظر ناپدید گشتند. حکم شد که تفحص نموده بدست درآورند. چون به‌منزل رسیدم یکی ازشیر بچها را فرزندم خرم آورده از نظرگذرانید و روز دوم مهابت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله‌گاوی در به‌قابوی زدن نزدیك ساخته بودم ناگاه جلوداری و دو کهار ظاهرشدند و نیله‌گاو رم خورده بدر رفت. ازغایت اعتراض فرمودم که جلودار در همانجا کشته پاهای کهاران بریده برخر سوار ساخته‌گرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند. بعد از آن شکارکنان بر اسپ شکار بازو جره کرده بمنزل آمدم. روز دیگر نیله‌گاو کلانی را به‌قراولی اسکندریان به‌بندوق زدم و او را به‌منصب ششصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [۶۶ ب] روز جمعه بیست و چهارم صفدرخان که ازصوبه بهار آمده بود به سعادت کورنش سربلندی یافت. یکصد مهر نذر و یك قبضه شمشیر و پنج فیل ازپیشکش گذرانید. فیل نرمقبول افتاد. درهمین روز یادگارخواجه سمرقندی ازبلخ آمده ملازمت نمود و یکجلد مرقع و چند رأس اسب با دیگر تحف پیشکش گذرانید و به‌خلعت امتیازیافت.

روزچهارشنبه ششم معزالملك که ازخدمت بخشیگری لشکر رانای مقهور تغییر یافته بود بیمار وخراب آمده ملازمت نمود درچهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خر را با وجود تقصیرات کمی گناه‌های او را عفوفرموده به‌منصب یوزباشی و بیست سوار سرافرازساختم و فرمودم که کشمیر رفته به اتفاق آنجا محله مردم قلیج خان را وسایر جاگیرداران و یماقت نوکروعبرنوکر دیده طومار واقعی به‌درگاه آورد. کشورخان ولدقطب‌الدین‌خان ازقلعه رهتاس آمده سعادت خدمت وکورنش دریافت.

نوروز پنجم ازجلوس همایون

روز یکشنبه بیست وچهارم بعد از دو پهر و سه گهری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگ تهل که ازمواضع پرگنه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده به‌سنت پدربزرگوارم، بر تخت جلوس نمودم. صباح آن روز نوروز عالم افروزبود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس درهمین‌مقام بارعام داده جمیع بنده‌ها و امرای‌درگاه به‌سعادت‌کورنش وتسلیم مبارکباد سرافراز گشتند. پیشکش بعضی امرا ازنظرگذشت، خان اعظم یك دانه مروارید که چهار هزار روپیه قیمت شده بودگذرانید. ومیران صدرجهان بیست وهشت دست جانور شکاری از بازو وجره با دیگرتحف به‌نظرگذرانید. مهابت خان دوصندوق چه‌کار فرنگ که اطراف آن را به‌تختهای بلور وصدف ترتیب داده بودند هرچه در درون آن نهاده می‌شد، ازبیرون به نوعی می‌نمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش نمود. کشورخان بیست و دو زنجیر فیل از نر وماده پیشکش‌گذرانید. همچنین هرکس ازبنده‌های درگاه [۶۷ الف] تحفه وپیشکش که داشتند گذرانیدند. نصرالله پسر فتح‌الله شربتچی به‌تحویلداری پیشکش مقررگشت. سارنگ‌دیو که به بردن فرامین به‌لشکر ظفر اثر دکن تعیین یافته بود، بجهت پرویز و هریك ازامرا تبرك خاصه سرافراز ساختم. به‌شیخ حسام‌الدین ولد غازی خان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه وخرجی سال شفقت نمودم. روز دیگرنوروز به قصد شکارشیر سوارشدم سه شیر دو نر ویك ماده شکارشد. به احدیانی که آثارجلادت ظاهرنموده به‌شیر درآمده بودند، انعامها داده به‌زیادتی ماهانه سرافرازساختم. به‌تدریج بیست وششم‌ماه مذکور اکثر روزها به‌شکار نیله گاوه‌مشغولی داشتم. چون هوارو به‌گرمی نهاد وساعت‌داخل شدن آگره نزدیك رسید به‌جانب روپ باس توجه نموده چند روز دیگر درآن نواحی شکار آهو نمودم.

روز شنبه‌غره محرم سنه‌هزارونوزده روپ خواص که روپ باس آبادان کرده‌است پیشکشی که ترتیب داده بود، به‌نظرگذرانید. آنچه خوش‌آمد، درجه قبول یافته تتمه به‌انعام او مقرر گشت. درهمین‌ایام با یزیدمنگلی وبرادران او که ازصوبه‌بنگاله آمده بودند، به‌سعادت‌کورنش سرافرازگشتند. سیدآدم ولد سیدقاسم بارهه نیز از احمدآبادگجرات آمده بود، به‌دین سعادت امتیازیافت ویك‌زنجیرفیل‌پیشکش گذرانید. فوجداری صوبه ملاخان ازتغییر تاجخان به‌ابوالبی اوزبك‌مرحمت‌شد. دوشنبه‌سیوم نزول جلال درباغ منداکر که‌درنزدیکی‌شهراست‌واقع[۶۷ب] شد. صباح آن ساعت دخول شهربود. بعد ازگذشتن یك پهر و دوگهری سوارشدم. تا ابتدای

معموره بر اسپ سواری نموده چون سواد شهر ظاهرگشت، بجهت آنکه ازخلایق از دور و نزدیك دید سواری فیل اختیارنمودم و از دوطرف راه زرافشانده بعد از دوپهر در وقتی که منجمان اختیارنموده بودند بهمبارکی وخرمی به دولتخانه همایون داخل گشتم. بنابررسم مقرر ایام نوروزفرموده بودم که دولتخانه را آئین بسته بارگاهی آسمان تمثال ایستاده کرده بودند. بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود، ازنظر اشرف گذرانید. آنچه از هرقسم و هرجنس خواه جواهر وخواه قمشه وامتعه پسند خاطر بهگزین گردید، قبول فرموده تتمه را بهانعام اومقررساختم، بهمشرفان شکارفرموده بودم که مجموع جانوراتی که از روزآمدن تا تاریخ دخول شهر شکارشده باشد، معروضدارند. بهدین موجب بهعرض رسانیدند که درمدت پنجاه وشش روزیك هزار وسیصد وشصت و دوجانورجانداراز پرنده و وچرنده شکارشده بود. هفت عدد شیر، بیله گاو نر وماده هفتاد راس آهوی سیاه پنجاه ویك راس، سایرجانوران ازماده آهو وقره قوپروغ وغیره هشتاد و دو راس، کلنگ سیاه وطاوس و سرخاب وسایرجانوران پرنده یك صد وبیست ونه قطعه شکارماهی یك هزار وبیست وسهعدد.

روزجمعههفتم مقربخان ازبندر کهمبایت وسورت آمده سعادتملازمت دریافت. جواهر ومرصع آلات وظرفها وآلات طلا ونقره بهکار فرنگ و دیگر نفایس وتحفهای غیر [۶۸الف] مکرر آورد. وغلام حبشی و اسپان عربی و ازهرقسم چیزی که بهخاطر رسید آورده بود. چنانچه درعرض دونیم ماه تحفهای او ازنظر گذشت و اکثر مرضی خاطر ما گردید. درین روزصفدرخان که بهمنصب هزاری وپانصد سوار سرافرازبود، زیادتی منصب که پانصدی ذات و دویست سوارباشد ممتازگشته بهعنایت علم سربلندی یافت و بهجاگیر سابق خود مرخص گردید. و به کشورخان وفریدون خان برلاس نیزعلم مرحمت شد. ویك زنجیر فیل فوج بجهت افضل خان به حواله پشوتن پسر اوشد که بهپدرخود ببرد. بهخواجه حسین که ازنبایرخواجه معینالدین چشتی است به مبلغ همه ساله هزار وپانصد روپیه عنایت نمودم یوسف و زلیخای بهخط ملا میرعلی مصور ومذهب جلد طلا بهغایت تکلف وصفا که هزار مهرقیمت دارد، خان خانان پیشکش فرستاده بود، معصوم وکیل او آوردهگذرانید. تا روزشرف که انتهای صحبت نوروز است، هرروز پیشکش چندی از امرا وبندههای درگاه بهنظرگذشت و از نفایس پیشکش هر-کس آنچه پسند خاطر میافتاد، قبول نموده تتمه را باز میدادند. روزپنجشنبهسیزدهم مطابق نوزدهم فروردین ماه روزشرف که روزخرمی وخوشحالی حضرت نیر اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضرسازند و بهامرا وسایربندهها حکم شد که هر کس، بخواهش طبیعت خود هرچه میخواسته باشد اختیارنماید اکثری شراب وچندی مفرح

و بعضی از افیونیات آنچه خواستند خوردند و مجلس شگفته گشت. دیگر جهانگیر قلی خان از گجرات یک تخت نقره منبت مصور به روش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود، به نظر گذشت بمهاسنگه نیز علم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر[۶۸ب]حکم کرده بودم که من بعد هیچکس خواجه سرا نکند وخرید وفروخت نشود و هـر کس که مرتکب این عمل گردد گنهکار باشد، درینولا افضلخان چندی زآن بدکاران را ازصوبه بهارفرستاد، که بـدین عمل شنیع قیام می نموده اند آن بیعاقبتان را فرمودم که حبس مؤبد نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امرعجیب وقضیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور سرود می گفتند وسید شاه بروش تقلید سماع می نمود. و این بیت امیرخسرو که: بیت

هرقوم راست راهی دینی و قبله گهی

ما قبله راست کردیم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم. مـلاعلی مهرکن که درفن خود ازبی نظیران عصر وعهد بود ونسبت خلیفه وخدمتکاری قدیم داشت، و درایام خردسالی ها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمده چنین نقل کرد، که ازپدرخودشنیده ام، که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی برگوشه سرنهاده درکنارآب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت وپرستش هندوانمی نمودند در این اثنا میرخسروظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده می فرمایند که این جماعت ر می بینی؟ و این مصراع را بر زبان جاری می سازند. ع

هرقوم راست راهی دینی وقبله گاهی

میربی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را که: ع

ما قبله ر ست کردیم برسمت کج کلاهی

می خو نند. ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید وکلمه آخرمصرع ثانی راکه برسمت کج کلاهی برزبانش جاری شد، حال براو متغیر گشته بیخود افتاد ومـرا از افتادن اووحشتی عظیم شده برسر اوحاضر شدم اکثری را مظنه شدکه مگر صرع حادث گشته است. اطبائی که درخدمت حاضر بودند، مضطربانه پی تشخیص مرض و دیدن نبض وحاضرساختن دوا شده هرـ چند دست وپا زدند بحال نیامد. اوخود درمرتبه ول که افتاده بوده است جـان بجان آفـرین تسلیم نموده. چون بدن فی الحمله حرارتی داشت، گمـن می بردند که شاید جانی باقی بـوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهرشدکه کار ازکارگذشته وفرو رفته است. او ر ازمجلس مرده برداشته بمنزل ومقامش بردند. این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بـود. مبلغی بجهت کفن و دفن او بهفرزندانش فرستادم وصباح آن او را به دهلی نقل نموده به گورخانه آبا واجـدادش

مفون ساختند.

روزجمعه بیست ویکم کشور خان که به‌منصب هزاروپانصدی سرافراز بود، به دوهزاری ذات وسوار سرافرازگردید و به‌عنایت اسپ عراقی ارطویله خاصه وخلعت و فیل خاصه بنام بخت جیت نوازش‌یافته به‌خدمت فوجداری ملك اوده و تنبیه وتأدیب متمردان آن حدودمرخص گشت. بایزید منگلی به‌خلعت واسپ ممتازگردیده با برادران به‌همراهی کشور حکم‌شد. فیلی ازحلقه خاصه عالم‌گمان نام به‌حبیب‌الله حواله‌نموده‌جهت راجه‌مان سنگه عنایت کرده‌فرستادم. به‌کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد. به‌عرب خان حاکم جلال‌آباد فیل شفقت شد. دراین ایام افتخارخان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد بیگ خان که به‌سرداری لشکر بنگش معین است بنا بسر نیکو خدمتیها با فرزندان به اضافهای منصب سرافراز گشتند. منصب خاصه او دوهزار ذات [۶۹ ب] وپانصد سوار بود پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد. تختی طلای مرصع‌کاری بجهت پرویز وسرپیچ که مه‌لعل ومروارید ترتیب‌یافته بود، به‌بیست ویك هزار روپیه قیمت شد، بجهت خان جهان به‌دست حبیب پسرسربراه خان به‌برهانپورعنایت کرده‌فرستادم. درین روزها ظاهرشدکه کوکب پسر قمرخان به‌سنیاسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان اوکه تمام‌کفر و زندقه است، درمذاق این جاهل جا کرده. عبداللطیف پسر نقیب خان‌وشریف عمزاده‌های خود را درین ضلالت با خود شریك ساخته بوده است. چون این معنی شگافته شد به‌مجرد اندك ترسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت. تأدیب وتنبیه آن را لازم دانسته‌کوکب وشریف را بعد از شلاق به‌قید مؤبد محبوس‌ساختم وعبد للطیف را یکصد دره جد فرمودم‌که درحضور زدند. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگرجاهلان امثال این امورهوس نکنند.

روز دوشنبه بیست وچهارم معظم‌خان به‌دهلی‌مرخص شد تا متمردان ومفسدان‌آن‌نواحی را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار روپیه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن‌هوامین به‌بنگاله ومرحمتهایی‌که بهریك از امرای‌آن صوبه واقع شده بود، حکم کرده بودم مرخص‌ساختم. اسلام خان را نظر بر ترددات وخدمات شایسته، به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار وخلعت خاصه سرافرازساختم و به‌کشورخان نیزخلعت خاصه و به‌راجه‌کلیان [۷۰ الف] اسپ عراقی وهمچنین به‌سایرامرا به‌بعضی خلعت خاصه وبه بعضی اسپ مرحمت‌نمودم. فریدون برلاس‌که به‌منصب هزار وپانصدی ذات وهزار سیصد سوارسرافراز بود، به‌دوهزاری ذات وپانصد سوارممتازگردید.

درشب دوشنبه غره ماه صفر بنابر غفلت خدمتگاران آتش عظیم درخانه‌خواجه ابوالحسن افتادتا خبردارشدن وفرونشانیدن آتش اسباب واشیای بسیارسوخته شد. بنابرتسلی خاطرخواجه تدارك زیانی که به‌او رسیده بود، چهل هزار روپیه مدد مرحمت نمودم و به سیف‌خان بارهه که برداشته ونواخته من بودعلم‌مرحمت نمودم. معزالملك را که به دیوانی کابل تعیین یافته بود، دوصدی ذات وهفتاد وپنج سوار برمنصب سابق او که هزاری ذات و دویست وبیست وپنج سوار بوده افزوده مرخص‌ساختم. روز دیگر پهول‌کتاره مرصع به‌جواهر قیمتی به‌خان جهان مرحمت نموده به‌برهانپورفرستادم.

شکایت بیوه‌زنی علیه مقرب‌خان: چون بیوه زنی ازمقرب خان شکوه نمودکــه دختر مرا دربندرکهمبایت به زور کشیده‌گرفته بود بعد ازمدتی که درمنزل خود نگاهداشت چون‌طلب دختر نمودم، چنین‌گفت که به‌اجل‌موعود مرده، بنابراین فرمودم که این‌قضیه را تفحص نمایند. بعد ازجستجوی‌بسیار شخصی‌را ازملازمان او کــه باعث وبانی این تعــدی او بوده سیاست رسانیدم ونصف منصب مقرب‌خان کم نموده، به‌این ضعیفه ستم رسیده مدد معاش وخرجی راه مرحمت کردم. چون در روزیکشنبه هفتم ماه قــران نحسین واقع شده بــود تصدقات ازطلا و نقره وسایرفلزات واقسام حبوبات به‌فقرا و اربــاب حاجات مقرر نمودم‌کــه در اکثر ممالك محروسه تقسیم نمایند. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی وشیخ مصطفی را که به عنوان درویشی وکیفیت وحالت فقرمشهور ومعروف بودند. طلبیده [۷۰ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس به‌سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت وحالت نبودند... بعد از اتمام صحبت به‌هریك زرها داده مرخص ساختم.. چون مقردمیرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان‌آذوقه قندهار و ماهیانه برق اندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود، فرمودم که دو لك روپیه ازخزانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردی‌بهشت سنه پنجسم جلوس مطابق چهارم صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب وحادثه‌عجیب روی‌داد، وافضل‌خان حاکم‌صوبه مذکور به‌گورکپور که‌به‌تازگی به‌جاگیر ومقرر گشته‌بود و از پتنه تا آنجا شصت کروه‌مسافت است، متوجه می‌شود، وقلعه وشهررا بشیخ بنارسی وغیاث‌زینخانی دیوان‌آنصوبه وجمعی از دیگرمنصبداران‌می‌سپارد و به‌گمان‌آنکه دراین حدود غنیم نیست‌خاطر ازمحافظت قلعه وشهر چنانچه باید جمع نمــی‌سازد وبحسب اتفاق درهمین ایام قطب نــامی مجهولی ازمردم و چه‌که خلقت‌سرا ورشته فتنه وفساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه‌که درنواحی پتنه واقع ست درمی‌آید و بمردم‌آنجا که از مفسدان مقررند، آشنایی پیدا کرده اظهارمی‌کندکه من خسروام‌که ازبندیخانه گریخته خود را بدین‌حدود رسانیده‌ام، اگر بمن

همراهی نموده درمقام امداد و اعانت شوید بعد از آنکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من برشمایان خواهد بود. مجملاً بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته، مشخص آنها می‌سازدکه من خسروام و اطراف چشم خود راکه در وقتی از اوقات داغ کـرده بود وعلامت آن به‌نظر می‌آمده است بدان گمراهان می‌نموده و می‌گفته که در بندیخانه کتوری بر چشم من بسته بودند، این علامت آن است [۷۱ الف] وبدین تزویر وفـریب، جمعی ازسوار وپیاده برسر او جمع می‌شوند وخبریافته بودند که افضل‌خان درپتنه نیست این معنی را فتوری عظیم دانسته ،یلغارمی‌نماید و دوسه ساعت از روزیکشنبه‌گذشته خود را به‌شهر می‌رساند و به هیچ‌چیزمقید نشده روبه‌قلعه می‌کند وشیخ بنارسی که درقلعه بـود، خبر یافته مضطربانه خـود را به‌درقلعه‌می‌رساند وغنیم که درجلو ریز می‌آمده، فرصت آن نمی‌دهد که دروازه قلعه را ببندند وبه‌اتفاق غیاث ازراه کهرکی خودرا به‌کنارآب می‌رساند وکشتی بـه‌دست آورده قصد آن می‌کنند که خودرا به‌افضلخان رسانند. آن‌مفسدان به‌خاطر جمع به‌قلعه درآمده اموال و اسباب افضل‌خان را باخزانه‌پادشاهی به تصرف درمی‌آورند. جمعی‌ازبیدولتان واقعه‌طلب‌که درشهر ونواحی بودند، به سراوجمع‌می‌شوند. این خبر درگورکپور به فصل‌خـان مـی‌رسد وشیخ بنارسی وغیاث‌هم ازراه‌آب خودرا می‌رسانند وکتابات ازشهر می‌آیدکه این بدبختی که‌خود را خسرو می‌گوید، به تحقیق‌خسرو نیست.افضل‌خان تکیه به‌فضل وکرم الهی وبدولت واقبال ما نموده، بیتوقف برسر آن مفسدان روانه می‌گردد، ودرعرض پنجروز خودرا به حوالـی پتنه می‌رساند. چون خبرآمدن اوبه آن‌حرامزاده ومفسدان می‌رسد قلعه‌را به‌یکی ازمعتمدان خـود می‌سپارد وسوار وپیاده خودرا توزوك نموده‌چهار کروه ازشهر به‌استقبال برمی‌آیند، ودرکنار آب‌پن‌پن جنگ می‌شود وبه اندك زد وخوردی سلك جمعیت آن تیره روزگاران ازهم‌پاشیده متفرق می‌گردند. واز غایت اضطراب دیگرباره آن بخت‌برگشته باچندی به‌قلعه درمی‌آید و افضل‌خان سردرپی‌اونهاده امان‌نمی‌دهد که درقلعه را توانند بست مضطربانه به‌خانه افضل‌خان درآمده آن‌خانه‌را قایم‌می‌سازد وتـاسه‌پهر درآنخانه بوده زدوخورد می‌نمـاید وتخمینا سی کس‌را بزخم ضایع‌می‌سازد وبعدازآنکه همراهان اوبه‌جهنم می‌روند وخود عاجز وزبون می‌شود به‌امان برآمده افضل‌خان‌را می‌بیند. به‌جهت‌تسکین این ماده فساد افضل‌خان درهمان روز اورا به‌قصاص رسانیده چندی [۷۱ب] از همراهان اورا که زنده به‌دست‌درآمده‌بودند، مقید می‌سازد. این‌اخبار متعاقب یکدیگر به‌مسامع جلال می‌رسد شیخ‌بنارسی وغیاث‌زین‌خانی ودیگر منصبدارانی که درحفظ وحراست شهروقلعه تقصیرنموده‌بودند، به آگره‌طلب داشتم وفرمودم که همه را سروریش تراشیده ومعجرپوشانیده وبرخر سوار کرده برگرد شهر وبازار

گردانیده‌اند تا باعث تنبیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرایض پرویز وامرای تعینات دکن ودولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادلخان بیجاپوری التماس واستدعا دارد که میرجمال لدین حسین انجو را که مجموع دنیاداران دکن برقول وفعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا به‌آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دورسازد. ومعهذا آنجا را حسب‌الاستصواب عادلخان که طریقه دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت‌پسندیده دهد و به‌همه‌جهتی تفرقه و وحشت‌را از خاطر اودورساخته ودلاسای اونموده، ازالطاف وعنایت‌پادشاهی اورا امیدوار سازد. بنابر حصول‌این‌مدعا میرمومی‌الیه‌را به‌تاریخ‌شانزدهم ماه‌مذکور مرخص ساخته ده‌هزار روپیه‌انعام مرحمت نمودم وبرمنصب سابق قاسم‌خان‌که هزاری‌ذات وپانصدسوار بود، به‌جهت آنکه به کمك‌برادرخود اسلام‌خان‌روانه بنگاله‌گردد، پانصدی‌ذات وسوارافزودم. درهمین‌ایام به‌جهت تنبیه وتأدیب بکرماجیت زمیندار ولایت‌ماندهو که قدم از دایره اطاعت وبندگی کشیده‌است مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان‌سنگه را تعیین‌نمودم‌که هم به‌دفع متمردان آن سرزمین قیام واقدام نموده‌هم محال‌جاگیر راجه را که درآن‌نواحی واقع است، عمل‌نماید. روزهشتم ماه مذکور فیلی‌را به‌شجاعت‌خان دکنی‌مرحمت‌نمودم.

چون‌حاکم جلال‌آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نموده بود، حکم‌نمودم که از خزانه لاهور آنچه به‌جهت تعمیر قلعه مذکور درکار باشد برده صرف‌نمایند افتخارخان در بنگاله خدمات [۱۷۲ الف] پسندیده‌به‌تقدیم رسانیده بود، حسب‌الالتماس صاحب‌صوبه آنجا پانصدی‌برمنصب‌سابق‌او که هزاروپانصدی‌بود اضافه‌نمودم. به‌تاریخ بیست‌وهشتم عرضداشت عبدالله‌خان فیروز جنگ مشتمل برسفارش بعضی بنده‌های کارطلب که به‌همراهی او به دفع امرای مقهور مردود تعیین بودند، به‌عرض رسید. چون‌ازهمه‌بیشتر اظهار خدمتگاری و کار طلبی غزنین‌خان جالوری‌نموده‌بود برمنصب‌سابق اوکه هزاروپانصدی‌ذات وسیصد سوار بود پانصدی‌ذات وچهارصدسوار افزودم و همچنین درخور خدمت هریك ازآن‌بنده‌ها به زیادتی منصب سرافراز گردیدند. دوست‌خان‌که به‌جهت‌آوردن تخت‌سنگ‌سیاه قبل‌ازاین به‌اله‌آباد مرخص گشته‌بود، روزچهارشنبه چهارم‌ماه‌مهر آمده ملازمت کرد وآن‌تخت‌را صحیح‌وسالم آورد الحق عجایب تخته‌سنگیست از غایت سیاهی وبراقی بسیار برآنند که از قسم سنگ‌محك بوده باشد. طول‌آن چهارذرع‌ونیم‌یا کم وعرض‌آن‌دو ذرع‌ونیم ویك‌طسو و حجم آن سه‌طسو بوده‌باشد. اطراف آنرا به سنگتراشان‌ماهر فرموده‌ام که ابیات مناسب نقش‌کرده‌اند وپایها هم از آن‌قسم سنگ‌براق نصب‌نموده‌اند. اکثراوقات برآن‌تخت می‌نشینم. عبدالسبحان به‌جهت

بعضی تقصیرات دربندخانه مقید بود. چون برادر اوخان عالم ضامن ومتعهد کـار اوشد، اورا ازقید برآورده به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سرافراز ساختم وبه فوجداری صوبه الله‌آباد تعیین یافته جاگیر قاسم‌خان برادر اسلام‌خان را بدو مرحمت کردم، و تربیت‌خـان را به فوجداری سرکار لور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه‌مذکـور عرضداشت‌خـان جهان به عرض رسید که خانخانان حسب‌الحکم به‌رفاقت‌مهابتخان روانه درگاه گشت ومیرجمال‌الدین حسین که به‌رفتن بیجاپور ازدرگاه تعیین‌یافته‌بود ازبرهانپور به‌همراهی وکلای عادلخان متوجه بیجاپورشد. درتاریخ بیست‌ویکم ماه‌مذکور مرتضی‌خان به‌صاحب صوبگی پنجاب کـه از اعاظم ممالك محروسه است سرافراز ساخته. شال‌خاصه مرحمت فرمودم. تاجخان [۷۲ب]را که درصوبه ملتان‌بود، به‌دارای کابل تعیین‌فرموده برمنصب سابق‌او که سه‌هزاری‌ذات وهزارو پانصد سوار بود، پانصد سوار دیگر افزودم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خـان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز به اضافه‌منصب سرافراز گشت. مهابتخان که قبل‌ازین به‌جهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن وآوردن خانخانان به‌برهانپور مرخص گشته‌بود، چون به‌نواحـی آگره رسید خانخانان را درچند منزل شهرگذاشته خود پیشتر آمد وبه‌سعادت کورنش وآستانبوسی سرافراز گشت وبعدازچندروز به‌تاریخ‌دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون درباب‌او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع وغیرواقع ازروی‌فهمیدگی خود عرضداشت نموده بـودند، خاطرازو منحرف گشته‌بود آن‌التفات وعنایتی که همیشه درباره و می‌کردم وازپدر بزرگوارم دیده بودم‌این بار به‌فعل نیامده ودرین‌سلوك به‌حق بودم‌چراکه قبل‌ازین خط تعهدخدمت‌صوبه دکن به‌مدتی معین سپرده درملازمت سلطان‌پرویز بادیگر امرا بدان مهم‌عظیم متوجـه گشته بود. بعدازرسیدن به‌برهانپور ملاحظه وقت‌نکرده در هنگامی‌که حرکت لایق نبود، وسرانجام رسد ودیگر ضروریات نشده، سلطان‌پرویز لشکرهارا به بالاگهاتی برآورده رفته‌رفته به‌واسطه بی‌التفاتی سرداران ونفاق‌ایشان واختلاف رائیهای ناصواب کاری‌کشید که غله تعسر تمام پیدا کرده یك‌من به مبلغها بدست درنمی‌آمد وکارسپاه مختل ودرهم‌شده هیچگونه کاری‌از پیش‌نرفت واسب وشتر ودیگرچهارپایان ضایع‌شدند وبنابرمصلحت وقت‌صلح‌گونه بامخالفان تیره‌بخت نموده سلطان‌پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید. چون معامله خوب‌ننشست‌این تفرقه وپریشانی‌را مجموع دولتخواهان از نفاق وبی‌سرانجامی خانخانان دانسته، درین‌بـاب عرایض به‌درگاه ارسال‌داشتند. گرچه این‌معنی مطلق باور نمی‌فتد غایتا این‌خدشه بخاطـر راه‌یافت تاآنکه عرضداشت خانجهان رسیدکه این خلل وپریشانی تمام ازنفاق خانخانان دست‌داد. با این‌خدمت‌را بازباید بدوگذاشت‌یااورا به‌درگاه‌طلبیده این‌نواخته‌برداشته[۷۳ لف]

خودرا بدین خدمت تعیین فرموده سی‌هزار سوار معین مشخص به کمك این بنده مقرر داشت تا درعرض دوسال تمام ولایت پادشاهی را که درتصرف عنیم است، مستخلص ساخته وقلعه قندهار ودیگرقلعه‌های سرحدرا به تصرف بنده‌های درگاه درآورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالك‌محروسه‌سازم. واگر این خدمت‌را درمدت‌مذکور به‌انصرام نرسانم از سعادت‌کورنش محروم بوده روی‌خودرا به‌بنده‌های درگاه ننمایم. چون صحبت میان سرداران وخ تخانان‌به اینجا رسیده بود بودن اورا در آنجا مصلحت ندیده سرداری را به خان جهان تفویض فرمودم واورا به‌درگاه طلب‌داشتم بالفعل سبب بیتوجهی وبی‌التفاتی اینست، بعداز ین آنچه ظاهرگردد درخورآن ازمراتب‌توجه وبی‌توجهی به‌عمل خواهد آمد.

سیدعلی‌بارهه‌که از جوانان‌مقرراست نواخته پانصدی ذات و دویست سوار برمنصب سابق‌اوکه هزاری‌ذات وپانصدسوار بود، افزودم. داراب ولدخانخانان را به منصب هزاری ذات وسوار سرافراز ساخته سرکاری غزیپور را به‌جاگیر اومقررداشتم.قبل‌ازاین صبیه مظفر حسین‌ولد سلطان‌حسین میرزای صفوی حاکم‌قندهار را به‌فرزند سلطان خرم نامزد نموده‌بودم درین‌تاریخ‌هفدهم آبان چون مجلس طوی‌منعقد گشته بود، به‌خانه باباخرم‌رفته، شب‌نیز در آنجا گذرانیدم و کثر مرا را به خلعت سرافراز ساختم وچندتن از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی‌میرك ازبند خلاصی یافتند ویك‌لك روپیه‌که اسلام‌خان از پرگنات‌خالصه تحصیل نموده بود، چون برسرلشکر وخدمت بود به انعام اومقرر داشتم. پاره طلاونقره از هرجنس زروغله به‌معتمدان داده مقرر داشتم که به‌فقرای آگره تقسیم نمایند. در همین‌روز عرضداشت خانجهان به‌عرض‌رسید که ایرج‌ولدخانخانان‌را ازشاهزاده رخصت حاصل‌نموده، حسب‌الحکم روانه درگاه‌ساخت وآنچه درباب ابوالفتح بیجاپوری حکم‌شده‌بود، چون‌مشار-الیه مردکارآمدنی بود از ورسیدن او بالفعل باعث نومیدی دیگرسرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می‌شد بنابرآن ،ورا نگه‌داشت وحکم شده‌بودکه چون کیشوداس پسر رای کلهرا که [۷۳ب]در خدمت پرویزمی‌باشد، طلبیده‌ایم. اگر درفرستادن او اهمالی‌رودخواهی نخواهی اورا روانه خواهی ساخت. چون این‌معلوم‌پرویز گشت فی‌الفور اورا رخصت‌کرد و گفت که این‌چندکلمه از زبان‌من عرضداشت خواهی نمودکه چون حیات خودرا به جهت خدمت‌آن حدای‌مجازی می‌خواهم وجود وعدم کیشوداس چه‌خواهد بود که درفرستادن او ایستادگی‌نمایم. غایتا خدمتگاران اعتبری‌مرا که به‌هرتقریب طلب‌می‌دارند باعث نومیدی و شکست‌خاطر دیگران می‌گردد ودرسرحد مشهورشده حمل بربیغایتی صحب وقبله مـی‌شود. دیگر امر از حضرت است.

ز تاریخی که قلعه احمدنگر به‌سعی برادرم مرحوم دانیال به‌تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا به‌خواجه بیگ میرزای صفوی که ازخویشان غفران پناه شاه‌طهماسب است، مقرر بوده، بعدازآنکه شورش دکیان مقهور بسیارشد، قلعه‌را محاصره کردند درلوازم جانسپاری وقلعه‌داری تقصیر نکرد. تا آنکه خانخانان وامرا وسردارانی که در برهانپور جمع‌شده بودند درملازمت‌پرویز متوجه دفع ورفع‌مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا وبی‌سرانجامی رسد وغله لشکرگران سنگی‌را که صلاحیت کارهای کلان داشتند به‌راههای نامناسب وکوهها وکتلهای صعب درآورده در عرض اندك روز پریشان و بی‌سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تعسر غله بجایی انجامید که جانی درعوض نانی می‌دادند، بی‌علاج به‌مقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این‌خبر بیدل وبی‌پاشده به‌یکباره جوشیدند وخواستند که از قلعه برآیند. خواجه‌بیگ میرزا چون براین‌معنی مطلع گشت درمقام تسلی ودلاسایی مردم شد وهرچند کوشید نتیجه نداد. آخرالامر به‌قول وقراربامردم‌خود ازقلعه برآمده متوجه برهانپور گشت ودر تاریخ‌هشتم شاهزاده را ملازمت نموده عرایض که درباب‌آمدن او رسید چون ظاهر گشت‌که در تردد ونمك‌حلالی تقصیرنکرده، فرمودم که منصب‌اوکه پنجهزاری ذات وسوار بود بسرقرار داشته جاگیر [۱۷۴الف] تنخواه دهند. به تاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست‌ودوم‌شعبان میرجمال‌الدین حسین به‌بیجاپور رسید عادلخان وکیل خودرا به‌پیشباز به‌بیست کروه فرستاده خودهم‌تاسه‌کروه استقبال نمود واز همان‌راه میررا به منزل خویش‌برد.

چون‌هوای‌شکار برطبیعت غالب بود درساعت مسعودکه‌منجمان اختیارنموده بودند از شب‌پنجشنبه پانزدهم رمضان‌مطابق دهم‌آذر سنه پنجم یك‌پهرو شش‌گهری گذشته متوجه شکار شدم، ودرباغ‌دهره که متصل به شهراست منزل نخستین واقع‌شد، دراین‌منزل دوهزارروپیه و فرگل‌برم نرم خاصگی به میرعلی‌اکبرداده اورا رخصت‌شهرنمودم و ازملاحظه آنکه غلات و مزروعات پی‌سپر وپامال مردم نشود، حکم‌فرمودم که غیرازمردم ضروری‌وبنده‌های خاص‌پیش خدمت‌همه درشهر بوده‌باشند. وحفظ وحراست‌شهر به‌خواجه‌جهان فرموده اورا رخصت دادم. به‌تاریخ چهاردهم سعدالله ولدسعیدخان‌را فیل‌مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست‌و‌یکم رمضان چهل‌وچهار فیل که هاشم‌خان ولدقاسم‌خان از اودیسه که دراقصای بنگاله است، پیشکش فرستاده بود، ازنظرگذشت، ازآن‌جمله یك‌فیل بسیارخوب ومطبوع‌بود، لذا آن‌را خاصه ساختم.

به‌تاریخ بیست‌وسیوم کسوف واقع‌شد. ازبرای دفع‌نحوست آن خودرا بسه‌طلا ونقره

وزن کردم ویك‌هزارو هشت‌صدتوله طلا وچهارهزارو نهصد روپیه‌شد. آنرا بـادیگـر اقسام حبوبات وانواع حیوانات ازفیل واسب وگاو فرمودم که دربلده آگره ودیگر شهرهای حوالی برمستحقان بیمایه ومحتاجان درمانده تقسیم نمودند.

چون‌مهمات لشکری که به سرداری پرویز وسرکردگی‌وسربراهی خانخانان وهمراهی چندی از امرای کلان منصب مثل راجه‌مان‌سنگه وخانجهان وآصف‌خان وامیرالامرا ودیگـر منصبداران وسرداران ازهرطبقه وهردست که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند وهمگی بنده‌های معتمد واقعه نویسان راست‌گفتار عرایض به‌درگاه فرستاده بازنمودند که اگرچه برهم‌خوردگی وخرابی این‌لشکر را جهتها و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بی‌اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد. بنابراین بخاطر گذرانیدم که خان اعظم‌را بالشکر [۷۴ب] تازه زور باید فرستاد تـاتلافی وتدارك بعضی‌امور نالایق وناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکورشد، روی‌داده،نماید. یازدهم ذی‌قعده به تسلیم این‌خدمت سرافرازی یافت وحکم‌شد که دیوانیان سرانجـام نموده اورا به‌زودی روانه سازند وخان‌عالم وفریدون‌خان برلاس ویوسف‌خان ولد حسین‌خان‌تکریه وعلیخان نیازی وباز بهادر قلماق ودیگر منصبداران‌قریب ده‌هزارسوار همراه او تعیین‌نمودم. مقررشد که ورای احدیانی که بدین‌خدمت تعیین‌اند دوهزار احدی‌دیگر همراه سازندکـه همگی دوازده‌هزار بوده باشد وسی‌لك روپیه خزانه وچندحلقه فیل همراه ساخته رخصت‌دادم وخلعت‌فاخره وکمرشمشیر مرصع واسب وزین‌مرصع وفیل خاصه وپنج‌لك روپیه مدد خرج بدو عنایت نمودم وحکم‌شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت نمایند وامـرای تعینات به خلعتها واسبهاورعایتها سر فراز شدند،ومهابت‌خان‌راکه چهارهزاری ذات وسه‌هزار سوار بودپانصدسواردیگر برمنصب او افزودم وحکم‌کردم که خان اعظم واین لشکر را بـه برهانپور رسانند وبه حقیقت برهم‌خوردگی لشکر پیش‌باز کرده رسیده حکم سرداری‌خان‌اعظم به امرای آن حدود رسانیده وهمه‌را به‌او متفق ویك‌جهت‌ساخته وسامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام ونظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته به‌درگاه آورد. روزیکشنبه چهارم شوال قریب به آخرهای روزگار چیته مشغول نمودم دراین روز وروز پنجشنبه مقررنمودم‌که جاندارکشته‌نشود وگوشت‌تناول نمی‌کنم. روزیکشنبه خـصه‌به‌جهت تعظیمی که پدربزرگوارم آن‌روز را می‌داشتندچنانچه گوشت میل‌نمی‌فرمودند وکشتن جاندار منع‌بود سبب آنکه روز یکشنبه تولد مبارك ایشان واقع‌شده‌بود می‌فرمودند که دراین‌روز بهتر آنست که جاندارن از آسیب قصاب طبیعتان خلاص باشند وروز پنجشنبه‌که روزجلوس من است درین‌روزهم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. درایام شکار درین‌روز تفنگ به جانوران شکاری نمی‌اندازم. درحالتی که‌شکارچیته می‌شد. انوپ رای که‌خدمتگزاران‌نزدیک‌دست جمعی را که درشکارهمراه [۷۵ الف]می‌باشند پاره راه دورتر ازمن‌سیر کرده به‌درختی می‌رسد که زغنی چند بر آن‌نشسته بودند چون نظرش برانزغنها می‌افتد باکمان وتکه‌چند گرفته بدان طرف متوجه‌می‌شود. اتفاقا درحوالی آن درخت گاوی‌نیم‌خورده می‌بیند. مقارن آن‌شیری بزرگ قوی‌جثه ازمیان بوته چند که در آن حوالی بود برخاسته روان می‌شود باآنکه ازروز دوگهری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرا به شکارشیر می‌دانست خود باچندی که همراه اوبودند، شیر را قبل‌نموده کس به‌من فرستاده خبرکرد. چون خبر به‌من رسید جلوریز متوجه گشتم. باباخرم ورامداس واعتماد رای وحیاتخان ویک‌دوی‌دیگر بامن همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیردرسایه درختی نشسته است، خواستم که سواره تفنگی بیندازم دیدم که اسب بی‌طاقتی نمود پیاده شدم وتفنگ را سرراست ساخته گشاددادم چومن دربلندی ایستاده‌بودم وشیر درپستی بود ندانستم که بدورسید یانرسید تفنگی‌دیگر انداختم به‌خاطررسید که این‌تفنگ به‌اورسیده باشد. شیر برخاسته حمله‌کرد ومیرشکاری‌را که شاهین دردست‌داشت وبه‌حسب‌اتفاق در برابر اوواقع‌شده بود، زخمی‌کرده به‌جای خودنشست، درین‌حالت بندوقی دیگر برسه‌پایه نهاده مجرای‌گرفتم. انوپ رای سه‌پایه‌را گرفته ایستاده بود شمشیری درکمر وکلته چوبی دردست و باباخرم درجانب چپ به‌اندك‌فاصله ورامداس ودیگر بنده‌ها درعقب اووکمال قراول‌تفنگ پرکرده به‌دست‌من‌می‌داد وچون خواستم که گشادنمایم شیرغران بجانب ما یان روان‌شده حمله‌آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دادم از محاذی دهن و دندان اوگذشت صدای تفنگ او را پرتیزکرد، جمعی از خدمتگاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده همه یکدیگر خوردند، چنانکه من ازدکه و آسیب ایشان یک دوقدم از جای خود در پس‌رفته افتادم. به‌تحقیق می‌دانم که دوسه‌کس پابرسینه من‌نهاده ازبالای می گذشتند. به‌مدد اعتماد رای وکمال‌بیگ قراول‌ایستاده‌شدم. درین‌وقت شیر به‌مردمی که دردست چپ‌بودند قصد نمود انوپ رای سه‌پایه ازدست گذاشته متوجه شیرشد شیر به‌همان چستی چالاکی که حمله [۷۵ب] آور گشته بود، بروبرگشت واو مرد نه به شیر روبروشد وآن‌چوب را که دردست داشت به هردو دست دوبار برسرشیر محکم کوفت شیردهن بازکرده هردو دست انوپ رای را دردهن گرفت وچنان خائیدکه دندان او از آن سرهردودست او گذشت اما آن چوب وانگشتری‌چندکه دردست داشت، خیلی مدد شد ونگذاشت که دستهای او ازکاربرود ازحمله ودکه‌شیر انوپ رای‌درمیان بردودست اوبه‌پشت افتاد چنانچه سروروی

اومحاذی سینه‌شیرشد دراین‌وقت باخرم ورامداس متوجه شدند. تمدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تیغی برکمرشیر انداخت ورامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی‌الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به‌چوبی که در دست داشت، چندی برسر اوزد، انوپ رای زور کرده دستهای خودرا ازدهن شیر برمی‌آورد ودوسه مشتی برکله اومی‌زند وبه‌پهلو غلطیده به‌زور زانو راست می‌ایستد. دروقت کشیدن دستها از دهن‌شیر چون‌دندان اوازجانب دیگر سربرآورده بودپاره‌چاک‌می‌شود وهردو پنجه اوازدوش گذشته درحین ایستادن که شیرهم ایستاده می‌شود سینه اورا به‌آسیب ناخن وچنگال مجروح‌می‌سازد، چنانچه‌زخمهای مذکور روزی چند اورا آزرده داشت وبه‌جائی که زمین سراشیبی‌داشت در رنگ دو کشتی‌گیر بریکدیگر چسبیده غلطین‌شدند ودرجائی که من ایستاده بودم زمین فی‌الجمله هموار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله‌تعالی این‌مقدار شعور به‌من داد که شیر را عمداً بدان‌سو بردم، دیگر از خود خبر ندارم، دراین‌زمان شیراورا گذاشته روان می‌شود. اودرآن‌بیخبری شمشیر علم‌کرده ازپس‌او درمی‌آید وبرسراو می‌زند. شیرچون روی‌می‌گرداند تیغی‌دیگر برصورت اومی‌اندازد چنانچه هردو چشم او بریده‌می‌شود وپوست وابروی اوکه به‌شمشیر جداشده‌بود بربالای چشمهای اومی‌افتد. دراین‌حالت‌صالح نام چراغچی چون‌وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد به‌حسب اتفاق به‌شیرکورکی برمی‌خورد، شیر به یك‌طپانچه اورا برداشته می‌اندازد وافتادن وجان‌دادن یکی‌بود ومردم‌دیگر رسیده کار شیررا تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت ازو به‌فعل آمدوجانسپاری او مشاهده‌گشت بعدازآنکه از لم‌زخمها خلاصی‌یافت وبه سعادت ملازمت شتافت به‌خطاب‌انی رای سنگدلن اورا امتیاز بخشیدم. انی‌رای به‌زبان هندی‌سردار [۷۶الف]فوج‌را می‌گویندوازسنگدلن شیرمار مراداست، وشمشیرخاصه مرحمت کرده برمنصب اوپاره‌ای‌افزودم. خرم پسرخان اعظم‌راکه‌به‌حکومت ولایت جون‌گر تعیین‌یافته بود به‌خطاب کامل خانی سرافراز ساختم.

روزیکشنبه سیوم‌ذی‌قعده به‌شکارماهی مشغول داشتم، هفتصدوشصت‌وشش ماهی‌شکار شد ودرحضور به امرا وابچکیان واکثر بنده‌ها تقسیم یافت. من بغیرازماهی پولکدار نمی‌خورم اما ازاین‌جهت نیست که شیعه‌مذهبان غیرپولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تنفرمن از این‌جهت است که ازمردم‌کهنه شنیده‌ام وبه‌تجربه نیز معلوم‌شده‌که ماهی غیرپولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خوردوماهی پولکدار نمی‌خورد. ازاین‌ممر خوردن‌آن برطبیعت من مکروه‌آمد. شیعه نمی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد وازچه‌سبب حرام می‌داند از شیران خانگی که درشکارهمراه می‌باشند یك‌شیر پنج نیله گاوراکه بوزن چهل‌ودومن هندوستان بود،

برداشته ایستاده‌شد.

نظیری نیشابوری که درفن‌شعر وشاعری از مردم قر رداده بود و درگجرات به عنوان تجارت بسر می‌برد، قبل‌ازین طلبیده‌بودم در پنولا آمده ملازمت کرد، قصیده انوری‌را که:ع بازاین چه‌جوانی وجمال است جهان‌را تتبع‌نموده. قصیده‌به‌جهت‌من گفته‌بودگذرانید. هزار روپیه واسپ وخلعت به‌صله این‌قصیده بدومرحمت نمودم. حکیم عبید گجراتی راکه‌مرتضی خان تعریف بسیارنموده‌بود، اوراهم طلبیده‌بودم آمد وملازمت کرد. نیك‌نفسیها وسادگیهای اوبیشتر از طبابت اوبود. مدتی درملازمت بسربرد. چون‌ظاهرشد که در گجرات سوای او طبیبی نیست واوراهم خواهان رخصت‌یافتم هزارروپیه وچندعدد شال به‌او و فرزندان اوداده یك‌ده دربست به‌مدد معاش او مقرر داشتم وخوشحال به‌وطن مألوف مرخص گشت. یوسف ولدحسین‌خان تکریه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی‌حجه عید قربان‌شد. چون درروزمذکور منع است که جاندار کشته‌نشود درروزجمعه فرمودم که حیوانات‌قربانی را قربان ساختند سه‌گوسفند را به‌دست‌خود قربان کرده به‌شکار سوارشدم وشش‌گهری از شب گذشته بود که بازگشتم. درین روز نیله گاوی شکارشد به وزن نه من وسی‌وپنج سیر چون حکایت این‌نیله‌گاو خالی از غرابتی نبودنوشته‌شد. دردوسال‌گذشته که به‌سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این‌نیله‌را درهرمرتبه بندوق‌زدم چون زخم به‌جای کاری واقع‌نشده بود، نیفتاد وبدر رفت. دراین مرتبه نیز این نیله درشکارگاه به‌نظر درآمد وقراولان شناختند که درسال پیش زخمی بدر رفته‌بوده مجملاً سه‌تفنگ دیگرهم‌درین روزبروزدم اصلاً کارگر نیفتاد وسردرپی اونهاده تا سه‌کروه مسافت‌درعقب اوپیاده‌طی کردم. هرچند تردد کردم به‌دست درنیامد آخرالامر نذرکردم که اگر این‌نیله به‌دست بیفتد گوشت او را طعام پخته به روح حضرت‌خواجه معین‌الدین به‌فقرا بخورانم ویك‌مهر ویك‌روپیه نذر حضرت‌والد بزرگوارم نمودم. مقارن این‌نیت نیله ازتردد بازماند. برسرو دویده فرمودم‌که درحال حلال کردند و به اردوآورده به طوری که نذرکرده بودم به‌جا آوردم. گوشت‌نیله‌گاو را طعام پختند ومهرو روپیه‌را حلوا ونان سامان نموده درویشان وگرسنه‌ها را جمع‌کرده درحضور خودتقسیم نمودم بعد ازدوسه‌روزی بازنیله‌گاوی به‌نظر درآمد هرچند تردد نموده خواستم‌که دریك جا قرار گیرد تاتفنگ انداخته‌شود، مطلقاً قابو به‌دست درنیامد تاقریب شام ازعقب او تفنگ بردوش می‌رفتم‌تاوقتی‌که آفتاب غروب نمود.مایوس اززدن اوشدم یك‌بار برزبان‌من گذشت[۷۶ب] که خواجه این‌نیله هم نذر شماست، گفتن من ونشستن اومقارن واقع‌شد، تفنگ چاق‌ساخته انداختم واورا زدم واین‌هم به‌دستور نیله سابق فرمودم‌که طعام پخته به‌فقرا خورانیدند.

روز یکشنبه نوزدهم ذی‌حجه بازشکار ماهی شد. درین روز تخمیناً سیصدوسی ماهی شکار شده باشد. چهارشنبه بیست وهشتم ماه مذکوره دردوپ باس نزول واقع شد. چون ازشکارگاههای مقررمن است وحکم است که هیچکس درآن حوالی شکار نکند، آهـوی بی نهـایتی دران صحراها بهمرسیده چنانچه به آبادیها درمی‌آیند واز مضرت هرگونه آسیبی ایمن‌اند. دوروز دران صحرا شکارنمودم آهوی بسیار به تفنگ وچیته زده شکارکردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیك بود دومنزل درمیان کرده شب شنبه دوم محرم سنه ۱۰۲۰ به باغ عبدالرزاق معموری که نزدیك بلکه متصل شهر ست نزول اجلال واقع شد. درین شب اکثر بندههـای درگاه مثل خواجه جهان ودولتخان وجمعی که درشهر مـانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهم که از دکن طلبیده بودم به سعادت آستانبوس مشرف گشت. روز یکشنبه هم در باغ مذکور توقف واقع شد وعبدالرزاق درین روز پیشکشهای خودراگذرانید. چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار وعدد جانوران را که شکارشده به عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست ونهم اسفند ارمز سنه پنج سه ماه و بیست روز وشکار برین موجب: شیر دوازده قلاده، گوزن یك راس، چهلکاره چهل وچهار، کوته پاچه یك راس، آهـوبره دوراس، آهوی سیه شصت وسه راس، آهوی ماده سی ویك راس، روباه چهارقلاده آهوی کورادهٔ هشت راس، پاتل یك راس، خرس پنج قلاده، کفتار سه قلاده، خرگوش شش، نیله گاو یکصدوهشت راس، ماهی یك هزارونودوشش قطعه، عقاب یك دست، تتعذری یك قطعه، طاوس پنج قطعه وسگ یکقطعه، کاروانك پنج قطعه، دراج پنج قطـعه، سرخاب یـك قطعه، سارس پنج قطعه، مجموع یك هزارو چهارصد چهارده. روز شنبه بیست ونهم اسفندارمز مطابق چهارم محرم برفیل سوار شده متوجه شهرشدم. ازباغ عبدالرزاق تا به دولت خانه قعه که یك کروه وبیست طناب مسافت است هزارو پانصد روپیه نثار کردم. ودر ساعتی که قراریافته بود داخل دولتخانه شدم. دربار را به طریق معهود به جهت جشن نوروز دراقشمه گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیرو شکار خواجه جهان را حکم شده که درمحل عمارتی تمام راست نماید که قابلیت نشستن من داشته باشد، خواجه مشارالیه این نوع عمارت عالی شان را در سه ماه تیار ومکمل ساخته بود. به غایت کار نمایانی دست بسته کرد ومصوران نیز کارنمایان و جلد دستی خوب کرده‌اند از گردراه به همان عمارت بهشت مثال داخل شده تماشای آن منزل نمودم، به غایت الغایت متحسن افتاده به تعریف وتحسین بسیار خواجه جهان سربلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بـود، درهمین عمارت به نظر اشرف گذرانید وبعضی ازآن پسند خاطر گردید، تتمه را به او بخشیدم.

نوروز ششم ازجلوس همایون

دوگهری وچهل پل ازروز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود، که حمل باشد، تحویل نمود. روزمذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده برتخت دولت جلوس نمودم. امرا و سایر بنده‌های درگاه سعادت کورنش دریافته تسلیمت مبارکبادی به‌جای آوردند. پیشکش بنده‌ها درگاه مثل میران صدر جهان و عبدالله‌خان فیروز جنگ وجهانگیرقلی‌خان ازنظر اشرف گذشت. روزهشتم محرم پیشکش راجه‌کلیان که ازبنگاله فرستاده بود، ز نظرگذشت. روز پنجشنبه نهم‌ماه مذکور شجاعت‌خان وبعضی از منصبداران که به‌طلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خنجر مرصع به‌رزاق وردی اوزبك مرحمت شد.درهمین‌ایام پیشکش نوروزی مرتضی‌خان از نظر اشرف گذشت چیزبسیاری ازهرقسم‌وهرجنس ترتیب داده‌بود. همه را دیدم‌وآنچه‌پسندخاطرگردید، ازجو هر گران‌بها اقشمه [۱۷۷الف] نفیسه و فیل واسب‌گرفته تتمه را بازگردانیدم، وخنجر مرصع به ابوالفتح دکنی وسه‌هزار روپیه به میرعبدالله ویك‌اسب عراقی به‌مقیم‌خان مرحمت نمودم. شجاعتخان را به‌همین قصد از دکن طلبیده بودم که اورا به‌بنگاله نزداسلام‌خان فرستم که در حقیقت قایم‌مقام اوبشد. منصب اوراکه هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بود، پانصدی ذات وسوار افزوده به‌خدمت‌صوبه مذکور تسلیم کنانیدم وخواجه‌ابوالحسن دوقطعه لعل ویك‌دانه مروارید وده انگشتری گذرانید، به ایرج پسر خانخانان کمر خنجرمرصع مرحمت نمودم، منصب خرم، هشت‌هزاری ذات وپنجهزار سوار بود، دوهزاری‌دیگر برذ ت اوافزودم وخواجه جهان راکه‌هزارو پانصدی‌ذات‌وهزارسوار داشت، پانصدی‌درذات‌ودویست‌سوار دیگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی‌سلطان ایلچی دارای ایران: بیست‌وچهارم‌محرم که‌هژدهم فروردین روز شرف باشد، یادگارعلی‌سلطان ایلچی شه‌عباس دارای ایران که به‌پرسش تعزیت حضرت عرش‌آشیانی وتهنیت‌جلوس من آمده بود، سعادت ملازمت دریافت وسوغاتی که برادرم شاه‌عباس فرستاده بود، ازنظر اشرف گذرانید. اسپان خوب واقشمه وازهر جنسی تحفه‌های لایق آورده بود، بعد از گذرانیدن سوغات درهمین روز خلعت فاخر وسی‌هزار روپیه که به‌حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم وکتابتی که مبنی بر تهنیت وپرسش قضیه والد بزرگوارم بود، گذرانید. چون درکتابت تهنیت اظهارمحبت بیش ازپیش نموده ودرمراعات نسبت ادب و یگانگی‌دقیقه‌ای‌فروگذاشت‌نکرده خوش آمد که

کتابت به‌جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه‌عباس: «تارشحات سحاب‌فیض ربانی‌وقطرات‌غمام فضل‌سبحانی‌طراوت بخش حدایق ابداع واختراع‌باشد، همیشه‌گلشن سلطنت وجهانبانی وچمن ز ر ابهت وکامرانی اعلی‌حضرت فلك مرتبت، خورشید منزلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیوجهانگیر کشورگشا، خسروسکندرشکوه، دارالوا، مسند نشین بارگاه‌عظمت و قبول صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نـزهت افزای ریاض کـامرانی، چمن آرای گلشن صاحبقرانی، چهره‌گشای جمال جهانبانی، مبین رموزآسمانی، زیورچهره دانش و بینش [۷۷ ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات‌انسانی، مرآت تجلیت‌یزدانی، بلندی بخش‌همت بلند، سعادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلك اقتدار، سایه عاطفت‌آفریدگار، جم جاه‌انجم سپاه، فلك بارگاه، صاحبقران، خورشید کلاه، عالم پناه، از جـویبارعنایت الهی وچشمه‌سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده، ساحت‌قدس مساحتش ازآسیب خشکسال‌عین‌الکمال، محروس باد. حقیقت شوق ومحبت وکیفیت خلت ومودت تحریرپذیر نیست. ع

قلم را آن زبان نبودکه رازعشق‌گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصودگردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی وقرب باطنی است. للّه‌الحمد کـه به‌حسب وحـدت ذاتی این نیازمند درگـاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال این معنی بـه‌تحقیق پیوسته بعـد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی‌نگشته رو دریکجهتی است و ازین‌جهت گرد ملال برآئینه خاطرخورشید مثال‌ننشسته عکس‌پذیر جمال آن مظهرکمال است و همـواره مشام جان به روایح فوایح خلت و وداد ونسایم عبهر شمایـم محبت و اتحـاد معطر گشته، به مؤانست روحانی ومواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوست است. بیت

همنشینم بـه خیال تـو وآسوده دلم این‌وصالی‌است که‌دربی‌غم‌هجرانش‌نیست

المنة لله تعالی و تقدس که نهال‌آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارورشده شاهد مقصودی که سالها درپرده قضا مستوربود و به‌تضرع و ابتهال از بارگـاه واهب متعال جلوه‌گـری‌آن مسالت می‌شد، با حسن‌وجهی ازحجلهٔ غیب به‌ظهور درآمده پرتو جمال برساحت‌آمال‌خجسته مآل منتظران انداخته، برفراز تخت همایـون و سریرسلطنت ابد مقرون هم‌آغوش‌آن انجمن‌آرای پادشاهی و زینت افزای سریرشاهنشاهی‌گردیده ولوای جهانگشای خلافت وشهریاری وچترفلك فرسای معدلت وجهانداری‌آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقـده‌گشای دانش و وفرهنگ ظل معدلت ومرحمت برمفرق عـالمیان انداخت ــ امیدکه مهیمن مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج وفروزنده تخت بر همگنان مبارك ومیمون وفرخنده وهمایون گردانیده وهمیشه اسباب سلطنت وجهانبانی وموجبات حشمت و کامرانی درتزاید وتضاعف باد آمین.طریق وداد و روش اتحاد که بین الاباء والاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسندگورکانی و وارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسد یکی ازمحرمان حریم عزت برسبیل تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان وتسخیر ولایت شیروان درمیان بود تا خاطرمهم آئین زمهمات ولایت مذکورجمع نمی‌شد، مراجعت بسه مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازم ین امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هرچند رسوم وآداب ظاهری نزد ارباب دانش وبینش چند ن اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه بحسب ظاهر درنظر قواصرکه مطمح نظر ایشان جز امورظاهری نیست طی مراتب دوستی ماست لاجرم درین ایام خجسته فرجام بیمن توجه خدام ملایك احترام مهمت ولایت ازدست رفته برحسب مدعای احباصورت یافت. بالکلیه زآن طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنه اصفهان که مقرسلطنت است، نزول واقع شد. امارت شعار کامل الاخلاص، راسخ الاعتقاد کمدل الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است، روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کورنش وتسلیم و ادراك شرف تقل وتلثیم بساط عزت واداء لوازم پرسش وتهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثارسلامتی ذات ملایك صفات وصحت مزاج و هاج خورشیدابتهاج، بهجت افزای خاطرمخلص خیرخواه گردد. مرجوآنکه پیوسته دوحهٔ محبت و وداد موروثی ومکتسبی وحدیقه خلت واتحاد صوری ومعنوی که باروانی آنهادموالات و اجرای جداول مصافات عایت نضرت وخضرت پذیرفته ازنشو ونما نینداخته به رسال رسل [۷۸ب] و رسایل که مجالست روحانی است محرك سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی بوده باشندو روابط معنوی رابه ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع وانجام مهم ممنون دارند. حق سبحانه وتعالی آن زبدهٔ خاندان جاه وجلال وخلاصهٔ دودمان ابهت و اقبال را به تائید غیب الغیب مؤید دارد.»

تا ینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیل راکه در ایام حیات والد بزرگوارم بهرحمت خدا رفته بودند مردم به‌اسامی مختلف نام می‌بردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مرحوم می‌گفته باشند. اعتمادالدوله و عبدالرزاق معموری ر که هریك به‌منصب هزارو پانصدی سرافراز بودند به‌منصب هزار وهشتصدی سرافرازساختم وبرسواران قاسم خان برادراسلام خان دویست وپنجاه سوارافزودم. ایرج پسر کلان

خانخانان را که خانه زد قابل مستعد بود به‌خطاب شاهنواز خانی وسعدالله‌ولد سعید خان را به‌لقب‌نو زشخانی سربندی بخشیدم.درین‌هنگام بروزنهاوگزها پاره‌ای‌افزوده بودم، چنانچه سوای بروزن مهر و روپیه اضافه شده بود. درین ایام به‌عرض رسیدکه درداد وستدها رفاهیت خلق درآن است‌که مهر و روپیه به‌وزن سابق باشد. چون درجمیع امور رفاهیت وآسایش خلق منظور است، حکم کردم‌که ازتاریخ حال‌که یازدهم اردی‌بهشت سنه شش جلوس باشد در دارالضربهای‌ممالك محروسه مهر وروپیه را به دستورسابق مسکوك ومضروب‌می‌ساخته باشند. چون قبل از ین به تاریخ یکشنبه ازماه صفر سنه یکهزار وبیست و دو احداد بد نهاد شنیدکه کابل زسردار صاحب وجود خالی است وخان دوران درنیکنمار است و معزالملك با معدودی چند ازملازمان خود وچندی ازملازمان مومی‌الیه درکابل است فرصت غنیمت دانسته با سوار وپیاده بسیار غافل وبیخبر خود را به‌کابل‌رسانیده ومعزالملك به‌اندازه قوت وحالت خود فی‌الجمله ترددی‌نموده کابلیان ومتوطنان‌وسکنه‌شهرخصوصاً جماعه‌رملیان کوچها ر کوچه بندی‌نموده جاهای خودرامضبوط ومستحکم‌ساختند. افغانان[۱۷۹الف] چند توپ‌شده‌ازاطراف به‌کوچه‌ها وبازارها درآمدند. مردم ازپشت‌بامها وسراهای خودآن بدبختان را از تیروتفنگ گرفته جمعی کثیر به‌قتل رسانیدند. یارکسی که ازسرداران معتبرآن مخذول بودکشته شد. از وقوع ین مقدمه به‌ملاحظه‌آنکه مبادا مردم از طراف وجوانب جمع شده ره بیرون شدن بر-آنها مسدودگردد دلداده ترسان وهراسان بازگشتند. قریب به‌هشتاد نفر ازآن سگان به جهنم رفتند تا دوبست اسب‌گیرانده ازآن مهلکه جان بتك یا بیرون برند میدانی که درلوه‌کر بود آخر همان روزخود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیارشده بود وجمعیت‌او اندك‌کاری نساخته برگشت به‌همان‌که در زدوآمدن نمود وفی‌الجمله ترددی که ازمعزالملك واقع شد هریك به‌زیادتی منصب سرافرازی یافتند. نادعلی‌که به‌منصب هزاری مفتخر بود هزار وپنصدی شده معزالملك‌که هزار وپانصدی بود به‌هزاروهشتصدی سرافرازگشت، چون ظاهرشدکه خان داوران وکابلیان درمقام روزگذرانیدند و دفع احداد بدنهاد به دور و دراز کشید به‌خاطرگذرانیدم که خان خانان بر درخانه بیکار ایستاده است او را با پسرانش‌بدین خدمت تعیین باید‌کرد. مقارن این اندیشه قلیج خان‌که قبل ازین به‌طلب اوفرمان صادر شده بود ازپنجاب‌آمده سعادت خدمت دریافت ازناصیه احوالش ظاهرگشت‌که بجهت‌آنکه‌خدمت دفع احداد نامزد به خان خانان شده‌آزرده خاطر است تا آنکه صریح تعهد خدمت نمودقرار یافت‌که صاحب صوبگی‌پنجاب متعلق به‌مرتضی خان باشد وخود درخانه بسر برد، وقلیج خان شش‌هزاری ذات وپنج هزار سوار سرافرازی یافته خدمت کابل دفع و رفع احداد بدنهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که درصوبهٔ آگره ازسر کار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه دهند تا مفسدان ومتمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده بیخ وبنیاد آنها را براندازد. در وقت رخصت هریک به خلعتهای خاص و اسپ وفیل سرافرازی یافته روانه شدند. درهمین ایام بنابرحسن اخلاص وقدم خدمت اعتمادالدوله را به‌منصب دو هزاری ذات وپانصدسوارسربلندی بخشیدم ومبلغ پنجهزار روپیه نقدبه‌طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت خان راکه بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم بـه‌تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیرمطـابق بیست ویکم ربیع‌الثانـی در دارالخلافه آگره ملازمت نمود.

ازعرضداشت اسلام خان به‌ظهورپیوست که غیاث خان درصوبه بنگاله مصدرخـدمات پسندیده گشته بنابراین پانصدی برذات او افزودم که دوهـزاری بوده باشد. برمنصب راجـه کلیان نیز که ازتعینات صوبه مذکوراست پانصدی ذات وسیصد سواراضافه نمودم که مجموع هزار وپانصدی وهشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیسه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم اوخواجگی‌محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آنجا با خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر اوقاسم خان کشمیر را گرفته بود چین قلیج که ارشد اولاد قلیج خان است ازصوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. چـون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت بخطاب چین قلیج خـانی سربلندگشت. وحسب الالتماس پدر او به‌شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات وسیصد سوار برمنصب او افزودم.

به‌تاریخ چهاردهم امرد د بنابر سبق خدمت و وفور اخلاص وکاردانی اعتمادالدوله را به‌منصب والای وزارت ممالک محروسه‌سربلندی بخشیدم. و درهمین روزها کمرخنجر مرصع به‌یادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که بـه سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، چون تعهد نمود که ازجانب گجرات به ولایت دکن درآید، او را به صاحب صوبگی وحکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه باسورا به‌عوض او به‌سرداری لشکر امرا تعیین نمودم وپانصد سوار برمنصب او اضافه نمودم و درعوض گجرات صوبه مـالوه به خان اعظم مرحمت کردم وچهار لک روپیه بجهت سامـان و سرانجام لشکری که بـه همراهی عبدالله خان از راه ناسک ترینگ به‌ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران ازصوبه بهار آمده بسعادت آستانبوس مشرف گشت.

یکی ازملازمان پادشاهی که‌درخاتم بندخانه کارمی کند کارنامه‌ساخته بنظر گذرانید که تا امروز مثل این کاری‌دیده‌نشده‌بود بلکه‌نشنیده‌ایم. چون‌نهایت غرایب داردبه‌تفصیل نوشته‌میشود

[۸۰ الف]. درپوست فندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس گشتی‌گیران است. دوکس با هم درکشتی‌گرفتن؛ یکی در دست نیزه‌گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها برزمین نهاده نشسته است درپیش او چوبی وکمانی وظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته وبربالای آن شامیانه‌ترتیب داده و صاحب دولتی برتخت نشسته یك پای خود را بربالای پای دیگرنهاده و تکیه در پس پشت اونمایان‌ساخته وپنج‌نفر ازخدمتگاران درگرد وپیش او ایستاده‌کرده است وشاخ درختی برین تخت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان بازیست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان‌بازی بربالای آن پای راست خود ازپس‌سربدست چپ گرفته و بربازی ایستاده بزی را برسرچوب‌گرفته وشخصی دهلی درگردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان بازدارد و پنج‌کس دیگر ایستاده‌اند. از آن پنجکس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی ست در ته‌آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته وشخصی سر برپای ایشان نهاده و پیرمردی با ایشان درسخن است وچهارکس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین کارنامه ساخته‌بود او را به انعام و زیادتی علوفه سرافرازساختم.

دربیستم شهریور میرزا سلطان راکه ازدکن‌طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صفدرخان به اضافه منصب سرافرازی یافته به‌کومکی لشکر امرای مقهورتعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگ اراده نموده بودکه از راه ناسك ترینگ به ولایت دکن درآید بخاطر رسانیدم که رامداس کچهواهه راکه از بنده‌های با اخلاص والد بزرگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم‌که همه‌جا خبرداراحوال‌اوبوده نگذاردکه‌ازو تهور وشتاب‌زدگی بیوقت به‌فعل‌آیدبجهت این‌قسم خدمت او را به‌رعایتهای‌عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجگی که درگمان‌او نبودکرامت نمودم، نقاره‌عنایت‌نمودم وهم قلعه رتنبهور راکه ازقلعه‌های مشهورهندوستان است بدوشفقت‌کردم وخلعت فاخر وفیل و اسپ داده مرخص ساختم. خواجه ابوالحسن را که از دیوانی‌کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن بمناسبت‌آنکه درخدمت برادر مرحومم مدتها درآن‌حدود بوده تعیین نمودم. ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را بخطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسران معظم خان را بمنصب لایق ممتاز ساخته به‌بنگاله پیش اسلام خان‌فرستادم. راجه‌کلیان به‌سرداری ودیسه به‌تجویز اسلام خان مقررگشت و به‌اضافه دوصدی ذات وسوار سر فرازگردید. چهارهزار روپیه به‌شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم‌آبان بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن‌آمده ملازمت کرد. درین روزها بجهت شوریدگی وهرج ومرج

که درولایت ماوراءالنهرواقع شده بسیاری از امرای وسپاهیان‌اوزبك‌مثل حسین بی و پهلوان بابا ونورس بی درمن وبیرم وغیره التجا به درگاه ما آورده ملازمت‌نمودند. هریکی به‌خلعت واسپ و زر نقد ومنصب وجاگیر سرافراز گشتند. روز دوم‌آذرهاشم‌خان ازبنگاله‌آمده سعادت ملازمت وآستانبوسی دریافت.

پنج لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثردکن که به‌سرداری عبدالله خان‌مقرر بوده است به‌دست روپ خواص وشیخ انبیاء به‌احمد آبادگجرات فرستادم.درغره دی به قصد شکارموضع سمونگره که ازشکارگاه مقررمن است، متوجه شدم. بیست و دوآهو شکارشد از آن جمله شانزده‌آهو را خود شکار کرد. وشش دیگر را خرم شکارنمود. دو روزودوشب آنجا بوده شب یکشنبه بخیروخوبی به‌شهرمعاودت نمودم.شبی این بیت‌درخاطرم پرتوانداخت: بیت

بود بر آسمان تا مهر را نور مبادا عکس او ازچتر شه دور

به‌چراغچیان وقصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [۸۱ الف] وصلوات فرستادن وقصه گذرانیدن درآید باین بیت کنند وحالا شایع است. سیوم دی روزشنبه عرضداشت خان اعظم رسیدکه عادلخان بیجاپوری ازتقصیرات گذشته خود پشیمان‌گشته درصدد بندگی و دولتخواهی بیش ازپیش است. چهاردهم دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به‌کشمیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران قرگی خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری ازشمشیرهای خاصه شیراندام نام شفقت نمودم.شادمان ولد خان اعظم را به‌خطاب شادخانی سرافرازساخته منصب او از اصل و اضافه به‌یك هزار وهفتصدی‌ذات وپانصد سوارمشخص‌شد، وبه‌رعایت‌علم سربلندی یافت وسردار خان برادرعبدالله‌خان‌فیروز و ارسلان بی اوزبك که حراست‌سیوستان به‌اومقرر است‌به‌غایت علم سرافراز گشتند.

پوستهای‌آهوی شکار خاصه را فرمودم که‌جای‌نمازها ترتیب‌داده دردیوان خانه خاص وعام نگاهدارند که‌مردم‌بران نمازمی‌گذارده‌باشند. میرعدل وقاضی‌را که مدار امورشرعیه بر ایشان‌است، خاصه به‌جهت‌حرمت‌شرع فرمودم که زمین بوس که به‌صورت سجده است‌نکنند

روز پنجشنبه بیست‌ودوم ماه‌دی باز به‌شکار سموگره متوجه شدم. چون آهوی بسیاری درآن‌حوالی جمع شده بود. دراین‌مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را ازهرطرف رانده درجای وسیعی که دورآن سراپرده‌ها وکلالبرها کشیده باشند درآورده ضبط نمایند. یك‌ونیم کروه زمین‌را سراپرده گرفته‌بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته وشکاری بسیار به‌قید درآمده است متوجه گشتم. روزجمعه شکارشدوتا پنجشنبه‌آینده هرروز بامردم محل به قمرغه درآمده آن‌مقدار که خاطررغبت‌می‌نمود

شکارمی‌کردم پاره زنده گرفتار می‌گشتند وبعضی به تفنگ وتیر کشته می‌شدند. روزیکشنبه وپنجشنبه که تفنگ به جانور نمی‌اندازم به‌دام زنده گرفتند. درین هفت‌روز نهصدوهفده‌آهوی نروماده شکارشده بود از آن‌جمله ششصدوچهل‌ویك‌راس آهوی نروماده‌که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد وچهارراس به‌فتحپور فرستاده شدکه درمیان جوگانگاه آنجاسردهندوهشتادو چهار راس دیگر را فرمودم‌که حلقه‌های نقره دربینی کرده در همان زمین آزاد کردند و دویست‌وهفتاد [۸۱ب]وشش آهوی که به تفنگ‌وتیروچیته کشته شده بودندروز بروز به بیگمان وخادمان محل وامرا و بنده‌های درگاه قسمت می‌شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیرشدم به‌امرای فرمودم‌که به‌شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع‌را شکارنمایندوخود بخیریت روانه‌شهر شدم.

درغره بهمن مطابق هفدهم ذی‌قعده حکم کردم که درشهرهای کلان ممالك محروسه مثل احمد آباد والله‌آباد ولاهور و آگره ودهلی وغیره غلورخانها به‌جهت فقرا ترتیب دهند. تاسی محل نوشته‌شد. ازاین‌جمله شش‌محل سابق دایر بود بیست‌وچهارمحل دیگر الحال‌حکم شد که دایرسازند. درچهارم‌بهمن هزاری برذات راجه‌نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهارهزاری وسوار دوهزاری‌نفر باشد وشمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیردیگر از شمشیرهای خاصه‌که شاه بچه نام‌داشت به شاهنوازخان عنایت شد و درشانزدهم اسفندارمز- بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهرخ به‌لشکر امرای مقهور تعیین یافت وشمشیری به‌جهت راجه‌باسو به‌دست او فرستاده‌شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسیدکه امرای سرحد بعضی مقدمات‌که به ایشان مناسبتی ندارد، ازقوت به فعل می‌آورند وملاحظه توره وضوابط آن نمی‌کنند به بخشیان فرمودم که فرمین مطاعه به‌امرای سرحدصادر گردانند که من‌بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است،نگردند. اول آنکه در جهروکه ننشینند وبه امر او سرداران کمکی‌خود تکلیف چوکی وتسلیم چوکی نکنند وفیل به‌جنگ نیندازند ودرسیاستها کورنکنند وگوش وبینی نبرند وبه‌زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند وخطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران‌پادشاهی را کورنش وتسلیم نفرمایند و اهل‌نغمه را بروشی‌که در دربارمعمول است تکلیف چوکی‌دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره ننوازند واسب وفیل که به‌مردم دهند خواه ملازمان پادشاهی و خواه‌به‌نوکران خودجمو رکجلك بردوش آنهاداده تسلیم نکنانندودرسواری ملازمان‌پادشاهی را درجلو خود پیاده نبرند واگر چیزی به‌آنها بنویسند مهر براو نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتهاریافته، الحال معمول است.

نوروز هفتم ازجلوس همایونی

غره فروردین سنه هفت جلوس روزسه‌شنبه شانزدهم شهر محرم‌سنه یکهزار و بیست‌ویکم در دارالخلافه‌آگره مجلس نوروز عالم افروز وجشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت‌اندوز سازمان پذیرفت. بعد ازگذشتن چهارگهری ازشب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود، برتخت نشستم. بدستورهمه ساله فرموده بودم کـه دربار را آئین بسته تا روزشرف ین مجلس برقرار باشد. خسرو بی اوزبك که درمیان اوزبکیه به‌خسروقرقچی اشتهار دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون ازمردم قرار داده مـاوراءالنهر بود او را به‌عنایتها سربلندی بخشیده خلعت فاخره د دم. یادگار علی ایلچی دارای ایران راپانزده هزار روپیه مدد خرج‌گویان عنایت نمودم. درهمین ایام پیشکش افضل‌خان‌که از صـوبه‌بهار فرستاده بودازنظر اشرف‌گذشت. سی زنجیر فیل وهژده رأس کونت و پاره‌ای‌اقمشه بنگاله و چوب صندل ونافه‌های مشك وچوب عود و ازهـرجنس چیزها بود. پیشکش خـان دوران هم به‌نظر درآمد. چهل وپنج رأس اسب و دوقطار شتر وچینی خطایی وپوستینهای سمور و دیگر تحف وهدایاکه درکابل و آن حـدود بهم‌می‌رسد فرستاده بود و امرای درخـانه‌تکلیفات در پیشکشهای خود نموده‌بودند. بضابطه‌همه‌ساله‌درهرروز از روزهای جشن‌مذکور پیشکش‌یکی از بنده‌هامی گذشت و به‌تفصیل‌ملاحظه‌نموده‌آنچه پسندخاطرمی‌افتادمی‌گرفتم وباقی به‌اومرحمت می‌شد وسیزدهم‌فروردین مطابق بیست ونهم محرم عرضداشت اسلام خان رسید. مشعر برآنکه به‌یمن‌الهی وبرکت وتوجه اقبال شاهنشاهی بنگاله ازفساد عثمان افغان پاك گشت.

پیش ازآنکه حقیقت این جنگ مرقوم‌گردد سطری چند ازخصوصیات‌آنجا درقلم‌آورد: نگاله ملکی است درنهایت وسعت و اقلیم دوم. طول‌آن ازبندرچـاتگام تا گهری چهارصـد وپنجاه‌کروه وعرض‌آن ازکوههای شمالی تا پایان سرکارمدارن دویست و بیست‌کروه جمع آن تخمیناً شصت‌کرور دام بوده باشد. حـکام سابق همیشه بیست هـزار سوار ویك لك پیاده ویکهز ر زنجیر فیل چهارپنج هزار منزل‌کشتی ازنواره جنگی وغیره‌سرانجام می‌نموده‌اند.

از زمان شیرخان وسلیم خـان پسر او این ولایت درتصـرف او و افغانان بود. چـون اورنگ سلطنت وفرمان روای دارالملك‌هندوستان بوجود اشرف اقدس و لد بزرگوارم زیب و زینت‌گرفت افواج [۸۲ ب] قاهره بر سرآن ملك تعیین فرمودند ومدت مـدیدی فتح‌آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنگه ولایت مذکور بحسن سعی اولیای دولت قاهره از تصرف داودکرانی‌که آخرین حکام‌آنجا است برآمد، وآن مخذول العاقبت درجنگ خانجهان‌کشته گشت ولشکر اوپریش نومتفرق‌گردید. ازآن تاریخ بازتا حال این ولایت درتصرف بنده‌هـای

درگاه است. غایتاً پاره ازبقایای افغانان درگوشه وکنار این ملک مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین‌جماعه عاجز و زبون‌گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امورسلطنت وفرمان‌روائی به محض فیض وفضل ایزدی‌به‌این نیازمند درگاه الهی مفوض‌گشت، در اول‌سال جلوس‌راجه‌مان سنگه را که به‌حکومت و دارای آنجا مقرربود، به درگاه طلب داشته، قطب‌الدین‌خان را که به‌شرف کوکلتاشی من ازسایربنده‌ها امتیاز داشت، بجای اوفرستادم. درابتدای درآمد به آنولایت به‌دست یکی ازفتنه‌کیشان‌که تعینات‌آن ملک بود، درجه شهادت یافت. وآن عاقبت نااندیشی نیز بجزای عمل خود رسید وکشته‌گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه وجاگیردار ولایت بهاربود، بنابر قرب وجوار به منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که بـه بنگاله رفته‌آن ولایت را متصرف شود و به‌اسلام خان‌که در دارالخلافه‌آگره بودفرمان فرستادم‌که به‌صوبه بهار متوجه گشته‌آن ولایت را به‌جاگیر خود مقرر شناسد. چون اندك مدتی ازحکومت دارای جهانگیر قلیخان‌گذشت به واسطه زبونی‌آب وهوای آنجا بیماری صعب‌بهم‌رسانید و رفته رفته مرض قوی وقوی صعیف‌گشته‌کار او به‌هلاك انجامید. چـون خبر بیماری و درگذشتن او درلاهـور مسموع‌گردید فرمان به‌اسم اسلام خان صادرگردیدکه صوبه بهار را به‌افضلخان سپرده خـود تأکید هرچه تمامتر روانه بنگاله‌گردد. درتعیین این خدمت بزرگ کثربنده‌های درگـاه بنابر خردسالی وکم تجربگی اوسخنان‌می‌گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطـری او منظورنظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیارنمودم. بحسب اتفاق مهمات‌این ملک بروشی ازو سرانجام پذیرفت‌که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیونـد تا امروزهیچکس ازبنده‌های درگاه را میسر نشده بود.

یکی ازکارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان مقهور است‌که مکرر در زمان حیات حضرت عرش‌آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتلـه دست داد و دفـع اومیسر نگشت. درین ولاکه سلام خان دهاکه را محل نزول ساخته بود و دفع و رفـع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطرگذرانیدکه فوجی برسرعثمان مقهـور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولتخواهی وبندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگـر متمردان او را سزا داده نیست ونابود سازند. چون شجاعت خان درهمین ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداخته شد. چندی دیگـر ازبنده‌های مثل‌کشور خان و افتخار خان وسیدآدم بارهم وشیخ‌آچهه برادرزاده مقربخان ومعتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان ودیگر بنده‌ها به‌همراهی او تعیین نمود، وازمردم خودنیز جمعی همراه‌کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت ازومی‌نمود این جماعه را روان ساخت و میرقسم پسر میر-مراد را بخشی و واقعه‌نویس نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راه‌نمونی همراه‌کرد در ساعتی افواج‌نصرت قرین روانه گشتند.

چون به‌حوالی قلعه وزمین‌او نزدیک‌شدند چندی از مردم زبن‌دان را بـه نصیحت او-فرستادند تااورا دلالت به دولتخواهی نموده ازطریق بغی وطغیان براه صواب بساز آورنـد. چون غرور بسیار درکاخ دماغ او جا گرفته‌بود وهمیشه هوای گرفتن ملک بلکه دیگر داعیه‌هـا درسرداشت اصلا گوش به سخنان این‌جماعت‌ننموده مستعد جدال وقتال گردید و درکنار ناله که زمین آن تمام جهله ودلدل بود، جای جنگ‌قـرارداد. روز یکشنبه نهم محـرم شجاعتخان ساعت جنگ اختیار نموده افواج‌نامبرده را مقرر ساخت که هریك بجا ومقام‌خود رفته آماده جنگ باشند. عثمان‌در ن روز قرارجنگ باخود نداده بود. چون شنید که لشکر پدشاهی‌مستعد گشته آماده‌اندناچاراوهم‌سوارشده به‌کنار ناله آمدوسواروپیاده خوددر، برابر افواج منصوره بازداشت. چون‌هنگامه‌جنگ گرم گشت، هرفوج‌به‌فوج روبرو خود متوجه گردید، درمرتبه‌اول آن‌جاهل‌خیره‌سرفیل مست‌جنگی خوددرا پیش نداخته برغول هراول میتازد. بعد از زد وخورد بسیار ازسرد ران هراول سیدآدم وشیخ‌آچهه به درجه‌شهادت می‌رسند. سردار برانغارافتخار-خان هم درستیز وآویز تقصیرنکرده جان خوددرا نثار می‌نماید وجمعی کـه در سر او بوده‌اند آن‌قدر تلاش می‌کنند که پاره‌پاره می‌شوند. همچنان سرکرده جرانغار کشورخان داد مردی ومردانگی داده خوددرا فدای‌کار صاحب [۸۳ب] می‌سازدباآنکه ازان تیره‌بخت نیز بسیاری کشته وزخمی‌شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را ازروی‌دانستگی و مهیدگی به‌خـاطر می‌آورد ومشخص خود می‌ساخت که سرداران هراول وبرانغار وجرانغار کشته‌شدند. همین غول مانده ازکشته وزخمی خود پروانکرده درهمان‌گرمی برغول می‌تازد و درین جـانب پسر وبرادران وخویشان شجاعتخان ودیگر بنده‌ها راه بران گمراهان گرفته برمثال شیران‌وپلنگان به‌پنجه ودندان‌تلاش‌می‌کردند. چنانچه بعضی‌درجه شهادت یافته‌جمعی که زنده ماندندزخمهای منکر برداشتند. دراین‌وقت‌فیل مستی‌بخته نام‌که فیل اول بوده برشجاعتخان میدواندشجاعتخان دست به‌برچه برده برفیل می‌زندآن‌طور فیل‌مستی‌را ازبرچه چه‌پروا است به‌شمشیر برده‌شمشیر پی‌درپی می‌زنداز‌آن‌هم چه‌محابا. بعد ازآن جمدهر کشیده دوجمدهر می‌رساند.وآن‌هم برنمی گردد وشجاعتخان‌را بااسب‌زیرمی‌کند به محرد از اسپ جداشدن جهانگیر شاه‌گفته برمی‌جهد وجلودار اوشمشیری دودستی بردستهای فیل می‌رساند چون فیل به زانو در می‌آید، به اتفاق

جلودار فیلبان‌را از بالای فیل به‌زیر می کشد و به همان جمدهر که دردست داشت،درین پیادگی به نوعی برخرطوم و پیشانی فیل می‌زند کـه فیل از الم آن فریادزنان برمی‌گـردد. وچـون زخمهای بسیار داشت به فوج‌خود‌رسیده می‌افتد واسب شجاعتخان سالم بـرمـی‌خیزد ودر حینی که سوارمی‌شود، آن مخذولان فیلی‌دیگر برعلمدار او میدوانند وعلمدار اورا بااسپ‌زیر می‌کنند که از آنجا شجاعتخان نعره مردانه برکشیده علمداررا خبردار می‌سازد ومـی گوید که مردانه‌باش که من زنده‌ام، ودرپای علم درین‌وقت تنگ هرکس ازبنده‌های درگاه حـاضر بودند، دست‌به تیرو جمدهر وشمشیر برده برفیل می‌دوند وشجاعتخان‌هم خود را رسانیده به علمدار نهیب می‌دهد که برخیز واسب‌دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته اوراسوارمی‌سازند، و علم‌را برافراخته برجای خود می‌ایستد، ودراثنای این گیرودار تفنگی برپیشانی آن مقهور می‌رسد که هرچند زننده‌آن‌را تفحص کردند ظاهرنشد. به مجردرسیدن این‌تفنگ ازآنگرمی بازآمده می‌داند که از این زخم جان برنیست تادوپهرونیم باوجود چنین‌زخمی منکر، مردم خودرا به جنگ ترغیب می‌نمود، ومعرکه قتال وجدال‌گرم بود، بعدازآن غنیم روگردان شده افواج قاهره سردرپی آنها می‌نهند وزده زده آن مخذولان را در محلی که دایره کرده‌بودند درمی‌آورند. آن‌مخذولان به تیرو تفنگ مردم را نگاهداشته نمی‌گذارندکه مردم پادشاهی‌بجا ومقام آنها درآیند. [۱۸۴الف] چون ولی‌برادر عثمان وممریز پسراو ودیگر خویشان‌ونزدیکان برزخم عثمان مطلع‌می‌شوند، به‌خاطر می‌گذرانندکه از این‌زخم‌خود اورا خلاصی میسرنیست اگر ماهمچنین شکسته وریخته به‌قلعه خود رویم‌یك کس‌زنده نخواهد رسید. صلاح چنین‌است که امشب درهمین‌جای که دایره کـرده‌ایم بمانیم وشب فـرصت جسته خودرا به قلعه خود رسانیم.

دوپهر ازشب گذشته عثمان به‌جهنم واصل‌می‌گردد ودوپهرسیوم جسد بیجان اورا برداشته وخیمه واسبانی که همراه داشتند درمنزل‌گذاشته به محکمه‌خود متوجه‌می‌شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر ازاین‌معنی خبریافته، شجاعتخان ر آگاه‌می‌سازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می‌بینند که تعاقب باید نمود ونگذاشت که این تیره‌بختان نفس‌برآورنـد. غایتاً به‌جهت‌ماندگی سپاهیان وکفن ودفن شهیدان وغمخواری مجروحان وزخمیان در پیش‌رفتن یا فرودآمدن متردد خاطر بودند. درین‌اثنا عبدالسلام پسرمعظم‌خان باجمعی ازبنده‌های درگاه‌که مجموع سیصدسوار وچهارصدتوپچی باشند می‌رسند چون این‌جماعه تازه‌زور در رسیدند به همان‌قرارد د تعاقب عمل‌نموده، متوجه پیش‌شدند. این‌خبر به‌ولی، که بعد از عثمان سرمایـه فتنه وشورش بود،می‌رسد که‌شجاعتخان بالشکرظفرآزما بافوج‌دیگر تازه‌زورکه الحال‌پیوسته‌اند

اینك رسیده‌آمد چاره‌خود جز این نمی‌بیند که به‌وسیله اخلاص درست وبازگشت بطریق‌مستقیم دولتخواهی به شجاعتخان رجوع‌آورد. آخرالامر درمیان داده پیغام میفرستد- که آن کسی که باعث‌فتنه وفساد بود رفته‌ما جمعی که مانده‌ایم نسبت بندگی ومسلمانی درمیان است. اگرقول بدهند آمده شما رابه‌بینیم وبندگی درگاه اختیارکنیم وفیلان خودرا برسم پیشکش بگذرانیم، شجاعت‌خان ومعتقدخان که روزجنگ رسیده مصدرخدمات پسندیده‌گشته بودند وسایردولت‌خواهان به مقتضای وقت ومصلحت دولت‌قول داده وبه‌آن جمعه راتسلی ساخته روزدیگر ولی [ب۸۴]وپسران وبرادران وخویشان عثمان‌همگی آمده شجاعتخان ودیگر بنده‌هارا دیدند وچهل‌ونه زنجیر فیل پیشکش‌گویان آورده گذرانیدند. بعداز انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده‌های درگاه را درادهارو آطرف که در تصرف آن‌تیره روزگاد بود گذاشته ولی وافغانان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر روزدوشنبه بافواج قاهره درجهانگیر نگر آمده به‌اسلام‌خان پیوستند چون این اخبارمسرت‌آثر درآگره باین نیازمند درگاه‌الهی رسید سجدات‌شکر به تقدم رسانیده دفع ورفع این‌قسم غنیمی رامحض‌ازکرم بی‌دریغ‌واجب تعالی‌دانست،وبنابراین دربرابراین‌نیکو خدمتی اسلام‌خان به‌منصب‌شش‌هزاری‌ذات‌سرافرازی یافت وشجاعتخان‌را بخطاب رستم زمان سربلند کردم وهزاری‌ذات وسوار برمنصب اواضافه فرمودم ودیگر بنده‌ها هریك به‌اندازه خدمتی که از ایشان به فعل‌آمده بود، به زیادتی منصب ودیگر رعایتها ممتاز گشتند. ودرمرتبه اول‌که این خبررسید کشته‌شدن عثمان به‌طریق اراجیف مذکور می‌شد. به جهت صدق وکذب این‌سخن به‌دیوان لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل نمودم این غزل برآمد. غزل

دیده دریاکنم وصبر به صحرافکنم ۞ واندرین‌کار دل‌خویش به‌دریا فکنم
خورده‌ام تیرفلك باده‌بده تاسرمست ۞ عقده دربند کمر ترکش جوز فکنم

چون این بیت به‌غایت مناسب مقام بود تفأل به‌آن نموده بعد از چندی خبرآمد که عثمان را تیر قضای بل خدای‌رسیده. هرچند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد. بنابرغرابیی که داشت این‌معنی مرقوم گردید.

درشانزدهم فروردین ماه مقربخان که ازبنده‌های عمده ومحرم‌قدیم الخدمت‌جهانگیری است وبه منصب سه‌هزاری‌ذات ودوهزارسوار سرافرازی یافته، ازبندرکهنبایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به‌جهت بعضی مصلحتها حکم‌کرده‌بودم که بندر کووه رفته وزیری‌را که حاکم کووه است ببیند ونفایسی‌که در آنجا به‌دست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید.حسب‌الحکم به استعداد تمام به‌کووه رفت ومدتی درآنجا بود. نفایسی که در آنجا

به‌دست افتاد اصلاروی زرندید به‌هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نمود متوجه درگاه گشت واسباب ونفایسی که آورده بود به‌دفعات در نظر گذرانید و از هرجنس چیزها وتحفها داشت. ازجمله جانوری چندآورده بود بسیارغریب وعجیب چنانچه تاحال ندیده‌بودم. بلکه نام اورا کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی اگرچه درو قعیات‌خود صورت واشکال بعضی‌جانوران‌را نوشته‌اند غایتاً به مصوران‌نفرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵الف] این جانوران در نظرمن به‌غایت غریب درآمدهم نوشتم وهم درجهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آنرا کشیدند تاحیرتی که ازشنیدن دست‌دهد از دیدن زیاده گردد. یکی ازان جانوران درجثه از طاوس ماده کلان‌تر و ازنرفی‌الجمله خردتر، گاهی که درمستی جلوه مینماید دم خود را ودیگرپرها را طاوس‌آسا پریشان می‌سازد وبه رقص درمی‌آید. نول وپی اوشبیه به نول وپای خروس است. سروگردن وزیرحلقوم اوهرساعتی به رنگی ظاهر می‌شود وقتی که درمستی است سرخ سرخست. گویا که تمام‌را به مرجان مرصع ساخته‌اند وبعد از زمانی همین‌جاها سفیدمی‌شود. وبطریق پنبه به نظر درمی‌آید وگاهی فیروزه‌رنگ ظاهر می‌گردد بوقلمون آسا هرزمان به رنگی دیگر دیده می‌شود ودرپارچه‌گوشتی که برسر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد وغریب اینست که درهنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سراو تایك‌وجب می‌آویزد وباز که آنرا بالا می‌کشد چون‌شاخ کرگدن‌برسراو مقداردوانگشت نمایان می گردد. اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است ودرآن تغییروتبدیل نمی‌رود وپرهای به الوان مختلف به‌نظر می‌آید به خلاف رنگهای پرطاوس دیگر میمونی آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب دست‌وپا وگوش وسراو بعینه میمون است وروی او به روباه می‌ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم‌باز لیکن چشم او ازچشم بازکلان‌تر است از سر او تا سردم یك‌ذرع معمول‌بوده باشد؛از میمون پست‌تر وازروباه بلندتر.پشم او به‌طریق پشم گوسفند ورنگ آن‌خاکستریست از بناگوش تازنخ سرخ‌است میگون، دم اواز نیم ذرع وسه‌انگشت درازتر. غایتاً به خلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است به طریق دم‌گربه. گاهی آوازی ازو ظاهر می‌شود به طریق آواز آهوی برمه مجملا خیلی غرابت [۸۵ب] داشت.

ازمرغ‌دشتی که اورا تذرومی‌گویند تاحال شنیده‌نشده‌که درخانه ازو بچه گرفته باشند. درزمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیارکردند که تخم بچه بکنند، نشد، من‌فرمودم که چندی از نروماده‌او به یکجا نگاه داشته رفته‌رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که درزیر ماکیان گذاشتند. درعرض دوسال مقدار شصت‌هفتاد بچه برآمد وتاپنجاه شصت‌کلان شدند.

هرکس این‌معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که درولایت هم برادرم سعی بسیار کردند مطلق تخم‌نداد وبچه ازو حاصل نشد.

درهمین ایام برمنصب مهابت‌خان هزاری ذات وپانصدسوار افزودم‌که چهارهزاری ذات هزاروپانصد سوار بوده باشد، ومنصب اعتمادالدوله از اصل واضافه چهار هزاری ذات وسه‌هزار مقررگشت. وبرمنصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات وسوار افزوده‌شدکه ازاصل واضافه سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد وبرمنصب اعتمادخان‌پانصدی ذات ودویست سوار افزوده هزاری ذات وسیصدسوار کردم.خواجه ابوالحسن دراین‌روزها ازدکن آمده سعادت ملازمت دریافت ودولتخان که به فوجداری اله‌آباد وسرکارجونپور تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. برمنصب اوکه هزاری بود پانصدی افزوده‌شد. روزشرف‌که نوزدهم فروردین‌باشد منصب‌سلطان‌خرم را که ده‌هزاری‌بود، دوازده‌هزاری سرافراز ساختم اعتبارخان راکه به منصب سه‌هزاری ذات وهزار سواربلندبود چهارهزاری کردم. مقربخان راکه منصب او دوهزاری ذات وهزار سوار بود، پانصدی ذات وسوار افزودم وبرمنصب خوجه جهان که دوهزاری ذات وهزارودویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام‌نوروزبود اکثربنده‌ها به اضافه منصب سرافرازی یافتند. درهمین تاریخ دلیپ ازدکن آمده ملازمت نمود. چون‌پدر او راجه‌رایسنگه وفات‌یافته بود، اورا به خطاب رای سربلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسردیگر داشت سورج سنگه نام باوجود که دلیپ پسر تیکه اوبود، می‌خواست که سورج‌سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که بامادر او داشت دروقتی‌که احوال اوقات‌او مذکورمی‌شد، سورج‌سنگه ازکم خردی وخردسالی‌بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خودساخته وتیکه داده است. این‌عبارت مرا خوش‌نیامد. فرمودم که اگر پدرترا تیکه داده مادلیپ‌را تیکه داده سرافراز می‌کنیم وبه‌دست‌خود اوراتیکه کشیده جاگیر و وطن‌پدر اورا به او مرحمت کردم به اعتمادالدوله دوات وقلم مرصع عنایت شد. لکهمی چند راجه کماون که از راجهای معتبر کوهستان است وپدر اوراجه اودرهم درزمان حضرت عرش آشیانی آمده بود دروقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده‌دست دست مراگرفته به ملازمت‌آورد. بنابرالتماس او پسر راجه به‌آوردن‌او مأمورگشته بود. لکهمی چندهم التماس نمود که پسر اعتمادالدوله آمده مرا به‌ملازمت‌آورد. شاپور را فرستادم‌که او را به ملازمت آورد. از تحفهای کوهستان خود اسبان کونت اعلی وجانوران شکاری از بازجره‌وشاهین‌وطاوس ونافهای‌مشک‌وپوستهای آهوی مشک‌که نافه بران بند بود و شمشیرها که به‌زبان آنها کناره می‌گویند وازهرجنس چیزها آورده گذرانید. درمیان‌راجه‌های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف ومشهور است. می‌گویند که کان طلا در ولایت اوهست. به‌جهت طرح عمارت‌دولتخانه لاهور خواجه‌جهان‌را، که درین کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به‌جهت‌نفاق سرداری وبی‌پروائیهای خان‌اعظم صورت خوبی پیدا نکرد وشکست عبدالله‌خان دست‌داد خواجه‌ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده‌بودم، بعد از تحقیق‌وتفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله‌خان پاره‌ای‌ازممر غرور وتیز جلویها وسخن‌نشنویهای او وپاره‌ای‌به سبب نفاق وبی‌التفاتی امرا واقع‌شده بود. مجملا قرارداد آن‌بود که عبدالله‌خان از جانب ناسک‌ترینک بالشکرگجرات و امرای که به همراهی اوتعیین‌یافته‌بودند روانه‌گردد. این‌فوج سرداران معتبر وامرای‌کار طلب مثل [۸۶ب] راجه رامداس وخان‌عالم وسیفخان وعلی مردان بهادر وظفرخان ودیگر بنده‌های آراستگی تمام‌داشت عددلشکر اوده‌هزارگذشته وبه‌چهارده‌هزار رسیده ازجانب برادر مقرر بود که راجه‌مانسنگه وخان جهان وامیرالامرا وبسیاری از سرداران متوجه‌شوند واین‌دوفوج از کوچ ومقام خبردار باشند تادرتاریخ معین از دوجانب‌غنیم را درمیان گیرند. اگر این‌ضابطه منظور می‌بود ودلها متفق می‌گشت وغرضها درمنگیر نمی‌شد غالب‌ظن آن‌بود که الله‌تعالی فتح‌روزی کردی.

عبدالله‌خان چون ازگهاتیها گذشت وبه‌ولایت‌غنیم درآمد، مقید نشد که قاصدان فرستاده ازآن فوج خبری بگیرد وبه‌موجب قرارداد حرکت خودرا باحرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین‌غنیم رادرمیان گیرند. بلکه‌تکیه‌برقوت‌وقدرت خود کرده این‌معنی را درخاطر آورد که اگر به تنهایی این‌فتح از جانب من‌شود بهتر خواهد بود، واین داعیه را درخاطر قرارداده هرچند رامداس خواست که به او قرار دهد که‌به‌تأنی و آهستگی پیش می‌رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که ازو ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر ازسرداران وبرگیان برسراو فرستاد وروزها بااو درزدوخورد بودند وشبها درانداختن بان واقسام آتشبازی تقصیر نمی‌کردند. تاآن‌که غنیم نزدیک‌شد واصلا ازآن فوج به‌او خبری‌نرسید. هرچند به‌دولت‌آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک می‌رسد عنبر سیاه‌رو یکی از اطفال را که نسبت قرابت به سلسله‌نظام‌الملکیه به‌اعتقاداو دارد، به‌جهت آنکه‌مردم‌ازشان‌سرداری اوقبول‌کنند، بسروری برداشته به‌دست خودگرفته‌است وخودد، پیشوا وسردار قرارداده مرتبه‌به‌مرتبه مردم می‌فرستد وکثرت و ازدحام غنیم زمان، بیشتر می‌شد تاآنکه هجوم آورده به‌انداختن بان ودیگر اقسام آتشبازی کار را برو‌تنگ‌تر ساختند. آخرالامر دولتخواهان‌صلاح دیدندکه چون ازان فوج مددی نرسید ودکنیان تمام‌رو به ما نهاده‌اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل ویك [۸۷الف] زبان‌شده پیش از طلوع صبح‌صادق روانه شدند تاسرحدولایت خوددکنیان‌همراه و هرفوجی که بافوجی روبرو گشته درزد وخورد تقصیر نمی‌نمودند. درین‌روز چندی از جوانان مردانه کارطلب به‌کارآمدند. علی‌مردان‌بهادر داد بهادری‌ومرد نگی‌داده زخمهای منکر برد شت وزنده به‌دست غنیم افتاده معنی حلال نمکی وجانفشانی را بهمرهان خودفهمانید وذوالفقاربیگ هم ترددات مردانه نموده بانــی بپای او رسید وبعد ازدوروز دیگر درگذشت.چون به‌ولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن‌جماعه بازگشتند وعبدالله‌خان متوجه گجرات گردید. سخن ایسن است که اگر دررفتن عذن‌کشیده می‌رفت ومی گذاشت که این‌فوج دیگر به او ملحق می‌شد کــار خاطرخواه اولیای دولت قاهره صورت می‌ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله‌خان به سرداران فوجی که از راه برار متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و درعادل‌آباد که درحوالی برهانپور واقع است به اردوی پرویز ملحق شدند.

چون این اخبار درآگره به‌من رسید شورش تمام درطبیعت خود یافتم وعزیمت نمودم که خود متوجه شده‌این غلامان صاحب‌کش‌را ازبیخ وبنیاد براندازم. امرا ودولتخواهان‌بدین معنی اصلا راضی نشدند. خوجه‌ابوالحسن بعرض‌رسانید که مهمات آن‌طرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده، اورا باید فرستاد تااین‌مهم ازنظام افتاده را به نظم‌آورد وبه‌مصلحت وقت صلحی درمیان اندازد تابه‌مرور ایام سرانجام بــراصل نموده شود. دیگــر دولتخواهان درین‌مقدمه همداستان گشتند.رایهای همه باین قرارگرفت که خان‌خانان را باید فرستاد وخوجه‌ابوالحسن نیز همره برود وبه‌همین‌قرارداد دیوانیان مهم‌سازی او وهمراهیان او نموده‌روزیکشنبه‌هفدهم اردی‌بهشت‌سنه‌هفت‌جلوس‌مرخص گشت‌شاهنوازخان‌وخواجه‌ابوالحسن ورزاق اوزبك وچندی‌دیگر از همراهیان درهمین‌تاریخ تسلیم رخصت‌نمودند. خانخانان بــه منصب شش‌هزاری ذ ت وسوار سرافرازی یافت. شاهنوازخان سه‌هزاری ذات وسوار تسلیم نموده دارابخان به اضافه پانصدی ذات وسیصد سوارکه مجموع [۸۷ب] دوهــزاری ذات ویکهزاروپانصد سوار باشد سربلند گردید. وبه‌رحمن داد پسر خوردادهم منصب لایق دادم. به خانخانان خلعت‌فاخره وخنجرمرصع دفیل‌خاصه باترایلها واسب‌های عراقی عنایت نمودم. وهمچنین به‌پسران وهمراهان او نیز خلعت واسب مرحمت شد.درهمین‌ماه معزالملك باپسران ازکابل آمده به‌سعادت‌آستانبوسی سرافرازگشت. شیام‌سنگه ورای مکند بدوریه که ازتعینات لشکربنکش‌بودند، حسب‌الالتماس قلیج‌خان به‌زیادتی منصب سربلندی یافتند. شیام سنگه‌هزارو پانصدی‌بود پانصدی دیگر به‌منصب او اضافه‌شد ورای مکندنیز به‌زیادتی‌منصب مفتخرگردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف‌خان می‌رسید وچندمرتبه رفع مرض شد وبازعود نمود تا آنکه دربرهانپور درسن شصت‌وسه‌سالگی درگذشت. فهم واستعدادش به‌غایت خوب بود غایتاً خست وسبکی برطبیعتش غالب بود، شعرهم مـی گفت. خسروشیرین به‌نام من نظم کـرده نام آ ن را نورنامه نهاده‌ام در زمان والد بزرگـوارم به درجه امارت و وزارت رسیده بود تاآنکه درزمان پادشاهزادگی چندمرتبه ازوسبکیها به فعل آمد واکثر مردم بلکه خسرو هم‌برین مذاق بود که بعد از جلوس ازمن نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه‌درخاطر و ودیگران قراریافته بود درمقام رعایت شده اورا بـه منصب پنجهزاری ذات وسوار سرافراز ساختم. و بعد از اندك مدتی وزیرصاحب استقلال شد مجملا در رعایت احوال اودقیقه فروگذاشت نشد وبعد ازفوت او فرزندان اورا منصبها داده رعایتها کردم. آخرالامر ظاهر شد که نیت اخلاص او درست نبوده ونظر بر اعمال ناخوش خـود کرده همیشه ازمن توهمی درخاطرداشت. از قضیه وشورشی که در راه کابل واقع شدمی‌گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره‌بختان مینموده بارى‌مرا باورنمی‌افتد که در برابر این رعایت وشفقت مصدر نادولتخواهی وتیره‌بختی گردد.

فوت میرزاغای ترخان به اندك فاصله دربیست‌وپنجم‌همین‌ماه‌که اردی‌بهشت بـاشد خبرفوت میرزاغازی‌خان رسید. میرزامشارالیه ازحاکم‌زاده‌های‌ته ازذات ترخان است درزمان والد بزرگوارم پدر او میرزاجانی بندگی ودولتخواهی اختیارنموده [۸۸الف] به همراهی خانخانان که برسر ولایت اوتعیین یافته‌بود درلاهور بشرف ملازمت استسعادیافت و به‌کرم پادشاهانه ولایت اورا بدوارزانی‌داشته خودملازمت دربار اختیارنموده‌مردم خود را به‌جهت حفظ وحر ست ته رخصت کنانید. وتا بود درملازمت گذرانید. آخرالامر دربرهانپور وفات یافت. میرزاغازی ولد او که درتهته بود به‌موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت وحکومت آن‌ملك سرافرازی یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم‌شد که اورا دلاسا نموده به درگاه آورد. خان‌مشارالیه کسان فرستاده اورا به دولتخواهی دلالت‌نموده، آخرالامر اورا به‌آگره آورده به‌شرف‌پای‌بوسی‌والدبزرگوارم سرافرازگردانید. درآگره بودکه حضرت‌عرش‌آشیانی شنقارشدند ومن برتخت دولت جلوس‌نمودم. بعدازآنکه خسرورا تعاقب نموده و بـه‌لاهور داخل‌شدم خبر رسیدکه امرای سرحد خرسان جمعیت‌نموده برسرسمرقند آمده‌اند، وشاه‌بیگ خان حاکم آنجا درقلعه قبلی شده‌منتظر کمك است. بالضروره فوجی به سرداری میرزاغازی وديگر امراوسرداران بکمك‌قندهار تعیین‌شدند این‌فوج چون‌به‌حوالی قندهار می‌رسد لشکر خرسن قوت توقف درخودنادیده معاودت نمودند. میرزاغازی به قندهار درآمده ملك وقلعه

را به سردارخان که به‌حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده‌شاه‌بیگ‌خان به‌جاگیر خود متوجه گشت ومیرزا غازی ازراه بهکر عزیمت لاهورنمود. سردارخان‌اندك‌مدتی که در قندهار بود وفات‌یافت وباز آن ولایت محتاج به سردارصاحب وجود می‌گشت دربن‌مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده به میرزا غازی نمودم. ازآن‌تاریخ تازمان رحلت در آنجا لـوازم‌حفظ و حراست قیام واقدام می‌نمود. سلوك او بامترددین به‌عنوان پسندیده بود.

چون میرزا غازی وفت یافت، سرداری‌به‌قندهار بـیست فرستاد، بول بی اوزبك راکه درملتان وآن‌حدود واقع بود، بدین‌خدمت‌مأمورساختم. منصب او هزاروپانصدی ذات وهزار سوارمقررنمودم و به‌خطاب بهادرخان وعلم سربلندی‌یافت. حکومت‌دهلی وحفظ وحراست‌آن ولایت به‌مقربخان مقررگشت. روپ خواص را به‌خطاب [۸۸ب] خواصخانی ومنصب هزاری ذات‌وپانصد سوارسرافرازساخته‌فوجداری‌سرکارقنوج رابدومرحمت نمودم وچون صبیه‌اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاری نموده بودم ومجالس‌کتخـدائی او درمیان بود روز پنجشنبه هژدهم خورداد به‌منزل او رفته یك روز وشب آنجا بودم. پیشکشها گذرانید وبیگمان ومادران خود وخادمان محل را توره‌ها سامان نموده به امرا سر وپاها داده.

عبدالرزاق را که بخشی درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت‌آنجا را دلاسا نموده‌آن ولایت را به‌قید وضبط درآورد. به‌اضافه منصب فیل وپرم نرم خاصه سرافرازی یافته مـرخص گشت. معزالملك رابجـای او بخشی ساختم. خواجه جهان‌که بدیدن عمارت لاهور و قـرارطرح‌آن مرخص‌گشته بـود، در اواخرهمین ماه‌آمد ملازمت‌کرد. میرزا عیسی ترخان ازخویشان میرزا غازی‌که درلشکر دکن تعیین بود بجهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم، درهمین تاریخ بخدمت استسعادیافت. چون قابل رعایت وتربیت بود او را به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره برمزاج غلبه‌کرده بود به‌استصواب‌اطبا روزچهارشنبه ماه مذکور قریب به یك انـار از دست چپ خون‌کشیدم.چون خفت وسبکی تمام دست داد بخاطر رسیدکه اگر در محاورت خـون کشیدن را سبك شدن میگفته باشندبهترخواهد بود. الحال همین عبارت‌گفته میشود. به‌مقربخان که فصدکرده بود کهپوه مرصع مرحمت عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل‌که از زمـان حضرت عرش‌آشیانی تا حال متصدی‌آن دوخدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت‌بخطاب راجگی و به‌منصب هزاری کامروا گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب التماس اوطلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان‌آمده‌ملازمت‌کرد. یك قطعه لعل وچهل وشش دانه مرو رید پیشکش‌گـذرانید.

بر منصب تاجخان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افزوده شد.

قصه فوت شجاعتخان از امور غریبه است. بعد از آنکه مصدر چنان خدمتی گشت اسلام‌خان او را بهسرکار رودیسه رخصت می‌کند. در اثنای راه شبی برماده فیلی چوکندی دار سوار می‌شود وخواجه سرای خرد سالی را بهعقب خود جا می‌دهد. وقتی که از اردوی خود برمی‌آید فیلی مستی‌ بر سر راه بسته‌بوده‌اند، آن فیل ازآواز سم اسپان وحرکت سواران درصدد آن می‌شود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور وغوغا بلند می‌شود. چون شوروغوغا به‌گوش خواجه سرا می‌رسد مضطربانه شجاعتخان راکه درخواب یا دربیشعوری شراب بوده بیدار میسازد ومی‌گوید که‌فیل‌مست بازشده‌ومتوجه این‌طرف است. به‌مجرد شنیدن این سخن مضطرب شده بیتابانه خود را ازبالای‌فیل‌می‌اندازد و بعد از انداختن انگشت پای‌او به‌سنگ‌می‌خورد و شکافته‌میشود و بهمین زخم‌بعدازدوسه روز درمی گذرد. مجملاازشنیدن این‌خبرحیرت تمام دست داد. چون‌مردانه به‌مجرد فریادی که‌به‌او رسیدیا سخنی که ازخردسالی‌شنید این قسم‌مضطربانه خود را بیندازد درواقع جای حیرت است.درنوزدهم ماه تیرخبر این حادثه به‌من رسیدپسران و را بنو زشات ومنصبها دلجوی کردم. اگراین قضیه او را دست‌نمی‌داد چون خدمت‌نمایانی کرده بود به رعایتها وشفقتها سرافرازی می‌یافت ع

با قضا برنمی‌توان آمد

یکصد وشصت زنجیرفیل نر وماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود درهمین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه گشت. راجه‌لکهمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت نمود. چون به‌پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسپ مرحمت‌شده‌بود، به‌همان دستوربه‌اومرحمت نمودم وفیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت وخنجر مرصع هم دادم. به برادران اوتیزخلعتها و اسپها داده شد، ولایت او را بدستوربه‌اوعنایت فرمودم شادمان وکامروا بجا ومقام بازگشت. بـه تقریبی این بیت امیر-الامرا خوانده شد. بیت

بگـذر مسیح از سر ما کشتگـان عشق
یك زنده‌کردن تو به صد خون برابر ست

چون طبع من موزون است گاهی به اختیار یا بی اختیارمصراعی یا بیتی ازخاطر من سرمی-زند این بیت برزبان‌گذشت. بیت

ز مسن متاب رخ کـه نیم بی تـو یك نفس
یکـدل شکستن تو به صـد خون بـرابـر است

چون خوانده شد هر که طبع نظمی‌داشت درین زمینه بیتی‌گفته‌گذرانید. ملاعلی احمد که احوال او پیش ازین‌گذشت بدنگفته بود. بیت

ای محتسب ز گـریه پیر مغـان بترس
یك خم شکستن تو به‌صد خون برابر است

ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود قبل از این بدوسیل دولتخواهی اختیار نموده خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد ومنظورعنایت و تربیت‌گشته به‌شمشیر وخلعت سرافرازی یافت. وبعد ازچند روز اسپ خاصه نیز بدومرحمت نمودم. خواجگی محمد حسین که بنیابت برادر زاده خود به‌کشمیر رفته چون خاطر ازمهمات آنجا جمع ساخت درهمین روزها آمده ملازمت نمود. چـون به‌حکومت تهته و دارای آنجا سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری ذات وهزار وپانصد سوار بود، پنجهزاری ذات وسوارساخته بـه‌تاریخ بیست وششم جمادی‌الثانی مطابق دوم‌شهریور تسلیم حکومت‌تهته نموده وفیل خاصه بااسپ و زین مرصع وشمشیر [۹۵الف] مرصع وخلعت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او وپسران مظفرحسین میرزای برادر او به اضافه‌های منصب وفیل وخلعت سرافرازی یافته، بهمراهی اومـرخص‌گشتند. رای دلیپ را به‌کومکی میرزا رستم تعیین نمودم که چون جا ومقام اونزدیك به این حـدود ست، جمعیت خوب درآنجا حاضر سازد وپانصدی ذات وسوار برمنصب او افزودم کـه دوهزاری ذات وهزارسوار باشد. فیل هم عنایت شد. ابـوالفتح دکنی در سرکار مـانکپور وآن حدود جاگیرگرفته بود مرخص‌گشت که هم سرانجام جاگیرخود وهم به‌حفظ وحراست آن ملك‌نماید. خسرو بی اوزبك کـه به‌فوجداری سرکـار میوات تعیین شد منصب اوهشتصدی ذات وسیصد سوار بود الحال هزاری ذات وپانصد سوارحکم شد، واسپ نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر خدمت قدیم مقربخان نمودم بخاطر رسید که آرزو در دل اونباید‌گذاشت ومنصب او را کلان کرده بودم وجاگیرهای خوب یافته بود، آرزوی علم ونقاره داشت به‌این عنایت هم سرافراز وکامروا گشت.

صالح پسرخواندهٔ خواجه بیگ‌میرزا بسیارجوانك تردد وکارطلب است اورا به‌خطاب خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم. روزپنجشنبه بیست و دوم شهریورموافق هفدهم رجب‌سنه ۱۰۲۱ هزار وبیست ویك درمنزل مریم‌الزمانی مجلس وزن شمسی منعقد شد. به‌این‌روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هرسال دو مرتبه به‌اقسام فلزات ازطلا ونقره وغیره و اکثراً امتعه‌نفیسه وزن می‌فرمودند. یک‌مرتبه مطابق سال شمسی و دیگرموافق سال قمری، ومجموع آن را که قریب به‌یک‌لك روپیه است به‌فقرا وارباب حاجت تقسیم‌می‌کردند. من هم این سنت را مرعی‌می‌دارم، و به‌همان دستور خود را وزن نموده‌آن جاس را به‌فقرامی‌دهم. معتقدخان دیوان بنگاله چون ازآن خدمت معزول‌گشت، پسر او وبـرادران وبعضی خدمتگاران عثمان را کـه اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود، بعد ازملازمت بنظر اشرف گذرانید وتعهد احوال هریکی از آن افغانان به‌عهده یکی از بنده‌های معتبر [۹۰ ب] مقررشد وپیشکش خود را که بیست و پنج زنجیر فیل ودوقطعه لعل وپهول‌کتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله غیره‌ترتیب داده بود بنظر درآورد. میرمیران پسر سلطان خواجه که درلشکر دکن تعیین بود، بطلب آمـد سعادت‌آستانبوس دریافت. یك قطعه لعل پیشکش‌گذرانید. چون میان قلیج خان که سردارلشکر بنگش و سرورکابل است ومیان امرای‌آن صوبه که بهمراهی وسرداری او تعیین یـافته‌اند به تخصیص خاندوران نزاع وگفت و شنود بـود بجهت تحقیق‌آنکه ناسازی ازجـانب کیست خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خـان بـه‌منصب والای بخشیگری سرافرازی یافت و منصب دوهـزاری ذات وسیصد سوار مقرر شد دیگر مـرتبه برمنصب مقربخان پـاره افزودم کـه منصبش دو هزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضـافه بوده باشد. حسب‌الالتماس‌خانخانان فریدون خان برلاس به‌منصب دوهزاروپانصدی ذات و دوهزارسوار ازاصل و اضافـه سرافرازگـردید. رای منوهر بهزاری ذات وهشتصد سوار سرافراز شد و راجـه ترسنگ دیو بمنصب چهار هزاری ذات و دویست سوار سرافراز شد. بهارت را که نبیره رام چند بندیله است بعد ازگذشتن رام چند به‌خطاب راجگی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به‌موجب‌طلب دربیست وهشتم آبان‌آمده ملازمت کرد ویکقطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش‌گذرانید.

ششم آذرمطابق‌سیوم‌شوال ازبرهانپورخبر رسید که امیرالامرا روزیکشنبه‌بیست‌وهفتم آبان درپرگنه تهانیسرفوت‌کرد[۹۱ الف] بعدازبیماری که اور درلاهوردست داده بوددیگربارشعور وهوش ازو کمترظاهرمی‌شدبه‌حافظه‌اش نقصان‌تمام راه یافته بود. اخلاص‌بسیاری داشت.حیف که ازو فرزندی نماندکه قابل تربیت وعنایت باشد.

چین قلیچ خان راکه‌ازپیش پدر خودکه‌درپشاور بودآمده بیستم‌آذر ملازمت کردیکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید وپیشکش خود را از اسپ و اقمشه و دیگر اجناس‌کـه همراه

داشت، بنظردرآورد. ظفرخان را که ازخانه‌زادان وکوکه زاده‌های معتبراست نواخته به‌صاحب صوبگی بهار سرافراز ساختم، وپانصدی ذات وسوار به منصب او افزوده سه هزاری ذات و دوهزار سوارمقرر داشتم. با سرداران به‌خلعت و اسپ سرافرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بودکه بخدمت علی‌حده سرافرازی یابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هم خواستم که او را بیازمایم این خدمت را محك آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه‌شنبه دویم ذیقعده مطابق چهاردهم ماه دی از دار الخلافه آگره به‌قصد شکار برآمدم و درباغ دهره منزل شد وچهار روز در آن باغ توقف افتاد.

روزدهم ماه مذکور خبرفوت سلیمه سلطان بیگم که درشهر بیمار بودند شنیده شد. والده ایشان گلرخ بیگم صبیه حضرت فردوس مکانی بودند وپدر ایشان نورالدین محمد از خواجه زاده‌های خواجه نقشبند. بجمیع صفات حسنه آراستگی داشتند. درزنان این‌مقدارهنر وقابلیت کم جمع‌می‌شود وحضرت جنت‌آشیانی این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نامزد بیرم خان‌نموده بودند. بعدازشنقارشدن‌ایشان درآغازسلطنت‌حضرت عرش‌آشیانی‌این کتخدائی واقع شد وپس ازکشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود درآوردند و درسن شصت و سه سالگی برحمت خدا واصل گشتند. همان روز از باغ دهره کوچ شد و اعتمادالدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ مندکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را نهادند. درهفدهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نموده خواجه جهان که درصوبه کابل مرخص شده بود، دربیست ویکم ماه مذکور بازگشته سعادت‌خدمت دریافت ومدت رفتن وآمدن سه ماه ویازده روزکشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذرگویان‌آورد. درهمین روز راجه را مسداس نیزاز لشکرفیروزی دکن‌آمده ملازمت‌نمود. یکصد ویك مهر گذرانید. به‌امرای‌دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بندر سورت به‌جاگیر قلیج خان مقرربود، چین قلیج خان را بجهت ضبط وحراست‌آنجا التماس نمود که مرخص گردد. دربیست وهفتم دی به‌خلعت و خطاب خان وعلم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای‌کابل وناسازی که میان ایشان و قلیج خان واقع بود، راجه را مسداس را فرستادم و اسپ وخلعت وسی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد.

درششم بهمن‌که پرگنه باری محل نزول بود، خبرفوت خواجگی محمد حسین که از بنده‌های قدیم‌الخدمت این دولت بود، رسید. برادرکلان اومحمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کلی یافته بود وخواجگی‌محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکاولی و امثال آن سرافراز می‌گشت. زوفرزندی نماند وکوسه بود که اصلاً در محاسن وبروت اویک‌موی ظاهرنمی‌شد. در وقت سخن کردن اوهم بسیارفـریاد می‌کرد ومثل خواجه‌سرایان فهمیده می‌شد. دیگر شاهنوازخان که خانخانان از برهانپوربجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود، درپانزدهم ماه مذکورآمده ملازمت کرد. یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید، چون معاملات دکن بجهت تیزجلویهای عبدالله خان ونفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد و دکنیان راه سخن یافته به‌امرا و دوستخواهان آنجا حکایت صلح درمیان آوردنـد وعادلخان طریقه دولتخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محال که ازتصرف اولیای دولت برآمده باز بتصرف درآید. دولتخواهان نظر برمصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و به‌تجویز گـونه شد وخانخانان متعهد سرانجام مهمات آنجا گردید و به‌خان عظم کـه همیشه خـواهان دفع امرای مقهوربود این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شد که به‌مالوه که به جاگیر اومقرر است رفته از سرانجام متوجـه این خدمت شود و برمنصب ایـول بی اوزبك هزاری ذات وپانصد سوار دیگر افزوده شد که چهارهزاری ذات وسه هزار و پـانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه وبیست روزکشید. در این ایام همه روزمتوجه شکاربودم چون به‌نوروز عالم افروز پنج شش روزبیش نمانده بـود بخیریت معاودت نموده بیست چهـارم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول گشت. مقربخان وجمعی ازمنصبداران که حسـالحکم درشهر مانده بودند دربن‌روزآمده ملازمت کردند. مقربخان صراحی مرصع وکلاه فرنگی وکمچشك مرصع پیشکش گذرانید سه روز درباغ مذکورتوقف واقع شد. روز بیست وهفتم داخل شهر شدم. دربن مدت دویست وبیست وسه رأس آهو وغیره ونود وپنج نیله‌گاو و دوخـوك وسی و شش قطعه کاروانك وغیره ویك هزار وچهارصد وهفت ماهی شکارشد.

نوروز هشتم ازجلوس همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست وهشتم ماه مذکور و موافق غره فروردین سنه جلوس بعد از گذشتن سه ونیم گهری حضرت نیر اعظم ازبرج حوت به‌برج حمل که خانه فرخی وفیروزی اوست نقل نمود وصبح آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به‌آئین همه ساله ترتیب وتزئین یافت وآخرهای آن روز بـرتخت دولت جلوس واقع شد وامـرا و اعیان دولت ومقربان درگاه تسلیم مبارکباد بجا آوردند و دربن ایام خجسته فرجـام همه روز به دیوانخانه خاص وعام برمی‌آمدم ومطالب ومدعیات بعرض رسید. و پیشکشهای بنده‌هـای

درگاه ازنظرمی‌گذشت. ابولبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. دربهم مه مذکور افضل [۹۲ب] خان از صوبه بهارآمده ملازمت نمود و یکصد مهر ویکصد روپیه نذرگذرانید و یك زنجیر فیل بنظر درآورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به‌نظر درگذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به‌درجه‌قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضلخان ده‌زنجیر دیگر درین روز دیده شد. درسیزدهم پیشکش تربیت خان به‌نظردرآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نموه وچند روزی آنجا به‌سرشد ومصیبت پی در پی او را روی داد.

شنیده‌ایم که برچهارچیزحکم سعادت ونحوست‌می‌کنند. اول برزن ودویم برنده وسیوم برمنزل وچهارم براسپ. بجهت دانستن سعادت ونحوست‌خاصه ضابطه قراریافته بلکه‌می‌گویند که به‌صحت پیوسته است، اندك زمینی را ازخاك خالی باید ساخت و بزآن خاکها را در آن زمین می‌باید ریخت اگر برابرآید میانه است‌آن خانه را نه سعدمی‌توان‌گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم برنحوست آن‌می‌کنند و اگر زیاده برآید سعد ومبارك‌است.

درچهاردهم پیشکش اعتبارخان به‌نظرگذشت وآنچه مقبـول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری وسیصد سواربود دوهزاری ذات وپانصد سوارشد پانصدی ذات و پنجاه سوار برمنصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات وهشتصد وپنجاه سواربوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که دربنگاله پیش‌پدرخود بود، درین روزها آمده ملازمت کرد. چندی ازمردم مگهه راکه ملك ایشان متصل به‌پگوداوجلنگ است بلکه درین ولایـات هم در تصرف ایها است همراه‌آورده بود. ازکیش و روشهای‌آنها مقدمـات به‌تحقیق شد. مجملاً حیوانی چندند بصورت‌آدمی، ازحیوانات‌بری وبحری همه چیزمی‌خورند وهیچ چیز درکیش ایشان منع نیست و باهمه‌کس می‌خورند. خواهرخود را که از مادر دیگر باشد می‌گیرند و تصرف‌می‌کنند و صورتهای ایشان به‌قراقلمـن شبیه است. اما زبـان ایشان تبتی است و اصلا به ترکی‌نمی‌ماند وهمین‌یك‌کوه است که‌یك[۹۳الف]سر آن ولایت به‌کاشغرمتصل است وسر دیگرآن ولایت به‌پیکو. دینی درست وآئینی که ازآن تعبیر به دین‌توان‌کرد، ندارند. از دین مسلمانی دور و ازکیش هندوئی مهجورند.

دو سه روز به‌شرف مانده فرزند خرم خواهش نمود که به‌منزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز ازنظربگذرد. التماس اودرجه قبول یافت. یك روز ویك شب درمنزل آن‌فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را به‌نظرآورده آنچه پسند خاطـر افتادگرفته شد وتتمه را به‌اوبخشیدم. روزدیگرمرتضی خان پیشکش خود را گذرانید. از هرجنس چیزها سامان نموده

بود. تا روزشرف هر روزپیشکش یکی ازامرا بلکه دو سه ازنظرمی‌گذشت. روزدوشنبه‌نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت درآن روزسعادت اندوز برتخت دولت جلوس نمودم‌حکم شدکه اقسام‌کیفها ازشراب وغیره‌آن حاضرسازندتا هرکس بخواهش خاطرخودآنچه خواهد بخورد. بسیاری رتکب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین‌روزگذشت. یك مهرهزار توله‌که به‌کوکب طالع موسوم است به‌یادگار علی ایلچی والــی ایران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد ازبرخاستن حکم کردم‌که اسب‌آئین را بازکنند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود، از هــر قسم نفایس وتحفهای خــوب بهم رسانیده بود. ازجمله دوازده رأس اسپ عربی که به‌جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کارفرنگی ازنظرگذشت برمنصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شدکه دوهزاری ذات وسوار بــوده باشد. فیل‌مهنی بدن نام‌که اسلام خان ازبنگ له فرستاده بود به‌نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

درسیوم اردی بهشت خواجه یادگار برادرعبدالله خان ازگجرات آمــده ملازمت کرد. یکصد مهرجهانگیری نذرگذرانید. بعد ازچند روزکه درملازمت بــود به خطاب سردارخانی سرافرازی‌یافت. چون بخشی صاحب استقلال به‌لشکربنگش وآن‌حدود بایست فرستاد،معتقدخان رابه‌این خدمت اختیارنمودم وبرمنصب اوسیصدی‌ذات وپنجاه سواراضافه‌شدکه‌هزاروپانصدی ذات وسیصد [۳۹ب] وپنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقررشد که بزودی روانه‌گردد.

محمد حسین خان چلپی راکه درخریدن جواهر وبهم رسانیدن تحفه وقوف تمام داشت پاره ی زر داده‌رخصت نمودم مقررشدکه از ر ه عراق‌به‌استنبول رود وتحفهای خوب‌ونفایسی که بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بودکــه والی ایران را ملازمت‌کند کتابی به‌اوداده بودم ویاد بودی هم به‌آن همراه بود. مجملا در حوالی‌مشهد برادرم شاه عباس رامی‌بیند. شاه ازو تفحص می‌کندکه چه چیزحکم است‌که بجهت سرکــار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه‌می‌کند چلپی یادداشتی که همراه داشت ظاهر می‌سازد. در آن یادداشت فیروزه‌خوب وموميائی کانی اسپهانی‌داخل بود. می‌فرمایدکه‌این دوجنس‌بخریدن میسرنیست بجهت‌ایشان می‌فرستم. اویسی تــوپچی را که ازملازمان روشناس او بــود اختیار نموده شش انبانچه فیروزه‌که تخمیناً سی سیر خاکه داشت وچهارده توله موميائی‌وچهاراسپ عراقی که‌یکی ازآن‌ابلق‌بودحو له اومی‌کند وکتابی‌مشعر براظهارمحبت ودوستی بیش ازپیش نوشته درباب زبونی خاکه وکمی موميائی عذر بسیارخو سته بودند. خاکهای بسیاربنظرآمد هرچند حکاکان ونگین سازان تفحص کردند یك‌نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته‌باشد پیدا نشد غالباً دراین ایام خــا که فیروزه بطریقی که در زمان مرحــوم شاه طهماسب ازمعدن

برمی‌آمده حالا برنمی‌آید. همین مقدمه را درکتابت ذکر کرده بود.

درباب اثر مومیائی ازحکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد،ظاهرنگشت. نمی‌دانم که اطبا در اثرآن مبالغه ازحدگذرانیده‌اند یا بجهت کهنگی اثرآن کم شده باشد. بهرتقدیر بروشی که قرار داداطبا بود، پای مرغ راشکسته‌زیاده ازآنچه می‌گفتندخورانده‌پاره‌ای برمحل شکستگی مالیده شد و تا سه روزمحافظت نمودند وحال‌آنکه مذکورمی‌شدکه صباح تا شام کافی است بعد ازآنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهرنشد وشکستگی [۹۴ الف] بحال خود بود. درکاغذ عرضداشت سفارش سلام‌الله عرب را نوشته‌بودند، همان لحظه منصب وعلوفه وجاگیر او را افزودم.

فیلی ازفیلان خاصه بتلایر بعبدالله‌خان فرستادم وفیل‌دیگرهم بقلیچ‌خان مرحمت‌شدو دوهزارسوار برادرعبدالله را دواسپه وسه‌اسپه فرمودم که تنخواه دهند وچون سابقاً بجهت خدمت‌جونگر پانصدی‌ذات وسیصد سوار برمنصب برادر و سردارخان افزوده‌شده بوددرثانی-الحال این‌خدمت به‌کامل‌خان مقررگشت. حکم کردم که آن‌اضافه را برقرار گذشته در منصب او اعتبار نمایند وسرفرازخان‌راکه هزاروپانصدی ذات وپانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه فرمودم.

بیست‌وهشتم اردی‌بهشت‌ماه‌الهی مطابق بیست‌وششم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۲ روزپنجشنبه مجلس‌وزن‌قمری‌درخانه‌مریم الزمانی ترتیب‌یافت وپاره‌ای‌ازوزن‌مذکور بعورات ومستحقان که درخانه والده‌ام جمع‌شده‌بودند، فرمودم که بخشش کردند ودرین‌روز هزاری برمنصب مرتضی‌خان افزوده‌شدکه شش‌هزاری ذات وپنجهزارسوار بوده باشد. خسروبیگ غلام‌میرزا- جانی ازتهته بهمراهی‌عبدالرزاق معموری‌آمده ملازمت نمود. سردارخان برادرعبدالله‌خان به احمدآباد گجرات رخصت یافت. دوبزکه پازهرداشتند ازکرناتك افغانی آورده بود همیشه شنیده‌می‌شدکه هرجانوری که پازهر می‌دارد، بسیار لاغر وزبون می‌باشد وحال‌آنکه این‌بزها درنهایت فربهی وتازگی بودند.یکی‌ازآنهاراکه ماده بود، فرمودم‌که کشتند. چهارپازهرظاهر می‌شود این‌معنی باعث حیرت تمام‌گشت

یوزمقرر است‌که‌غیرجایی‌که می‌باشد،به‌ماده‌خود جفت‌نمی‌شود چنانچه و الدبزرگوارم یکمدتی تاهزاریوز جمع‌نموده بسیارخواهان این بودندکه اینها بایکدیگر جفت‌شوند واصلا نمی‌شدند وبارهایوزهای‌نروماده درباغات قلاده برآورده سردادند در پنجاهم‌نشد. درین‌ایام یوز نری قلاده خودرا گسیخته برسرماده یوزی می‌رود وجفت می‌شود وبعد از دونیم‌ماه سه بچه‌زائیدوکلان شد. چون فی‌الجمله [۹۴ب] غرابتی داشت، نوشته شد. ظاهر این‌معنی یعنی

داشت هرگاه یوز با یوز جفت نگردد شیرخود بطریق اولی هرگز شنیده نشده بودکه بعداز گرفتاری جفت شده باشد. چون درعهد دولت این نیازمند الهی وحشت ازطبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی رام گشته‌اند که بی‌قید وزنجیر گله‌گله در میان مردم می‌گردند، نه ضررایشان به‌مردم می‌رسد ونه وحشت ورمندگی دارند. به‌حسب اتفاق‌ماده شیری آبستن‌شد بعدازسه‌ماه سه‌بچه زائید واین‌هرگز نشنیده بودیم که شیرجنگلی بعدازگرفتاری به‌جفت‌خود جمع‌شده باشد. از حکما شنیده می‌شودکه شیر شیر به‌جهت‌روشنائی چشم به‌غایت فایده‌مند است. هرچندسعی کردیم که نم‌شیر درپستان‌اوظاهر شود میسر نگشت به‌خاطر می‌رسد که‌چون جانور عضبناك است وشیردرپستان مادران ازروی مهری که به‌بچه‌خود دارند، چون در پستان او مقارن خوردن ومکیدن‌شیر می‌شده باشد یادروقت‌گرفتن‌او به‌جهت آوردن شیرغضب اوزیاده گشته در پستان خشك می‌گشته باشد.

دراواخر اردی‌بهشت خواجه‌قاسم برادر خواجه‌عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. بعدازچندروز دوازده‌هزار روپیه به طریق انعام به‌او مرحمت‌شد. چون خواجه‌جهان درحوالی‌شهر، پالیز خربزه به‌عمل آورده بود، بعدازگذشتن دوپهر روزپنجشنبه دهم‌خرداد برکشتی سوار شده از راه دریا به‌سیرپالیز روانه‌شدم. مردم‌محل همراه‌بودند. دوسه‌گهری روزمانده رسیدیم. شب درپالیز گذرانیدم.. عجب باد وجکری‌شد که خیمه‌ها وسراپرده به‌پا نماند. برکشتی درآمده آن‌شب‌را بسر بردم. پاره‌ای‌ازشب‌جمعه درسیر پالیز گذرانیده به‌شهربازگشت نمودم. فضلخان که مدتی مدید به‌الم دنبل وزخمهای غریب گرفتار بود، دردهم خرداد درگذشت. جاگیر و وطن‌راجه‌جمگن را که درخدمت دکن تقصیر کرده بود، تغییرنموده [۹۵الف] به‌مهابت‌خان عنایت‌نمودم.

شیخ‌پیرکه ازوارستگان وبی‌تعلقان وقت است وخاص به‌جهت محبت واخلاص که بامن دارد طریقه خدمتکاری وهمراهی اختیارنموده است و درپرکه میرتهه که وطن اوست قبل‌از این بنای مسجد نهاده‌بود درینولا به‌تقریبی مذکور گشت. چون خاطر او را متعلق باتمام این بنای خیر یافتم، چهارهزار روپیه به‌اودادم که خود رفته به اوصرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم رخصت کردم. دردیوانخانه خاص وعام دومحجر از چوب ترتیب می‌یابد. درمحجراول امرا وایلچیان واهل‌عزت می‌باشند. دراین‌دایره کس به‌غیر حکم داخل نمی‌شود ودرمحجر دوم که وسیع‌تر ازمحجراول است، جمیع بندگان ازمنصبداران‌وریزه‌منصب واحدیان وکسانیکه‌اطلاق نوکری توان‌کرد،راه می‌یابند دربیرون این‌محجر نوکران وامرا وسایرمردمی که در دیوانخانه مذکور می‌آیند، مــی‌ایستند. چون میان محجر اول ودوم تفرقه

نبود به‌خاطر رسید که محجر اول ر به نقره باید گرفت. فرمودم که محجر مذکور ونردبانی که ازاین‌محجر به بالاخانه جهروکه نهاده‌اند ودوفیل را که بردودست نشیمن جهروکه که هنرمندان از چوب ترتیب داده‌اند، درنقره گیرند. بعدازاتمام به‌عرض‌رسید که یکصدوبیست وپنج من نقره به‌وزن هندوستان که هشت‌صدوهشتدمن ولایت باشد، صرف‌فرموده شد الحق که صفا ونمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم‌ماه‌تیر مظفرخان ازتهته آمد و ملازمت کرد. دوازده مهر نذرگذرانید مصحف جلدمرصع ودوگل مرصع پیشکش‌گویان به‌نظر درآورد. چهارم‌ماه‌مذکور صفدرخان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد ویکصدعدد مهر به‌نظر گذرانید بعد ازآنکه مظفرخان روزی‌چند در ملازمت بود، پانصدی ذات برمنصب سابق او فزوده علم عنایت فرمودم وشال خاصه داده رخصت‌تهته کردم. می‌دانستم که سگ‌دیوانه هرجانوری را که می‌گزد البته می‌میرد، غایتاً این معنی درفیل به صحت نپیوسته بود. در زمان من‌چنین‌واقع‌شد که شبی سگی دیوانه به‌جای بستن‌یکی ازفیلان خاصه کجهی نام‌درآمده پای‌ماده فیلی‌را که همراه فیل‌خاصه می‌باشد می‌گزد [۹۵ب] وماده‌فیل به یکبار به‌فریاددرمی‌آید.فیلبانان دویده خودرا می‌رسانند آن‌سگ روبه‌گریز نهاده به زقوم‌زاری که درآن‌حوالی بود درمی‌آید وبعد از زمانی بازدرآمده خود را به‌فیل‌خاصه می‌رساند ودست اورا می‌گزد. فیل اورا زیر کرده می‌کشد چون مدت‌یک‌ماه وپنج‌روز ازاین‌مقدمه می‌گذرد روزی‌که هوا ابرناك بود، غریدن رعد به‌گوش‌ماده فیلی که در عین چرا بود می‌رسد وبه‌یك‌بار فریاد می‌کند واعضای او به‌لرزه درآمده خود را می‌اندازد باز برخاسته تاهفت‌روز آب از دهان او می‌رفت وناگاه فریاد می‌کرد وبی‌آرامی‌می‌داشت. فیلبانان هرچند درصدد علاج‌شدند، نفع‌نکرد وروزهفتم افتاده مرد. وبعداز مردن ماده‌فیل به یکماه فیل‌کلان‌را به‌کناره‌آب به‌صحرا می‌برند به‌همان‌طریق ابر و رعد ظاهرشد. فیل‌مذکور درمستی به لرزه درآمده‌برزمین نشست وفیلبانان اورا به هزارمشقت به‌جا ومقام خود آوردند. بعد ازهمان‌مدت وهمان حالت که ماده‌فیل ر دست داده بود، این‌فیل‌نیز تصدق‌شد. ازوقوع این‌مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل وترکیب به‌اندك‌جراحتی که ازحیوان ضعیفی به ورسد این‌مقدار متأثرگردد

چون‌خانخانان‌مذکور استدعای رخصت شاهنوازخان‌پسر خود نموده‌بود، به‌تاریخ‌چهارم امرداد اسپ وخلعت داده رخصت‌دکن‌نمودم. یعقوب بدخشی را که منصب او هفتصدی و پنجاهی بود بنابرترددی که ازو به‌وقوع آمده بود به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خطاب خانی اورا سربلند گردانیدم وعلم‌نیز کرامت‌شد.

طوایف هند: طوایف هند برچهار گروه قراریافته وهرکدام به آئین وطریق خاص عمل می‌نمایند، ودرهرسال روزی معین دارند. اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزد بی‌چون. وظیفه ایشان شش‌چیز است علم آموختن ودیگران را تعلیم دادن وآتش پرستیدن ومردم را دلالت، بپرستش کردن وچیزها به محتاجان دادن وچیزی گرفتن واین طایفه [۹۶الف] را روزی معین است وآن روز آخرماه ساون است که ماه‌دوم ازبرسات است این روزرا مبارک دانسته عابدان ایشان به‌کنار دریاها وتالابها می‌روند وافسونها خوانده بریسمانها ورشته‌ها میدمند وروزدوم که اول‌سال نواست این رشته‌هارا بردست راجها وبزرگان عهد می‌بندند وشگون می‌دانند و این رشته را راکهی می‌گویند یعنی نگاه‌داشت. این روز درماه‌تیر که آفتاب جهانتاب دربرج سرطان است واقع می‌گردد.

دوم چهتریست که به کهتری معروف ومشهور است ومراد ازچهتری طایفه‌ایست که مظلومان را ازشرظالمان محفوظ دارند. آئین این طایفه را سه‌چیزاست یکی آنکه خود علم بخواند ودیگری تعلیم ندهد ودوم آنکه خود آتش‌پرستی نماید ودیگری‌را به‌پرستش دعوت نکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود باوجود احتیاج چیزی نگیرد. روز این طایفه بنجی رسمی‌است. درین‌روز سواری‌کردن ولشکر برسرخصم‌کشیدن پیش ایشان مبارک است ورام چندکه اورا به‌خدی می‌پرستند دراین‌روز برخصم ظفریافته است. این روز را معتبر می‌دارند وفیلان و اسبان آرایش کرده پرستش می‌نمایند واین روز درماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می‌شود. به نگاه دارنده های اسبان وفیلان انعامها می‌دهند.

سیوم طایفه بیش است واین‌جماعه این‌دوطایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می‌کنند وزراعت وخرید وفروخت وسود وسود اشغل مقرر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است که آن‌را دیوالی می‌گویند، واین روز درماه‌مهر که آفتاب دربرج میزان است واقع‌می گردد. درروزبیست‌وهفتم ماههای قمری می‌باشد ودرشب این‌روز چراغها می‌افروزند ودوستان وعزیزان درخانهای یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قماربازی گرم می‌سازند. چون معاش این‌طایفه برسود وسودا است بردن وباختن را دراین روزشگون می‌گیرند.

طایفه چهارم شودر است این‌گروه کهترین طوایف هنودند. همه را خدمت می‌کنند و ازین چیزها که مخصوص هرطایفه‌مذکورگشت بهره ندارند وروز [۹۶ب] اینها هولی است که به‌اعتقاد ایشان روز آخرسال است. این‌روز درماه‌اسفندارمذ که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند، واقع می‌شود. درشب این‌روز آتشها درهرکوچه‌هاوگذرها برمی‌افروزند و

چون روز می‌شود تایك‌پهر خاکسترها برسرورو‌ی یکدیگر مـی‌افشانند وشور وغوغای عجیبی برمی‌انگیزند وبعدازآن خودرا شست‌وشوی می‌داده رختها می‌پوشند وبه‌سیر باغات وصحراها می‌روند. چون ضابطه مقررهنود است که مردهای‌خودرا می‌سوزانند. آتش‌افروختن درین‌شب که شب‌آخرسال گذشته است‌کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرده است‌می‌سوزانند. درایام والد بزرگوارم‌امرای‌هند ودیگر طوایف به‌تقلید ایشان رسم راکهی به‌جای رسانیدندکه لعلها ومرواریدها وگلهای مرصع بـه‌جواهر گـران‌بها در رشته‌ها کشیده بردست مبارك ایشان می‌بستند وتاچندسال این‌رسم معمول بود. چون تکلف‌از حدگذرانید، این‌معنی برایشان‌گران آمده منع‌فرمودند وبرهمنان به‌شگون همان رشته‌هاوابریشمها، راکه ضابطه‌ایشان است می‌بستند. من درین‌سال به‌سنت پسندیده ایشان عمل‌نموده فرمودم‌که امـرای‌هند واعیان این‌طایفه راکهی بردست من به‌بندند. روزراکهی‌که نهم امرداد بود بازهمان معرکه قایم‌شده دیگر طوایف بران تقید رفته ازین تعصب باز نداشته‌اند همین سال را قبول نموده فرمودم که‌به‌همان‌ضابطه قدیم برهمنان‌رشته‌های وابریشمها بسته باشند.

دراین‌روز به‌حسب‌اتفاق عرس‌حضرت عرش آشیانی واقع‌شد وعرس‌قاعده‌هـای است که درهندوستان معمول‌است درهرسال درروز فـوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبوئیها به‌اندازه حالت وقدرت خود ترتیب داده علما وصلحا وسایر مردم جمع می‌شوند واین‌مجلس گاه‌باشدکه به‌یك هفته بکشد. دراین‌روز باباخرم‌را فرستادم که بـه‌روضه متبرکه ایشان‌رفته این‌مجلس‌را منعقد سازد. دوهزارروپیه به‌دوکس از بنده‌ه‌ی معتبر داده‌شدکه به‌فقرا وارباب احتیاج تقسیم نمایند.

درپانزدهم‌ماه امرداد پیشکش اسلام‌خان از نظرگذشت. شصت‌وهشت‌زنجیرفیل و چهار رأس اسپ آن سرزمین که به‌تانکی [۹۷الف] مشهور است وپنجاه نفر خواجه‌سرا و پانصد پرگاله نفیس ستارگامی فرستاده بود.

چون‌ضابطه‌شده‌کـه وقایع جمیع صوبها به‌تخصیص سرحد به‌عرض می‌رسیده باشد و واقعه‌نویسان ازدرگاه بدین‌خدمت تعیین می‌شوندواین ضوابط است‌که پدربزرگوارم کرده‌اند ومن‌هم موافق آن‌عمل می‌کنم وفوایدکلی ونفع عظیم مشاهده می‌شود واطلاع دیگر براحوال عالم وعالمیان بهم می‌رسد. اگر فوایدکلی آن‌مرقوم گردد، سخن دراز می‌شود. و دراین‌ایام واقعه‌نویس لاهور نوشته بودکه درآخرماه تیرده‌کس ازشهر به‌امن‌آباد که در دوازده کروهی واقع است می‌رفته‌اند حوا‌ه‌رگرمی به‌هم‌می‌رساند پناه به‌سایه درختی می‌برند. مقارن آن‌باد و جکری می‌رسد وآن بادچون برجماعه مذکور می‌وزد به‌لرزه درآمده‌نه‌کس از آنها، درزیـر

درخت جان دادند ویك کس زنده ماند وآن زنده مدتها بیماری‌داشت تا بعداز محنتهای بسیار خلاص‌شد. جانورانی که بردرخت مذکور نشیمن داشتند،همگی فده مردند ودرآن نواحی هو این‌قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرایی به‌کشت‌زرها آمده خودرا می‌انداختند وبربالای سبزه غلطان‌جان می‌دادند. مجملاً جانوران بسیار هلاك‌گشتند.

درروزپنجشنبه بیست‌ویکم امرداد تسبیح‌نموده‌به‌قصد شکاربه‌کشتی‌سوارشده‌متوجه‌موضع سمونگر که ازشکارگاههای مقرر من‌است گشتم. درسیوم شهریورخان عالم‌را کــه ازدکن به‌مصلحت‌فرستادن عراق وهمراهی ایلچی دارای ایران طلب‌نموده‌بودم، دراینجارسیده‌ملازمت کرد وصدمهر نذر گذرانید. چون سمونگر به‌جاگیر مهابتخان مقرر بــود، منزلــی دلگشا در غایت تکلف برکنار دریا ساخته بود، بسیارخوش‌افتاد. یك‌زنجیر فیل و یــك‌انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود. فیل‌را داخل فیلان خاصه نمودم. تاششم شهریور مشغول بودم، درین‌چند روز چهل‌وهفت راس آهوی نروماده ودیگرجانوران شکارشد. درین‌روزها دلاورخان یك‌قطعه لعل پیشکش فرستاده بود، مقبول افتاد، وشمشیر [۹۷ب] خاصه جهت اسلام خان فــرستادم. برمنصب حسن‌علی ترکمان که هزاری‌ذات وهفتصدسوار بود پانصدی ذات و یــك‌صدسوار افزوده شد. آخرهای روز پنجشنبه بیستم‌ماه مذکور درمنزل مریم‌الزمانی وزن‌شمسی به‌فعل آمد، خودرا به‌فلزات ودیگر چیزها، به‌دستور معمول وزن نمودم. درین‌سال سن‌من چهل‌وچهار سال شمسی بوده باشد.

ودرهمین روزهایادگارعلی یلچی دارای ایران وخان عالم که از این‌جانب به همراهی او تعیین‌شده‌بود مرخص‌گشتند به‌یادگار علی اسپ بازین‌مرصع وکمر شمشیر مرصع وچارقب طلادوزی وکلگی مرصع باپرجیغه وسی‌هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل‌هــزار روپیه بوده باشد به‌خان عالم کهپوه مرصع باپهولکتاره که علاقهٔ آن از مروارید بــود شفقت نمودم.

دربیست‌ودوم‌ماه مذکور به‌روضه‌مقدسه منوره والدبزرگوارم بهشت آباد فیل‌سوارمتوجه گشتم. دررفتن پنج‌هزار روپیه زر ریزگی افشانده شد وپنج‌هزارروپیه دیگر به خــواجه‌جهان دادم که به‌درویشان قسمت نماید وتسبیح نماز شام کرده به‌کشتی متوجه شهر گشتم.چون‌منزل اعتمادالدوله برکنارآب‌جمنه واقع‌بود، آنجا فرودآمدم وشب درمنزل‌اوگذرانیده تا آخرهای روزدیگر آنجا بسربردم وازپیشکشهای او آنچه خوش‌آمد قبول‌فرموده متوجه دولتخانه‌گشتم. منزل اعتقادخان‌هم درکنار آب جمنا و قع بود، حسب‌الالتماس او بامردم محل آنجــا فرود آمده منازل اوراکه تازه ساخته بود سیرکردم الحق‌جاهای مطبوع ودلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکشهای لایق از اقمشه وجواهر ودیگر نفایس سرانجام نموده بود. مجموع ازنظر اشرف گذشت واکثر پسندخاطر افتاد وقریب بهشام داخل دولتخانهٔ همایون شدم.

چون منجمان واخترشناسان امشب ساعت توجه بهجانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری ازشب دوم شعبان مطابق بیست وچهارم شهریور گذشته بهفیروزی واقبال بهقصد آنصوب از دارالخلافه آگره برآمدم. ودراین عزیمت دوچیز منظورخاطر بود اول زیارت روضهٔ منوره خواجه معین لدین چشتی که [۹۸الف] از برکت روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ به این دودمان والا رسیده وبعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود. دوم دفع ودفع رانا امرسنگه مقهور که از زمینداران وراجهای معتبر هندوستان است وسری وسرداری او وآبا واجداد اورا جمیع راجها ورایان این ولایت قبول دارند. دیریست که دولت وریاست درخانواده اینهاست، مدتی درحدود مشرق که پورب رویه باشد، حکومت داشته‌اند ودرآن ایام بهخطاب راجگی معروف ومشهور بوده‌اند. بعدازآن بهزمین دکن افتادند وبیشتر ولایات آنجا بهتصرف درآوردند وبهجای راجه لقب روپ را جزو اسم خود ساختند. بعدازآن به کوهستان میوات درآمدند ورفته‌رفته قعه‌های چتور را به تصرف درآوردند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس من است، یکهزاروچارصدوهفتادویك سال میشود. بیست وشش ازاین طایفه که مدت حکومت ایشان یکهزارودوده سال است راول خطاب داشته‌اند و از راول که اول شخص است که بهراجی اشتهار یافته تارانا امرسنگه که امروز راناست، بیست وشش نفرند که در عرض چهارصدوشصت ویك سال ریاست وسرداری داشته دراین مدت مدید گردن به اطاعت هیچیك از سلاطین کشورهند درنیاورده واکثر اوقات درمقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده‌اند. چنانچه درعهد سلطنت حضرت فردوس مکانی راناسانگا جمیع راجها ورایان وزمینداران این ولایت را جمع ساخته بایك لك وهشتادهزارسوار وچندین لك پیاده درحوالی بیانه جنگ صف نموده وبتائید باری تعالی ویاری ویاوری بخت لشکر ظفر اثر سلامیه برفوج کفرغلبه کردند وشکست عظیم براحوال او راه یافت. تفصیل این جنگ را درتواریخ معتبر تخصیص درواقعیات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور ومسطور است. والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیض نامتناهی باد، دررفع این سرکشان سعیهای بلیغ [۹۸ب] بهجا آوردند وچندین مرتبه لشکرها برسراوتعیین نمودند ودرسال دوازدهم ازجلوس خود بهقصد تسخیر قلعه چتور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم زدن ملك رانا عزیمت فرمودند وقلعه مذکور را بعدازآنکه چهارماه وده روز قبل داشتند ازکسان پدر رانا امرسنگه بهجنگ وجدل ازروی قوت وقدرت تمام گرفتند وقلعه را خراب نموده برگشتند درهرمرتبه

فواج قاهره کار ر براو تنگ ساخته چنان‌می‌کردند که به‌دست درآید یاخراب وآواره گردد مقارن‌این امری‌رو می‌داد که این‌مهم انصرام نمی‌یافت تادر اواخر عهد دریک‌روز و یک‌ساعت خود به‌تسخیر ملک‌دکن متوجه گشته ومرا بالشکر عظیم وسرداران معتبر برسر رانا فرستادنـد به‌حسب اتفاق این‌هردوکار به‌واسطه اسبابی که ذکرآن طول‌دارد صورت‌پذیر نگشت تاآنکه زمان خلافت به‌من‌رسید.

چون این‌مهم نیم‌کاره من بود، بعداز جلوس ،ولین‌لشکری‌که به‌حدود ممالک‌فرستادم این لشکر بود. فرزند پرویزرا سرد رساخته عظمای‌دولت‌که درپایه تخت حاضر بودندبدین خدمت‌تعیین‌گشتند وخزانه معموره وتوپخانه موفوره همراه داده رو نه ساختم. چون‌هر کاری موقوف بروقت است درین‌اثنا قضیه خسرو بد عاقبت به‌وقوع آمد ناچار تعاقب او به جانب پنجاب بایستی نمود ومیانه ولایت وپایه تخت که دارالخلافه آگـره بود خالـی می‌ماند، بالضرورت نوشته‌شدکه پرویز بابعضی از امرا برگشته به‌محافظت آگره وحوالی وحـواشی آن قیام نماید، مجملاً درین مرتبه‌هم مهم راناچنان‌که می‌بایست نشد. چـون بـه‌عنایت‌الهی خاطر از فتنه خسرو جمع‌گردید ودیگرباره آگره محل نزول رایات عالیات‌گشت، افـواج قاهره به‌سرکردگی مهابت‌خان وعبدالله‌خان ودیگر سرداران تعیین‌نموده‌شد. از آن تاریخ تا وقت‌عزیمت رایات جلال به‌اجمیر پیوسته ولایت اوپایمال عساکر فیروزی اثربود. غایتاً آن مهم صورت‌پسندیده پیدا نمی‌کرد. به‌خاطرگذر،نیدم‌که چون درآگره کاری ندارم ویقین‌مـن گشت‌که تاخود متوجه شوم این‌کار صورتی [۹۹الف] پیدا نمی‌کند. ساعت‌مقـرر ازقلعه آگره برآمده منزل درباغ دهره واقع‌شد. روزدیگر جشن دسهره روی‌داد و بـه‌دستور معمول اسبان وفیلان ر آرایش‌کرده زنظرگذرانیدند.

خسرو: چون مکرر و لده‌ها وهمشیره‌ها به عرض رسانیدند که خسرو ازکـرده خود بسیارنادم وپشیمان است، عرق عطوف وشفقت پدری درحرکت آمده اورا طلبیده مقررکردم که هرروز به‌کورنش می‌آمده باشد. درباغ مذکور هشت‌روز مقام واقع‌شد بیست‌وهشتم‌خبر رسیدکه راجه را مداس‌که درننگش وحدود کابل همراهی صوبه‌دار خدمت می‌نمود، وفات یافت.

غره ماه‌مهر ازباغ‌کوچ‌شده خواجه‌جهان را برای نگاهبان دارالسلطنه آگره ومحافظت خزاین‌وعملها رخصت رمودم. وفیل ومرگل خاصه به و مرحمت شد. درروزدوم مهر خبررسید که راجه‌باسود درتهانه شه‌آباد که‌سرحدولایت‌رانای مقهور است وفات‌یافت. دهم‌ماه‌مذکور روپ‌باس‌که الحال‌به‌امن‌آباد موسوم است منزل‌گشت. سابق این‌محل به‌جاگیر روپ‌خواص

مقرر بود. بعدازآن به‌پسر مهابت‌خان که امان‌الله نام‌دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او می‌خوانده باشند. یزده‌روز دراین‌منزل مقام واقع‌شد. چون ازشکارگه‌های مقرر است هر روز به‌شکار سوار می‌شدم. چنانکه درین‌چندروز یك‌صدوپنجاه‌وهشت آهوی‌ماده ونر وسایر جانوران شکارزند. بیست‌وپنجم مه‌مذکور ازامن‌آباد کوچ‌فرمودم ودرسی‌ویکم این‌ماه مطابق هشتم‌رمضان خواجه‌ابوالحسن‌را که ازبرهانپور طلب‌نموده بودم آمده ملازمت‌کرد. پنجاه‌مهر وپاره مرصع آلات ویك‌زنجیر فیل‌که اورا داخل فیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیج‌خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتادسالگی به رحمت خدا رفت. درپرشاور به‌خدمت دفع ورفع افغانان پیر تاریکی قیام داشت منصب او شش‌هزاری ذات وپنجهزاری سوار بود. مرتضی‌خان دکنی که در علم‌پولتهه بازی‌که به اصطلاح‌دکنیان پکنکی[۹۹ب]ومغولان شمشیربازی می‌گویند، بی‌نظیر بود. مدتی پیش و به‌این ورزش متوجه بودم. درتبولا اورا به خطاب ورزش خانی سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده‌ام که شبها ارباب استحقاق ودرویشان ازنظرمن گذرانیده باشند تا نظر به‌حالت هریك انداخته زمین وزرنقد وپوشش به‌آنها مرحمت نمایم درمیان آن مردم شخصی اسم جهانگیر را با سم «الله‌اکبر» به حساب ابجد مطابق یافته بود. به عرض رسانید واین معنی‌را به تفأول او وشگون به یابنده آن زمین واسپ وخلعت کرامت نمودم.

روز دوشنبه پنجم‌شوال مطابق‌بیست‌وششم آبان ساعت داخل‌شدن بـه اجمیر قراریافته بود صبح‌روز مذکور متوجه‌گشتم. چون قلعه وعمدرات روضه حضرت خواجه بزرگوارظاهر گشت، قریب به‌یك‌کروه راه را پیاده طی‌کردم و از دوجانب معتمدان تعیین کردم که به فقرا وارباب احتیاج زرداده می‌رفتند. چون‌چهارگهری از روزگـذشته داخل شهرو معموره شدم ودرگهری پنجم شرف زیارت روضه متبرکه دست داد بعداز دریافت زیارت بـه دولتخانـه همایون متوجه گشتم وروزدیگر فرمودم‌که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ وشهری ورهگذری ز نظربگذرانند تافر خور استحقاق به عطایای جزیل خشنود گردند.

هفتم آذر به‌قصد سیروشکار تالاب بشکر کـه از معابد مقـرر هنود است ودرفضیلت آن‌سخنان می‌گویند که‌به‌هیچ‌عقلی‌راست نیاید ودرسه‌کروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، ودوسه‌روز درآن تالاب شکارمرغابی کردم وبه اجمیر معاودت نموده معبدهای قدیم وجدید که به اصطلاح هنود دیوهره می‌گویند، به اطراف این تالاب به‌نظر درآمد از جمله راناشنکر که عم امرای مقهور است، ودر دولت‌ما زامرای بزرگ است دیوهره ساخته درغایت‌تکلف. چنانکه یك‌لك‌روپیه مذکور شد که صرف‌نموده به تماشای این عمارت درآمدم. صورتـی

به‌نظر آمد ازسنگ سیاه تراشیده ازگردن بالا به‌هیأت سرخوك [۱۰۰ الف] ومابقی شبیه به‌بدن آدمی.عقیده ناقص هنود آنست که یک وقتی بنابر مصلحتی که رای حکیم وعلیم اقتضا فرموده بدین‌صورت جبوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیزداشته پرستش نمایند. فرمودم که آن صورت کریه رادرهم‌شکسته درتالاب مذکور انداختند. بعد ازملاحظه این‌عمارت برقله کوه گنبدی سفید مشاهده گشت که مردم ازهرطرف بدانجادرمی‌آیند. ازحقیقت آن‌پرسیدم. گفتند جوگی‌درآنجامی‌باشد ساده‌لوحانی که‌بدیدن اومی‌روند کف آرد به‌دست آنها میدهند که دردهان انداخته‌آوازجانوری‌که ازآن سفیهان‌دریك وقت ایذایی یافته باشند نمایند تاآن‌گناه بدین عمل‌زایل‌گردد. فرمودم تا آنمحل‌را خراب نموده‌آن جوگی‌را ازآنجا اخراج نمودندوصورت بتی که درآن‌گنبد بود شکستند.دیگرعقیده داشتندکه این‌تالاب را عمق نیست. بعدازتفحص ظاهرشدکه هیچ جای آن ازدوازده‌گز زیاده عمق ندارد. دورآن را نیزپیمودند. قریب یك ونیم کروه بود.

شانزدهم آذرخبررسیدکه قراولان ماده‌شیری‌را قبل نموده‌اند. درساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به‌تفنگ زده بازگشتم. بعدازچند روز نیله‌گاوی شکارشد وحضورخود فرمودم تا ازوپوست‌برآورده بجهت فقراطعام پختند. دویست‌وچند نفرجمع شده بودندازآن‌طعام‌خوردند وبه‌هریك بدست خود زرها دادم. درهمین ماه خبررسیدکه فرنگان‌گوه بی‌قولی نموده چهار جهاز اجنبی‌راکه ازجهازات مقرربندرسورت‌بود درحوالی بندرتاراج نمودند وجمعی‌کثیر ازمسلمانان سیرساخته مال ومتاعی که درآن جهاز بودمتصرف گشتند. این معنی برخاطرگران آمده مقرب‌خان راکه بندرمذکورحواله اوبود، بجهت تلافی‌وتدارك این‌امراسپ‌وفیل‌وخلعت داده هژدهم آذرمرخص ساختم. بنابرحسن تردد وخدماتی‌که زیوسف‌خان وبهادرملك درصوبه دکن به‌وقوع آمده بودبه‌علم آنهاراسرفرازساخته فرستادم ونوشته‌شدکه‌مقصداصلی‌ازین‌عزیمت بعد [۱۰۰ب] اززیارت حضرت خواجه سرانجام رنای مقهوربود بنابرین به‌خاطر گذرانیدم که خود دراجمیرتوقف نموده فرزند سعادتمند باباخرم راپیش بفرستم واین اندیشه به‌خاطر صواب بود.بنابرین ششم‌دی‌که اختیارساعت شده‌بود به‌فرخی و فیروزی اورا مرخص ساختم وقبای طلادوزی‌گل مرصع که مروارید براطراف‌گلهای‌آن‌کشیده بودند وجیره زردوزی ریشه مروارید وفوطه زربفت مسلسل مروارید وفیل فتح‌گنج نام خاصه مع‌تلایرواسپ‌خاصه‌وشمشیر مرصع وکهپوه مرصع مع پهول‌کتاره بدومرحمت‌نمودم. سوای‌مردمی‌که سابق به‌سرکردگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند، دوازده هزارسواردیگر به‌همراهی‌آن فرزند معین ساختم وسران‌سپاه رافراخورقدرهریك اسپان خاصه وفیلان و خلعتهای فاخره سرافراز ساخته‌رخصت

نمودم وفدائیخان بهخدمت بخشیگری این لشکر تعیین یافت. درهمین ساعت صفدرخان بهحکومت کشمیر از تغییر هاشم‌خان مرخص شده اسب و خلعت یافت. روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم.

یك دیگ کلانی فرموده بودم که در آگره بجهت روضه متبرکه خواجه بسازند. درهمین روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت فقرا طعامی در آن دیگ طبخ نمایند. و درویشان اجمیر را جمع سازند تادرحضور به آنها خورانیده شود. پنج هزار کس حاضر شدند وهمه ازین طعام سیر خوردند وبعدازخوردن طعام بهدست خود بههریك ازدرویشان زرها داده مرخص ساختم. اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام بهمنصب شش‌هزاری سرافرازی یافت وبهمکرم‌خان پسر معظم‌خان علم مرحمت شد.

غره اسفندارمذمطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله‌گاو از اجمیر برآمدم.[۱۰۱ الف] روز نهم معاودت نموده بهچشمه حافظ جمال که دردو کوهی شهر واقع است، منزل نمودم و شب‌جمعه را درآنجا گذرانیده آخر روز بهشهر داخل شدم. درین هشت‌روز ده نیله‌گاو شکار شد. چون نیکوخدمتی خوجه جهان وکم جمعیتی او بجهت حفظ وحراست آگره وآن‌نواحی به عرض رسید، پانصدی‌ذات ویك‌صدسوار برمنصب سابق او افزوده شد. درهمین روزها ابوالفتح دکنی که ازجگیر آمده ملازمت دریافت. درسیوم ماه مذکور خبرفوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه رجب سنه ۱۰۲۳ وفات یافته بود. دریك روز بی‌سابقه بیماری وتشویش این امر ناگزیر اورادست داد. ازخانه زادان وتربیت یافتها این‌مقدار جوهر کاردانی که ازو بهظهور رسید، زدیگرظاهرنشد. حکومت بنگاله را ازروی استقلال کرده وولایاتی که درعمل هریك ازجاگیرداران سابق بهتصرف اولیای دولت درنیامده بود، د خل ولایات عملی شد. اگر اجل اورا درنمی‌یافت مصدرخدمات کلی می گشت. خان‌اعظم باآنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند بدین‌خدمت مأمور گردد وباوجود بهانواع دلاسا ورضا جویی ازجانب آن فرزند تن بسارگری درنداده بهشیوه ناستوده خود عمل می‌نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ابراهیم حسین راکه ازخدمتگاران معتمد حضور بود، نزداوفرستادم وسخنان لطف‌انگیزمهرآمیز بدو پیغام کردم، که دروقتی که در برهانپور بودی بهآرزوها این‌خدمت ر ازمن التماس نمودی چون این خدمت‌راکه سعادت دارین خوددران‌می‌دانستی درمجالس ومحافل مذکورمی کردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید واگوغ لب آیم غازی خواهم بود، بهتوتفویض نمودم. آنچه ازکومك ومدد وتوپخانه خواستی سرانجام یافت. بعدازآن نوشتی که بیحرکت رایات جلال بدین حدود فیصل این‌مهم خالی ازاشکال نیست بهکنکاش تونرول اجلال دراجمیرواقع

شد واین نواحی‌محل سرادقات جاه‌وجلال گشت، الحال که شاهزاده را به‌فرایض‌وجوه‌معقوله استدعا نمودی ومجموع مقدمت برای کنکاش وصوابدید تو به‌عمل آمد، باعث چیست گویا از معرکه‌به‌کنارمی‌کشی ودرمقام ناسازگاری درآمده باباخرم راکه دراین‌مدت‌هرگز ازخود جدا نساخته بودم، محض به‌اعتمادکاردانی توفرستادم، بایدکه طریق [۱۰۱ب] نیکخواهی ونیك اندیشی منظورومرعی‌داشته، شب‌وروز ازخدمت فرزند سعادتمند غافل نباشی، و گر بخلاف این‌سخنان عمل‌نموده ازقرارداد خود قدم بیرون بنهی‌دانسته‌باش که زیانکارخواهی‌بود.ابراهیم حسین‌رفت واین‌سخنان را به‌همین تفصیل خاطرنشان اوساخت. صلاً نتیجه نداد وازجهل‌وقرار داد خود بازنیامد. بابخرم چون دیدکه وجود اودرین‌کارمخل‌است‌اورا نگاهداشته‌عرضداشت نمودکه بودن او به‌هیچ وجه لایق نیست ومحض بجهت نسبتی‌که به‌خسرو دارد، در مقام کار شکستیست. به‌مهابت خان فرمودم‌که رفته اورا ازاو دیپوربیاورد.

محمدتقی‌دیوان بیوتات تعیین شدکه به مندسور رفته فرزندان و متعلقان او را به‌اجمیر رساند. درپانزدهم ماه مذکورخبررسیدکه دلیپ ولدرای رایسنگه‌که جبلت و سررشته بغی و فساد بود ازبرادرکوچك خود سورج سنگه‌که برسراوتعیین شده بود، شکست عظیم خورده دریکی‌ازمحکمهای سرکارحصاردرقبل است، مقارن‌آنهاشم خوشتی‌فوجداروجاگیرداران آن نواحی اورا به‌دست‌درآورده مقید به‌درگاه رسانید. چون‌مکرر ازو وقایع قبایح سرزده بود، بیاسا رسیدوکشتن اوباعث عبرت‌بسی‌ازمفسدان شد. وبه‌جلدوی این‌خدمت برمنصب‌راوسورج سنگه پانصدی ذات ودویست سوارافزوده گشت. درچهاردهم عرضداشت باباخرم رسیدکه فیل عالم‌گمان‌که رانارا بدان نازش تمام بود، باهفده زنجیرفیل‌دیگربه‌دست بهادران لشکرظفراثر افتاد. عنقریب صاحبش نیز گرفتارخواهدشد.

نوروز نهم ازجلوس همایون

سنه ۱۰۲۳ دوپهرویك‌گهری ازشب جمعه نهم شهرصفر گذشته‌آفتاب عالمتاب به برج حمل‌که خانه قوت وشوکت وشرف اوست پرتوافکن‌گشت وصباح آن‌که غره فروردین‌ماه سنه ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی درخطه دلپذیراجمیردست داد. دروقت تحویل‌که ساعت سعدبود، جلوس برتخت سعادت واقبال واقع‌شد. به‌رسم مقرردولتخانه را به‌اقمشه‌نفیسه وجواهر مرصع‌آلات آئین بسته بودند. درهمین وقت خجسته فیل عالم‌گمان‌که لیاقت خاصه شدن‌داشت باهفده زنجیرفیل دیگر از نرماده‌که فرزند باباخرم از فیلان رانا فرستاده [۱۰۲ الف] بود،ازنظر گذشت‌وباعث انبساط خاطردولت خواهان گردید. روزدوم نوروز به‌سواری

آن را یمنا خوب‌دانسته بران سوارشدم وزر بسیاری نثارشد. در تاریخ سیوم منصب اعتقادخان که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، سه‌هزاری وهزارسوارمقرر فرمودم و به‌خطاب آصف‌خانی که دوکس هم ازسلسله اینها بدین‌خطاب سرافرازی یافته بودندسر بلند ساختم، و برمنصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دویست ســوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزارسوارازاصل واضافه سرافراز ساختم. حسب‌الالتماس باباخرم منصب سیفخان پانصدی ذات ودویست سواروبرمنصب دلاورخان پانصدی ذات وسوار برمنصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و برمنصب سرفرازخان پانصدی ذات وششصد ســوار افزوده شد. روزیکشنبه دهم پیشکش آصف‌خان ازنظر شرف‌گذشت. در چهاردهـم اعتمادالدوله پیشکش خود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بنظــر درآمد. آنچه پسند خاطر افتاد گرفته تتمه را بازدادم.

چین‌قلیچ‌خان ر با برادران وخویشان ولشکروجمعیت پدرخود ازکابل‌آمــده سعادت ملازمت‌دریافت. ابراهیم‌خان که منصب هفتصدی‌ذات‌وسیصدسوارداشت به‌منصب‌هزاروپانصدی ذات وششصد سوار سرافرازی یافته، به‌منصب جلیل‌القدر بخشی‌گری درخانه به‌شرکت خواجه ابوالحسن‌مقرر گشت. درپانزدهم این‌ماه مهابت‌خان که به‌آوردن‌خان اعظم وپسر وعدالله مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. درنوزدهم مجلس شرف ترتیب‌یافت. درین روز پیشکش‌مهابت خان ازنظرگذشت وفیل روپسندرنام بجهت فرزندپرویز فرستاده‌شد. بعدازگذشتن‌روزمذکور فرمودم‌که خان اعظم رابه آصف‌خان بسپارندکه اورا درقلعه‌گوالیارنگاه دارد. چون‌غرض‌از فرستادن او به‌قلعه‌آن بودکه مبادا درمهم ر ن بنابررابطه وجهتی‌که به خسرودارد نفاق وفساد ازو به‌وقوع‌آید. حکم فرمودم‌که اورا درقلعه بطریق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت‌و آسودگی‌ازخوردنی‌وپوشیدنی جهت اوآماده و مهیا دارند.

چین‌قلیچ‌خان ر درهمین روزها به‌منصب دوهزاروپانصدی ذ ت وهفتصدسوارازاصــل و ضافه سرافرازساختم. بر[۱۰۲ب] منصب تاجخان که به‌دارایی‌ولایت‌بهکرمعین‌بود، پانصدی ذات وسوارافزوده شد. درهژدهم اردی‌بهشت خسرورامنع کورنش‌نمودم وسبب‌آن‌بود که‌بنابر عطوفت وشفقت پدری والتماس والده‌ها وهمشیره‌های او مقرر فرموده بودم‌که همه روزها به کورنش‌می‌آمده باشد، چون ازسیمای‌اوآثارشکفتگی و خوشحالی ظاهرنمی‌شد وهمیشه ملول وگرفته‌خاطر به‌نظر من‌درآمد، فرمودم‌که به‌کورنش درنیاید.

درزمان والد بزرگوارم مظفرحسین میرزا ومیرزا رستم پسران‌سلطان حسین‌میرزا بــرادر شاه طهماسب صفوی‌که قندهار وزمین داوروآن‌حدود درتحت تصرف داشتند به‌واسطه قــرب

خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبك بدان ملك عرايض فرستادندكه ما ازعهده نگاهداشتن این ولایت بیرون نمی‌توانیم آمد اگر یکی‌از بنده‌های درگاه را بفرستند تا این محل بدوسپرده خودهاروانه ملازمت شویم. چون مکرر این معنی‌را عرضداشت نمودندشاه بیك‌خان را که‌الحال به خطاب‌خان دوران‌ی سرافرازاست بهدارائی‌وحکومت قندهار وزمین‌داور و آن‌حدودفرستادند وفرامین‌عنایت‌آمیز به‌میرزایان نوشته ایشان رابه‌درگاه طلب نمودند بعداز آمدن عنایات شامل حال هریك نموده‌ولایاتی که دوسه برابرقندهارجمع داشتند به‌آنها مرحمت‌شد. غایتاسرانجامی که بایست ازآنها نشد. رفته‌رفته‌آن ولایات تغییریافت. مظفرحسین‌میرزاهم در ایام حیات والد بزرگوارم به‌رحمت خدا رفت‌ومیرزا رستم رابه‌همراهی خانخانان به‌صوبه دکن فرستادند. درآنجا اندك مایه جاگیری‌داشت. چون‌تخت سلطنت به‌وجود من‌آرایش یافت اورا ازدکن‌به قصدآنکه‌رعیت ننموده به‌یکی‌ازسرحدها بفرستم طلب‌نمودم. مقارن‌آمدن اومیرزاغازی‌ترخان که حکومت تته وقندهاروآن نواحی‌متعلق بدوبود، به‌رحمت خدا رفت. به‌خاطررسید که او را به تته بفرستم نادرآنجا جوهرذاتی خودرا خاطرنشان ساخته آن ملك را به‌عنوان پسندیده محافظت نماید وبه‌منصب پنجهزاری ذات وسوارسرافرازساخته دولك روپیه نقد مددخرج بدو مرحمت فرموده به‌صوبه‌داری ملك [۱۰۳، الف] تته اورا رخصت نمودم و عقیده آن بودكه ازودرآن سرحد خدمتها به‌وقوع آید به‌خلاف توقع مصدرهیچگونه خدمتی نشد ظلم وتعدی را بجای رسانید که خلق بسیاری ازسلوك زشت‌اوبه‌شکوه درآمدند وخبری ضد ازو شنیده شد که آوردن اولازم‌گشت. یکی‌ازبنده‌های درگاه را به‌طلب اوتعیین نموده اورا به‌درگاه طلبیدم ودربیست وششم اردی‌بهشت اوراآوردند. چون‌ظلم وتعدی ازوبرخلق خدا بسیاررسیده بود بازخواست آن به‌مقتضای عدالت لازم‌گشته اورا به‌انیرای سگه‌لن‌سپردم تا به‌حقیقت عمل‌او باز رسیده شود. اوفی‌الجمله تنبیهی یافته دیگران نیز تنبه وعبرت پذیرگردند.

هم‌درین‌روزها خبرشکست احداد افغان رسید وحقیقتش‌آنکه معتقدخان در پولم‌گذرکه درحوالی پرشور واقع است باافواج قاهره نشسته بود وخان دوران باجمعی‌دیگردرحدود کابل‌وآن نواحی‌سرراه‌آن روسیاه داشتند. دراین‌اثنا نوشته ازپیش بلاغ معتقدخان می‌رسد که احداد به‌کوت تیراه‌که دربیست کروهی جلال‌آباد است باجمعیت بسیارازسوار وپیاده‌آمده است وازجماعتی که دولتخواهی‌واطاعت اختیارنموده بودند پاره راکشته وچندی را بندی کرده‌می‌خواهدکه به تیراه فرستد واراده تاختن جلال‌آباد وپیش بلاغ دارد به‌مجرد رسیدن این‌خبرمعتقدخان باجمعیتی که بااو بودند به‌سرعت تمام روانه‌می‌شود وچون‌به‌پیش‌بلاغ‌می‌رسد جاسوسان جهت تفحص غنیم‌می‌فرستد. صبح چهارشنبه ششم خبر می‌یابدکه احداد در همانجا

هست تکیه به‌عنایت الهی که درباره این نیازمند درگاه است، کرده فواج قاهره را دوفوج می‌سازد وخودرا بغنیم می‌رساند. اوباچهارهزار پنجهزار سوار وپیاده کار کرده به‌غرور وغفلت تمام نشسته درگمان ونبود که بغیرازخدن دوران‌درین‌نواحی‌فوجی، شدکه بروچیره تواندشد. چون خبررسید افواج پادشاهی بآن بخت برگشته می‌رسدوآثاروعلامت لشکرظاهرمی‌گردد. مضطربانه مردم خودرا چهارتوپ ساخته خود بربلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت‌و برآمدن برای به‌دشواری‌میسرمی‌شدنشسته مردم خودرا به‌جنگ می‌اندازد و برق اندازان‌افواج قاهره آن مقهوران را بسته تفنگ ساخته جمعی کثیررا به‌جهنم می‌فرستند. معتقدخان بالشکرغول خودرا به‌هراول‌رساننده غنیم رافرصت‌زیاده ازانداختن دوسه تیرناداده پاك‌وپاکیزه برمی‌دارند وسه‌چهارکروه تعاقب نموده قریب هزاروپانصد نفرسوار وپیاده به‌قتل می‌رسند وبقیةالسیف اکثری زخمی‌ومجروح ویراق نداخته فراربرقرار می‌دهند. افواج قاهره شب‌درجنگ‌گاه‌بسر برده صباح آن ششصد سرجد کرده به پرشاورمی‌آورند. کله مارها درآنجا می‌سازند وپانصد سراسپ‌ومواشی بی‌شمارومال [۱۰۳ب] واسلحه بسیاربه‌دست می‌افتد وبندیان تیراهی خلاص می‌شوند وازین‌طرف ازمردم روشناس کسی‌ضایع نمی‌شود

شب پنجشنبه غره خرداد به‌عزم شکارشیرمتوجه بهکرشدم، وروز جمعه دوقلاده شیررا به تفنگ زدم درهمین روزمعروض‌گشت که نقیب‌خان به‌رحمت‌خدا پیوست خان‌مشارالیه‌ازسادات سیفی‌وقزوینی الاصل است مزارپدراومیرعبداللطیف هم دراجمیر بوده دوماه پیش‌از آنکه‌وفات یابدکوچ، اوکه بیکدیگرانس راالفت تمام داشتند دوازده روزی دربیماری وتب گذرانیده شربت ناگوارمرگ‌نوشید. فرمودم که اوراهم درپهلوی زن که درروضه متبرکه‌خواجه‌بزرگوار نهاده بودند، نهادند چون ازمعتقدخان خدمت شایسته درجنگ احداد به‌وقوع آمد به‌جلدوی این‌خدمت به‌خطاب لشکرخانی سرافرازگشت، و دیانتخان که به و دیپور به خدمت باباخرم ورسانیدن بعضی‌احکام مرخص‌گشته بود، هفتم خردادآمد وازسربراهیهاوتوزك باباخرم‌مقدمات خوب به‌عرض رسانید. فدائیخان که ازنوکران ایام شاهزادگی من‌بود وبعدازجلوس‌رعایتها یافته، درین‌لشکراورا بخشی‌ساخته بودم. دردوازدهم همین ماه ودیعت حیات بازسپرد. میرزا رستم چون ازکردهای‌ناخوش خود اظهارندامت وپشیمانی‌تمام می‌نمود مروت ومردمی مقتضی آن شدکه تقصیرات اورا به‌عفومقرون گردانم. درآخرهمین ماه اورا به‌حضور طلبیده تلافی خاطراونمودم وخلعت پوشانیده حکم کردم که به‌کورنش وسلام می‌آمده باشد.

دریازدهم ماه‌تیر شب‌یکشنبه ماده فیلی‌ازفیلخانه خاصه درحضورمن‌زائید. مکررفرموده بودم که تحقیق مدت حمل فیل‌نمایند. آخرالامرظاهرشدکه بچه ماده یك سال وشش‌ماه وبچه

تر نوزده‌ماه درشکم مادرمی‌ماند، بخلاف تولدآدمی که اکثربچه ازشکم مادربه‌سرفرودمی‌آید وبچه فیل اکثربه‌پا برمی‌آید. چون‌بچه ازمادرجدا شد مادربه‌پاخاك بربالای اوافشانده‌آغاز مهربانی‌ولانه‌گری نمود وبچه‌لمحه‌افتاده بعدازآن برخسته متوجه پستان مادرشد. چهاردهم مجلس‌گلاب پاشی که درزمان قدیم به‌آب پاشی‌مشهوراست وازرسوم مقرر پیشینیان است‌منعقد گشت. درپنجم‌امرداد خبرفوت راجه‌مان سنگه رسید. راجه‌مذکور ازعمده‌های دولت والد بزرگوارم بود. چون اکثربنده‌های درگاه رامرتبه مرتبه به‌خدمت‌دکن‌فرستاده بودم وهم تعینات این‌خدمت بود. بعدازآنکه دربن‌خدمت وفات یافت، میرزا بهاوسنگه راکه پسررشید اوبود، به درگاه طلب نمودم. چون درایام شهزادگی‌طریقه خدمتگاری بیش‌ازپیش نسبت به‌من [۱۰۴ الف] داشت تاآنکه ریاست‌وکلانتری سلسله آنها مطابق ضابطه‌که درهندمعمول است به‌مهاسنگه پسرجگت سنگه که کلانتر اولاد راجه بود ودرایام‌حیات او وفات یافت، می‌رسید، من‌آنرا منظور نداشته بهاوسنگه را به‌خطاب میرزا راجه ممتازساختم وبه‌منصب‌چهارهزاری ذات وسه هزارسوارسرافرازگشت وانبیر که وطن باواجداد اوبودبه‌اومرحمت کردم وتلافی‌و تراضی‌خاطرمهاسنگه نموده پانصدی برمنصب سابق اوافزودم. وولایت گرهه رابه‌انعام اومقرر داشتم وکمرخنجرمرصع واسب وخلعت‌بجهت وفرستادم.

درهشتم این‌ماه که امرداد باشد تغییری درمزاج خود یافتم رفته‌رفته به‌تب وسردردکشید به‌ملاحظه‌آنکه مباد اختلالی به‌احوال ملك وبنده‌های خداراه یابد این‌معنی‌را ازاکثرمحرمان ونزدیکان پنهان داشته حکماء واطبار نیزآگاه نساختم. چندروزچنین‌گذشت از حریم عصمت بغیرازنورجهان بیگم که ازوبخود مهربانتری گمان‌نداشتم، هیچکس‌رابرین قضیه محرم‌نساختم وپرهیزازخورشهای‌گران می‌نمودم‌وبه‌اندك مایه‌غذای سبك قناعت‌کرده، همه روز به‌قاعده‌مقرر به‌دیوان‌خانه‌خاص وعام وجهروکه درشن وغسلخانه به‌طریق‌معتاد برمی‌آمدم، تاآنکه دربشره آثارضعف ظاهرگشت، بعضی‌ازبزرگان مطلع‌گشتند. یك دوئی ازاطبا که محل‌اعتماد بودند، مثل مسیح‌الزمان وحکیم‌ابوالقاسم وحکیم عبدالشکور اظهارنمودم. چون‌تب‌مفارقت‌نکردودوسه شب معتاد شراب‌خورده نشد این‌معنی باعث زیادتی‌ضعف وکم‌قوتی گشت. در اثنای تشویش وغلبه تب شبی‌به‌روضه منوره خواجه بزرگواررفتم ودرآن‌آشیانه متبرکه صحت خودراازباری تعالی درخواستم وصدقات ونذورات قبول نمودم. الله‌تعالی به‌محض فضل‌وکرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفته‌رفته تخفیف یافت ودردسرکه شدت عظیم داشت‌به‌تصرف وعلاج‌حکیم عبدالشکورفرونشست ومزاج درعرض بیست‌ودوروز به‌حالت‌اصلی بازآمد. بنده‌های درگاه بل سایرخلایق‌به‌شکرانه این عطیه بزرگ تصدقات‌گذرانیدند. تصدق هیچیك را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس درخانه خود آنچه می‌خواهد به‌فقرا تقسیم نماید.

دردهم شهریور خبررسید که تاجخان حاکم تهته وفات یافت. ازامرای قدیم این‌دولت بود در بیماری به‌خاطر گذرانیده بودم که چون صحت‌کامل روزی گــردد، چنــانچه درباطن از حلقه بگوشان‌ومعتقدان حواجه بزرگوارم وتوجه[۱۰۴ب] یشان راسبب‌وجود می‌دانم، ظاهراً نیز گوش خودرا سوراخ نموده در جــرگه حلقه‌بگــوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهررجب‌گوش خودرا سوراخ نموده درهرگوش یــك دانه مروارید آویزه‌دار درکشیدم. چون این معنی‌مشاهده بنده‌های درگاه ومخلصان هواخواه‌گشت، چه جمعی کــه در حضور وبرخی که درسرحدها بودند، همگی به‌تلاش ومبالغه‌گوشهای خودرا سوراخ نمــوده به درروآلی که درجواهرخانه خاصه بود بدیشان مرحمت‌می‌شد. زینت‌بخش‌حسن اخلاص‌گشتند تاآنکه رفته‌رفته سرایت به‌احدی‌وسایرمردم نمود.

آخرروز پنجشنبه بیست ودوم ماهمذکور مطابق دهم شهرشعبــان مجلس وزن شمیمی‌در دیوانخانه خاص‌اراسته‌گشت وبه‌دستور مقرر شرایط بجاآمد. درهمین‌روزمیرزا راجه‌بهاوسنگه کامروا ودوستکام به وطن خود رخصت‌یافت. به‌وعده‌آنکه زیاده بردوسه مــاه تــوقف‌نکند. در بیست وهفتم ماه مهرخبررسید که فریدون‌خان برلاس دراودیپور به‌رحمت حق واصل‌گشت. از طبقه برلاسیه بغیراو سرداری نمانده‌بود. چون این طایفه رادرین‌دولت حقوق بسیار و سمت بی‌شمارست مهرعلی‌پسراورا نوازش‌نموده به‌منصب هزاری ذات وسوارسر فرازساختم. باز خدمات پسندیده‌که ازخان دوران به‌وقوع آمده هزاری‌برذات اوافزودم کــه از اصل واضافه ششهزاری ذات وپنجهزارسوار بوده باشد.

ششم‌آبان قراولان خبرآوردند که درشش کروهی‌سه شیردیده شد. بعداز تسبیح نیمروز متوجه شده هرسه شیررا به‌تفنگ شکارکردم. روزهشتم ماه‌مذکور هنگامه دیــوالی آغــازشد. دوسه شب درحضور خود فرمودم که بنده‌های درگاه بایکدیگربازیها نمودند. بردهاوباختهــا واقع شد. درهژدهم این ماه نعش‌اسکندرمعین قراول راکه از خدمتگاران قــدیم من‌بود ودر زمان شاهزادگی‌خدمت بسیار[۱۰۵الف]کرده از اودیپور که محل نزول فرزند باباخرم‌بود، به اجمیرآوردند. به‌قراولان دهم جرگهای اوفرمودم که نعش اورا بــرده درکسارتال‌شنکــر بسپارند. خدمتگاری به‌اخلاص‌بود. دردوازدهم آذر دودختر که اسلام خان درحیات خــود از زمیندار کوچ که ملك اوبودوانتهای ولایات شرق واقع است‌گرفته بودباپسراونودوچهارزنجیر فیل‌ازنظرگذشت ازفیلان مذکور چندی داخل‌فیلان خاصه شدند. درهمین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان ازبنگاله آمده سعادت آستانبوسی‌دریافت. دوزنجیرفیل پیشکش ویکصد مهرویکصد

روپیچه نذر گذرانید.

در شبی از شبهای دی بخواب می‌بینیم که حضرت عرش آشیانی به‌من‌می‌گویندکه بابا گناه عزیز را که خان‌اعظم باشد بجهت خاطر من ببخش. بعدازین خوب بخاطر قرار داد که اورا از قلعه بطلبم. در حوالی اجمیره‌دره واقع است در نهایت صفا و انتهای این دره چشمه ظاهر شد که آب آن درآبگیری دراز پهناور جمع می‌شودوبهترین آبهای اجمیراین آب است و این دره و این چشمه به‌حافظ‌جمال معروف و مشهور بود. چون عبور درین‌مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور اینجا بسازند (چون محل مستعد وقابل تربیت بود) در مدت یک‌سال جای ومقامی ترتیب یافت که رونده‌های عالم مثل این جای نشان‌نمی‌دهند. حوضی چهل‌گز در چهل گز ساخته شد وآب‌چشمه را به‌فواره در این حوض جاری ساخته‌اند فواره ده‌دوازده گزمیجهد وبرکنار این‌حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین درمرتبه‌بالای آنکه تالاب وچشمه در آنجا واقع است جاهای موزون وایوانهای‌دلکش‌وآرامگاهی‌خاطرپسند بعضی ازان مصور ومنقش به‌عمل استادان ماهر ونقاشان چربکدست ساخته وپرداخته‌اند. چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام‌آن‌را نورچشمه نهادم. مجملا عیبی که دارد اینست که بایستی اینجا واین مقام در شهری عظیم باگذرهایی که خلایق را بران عبور افتادی واقع میبود. ازآن تاریخی که تمام یافته اکثراوقات پنجشنبه‌ها وجمعه‌ها را درآنجامیگذرانم وفرمودم که به‌جهت اتمام‌آن‌شعر تاریخی‌بگویند. سعیدای‌گیلانی[۱۰۵ب] زرگر باشی این مصرع را که محل شاه‌نورالدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم که بربالای ایوان عمارت پایین این قطعه را بهسنگ نقش کرده نصب کنند.

در اوایل ماه‌دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد وخربزه کاریز که سرآمد خربزه‌های خراسان است،آوردند. چنانچه جمیع بنده‌های درگاه وامرای سرحد از این‌میوه حصه یافته به‌لوازم شکرگزاری‌منعم حقیقی پرداختند. تاغایت‌گویا فرداعی خربوزه و انار را درنیافته بودم. باآنکه همه‌ساله از بدخشان خربزه وازکابل انارالسادبخراد می‌آوردندعاینا آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبتی باانار یزد وخربزه کاریز نبود. چون حضرت‌والد بزرگوارم را انارالله برهانه به‌میوه میل ورغبت تمام بود، افسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت ازولایت به‌هندوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ور ومحظوظ می گشتند.

اختراع عطر جهانگیری: همین تأسف به‌عطر جهانگیری دادم که مشام شریف‌شان ازین‌عطر بوی‌یاب نگشت. این عطر اختراعی است که در زمان دولت ابد پیوندما بسعی

والده نورجهان‌بیگم به‌ظهور آمد. در هنگامی که گلاب‌میگیرند فی‌الجمله چربی از ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی‌آید در آنجا ظاهرمی‌شود و این چربی را اندک‌اندک جمع ساخته چون زگل بسیار گرفته شود قدر محسوسی ازآن چربی بهم‌می‌رسد، در خوشبوئی و عطریت به‌درجه‌ایست که اگر یك‌قطره از آن برکف مالیده شود، مجلسی را معطر می‌سازد و چنان ظاهرمی‌شود که چندین غنچه‌گل سرخ یك بار در شگفتن آمده بااین شوخی و ملایمت بوی‌نمی‌باشد. دلهای‌رفته را بجا می‌آورد وجانهای پژمرده را شگفته می‌سازد. بـه‌جلدوی این اختراع یك‌عقد مروارید به‌مخترع آن عطا فرمودم. سلیمه سلطان‌بیگم نورالله مرقدها حاضر بودند. این‌روغن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمـام مشاهده [۱۰۶ الف] میشود . در همین فصل دی در لاهور که‌واسطه است میان ولایت وهندوستان درخت توت برآورد به‌همان شیرینی و لطافتی کـه در وقت خود میرساند رسانید ومردم چند روز از خوردن آن محظوظ بودند، این معنی را وقعه‌نویس نوشته بود.

در همین ایام بخترخان کلاونت کـه به عادلخان نسبت تمـام دارد چنا چه برادرزاده خود را به‌عقد او درآورده واورا درگویندگی دورپت گفتن‌خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان‌وفقیران‌ظاهر گشت.اورا طلبیدم واستفسار احوال او نموده در رعایت خاطراو کوشیدم. در مجلس‌اول ده‌هزار روپیه نقد وپنجاه‌پارچه ازهمه قسم ویك تسبیح مروارید بـاو بخشیدم و اورا مهمان آصف‌خان ساخته فرمودم که به‌واجبی از احوال او خبردار باشد. این معنی‌ظاهر نشده‌که خود بی‌اذن ورخصت عادلخان آمده یاآنکه‌اورا به‌این لباس فرستاده تاحقیقت‌کنکاش اینجا دریافته خبر مشخص جهت‌او ببرد، وغالب ظن‌آن است‌کـه اویـااین نسبت بـی‌تجویز عادلخان نیامده باشد ودلیل برصحت این‌معنی عرضداشتی است‌که میرجمال‌الدین حسین که دربن‌ایام به‌عنوان ایلچی‌گری در بیجاپور است، نوشته بود کـه عادلخان اظهار نموده کـه آنچه‌نسبت به‌بخترخان از جانب بندگان حضرت‌به‌وقوع‌آید گویا آن شفقت ومرحمت درباره من از قوه به فعل آمده است. بدین‌جهت در رعایت او افزوده تااینجا بود هرروز به عنایت تازه سرافرازی می‌یافت. شبها در ملازمت بسرمی‌برد. ودر پتها که عادلخان بسته و مخترع‌آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشنوانید. تتمه‌احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین‌روزها جانوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ‌اصلی بدن و مـوافق رنگ طوطی است. لیکن در جثه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانورآن است

که تمام شب پای خودرا برشاخ درختی ویاچوبی که اورا برآن نشانیده باشند بندکرده‌خود را سراشیب می‌سازد وباخود زمزمه‌می‌کند. چون روز شد بربالای آن شاخ درخت درست می‌نشیند اگرچه می‌گویند که جانوران‌را هم‌عبادتی [۱۰۶ب] می‌باشد، اماغالب ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب‌مطلق نمی‌خورد در طبیعت او کار زهر می‌کند باآنکه بقای حیوانات برآب است.

اخبارخوش: درماه بهمن اخبار خوش پیامی رسید. اول خبر اختیارکردن رانا امر سنگه اطاعت وبندگی درگاه را. کیفیت این‌مقدمه آن است که چون فرزند سعادت‌مند بلند اقبال سلطان‌خرم از جهت نشاندن تهانجات بسیار خصوصاً درجایی که به‌چند واسطه زبونی آب وهوا وصعوبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تهانجات ممکن نباشد و از جهت دوانیدن فواج قهره متعاقب یکدیگر به‌ملاحظه شدت گرما وکثرت باران و اسیرشدن واهل وعیال اکثر سکنه آن‌دیار کار بر رانا بنوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان‌قلیلی دیگر باین روش بروبگذرد یاازآن ملك آواره یاگرفتار خواهدشد، لاعلاج اختیاراطاعت ودولتخواهی کرده لوپ‌کردن خالوی خودرا باهرداس چهاله کەازمردم معتبر فهمیده اوبود، پیش آن فرزند اقبال‌مند فرستاده التماس نمودکه اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات اونموده تسلی‌خاصر اوشود ونشان پنجه مبارك از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، وپسر جانشین خودرا که‌کرن است به درگاه والا فرستد تابطریق سایر راجه‌ها درسلك بندگان این درگاه منتظم بوده خدمت نماید، و ازجهت پیری اوراازآمدن به‌درگاه معاف دارند. بنابرین آن‌فرزند نیر آنهارا همراه ملاشکراله‌دیوان خودکه اورا بعد ازاتمام این‌مهم به‌خطاب افضلخانی سرافراز فرمودم وسندرداس میرسامان خود که‌بعدازانصرام این‌کار به‌خطاب رای رایان ممتاز شد، به‌درگه والافرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته همت‌والا نهمت معروف آن است که تاممکن باشد خانواده‌های قدیم را خراب نسازیم، غرض‌اصلی آن بودکه چون‌رانا مرسنگه وآبای او مغرور به‌استحکام کوهستان ومکان خودشده یکی از پادشاهان هندوستان [۱۰۷الف] را ندیده‌اند واطاعت ننموده‌اند در ایام دولت من این‌مقدمه از پیش نرود حسب‌الالتماس آن فرزند تقصیرات او را مقرون به عفونموده فرمان عنایت‌آمیزی که سبب خاطرجمعی اوباشد ونشان پنجه مبارك عنایت فرمودم وفرمان مرحمت عنوان به‌آن‌فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که آن مقدمه به‌وقوع آیداین خدمت‌عمده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزندنیز آنهارا همراه ملاشکرالله وسندرداس

پیش رانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار به عنایت و مراحم شاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارك را باو دادند. وقرار یافت که روز یکشنبه بیست و ششم او با فرزندان آمده آن فرزند اقبالمند را ملازمت نماید.

ودوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیرمایه فتنه وفساد بود رسید که الله تعالی از کرم خود اورا نیست و نابود ساخت و به اجل طبیعی در گذشت.

سیوم خبر شکست ورزی که به قصد گرفتن قلعه و بندرسورت استعداد تمام نموده آمده ودر حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه بدین بندر آوردند و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او ازآتش بازی انگلیزان سوخته شد ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت وکس نزد مقربخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده ودرصلح زده اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم نه به قصد جنگ. انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبررسید که چندی از راجپوتان که زدن وکشتن عنبررا بخود قرارداده بودند، درهمین روزها کمین کرده و فرصت جسته خود را باو میرسانند وزخم ناقص ازدست یکی ازآنها بدو میرسد مردمی که در گرد عنبر بودند، آن راجپوتان را کشته عنبررا بمنزل اومی رسانند. هیچ نمانده بود که آن مخذول معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرونهای اجمیر بشکار مشغول می بودم، محمدبیگ ملازم فرزند بلنداقبالمند سلطان خرم رسید وعرضداشت آن فرزند گذرانیده معروض داشت که رانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود. وکیفیت اینحال از عرضداشت او معلوم میشود در حال روی نیاز به درگاه بی نیاز آورده سجده شکر نمودم واسب وفیل وخنجرمرصع به محمد بیگ مذکور عنایت کرده اورا بخطاب ذوالفقارخانی سرافراز فرمودم. ازمضمون عرضداشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه بیست و ششم بهمن ماه رانا باآداب [۱۰۷ب] وتوده که بنده‌ها ملازمت نمایند فرزند اقبالمند را ملازمت کرد. یك لعل کلان مشهوری کـه در خانه او بود با پاره مرصع آلات وهفت زنجیر فیل که بعضی ازآن لایق خاصه بود و ازفیلان او کـه بدست نیامده بود همین مانده بود ونه راس اسب پیشکش گذرانید. آن فرزند هم ازروی کمال عنایت نست به او پیش آمد چنانچه وقتی که رانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می‌خواست آن فرزند اقبالمند سراورا دربرگرفته بنوعی تسلی نمود کـه خاطراو جمع شد و خلعت فاخره باشمشیر مرصع واسپ بازین مرصع وفیل خاصه با یراق نقره بـاو عنایت کرد و چون از جمله آن جماعه که باو بودند بیشتراز صدکس نبود که قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپاو پنجاه رأس اسب ودوازده کهپوه مرصع به آنها داد. چـون روش زمینداران آن است که پسر جانشین باپدر به یکجا ملازمت سلاطین نمی آید، اوهم اینشیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب‌تیکه او بود، همراه خود نیاورده بود. ازین جهت که ساعت‌روان‌شدن آن فرزندسعادتمند بلنداقبال ازآنجا آخرهای همان‌روز بود، اورا رخصت نموده تارفته کرن را بملازمت فرستد. بعد ازرفتن وکرن‌آمده ملازمت کرد. باوهم خلعت فاخره باشمشیرمرصع واسب‌بازین‌مرصع وفیل خاصه عنایت کرد وهمان‌روزکرن را دررکاب خودگرفته روانه‌درگاه والاشد.

سیوم اسفند ارمذ از شکار به‌اجمیر معاودت واقع‌شد. از هفدهم بهمن تاغایت تاریخ مذکور که ایام شکار بود، یك‌ماده‌شیر باسه‌بچه وسیزده‌نیله‌گاو شکارشده بود. شاهزاده‌کامکار دوشنبه دهم‌ماه‌مذکور در ظاهرموضع‌دیورانی که درنزدیکی‌شهراجمیر واقع است نزول نموده حکم‌شدکه جمیع امرا به‌استقبال‌رفته هریك‌درخور حالت‌خود ونسبت خود پیشکش بگذرانند وفرداکه روزیکشنبه یازدهم باشد به‌سعادت ملازمت مشرف گردد. روزدیگر شاهزاده بکوکبه و شکوه‌تمام باجمیع عسکر فیروزکه همراهی آن فرزند به‌خدمت تعیین بودند داخل‌دولتخانه خاص وعام گشت، ودوپهرو دوگهری ازروزگذشته که‌ساعات ملازمت بود دولت کورنش یافت وسجدات‌وتسلیمات بجا آورده، یك [۱۰۸الف] هزار اشرفی وهزار روپیه‌بطریق‌نذر و یك‌هزارمهرو یك‌هزار روپیه به‌عنوان تصدق گذراید. آن‌فرزند را پیش طلبیده درآغوش گرفتم‌وسروروی اورا بوسیده به‌مهربانیها ونوازشهای خاص اختصاص بخشیدم. چون ازلوازم خدمت وگذرانیدن نذر وتصدق بازپرداخت معروض‌داشت که اگر حکم شودکرن به سعادت سجده وکورنش سرافراز گردد. حکم فرمودم‌که اورا بیاورند. بخشیان به‌آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کورنش‌وسجده حسب‌الالتماس فرزند خرم حکم‌کردم‌که اورا برجهرو- که دست‌چپ مقدم‌ایستاده‌کنند. بعد ازآن به‌خرم‌حکم فرمودم که‌رفته‌والدهٔ خود را ملازمت نماید. وخلعت خاصه که مشتمل بود برچارقب مرصع وقبای زربفت ویك‌تسبیح مروارید به آن‌فرزند عنایت‌شد. وبعدازتسلیم خلعت خاصه واسب خاصه‌بازین مرصع وفیل خاصه‌مرحمت شد وکرن‌را هم به‌خلعت فاخره وشمشیر مرصع سرافراز ساختم وامرا و منصبداران جماعه به سعادت‌کورنش وسجده سربلندی یافته نذرها گذرانیدند وهریك درخور خدمت ومرتبه خود به عنایت سرافراز گشتند. چون‌به‌دست‌آوردن دل کرن‌که وحشی طبیعت ومجلس نادیده ودر کوهستان به‌سربرده ضرور بود، بنابران هرروز مرحمتی تازه مینمودم. چنانچه در روز دوم ملازمت خنجرمرصع وروزدیگر اسپ خاصه عراقی بازین مرصع بدوعنایت شد. ودر همین روز به دربار محل رفته از جانب نورجهان بیگم هم به‌خلعت فاخره وشمشیر مرصع واسب بازین وفیل خاصه باتلایر مرحمت شد. سربستدی یافت و بعدازاین عنایات تسبیح مروارید

گوانیها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل‌خاصه باتلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هرجنس وازهرچیز باو داده‌شود، سه‌دست‌باز وسه‌دست‌جره ویك‌قبضه شمشیر خاصگی ویك یکتر ویك‌جوشن خاصگی ودوانگشتری یکی نگین‌لعل ویکی نگین زمرد بدوعنایت نمودم، و در اواخرماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش گرفته تا بقالی ونمد ونکیه و از هرقسم‌خوشبوی باظرفهای طلا ودومنزل بهل گجراتی‌واقمشه را درصدخوان نهاده واحدیها بدست ودوش گرفته در دیوانخانه خاص وعام حاضر ساختند ومجموع بدو مرحمت نمودم.

دیانتخان همیشه درمجلس بهشت آئین سخنان نالایق وکنایتهای صریح به‌اعتمادالدوله وپسراو آصف‌خان میگفت یك‌دومرتبه اعراض‌نموده اورا ازین گفت‌شنود ناخوش منع کردم به‌هیچوجه با [۱۰۸ب] خود پس نیامد. چون خاطر عتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم وبا سلسله ایشان نستها وپیوندها شده‌بود. این معنی برطبع من گران آمد تاآنکه شبی بی‌تقریب وبیجهت‌باز سخنان گفتن آغاز کرد وآن‌مقدارگفت‌که آثار رقت وآزردگی تمام دربشره‌اعتماد لدوله ظاهرگشت. صباح آن بدست یکی‌از خدمتیهای درگه اورا به نزد آصف‌خان فرستادم که چون شب سخنان‌بی‌مزه نسبت به‌پدرت مذکور ساخته اورا بتو سپردم خوه دراینجاخواه درقلعه گوالیار هرجا میخواهی نگاهدار. مادام که تلافی وتدارك خاطر پدرت نکند گناه اور نخواهم بخشید. حسب‌الحکم آصف‌خان اورا به‌قلعه‌گوالیر فرستاد ودرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان به‌اضافه منصب سرافراز گشت دوهزاروپانصدی ذات ودوهزارسوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه‌منصب‌عنایت شد.

احمدبیگ‌خان که از بنده‌های‌قدیم این دولت است درسفر صوبه کابل ازو بعضی تقصیرات به‌وقوع آمد ومکرر از نفاق ونارسائیهای او قلیج‌خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت اورا به‌درگاه طلب‌نمودم وبجهت تنبیه وتأدیب به‌مهابت‌خان سپردم که در قلعه رنتنبهور نگاهدارد. وقاسم‌خان حاکم بنگاله دوقطعه لعل پیشکش فرستده بود به‌نظر گذشت چون ضابطه کرده‌ام که درویشان وارباب حاجت راکه دردرگه ولا جمع شده‌باشد. بعدازدو پهرشب به‌نظر درآورند. درین‌سال به‌همین‌روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه‌هزار روپیه‌ویك‌لك‌ونودهزاربیگه زمین وچهارده‌موضع دربست و بیست شش قلبه‌زراعت ویازده‌هزار خروارشالی مرحمت نمودم وهفتصدوسی ودودانه مروارید به‌قیمت سی‌وشش‌هزار روپیه به‌جمعی از بندگان که ازروی اخلاص گوش خودرا سوراخ نموده بودند عنایت‌کردم ودراواخر ماه‌مذکور خبر رسید که چهارگهری‌ونیم از شب‌یکشنبه یازدهم‌ماه گذشته دربلده برهانپور الله‌تعالی از دختر شاهزاده‌مراد به‌فرزند سعادتمند سلطان‌پرویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوراندیش اورا نام نهادم.

نوزدهم ازجلوس همایونی

روز شنبه غره فروردین ماه‌سنه ۱۰ مطابق بیستم‌شهر صفرسنه ۱۰۲۴ پنجاه‌وپنج پل گذشته حضرت‌نیراعظم ازبرج حوت‌به‌شرفخانه‌حمل‌نزول‌اجلال ارزانی [۱۰۹ الف] داشت بعدازگذشتن ازسه‌گهری ازشب یکشنبه برتخت دولت جلوس واقع‌شد. جشن نوروزی‌وآئین‌بندی به‌همه‌ساله ترتیب‌یافته شاهزاده‌های والاقدر وخوانین‌عظام واعیان حضرت وارکان‌دولت تسیم مبارکبادی بجای آوردند. روزغره‌برمنصب اعتمادالدوله که پنجهزاری‌ذات و پنجهزار سواربود هزاری‌ذات افزوده شدوبه‌کتورکرن وجهانگیرقلی‌خان‌وراجه‌نرسنگه دیواسپان خاصه مرحمت نمودم‌وروز دوم پیشکش آصف‌خان ازنظر گذشت‌پیشکش‌پسندیده از جواهر ومرصع آلات واقمشه ازهرقسم وهرجنس ترتیب داده بود. به‌تفصیل دیده‌شد. آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتادوپنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیرمرصع مع‌پردله و بندوبار به‌کرن و یك‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به‌طرف دکن و آن حدود قر ر داد خاطر بود به‌عبدالکریم‌معموری حکم فرمودم که به‌مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه ز سرنو تعمیرنماید وعمارات سلاطین ماضی ر مرمت‌کند. روزسیوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به‌نظر درآمد یك‌لعل‌و پنج دانه مروارید ویك‌زنجیر فیل به‌درجه قبول افتاد. روزچهارم به‌منصب مصطفی‌خان پانصدی‌ذات ودوصدسوار افزوده‌شدکه هزاروپانصدی ذات ودوصدوپنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم‌علم ونقاره به‌اعتمادالدوله مرحمت نمودم وحکم‌شدکه نقاره می‌نواخته باشد وبرمنصب آصف‌خان هزاری‌ذات وهزارسوار افزوده شد، که چهارهزاری ذات ودوهز ر سوار بوده باشد وهفتصد سوار نیزبر منصب‌راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت‌وطن‌یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضرشود. درهمین‌روزپیشکش ابراهیم‌خان ازنظرگذشت، ازهرقسم‌چیزها پسندیده خاطرافتاد وگشن چند از راجه زادهای ولایت نگرکوت به‌خطاب راجگی سرافراز گردید. روزپنجشنبه ششم پیشکش اعتمادالدوله درچشمهٔ نور ازنظر اشرف گذشت. مجلس‌عالی ترتیب یافته بود. ازروی شگفتگی تمام پیشکش‌او دیده‌شد. از جواهرمرصع‌آلات و اقمشه نفیسه موازی یك‌لك روپیه مقبول افتاد وتتمه بازگشت‌شد. وروزهفتم برمنصب گشن سنگه که‌دوهزاروپانصد سوار بود هزاری‌ذات افزودم، درین‌روز در حوالی چشمه نوریك شیرشکار شد. درهشتم کرن را به منصب‌پنجهز ری‌ذات وسوارسرافراز ساختم ویك‌تسبیح مرواریدازمرواریدو زمردکه لعلی در

میان‌داشت و به‌صطلاح هندوان آن‌راسمرنی گویند به‌و عنایت شد. برمنصب ابراهیم‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار افزودم که اصل [۱۰۹ب] واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار بوده‌باشد و برمنصب حاجی بی‌اوزبك سیصدسوار افزوده‌شد. و برمنصب راجه‌سیام‌سنگه پانصدی ذات افزودم که دوهزاروپانصدی ذات وهزاروچهارصد سوار بوده باشد.

روز یکشنبه کسوف شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن نمود و از پنج‌حصه چهارحصه حضرت نیراعظم درعقده ذنب منکسف شد و از آغاز گرفتن خود تاروشن شدن به‌هشت گهری کشید تصدقات از هرجنس وهرچیز از فلزات وحیوانات و نباتات وحبوبات به‌فقرا وساکنین و ربساب احتیاج داده شد. دریــن‌روز پیشکش راجه‌سورج سنگه ازنظر گذشت. آنچه‌برداشته شدموازی‌چهل‌وسه‌هزار روپیه بود. پیشکش بهادرخان حاکم قندهار درین‌روز بنظر گذشت مجموع به‌چهارده‌هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: دوپهر ازشب گذشته مطابق‌شب دوشنبه بیست‌ونهم صفر به طالع‌قوس درخانه بابارم از دختر آصف‌خان پسر تولد شد اورا داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند وبرپــدر اقبال مندش مبارك بــاشد. برمنصب سیدعلی بارهه پانصدی ذات وسیصد سوار افزوده‌شد که هزاروپانصدی ذات وهزارسوار بوده باشد. درتاریخ دهم پیشکش اعتبارخان به‌نظر درآمد ازجمله‌پیشکش ،وموازی چهل‌هزار روپیه مقبول افتاد. درین روز برمنصب خسرو بی‌اوزبك سیصدسوار وبرمنصب منگلی‌خان پانصدی‌ذات ودوصــدسوار افزوده‌شد. یازدهم پیشکش مرتضی‌خان ازنظر گذشت. از جمله جواهــر او هفت‌قطعه لعل و یك‌تسبیح مروارید ودوصد وهفتاددانه دیگر برداشته آنچه ازپیشکش‌او مقبول افتاد موازی‌یك لك وچهل وپنجهزارروپیه بود. دردوازدهم پیشکش میرزا راجه بها وسنگه وراوت شنگر از نظر گذشت. درسیزدهم ازپیشکش خواجه‌ابوالحسن یك‌قطعه لعل‌قطبی ویك الماس ویك‌عقد مروارید وپنج انگشتری‌وچهاردانه مروارید کلان وپارچه‌اقمشه که مجموع سی‌ودوهزار روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم برمنصب خواجه ابوالحسن‌هزاری ذات وپانصدسوار افزودم و برمنصب وفادار خان هفتصد وپنجاهی ذات ودوصدسوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزارو دوصدسوار بوده باشد. درهمین‌روزمصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت‌دریافت. بعدازسرانجام مهام گرجستان برادر [۱۱۰الف] عالی مقدار اورا باکتابت مشتمل بر انواع محبت واظهار صداقت فرستاده بود. باچندراس اسپ و اشتر وچنداقمشه حلب کــه از جانب روم بجهت آن برادر کامگار آمده بود ونه قلاده‌سگ فرنگی کلان‌درنده کــه به طلب آن

آن ایمای رفته بودبه‌دست ورواته ساخته‌بودند،بنظردرآورد.

مرتضی‌خان به‌خدمت تسخیر قلعه گانکره که درکوهستان پنجاب بلکه از معموره‌عالم به‌استواری و استحکـام آن قلعه نشان نمی‌دهند، درین روز رخصت یـافت. از ابتدای کـه صیت‌اسلام به‌دیار هندوستان‌رسیده تااین‌زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت به‌وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد، هیچ‌یك از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته. در ایام‌والدین بزرگوارم‌یك‌مرتبه لشکر پنجاب برسراین‌قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل‌ومحاصره داشتند. آخرالامر منصوبه‌بد نشست که قلعه‌به‌دست نیامد وآن لشکر به‌مهمی از آن ضرورتر مقررگشت. دروقت رخصت فیل‌خاصه باتلایر به‌مرتضی‌خان مرحمت نمودم وراجه‌سورج مل ولد راجه باسوهم چون‌ولایت اومتصل بدین‌قلعه بود تعیین یافت وبرمنصب سابق او پانصدی ذات وسوار افزوده‌شد ورای سورج‌سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکمدد اشرفی نذر گذرانید. درهفدهم پیشکش میرزارستم به‌نظر درآمد. دوخنجر مرصع ویك‌تسبیح مروارید وباچندطاق پارچه ویك‌زنجیر فیل‌وچهاراسب به‌درجه قبول‌رسید وتتمه بازگردانیدم. پانزده‌هزار روپیه به‌قیمت‌آنها باشد درین‌تاریخ پیشکش کشن‌سنگه که موازی ده‌هزارروپیه بود و پیشکش اعتقادخان که هژده‌هزارروپیه‌به‌قیمت درآمد ازنظر گذشت. روزهژدهم پیشکش جهانگیرقلی‌خان دیده‌شد. ازجواهر واقمشه مقدار یازده‌هزارروپیه قبول افتاد. برمنصب عتقاد-خان که هفتصدی ذات ودویست‌سوار بود، هشتصدی ذات وسیصدسوار افزودم کـه اصل و اضافه هزارو پانصدی ذات وپانصد سوار باشد خسرو بی‌اوزبك که از سپاهیان قرار داده‌بود به مرض اسهال درگذشت.

روز بیستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دوپهر وچهارگهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده برتخت سعادت وفیروزی جلوس [۱۱۰ب] نمودم. مـردم تسلیمات مبارك‌بـادی بجای آوردند. چون‌یك‌پهر ازروزمذکور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان به‌موجب قرارداد درآنجا به‌نظر درآمد. از جواهر نفیسی ومـرصع‌آلات واقمشه وآنچه ازهرقسم‌وهرجنس بخاطر رسید ترتیب‌داده‌بود؛ازجمله کهپوه مرصع‌حسب‌الالتماس او زرگران سرکار خاصه ساخته بودند که از روی‌قیمت مثل آن در سرکارخاصه‌من نبود. یـك‌لك‌روپیه قیمت‌شده سوای آن ازجواهر دیگر اجناس یك‌لك وسی‌وهشت‌هزار روپیه برداشته‌شد. الحـق که پیشکش‌نمایانی‌بود. به‌مصطفی‌بیگ فرستاده دارای ایران بیست‌هزار درب که ده‌هزارروپیه باشد، عنایت‌کردم. در بیست‌ویکم خلعت به‌دست عبدالغفور بـه‌پانزده‌کس از امـرای دکن فرستادم. راجه بکرماجیت به‌جاگیر خود رخصت یافت وپرم نرم خاصه به‌اومرحمت شد. در

همین روزها کمرمرصع به‌مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم. برمنصب هوشنگ پسر اسلام‌خان که هزاری ذات و پانصدسوار بود، پانصدی‌ذات ودوصد سوار افزودم. در بیست وسیوم ابراهیم خان به‌صاحب صوبگی بهار سرافراز شد. ظفرخان‌را حکم شد که متوجه‌درگاه شود. برمنصب ابراهیم‌خان که دوهزاری ذات وهزارسوار بود پانصدی‌ذات وهزارسوار افزودم. سیف‌خان در همین روزها به‌جاگیر مرخص‌شد.

حاجی‌بی اوزبك به‌خطاب اوزبك‌خانی سربلند گشته رخصت جاگیر یافت. بهادر ملك از تعینات لشکر دکن که منصب دوهزارو پانصدی ذات ودوهزارو یکصدسوار داشت به اضافه پانصدی ذات ودوصدسوار ممتار گشت. برمنصب خواجه‌تقی که هشتصدی ذات ویکصد وهفتاد سوار بود، دوصدی‌دیگر افزوده‌شد. در بیست‌وپنجم برمنصب سلام‌الله عرب دویست سوار اضافه مقررگشت که هزاروپانصدی ذات وهزار سوار باشد. از اسپان‌خاصه سیه‌ابلقی که دارای ایران فرستاده بود به‌مهابت‌خان عنایت نمودم.

آخر روزپنجشنبه به‌خانه باباخرم رفتم وتایك‌پهرشب آنجا بودم. پیشکش دوم اودر این‌روز از نظر اشرف گذشت. درروز اول‌که ملازمت نمود یك‌قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به‌آن فرزند گذرانیده بود وجوهریان [۱۱۱الف] به شصت‌هزار روپیه قیمت نمودند گذرانید. اما آنقدر که تعریف می‌کردند نبود. وزن این‌لعل هشت تانگ است و سابق رای مالدیو که سردار قبیله‌را تهور واز رایان عمده هندوستان بود، درتصرف داشت. ازو به‌پسراو چندرسین منتقل گشت واو درایام پریشانی‌وناکامی به رانا اودی‌سنگه فروخت. و ازو به‌رانا پرتاب‌سنگه رسید واز رانا پرتاب به پورانا امرسنگه انتقال‌یافت وچون تحفه‌ای به از آن درسلسلهٔ آنها نبود باتمام فیلان خود که دراصطلاح هندوان کهته چهار می‌گویند درروز ملازمت به‌فرزند اقبالمند باباخرم گذرانید و حکم کردم که درآن لعل چنین نقش کنند که به سلطان‌خرم درحین ملازمت راناامرسنگه پیشکش نموده چند چیز دیگرهم‌درآن‌روز ازپیشکش‌های باباخرم مقبول افتاد. ازآن‌جمله صندوقچه بلوری بود کاروندیك در غایت تکلف‌ساخته بودند و چندقطعه زمرد وسه‌انگشتری وچهارراس اسپ عراقی ودیگر متفرقات که قیمت آنها هشتادهزار روپیه می‌شد.دربن‌روزکه بخانه‌او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج‌لك روپیه اسباب نفایس به‌نظر درآمد. ازمجموع آنها موازی‌یك‌لك روپیه برداشته تتمه را به‌اومرحمت‌نمودم. دربیست‌وهشتم برمنصب خواجه‌جهان که سه‌هزاری ذات وهزارو هشتصد سوار بود پانصدی ذات وچهارصد سوار افزودم. درآخرماه به ابراهیم‌خان اسپ وخلعت و خنجر مرصع وعلم ونقاره مرحمت نموده رخصت‌صوبه بهار ارزانی داشتم. خدمت عرض

مکرر ر که به‌خواجگی حاجی‌محمد تعلق داشت، چون او وفات یافت به‌مخلص‌خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سیصدسوار برمنصب زورآورخان افزوده‌شد که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت‌رخصت کنورکرن نزدیک‌بود میخواستم که اورا پاره برتفنگ اندازیهای خود آگاه سازم. درین‌اثنا قرولان خبرمده‌شیری آوردند. باآنکه قرارداد آناست‌که بغیرشیر نر شکارنکنم به‌ملاحظه آنکه مبادا تارفتن‌او شیری دیگر بهم‌نرسد به‌همین‌شیرماده متوجه شدم وکرن‌را همراه برده ازوپرسیدم که‌هرجای اوراکه بگویی‌حکمی بزنم بعداز قرارداد بجایی که شیررا در قبل داشتند رسیدم. برحسب اتفاق باد وشورش درهوابهم رسید و فیل ماده که بران [۱۱۱ب] سوار بودم واهمه شیراورا مضطرب‌داشت، دریکجا قرار نمی‌گرفت باین‌مانع قوی تفنگ را به‌جانب‌اوراست ساخته آتش‌دادم. به‌تعالی به‌کرم خودمرا ازآن راجه‌زاده شرمنده نساخت وچنانچه قرارداد بود، در میان چشم‌او زده اورا انداختم. کرن در همین روز التماس تفنگ خاصه نمود. تفنگ‌رومی‌خاصگی بدومرحمت‌نمودم. چون‌بهابراهیم‌خان درروز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل‌خاصگی مرحمت نمودم یک‌فیل به‌بهادر ملک وفیل دیگر به وفادارخان عنایت نموده‌فرستادم. هشتم‌اردی‌بهشت مجلس‌وزن قمری ترتیب‌یافت وخودرا به نقره ودیگر اجناس وزن‌کرده به‌مستحقان ومحتاجان‌تقسیم‌فرمودم. نوازش‌خان به‌جاگیرخود که درصوبه مالوه بود رخصت‌یافت. درهمین روزها فیلی به‌خواجه‌ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان‌اعظم که درآگره اورا نگاه می‌داشتم وحکم‌طلب شده بود آوردند. باآنکه‌ازو تقصیرات‌بسیار به‌وقوع آمده بود وآنچه درباب اوبه‌عملی آورده بودم همگی حق بانی بوده دروقتی‌که اورا به‌حضورمن آوردند وچشم برو افتاد آثار خجالت درخود بیشتر ازو یافتم. تمامی تقصیرات اوبه عفومقرون ساخته شالی که درکمر داشتم به‌او مرحمت‌فرمودم.

به‌کنورکرن یک‌یک دیب عنایت نمودم وراجه‌سورج‌سنگه درهمین‌روز فیل کلانسی رن راوت‌نام‌که از فیلان نامی اوبود آورده گذرانید. لحق نادر فیلی است. داخل فیلان خاصه کردم در دهم پیشکش خواجه‌جهان که ازآگره بجهت من به‌دست‌پسرخود فرستاده بود به‌نظر اشرف گذشت ازهرقسم چیزهابود به‌چهل‌هزار روپیه قیمت‌شد. در دوازدهم پیشکش‌خان‌دوران که پنج‌توقوز اسب ودوقطارشتر وسگان تازی وجانوران شکاری بودبه‌نظر درآمد و درهمین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه‌سورج‌سنگه پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. بخترخان بعد ازآنکه مدت چهارماه درملازمت‌گذرانیده بود، درین‌روز مرخص‌گشت. سخنان به‌عادل‌خان پیغام داده شد وسود و زیان دوستی ودشمنی را خاطرنشان اونمودم. تعهدات‌کرد

وچنین قرارداد که مجموع این‌سخنان را معقول‌عادلخان ساخته اورا به‌راه دولتخواهی واطاعت درآورد. دروقت رخصت‌هم به‌اوچیزها عنایت کردم. مجملا درین‌مدت اندك چه [۱۱۲الف] ازسرکار خاصه وچه ازشاهزاده‌ها از تکلفات‌امرا که حسب‌الحکم به‌اونموده بودند قریب به یك‌لك‌روپیه حساب شد که به‌اورسیده است. درچهاردهم منصب وجلدوی باباخرم مشخص‌شد. منصب او دوازده‌هزاری ذات وشش هزار سوار بود به‌منصب برادرش پانزده‌هزاری ذات و هفت‌هزار سوار فرمودم که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر را به‌صیغه انعام وجلدوی خدمت به‌اضافه‌منظور دارند و فیل خاصه بجی گج نام مع‌یراق که دوازده‌هزار روپیه را بود بدو مرحمت نمودم. درشانزدهم فیلی بسه‌مهابت‌خان عنایت شد. در هفدهم برمنصب راجه‌سورج‌سنگه که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار بود، هزاری افزوده‌او را به‌منصب پنجهزاری سربلند ساختم. حسب‌الالتماس عبدالله‌خان برمنصب خواجه‌عبداللطیف که پانصدی ذات ودویست سوار بوده دویست اضافه نموده که هزاری ذات و چهارصدسوار باشد. عبدالله پسر خان‌اعظم که درقلعه رتهنبور محبوس بود به‌التماس پدرش اورا طلبیده‌بودم به‌درگاه رسید وبند ازپای اوبرداشته به‌خانه‌پدرش‌فرستادم. دربیست و چهارم راجه‌سورج‌سنگه فیل‌دیگر فوج سنگار نام به‌طریق پیشکش گذرانید. اگرچه این‌هم فیل خوب است و داخل فیلان خاصه شد اما به‌آن فیل او نسبتی ندارد واو از نو در روزگار است. بیست هزار روپیه قیمت شده.

دربیست‌وششم برمنصب بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ که هفتصدی‌ذات وپانصدسوار بود سیصدی‌ذات افزوده شد که هزاری‌ذات وپانصدسوار باشد و برمنصب میرحاج والله‌یارکوکه که‌هریك هشتصدی‌ذات وپانصدسوار بودند دوصدی ذات‌اضافه مقرر گشت. درهمین‌روزخواجه زین‌الدین که از خواجه‌زاده‌های‌نقشبندی است ازماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. هژده‌رأس اسپ پیشکش گذرانید. قزلباش‌خان که از کومکیان صوبه گجرات بود، چون بی‌رخصت صاحب صوبه به‌درگاه‌آمده‌بود، حکم فرمودم که احدی اورا مقید ساخته بازنزد حاکم گجرات برده رساند، تادیگری‌را این‌هوس نشود. برمنصب مبارکخان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزاروپانصدی ذات وهفتصدسوار باشد. دربیست‌ونهم یك‌لك‌روپیه به‌خان‌اعظم مرحمت‌نمودم وحکم‌شد که پرگنه دامنه و پرگنه کسنه که موافق پنجهزاری ذات می‌شود، به‌جاگیراو مقرر باشد. ودرآخرهمین‌ماه جهانگیرقلی‌خان را بابرادران وخویشان به‌آله‌آباد که جاگیرآن مقرر شده‌بود رخصت [۱۱۲ب] فرمودم. ودرین‌مجلس بیست‌رأس اسپ وقبای پرم‌نرم خاصگی و دوازده‌رأس آهو وده‌قلاده‌سگ تازی به‌کرن مرحمت‌شد وروزدیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب وروزدوم چهل ویک رأس، وروزسیوم بیست رأس که درعرص سه روز یکصدو یک رأس بوده باشد به‌انعام کنون کرن مقرر گشت. ودرعوض فیل فوج سنگارفیلی از فیلان خاصه که ده‌هزار روپیه قیمت داشت به‌راجه‌سورج‌سنگه مرحمت نمودم. ودرپنجم ماه مذکور جیره وده‌قبا وده کمربند به‌کرن عنایت‌شد. ودر بیستم یک‌زنجیرفیل دیگر مرحمت نمودم.

ملاگدایی: درین روزها واقعه‌نویس کشمیرنوشته بود که ملاگدایی نام درویشی‌مرتاض که چهل‌سال دریکی از خانقاهای بلده مذکور منزوی بوده دوسال‌قبل ازآنکه ودیعت حیات بازسپارد ازوارثان آن خانقاه استدعانموده که اگر رخصت باشد جهت‌دفن‌خودگوشه‌ای‌درین خانقاه اختیارنمایم. آنها گفتند چنین باشد. القصه جی اختیار نموده چون مدت‌مذکورسپری می‌گردد به‌دوستان وعزیزان وآشنایان خود اظهارمی‌نمایدکه به‌من حکم‌رسیده که امانتی‌که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شوم. چندی‌که حاضربودند ازگفت‌وشنود او متعجب شده اظهار می‌کنند که اسیارا برین‌سر طلاع‌نیست‌چگونه باور توان نمود؟ می‌گویدکه‌به‌من چنین حکم‌شده. وبعد از آن به‌یکی از معتقدان خود که از قاضی‌زاده‌های آن‌ملک است‌متوجه شده می‌گویدکه مصحف مرا که به‌مقصدتنکه می‌ارزد هدیه نموده صرف‌برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من‌خبرخواهی گرفت واین گفتگو درروز پنجشنبه‌واقع می‌شود وهمه اسباب حجره خودرا به‌آشنایان ومریدان‌قسمت‌نموده آخرهمان‌روز به‌حمام رفته غسل‌مینماید. قاضی‌زاده مذکور پیش‌ازآنکه بانگ نماز بشنود به‌خانقاه آمده تفحص احوال می‌نماید. چون‌به‌درحجره‌می‌رسد. در حجره‌را پیش‌کرده خادمی‌را بردرنشسته‌می‌بیند. ازخادم احوال رامی‌پرسد. او می‌گوید که ملاسفارش نموده که دراین خانه تابحودی خود بازنشود به‌حجره درنخواهی‌آمد. ساعتی ازاین‌سخن نگذشته‌که درحجره باز می‌شود. قاضی‌زاده باآن خادم درمی‌آیند می‌بینند که روبه‌قبله به‌دوزانو نشسته جان به‌حق تسلیم نموده است. خوشاحال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین‌آسانی پرواز توانند نمود.

برمنصب کرم سین راتهور دوصدی ذات وپنجاه‌سوار اضافه نموده هزاری ذات و سیصدسوار مقررفرمودم. در یازدهم این‌ماه پیشکش لشکرخان‌که سه‌قطار شترولایتی و بیست پیاله‌ور کابی خطایی وبیست‌قلاده سگ‌تازی بود، از نظرگذشت. دردوازدهم خنجر مرصع [۱۱۳ الف] به‌اعتبارخان عنایت‌شد وبه‌کرن کلگی که دوهزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به‌سربلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر غریبی روی‌داد. بحسب‌اتفاق من درین‌شب دربهکر بودم. حاصل‌سخن آنکه کشن سنگه‌برادر حقیقی راجه‌سورج سنگه از گوبند داس که وکیل راجه

مذکور بود به‌واسطه کشتن برادرزاده‌خود گوپال داس نام‌جوانی که پیش‌ازین به‌مدتی به‌دست گوبند داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت وسبب این‌نزاع طولی دارد. القصه کشن‌سنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون درحقیقت برادرزاده راجه‌هم بود او به انتقام این‌امر گوبندداس را می کشد. راجه به‌واسطه کاردانی وسربراهی که گوبند داس‌قطع نظر ازبازخواست خون برادرزاده خود نموده به‌تغافل می‌گذرانید. کشن‌سنگه چون این‌قسم اغماض از راجه دید به‌خاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خودرا می‌کشم ونمی‌گذارم‌که این خون بخسپد.مدتی این‌معنی را درخاطر داشت تاآنکه درشب‌مذکور برادران ویاران و ملازمان خودرا جمع‌نموده اظهار این‌مقدمه‌می‌نماید که‌امشب به‌قصدکشتن‌گوبندداس‌می‌رویم. هرچه‌شود ودرخاطرنداشت که به‌راجه ضررو آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر، قریب به‌صبح صادق‌به‌اتفاق‌کرن برادرزاده‌خود ودیگرهمرهان روان می‌شود چون به‌دروازه حویلی راجه می‌رسد چندی ازمردم آزموده خودرا پیاده ساخته برسرخانه گوبندداس که متصل به خانه‌راجه‌بود می‌فرستد وخود همچنان سواره برسردروازه می‌ایستد. آن‌پیاده‌ها به‌درون خانه گوبند داس درآمده چندین‌را که به‌طریق‌محافظت وچوکی بیدار بوده‌اند درته شمشیر کشیده می‌کشند دراثناء این‌زدوخورد گوبند داس بیدار می‌شود ومضطربانه شمشیر خودرا برداشته از یك‌طرف خانه برمی‌آید تاخودرا به‌چوکید اران بیرون خانه می‌رساند. آن‌پیاده‌ها چون‌از کشتن آن چندنفر فارغ می‌شوند زخیمه [۱۱۳ب] آمده تفحص وتجسس گوبند داس می‌کنند. به‌اوبرمی‌خورندوکار اورا تمام می‌سازند. پیش ازآنکه خبر کشتن گوبنداس مشخص شود وبه‌کشتن سنگه رسد بی‌تابانه از اسب پیاده‌شده به‌درون حویلی درمی‌آید. هرچندمردم او اضطراب می‌کنند که پیاده‌شدن لایق نیست اصلا گوش به‌سخن نمی‌کند. اگر اندك زمانی دیگر توقف می‌کرد وخبر کشته‌شدن غنیم بدو می‌رسید همچنان سواره ممکن بودکه کار اورا تمام ساخته سالم وآزاد برمی‌گردید، اما چون قلم تقدیر به روش‌دیگر رفته بود. مقارن پیاده شدن ودرآمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور وغوغای مردم بیدار می‌شود وبه دروازه خانه خود برهنه شمشیری دردست می‌ایستد. مردم ازاطراف و جوانب خبردار شده روبروی‌مردمی که پیاده‌شده درآمده بودند متوجه می‌شوند. پیاده‌شده‌ها معلوم که چه‌مقدار کس بودند ومردم راجه ازحد وشمار بیرون به‌هریك ازمردم‌کشن سنگه‌ده کس روبرو مسی‌شدند. مجملا کشن‌سنگه و برادرزاده‌اش کرن‌چون برابرخانه راجه می‌رسند مردم هجوم‌آورده هردو را می‌کشند. کشن‌سنگه هفت‌زخم و کرن نه‌زخم برمی‌دارند. همگی‌درین‌معرکه شصت‌وشش نفر از طرفین به‌قتل در می‌آیند. ازطرف راجه سی‌نفر وازجانب کشن‌سنگه سی‌وشش‌نفر. چون‌آفتاب

عالمتاب سرزد وعالم‌را بنور خود منور ساخت این‌قضیه بروی کار افتاد. راجه برادر و برادرزاده و چنان‌نوکری‌که ازخود عزیزتر می‌دانست کشته دید و ما بقی مردم متفرق هرکس به‌جای‌به‌در رفتند. این خبر دربهکر به‌من‌رسید حکم کردم که کشته‌هارا بنوعی‌که رسم‌آنهاست بسوزند وتحقیق این‌قضیه را به‌واقعی نمایند. آخرالامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته‌شد وبازخواست دیگر نداشت.

درهشتم میزان صدر جهان ازوطن خود آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذر گذرانید ورای سورج‌سنگه به‌خدمت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش‌او وپرم نرم خاصه مرحمت [۱۱۴الف] نمودم وبجهت‌خان جهان نیز یک‌جفت مروارید فرستاده شد.

دربیست‌وپنجم درمنصب اعتبارخان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات ودو هزاری سوار باشد. درین‌روز کرن به‌جاگیرخود رخصت یافت. اسب وفیل‌خاصه باخلعت و عقد مروارید که پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وخنجر مرصع که به‌دوهزار روپیه اتمام یافته بود، باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت‌تاهنگام‌رخصت مجموع آنچه از نقد وجنس وجواهر ومرصع‌آلات‌به‌او عنایت‌کردم دولک‌روپیه ویکصدو ده‌ر س‌اسپ وپنج زنجیر فیل بود. سوای آنچه فرزند بابخرم به‌دفعات‌بدو داده است. مبارکخان شیروانی را اسب وفیل عنایت نموده بهمراهی اومقرر ساختم وبعضی سخنان زبانی به‌رانا پیغام نمودم. راجه‌سورج‌سنگه نیز بوعده دوماه به‌وطن خود رخصت حاصل‌نمود دربیست‌وهفتم پاینده‌خان مغول که از امرای قدیم این دولت بود ودیعت حیات سپرد.

کشته‌شدن‌صفی‌میرزا: دراواخراین‌ماه خبررسید که‌دارای‌ایران‌پسر کلان‌صفی‌میرزا را به‌قتل رسانید. این‌معنی باعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتندکه در رشت که یکی ازشهرهای مقرگیلان است به بهبودنام غلامی را حکم فرمود که صفی‌میرزا بکش. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صباح‌محرم سنه هزاروبیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به‌دوزخم شمشیر سیحگی کار ورا بتمام می‌سازد وبعد از سه روز که جسداو درمیان آب وگل بود شیخ‌بهاءالدین محمدکه به‌دانایی وپارسایی معروف و مشهورآن‌دیار است وشاه رابه‌اوعقیده تمام این‌سخن‌رااظهار می‌کند ورخصت‌برداشتن‌گرفته نعش اورا به ردبیل که گورخانه آبا واجداد یشان است‌می‌فرستد. هرچند ازمترددین ایران‌به تحقیق این‌معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را ازآن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی‌سببی باید تارفع آن بدنامی نماید.

درغره تیرماه یک‌زنجیر فیل رنجیت نام باتلایر به‌میرزا رستم مرحمت نمودم و به‌سید

علی درهه نیز یك‌زنجیر فیل عنایت شد. میرك‌حسین خویش خواجه‌شمس‌الدین به‌بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار مقرر گشته رخصت یافت. خواجه [۱۱۴ب] عبداللطیف قوش‌بیگی را فیل وخلعت داده بجاگیرخود رخصت‌نمودم. درنهم ماه‌مذکور شمشیرمرصع بـه‌خاندوران وخنجری بجهت لله داد ولد جلاله افغان که طریقه دولتخواهی نموده فرستاده شد. سیزدهـم مجلس عید آب‌پاشی منعقد گشت و بندهـای درگاه گلابهای بـریکدیگر پاشیده شگفتگیها کردند.

هفدهم امانت‌خان به‌بندرکهنبایت تعیین شد.چون مقرب‌خان اراده آمدن به‌درگاه‌داشت بندر مذکور ازو تغییر شد. درهمین‌روزه خنجرمرصع به‌فرزند پرویز فـرستادم. در هیجدهم پیشکش خانخانان ازنظر گذشت. ازهمه‌جنس‌چیزها ترتیب داده بود. جواهر مـرصع‌آلاتش که سه‌قصبه لعل ویکصد ونه‌دانه مروارید ویکصد یاقوت وده‌خنجر مرصع به‌یاقوت ومروارید وصراحی مرصع وشمشیر مرصع وترکش مخمل بند وبارمرصع ویك‌انگشتری‌نگین الماس بود. قریب به‌یك‌لك روپیه پیمت شده سوای حواهر ومرصع آلات وپارچه دکنی و کرناـ تکی‌وازهرقسم زر دار وساده وپانزده‌زنجیر فیل ویك‌رأس اسپ که یالش بزمین مـی‌رسید، نیز به‌نظر درآمد. پیشکش شاهنوازخان نیز که پنج‌زنجیر فیل وسیصدعدد پارچه ازهرقسم بود به‌نظر گذشت.

در بیستم هوشنگ را به‌خطاب اکرام‌خانی سرافراز ساختم. روزافزون که از راجهـ زاده‌های معتبر صوبه بهاربود وازخردی باز به‌خدمت حضور قیم می‌نمود، اورا به‌شرف اسلام مشرف ساخته باآنکه پدرش راجه‌سنگرام درمخالفت به‌اولیای دولت قاهره کشته گشته بـود راجگی ولایت پدرش‌را به‌اوعنایت‌نموده وفیل مرحمت نموده رخصت وطن‌فرمودم.یك‌زنجیر فیل به‌جهانگیرقلی‌خان عنایت نموده فرستاده‌شد. بیست‌وچهارم جگت‌سنگه ولدکنورکرن که در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملازمت کرد وعرصداشت پدر وپدرکـلان خود را امرـ سنگه گذرانید. آثار نجـابت و بـزرگی زادگی ازچهره‌او ظاهر است. به‌خلعت و دلجوئی خاطراوراخوش ساختم. برمنصب میرزاعیسی‌ترخان دو[۱۱۵ الف] صدی‌ذات افزوده شدکه هزارو دوصدی ذات‌وششصد سوار بوده‌باشد.دراواخر همین‌ماه شیخ‌حسین روهیله را به‌خطاب مبارزخانی سرفراز ساخته به‌موعد مقرر رخصت جاگیرنمودم. به‌خویشان میرزا اشرف‌الدین حسین کاشغری که درنیولا آمده سعادت آستانبوسی دریافتند ده‌هزار درب مرحمت‌شد.

درپنجم‌امرداد برمنصب راجه نتهمل که هزاروپانصدی ذات ویکهزارو یکصدسوار بود پانصدی ذات ویکصدسوار افزوده شد.درهفتم کیشو مارو که سرکار اودیسه جـاگیر داشت

وبه واسطه شکوه‌صاحب صوبه‌آنجا به‌درگاه طلب‌داشته بودم آمده ملازمت نمود. چهارزنجیر فیل پیشکش گذرانید. چون اشتیاق‌دیدن فرزندخان جهان بسیار داشتم وبجهت تحقیق مهمات صوبه‌دکن‌هم یك‌مرتبه‌آمدن او ضروری بود، اورا طلبیده‌بودم، روز شنبه‌هشتم‌ماه‌مذکور ملازمت نمود. یك‌هزارمهر ویك‌هزار روپیه نذر وچهارقطعه لعل وبیست‌دانه مروارید ویکقطعه زمرد و پهولکتاره مرصع که قیمت آنها پنجاه‌هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید. یکشنبه‌چون عرس حضرت‌خواجه بزرگوار بود به‌روضه متبرکه ایشان‌رفته تانصف شب درآنجا گذراندم وخدام صوفیان وجدها وحالها نموده به‌فقرا وخدام زرها به‌دست‌خود دادم همگـی شش‌هزار روپیه نقد ویکصدتوپ کرته وهفتادتسبیح مرجان وکهربا وغیره داده‌شد. مهاسنگـه پسرزاده راجه‌مان‌سنگه را به‌خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره وعلم‌عنایت نمودم.

در شانزدهم یك‌رأس اسپ عراقی از طویله خاصگی ویك‌اسپ‌دیگر بـه مهابت‌خان مرحمت شد. درنوزدهم فیل به‌خان‌اعظم عنایت شد. دربیستم برمنصب کیشوماروکه دو هزاری ذات‌وهزرسوار بوددویست‌سوار اضافه نموده‌به‌خلعت سربلندی یافت وبرمنصب خواجه عاقل که هزارو دوصدی ذات وششصد سوار بود دوصد ذات وسوار افزوده شد. دربیست ودوم‌به میرزا راجه بهاوسنگه رخصت انبیر که وطن قدیم آنهایت یافته جمه بهول کشمیری خاصه عنایت نمودم. در بیست‌وپنجم احمدبیگ‌خان که درقلعه رنتنبور محبوس بـود ملازمت نمود. تقصیرات اوبنابرسبق خدمت به‌عفو مقرون‌گشت. دربیست‌وهشتم مقرب‌خان‌ازصوبه گجرات‌آمده ملازمت نمود ویك کلکی‌ویك قطعه‌لعل تختی مرصع گذرانید و برمنصب‌سلام‌الله عرب‌پانصدی ذات وسوار افزوده [۱۱۵ب] شدکه دوهزاری ذات وهزارویکصدسوار باشد.

در اول‌ماه شهریور برمنصب‌های جمعی که به‌خدمت دکن می‌رفتند بدین‌موجب‌افزوده شد. برمنصب مبارزخان سیصدسوار که‌هزاری‌ذات وسوار باشد وناهرخان‌نیز هــزاری ذات و سوار سرافراز گردید. دلاورخان به‌اضافه سیصدسوار سرافراز گشت که دوهزارو پـانصدی ذات وسوار باشد ومنگلی‌خان را دوصدسوار افزوده هزاروپانصدی‌ذات وسوار ساختم. گرد‌هر پسر رای سال به‌هشتصدی ذات وسوارممتاز گشت. لفخان قیام‌خانی به‌همین منصب ازاصل واضافه سربلند گردید. یادگار حسین به‌هفتصدی ذات وپانصد سوارامتیاز یافت. کمال‌الدین پسرشیرخان‌را همین منصب نو خته‌شدوصدو پنجاه‌سوار برمنصب سیدعبدالله بارهه افزودم‌که از اصل واضافه هفتصدی ذات وسیصد سوار باشد. درهشتم ماه‌مذکور یك‌عدد مهرنورجهانی که ششهزار وچهارصدروپیه می‌شدبه‌مصطفی‌بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمــودم وپنج قلاده چیته به‌قاسم‌خان حاکم بنگاله مرحمت نمــودم. میرزامراد پسر میرزارستم در دوازدهم

همین‌ماه به‌خطاب‌التفات‌خانی سرافراز گشت. درشب شانزدهم که شب برات بود فرمودم که کوههای اطراف اناساگر وکناره‌های آن‌را چراغان نموده خود به تماشای آن رفتم. عکس چراغها درآب افتاده عجب نمودی داشت. اکثر آن‌شب را به‌مردم محل درکنار تال مذکور گذرانیدم. روزهفدهم میرجمال‌الدین حسین که به‌ایلچی‌گری به‌بیجاپور رفته بود، آمده ملازمت نمود. سه‌عدد انگشتری نگین‌که یکی ازآنها عقیق یمنی بود، درغایت لطافت وسیرابی که از جنس عقیق به‌آنخوبی کم‌دیده شده است به‌نظر درآورد. عادلخان‌سیدکبیر نام‌شخصی ازجانب خود همراه میرمذکور نموده از فیلان مع یراق طلا ونقره واسپان عرب وجواهر و مرصع آلات واقسام اقمشه که درآن ملک به‌عمل می‌آمد فرستاده بود. در بیست‌وچهارم این‌ماه ازنظر گذشت وعرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید. درهمین‌روز مجلس وزن شمسی نیزمنعقد گشت. در بیست‌وششم مصطفی‌بیگ ایلچی رخصت یافت. سوای آن چه‌درمدت خدمت به‌او مرحمت شده بود، بیست‌هزار روپیه دیگر نقد وخلعت عنایت نمودم ودر جواب [۱۹۶الف] کتابتی که‌آورده بود محبت نامه‌مشعر برکمال دوستی نوشته‌شد.

درچهارم‌ماه مهر منصب میرجمال‌الدین حسین که دوهزاری ذات وپانصدسوار بود، چهارهزاری‌ذات ودوهزارسوار مقررگشت. درپنجم مهابت‌خان بهمراهی خان‌جهان به‌خدمت دکن نامزد شده‌بود به‌ملاحظه ساعتی‌که به‌جهت او اختیار نموده بودند رخصت‌یافت به‌خلعت وخنجر مرصع‌باپهولکتاره وشمشیرخاصه وفیل سربلند گردید. درنهم خان‌جهان مرخص گشت وخلعت ونادری خاصه واسپ را هوار بازین وفیل خاصه وشمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزاروهفتصدسوار از تابینان مهابت‌خان را حکم‌شد که دواسپه وسه‌اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین‌مرتبه به‌خدمت دکن تعیین یافتند سیصد وسی‌نفر منصبدار وسه هزار احدی وهفتصدسوار اویماق وسه‌هزارافغان دلهزاک بودکه همگی سی‌هزار موجود می‌شود باسی‌لک روپیه خزانه وتوپخانه مستعد وفیلان جنگی به‌خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سربلندی رای پانصدی ذات ودویست‌وشصت‌نفر سوار افزوده‌شد که دوهزاری ذات و یکهزاروپانصد سوار بوده باشد. بالجیو برادرزاده قلیج‌خان به‌منصب هزاری و هفتصد سوار از اصل واضافه سرافراز گشت. برمنصب راجه‌کشن داس‌هم پانصدی ذات واضافه نمودم حسب‌الالتماس خان‌جهان منصب شهبازخان لودی‌که از تعینات دکن است از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزارسوار مقررشد ودویست‌سوار برمنصب وزیرخان افزوده شد و منصب سهراب‌خان پسرمیرزارستم هزاری ذات وچهارصد سوار از اصل واضافه قراریافت.

در چهاردهم همین‌ماه هزاری دیگر برذات میرجمال‌الدین حسین و پانصدسوار افزوده

اورا به‌منصب والای پنجهزاری ذات ودوهزارو پانصد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه‌سورج‌سنگه باپسرخود گج‌سنگه که به‌وطن رخصت‌شده بودند آمده ملازمت کردند یکصدمهرو یك‌هزار روپیه نذر گذرانیدند. به‌سیدکبیر فرستاده عادلخان یك‌عدد مهر نورجهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست‌وسیوم نود زنجیر فیل از فیلانی که قاسم‌خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه وزمینداران [۱۱۶ب] اودیسه به‌دست‌آورده بود، به‌نظر گذشت وداخل فیلخانه‌های خاصه شریفه گردید. دربیست‌وششم ارادتخان به‌منصب میرسامانی ومعتمدخان به‌خدمت بخشیگری احدیان ورضا جابری به‌بخشیگری صوبه پنجاب و واقعه‌نویسی آنجا سرفرازی یافت. سیدکبیر که ازجانب عادلخان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیاداران دکن و تعهد بازگذاشتن قلعه احمد نگرو ولایات پادشاهی که به فساد بعضی مفسدان ازتصرف اولیای دولت قاهره آمده بود درین تاریخ رخصت‌شد وخلعت وفیل واسپ یافته روانه گردید. چون راجه راج‌سنگه کچهواهه دردکن وفات یافت رامداس پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وچهارصد سوار سرفراز ساختم.

درچهارم‌ماه آبان به‌سیفخان بارهه نقاره مرحمت شده وبرمنصب او سیصدسوار اضافه نمودم‌که سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بوده باشد. درهمین‌تاریخ راجه‌مان‌را که در گوالیار دربند بود به‌ضامنیت‌مرتضی‌خان خلاصی‌ساخته ومنصب اورا برقرار داشته به‌خدمت‌قلعه‌کانکره نزد خان مذکور فرستادم. حسب لالتماس خان دوران برمنصب صادقخان سیصدسوار اضافه حکم‌شد که هزاری ذات وسوار باشد. میرزاترخان از ولایت سنبل که بجاگیر اومقرر بود آمده ملازمت کرد ویکصدمهرنذر گذرانید.درشانزدهم‌راجه‌سورج‌سنگه به‌خدمت دکن‌رخصت شد. سیصدسوار برمنصب او اضافه کردم‌که پنجهزاری ذات وسه‌هزارو سیصد سوار بوده‌باشد. وخلعت واسپ‌یافته روانه گردید. درهژدهم‌منصب میرز عیسی از اصل واضافه هزارو پانصدی ذات وهشتصدسوار مقرر ساخته خلعت وفیل مرحمت نمودم و به‌دکن رخصت‌یافت.

درهمین‌روزها خبرفوت‌چین‌قلیج بدبخت از مضمون‌عرضداشت جهانگیرقلی‌خان مسموع گشت. بعد از فوت قلیج‌خان که از بنده‌های قدیم این‌دولت بود من این بی‌سعادت را عنایت کلی نموده امراساختم ومثل جونپور ولایتی را بجاگیر او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به‌اوهمراه ساخته همه را بتابینی او دادم. لاهوری نام برادری داشت درغایت بی‌اندامی وشرارت‌نفس. به‌من‌رسیدکه بنده [۱۱۷الف] های خدا از سلوك او در عذاب‌اند احدی فرستادم که اورا از جانپور بیاورند. به‌رسیدن احدی بی‌سببی و باعثی واهمه برچین قلیج غلبه کرده بخاطرمی‌گذراند که برادر مخبط خودرا همراه گرفته می‌بایدگریخت. منصب

وحکومت وجاه وجاگیر وسرسامان وفرزندان ومردم خود را گذاشته پاره زرو طلا وجواهـر برمی‌دارد وبامملودی چندبه‌میان زمینداران می‌رود. این‌خبر چندروزپیش ازاین رسید وتعجب تمام‌دست‌داد. مجملا به هرزمینداری که می‌رسد مبلغها ازوگرفته اورا ازحدودخودمی گذرانند تاآنکه خبر رسیدکه به‌ولایت جوهرهت درآمد. به‌حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می‌باشد اورا باچندی از مردم‌خود می‌فرستدکه آن بی‌عاقبت راگرفته بیاورند. به‌مجرد رسیدن اورا به‌دست آورده اراده می‌کنندکه به‌جهانگیرقلی‌خان برسانند، درهمین‌اثنا به جهنم واصل می‌گردد، وچندی که بااو همراه بودند چنین تقریر کـردندکـه پیش‌از ایـن بیماری بهمرسانیده بود وآن بیماری اورا کشت واین‌مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خـود نموده باشدتابدین‌حال‌اورا نزد جهانگیرقلی‌خان‌نیاورند. بهرتقدیر جسد اورا بافرزندان وخدمتکاران که همراه داشت بهاله‌آبد درآوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران ازوگرفته بـودند. حاشا که نمك مثل این‌نوع روسیاهان را به‌چنین عقوبتها گرفتار بکند. بیت.

از پس فرضی که بودبرامم　　　فرض بود حق ولی النعم

دربیست‌ودوم حسب‌الالتماس‌خان دوران برمنصب‌نادعلی میدانی که تعینات لشکربنگش بود دویست سوار افزوده‌شد که هزاروپانصدی ذات وهزار سوار باشد و لشکرخان را کـه دوهزاری ذات ونهصد سوار بود صدسوار دیگر اضافه مرحمت شد. در بیست‌وچهارم منصب مقرب‌خان راکه سه‌هزاری ذات ودوهزار سوار بود پنج‌هزاری ذات ودوهزارو پـانصد سوار مقرر داشتم. درهمین‌روزها قیام‌پسرشاه محمد قندهاری‌که از امرا زاده‌ها بود وخدمت‌قراولی خاصه داشت. به‌خطاب خان سرفراز شد.

در پنجم‌ماه‌آذر خنجر مرصع به‌دارابخان عنایت‌شد و درنهم به‌دست راجـه‌سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم. چون از صفدرخـان حاکـم کشمیر بعضی مقدمات مسموع [۱۱۷ب] گشت، اورا از حکومت آنجا معزول ساخته احمدبیگ‌خان را بنا بـرسبق خدمت نواخته‌به‌صاحب صوابگی ولایت‌کشمیر سرفرازی بخشیدم ومنصب اورا که دوهزارو پانصدی ذات وپانصد سوار بود برقرار داشته به‌عنایت‌کمر خنجر مرصع وخلعت امتیازیافت ورخصت‌شد. وبه‌دست‌اهتمام‌خان‌خلعت زمستانی به‌قاسم‌خان حاکم‌بنگاله وامرای تعینات‌آنجا فرستادم. پیشکش مکی ولد افتخارخان که یك‌زنجیر فیل وچهارده‌راس کوتت وپاده اقمشه بود در پانزدهم ماه‌مذکور ازنظر گذشت وبه‌خطاب مروت‌خانی ممتاز گردید. دیانت خان‌را که دریافت و اموال اوکه به‌قید ضبط درآمده‌بود بدو مرحمت شد. درنیولا خواجه‌هاشم ده‌بندی که درماوراءالنهر امروز سلسله درویشی گرم دارد ومردم آن‌ملك را نسبت‌به ایشان اعتقادتمام

است به‌دست یکی از درویشان سلسله خود کتابتی مبنی بر اظهار دعاگوی قدیم ونسبت اخلاص آبا واجداد به‌این‌دودمان ابافرجی وکمان فرستاده وبیتی که حضرت‌فردوس مکانی بجهت خواجگی نام عزیزی‌هم ازآن سلسله در سلك نظم آورده بودند ومصرع آخرین آن این‌است که:

خواجگی را بنده‌ایم وخواجگی را بنده‌ایم.

درآن کتابت درج بود ماهم‌در برابرآن کتابت سطری چندبه‌قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدلیه گفته باهزارمهر جهانگیری به‌خواجه مذکور فرستادیم. رباعی

ای‌آنکه مرا مهرتو بیش از پیش است | از دولت یادبودت ای درویش است
چندان که ز مژده ات دلم‌شاد شود | شادیم ازانکه لطفت از حد بیش است

چون فرموده‌بودم که این رباعی را هرکس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح‌الزمان گفت و بسیار خوب‌گفت:

داریم اگرچه‌شغل‌شاهی در پیش | هرلحظه کنیم یاد درویشان بیش
گرشادشود زمادل یك درویش | آنرا شمریم‌حاصل‌شاهی خویش

هزارمهر دیگر به‌جایزه وصله این رباعی به‌حکیم مذکور عنایت کردم.

درهفتم ماه‌دی که از سیر بهکرباز گشته متوجه اجمیر[۱۱۸الف] بودم در راه چهل‌ودو خوك شکار شد. درهشتم میرمیران آمده ملازمت نمود مجملی از احوال او وسلسله او مرقوم می‌گردد. از جانب‌پدر پسرزاده پسر غیاث‌الدین محمد میرمیران ولد شاه نعمت‌الله است. در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته‌بودندچنانکه حضرت‌شاه طهماسب همشیره خود خانش خانم‌را به‌شاه‌نعمت‌الله داده ازمشیخت وهدایت به‌نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دخترزاده شاه‌اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه‌نعمت‌الله پسراو میر غیاث‌الدین محمد میرمیران رعایت تمام یافت وشاه‌غفران پناه‌دختری از کرام خانواده سلطنت و عظمت را به‌پسر کلان اوعقد بسته دختر شاه‌اسماعیل مذکور پسر خود را به‌پسر دیگرش خلیل‌الله داد که میر میران ازو متولد شد. میرخلیل‌الله مذکور هفت سال قبل ازین از ولایت‌آمده در لاهور مرا ملازمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال اوبسیار پرداختم ومنصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته درصدد تربیت و رعایت او بودم. بعد ازآنکه آگره مقام خلافت شد به اندك مدتی به سبب افراط در خوردن انبه او را بیماری اسهال‌کبدی روی داد حد عرض ده دوازده روز جان را به جان‌آفرین سپرد. از رفتن او آزرده خاطر شدم. از گذاشتهای او را از نقد و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودنـد رسانیدند. در نیولا میـرمیر ن در سن بیست و دو سالگـی قلندر و درویش شده به روشی که او را در راه نشناختند خود را دراجمیر به ما رسانید، جمیع کلفتهای خاطر و پریشانیهای باطن و ظاهر اورا اصلاح و تـدارك نموده بـه‌منصب هـزاری ذات و چهارصدسوار سرفراز ساختم وسی‌هزار درب نقد به‌او انعام کـردم. الحـال در خـدمت و ملازمت است.

در دوازدهم‌ظفرخان که از صوبه‌داری بهار تغییر یافته بود آمده ملازمت نمود ویکصد ویکمهر نذر گذرانید وسه‌فیل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه‌دی برمنصب قاسم‌خـان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات وسوار افزوده‌شد که چهارهزاری ذات وسوار بوده باشد. چون از دیوان وبخشی بنگاله که حسین‌بیگ وطاهر باشند خدمت پسندیده به‌وقوع نیامده مخلص‌خان را که از بنده‌های [۱۱۸ب] معتمدان این درگاه بود به‌خدمت مذکـور تعیین نمـوده شد. منصب اورا از اصل واضافه دوهزاری ذات وهفتصدسوار مقرر داشتم و علم‌نیز عنایت کـردم وخدمت عرض مکرر به دیانت‌خان حکم فرمودم. دربیست‌وپنجم روزجمعه وزن فرزند خـرم واقع شد، تاسال‌حال که‌سنش به‌بیست‌وچهارسالگی رسیده وکدخدائیها کرده وصاحب‌فرزندان شده اصلا خودرا به‌خوردن‌شراب آلوده نساخته بود. دراین‌روز که مجلس‌وزن او بود گفتم که باباصاحب‌فرزندان‌شده وپادشاهان وپادشاهزادگان شراب‌خورده‌اند. امروز که روز جشن‌وزن تست بتو شراب می‌خورانم ورخصت می‌دهم که در روزهـای‌جشن وایام نـوروز ومجلسهای بزرگ می‌خورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعی‌داری که خوردن‌شراب به‌اندازه کـه عقل را زایل کند دانایان رونداشته‌اندومی‌باید که ازخوردن آن‌غرض نفع وفایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما واطبا است این‌معنی را به‌نظم درآورده: رباعی

می دشمن مست و دوست هوشیار است	اندك تریاق و بیش زهـر مـار است
دربسیارش مضـرت انـدك نیست	در انـدك او منفعتی بسیـار است

به‌مبالغه بسیار شراب‌به‌او داده‌شد. من تاسن هژده‌سالگـی نخورده‌بودم مگـر در ایام طفولیت که دوسه‌مرتبه والده وانکهای‌من به‌تقریب علاج اطفال‌دیگر از والد بزرگوارم عرق طلبیده مقدار یك‌توله آن‌هم به‌گلاب وآب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند ودرآن ایام که اردوی والدبزرگوارم بجهت دفع فساد افغانـان یوسف زیئی در قلعه اتك که بر کنار آب نیلاب واقع‌است نزول اجلال داشت. روزی به‌عزم شکار برنشستم‌چون تردد بسیار واقع‌شد وآثار ماندگی ظاهـرشد، استاد شاه‌قلی‌نـام‌توپچی نادری کـه سرآمد توپچیهای‌عم بزرگوارم میرزامحمدحکیم بود، به‌من گفت که اگر یـك‌پیاله شراب نـوشجان

فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود وطبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت کیفیت ناك بیار. حکیم مقدار یك پیاله ونیم شراب زرد رنگ شیرین مزه درشیشه خورد فرستاد. آن را خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹الف] در شراب خوردن کردم وروز به روز می افزودم تا آنکـه شراب انگوری از کیفیت کردن بازماند وعرق خوردن گرفتم. رفته رفته درمدت نه سال به بیست پیاله عرق دوآتشه کشید. چهارده درروز باقی درشب خورده می شد. وزن آن شش سیر هندوستان که یك ونیم من ایران باشد وخورش من درین ایام مقدار یك تغذری با نان وتـرب بـود. درینحال هیچکس را قدرت منع نبود. کار بجایی کشید که در خمارها از بسیاری رعشه ولرزیدن دست پیاله خود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از مقربان والدبزرگوارم بود، طلبیده براحوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص ونهایت دلسوزی بی حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می‌کنید، نعوذبالله تا ششماه دیگر کار بجائی خواهد کشید که علاج پذیر نباشد، چون سخن او از خیراندیشی بود و جان شیرین عزیز است درمن ثر عظیم کرد. من از آن تاریخ شروع در کم ساختن کرده خودرا به خوردن فلونیا انداختم هرچند درشراب می کاستم درفلونیا می افزودم. فرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دوحصه انگوری ویك بخش عرق بوده باشد وهرروز آنچه میخوردم چیزی کم نموده درمدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم. وزن هرپیاله هژده مثقال ویك پاو. الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده می شود وازاین نه کم می شود ونه زیاده ودرشب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارك مـن است و شب جمعه که از شبهای متبرکه ایام هفته است، درپیش دارد به ملاحظه این دوچیز درآخرهای روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکـر منعم حقیقی تقصیر رود. روزپنجشنبه وروزیکشنبه گوشت هم نمی خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارك من و قمشده روزیکشنبه که روز ولادت والد بزرگوارمن است این روز را بسیار تعظیم مـی‌داشتند بعداز چندگاه فلونیارا به افیون بدل ساختم. اکنون که عمرمن بچهل وشش سال وچهار ماه شمسی وچهل وهفت سال ونه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ب] از گـذشتن پنج گهری روز وشش سرخ بعد از یکپهرشب می خورم.

خنجرمرصع به دست مقصودعلی به عبدالله خان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز گشته به منصب هشتصدی ذات وچهارصد سوار امتیاز یافت و به بنگـاله مرخص گشت. برمنصب ظفرخان پانصدی ذات وسوار اضافه مرحمت شد و بـه خدمت بنگش

تعیین یافت. در همین‌روز آقامحمدحسین برادرخواجه‌جهان به‌خدمت فوجداری سرکارآگره سرافراز شده مرخص گردید ودویست‌سوار برمنصب او اضافه مرحمت‌نمودم که پانصدی‌ذات وچهارصد سوار باشد وفیل نیز عنایت کردم.

در پنجم بهمن به‌میرمیران فیل عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی‌مقدارم شاه‌عباس به‌دست‌او تسبیح عقیق یمنی ورکابی کاروندیك که بسیار تحفه نادر بود فرستاده بودند درنهم ماه‌مذکوربه‌نظر درآمد. درهژدهم بعضی پیشکشها ازهرقسم مرصع‌آلات وغیره که سلطان‌پرویز ارسال داشته بودبه‌نظر درآمد. در هفتم اسفندارمذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله‌که به‌خدمت بخشیگری قیام داشته به‌خطاب خانی سرفراز گشته. این خطاب راکه به‌خواجه‌عبدالعزیز مرحمت‌شده بود، مناسبتهارا مرعی داشت. اورا به‌خطاب عبدالعزیزخان وصادق خان را به‌خطاب صادق‌خان سرافراز ساختم. در دهم جگت‌سنگه ولدکنورکرن به‌وطن‌خود دستوری یافت ودر هنگام رخصت بیست‌هزارروپیه ویك‌اسب ویك‌زنجیرفیل‌وخلعت وشال خاصه مدومرحمت‌نمودم وهرداس چهاله که ازمعتمدان رانا است‌واتالیق پسرکرن بود به‌اوهم پنج‌هزار روپیه واسپ وخلعت عنایت نمودم و به‌دست اوشش‌پری از طلا بجهت رانا فرستادم.

در بیستم همین‌ماه راجه سورج‌مل ولد راجه باسوکه بنابرنزدیکی‌جاء ومقام به‌همراهی مرتضی‌خان به‌گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به‌طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکوررا بعضی مظنها درخاطر ازو قرار یافته بود بدین‌جهت همراهی اورا مخل دانسته مکررعرایض به‌درگاه فرستاده درباب اوسخنان نوشت. تاآنکه حکم طلب اوصادر گشت. دربیست‌وششم نظام‌الدین‌خان از ملتان آمده ملازمت [۱۲۰الف] کرد.

در اواخر همین‌سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالك‌محروسه رسید.

اول قضیه احداد افغان که از دیرباز در کوهستان کابل درمقام سرکشی وفتنه‌انگیزی است وبسیاری از افغانان سرحد برسراو جمع‌شده‌اند و از زمان والد بزرگوارم تاحال که سال‌دهم ازجلوس من است افواج همیشه برسر او تعیین بوده‌اند. رفته‌رفته شکستها خورده و وپریشانیها کشیده جمعیت اوپاره‌ای متفرق شد وپاره‌ای کشته گشت. ودر چرخی که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دوران قبل نموده راه درآمد را برو بست. چون بجهت حیوانات کاه وآب وخورك در محکمه مذکور نماند. شبها مواشی خودرا از کوه پایان آورده در دامنهای کوه چرانید وخودنیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می‌آمد

تا آنکه این خبر بهخان دوران رسید. جمعی از سرداران ومردم کارکرده را درشبی معین تعیین کرد که بهحوالی جرخی رفته کمین نمایند و آنجماعت رفتههم درشب خودرا درپناهگاهها پنهان ساختند. روزروشن خان دوران بههمانطرف سواری نمود. چون آنتیرهبختان حیوانات خود را برآورده بهچرا سرمیدهند واحد د بدنهاد باجماعه خودرااز کمینگاهها گذشته بهیك بارگردی درپیشظاهر میشود. چون خبر میگیرند معلوممیگردد که خان دوران استمتلاشی ومضطرب گشته قصدبازگشتن می کند وقراولان خان مذکور نیز خبر میرسانند کـه احداد است. خان جلود.ده خودرر بهاحداد میرساند و مردمی که در کمینگاهها بودنـد، آنها نیز سرراهها گرفته حمدهآور گشتند و تا دوپهر بجهت قلبی وشکستگیجا وبسیاری جنگل معرکه جنگ قایمبوده. آخرالامر شکست برآنمخذولان افتاده خودرا بهکوه ودره می کشند وقریب سیصد کس از مردم کاری بهجهنم میروند و یکصدنفر اسیر میگردند. احداد نمی تواند که دیگرباره خودرا بدان محکمه رسانیده یا قایم سزد. باضرورده خود را بهجانب قندهار رویه میکشد. افواج قاهره بهچرخ وحاها وخانهای آن تیرهروزگاران درآمده [۱۲۰ب] همه را میسوزانند وخرابساخته ازبیخ وبنیاد برمیاندازند.

خبر دیگر شکستخوردن عنبر بداختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست. خـلاصه کلامآنکه جمعی از سرداران معتبر وجماعه از برگیان که قومیاند درنهایت سختجـانی و مدار فطره و تردد درآن ملك بهآنهـا است، از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمـودند. از شاهنوازخان که بافوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود ستدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را ببینند و خاطر از قول وقرار جمعنموده آدم خان و یاقوتخان و جمعی دیگر از سرد ران وبرگیان وجادون رای وبابا جیوکاینتهآمده دیدند. شهنوازخان بههریك از آنها اسپ وفیل وزر وخلعت فراخور قدر وحالتیکه داشتندداده سرگرم خدمت ودولتخواهی ساخت واز بالاپور کوچ نموده بههمر هی اینمردم برسر عنبر مقهور روانه شدنـد. دراثنای راه بهفوجی از دکنیان که محلدار ودانش ودلاور وتجلی وفیروز وچندی دیگـر از سرداران برخورده آنفوج را تارومار ساختند وآن مقهوران. بیت

شکسته سلاح وگسسته کمر　　　نه یاری جنگ ونه پروای‌سر

خـود را بهاردوی‌آن بداختر رسانیدند و او ز غایت غرور درآن مقام شدکه با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که بااوبودند ولشکر عادلخانیه وقطبالملکیه جمع ساخته وتوپخانه واستعداد از خود سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر روانهشد تاآنکه فـاصله پنج شش کروهی بیش نماند. روزیکشنبه بیستوپنجم بهمن افواج نوروظلمت بههم نزدیکشده فوجها

ونشانها نماین گشتند. سه‌پهر از روزمذکور گذشته آغاز بان‌کاری وتوپ‌اندازی شد. آخر الامر داراب‌خان که سردار هراول بود، ، دیگر سرداران وکارطلبان مثل راجه‌برسنگ‌دیو و رایچند وعلیخان نیازی وجهانگیر [۱۲۱ الف] قلی‌بیگ ترکمان وسایر شیران‌بیشه دلاوری شمشیرها کشیده برفوج هراول غنیم تاختند و، دمردی ومردانگی د ده این فوج را پراکنده ساختند ومقید به‌طرف دیگر نشده خودرا به‌قوج قول رسانیدند. و همچنین هر فوج برفوج روبروی خود متوجه شده چاپقلشی دست دادکه دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره‌ماند. تا دوگهری تخمینا این‌زدوخورد درکاربود از کشته‌ها پشته‌ها شد؛ وعنبر تیره‌بخت تاب مقاومت نیاورده روبگریز نهاد. اگر رسیدن تاریکی وظلمت‌به‌فریاد آن‌سیاه‌ختان نرسیدی یکی ازآنها ره به‌وادی سلامت نبردی نهنگان دریای هیجاسردرپی گریختگان نهاده قریب دوسه کروه راه تعاقب نمودند چون دراسپ وآدمی هیچ‌حرکت نماندو شکست‌یافتها متفرق گشتند جسو باز کشیده به‌جا و مقم خود معاودت‌نمودند وتوبخانه‌غنیم به‌یک‌قلم وسیصدشترکه به‌آن بارگران داشت وفیلان‌جنگی واسبان تازی ویراق واسلحه ازاندازه حسب بیرون به‌دست‌اولیای دولت افتاده: کشته وافتاده‌را حساب وشمار نبود وجمع کثیری از سرداران زنده به‌دست‌افتاده‌بودند.

روزدیگر افواج قاهره از منزل فنجپور کوچ نموده متوجه گهرکی که آشیانه آن بوم‌صفتان بودگشتند و ثری از آن‌جماعه ندیده هماجه دایره کردند وخبر یافتندکه هریك از آنها درآن‌شب وروز اثر بحدی افتاده‌بودند چندروزعساکر منصوره در گهرکی توقف نموده عمارات ومنازل مخالفان را به‌خاك تیره برابر ساخته‌آن معموره را سوختند وبه‌واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن دربن‌مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته زگهاتی رهون گده فرودآمدند به‌جلدوی این خدمت برمنصبهای جمعی که ترددات و خدمات نموده‌بودند اضافه حکم‌شد.

یکی‌دیگر فتح ولایت کهوکهرهه و به‌دست‌آمدن‌کان الماس است‌که به حسن سعی ابراهیم‌خان گرفته شد. این ولایت از توابع [۱۲۱ب] صوبه بهار وپتنه است و رودخانه در آنجا جاری است که به‌روش خص الماس از آنجا برمی‌آورند وطریقش آن است که در ایام کمی آب گودالها وآب‌کندها بهم می‌رسد وجمعی‌را که به‌این‌کار مشغولی دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هرگودالی که الماس دارد البته جانورکان ریزه‌پرنده از عالم پشه‌که اهل هند آن‌را جنگر می‌گویند هجوم‌آورده در پروازند طول رودخانه ر تا بجدیی‌که راه توان یافت بنظر درآورده، اطراف گودالها را سنگچین می‌سازند، وبعد از آن به‌بیل وکلنگ گودالهارا تایك‌گز ویك‌نیم‌گز به‌پایان برده دورآن را میکاوند وتفحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی‌آید الماس خورد و کلان برمی‌آورند گاه. بسا شد که پارچه‌ای الماس به‌دست درآید که به‌یك‌لك روپیه قیمت کنند. مجملا این‌ولایت واین رودخانه هندوی درجن سل نام متصرف بود و هرچند مدت که حکام صوبه‌بهار برسراوفوجی مـی‌فرستادند و یاخود متوجه می‌گشتند بنابراستحکام راهها وجنگل بسیار به‌گرفتن دوسه‌الماس قناعت نموده اورا به‌حال خود می‌گذاشتند

چون صوبه مذکور از ظفرخان تغییریافت وابراهیم‌خان بجای او مقررگشت، دروقت رخصت فرمودم که بر سرآن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردك مجهـول‌برآورند. ابراهیم‌خان به‌مجرد درآمدن به‌ولایت بهار جمعیت‌کرده برسر آن زمینداران روان مـی‌شود. اوبه دستور سابق کسان فرستاده تعهدد دن چنددانه الماس وچند زنجیر فیل مـی‌نماید. خان مذکور بدین‌معنی راضی نگشته تیز وتند در ولایت او درمی‌آید وپیش از آنکه آن مـردك جمیع جمعیت خودرا سازد راه براو بند ساخته ایلغارمی‌نماید ومقارن آنکه خبر سورسدکوه ودره ر که مسکن مقرر وبود، قبل می‌کند وکسان به‌تفحص او پریشان ساخته اورا درغـاری باچندی از عورات که یکی مادر حقیقی او ودیگری از زنان پدرش بودنـد بـ بر دری از برادران وبدست درمی‌آورند وتفحص [۱۲۲الف] نموده الماسها را که همـراه داشته‌اند از آنها می‌گیرند. بیست‌وسه‌زنجیر فیل نرومادههم بدست می‌افتد. به‌جلدوی این خدمت منصب ابراهیم‌خان را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسوار مرحمت شده بـه‌خطاب فتح‌جنگی سرافرازی یافت - همچنین برمنصبهای جمعی که درین‌خدمت همراهی کرده و ترددات مردانه نموده بودند اضافه حکم‌شد. الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و درآن رودخانه کار می‌کند وروزبروز که الماس برمی‌آید به‌درگاه می‌آورند درین نزدیکیها یـك الماس‌کلان که به‌پنجاه‌هزار روپیه می‌ارزد برمی‌آید.چون‌پاره کارکنند یحتمل که الماسهای خوب داخل جواهرخانه خاصه می‌گردد.

نوروزیازدهم ازجلوس‌همایون

روزیکشنبه آخر اسفندارمذ مطابق غره ربیع‌الاول‌سنه ۱۰۲۵ هزارو بیست‌وپنج هجری پانزده‌گهری گذشته حضرت نیراعظم ازبرج حوت به‌دولت‌سرای حمل پرتو سعادت افکند و در ین ساعت خجسته لوازم بندگی ونیازمندی به‌درگاه حضـرت باری تقدیـم رسانیده در دیوانخانه خاص وعام‌که صحن‌آن‌را به‌پارچه‌های وشامیانها واطراف آن‌را به‌پرده‌های‌فرنگی

و زربفتهای مصور و قمشه نادر مرتب وآراسته ساخته بودند برتخت دولت جلوس نمودم، و شاهزاده‌ها وامرا و عیان حضرت وارکان دولت وسایر بنده‌های درگاه تعلیمات مبارکبادی بجا آوردند. چون حافظ نادعلی گوینده از بنده‌های قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هر کس از نقد وجنس پیشکش کند به‌انعام اومقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بنده‌ها به‌نظر درآمد ودر روز چهارم پیشکش خواجه‌جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل برچندقطعه الماس وچنددانه مروارید وبعضی مرصع‌آلات وقمشه ازهرقسم و یک زنجیر [۱۲۲ب] فیل که مجموع آن پنجاه‌هزار روپیه می‌شد به‌نصر درآمد. در پنجم، کنورکرن که بجا ومقام خود رخصت شده بود آمده ملازمت نمود. یک‌صدمهر ویک‌هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل مع یراق وچهارراس اسپ پیشکش گذرانید.

در هفتم برمنصب آصف‌خان که چهارهزاری ذات ودوهزار سوار بود، هزاری ذات ودوهزارسوار اضافه نموده به‌عنایت نقاره و علم اورا سربلند ساختم. درین روز پیشکش میرجمال‌الدین حسین به‌نظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسندیده افتاد. ازآن جمله خنجر مرصع که خود هنرکاری نموده به‌اتمام رسانیده بود. بربالای دسته آن یاقوت زردی نشانیده بودند در رعایت صفا و لطافت وکلانی از این قسم یاقوت زردی دیده نشده ست. بار دیگر یاقوتهای فرنگ دلپسند ودیگر یاقوتهای فرنگ دلپسند افتاد و زمردهای کهنه به‌طرح واندام خاص صورت اتمم یافته‌بود. مقیمان به‌پنجاه‌هزار روپیه قیمت نمودند برمنصب میرمذکور هزارسوار افزودم که پنجهزار ذات وسه‌هزاروپانصدسوار بوده‌باشد.

درهشتم برمنصب صادق‌خان سیصدی‌ذات وسوار برمنصب ارادتخان سیصدی ذات و دویست‌سوار اضافه مرحمت نمودم که هریک به‌هزاری‌ذات ودویست‌سوار ممتاز باشند. در نهم‌پیشکش خواجه‌ابوالحسن به‌نظرگذشت. ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی چهل‌هزار روپیه درجه‌قبول یافت. تتمه را به‌او مرحمت نمودم. پیشکش تاتارخان بکاول‌بیگی یک‌قطعه لعل ویک‌قطعه یاقوت ویک‌عدد تختی مرصع ودوعددانگشتری و چندپارچه اقمشه قبول افتاد. دردهم سه‌زنجیر فیل که راجه‌مهاسنگه از دکن ویکصدوچند طاق زربفت وغیره که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بود از نظرگذشت. دیانت‌خان‌هم پیشکش خودرا که دوتسبیح مروارید ودو قطعه لعل وشش‌دانه مروارید کلان ویک‌خوانچه طلابود به‌بیست‌وهشت‌هزار روپیه قیمت شد، درین‌تاریخ گذرانید. آخرهای روز پنجشنبه یازدهم به‌جهت سرفرازی اعتمادالدوله به‌خانه اورفتم که پیشکش خود [۱۲۳الف]را همانجا به‌نظر درآورد. اسباب واشیای پیشکش اورا که اکثر درکمال نفاست بود به تفصیل دیدم. از جواهر دودانه مروارید که سی‌هزار روپیه

قیمت داشت و یك قطعه لعل قطبی که به‌بیست و دوهزار روپیه به‌بیع درآمده بود. با دیگر مروارید‌ها و لعلها که مجموع قیمت آنها یك لك و ده‌هزار روپیه می‌شد، درجه قبول یافت و از اقمشه وغیره نیز مواری پانزده هزار روپیه برداشته شد.

چون از ملاحظه و مشاهده پیشکش باز پرداختم قریب یك پهرشب را بـه‌صحبت و خوشی گذرانیده با امرا و بنده‌ها فرمودم که پیاله دادند. مردم محل نیز همراه بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتمادالدوله را عذرخواهی نموده متوجـه دولتخانـه شدم. درهمین روزها فرمودم که نور محل را نورجهان بیگم می‌گفته باشند.

در دوازدهم پیشکش اعتبارخان به‌نظر گذشت ظرفی به‌شکل ماهی مرصع به‌جواهر نفیسه درغایت تکلف و اندام به‌اندازه معتاد من ساخته بودند. آن را با دیگر جواهر و مرصع آلات واقمشه که مجموع قیمت آنها پنجاه و شش‌هزار روپیه می‌شد قبول نمودم و تتمه را باز دادم. بهادرخان از قندهار هشت رأس اسب عراقی ونه تقوز اقمشه فرستاده بود با پیشکش ارادتخان و راجه سورج مل ولـد راجه باسو در سیزدهم بنظر گذشت. عبدالسبحان که به‌منصب هزار و دوصدی ذات و ششصد سوار سرافراز بود، به‌هزار وپانصدی ذات و هفتصد سوار امتیاز یافت. در پانزدهم صاحب صوبگی ولایت تهتهه و آن حدود از شمشیرخـان اوزبـك تغییر یـافتـه به‌مظفرخان مرحمت شد.

درشانزدهم پیشکش اعتقادخان ولد اعتمادالدوله به‌نظردرآمد. ازآن‌جمله موازی سی‌و دوهزار روپیه برداشته تتمه را باو عنایت نمودم. درهفدهم پیشکش تربیت‌خان دیـده شد. از جواهرواقمشه هفده[۱۲۳ب] هزارروپیه پسند افتاد. در هژدهم به‌خانه آصف‌خان رفتم‌وپیشکش او همانجا به‌نظردرآمد. از دولتخانه تا به‌منزل او تخمینا یك کروه مسافت‌بود. نصف‌راه مخمل وزربفت و دارائی باف و مخمل ساده پای انداز نموده‌بود. چنانچه ده‌هزار روپیه قیمت آن به‌عرض رسید. آن روز تا نصف شب با اهل محل درمنزل او بسربرده پیشکشهایی که سرانجام نموده‌بود به‌تفصیل ازنظر گذشت. ازجواهر و مرصع آلات و طلاآلات واقمشه نفیسه‌موازی‌یك لك‌و چهارده هزار روپیه و چهار راس اسب و یك‌رأس اشتر، پسندخاطراشرف افتاد.

نوزدهم که روز شرف نیراعظم بود در دولتخانه محسن‌عالی ترتیب‌یافت. بنابرملاحظه ساعت دونیم گهری از روز مذکور مانده برتخت جلوس نمودم. فرزند باباخرم دربن‌ساعت متبرك لعلی درغایت آب و صفا گذرانید که هشتادهزار روپیه قیمت‌نمودند. منصب آن‌فرزندرا که پانزده هزاری ذات و هشت‌هزار سواربود به‌بیست هـزاری ذات و ده‌هـزار سوار مقـرر داشتم. هم‌دراین‌روز وزن‌قمری به‌عمل آمد.

اعتمادالدوله راکه به‌منصب ششهزاری ذات و سه‌هزاری سوار ممتاز بود به‌منصب هفت‌هزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته تومن توغ نیز به‌او عنایت نمودم وحکم کردم که نقاره او را بعد از نقاره فرزند خرم می‌نواخته باشند. برمنصب تربیت‌خان پانصدی ذات و سوار افزوده شد که سه‌هزارو پانصدی ذات و هزارو پانصد سوار بوده‌باشد. اعتقادخان به‌اضافه هزاری ذات و چهارصد سوارسرافرازگشت. نظام‌الدین‌خان از اصل و اضافه به‌منصب هفتصدی‌ذات وسیصد[۱۲۴الف]سوار ممتازگردیده به‌خدمت صوبه بهار تعیین یافت. سلام‌الله عرب به‌خطاب شجاعتخان سربلندی یافت و به‌حقه مروارید سروارگشته از حلقه‌بگوشان درگاه شد؛ ومیرجمال‌الدین حسین انجورا به‌خطاب عضدالدوله سرفراز ساختم. دربیست‌ویکم الله‌تعالی ازدختر مقیم‌ولد مهترفاضل رکابدار پسری به‌خسروداد. الله‌داد افغان که طریقه بندگی اختیارنموده ازروی‌اخلاص‌تمام‌از احداد بدنهاد جداشده‌آمده است بیست‌هزار درب مرحمت شد. دربیست‌وپنجم خبرفوت رای منوهرکه ازتعینات لشکرظفر اثردکن بود رسید. پسراو را به‌منصب پانصدی ذات و سیصدسوار سرافراز ساخته جا و مقام پدر او راباوعنایت‌کردم. در بیست وششم پیشکش نادعلی میدانی‌که نه رأس اسپ و صددانه کیش و چهارشترولایتی بود ازنظرگذشت. دربیست‌وهفتم یك زنجیرفیل به‌بهادرخان حاکم قندها رویك‌زنجیرفیل به‌میرمیران ولدمیرخلیل‌الله و یك زنجیر به‌سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمودم.

درغره اردی‌بهشت حسب‌الالتماس عبدالله‌خان به‌برادر او سردارخان نقاره عنایت نمودم. در سیوم کهپوه مرصع به‌الله‌خان افغان مرحمت نمودم. درهمین روزها خبررسید که قدم یگانه بیگانه از افغانان آفریدی که دولتخواه و فرمان‌بردار بود و راهداری‌کوتل خیبر بدو تعلق داشت به‌اندك توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون‌نهاده سربه‌فساد برآورده برسر هرتهانه جمعی را فرستاده هرجا [۱۲۴ب] که او و مردم او رسیدند بنابر غفلت‌آن مردم دست‌به‌قتل و غارت برآورده خلقی‌کثیر را ضایع ساختند. مجملا ازحرکت شنیع این افغان بی‌عقل‌شوری مجدد درکوهستان‌کابل روی‌داد. چون این خبررسید هارون برادر قدم و جلال پسراو که در دربار بودند فرمودم که‌گرفته به‌آصف‌خان سپارندکه درقلعه‌گوالیار محبوس سازد.

از اشارات رحم‌وشفقت سبحانی و علامات عنایت یزدانی امری درین روزها مشاهده افتادکه خالی ازغرابتی نیست. لعل درغایت لطافت و صفافرزند خرم بعد ازفتح راناودراجمیر به‌من‌گذرانید به‌شصت‌هزار روپیه قیمت‌نموده‌بود درخاطرمی‌گذشت‌که این‌لعل را دربازوی خود باید بست. غایتا دومروارید نادر خوشاب یك اندام‌که هم‌آغوشی این نوع لعل راسزد می‌بایست تاآنکه یك دانه مروارید اعلی به‌قیمت هشت‌هزار روپیه مقربخان به‌دست‌آورده در

پیشکش نوروزی خودگذرانید، بخاطر رسید که اگرهمتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. خرم که ازخردی بازشرف ملازمت حضرت و لد بزرگوارم دریافته شب وروز درخدمت بود، به‌عرض رسانید که درمرواریدهای سربند قدیم به‌همین وزن واندام مرواریدی به‌نظر من درآمده‌است. سرپیچ کلان قدیمی را حاضرساختند و بعد از ملاحظه به‌همین مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهرشد که‌دروزن یك‌ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند و درقیمت و اندام وآب‌وتاب موافق [۱۲۵الف] بود. گویا از یك قالب ریخته‌شده است. مرواریدها را دراطراف لعل کشیده بربازوی‌خود بستم و سربه‌شکرانه خداوند بنده‌نواز برزمین نیاز و فروتنی نهاده زبان به‌شکرگویا ساختم. بیت

از دست و زبان که برآیـد کزعهده شکرش بدر آید (سعدی)

درپنجم سی رأس اسپ عراقی و ترکی که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت. شصت‌وسه رأس اسپ و پانزده نفرشترنرو ماده و یك دسته پرکلکی و نه عدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهردار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکشهای خان دوران که ازکابل فرستاده‌بود منظور نظرگشت. یك زنجیرفیل خرد از فیلان حبشه که از راه دریا به‌جهازآورده بودند، مقرب‌خان پیشکش گذرانید. نسبت به‌فیلان هندوستان درخلقت بعضی تفاوتها دارد. ازجمله گوشهای اوکلانتر ازگوشهای فیلان اینجاست، خرطوم و دم‌او هم درازتر واقع شده.

درزمان والد بزرگوارم یك فیل بچه،عتمادخان‌گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته‌رفته کلان شد بسیار تندوتیز و بد خو بود. درهفتم خنجرمرصع به‌مظفرخان حاکم تهته مرحمت شد. درهمین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یکه پگه برسر عبدالسبحان برادرخان عالم که دریکی از تهانه‌های مقرر بود رفته تهانه او را قبل کردند. عبدالسبحان. باچندی دیگر از منصبداران و بنده‌هائی که به‌همراهی او تعیین بوده‌اند داد مردانگی داده درزد و خورد به‌تقصیراز خود راضی نگشته‌اند. آخر به‌مقتضای آنکه.ع پشه چو پرشدبه‌زند [۱۲۵ب] پیل را آن سگان دست برآنها یافته عبدالسبحان را باچندی‌ازمردم آن تهانه به‌درجه شهادت‌رسانیده‌اند. بجهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به‌خان عالم که به‌ایلچی گری ایران تعیین شده بود، عنایت نموده فرستادم. درچهاردهم پیشکش مکرم‌خان ولدمعظم‌خان که ازبنگ‌الی آمده‌بود، از جناس وامتعه که درآن ولایت به‌هم‌می‌رسد به‌نظردرآوردبرمنصب چندی از جاگیرداران‌گجرات اضافه حکم نمودم. ازجمله سردارخان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به‌منصب هزاروپانصدی ذات و ششصد سوار سرافرازگشت و علم نیز به‌او مرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلادبارهه ازاصل واضافه به‌منصب‌هشتصدی ذات و چهارصد و پنجاه‌ویار بیگ برادرزاده حمدقاسم کوکه به‌منصب ششصدی ذات و دویست و پنجاه سوار ممتاز گردیدند.

درهفدهم خبرفوت رزاق‌وردی اوزبك که از تعینات بنگرد کن بود شنیده شد به‌کنگاش سپاهگری خوب می‌رسید و از امرای مقرر ماوراء لنهر بود. در بیست‌ویکم الله دادافغان را به‌خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششصدسوار بود دوهزاری ذات و هزار سوار ساختم. سه لك روپیه ارحزانه لاهور به‌انعام ومددخرج خان دوران که درشورش افغانان سمی [۱۲۶ الف] بلیغ بجای‌آورده بود مقرر گشت. در بیست وهشتم کنور کرن‌بجهت کتحدائی بجا و مقام خود رخصت‌شد.خلعت و اسپ عراقی خاصه مع زین و فیل و کمرخنجر مرصع به‌او مرحمت‌نمودم. درسیم این ماه خبرفوت مرتضی‌خان رسید. از قدیمیان این دولت بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده به‌درجه عتمد و اعتبار رسانیده بودند ودر زمان دولت من نیز توفیق نمایانی‌یافت که‌آن زیر کردن خسرو بود. پایهٔ منصب او به‌ششهزاری ذ ت و پنجهزاری سوار رسید. و درین ولاچون صاحب صوبه پنجاب بود تعهدگرفتن قلعه کانگره که در کوهستان‌آن‌ولایت بلکه درمعمورهٔعالم به ستحکام ان قلعه‌نمی‌باشد نموده بدان حدمت رحصت یافته مشغول‌داشت. ازین خبرناخوش آزردگی‌خاطر تمام بهم رسانیدوالحق بجهت فوت این‌چنین دولتخواهی‌آزردگی گنجایش داشت چون‌درد ولتخواهی روزگار گذرانیده به‌کارآمد مغفرت اورا ازالله تعالی مسئلت نمودم.

درچهارم خرداد ماه منصب سیدنظام ازاصل و اضافه نهصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار مقررگشت حدمت مهم‌نداری‌ایلچیان اطراف به‌نورالدین‌قلی فرموده. درهفتم خبرفوت سیفخان بارهه رسید. بسیار جوان مردانه‌کارطلب بود. درجنگ خسرو ترددهای نمایان‌کرد. در صوبه دکن به‌علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعایتها نمودم وعلی‌محمد که بزرگ‌و ارشد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به‌منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهدر نام جهارصدی ودویست‌سوار سر فراز گردیدند سیدعلی برادرزاده او به‌اضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. درهمین روزها خوب‌الله پسرشهبازخان‌کنبو به‌خطاب رنبازخان امتیاز یافت.

در هژدهم منصب هاشم‌خان از اصل واضافه به‌دوهزار و پانصدی ذات و یك هزارو هشت‌صد سوار مقررشد. درین‌تاریخ‌بیست‌هزار درب به‌الله‌داد افغان‌مرحمت نمودم. بکرماجیت ر جه‌ولایت مانند هو که آبا واجداد او ازژمینداران معتبر هندوستان‌اند به‌وسیله فرزنداقبالمند باباخرم سعادت کورنش دریافته تقصیرات او بــه‌عفو مقرون گشت. دربیستم کلیان جیسلمیری

که راجه‌کشنداس به‌طلب او رفته بودآمده ملازمت نمود. یك‌صدمهر و هزار روپیه به‌طریق نذرگذرانید. برادرکلان او راول‌بهیم صاحب‌جاه ومقام‌بود. چون درگذشت ازوطفلی دوماهه ماند و او هم چندروز بیش نزیست. صبیه اورا درایام شاهزادگی به‌جهت‌خود خواستگاری نموده به‌خطاب ملکه جهان ممتازگشت (چون آباواجداد این‌طایفه ازقدیم دولتخواه آمده‌اند این‌پیوند نیز به‌میان آمده بود. کلیان مذکوررا که برادر راول‌بهیم بود طلب‌داشته به‌تکیه‌راگی وخطاب راول سرافرازی ساختم.)

دراین‌تاریخ واقعه‌ای روی‌نمود که هرچند خواستم‌که درسلك تحریر درکشم دست و دلم یاری‌نداد وهرگاه قلم‌گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر به‌اعتمادالدوله فرمودم‌که بنویسید.

درتاریخ یاردهم خردادماه‌سنه یازده صبیه قدسیه شاهزاده بلنداقبال خرم‌را که بندگان حضرت بآن نوزاده بوستان سعادت تعلق ونهایت الفت داشتند اثرتبی بهم رسید وبعد از سه‌روز نشان آبله ظاهرشد وبه‌تاریخ بیست‌وششم ماه‌مذکور مطابق روزچهارشنبه بیست‌ونهم شهرحمادی‌الاول سنه هز رو‌بیست‌وپنج طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده بـه‌ریاض رضوان حرامید. دربن‌تاریخ حکم‌شد که روزچهارشنبه‌را گم‌شنبه [۱۲۷الف] می‌گفته باشند. چه‌نویسم‌که ازین‌واقعه جانسوز وسانحه‌غم‌اندوز برذات مقدس حضرت ظل‌اللهی چه گذشته باشد هرگاه جان جهان را حال برین‌منوال بوده باشد دیگر بنده‌ها را که حیات به‌آن ذات قدسی صفات‌دانسته احوال‌چون خواهد بود. دوروز بنده‌ها بارنیافتند وخانه‌که جـای نشست وبرخاست آن طایر بهشتی بود حکم‌شد که دیواری ازپیش برآورند تابه‌نظر درنیامد معهذا در دولتخانه نیز راستند. روز سیوم بی‌تابانه به‌منزل شاهزاده والاقدر تشریف فرمودند وبنده‌ها به‌سعادت کورنش سرفراز شده حیت تازه یافتند. درین راه آن حضرت هرچند می‌خواستند که ضبط خود فرمایند بی‌اختیار اشك ازچشم مبارك می‌ریخت ومدتهای مدید چنین بـود که به‌مجرد شنیدن حرفی‌که به‌وی دروی از آن آمدی حال آن‌حضرت متغیر می‌شد. چندروز در منزل شاهزاده‌عالمیان گذرانیده روز دوشنبه‌ششم تیرماه الهی به‌خانه آصف‌خان تشریف بردند واز آنجا روزمبارك‌شنبه نهم چشمه‌نور توجه فرمودند دو سه‌روز دیگر خاطر مبارك خـود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر معسکر اقبال بودضبط خود نمی‌توانستند فرمود. هرگاه سخن آشنایی به‌گوش می‌رسید بی‌اختیار اشك ازچشم می‌چکید. دل مخصان فـدائی شرحه شرحه می‌شد وچون‌نهضت موکب اقبال به‌صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین وآرام حاصل شد.

تولد شاهزاده شاه شجاع: روز شنبه یازدهم ازچشمه‌نور متوجه دولتخانه اجمیرگشتم، یکشنبه دوازدهم بعدازگذشتن سی‌وهفت پل دروقتی که بیست‌وهفتم درجه قـوس طالع بود

به‌حساب منجمان هند و پانزدهم درجه جدی به‌حساب یونانیان از شکم صبیه آصف‌خان دری گرانمایه به‌عالم وجود آمد به‌شادمانی وخوشدلی این‌عطیه والانقاره‌ها بلندآوازه گردیدند و درعیش وخرمی بروی خلایق گشوده شد و بی‌تامل و تفکر نام‌اوشاه‌شجاع به‌زبان می‌آمد. امید که قدم او برمادر وپدر مبارك وفرخنده باشد.

دوازدهم‌یك‌قبضه‌خنجرمرصع ویك‌زنجیرفیل به‌راول [۱۲۷ب] کلیان جیسلمیری‌مرحمت نمودم. درهمین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او درسرکار قنوج بود رسید. فیلی به رای کنور دیوان گجراتی مرحمت نمودم.دربیست‌ودوم همین‌ماه پانصدی بسرذات و سوار راجه‌مهاسنگه اضافه مرحمت فرمودم که چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار باشد. منصب علی‌خان نیازی که قبل از این به‌خطاب نصرت‌خانی سرافراز گشته‌بود دوهزاری‌ذات و هزارو پانصدسوار مقررگردید علم‌نیز به‌اومرحمت‌شد. به‌جهت برآمدن بعضی مطالب نذر نموده‌بودم که مجمری ازطلا شبکه‌دار بردور مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهم.دربیست‌وهفتم این‌ماه اتمام یافت فرمودم‌که پرده نصب نمایند. به‌یك‌لك وده‌وهزارروپیه تمام‌شده‌بود.

چون سرداری وسرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطرمن می‌خواست از فرزند سلطان‌پرویز سرنشد به‌خاطر رسیدکه فرزند مذکور را طلب داشته باباحرم راکه آثار رشد وکاردانی از احوال اوظاهراست،هراول لشکر فیروزی اثرساخته خود به‌نفس نفیس ازعقب او روانه‌گردیم و این‌مهم درضمن همین یورش به‌اتمام رسد. بنابراین قرارداد قبل‌ازین‌فرمان به‌اسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه‌اله‌آباد که دروسط ممالك محروسه واقع‌است گردد، ودرایامی‌که ما درآن عزیمت باشیم به‌حفظ وحراست‌آن ملك قیام و اقدام نماید در تاریخ بیست‌ونهم ماه‌مذکور عرضداشت بهاری داس واقعه‌نویس برهانپور رسیدکه شاهزاده درتاریخ بیستم به‌خیریت وخوبی ازشهر برآمده متوجه صوبه مذکورشدند.

درغره خردادطره‌مرصع به‌میرزابها وسنگه‌عنایت‌نمودم.به‌درگاهی‌کشتی‌گیر فیل‌مرحمت شد. درهژدهم‌چهاررأس اسب‌راهوارکه‌لشکرخان ارسال [۱۲۸الف] داشته‌بودازنظرگذشت. میرمغل، فوجداری سرکار سنبهل از تغییر سیدعبدالوارث که به‌جای خواصخان به‌حکومت سرکارقنوج تعیین یافته‌بود، مقررگشت ومنصب‌او به‌شرط خدمت مذکور پانصدی ذات وسوار قرارگرفت. دربیست‌ویکم پیشکش راول کلیان جیسلمیری ازنظر گذشت. سه‌هزار مهرونه‌راس اسپ وبیست‌وپنج‌نفر شتر ویك‌زنجیر فیل بود ومنصب قزلباش‌خان را ازاصل و ضافه هزارو دوصدی ذات وهزارسوارمقرر گشت. دربیست‌وسیوم شجاعتخان رخصت جاگیریافت‌که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده ودرموعد مقرر حاضرشود. درین‌سال بلکه دراثنای سال

دهم جلوس و،ی عظیم در بعضی از جاهای هندوستان ظاهر گشت وآغاز این بلیه ازپرگنات پنجاب ظهور نموده رفته‌رفته به‌شهر لاهور سرایت کرد وخلق بسیاری ازمسلمانان وهندوبدین علت تلف‌شدند. و بعد از آن به‌سرهندو میان دوآب تادهلی وپرگنات اطراف‌آن رسیده دهها وپرگنهارا خراب ساخت. دریناایام تخفیف تمام دارد. ازمردم درازعمر واز تواریخ پیشینیان ظاهرشد که ینمرضی درین‌ولایت هرگز ننموده سبب آن از حکما ودانایان پرسیده شد. چون‌دوسال پی‌درپی خشکی روی‌داد وباران برساتی کمی کرد بعضی گفتند که به‌واسطه‌عفونت هوا که از ممرخشکی وکمی باران بهمرسیده این حادثه روی‌داد. بعضی حواله به‌امور دیگر می‌کردند. العلم عندالله. تقدیرات الهی‌را گردن باید نهاد. ع

چکند بنده که گردن ننهد فرمان‌را

چون درپنجم‌شهریور پنجهزارعدد روپیه به‌صیغه مدد خرج والده میرمیران که صبیه شاه‌اسماعیل ثانی بود مصحوب به‌سوداگران بولایت عراق فرستاده‌شد. درتاریخ ششم عرضداشت عابدخان بخشی و وقعه‌نویس احمدآباد آمد مبنی برآنکه عبدالله‌خان‌بهادرفیروز جنگ به‌جهت آنکه بعضی مقدمات که مرضی‌خاطر اونبوده در واقعه داخل ساخته‌ام یامن در مقام ستیزه درآمده جمعی برسرراه من فرستد ومرا بی‌عزت ساخته به‌خانه خود برده چنین و چنان کرد. این‌معنی به‌نوعی در خاطر من گران آمد که می‌خواستم که یک‌بارگی اورا از نظر انداخته ضایع مطلق سازم. آخرالامر به‌خاطر رسید که دیانت [۱۲۸ب] را به احمدآباد فرستم تااین قضیه درآنجا ازمردم بی‌غرض تحقیق نموده اگر این امر واقعی باشد، عبدالله خان‌را همراه‌گرفته به‌درگاه آورد وحفظ وحراست احمدآباد به‌عهده‌سردارخان که برادراوست باشد. پیش ازرو ن شدن دیانت‌خان این‌خبر به‌خان فیروزجنگ می‌رسد. اوازغایت اضطراب خودرا گناهکار قرارداده پیاده روانه درگاه می‌گردد. دیانت‌خان دراثنای راه به‌خان مذکور می‌رسد واورا به‌حالت عجیبی مشاهده نموده چون پیادگی پاهای اورا مجروح وآزرده ساخته بود تکلیف سواری می‌کند وهمراه گرفته روانه ملازمت می‌شود. مقربخان که ازخدمتکاران قدیم این‌درگاه است از زمان شاهزادگی مکرر استدعای صوبه گجرات التماس از من می‌کرد. چون این‌نوع حرکتی ازعبدالله‌خان به‌وقوع آمد به‌خاطر رسید که آرزوهای خدمتکار قدیم خود ر برآورده اورا به‌جای خان مذکور به‌احمدآباد فرستم. درهمین‌روزها ساعت اختیار نموده به‌تسلیم حکومت وصاحب‌صوبگی مذکور اورا کامروای صورت ومعنی‌ساختم. در دهم برمنصب بهادرخان حاکم قندهار که چهارهزاری ذات و سه‌هزار بود پانصدی‌ذات افزوده شد شوقی. تنبوره نو ز را که ازنادرهای روزگار است و نغمات هندی و فارسی را

به‌روشی می‌نوازدکه زنگ از دلها می‌زداید به‌خطاب آنندخانی‌دل‌خوش ومسرور ساختم آنند به‌زبان هندی خوشی وراحت را می‌گویند.

انبه درولایت هندوستان تااواخر تیرماه بیش‌نیست. مقرب‌خان زبرگه کرانه‌که وطن آباواجداد اوست وباغات احداث نموده انبه را تادوماه دیگر زیاده برایام‌بودن آن به‌نوعی محافظت نموده وسامان کرده بود که همه‌روزه در اجمیرانبه به‌میوه خانه می‌رسانید چون‌این امرفی‌الجمله غرابتی داشت نوشته‌شد. دربیستم‌اسپ عراقی نادری لعل بی‌بهانام جهت پرویز به‌دست‌شریف‌خدمتکار [۱۲۹الف] فرستاده‌شد. صورت رانا وکرن پسراورا به‌سنگ‌تراشان تیزچنگ فرموده‌بودم که از سنگ مرمر به‌قد وترکیب که دارند تراشند، درین تاریخ‌صورت تمام یافت وبه‌نظر درآمد. فرمودم‌که به‌آگره برده درباغ پای جهروکه درشن نصب کنند.

دربیست‌وششم محلس وزن شمسی به‌طریق مقررمنعقد گشت. وزن‌اول ششهزار و پانصدو چهارده‌تولچه طلابوده وتادوازده وزن هروزن به یک‌جنسی می‌شود چنانچه وزن‌دوم به سیماب و وزن سیوم به‌ابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات ازعنبر مشک وتاصندل و عـود وبان وبه همین روش تادوازده‌وزن اتمام یابند ازحیوانات به‌عدد هرسالی که گذشته یک‌گوسفند وبز ویک‌قطعه مرغ به‌دست نهاده به‌فقرا ودرویشان می‌دهند. این ضابطه از زمان و لد بزرگوارم تاامروز درین دولت‌ابد پیوند معمول وجاری است وبعد از وزن مجموع آن اجناس را کـه قریب به‌یک‌لک روپیه می‌شود به‌فقرا و ارباب حاجت تقسیم نمایند.

درین‌روز لعلی که مهابت‌خان دربرهانپور به‌مبلغ شصت‌وپنج‌هزار روپیه از عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ خریداری نموده‌بود ازنظر گذشت ومستحسن افتاد، خیلی لعلی خوش‌اندام است. منصب‌خاصه خان‌اعظم از قرار هفت‌هزاری ذات مقررگشت و حکم شد کـه دیوانیان مطابق آن جاگیر تنخواه دهند وآنچه از منصب دیانت‌خان به‌واسطه مقدمات گذشته کم شده بود حسب‌الالتماس اعتمادالدوله برقرار ماند وعضدالدوله که‌جاگیر در مـالوه یـافته بود به‌جاگیر مرخص گشت وبه‌عنایت‌اسپ وخلعت‌سرفرازی یافت. منصب راول کلیان جیسلمیری به‌دوهزاری ذات وهزارسوار مقررگشت وحکم شدکه ولایت مذکور را به‌جاگیر او تنخواه دهند وچون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسپ وفیل وشمشیر مرصع وخلعت و پرم نرم خاصه [۱۲۹ب] یافته به‌دلخوشی وسرفرازی تمام بـه ولایت خـود رخصت یافت. در سی‌ویکم مقرب‌خان به‌احمدآباد مرخص گشت ومنصب‌اوکه پنج‌هـزاری ذات ودوهزاروپانصد سوار بود وبه پنج‌هزاری ذات وسوار قرار گرفت وبه‌خلعت خاصه وکرته و نادری مع‌تکمه مروارید سربلند یافت ودوراًس اسپ از طویله خاصه ویک‌زنجیر فیل خاصه ویک‌قبضه شمشیر

مرصع به‌او مرحمت شد و به خوشحالی وشادکامی متوجه صوبه مذکور گردید.

درپانزدهم ماه مهر جگن سنگه ولد کنور کرن ازوطن خودآمده ملازمت نمود. در شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی ازولایت اوده که بجاگیر او مقرربودآمده ملازمت‌نمود و هزارروپیه نذرگذرانید و فیلی‌که یکی اززمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بودکه اززمیندار مذکور بگیرد آن‌فیل‌به‌نظردرآورد. دربیست و یکم‌پیشکش قطب الملك حاکم گلکنده که مشتمل بربعضی مرصع‌آلات بود دیده‌شد. منصب سیدقاسم بارهه ازاصل و اضافه هزاری ذات و ششصد سوار مقررگشت.درشب جمعه بیست‌ودوم میرزاعلی‌بیگ‌که سن او ازهفتاد وپنج درگذشته بود ودیعت حیات سپرد. درین دولت ترقیات و خدمات خوب ازو به‌وقوع‌آمد، پله منصبش رفته‌رفته چهارهزاری رسید ازجوانان قرارداده کریم‌الطبع مردانه این الوس بود.ازو فرزند ونسب نماند. طبع نظمی هم داشت. چون‌درروزی‌که به‌زیارت روضه منوره بزرگوار خواجه معین‌الدین رفته بود حالت‌ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را درهمان مقام متبرك مدفون ساختند.

دروقتی‌که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می‌نمودم سفارش[۱۳۰الف]کرده بودم‌که اگردر ولایت مذکور کشتی گیری سرآمدی یا شمشیرباز نامی بوده‌باشد بـه عادلخان بگویندکه بجهت من بفرستد. بعد ازمدتی‌که ایلچیان بازآمدنـد شیرعلی نام مغل‌زاده کـه در بیجاپور تولد یافته بود و ورزش‌کشتی‌گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت بـا چندنفر شمشیربازآورده بودند. شمشیربازان خود سهل ظاهرشدند اما شیرعلی را بـا کشتی گیـران و پهلوانان‌که درملازمت بودند به‌کشتی انداختم.هیچکدام به‌او مقاومت نتوانستند کرد خلعت و هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش‌ترکیب و زورآور ظاهرگشت او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جاگیر داده‌رعایت تمام نمودم.

دربیست و چهارم دیانت‌خان‌که به‌آوردن عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ تعیین یافته بود اورا آورده‌ملازمت نمود. یك صد مهرنذرگذرانید.درهمین تاریخ رامد س ولد راجه رجسنگه از امرای راجپوت‌که درخدمت دکن‌وفات یافته بود منصب هزاری‌ذات وپانصد سوارسرفراز گردید. چون ازعبدالله‌خان تقصیرات به‌وقوع آمده‌بود باباخرم را شفیع‌گناهان خود ساخت. دربیست‌وهشتم بجهت بابا خرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی‌تمام ملازمت کرد. یکصد مهرو یکهزار روپیه نذر گذرانید.

چون قبل ازآمدن ایلچیان عادلخان قرار خاطرآن بودکه باباخرم را هراول‌خودساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور درکمال افتاد صورتی دهم بنابراین حکم کرده بودم که مهم دنیاداران دکن را بغیراز شاهزاده دیگری بعرض نرساند. درین روز شاهزاده ایلچیان را بهملازمت آورده عرایضی که داشتندگذرانید. بعد از وفات مرتضی‌خان و راجه‌مان و اکثرسرداران کومکی‌خان مذکور [۱۳۰ب] بهدرگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه‌مان را حسب لالتماس اعتمادالدوله بهسرداری گرفتن قلعه کانگره تعیین فرمودم‌ومجموع آن‌مردم را بههمراهی او مقرر داشتم و هرکدام را فراخور حالت و منزلت که‌داشتندبه‌انعام واسپ و فیل و خلعت وزر دلخوش ساخته رخصست دادم. بعد ازچند روز بهعبدالله‌خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود بنابرالتماس باباخرم خنجرمرصع عنایت نمودم وحکم‌شد که منصب اورا بهدستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعیبات خدمت دکن باشد.

درسیوم آبان ماه منصب وزیرخان که درملازمت بابا پرویزمی‌بود بهدوهزاری ذات‌وهزار سوار ازاصل و اضافه حکم نمودم و درچهارم خسرو راکه انی رای سنگه‌لن بمحافظت خبرداری او مقرربود، بنابربعضی‌ملاحظه‌های بهآصف‌خان سپرده شال خاصه بهاوعنایت کردم.

درهفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی راکه دارای ایران بهطریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادی مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابتی که داشت گذرانید و مقررگشت که اسپان و هدیه همراه‌آورده ازنظر بگذراند آنچه نوشته‌وگفته فرستاده بودند همگی ازروی برادری‌و صداقت‌بود. بهایلچی مذکور درهمین روز تاج‌مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون درکتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودندخوش‌آمد که بهجنس‌آن‌کتابت داخل جهانگیرنامه شود.

نقل کتابت شاه عباس: نضارت‌بخش سرابستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت درنیایش معبودی موجود است که اسردولت و اقبال برگزیدگان عرصه فرمان‌روائی و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهان‌گشایی را به جواهر توفیقات نامتناهی آراسته به بدرقه توفیق شاهراه [۱۳۱الف] ترویج دین و دولت و تنسیق ملک‌وملك هدایت نمود. چون وسعت‌آباد خاطرراگنجایش شمه از مرتب ستایش شایسته پرستش نیست، بهترآن است که پای اندیشه ازطی این بیدای‌حیرت افزاباز دارد و دست‌استشفاع را درذیل مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سیدالکل فی‌الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفیا علیهم من‌الصلوات ازکیا که غواصان بحارمکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی‌اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی وقرب

باطنی که پیش‌نهاد همن حقیقت شناسان دوربین وآگاه دلان حق گزین است به‌جلوه‌گاه ظهور آورده برمرآت ضمیر، نوروآئینه خاطر فیض‌گستر که مقتبس ز انوار ولایت و متجلی‌ازاشعه هدایت است، مختفی و محتجب نیست که درین عالم چیزی برمحنت فایق نیست که درین‌عالم چیزی برمحبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نی، چه مدار نظام‌کون برمودت وتألف آمده خوشادلی که پذیرای پرتو آفتاب محبت‌گشته جهان جان‌وعالم روح را ازظلمت وحشت پردازد. به‌الحمدکه‌این شیوه رضیه وشیمه مرضیه ارثا واکتسابا میانه این دوسلسله علیه‌استقرار یافته صیت اتحاد وآواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا دربسیط غبر افایح ولایح گشته مسرت افزای خواطرنیک‌خواهان‌عاقبت اندیش‌وحقیقت‌گزینان‌و فاکیش گردیده و بنابراقتضای وحدت‌حقیقی وتالف ازلی که میان‌این‌اخلاص‌شعار وآن‌برادر نامدارکامگار به‌مرتبه‌ای‌استحکام یافته‌که. مصرع

اندر غلطم که من توام یا تو منی

تو فق صورت و معنی‌بحدی انجامید که‌دوئی وجدائی ر در دنیا وعقبی‌گنجائی‌نماند، ازظهور این معنی‌گلزار دوستی سرسبزی‌گرفته غنچه‌آرزوآن چنان شگفتن‌آغازکردکه عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیرالاشتیاق به‌هزار دستان از عهده[۱۳۱ب] شکربعضی ازآن‌بیرون تواندآمد. خواهش ضمیرمحبت تاثیرآن است که من بعد یکی ازطرز دانان بساط عزت پیوسته‌جلیس محلس‌انس باشد وچون رفعت‌پناه عزت دستگاه محمدحسین‌چلبی که سبق‌ارادت‌و اخلاص‌آن دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده به‌وفور عقل‌کامل و کیاست متصف وازطرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطراشرف افتاده زجانب عالی به نجام بعضی مهام‌که بتاخیرافتاده مامور و به‌خدمت دیگرمترصد بوده شایسته ین امردانسته چند روزی توقف فرمویم بنابرآن‌که جمیع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه راکه مردآگاه و مزاجدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده‌ایم که هرچه درسرکار محب بی‌ریا باشد با امتعه‌واجناس آن ولایت به‌نظردرآورده که‌آنچه پسند خاطراقدس داند فرستاده شود و بعد ازآنکه‌خدمات برحسب دلخواه به‌تقدیم رسد اگرتوقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایندکه‌بجهت فیصل مهمات‌آن‌حضرت درین ولایت باشد والاشخصی دیگرکه قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند. سفارشی که درباب خریداری جواهرنفیسه خصوصا چندقطعه لعل‌که درین دودمان‌بود و یکی‌ازآنها به‌اسم سامی‌آبا واجدادآن والانژاد مزین است وبه‌موجب وقف شرعی‌به‌سرکار مقدس نجف‌اشرف تعلق‌گرفته به‌چلبی مذکور فرموده بودند، چشم داشت‌آن‌بودکه هرخدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی‌تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هرچند ولایت ایران را محقرشمارند و قابل رجوع خدمات نداتند ازعهده این‌گونه خدمتی بیرون می‌آید. لعلهای مذکور را به‌مصلحت علما و صدور از سرکار فیض‌آثارگرفته‌صندوقچه ازفرنگ بجهت مخلص‌آورده [۱۳۲الف] بودندکه لیاقت ظرفیت‌آنها داشت چون صندوقی راکه چلپی مذکور جهت سرکارآنحضرت بهمرسانیده دیده دانستیم‌که خاطرعاطر به‌چیزهای که فی‌الجمله عوبت داشته باشد مائل است به‌استادان‌کارد ن دادیم‌که ترتیب نمایند. نشاءالله تعالی بعداز تمام بالعلها به‌خدمت سامی می‌فرستیم. چون خاطرمحبت ذخایر به‌افتتاح ابواب بی‌تکلفیها متعلق است وازآن جانب استشمام روایح این التفات نمی‌شد و معتمد قدیمی محمد رضابیگ راکه از ایام‌صبی‌الی یومناهذا در ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق این معنی به‌ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشت زبانی نموده‌ایم‌که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت‌آثار اخلاص شعار محمد قسم بیگ برادر چلپی مذکور راکه ملازم خاصه شریفه است به‌واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات‌فرستادیم مرجوآنکه برخلاف‌گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی وجدائی فرموده مرغوبات خاطرخورشید مانند رابی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را به‌زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکنونات ضمیر بی‌همال مسرور و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد.

روزیکشنبه‌هیژدهم شوال‌مطابق‌هشتم‌آبان پیشخانه باباخرم به‌عزیمت تسخیر ولایت‌دکن از احمیر برآمد و قرار یافت‌که فرزند مذکور به‌طریق هراول روان شده رایات جلال نیزاز عقب متوجه‌گردد. روزدوشنبه نوزدهم‌مطابق‌نهم سه‌گهری از روزگذشته‌دولتخانه همایون‌برهمان سمت حرکت‌نمود. دردهم‌آبانماه منصب رجه سورج مل‌که به‌همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص‌گشت.

درشب نوزدهم به‌عادت معهود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به‌حسب اتفاق محمدرضا بیگ ایلچی دارای ایران هم حاضربودند. بومی بعد ازگذشتن شش‌گهری بربالای یکی ازبامهای محل‌آمده‌نشست [۱۳۲ب] و بسیارکم به‌نظر درمی‌آمد، چنانچه‌اکثر مردم ازتشخیص‌آن عاجزبودند. تفنگ طلبیده برسمتی‌که او را می‌نمودند سرراست ساخته گشاد دادم تفنگ چون فضای‌آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش‌پاش‌گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی‌اختیار لب به‌تحسین وآفرین‌گشادند. درهمین شب از فرستاده برادرم‌شاه عباس سخنان پرسیده شد تاآنکه سخن به‌کشتن صفی‌میرز پسرکلان ایشاق‌کشید چون این

عقده درخاطر گره کرده بود این معنی‌را ازو پرسیدم، چنین اظهار نمود که اگر در همان‌روزها کشتن او ازقوت به‌فعل نمی‌آمد البته‌او قصد شاه می‌کرد چون این مقدمه از آثار وعلامت زشت وسلوك او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به‌کشتن اوفرمودند.

منصب میرزاحسن ولد میرزارستم درهمین‌روزها از اصل‌واضافه به‌هزاری ذات وسیصد سوار مشخص‌شد ومنصب معتمدخان‌هم که به‌خدمت بخشیگری لشکری که به‌همراهی باباخرم مقرر بود تعیین یافته‌بود به‌هزاری ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار قرار یافت.

عزیمت خرم‌به طرف‌دکن: روزجمعه بیستم ساعت رخصت باباخرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاص وعام خلاصه مردم خودرا مسلح ومکمل سوار به‌درون درآورده از نظر گذرانید. از عنایات نمایان که به‌فرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی است که جزو اسم‌او گردانیده فرمودم که اورا من بعد شاه‌سلطان خرم می‌گفته باشند وخلعت وچارقب مرصع که اطراف دامن وگریبان به‌مروارید ترتیب‌یافته بود ویك اسپ‌عراقی بازین مرصع ویك‌اسپ‌ترکی وفیل خاصه مهنی‌بدن نام ورتهه از فرنگ‌انگریزی که بران نشسته متوجه گردد وشمشیر مرصع باپردله‌اول که در فتح احمدنگر بدست افتاده بود بسیار پردله نامی مشهور است وخنجر مرصع بدومرحمت نمودم. وبه استعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب‌تعالی [۱۳۳الف] آن است که درین‌خدمت سرخروگردد وبه‌هریك از امرا ومنصبداران به‌قدرحال‌ومنزلت‌اسپ وخلعت مرحمت‌شد. شمشیر خاصه ازکمر خود بازکرده به‌عبدالله‌خان فیروز جنگ مرحمت نمودم.چون دیانت‌خان به‌همراهی شهزاده تعیین‌یافته بود خدمت عرض مکرر را به‌خواجه‌قاسم قلیچ‌خانی فرمودم.

پیش‌ازاین‌جمعی‌ازدزدان برخزانه‌ای ازخزاین‌پادشاهی که درحوالی چبوتره کوتوالی بود ریخته مبلغی برآورده بردند. بعدازچندروز هفت‌نفر ازآن جماعت باسردار آنها که‌نول نام داشت بدست افتادند، وپاره ازآن زرها نیز پیداشد؛ به‌خاطر رسید که چون مصدر این قسم دلیری شده‌اند اینهارا به‌سیاستهای عظیم باید رسانید، هریك را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودم که به پای‌فیل‌اندازند. اوبه‌عرض رسانید که اگر حکم‌شود من به‌فیل جنگ کنم؟ فرمودم که چنین باشد. فیل بدمستی را حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجری به‌دست اوداده به‌فیل روبرو ساختند. چندمرتبه فیل اورا انداخت ودرهرمرتبه آن‌مقهور بیباك با آنکه سیاستهای رفیقان خودرا دیده ومشاهده کرده بود پای‌خود قایم ساخته همان‌طور قوی‌دل ومردانه خنجرها به‌خرطوم فیل رسانیده چنان‌کرد که فیل ازحمله‌کردن به‌جانب اوباز ایستاد. چون این‌دلیری و مردانگی از او مشاهده‌شد فرمودم که از احوال او باخبر باشند.

بعد از اندک مدتی به مقتضای بدذاتی ودون طبیعتی هوای جاه‌ومقام نموده گریخت. بسه‌خاطر بغایت گران آمده به‌جاگیر از آن نواحی فرمودم که آن ناسپاس قدر نساشناس را از حمق برکشیدند مضمون گفته شیخ‌مصلح‌الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت

عاقبت گرگ‌زاده گرگ‌شود گرچه با آدمی بزرگ شود

روزشنبه غره ذیقعده مطابق بیست‌ویکم آبان بعداز آنکه دوپهروپنج گهـری از روز مذکور گذشته به‌خیریت وعزیمت درست از بلده [۱۳۳ب] اجمیر به‌رتهه فرنگی کـه چهار اسپ بسته بودند سوار شده برآمدم و حکم کردم که اکثر امرا به‌رتهه سوارشده در ملازمت باشند وقریب به‌غروب نیراعظم به منزلی که دوکروه پاوکم بود درموضع دیورانـی نزول نمودم. قرارداد اهل‌هند آن‌است که اگر به‌سوی شرق پادشاهان وبزرگان را حرکتی به قصد ملک‌گیری واقع شود برفیل دندان‌دار سوار شوند واگر حرکت به‌جانب مغرب‌باشد براسپ یک‌رنگ و گر شمالی بود برپالکی وسنگهاسن وجانب جنوب که دکن رویه است بررتهه که از عالم عرابه است وبهل سوارنمی‌کنند و مدت سه‌سال وپنج روز در اجمیر توقف شد. معموره اجمیر را که محل مرقد متبرکه خواجه بزرگوار خواجه معین‌الدین است از اقلیم‌دوم دانسته‌اند. هوایش قریب به‌اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع‌شده وشمال قصبات دهلی وجنوب آن صوبه گجرات است ومغرب آن ملتان ودیبال پورربوم آن ولایت همه ریگ است. آب به‌دشواری اززمین آن برمی‌آید ومدار کشت وکار این‌صوبه‌برزمین باهر فروریختن باران است. زمستانش اعتدال تمام‌دارد وتابستانش ازآگره ملایم‌تراست ازاین صوبه هشتادو شش هزاروپانصد سوار وسه‌لک وچهل‌و هفت‌هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار برمـی‌آیند. دراین‌معموره دوتال کلان واقع‌است. یکی‌را نیل‌تال ودیگر را نساساگر مـی‌گویند. بیل‌تال خراب است وبندآن شکسته دراینولا حکم فرمودم که آنرا ببندند وانا‌ساگر دراین مدت مدید که رایات جلال دراین‌مقام نزول‌اجلال داشت همیشه پرآب ومواج بود وتال مذکـور یکنیم کروه‌وپنج‌طناب‌است در هنگام توقف نه‌مرتبه به‌زیارت روضه‌منوره خواجه‌بزرگوارم‌شرف استسعاد یافتم وپانزده‌مرتبه به‌تماشای تال [۱۳۴الف] پهکر متوجه گشتم وسی‌وهشت‌مرتبه‌به چشمه‌نورحرکت واقع‌شد وپنجاه‌مرتبه به‌قصدشکار شیروغیره‌سواری نمودم پانزده قلاده‌شیرو یک‌قلاده‌چیته‌ویک‌قلاده سیه‌گوش وپنجاه‌وسه‌رأس نیله‌گاو وسی‌وسه رأس‌گوزن ونودرأس آهو وهشتادرأس خوک وسیصدوچهل‌قطعه مرغابی شکار کردم. درمنزل دیورانـی هفت‌روز مقام شد دراین‌ایام پنج‌نیله‌گاو ودوازده‌قطعه مرغابی شکار گشت در بیست‌ونهم از دیورانی کوچ نموده به‌موضوع داسه والی که ازدیورانی تا آنجا دوکروه ویک‌نیم پاو بود نزول‌اجلال واقـع‌شد.

فیلی درین‌روز به‌معتمدخان مرحمت کردم. سه‌روزدیگر درین‌موضع مقام افتاد. درین‌روزها یك تیله‌گاو شکارشد ودودست باز خاصه به‌جهت فرزند بابا خرم فرستادم.

درسیوم‌آذر از مواضع مذکور کوچ واقع‌شد وبه‌موضع مادهل که دوکروه و یك‌پاو بود نزول‌اجلال روی‌داد. دراثنای راه شش‌قطعه مرغابی وغیره شکار کرده شد. در چهارم یکنیم‌کروه راه‌رفته درحوالی رامسر که تعلق به‌نورجهان‌بیگم دارد محل‌نزول‌جاه وجلال‌شد و هشت‌روز درین‌منزل مقام واقع‌شد. میرتزکی ازتغییر خدمتکارخان به‌هدایت‌الله فرمودم. روز پنجم ازروزهای‌مذکور هفت‌آهو ویك‌قطعه کلنگ وپانزده‌ماهی شکارشد. روز دیگر جگت سنگه ولد کنورکرن اسپ وخلعت یافته به‌وطن خود مرخص‌گشت. به‌کیشوداس ماروهم سپ شفقت شد. در همین‌روز یك‌گوزن وسه‌آهو وبیست‌وهفت ماهی ودومرغابی شکار کردم خبر فوت راجه‌سیام‌سنگه که از تعینات لشکری بنگش بود هم‌دراین روزها شنیده شد. روز هفتم شی‌آهو وپنج‌مرغابی ویك‌قشقلداغ شکارگردید. روز پنجشنبه وشب‌جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان‌بیگم بود مجلس جشن‌ومهمانی ترتیب یافت واز جواهر ومرصع‌آلات واقمشه نفیسه زرچوب دوخته وهرجنس و هرقسم پیشکشها ازنظر گذشت وشب [۱۳۴ب] اطراف و میان تلاب را کـه بغایت وسیع افتاده چراغان‌نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روزپنجشنبه مذکور امر را نیز طلبداشته حکم پیاله به‌اکثر بنده‌ها نمودم. درسفرهای خشکی همیشه چندمنزلی کشتی همراه اردوی ظفر قرین می‌باشد که ملاحان آنهارا به ارابها همراه‌می‌گردانند روز دیگر این مجلس به‌کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی‌شدم. دراندك‌مدتی دویست وهشت‌ماهی کلان بیکدام درآمد که نصف‌آن زقسم همین رهوی تنها بود. شب در حضور خود به‌بنده‌ها قسمت نمودم درسیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع‌شد وچهارکروه راه شکارکنان به‌موضع بلوده جاومقام منزل اردوی کیهان پوی‌گشت و روزدیگر درین‌منزل مقام فرمودم.شانزدهم سه‌کروه ویك‌پاو راه رفته به‌موضع نهان محل نزول‌اجلال گردید. هژدهم کوچ‌شد. دوکروه ویك‌پاوقطع نموده‌شد. درین‌روز فیلی به‌محمدرضا بیگ‌ایلچی دارای ایران عنایت‌شد. موضع چونسه محل سرادقات عظمت واقبال گشت.روزبیستم کـوچ نموده منزل به‌موضع‌دیوگام‌شد. مسافت سه‌کروه‌راه شکارکنان قطع شد. دوروز درین‌منزل مقام افتاد و آخرهای هرروز به‌قصد شکار سوادی دست می‌داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده‌گشت پیش زآنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجه‌سرای به‌کنار تال عظیمی‌که درین موضع واقع است می‌رسدودوبچـه سارس را که ازعالم کلنگ جانوریست‌می‌گیرد. شب که به‌منزل مذکـور نزول افتـاد دوسارس کـلان

فریادکنان درحوالی غسلخانه که برلب همین تالزده بودند ظاهرشدند و چنانچه کسی تفحص داشته باشد به‌دهشت ووحشت آغاز فریادکرده پیش[۱۳۵الف] آمدند، بخاطررسید که البته به ینها ستم رسیده‌است و بیشتر آن است که بچه ینها را گرفته باشند بعد از تفحص خواجه سرای که‌سارس بچه‌هار را گرفته بودآورده بنظرگذرانید. چون سارسها فریادآواز این بچها را شنیدند بی‌تابانه خودرا برسرآنها انداختندو به گمان‌آنکه شاید طعمه به‌اینها نرسیده‌باشد هریك ازاین دوسارس طعمه در دهن آن بچه‌ها می‌سپارند و انواع غمخواری می کردند وآن دوبچه را درمیان‌گرفته بال افشانان و شوق‌کنان به‌آشیانه خود متوجه گشتند.

بیست‌وسیوم کوچ نموده سه‌کروه و سه‌پا و قطع کرده موضع بهاسو حمل نزول‌اجلال گردید. دوروز درین منزل مقام‌شد هرروز بشکار سواری دست‌داد. دربیست وششم رایات اجلال درحرکت‌آمد و ظاهرموضع‌کاکل محل بعد ازقطع دوکروه منزل ومقام شد. بیست‌و هفتم منصب بدیع‌الزمان ولد میرزاشاهرخ ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات و هفتصدوپنجاه سوار مقررشد. دربیست ونهم کوچ شد دوکروه وسه‌پ وقطع نموده موضع‌لاسه که درنزدیکی پرگنه توده است محل اقامت گشت. این‌روز مطابق عیدقربان بود فرمودم که لوازم‌آن بجای آورند. ازتاریخ برآمدن اجمیرتاآخرماه مذکور که سی‌ام‌آذر باشد شصت راس نیله‌گاو و آهو وغیره و سی‌وهفت قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده‌بود.

دویم دیماه از لاسه‌کوچ واقع‌شد و سه‌کروه و ده‌جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع‌کانره منزل‌ومقام‌گردید. درچهارم‌کوچ شد و سه‌کروه و یك پاورفته موضع سورنهه منزل‌گردید. درششم چهارونیم‌کروه قطع نموده درظاهرموضع برد را نزول واقع‌شد. درهفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقلداغ شکارگشت. روزدیگر هم مقام دست داد. درین روزبیست وهفت قطعه مرغابی صیدگردید. روزنهم‌کوچ واقع‌شد و چهارونیم کروه شکارکنان وصید افکنان بمنزل‌خوش تال فرود[۱۳۵ب] آمدم. درین منزل عرضداشت معتمدخان رسید که چون حوالی ولایت رانامحل نزول شهزاده خرم‌گردید باآنکه قرار داد نه‌این بود صیت صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبروثبات او انداخته درمنزل‌اودیپور که سرحد جاگیر اوست‌آمده ملازمت نمود وجمیع شرایط وآداب بندگی را بجاآورده‌دقیقه فروگذاشت نکرد. سلطان خرم مراعات خاطراو نموده به‌خلعت چارقب و شمشیروکپوه مرصع واسپ عراقی وترکی وفیل اورا خوشدل ساخته بعزت تمام مرخص ساخت،و فرزندان و نزدیکان او را نیز به‌خلعت نواخت و از پیشکش ازوکه پنج زنجیرفیل و بیست وهفت‌رأس اسپ و خوانچه پر از جواهرومرصع‌آلات بود سه رأس اسپ‌گرفته همه را به‌او بازدادند و

قرار یافت که پسرش کرن درین یورش با هزار و پانصد سوار در رکاب باخرم بوده باشد. در دهم پسران راجه شیام سنگه ازجاگیر و وطن خود آمده درحوالی رنتنبهور ملازمت نمودند. سه زنجیرفیل و نه راس اسب پیشکش گذرانیدند و هریك فراخور حالت خود به منصب سرفرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندیانی راکه درآن قلعه مقید بودند چندی راآزاد ساختم. درین منزل دوروز مقام افتاد و هرروز بهشکار سواری روی داد سی‌وهفت قطعه مرغابی و قشقلداغ شکارشد. دردوازدهم کوچ نموده بعد ازقطع چهارکروه موضع کوبه محل نزول گردید. دراثنای راه چهار قطع مرغابی و یك آهو شکار نمودم. چهاردهم سه‌کروه و سه‌پاوراه درنوشته حوالی موضع آبکنوره منزل گشت و یك‌راس نیله‌گاو و دوازده قطعه‌کاروانك و غیره دراثنای راه شکارشد. درهمین تاریخ آقا افضل که به‌نیابت اعتمادالدوله به‌حکومت لاهور معین است به‌خطاب فضلخانی سربلندگردید. درین منزل دولتخانه همایون را برکنار تلا بی‌ایستاده‌کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت. بنابرخوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] فتاد و آخرهای روز به‌شکار مرغابی توجه نمودم.

پسرخرد مهابت‌خان بهروز نام درین منزل ازقلعه رنتنهبور که جاگیرپدر اوست آمده ملازمت نمود. دوزنجیرفیل آورده بود. هردو فیل داخل فیلان خاصه شد. صفی پسرامانتخان را به‌خطاب خانی و اضافه منصب سرفراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه‌گجرات ساختم. هفدهم چهارونیم کروه در نوردیده‌موضع سایه محل اقامت گشت. در روزمقام یك قطعه‌مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکارشد. چون لشکرخان را بجهت ناسازی که میان او وخانِ‌دوران روداده به‌درگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به‌خدمت بخشیگری‌وواقعه نویسی تعیین نموده شد.

نوزدهم کوچ روی داد. دوکروه یك پاو ویك جریب قطع نموده‌گورانه‌که برکنارآب چنبل واقع است محل نزول‌گردید. بنابرخوبی جا ولطافت‌آب و هوا سه روز (درین منزل توقف دست داد. هرروز در کشتی) بکشتی سوار شده به‌شکار مرغابی و سیروگشت دریای مذکور توجه و قع‌شد. دربیست‌وسوم کوچ اتفاق افتاد. چهارونیم کروه شکرکنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیله‌پله محل نزول اردوی ظفرقرین گشت. روزمقام به‌پسران صدر جهان پنجهزار روپیه داده ورا بجا و مقام اوکه به‌جاگیرش مقرربود رخصت نمودم؛ و هزار روپیه دیگر به‌شیخ پیرمرحمت شد. دربیست و پنجم کوچ دست داد و سه‌ونیم کروه شکارکنان قطع کرده موضع‌مانپورمحل نزول‌گردید. بنابرضابطه‌مقرریك مقام یك کوچ روز بیست‌وهفتم فرموده

چهار کروه یك‌نیم پاو شکار کنان درنوردیده موضع حاردوها منزل ومقام گردید. دو روز دربن منزل توقف افتاد. درین‌ماه دی‌چهارصد وشانزده‌قطعه جانورشکارشد نودوهفت‌دراج، یکصدو نود قشقلداغ ویك‌قطعه سارس وهفت‌قطعه کاروانك ویکصدوهژده‌مرغابی ویك‌خرگوش.

غره [۱۳۶ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ بامحل در کشتیها نشسته متوجه منزل پیش‌شدم. یك‌گهری از روزمانده درحوالی موضع روپاهیره که محل اقامت بود رسیده شد. چهار کروه وپانزده‌جریب راه قطع کرده شد وپنج‌قطعه دراج شکار کردم. درهمین ایام به‌بیست‌ویك‌کس از امرای تعینات دکن خلعت زمستانی به‌دست کنجکه فرستاده شد. دوازده هزار روپیه مقرر گشت که ازامرای مذکور به‌شکرانه خلعت بگیرد. این‌منزل طراوت ولطافت تمام‌داشت. روزسیوم کوچ‌شد وباز به‌دستور روز پیش بر کشتی سوارشده بعداز دو کروه و یك‌ونیم‌پاو موضع کاوالهاس محل نزول اردوی ظفرقرین گشت. در اثناء راه که‌شکار کنان‌می‌آمدم دراجی پریده‌دربوته افتاد وپس‌ازآنکه تفحص بسیارنموده شد یکی از قراولان را امر کردم که اطراف این‌بوته را قبل نموده دراج را به‌دست آورد وخود گذارده شدم. دریناثناء دراجی دیگر برخاست آن را به‌باز گیرانیدم. قارن آن قراول‌آمد وآن‌دراج را آورده به‌نظر گذرانید. فرمودم‌که باز را بداین‌دراج سیرگردانیده آن‌دراج‌را که ما گیرانده‌ایم چون جوانه است نگاهدارند تارسیدن این‌حکم میرشکاران باز رابهمان دراج سیر کرده‌بودند. بعداز ساعتی قراول معروض‌داشت که اگر دراج‌را نمی‌کشیم می‌میرد. فرمودم‌که چنین باشد بکشند. چون تیغ برحلق اونهادند بداندك حرکتی از زیر تیغ خودرا خلاص نموده به‌پرواز درآمد بعدازآنکه ازکشتی براسب سوارشدم ناگاه گنجشکی از آسیب باد بر پیکان تیریکی از قراولان که دردست داشت ودرجلومن می‌رفت خودرا زد ودرساعت افتاد جان‌داد. ازنیرنگهای زمانه‌حیرت وتعجب نمودم. اینجا دراج‌وقت نارسیده راحفظ دارد درانداك زمانی ازسرمخاطره جانش را خلاصی داد واینجا گنجشك اجل‌رسیده را اینچنین به‌پیکان تقدیر درپنجه هلاك‌اسیر گردانید.

اگر تیغ عالم بجنبد زجای ‌‌ ‌‌ ‌‌ ‌‌ نبرد[۱۳۸الف] رگی تا نخواهد خدای

به‌امرای کابل نیز خلعت زمستانی بدست قرایساول فرستاده شد. به واسطه لطافت جا وخوبی آب وهوا دوروز درین‌منزل مقام افتاد. درین‌روزها خبرفوت نادعلی میدانی‌ازکابل رسید. پسران اورا به‌مناصب سرفراز ساختم. در منصب راوت‌شنگر حسب‌الالتماس ابراهیم‌خان فتح‌جنگ پانصدی ذات و هزارسوار افزوده شد ششم کوچ وقوع یافت و چهار کروه ویك‌نیم پاو ازدره که به‌گهاتی چاندا مشهور است گذشته موضع امدر محل نزول اردوی

معنی گردید. این دره نهایت سبز و خرم و خوش درخت به نظر درآمد. تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد. این منزل هم ازمنازل خوب بود. نورجهان بیگم قریشه اینجا به بندوق زد که تا حال به آن کلانی و خوشرنگی دیده نشده بود. فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه به وزن درآمد. موضع مذکور ابتدای مالوه است. مالوه ازاقلیم دوم است. درازی این صوبه از پایان ولایت گرهه تا ولایت بانسواله دویست و چهل و پنج کروه می شود پهنایش از پرگنه چندیری تا پرگنه نذربار دویست و سی کروه و شرقی آن ولایت باندو وشمال نروز جنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات واجمیر بسیار ولایت پرآب وخوش هوائیست. پنج دریا بغیراز نهرها و جویها و چشمه ها دروجاریست. گودی و بهیمه و کالی سند و نیرادان و نربدا وهوایش به اعتدال نزدیک است. زمین آن ولایت نسبت به اطراف پاره بلند است. درقصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تاك درسالی دومرتبه انگور می دهد. دراول حوت و در ابتدای اسد. اما در حوت انگورش شیرین تراست. کشاورز ومحترفه اش بی سلاح نمی باشند. بیست و چهار کروه وهفت لك دام جمیع این ولایت است و دروقت کار نه هزار و سی صد و چندنفر سوار و چهار لك وهفتاد هزار و سیصد پیاده با یکصد زنجیر فیل از این ولایت برمی آیند. هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیرآباد منزل و مقام گردید. دراثناء راه چهارده قطعه دراج [۱۳۷ ب] وسه قطعه کاروانك شکارشد و سه کروه شکارکنان در پورنیده حوالی موضع سنداره محل نزول گردید. دریازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیله گاو نر به بندوق زدم. دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یك پاو ظاهرموضع به چهیاری منزل گشت. درهمین روزها رانا امرسنگه چندسبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوشی ست و تا غایت من انجیر هند به این لطافت ندیده بودم اما کمتر می توان خورد. درپیش من چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یکنیم پاو قطع نموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبا که از زمینداران معتبر این حدود است دو زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود. ازنظر گذشت. درهمین منزل خربزه بسیاری از کاریز که درنواحی هرات واقع است آوردند. خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود. مجملاً به این فراوانی درسالهای پیش نیاورده بودند. دریك خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند. خربوزه کاریز وخربزه بدخشان و کابل وانگور سمرقند و کابل و انار شیرین یزد ومیخوش فراه وناشپاتی بدخشان وسیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است وانناس که ازمیوه های بنادر فرنگ است درآگره بوته آن را نشانیده بودند هرسال چندین هزار درباغ گل افشان آگره که متعلق به خاصه شریفه است برمی دهد؛ وکوله که درشکل واندام خردتر از نارنج است و چاشنی آن به شیرینی مایلتر است درصوبه بنگاله

خوب می‌شود. شکر این نعمت به کدام زبان ادا توان کرد پدربزرگوارم را به میوه میل تمام بود. به تخصیص به خربزه و انار و انگور و انبه. چون درعهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلی خربزه است و انار یزدکه مشهور و معروف است و انگور سمرقند به هندوستان آورده بودند هر گاه که این میوه‌ها به نظر درمی‌آید تاسف تمام روی می‌دهد که کاش این میوه‌ها در آن عهد وایام می‌آمد تا ادراک لذات آن مـی‌فرمودند. در پانزدهم که روز مقام بـود خبر فوت مهرعلی ولد فریدون خان برلاس [۱۳۸ الف] که ازامرازاده‌های این الوس بوده شنیده شد.

روز شانزدهم کوچ دست داد. چهار کروه و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع گهری محل نزول اردوی فلک شکوه گردید. در اثنای راه قراولان خبر آوردند که شیری درین نواحـی هست. به قصد شکـار او متوجه گشتم و بـه یک بندوق کار او تمـام ساختم. چون دلاوری و مردانگی شیر و ببر امر قرارداده ایست خواستم که افشای درون اورا مـلاحظه نمایـم بعداز برآوردن ظاهر شد که به خلاف حیوانات دیگر که زهره آنها درخارج جگر واقع است زهره شیر و ببر در درون جگر جادارد. به خاطر می‌رسد که دلاوری شیر و ببر ازین ممر خواهد بـود. هژدهم بعد از قطع دو کروه وسه و نیم پاو موضع امریا منزل گشت در نوزدهم که مقام بـود به قصد شکار سوار شدم. بعدازقطع دو کروه موضعی به نظر درآمد درغایت لطافت و نزاهت و قریب به صددرخت انبه دریک باغ مشاهده گشت که به آن کلانی وسبزی وخرمی درخـت انبه کم دیده شده بود. درهمین باغ درخت بری به نظر درآمد درغایت عظمت وکلانی فرمودم کـه طول وعرض و بلندی آن‌را به گز درآوردند بلندی آن از روی زمین تاسرشاخ هفتادوچهارذرع ودور تنه آن چهل وچهارذرع و نیم و پهنای آن یکصدوهفتادو پنج گز و نیم به گز درآمد. چون غرایب تمام داشت نوشته شد. روز بیست و یکم که مقام بود آخرهای روز به قصد شکارسوارشده بودم بعداز معاودت به خانه اعتمادالدوله که به جهت جشن خواجه خضر که آن‌را خضری می‌گویند آمدم وتایک پهر شب آنجا بسر برده طعام میل نموده به دولت سرای همایون مراجعت اتفاق افتاد. درین روز اعتمادالدوله را به نسبت محرمیت نواخته به مقیمان حرم سرای عزت فرمودم کـه ازو رونپوشند و بدین عنایت والاسربلند ساختم. بیست و دویم حکم کوچ شد وسه کـروه و نیم پاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید. دراثنای راه [۱۳۸ ب] دو نیله گاو شکار شد. روز بیست وسیوم نیز که مقام بود یک نیله گاو به بندوق زدم. بیست وچهارم بعد ازقطع پنج کروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. دراثنای راه جانوری سفید شکارشد که از عالم کوتاه پاچه بود غایتاً چهارشاخ داشت دوشاخ که به محاذی دنبالـه چشم وواقع بـود دوانگشت بلندی داشت ودوشاخ دیگر به فاصله چهارانگشت به جانب قفا بود چهـارانگشت بلندی داشت.

اهل هند این جانور رادودمارا می‌گویند ومقرر است که نرآن شاخدار است وماده آن‌شاخ ندارد وچنین مذکور می‌شد که نوع آهو زهره‌ندارد. چون احشای درون اوملاحظه‌شدزهره ظاهر گشت ومعلوم‌شد که این‌سخن اصلی نداشته است.

روز بیست‌وپنجم که مقام بود آخرهای روز به‌شکارسواری دست‌داد. یك‌نیله گاوماده به‌بندوق زدم. بالجوی برادرزاده قلیچ‌خان را که به‌منصب هزری ذات و هفتصدوپنجاه‌سوار سرفرازبود ودرصوبه‌اوده‌جاگیر داشت دوهزاری‌ذات ودویست‌سوار سرافراز ساخته به‌خطاب قلیچ‌خانی‌سربلندگردانیده به‌صوبه بنگاله تعیین‌نمودم. بیست‌وششم کوچ واقع‌شده وچهارکروه وسه‌پاو قطع مسافت نموده دهقاضیان که در نواحــی اوجین واقع‌است منزل‌شد. درخت‌انبه بسیاری درین‌منزل‌گلی‌کرده بود، دایره‌را برکنار آبی ایستاده نموده جای دلنشین ترتیب داده بودند. پهار ولدغزنی‌خان دربن‌منزل به‌سیاست رسید. آن بی‌سعادت را بعدازفوت پدرتواخته قلعه و ولایت جالور را که جاومقام پدران اوبود به‌او مــرحمت نمودم. چون خـــردسال بود مادرش ور ازبعضی قبایح منع می‌کرد آن‌روسیاه ازل وابد باچندی از ملازمان خـــود شبی به‌درون خانه درآید وآن بدبخت مادر حقیقی خودرا به‌دست‌خود می‌کشد. این‌خبر به‌من‌رسید حکم نمودم که اورا حاضر ساختند وبعد ازآنکه گناه او به‌ثبوت [۱۳۹الف] رسید فرمودم که به‌یاسا رسانیدند.

درین‌منزل درخت خرمائی به‌نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلی غــرایب داشت اصل این درخت یك‌تنه دارد که چون شش‌گزبالا رفته دوشاخ شده یك‌شاخ‌آن ده گزوشاخ دیگر نه‌گزونیم فاصله میان هردوشاخ چهاروتیم‌گز از زمین تاجای که شخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده‌گز وازطرف شاخ دیگر پانزده‌ونیم‌گز بود واز جای که شاخ و برگ سبزشده تاسر درخت دونیم‌گز ودورآن دوگز ویك‌پا وفرمودم‌که چبوتره به‌بلندی‌سه‌گز به‌دورآن ببندند،چون درتنهایت‌راستی وموزونی بود،مصروان را گفتم که درمجلس جهانگیر-نامه شبیه آن‌را بکشند.

بیست‌وهفتم کوچ‌شد دوکروه ونیم‌پاو درنوردیده ظاهر مــوضع هندوال نزول واقع گردید دراثنای راه یك‌نیله شکارشد. بیست‌وهشتم دوکروه راه قطع‌نموده منزل کالیاده محل نزول گشت‌کالیا ده‌عمارتی است از بناهای ناصرالدین ولــدسلطان غیاث‌الــدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود ودرایام حکومت خود درنواحی اوجین که از شهرهای معروف ومشهور صوبه مالوه است ساخته می‌گویند که حرارت برطبیعت اوغالب بودچنانچه در آب‌بسرمی‌برده واین عمارت‌را در میان رودخانه بــرآورده وآب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب داده است و در اطراف وجوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور در آورده و حوضهای خرد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح‌انگیز جای است و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است. پیش از آنکه این منزل محل نزول گردد معماران را فرستاده بودم که آنجا را از سرنو صفا دهند. سه روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد. شجاعتخان از جاگیر خود درهمین جا آمده ملازمت کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معبد مقرر هنود یکی این شهراست و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان[۱۳۹ب] او نموده درین شهر و ولایت می‌بوده از رصد او تاحال که هزار و بیست و شش هجری و یازده سال از جلوس من است یک هزار و ششصد و هفتاد و پنج سال گذشته بود و مدار استخراج هند بدین رصد است. این شهر برکنار آب سپرا واقع است. اعتقاد هندوان این است که درسالی یک بار بی‌تعیین وقت آب دریا شیر می‌گردد. در زمان والد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادرم شاه مراد فرستاده بودند، او از بلده مذکور عرضداشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گواهی داده‌اند که چندروز قبل از این، این آب شیر شده بود. چنانچه مردمی که در آن شب آب را از آن دریا برداشته بودند صباح ظروف آنها پرشیر شده بود. چون این سخن شهرت تمام داشت نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمی‌کند تحقیق این سخن را العلم عندالله.

تاریخ دویم اسفند ارمذاز منزل کالیاده برکشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بودکه سنیاسی مرتاضی جدروپ آشرم نام چندسال است که نزدیک معموره اوجین در گوشه صحرائی از آبادانی دور مشغول پرستیدن معبود حقیقت است خواهش صحبت او بسیار داشتم که وقتی در دارالخلافه آگره بودم می‌خواستم که او را طبیده ببینم غایتا ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم. چون به‌حوالی بلده مذکور رسیده شد. از کشتی برآمده نیم پاو کروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم. جائی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که درمیان پشته کنده دروازه درآمد. اول آن محرابی شکل افتاده بطول یک گز و به‌عرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پاو عرض دارد. ارتفاع از زمین تا سقف یک گز و سه گره و سوراخی که به‌درون آن نشیمن جای درمی‌آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است. شخص ضعیف جثه به‌صد تشویش به‌درون آن تواند درآمد. طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه بوریائی [۱۴۰الف] دارد و نه کاهی به‌طریق درویشان دیگر که درته می‌اندازند و تنها در آن سوراخ تیره و تنگ می‌گذراند. درزمستان و هوای سرد با آنکه برهنه محض است و جز پارچه لته‌که پیش و پس خود را

پوشیده لباس‌ندارد و هرگزآتش هم نمی‌افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به‌نظم درآورده: بیت

پوشش ما روز تاب آفتاب شب نهالی ولحیف از ماهتاب

درآبی‌که نزدیك به‌محل بودن اوست هرروز دوبار رفته غسل می‌کندو هرروز یك‌بار به‌درون معموره اجین درمی‌آید و به‌جزبه خانه سه نفربهمن ازجمله هفت‌نفرکه اختیار کرده اوست وصاحب زن‌وفرزندند واعتقاد درویشی وقناعت به‌آنها دارد. درآمده پنج‌لقمه از خوردنی‌که آنها بجهت خوردن خود ترتیب‌داده‌اندبه‌طریق‌گدائی برکف دست‌گرفته بخائیدن فرومی‌برد تا ذائقه ادراك لذت‌آن نکند. به‌شرطی‌که درین سه‌خانه مصیبتی رونداده باشد و ولادتی واقع‌نگشته وزن حایض درآن خانه نباشد. طریق زیست وزندگانی برین نهج‌است که نوشته‌شد. خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته، مردم به‌دیدن او می‌روند.خالی‌ازد نش نیست علم بیدانت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده.تاشش‌گهری با اوصحبت داشتم سخنان خوب مذکورساخت چنانچه خیلی درمن اثرکرد و اورا هم صحبت من دراقتاد. درحالتی‌که والد بزرگوارم قلعه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه آگره بودند درهمین‌جا ومقام اورا دیده‌بودند وهمیشه خوب یادمی‌کردند.

روش زندگی‌کردن برهمنان‌هند: دانایان هندبری زیست وزندگانی طایفه‌برهمن که اشرف طوایف هندواند چهارروش قرارداده‌اند ومدت عمرچهارقسم ساخته‌اند و ایـن‌چهار طور راچهارآشرم‌می‌گویند. درخانه برهمن‌که پسری تولدمی‌گردد تا مدت هفت‌سال‌که‌مدت طفولیت است اورا برهمن نمی‌گویند و تکیف برونیست بعد ازآنکه به‌سن هشت سالگی رسید محلسی ترتیب‌داده برهمنان را جمع می‌سازند ورسنی ازکاه مونج که‌آن را مونجی [۱۴۰ب]گویند، به‌درازی دوگز و یك‌پاو می‌بافند و دعاها و افسونها برآن خوانده وسه‌گره به‌نام سه‌تن ازپاکنهادان که به‌آنها اعتقاد دارند برآن زده درمیان او می‌بندند و زناری از ریسمان خام بافته حمایل بردوش راست او می‌اندازند و چوبی به‌درازی یك‌گزوکسری بجهت محفوظ داشتن خود ازآسیب موذیات و ظرفی ازمس بجهت‌آب خوردن بدست‌او داده اورا به‌برهمن دانایی سپارندکه دوازده سال به‌خانه او بسر برده بخواندن بیدکه آن را کتاب الهی اعتقاددارند مشغولی نماید و ازیـن روز اورا برهمن می‌خوانند و دراین‌مدت می‌باید که‌مطلق‌گردلذات جسمانی نگردد.چون نیمه روز بگذرد به‌طریق‌گدائی به‌خانه برهمن دیگررفته‌آنچه باو دهند نزد استادآورده به‌رخصت او تناول نماید و ازپوشش بغیرلنگی کرباسی‌که سترعورت‌کندو دوسه‌گز کرباس‌دیگرکه بردوش اندازد چیزی دیگراختیارننماید.

ین حالت را برهمن چرج(چارج)گویند یعنی مشغولی به‌کتاب الهی. بعد از گذشتن مدت مذکور به‌رخصت استاد وپدر کتخدا شود. درین‌وقت اورا رخصت است که ازجمیع لذات حواس پنجگانه خودرا بهره‌مند گرداند تا وقتی‌که اورا فرزندی بهمرسد که سنش به‌شانزده سالگی رسیده باشد و اگراورا فرزند نمی‌شود تا سن چهل وهشت‌سالگی درلباس تعلق‌بسر برد. این ایام راگرهست خوانند یعنی صاحب منزل. آنگاه ازخویشان و اقربا و بیگانه وآشنا جدایی‌گزیده و اسباب عیش‌وعشرت را فروهشته ازتعلق‌آبادکضرت به‌مقام تنهایی نقل‌نموده درجنگل بسربرد. واین‌حالت را بان‌پرست نامند یعنی سکونت درجنگل و چون مقررهنود است که هیچ عمل خیرازاهل تعلق بی‌شرکت و حضور زن‌که اورا نیمه مردگفته‌اند تمام‌شود و هنوز بعضی اعمال و عبارات اورا درپیش است زن را همره جنگل ببرد، و اگراوحامله باشد رفتن او موقوف دارد تا وقتی‌که بزاید وسن بچه به‌پنج سالگی‌رسد. آنگاه فرزند را به‌پسر کلان ویا دیگرخویشان‌سپرده خود [۱۴۱الف] رابه‌فعل‌آورد. وهمچنین اگرزن حایضه باشد توقف نماید تا وقتی‌که پاک‌گردد. بعد ازاین باو مباشرت ننماید و خودرا به‌ملاقات او آلوده نسازد وشبها آلت قطع بمیان نهاده خواب‌کنند و تا دوازده سال درین مقام بسربرد و خورش‌ازنباتاتی باشدکه درصحراها و جنگلها خود رسته باشد وزناربا خود می‌دارد وعبادت آتش‌بجا می‌آورد و اوقات‌را بگرفتن ناخن وموی سرواصلاح ریش و بروت‌ضایع‌نمی‌سازد وچون این‌مدت به‌روشی‌که مذکورگشت به‌انتهارسد دیگرباره به‌خانه خود بیاید وزن را به‌فرزندان یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به‌ملازمت مرشدکامل رفته هرچه باو باشد از زنار و موی‌سروغیره درحضور او درآتش انداخته بسوزد و بگوید که داشتم حتی ریاضت‌وعبادت به‌اختیار ازدل خود بیرون‌کردم و راه خواطررا بردل بندد و درمراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ‌چیزرا بغیراز موجود حقیقی‌صاحب وجود نداند و اگرسخن از علم کند بیدانت باشدکه حاصل‌آن را باباففانی درین بیت به‌نظم درآورده: بیت

یک چراغ است درین‌خانه و ازپرتوآن هرطرف مینگرم انجمنی‌ساخته‌اند

واین حالت را سرب‌بیاس گویند یعنی همه‌گذاشتن و صاحب‌این‌مقام را سرب‌بیاسی نامند. بعد ازملاقات جدروپ برفیل سوارشده‌ازمیان معموره اجین‌گذشتم وموازی سه‌هزارو پانصدی روپیه ازریزگی درگذشتن بردست راست‌وچپ خود افشاندم و یک‌کروه وسه‌پاوقطع نموده به‌ظاهرموضع داودگهیرا که محل نزول اردوی ظفرقرین بود فرودآمدم.

درروزسیوم که روزمقام‌بود بنا براشتیاق صحبت جدروپ بعد ازنیمروز به‌دیدن اومتوجه گشتم و تا شش‌گهری به‌ملاقات او مسرورخاطربودم درین روزهم سخنان خوب مذکور گشت

قریب به‌شام داخل‌دولت سرای خاص گشتم. روزچهارم سه کروه و یك‌پا و درتوردید حوالی موضع جراوپرانیه نزول اجلال گشت. این منزل هم به‌غایت خوش‌وخرم و پردرخت جای بود.

درششم کوچ واقعه شد. بعد ازقطع مسافت چهار کروه و سه‌پاو بر کنار تال دیپالپور بهریه نزول[۱۴۱ب] افتاد. بنا برخوبی‌جا و مقام لطافت تال‌درین منزل چهار روزمقام نموده شد وآخرهای‌هرروز بر کشتی‌سوارشده به‌شکار مرغابی و دیگرجانوران‌آبی‌مشغولی می‌نمودم. دراین منزل انگور فخری احمد نگرآورده بردند. اگرچه دربزرگی به‌انگور فخری‌کابل نمی‌رسد اما درلطافت ازان هیچ کمی‌نداشت. منصب بدیع‌الزمان ولد میرزا شاهرخ‌به‌التماس فرزند باباخرم به‌هزاروپانصدی ذات وهزارسوار مقررگشت.

یازدهم کوچ نمودم بعد ازقطع سه‌کروه و یك‌پاو حوالی پرگنه دولت‌آباد محل‌اقامت گردید. دردوازدهم که مقام بود به‌قصدشکار سواری دست‌داد. درموضع شیخوپور ازمضافات پرگنه‌مسطور درخت بهری به‌نظردرآمده درغایت بزرگی و تناوری. دور تنه‌آن هژده‌گزونیم و بلندی ازبیخ تاسرشاخ بیست‌وهشت ذرع و یکپاو واطراف‌شاخه‌هاکه از تنه جدا شده سایه گسترگردیده است.دویست‌وسه ذرع‌ونیم. شاخی که‌هیئت دندان فیل بران ظاهرساخته‌ اند چهل گردرازی‌آن است. دروقتی که حضرت والد بزرگوارم ازاینجامی گذشته‌اند سه‌گزوسه‌پاوبالا ازتنه بربیخی که سر برزمین نهاده پنجه خودرا به‌طریق نشانی برآنجا نهاده اند. من برشاخ‌بیخ دیگرهشت‌گزباز فرمودم که پنجه مرا نیزنقش کنند و بجهت‌آنکه به‌مرور زمان این‌نقش‌فرسوده نگردد صورت هردوپنجه را برسنگ مرمرنگار نموده برهمان تنه‌ها نصب سازند وفرمودم که براطراف‌آن درخت چبوتره به‌صفا ترتیب دهند.

چون درایام شاهزادگی به‌میرضیاءالدین قزوینی که ازسادات سیفی‌است و درزمان دولت من به‌خطاب مصطفی‌خان سرافرازی یافته وعده نمودم که پرگنه مالده راکه‌ازپرگنات مشهور صوبه بنگاله‌است به‌طریق‌آلتمغا به‌او و فرزندان او مرحمت نمایم، درین منزل این عطیه عظمی درشان او ازقوت بفعل‌آمد. درسیزدهم کوچ واقع‌شد. ازمنزل مذکور به‌قصدسیر وشکار با بعضی ازمحلهای و چندی ازنزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲الف] از اردو جداشده به‌موضع حاصلپور متوجه‌گشتم واردو درحوالی نعلچه فرودآمد و مادرموضع سارنکپور منزل زدیم.ازخوبی ولطافت این موضع چه نویسد. ازدرخت انبه و بسیاری و زمینهای سبزوخرم. مجملا دراین منزل بنابرسبزی و خرمی‌جا سه‌روز مقام شده واین موضع را ازتغییر کیشومارو به‌کمال‌خان قراول مرحمت نمودم و حکم شدکه بعد ازین موضع مذکور راکمالپورمی‌گفته

باشد. درهمین منزل شب سیورات واقع‌شد. جوگی بسیار جمع‌آمده بودند، لوازم این‌شب به‌فعل‌آمد و بادانایان این طایفه صحبتها داشته شد دربن روزها سه نیله‌گاو شکارنمودم.

خبرکشته شدن راجه‌مان دراینجا رسید. اورا به‌سرداری لشکری برسرقلعه کانگره‌تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می‌رسد می‌شنود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است برسرجاومقام اوآمده بعضی از ولایت ورا به‌تصرف درآورده‌است. دفع‌اورا اولی دانسته برسر و متوجه‌می‌شود. سنگرام مذکور راقوت مقاومت با ونبود ولایات متصرف شده را می‌گرداندو به‌کوههای‌صعب و محکمه‌های مشکل پناه می‌برد. راجه‌مان سردرپی اونهاده به‌همان محکمها درمی‌آید و ازغایت غرور ملاحظه پیش‌وپس و درآمد و برآمد خود ناکرده بااندك جمعی خودراباو می‌رساند. سنگرام چون می‌بیند که جای‌گریزومحل بدررو ندارد به‌مقتضای این بیت‌که: بیت

وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

درمقام مقابله ومدافعه درمی‌آید وبه‌حسب تقدیرسنگی به‌راجه‌مان می‌رسد و جابجاجان به‌جان‌آفرین سپرده شکست برمردم و می‌افتد وجمع کثیر کشته می‌شوند وبقیه مردم زخمی‌اسپ ویراق نداخته به‌صد تشویش نیم‌جانی برمی‌آورند.

هفدهم ازسارنکپورکوچ نموده بعدازقطع سه‌کروه به‌موضع حاصل‌پور رسیدم‌دراثنای راه یك نیله‌گاو شکارشد. موضع مذکور ازجاهـای مقررمتعین صوبه مالوه است. انگـور [۱۴۲ب] فراوان و درخت انبه بیرون ازحساب و شماره وآبهای‌روان بـر طراف‌آن جاری. وقتی رسیدیم که انگورآن بخلاف انگور ولایت رسیده‌بود به‌ارزانی و فراوانی که ادنی‌باغی آنمقدارکه خواهد میسر باشدکه بخرد و خشخاش گل‌کرده بودو قطعه‌قطعه به‌رنگهای‌گوناگون بنظردرمی‌آمد.مجملاباین‌لطافت دهی کم می‌باشد. سه‌روزدیگردراین موضع مقام شد سه‌راس نیله‌گاو به‌بندوق انداخته‌شد. دربیست‌ویکم ازحاصل‌پور به‌دوکوچ به‌ارودی بـزرگ داخـل گشتم دراثنای راه یك نیله شکارشد. روزیکشنبه بیست‌ودوم ازحوالی نعلچه‌کوچ‌کرده تالی‌که درپاین قلعه ماندو واقع بودمحل نزول‌گشت، دربنولا قراولان خبرآوردندکه شیری را دربن سه‌کروهی درقبل داریم‌باآنکه روزیکشنبه بود دوروزکه روزمذکور و پنجشبه باشد بهشکار بندوق‌متوجه نمی‌شوم‌به‌خاطررسیدکه چون ازجانوران موذی است دفع اورا بایدکرد متوجه شدم چون به‌جا ومقام اورسیدم درسایه درختی نشسته بود ازبالای فیل دهن اوراکه نیم‌باز بود درنظرداشته بندوق راگشاد دادم.به‌حسب اتفاق به‌درون دهن او درآمده درکله و مغزاوجاکرد و به‌همین یك بندوق‌کار اورا تمام ساختم. بعد ازآن جمعی که همراه بودند هرچند تفحص

کردند که محل زخم‌را بیابند نتوانستند یافت. چه‌به‌حسب‌ظاهر برهیچیك از اعضای‌او علامت زخم بندوق نبود. آخرالامر فرمودم که دهن‌اورا ملاحظه نمایند. بعداز آن ظاهر شد که گولی به‌درون دهن‌اورسیده‌بود و بدین‌زخم ازپادرآمده. گرگ نری میرزا رستم شکـار کرده آورد. می‌خواستم که ملاحظه‌نمایم که آیا زهره اوبطریق زهره شیردردرون‌جگر واقع است یامانند جانوران دیگر در بیرون جگر جادارد. بعـد از تفحص ظاهـرشد کـه زهره او هم در درون جگر میباشد.

روزدوشنبه بیست‌وسیوم یك‌پهرگذشته بمطالع سعد وساعت فرخ بمبارکی به‌فیل سوار [۱۴۳ الف]شده به‌قلعه مندو متوجـه‌گشتم. یـك‌پهر وسه‌گهری ازروزمذکـور گذشته داخل منازلی که جهت نزول‌اجلال ترتیب داده‌بودند شدم یك‌هزارویانصدروپیه درراه افشانـدم از اجمیر تابه‌مندو که یکصدو پنجاه‌نه کروه بود. در عرض چهارماه وچهار روز بـه‌چهل وشش کوچ وهفتادوهشت‌مقام درنوردیده آمد. درین‌چهل‌وشش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش برکنار تالابها یاجویهاونهرهای عظیم که برکنار درختها وسبزه‌ها وخشخاش زارهـا گل‌کرده داشت واقع‌می‌گشت وروزی نگذشت که درمقام وکوچ شکار نشده باشد. تمام راه براسب وفیل‌سوار سیرکنان‌وشکارافکنان می‌آمدیم ومشقت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی به‌باغی نقل می‌افتد. دریں شکارها آصف خـان ومیرزارستم و میرمیران وانیرای و هدایت‌الله ووراجه‌سارنگدیو وسید کاسو وخواصخان همیشه درجلومن‌حاضرمی بودند.

چون پیش‌ازآنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را بجهت تعمیر عمارت حکام سابق مندو فرستاده بودم مشارالیه درمدتی که رایات اقبال دراجمیر نزول اجلال داشت بعضی ازعمارات که قابل تعمیربود مرمت نموده بعضی جاهارا مجـدد احداث نموده مجملا منزلی ترتیب داده که غایت در هیچ‌جـا بدان نـزهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که به‌اتمام رسیده باشد. قریب‌سه‌لك روپیه که ده‌هزارتومان ولایت بـوده باشد صرف آن‌شد. بایستی که این‌عمارت در شهرهائیکه قابلیت نزول‌اجلال می‌داشت واقع می‌بود واین قلعه دربالای کوه رفیع واقع‌است دور آنده‌کروه بمسافت درآمده درایـام برسات جـائی به‌خوشی‌ولطافت این‌قلعه‌نمی‌باشد. شبهادرقلب لاسدبه‌مرتبه‌سرد می‌شود که بی‌لحاف‌نمی‌توان گذرانید وروزهااحتیاج به‌بادزدن نمی‌شود. گویند که پیش از زمان راجه کرماجیت‌راجه‌بود جیسنگدیونام. درزمان اوشخصی بجهت آوردن‌کاه به‌صحرا برآمده‌بود. دراثنای دویدن داسی که دردست داشت به‌رنگ طلا گشت واوداس خودرا چون متغیردید نزدماندن نام آهنگـری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ب] دانست‌که این داس طلاشده و قبل ازین شنیده

بود که دراین‌دیار سنگ پارس که به‌ملاقات آن آهن و مس طلاسی گردد، هست درساعت آن کاهی‌را همراه گرفته بدان جا ومقام آمد وسنگ‌را بدست آورد وبعدازآن این گوهر بی‌بها را به‌نظر راجه‌وقت گذرانید. راجه به‌وسیله این‌سنگ زر حاصل‌نموده‌پاره آن‌را صرف‌عمارت این‌قلعه نمود ودرعرض دوازده‌سال به‌اتمام رسانید وبه‌خواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این‌قلعه‌تعبیه نموده‌اند بهیأت سندان تراشیده فرمود که به‌کار بردند.درآخـرهای عمر که دل‌ازدنیابر گرفته‌بود برساحل دریای نربده که ازمعابد مقرر هنود است مجلسی‌ترتیب‌داده برهمنان راحاضرساخته به‌هریك لطفها وشفقتها ازنقد وجنس نموده. چون نوبت برهمن که سبت‌قدیم باوداشت رسید این‌سنگ‌را بدست اوداده او ازناشناسایی خشمگین‌شده آن گوهر بی‌بهارا درآب انداخت. بعدازآنکه برحقیقت او مطلع گشت به‌حسرت جاوید گرفتارآمده هرچند تفحص نمود اثری ازآن ظاهرنگشت. این مقدمات کتابی‌نیست از زبان و افواه‌شنیده شده. اما این‌حکایت را اصلاً عقل‌من قبول نمی‌کند ودرپیش من متالی می‌نماید.

بازدید ازعمارات‌ماندو: .ندوسرکاری است ازسرکارهای مقرر صوبه مالوه یك‌کرور وسی و نه‌لکدام جمع‌اوست. مدتها تختگاه سلاطین این دیار بود عمارات واثرهای قدیم در اروپا برجاست وتاحال نقصانی بدانجاراه نیافته. دربیست وچهارم به‌قصد سیر عمارت‌سلاطین سابق سوارشدم اول‌مسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوری است درآمـدم. بغایت عمارت عالی به‌نظر درآمد. تمام ازسنگ تراشیده ساخته‌اند وباآنکه یکصـدوهشتاد سال از زمان ساختن‌آن گذشته چنان مشاهده می‌شود که گویا امروز بنادست از عمارت این کشیده است. بعدازآن به‌عمارت مقبره حکم‌طبقه خلجیه که‌قبر روسیاه ازل وابد نصیرالـدین سلطان غیاث‌الدین نیز دراین‌جا واقع بود چون مشهوراست که این‌بی‌سعادت به‌قتل پدر خود سلطان غیاث‌الدین [۱۱۴الف] که درسن هشتادسالگی بوده اقدام نموده دومرتبه زهرداد و او زهر مهره‌که در بازو داشت دفع‌آن نمود. درمرتبه‌سیوم کاسه شربتی به‌زهر آمیخته به‌دست خـود به‌پدر دادکه این‌را می‌باید نوشید. پدر چون اهتمام‌آن دراین‌کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود باز کرده پیش‌او انداخت وروی عجزونیاز به‌درگاه خالق بی‌نیاز آورده برزبان راند که خداوندا عمرمن بهشتادرسیده واین مدت‌رابه‌دولت وعشرت وکامرانی گذرانیده‌ام چنانچه هیچ‌پادشاهی را میسرنگشته، اکنون‌که زمان بازپسین منست امیدوارم کـه نصیرا را به‌خون نگیری وموت مرا بهاجل مقدر حساب‌کنی وازو بازخواست آن ننمائی.بعد از ادای این‌کلمات آن‌کاسه شربت زهرآمیخته را درکشید وجان‌را به‌جان‌آفرین سپرد.

مقصود او ازذکر این‌مقدمه که ایام دولت را به‌عیش و عشرت گذرانیدم کـه هیچیك

از سلاطین در میسر نگشته‌است آن‌است که چون درسن چهل‌وهشت‌سالگی به اورنگ حکومت نشست، به‌محرمان ونزدیکان خود اظهار نمود که درخدمت پدر بزرگوارخود سی‌سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد وسپاهگری تقصیر نکرده‌ام الحال که نوبت من رسیده اراده ملک گیری ندارم ومی‌خواهم که بقیه‌عمررادرعیش وعشرت‌بگذرانم. می گویند که پانزده‌هزار زن در محل خود جمع‌نموده بود. شهری ازین‌طایفه ترتیب داده مشتمل برجمیع طوایف از اقسام اصناف پیشه‌کار وحاکم وقاضی وکوتوال وآنچه به‌جهت انتظام شهر درکار است از زنان تعیین‌نموده‌بود وهرجا کنیزی صاحب‌جمال شنیدی تا به‌دست‌نیاوردی ازپا ننشستی. اقسام صنایع وعلوم به‌کنیزان آموخت وبه‌شکار میل بسیار داشت. آهوخانه‌هاساخته دراینجااصناف جانوران جمع‌آورده اکثراوقات بازنان درآن‌آهوخانه‌هاشکار می کــرد. مجملاً [۱۴۴ب] درمدت سی‌ودوسال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده‌بود برسرهیچ غنیمی سوارنکــرده این‌مدت‌را به‌فراغت وآسودگــی وعشرت گذرانید. همچنین هیچ کس برسرملــک اونیامده. برزبانهاست که چون شیرخان افغان درایام سلطنت وحکومت خود باوجود حیوان طبعی برسر قبر نصیرالدین رسید به‌جهت همین‌عمل‌شنیع به‌جمعی که همراه اوبودند فرمود کــه چوبها بر قبراوزدند. من‌نیزچون به‌قبر اورسیدم لگدی‌چند بر گور زده به‌بنده‌هایی که‌درملازمت بــودند فرمودم تاقبراورالگدکاری‌نمودند. چون خاطر بدین‌تسلی نشد گفتم که گور اوراشکافته‌اجزای ناپاک اورا به‌آتش اندازند. باز به‌خاطر رسید که چون آتش نوریست از انوارالهــی حیف است که به‌سوختن جسد کثیف اوآن جوهر لطیف آلوده گردد ونیز مباداکه ازین سوختن درنشئه دیگرتخفیفی درعذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده اورا بااجزای خاک‌شده در دریای‌نربدهانداختند. چون درایام‌حیات به‌واسطه حرارتی که درطبیعت اوغالب بودهمیشه درآب به‌سرمی‌برد چنانکه مشهور است که درحالت مستی یک‌بار خودرا به‌یکی ازحــوضهای کالیاده که عمق تمام‌داشت انداخت چندی ازخدمتکاران‌محل سعی‌نموده موی‌اورا بــه‌دست آوردند وازآب بیرون‌کشیدند. بعدازآنکه به‌هوش‌آمدمذکور ساختندکه چنین‌امری واقع‌شد. ازشنیدن ین‌مقدمه که موی اورا کشیده برآورده‌اند بسیار غضبناک گشته فرمودکــه دست آن خدمتکار را بریدند. باردیگر که این‌حالتی دست‌داد هیچکس برآوردن او جرأت نکرد تادر آب غوطه‌خورده جان‌داد. به‌حسب اتفاق بعدازگذشتن یکصدوده‌سال ازفوت او این مقدمه به وقوع آمدکه اجزای فرسوده اوهم به‌آب پیوست.

در بیست‌وهشتم عبدالکریم را به‌جلدوی عمارات مندو که به حسن‌سعی و اهتمــام اوبه تمام رسیده‌بود به‌منصب‌هشتصدی ذات وچهارصد[۱۴۵الف]نفرسوار ازاصل واضافه‌سرفراز

ساخته به‌خطاب معمورخانی بلند نام گردانیدم.

درهمان‌تاریخ که رایات جلال به‌قلعه‌مندو درآمد فرزند بلنداقبال سلطان‌خرم باعساکر منصوره به‌شهر برهانپور که حاکم‌نشین ولایت خاندیس‌است داخل می‌شود. و بعدازچندروز عریضه افضلخان و ری رایان که دربرآمد جمیر فرزند مشارالیه آنهـارا به‌همراهی ایلچیان عادلخان مرخص‌ساخته‌بود می‌رسد. مشعر برآنکه چون خبرآمدن مایان به عادلخان رسیدهفت کروه به‌استقبال فرمان ونشان شاهزاده بلنداقبال برآمده درلوازم تسلیم وسجـده واداى کـه معمول درگاه است سرموی‌فروگذاشت ننموده ودرهمین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از پیش نموده تعهد کردکه ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجمـوع را از عنبر تیره‌بخت انتزاع‌نموده به‌تصرف‌بنده‌های پادشاهی بازگذارد وتقبل سود که پیشکش‌لایق به‌همراه یلچیان روانه درگاه‌سازد بعداز ذکر این‌مقدمات ایلچیان‌را به‌عزت‌تمام مجا ومقامی که به‌جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می‌آرند وهمان‌روزکس به‌عنبر فرستاده مقدماتی کـه به‌او اعلام می‌بایست نمود پیغام می‌دهد. این‌اخبار باعرایض افضلخان ورای‌رایان به‌مسامع جلال رسید.

ازاجمیر تاروز دوشنبه بیست‌وسیوم ماه‌مذکور درمدت چهارمـاه دوقلاده شیر وبیست‌و هفت نیله‌گاو وشش‌راس چیتل وشصت‌رأس آهو وبیست‌وسه خرگوش وروباه ویـك‌هـزارو دویست قطعه مرغابی وسایر جانوران شکار شده بود دربن شبها حکایت شکارهای ایام‌پیش وشوق وخواهشی که خاطر را بدان شغل میل بود، به‌استادهٔ پـایه سریر خـلافت‌مصیر نقل می‌نمودم. به‌خاطر رسیدکه آیا شمار آنکه از ابتدای آن تمیز تاحال واقع‌شده به‌دست توان آورد. بنابرین مقدمه به‌واقعه نویسان ومشرفان شکار وقراولان و عمله وفعله این خـدمت امر نمودم که درصدد تحقیق‌شده آنچه ازهرجنس جانور شکارشده مجموع [۱۴۵ب] را فراهم آورده به‌من بشنوانند. ظاهرشدکه از ابتدای سن دوازده‌سالگی سنه نهصد وهشتاد وهشت سال هجری است لغایت آخر این‌سال‌که یازدهم سال است ازجلوس همایون وسن‌من به‌پنجاه‌سال قمری رسیده بیست‌وهشت‌هزاروپانصد وسی‌ودوشکار درحضور واقع شده از این‌جمله هفـده هزارو یکصدوشصت‌و هشت جانور به‌دست خود به‌بندوق وغیره‌براین موجب شکار نموده‌ام. جانوران چرنده سه‌هزارودویست وسه‌قلاده ورأس وغیره شیر هشتادوشش‌قلاده وخرس وچیته و روباه واودبلاو وکفتار نه‌قلاده نیله‌گاو هشتصد وهشتاد ونه‌رس مهاکه از عالم گوزن‌است غایتا دربزرگی وکلانی برابر به‌نیله‌گاو می‌شود سی‌وپنج راس آهـوی‌نرومـاده وچهکاره و چیتل وبزکوهی‌وغیره‌یك‌هزارو شش‌صدوهفتاد و دورأس وقوچ وآهوی سرخه‌دویست‌وپانزده

رأس گرگ شصت‌وچهار راس گاومیش صحرایی سی‌وشش رأس خوك نود رأس، رنگ بیست‌وشش رأس، قوچ کوهی بیست‌ودو راس گورخر شش رأس خرگوش بیست‌وسه رأس جانوران پرنده سیزده هزار و نهصدو شصت‌وچهار کبوتر ده‌هزار و سیصدوچهل و هشت‌قطعه لگر و جگر و سه‌قطعه‌عقاب دودست غلیواج بیست‌وسه‌قطعه‌چغد سی‌و نه‌قطعه قرطان دوازده‌قطعه‌موش‌خور پنج‌قطعه گنجشك چهل و یك‌قطعه فاخته بیست‌وپنج قطعه بوم‌سی‌قطعه مرغابی وقاز وکاروانك وغیره یکصدوپنجاه‌قطعه زاغ سه‌هزار و چهارصدو هفتادوسه‌قطعه جانوران آبی مگرمچ که نهنگ ازان تعبیر توان کرد، ده عدد.

نوروز دوازدهم از جلوس همایون

یك گهری ازروزدوشنبه سی‌ام ماه‌مذکور مطابق‌دوازدهم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیراعظم از برج حوت به‌عشرت‌سرای محمل کـه خانه شرف وسعادت اوست انتقال نمودند درهمین‌وقت تحویل که ساعت‌سعد بود بـر تخت جلوس نموده بسه[۱۴۶الف]دستور مقرر فرمودم که دیوانخانه خاص و عام‌را دراقمشه نفیـه گرفته آئین‌بندی نمایند باوجود که اکثر امرا واعیان دولت درخدمت‌فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته‌بود که ازسنوات‌سابق هیچ کمی نداشت. پیشکش روزشنبه به‌آنندخان مرحمت نمودم درهمین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرضداشت سلطان‌خرم رسید مضمون آنکه جشن نـوروزی به‌دستورسالهای گذشته ترتیب‌یافته چون ایام سفر ویساق درمیان بود پیشکش همه‌ساله به‌بندهای درگـاه معاف نمودم. این‌معنی بغـایت مستحسن افتاد فرزند دلبندرا به‌دعای‌خیرمند یادآورده ازدرگاه الهی خیریت‌دراین به‌جهت او مسئلت نمودم وحکم کردم که درین‌نوروز هیچکس پیشکش نگذراند.

به‌واسطه‌فساد تنباکو که دراکثر مزاجها وطبعها فرموده بودم که هیچکس متوجه‌خوردن آن نشود وبرادرم شاه‌عباس به‌ضرر آن مطلع گشته در ایران می‌فرماید کـه هیچکس مرتکب کشیدن‌آن نگردد. چون خان‌عالم به‌مداومت کشیدن تنباکو بی‌اختیار بود دراکثراوقات بدین مر قیام واقدام می‌نمود. یادگارعلی‌سلطان ایلچی‌دارای ایران این‌معنی را به‌شاه‌عباس عـرض می‌نماید که خان‌عالم یك‌لحظه بی‌تنباکو نمی‌توان بود در جواب عرضداشت او ایـن بیت مرقوم‌می‌سازد. بیت:

رسول یارمی‌خواهد کند اظهار تنباکو   من ازشمع وفا روشن کنم بازار تنباکو

خان عالم نیز درجواب بیتی گفته فرستاده است. بیت

من‌بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو   زلطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

درسیوم سه‌مذکور حسین‌بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانبوسی دریافته دوازده زنجیر فیل‌نروماده پیشکش گذرانید. طاهربخش بنگاله که مخاطب ومعاتب به‌ضمی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافته فیلان‌اوکه بیست‌ویک‌زنجیر بود ازنظر اشرف گذشت. دوازده‌زنجیر پسندافتاد تتمه را به‌اومرحمت نمودم ودراین‌روز مجلس‌شراب ترتیب [۱۴۶ب] داده به‌اکثر بنده‌هائی که درملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سرمست باده اخلاص ساختم. درچهارم قراولان خبرآوردند که ببری درحوالی شکرتلاو که درون‌قلعه از عمارت مقررحکام مالوه‌است درقبل داریم همان‌لحظه سوار شده متوجه آن‌شکار گشتم چون ببر مذکور ظاهر گشت براحدیان وجماعتی که درجلو بودند حمله‌آورگشته دوازده‌نفر را مجروح وزخمی ساختم آخرالامر بسه‌تیربندوق کار اوتمام ساخته شراو ازبنده‌های‌خدا دور ساختم.

درهشتم منصب میرمیران که هزاری ذات وچهارصدسوار بود به‌هزارو پانصدی‌ذات و پانصدسوار مقررگشت. درنهم حسب‌الالتماس فرزند خرم برمنصب‌خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شدکه شش‌هزاری ذات وسوار بوده باشد. وبه یعقوب‌خان که به‌هزارو پانصدی ذات وهزارسوارسرافرازبود به‌دوهزاری ذات ویک‌هزار وپانصدسوار سربلندگردید وبرمنصب بهلول‌خان میانه پانصدی ذات وسیصدسوار افزوده شد که هزاروپانصدی ذات و هزار سوار بوده‌باشد ومنصب میرزااشرف‌الدین حسین کاشغری که درصوبه‌دکن ترددات مردانه ازو و پسر اوبه‌وقوع آمده بود از اصل واضافه به‌هزاروپانصدی ذات وهزارسوار مقرر گشت.

دردهم ماه‌مذکور مطابق بیست‌ودوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۶ هزاروبیست‌وشش وزن قمری منعقدگشت دراین‌روز دوراًس اسب‌عراقی‌ازطویله خاصه وخلعت به‌فرزندم خرم‌مرحمت نموده مصحوب بیرم‌بیگ فرستاده‌شد وهزارسوار برمنصب اعتبارخان افزودم که به‌پنج‌هزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازگشت. دریازدهم حسن‌بیگ تبریزی که دارای ایران اورا نزد حاکم گلکنده به‌طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان باقزلباشان راه هرموز مسدود بود باایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند ودوراًس اسب وچند [۱۴۷الف] تقوز پارچه دکن وگجرات پیشکش اوگشت درهمین‌تاریخ اسب‌عراقی از طویله خاصه به خانخانان مرحمت نموده شد. درپانزدهم هزاری ذات برمنصب میرزا راجه بهاوسنگه‌افزوده شد که پنج‌هزاری ذات وسه‌هزار سوار بوده باشد. درهفدهم پانصدسوار دیگر برمنصب‌میرزا رستم افزوده پنج‌هزاری ذات ویک‌هزار سوارکردم ومنصب‌صادق‌خان به‌هزارو پانصدی ذات وهفتصد سوار از اصل واضافه مقررگشت وارادتخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات و ششصد

سوار به‌همین دستور سرافراز گردید. برمنصب انی‌رای پانصدی‌ذات و یکصدسوار افزوده گشت که هزارو پانصدی ذات و پانصدسوار بوده باشد.

سه گهری ازروزشنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد. درهمین‌وقت مجدداً جلوس نمودم. از گرفتاران لشکر عنبر مقهور که سی‌ودونفر بودند درجنگ شاهنوازخان وشکست آن‌بداختران به‌دست اولیای‌دولت قاهره افتاده‌بودند یکی‌را به عتقدخان سپرده‌بودم. محافظانی که به‌جهت حفظ اومعین بودند، غفلت ورزیده اورا می گذرانند. این‌معنی برخاطرمن بسیار گران آمد. اعتقادخان را مدت سه‌ماه از کورنش منع‌نموده بودم چون محبوس مذکور نام‌ونشان بود هرچند تردد نمودند به‌دست درنیامد. آخرالامر فرمودم که سردارآن جماعه را که درمحافظت اوغفلت نموده‌بود به‌سیاست رسانند واعتقادخان دراین‌روز متبرك حسب‌الالتماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت.

چون‌مدتی‌بودکه احوال بنگاله وسلوك قاسم‌خان خوب شنیده نمی‌شد، به‌خاطر رسید که ابراهیم‌خان فتح‌جنگ راکه مهمات صوبه بهاررا صورتی داده‌کان‌الماس به‌تصرف وعمل بنده‌های‌درگاه درآورده‌است به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌جهانگیرقلیخان‌را که درصوبه‌الله‌آبادجاگیر دارد، به‌جای او به‌بهار روانه‌سازد وقاسم‌خان را به‌درگاه طلب دارد درهمین‌ساعت وروز متبرك حکم‌شد که دراین‌باب فرامین‌مطاعه به‌قلم درآورند وسزاولان تعیین‌شدندکه جهانگیرقلی‌خان را به‌بهاربرده [۱۴۷ب] ابراهیم‌خان فتح‌جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جوهری را نواخته به‌هزاری‌ذات وسیصدسوار سرافراز ساختم.

دربیست‌ویکم محمدرضاایلچی دارای ایران‌را رخصت نمودم شصت‌هزار روپیه که سی‌هزار روپیه بوده باشد باخلعت به‌اومرحمت شد. دربرابریادبودی‌که برادرم شاه‌عباس به‌جهت من فرستاده‌بودند تحفه‌چند ازقسم مرصع‌آلات‌که دنیاداران دکن فرستاده‌بودند بادیگرپارچه‌ها ونفیس ازهرقسم وهرجنس که تحفگی راشاین بود موازی یك‌لك‌روپیه همراه ایلچی‌مذکور روانه ساختم. ازاین‌جمله پیاله‌بوری بودکه چلبی ازعراق فرستاده بود وآن پیاله را شاه دیده بود به‌ایلچی گفته‌باشندکه اگر دراین‌پیاله برادرم شراب نوشیدن به‌جهت‌من‌فرستند شفقت تمام خواهد برد. چون ایلچی این‌معنی را ظهارنمود درحضوراو چندمرتبه ازاین پیاله شراب خورده فرمودم‌که سرپوش ورکابی به‌جهت آن‌تیار ساختند وداخل سوغاتها نموده فرستادم. سرپوش میناکاری‌بود به‌منشیان عطارد رقم فرمودم که جواب کتابت‌که آورده بروجه صواب مرقوم سازند دربیست‌ودوم قراولان‌خبرشیر آوردندهمان‌لحظه سوارشده خودرا به‌شیررسانیدم وبه‌سه‌تیر بندوق خلق را از شراو واورا ازشرنفس خویش خلاص ساختم.

مسیح‌الزمان گربه‌آورده گذرانید که این گربه خنثی است. درمنزل‌من‌هم بچه‌ها ازو تولد یافت وهم به‌گربه دیگرجفت‌شده بچه‌ازو بهمرسید. در بیست‌وپنجم فوج اعتمادالدوله درمیدان جهروکه درشن ازنظر گذشت. دوهزارسوار حسوش‌رسید که اکثر آن مغول بودند وپانصدسوار تیرانداز ازو توپچی وچهارده‌زنجیر فیل فوج بخشیان به‌شمار درآورده به‌عرض رسانیدند. فوج مذکور بسیار آراسته و به توزك به‌نظر درآمد. در بیست‌وپنجم شیر ماده شکارشد.

روزپنجشنبه غره‌اردی بهشت الماسی که مقرب‌خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود به‌نظر [۱۴۸الف] درآمد. بیست‌وسه‌سرخ‌وزن داشت جوهریان سی‌هزار روپیه قیمت‌نمودند. فرداعلی‌الماسی بود. بغایت‌پسندافتاد. فرمودم که انگشتری ساختند درسیوم منصب یوسف‌خان حسب‌الالتماس باباخرم از اصل و اضافه سه‌هزاری‌ذات و هزاروپانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی‌دیگر از مرا ومنصبداران به‌تجویز فرزندمذکور اضافه حکم‌شد.

تفنگ‌اندازی نورجهان بیگم: درهفتم‌چون قراولان چهارشیر درقبل‌داشتندبعداز گذشتن دوپهروسه گهری بامحل متوجه شکارآنها گشتم چون شیران به‌نظر درآمدند نورجهان‌بیگم زمین التماس نمود که اگر حکم‌شود من این‌شیران را به بندوق (تفنگ) بزنم. فرمودم که چنین باشد. دوشیررا به‌بندوق ودوی دیگر را هریك‌به‌دوتیر زده انداخت وتاچشم برنمی‌زدیم قالب این‌چهار شیررا به‌شش‌تیر ازحیات پرداخت. تاحال چنین تفنگ‌اندازی مشاهده نشده بود که ازبالای فیل ازدرون عماری شش‌تیرانداخته‌شود که یکی خطا رفتد وچهارعدوی چنین فرصت‌حرکتی وجنبیدن نیابند. به‌جلدوی این کمانداری هزاراشرفی نثار نموده یك‌حفست مروارید وقطعه الماس که یك لك روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم.

درهمین‌روز معمورخان به‌اتمام عمارات دولتخانه لاهورمرخص گشت درذهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود به‌عرض‌رسید. دردوازدهم میرمحمود شیر دونیم چون استدعای‌فوجداری‌می‌نمود اورا به‌خطاب‌تهورخانی واضافه‌منصب سرافراز ساخته به‌فوجداری بعضی ازپرگنات صوبه ملتان تعیین‌نمودم. دربیست‌ودوم طاهربخشی بنگاله که منع‌کورنش‌او شده بود ملازمت‌نمود. نذر وپیشکشی که داشت گذرانید. هشت‌زنجیر فیل پیشکش قاسم‌خان حاکم‌بنگاله بادوزنجیر فیل‌شیخ‌مودود دراین‌روز ازنظر گذشت. دربیست‌وهشتم به‌التماس‌خان دوران پانصدی برمنصب عبدالعزیز اضافه حکم شد. درپنجم خورداد خدمت دیوانی صوبه گجرات ازتغییر کیشو به‌میرز حسین مقررشد اورا [۱۴۸ب] به‌خطاب کفایت خانی سرافراز ساختم. درهشتم لشکرخان که به‌خدمت بخشیگری لشکربنکش تعیین بود آمده ملازمت نمود

یکصدمهرو پانصدروپیه تدرگذرانید. چند روز قبل ازاین‌استادمحمد نائی را که در فن خود ازبی‌نظیران بود درزندم خرم به‌موجب طلب به‌ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس‌ساز ازو شنیده شد ونقشی که درغزل به‌نام من بسته بود گذرانید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به‌روپیه وزن نمودند. ششهزاروسیصدروپیه شد. فیل حوضه‌داری نیز به‌او عنایت نموده مقررفرمودم که برآن‌فیل‌سوار شده وزرها براطراف وجوانب خود چیده به‌منزل‌خود برود.

ملااسد قصه‌خوان ازملازمان میرزاعازی درهمین‌روز از تهته آمده ملازمت نمودچون پرنقل وشیرین حکایت وخوش‌بیان بوده صحبت‌او به‌من درافتد او را به‌خطاب محظوظ‌خانی خوشدل‌ساخته یك‌هزارعدد روپیه وخلعت واسپ ویك‌زنجیر فیل وپالکی بدوعنایت نمودم و بعدازچندروز فرمودم که به‌روپیه اورا برکشند چهارهزاروچهارصدعدد روپیه‌شد وبه‌منصب دوصدی ذات وبیست‌سوار سرافرازگردید وفرمودم که همیشه درمجلس گپ حاضر مـی‌بوده باشد. درهمین‌تاریخ لشکرخان‌جمعیت خودرا درجهروکه درشن به‌نظر درآورد. پانصدی‌سوار وچهارده‌زنجیرفیل‌ویکصد‌نفر بندوقچی‌بود. در بیست‌وچهارم‌خبررسیدکه مهسنگه‌نبیره راجه‌مان سنگه که داخل امرای کلان بود دربالاپور ولایت برار به‌افراط شراب درگذشت. پدر اوهم درهمین‌سن‌سی‌ودوسالگی به‌خوردن شراب بیرون زاندازه وحساب ضایع‌شده بـود. درهمین روزها انبه سیاری ازاطراف ولایت‌دکن وبرهانپور وگجرات وپرگنات مالوه به‌میوه خـانه خاصه شریفه آورده‌بودند باآنکه این‌ولایت به‌خوش‌انبگـی مشهور ومعـروف‌اند درشیرین و کم‌ریشگی وکلانی انبه کم‌جائی برابری به‌انبه این‌ولایات می‌کند. چنانچه مکرر درحضور فرمودم‌که به وزن درآورند. [۱۴۹الف] یك‌سیرو یك‌پاو بلکه چیزی زیاده ظاهرگشت غ.یتاً به‌خوش‌آبی ولذت وچاشنی وکم‌ثقلی انبه چپرامؤو که درحوالی آگره واقع است زیـادتی تمام برجمیع انبه‌ها و ین‌ولایات وسایرجاهای هندوستان دارد.

دربیسـت وهشتم نادری خاصه که تاحال به‌نفاست نادری زردوزی درسرکار من دوخته نشده‌بود. به‌جهت فرزند باباخرم فرستادم وحکم شد که بـرنده آن مذکور سازد کـه چون نادری این‌خصوصیات داشت که درروز برآمدن زاحمیر به‌قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت‌آن فرزند فرستاده‌شد. درهمین‌تاریخ دستاری‌که ازسرخود برداشته‌بودم به‌همانطور پیچیده برسراعتمادالدوله گذاشتم واورا بدین‌سعادت سربلند ساختم.

سه‌قطعه زمرد ویك‌قطعه .وربسی مرصع‌انگشتری نگین یاقوت مهابتخان به‌طریق‌پیشکش فرستاده‌بود. ازنظر اشرف گذشت. مبلغ هفت‌هزارروپیه به‌قیمت رسید. درروز مذکور باران کرم وعنایت الهی متقاطر گشت. آب درماند وحیلی روی‌کمی نهاده بود وخلق از این ممر

مضطرب بودند. چنانچه به کثر بنده‌ها حکم شد که به کنار دریای نربده روند و امید بارش و باریدن درین روزها نبود به جهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی تمام متوجه به درگاه باری تعالی گشتم. الله تعالی به کرم وفضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض یک شبانروز تالابها و برکه‌ها و ندله‌ها پر گشت و آن اضطراب خلایق به آرامش تمام مبدل گردید. شکر این عنایت را به کدام زبان ادا توان کرد.

غره ماه تیر علم به وزیرخان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتمل بر دو رأس اسب و پارهٔ پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مربا بود به نظر درآمد. درسیوم مغرا خبر گرفتاری عبداللطیف نامی از حاکم زاده‌های ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه منشأ فتنه و فساد بود آورد. چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. فرمودم کــه مقرب خان اورا به دست یکی از منصبداران تعینات آنجا به درگاه فرستد. [۱۴۹ب] زمینداران نواحی ماندو اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش‌ها گذرانیدند. درهشتم را مداس پسر راجه راجسنگه کچهواهه را تیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم. یادگار بیگ که در ماوراءالنهر به یادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالتی نبوده آمده ملازمت کرده از پیشکش او پیاله سفید خطائی پایه‌داری مستحسن افتاد، و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نه رأس اسب و نه تقوز اقمشه نفیسه و دودانه پوست روباه‌سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت.

همدرین تاریخ راجه گلهه بهیم نراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نر و ماده پیشکش گذرانید. دردهم خلعت و اسپ به یادگار قورچی مرحمت شد درسیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آن روز بجا آورده شد. شیخ مودود چشتی که از تعینات صوبه بنگاله است به خطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسپ بدو مرحمت شد. درچهــاردهم راول سمرسی پسر راول اودیسنگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یکعدد پــاندان مرصع و یک کمر مرصع پیشکش گذرانید. درپانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهای زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر گذشت. ازجمله یک قطعه چهارده و نیم تانک بود به یک لک روپیه قیمت شد. درهمین روز به یادگار قورچی چهارده هزار درب انعام شد اورا به منصب پانصدی ذات وسیصد سوار سرافراز کردم منصب تاتارخان بکاول بیگی را از اصــل و اضافه دوهزاری ذات وسیصدسوار مقــرر داشتم. پسران او هریک علیحده به اضافه منصب سرفراز شدند حسب الالتماس شاهزاده سلطان پرویز پانصدی بر منصب وزیرخان افزوده شد.

در بیست‌ونهم که روز مبارک‌شنبه بود سیدعبدالله بارهه فرستاده فرزند بلنداقبال باباخرم بملازمت [۱۵۰ الف] رسیده عرایض آن فرزند رسانید. مشتمل براخبارات فتح‌ولایات‌دکن که جمیع دنیاداران آنجا سرخدمت بزیربقه اطاعت نهاده بندگی وفرمانبرداری قبول نمودند ومقالید قلعه‌وحصنها به‌تحصین‌قلعه احمدنگر به‌نظر درآورد به‌شکرانه این‌نعمت عظیم وعطیه کبری سرنیازمندی به‌درگاه بی‌نیاز نهاده لب به‌شکر گشاده داد عجز ونیازمندی داده فرمودم که نقاره‌های شادیانه بنوازش درآوردند. لله‌الحمد که ولایات ازدست رفته به‌تصرف اولیای دولت‌قاهره درآمد مفسدانی‌که دم‌سرکشی واستکبار می‌زدند به‌عجز وناتوانی خود اعتراف نموده مال‌سپار وخراج‌گذار گشتند. چون این‌خبر به‌وسیله نورجهان‌بیگم به‌مسامع جلال‌رسید پرگنه تودەرا که دولك روپیه حاصل دارد به او عنایت نمودم. انشاءالله‌تعالی چـون افواج قاهره به‌ولایت‌دکن وقلاع آنجا درآیند وخاطر فرزند ارجمند باباخرم ازتصرف آنجا جمع گردد وپیشکش دنیاداران دکن‌را دراین‌مدت‌این‌چنین پیشکش‌به هیچیك ازسلاطین عهدو عصر خود نداده‌اند همراه‌گرفته باایلچیان آنها روانه ملازمت خواهدشد. امرائی‌که درایـن‌صوبه جاگیردار خواهند بود مقرراست که همراه آورد تاسعادت ملازمت دریافته مرخص گـردند و رایات جلال بافتح وفیروزی عازم پایه‌سریر خلافت مسیر گردد.

چندروز قبل ازآنکه اخبار فتح‌مذکور برسد شبی‌به‌دیوان خواجه‌حافظ تفاول نمـودم که عاقبت این‌کار چه‌نوع خواهدشد. این‌غزل برآمد.

روز هجران وشب فرقت یار آخر شد زدم این فال‌وگذشت اخترو کار آخرشد

چون لسان‌الغیب‌حافظ‌چنین املانمود مرا امیدو ری تمام‌دست‌داد. چنانچه بعد ازبیست وپنج‌روزاخبارفتح‌وفیروزی‌رسید دربسیاری ازمطالب به‌دیوان‌خواجه‌حافظ رجوع [۱۵۰ب] نموده‌ام وبه‌حسب اتفاق آنچه‌برآمده نتیجه مطابق همان بخشیده وکم‌است که مختلف‌نموده باشد. درهمین‌روز هزارسوار برمنصب آصف‌خان افـزوده اورا به‌پنج‌هـزاری ذات وسوار سرفرازی ساختم وآخرهای روز بامردم محل بـه‌سیرعمارت هفت‌منظر متوجه شدم وابتدای شم به‌دولتخانه بازگشتم. این عمارت ازاحداث یافتهای حکام سابق مالوه است که سلطان محمودخلجی باشد. هفت‌طبقه قرارداده‌اندودرهرطبقه‌چهارصفحه ساخته‌اندمشتمل برچهاردریچه بلندی این‌مناره پنجاه‌وچهارزرع‌ونیم است ودور پنجاه‌گز وزینه از سطـح‌زمین تـاطبقه هفتم یکصدو هفتادیك‌است. دررفتن و آمدن یك‌هزارو چهارصدرو پیه نثرشد. درسی‌ویك سیدعبدالله رابه‌خطاب سیفخانی سرافراز ساخته بخلعت واسپ وفیل وخنجرمرصع سربلندگردانیدم وبه خدمت فرزنداقبالمند مرخص‌ساختم ولعلی‌که از سی‌هزارروپیه زیده می‌ارزید بـه‌دست و به

فرزند بلنداقبال فرستادم و نظر بر قیمت آن نکرده چون مدتی بر سر خود می‌بستم اورا مبارک دانسته به‌طریق شگون فرستاده‌شد.

محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشی را به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبه بهار تعیین نمودم ودر وقت رخصت فیلی به‌او عنایت کردم آخرهای روز پنجشنبه امرداد بامردم محل به‌قصد سیر نیل کنتهه که از جاهای دلگشای قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداغخان که ازامرای معتبر والد بزرگوارم بود، دروقتی که این ولایت را به‌جاگیر داشت عمارتی در آنجا ساخته [۱۵۱ الف] به‌غایت دلنشین وفرح‌بخش تادوسه گهری شب توقف نموده بعداز آن متوجه دولتخانه مبارک گشتم. چون ازمخلص‌خان که دیوان وبخشی صوبه بنگاله بود وبعضی سبکیها به‌عرض رسید از منصب او هزاری ذات ودویست سوار کم نمودم. در هفتم فیل مستی ازفیلان پیشکش عادلخان عادل گنج نام به‌جهت رانا امرسنگه فرستاده‌شد. در پانزدهم به قصد شکار متوجه گشتم ویک منزل ازقلعه پائین آمدم. غایتاً کثرت بارندگی وگل به‌درجه بود که مطلق تردد وحرکت میسر نشد بابرفاهیت مردم وآسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه دربیرون گذرانیده شب جمعه بازگشتم درهمین روز هدایت لله که درخدمت توزک وترددات حضور بسیار چسپان است به‌خطاب فدائیخان سرافراز گشت.

این برسات (فصل باران) بارش به‌درجه شد که پیران کهنسال گفتند که این قسم بارانی درهیچ عهد وعصر یاد نداریم. قریب به‌چهل روز ابروباران بود چنانچه گاهی نیراعظم ظهور کرد باد وکثرت باران به‌مرتبه رسید که اکثر عمارتهای قدیم وجدید ازپا درآمدند ودرشب اول باران وبرق وصاعقه چندی افتاد که باآن صلابت و صدا کم به‌گوش رسید بود. قریب به بیست کس از زن ومرد دران ضایع شدند وبربعضی از عمارات سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن راه یافت، هیچ صدا پیش ازاین دلکوب‌تر نیست. تاوسط ماه مذکور شدت باد و باران درترقی بود. بعد ازآن رفته‌رفته رو به‌کمی نهاد. ازکثرت سبزه وریاحین خود روچه نویسد درودشت وکوه وصحرا فروگرفته‌است درمعموره عالم معلوم نیست که مثل ماندوجائی ازحیثیت خوبی وهوا ولطافت جا وصحرا بوده باشد به‌تخصیص درفصل برسات ودرین فصل که ماههای تابان است شبها دردرون‌خانه‌ها بی‌لحاف نمی‌توان خوابید وروزها به‌نوعی می گذرد که مطلق به‌بادزن وتغییرجا ومنزل احتیاج نمی‌افتد. آنچه ازین عالم [۱۵۱ ب] نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهای اینجاست.

دوچیز مشاهده‌افتاد که درهیچ جای ازهندوستان ندیده بودم یکی درخت کیله جنگلی که دراکثر صحراهای این قلعه رسته است دیگر آشیانه مموله که به‌زبان فارسی سرنچه گویند.

تا حال هیچ یك ازصیادان خبر ازآشیان او ند ده بودند به‌حسب اتفاق درعماراتی که درینجا بسرمی‌بردیم آشیانه اوظاهرشد. دوبچه برآورده بود. سه پهرازپنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به‌قصد سیر وتماشای محلها و عمارات شنکر تالاب که از احداث یافتهای حکام سابق مالوه است سوارشدم چون‌به‌جهت‌دارائی وحکومت صوبهٔ پنجاب بهاعتمادالدوله فیل‌مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت‌جوت نام داشت به او مرحمت کردم. تا شام دران عمارات‌دلکش‌بسر برده ازخرمی وسبزی صحرهای اطراف‌به‌غایت محظوظ گشتم وبعد از ادای عبادت وتسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلی رن باوله‌نام که جهانگیر قلی خان به‌طریق پیشکش فرستاده بود ازنظر گذشت.

بعضی لباسها وقماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نپوشد مگرآنکه من عنایت‌کنم. اول دگله نادری‌که بربالای قبا می‌پوشند درازی قدآن ازکمر پایان سرآستین ندارد وپیش‌آن به تکمه بسته می‌شود. مردم ولایت آن را کردی می‌گویندمن نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است‌که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبای پتو گریبان و سرآستین چکن دوز پوشیدن آن را نیز مخصوص خود ساخته بودند. دیگر قبای حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بریده بر دور دامن وگریبان و سرآستین می‌دوزند دیگر قبای اطلس‌گجراتی و دیگر جیره‌وکمربند ابریشم باف‌که گلابتون طلا ونقره را درآن بافته‌باشند. چون ماهیانه‌پاره ازسوارانمهابت خان مطابق بربست [۱۵۲ الف] سه اسپه‌و دو اسپه بجهت سرانجام خدمت دکن‌اضافه شده بود و درثانی الحال‌آن خدمت به انصرام‌نرسید حکم‌کردم‌که دیوانیان آن تفاوت را جاگیر و بازیافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست وششم موافق چهاردهم شهر شعبان‌که شب برأت بود در یکی ازمنازل وعمارات محل نور جهان بیگم‌که درمیان تالاب کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا ومقربان درین مجلس‌که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم‌کردم‌که به مردم پیاله و اقسام مکیفات به مقتضای خواهش هرکس بدهند. بسیاری پیاله اختیار نمودند.فرمودم که هرکس که پیاله بخورد بمثل منصب وحالت خود بنشیند و اقسام کبابها ومیوه‌ها بطریق گزك مقرر شده‌که پیش هرکس بنهند عجب مجلس منعقد گشت. درآغاز شام بر اطراف این تال وعمارات فانوسها وچراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد که تا این رسم را معمول ساخته‌اند شاید درهیچ جای مثل‌آن چراغان شده‌باشد. جمیع چراغها وفانوسها عکس درآب انداخته بنوعی بنظر در می‌آمدکه گویا تمام صحن این تالاب یك میدان‌آتش است بسیارشگفته مجلسی‌گذشت وپیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیاله‌ها تناول نمودند. بیت

دل افروز سرمی شد آراسته / به خوبی بدان سان که دل خواسته
فکندند در پیش آن سبز کاخ / بساطی چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت سبزه میرفت دور / فلک نافه مشک بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان باغ / رخ افروخته هریکی چون چراغ

بعد از گذشتن سه چهار گهری از شام مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نموده و تا یک پهر شب درین موضع منزه بهسر برده داد خرمی وعیش دادم.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دست بههمداده بود. اول آنکه روزجلوس من بود دیگر آنکه شب برأت بود. دیگر[۱۵۲ب] روز را که پیش از این شرح داده شد و نزد هنود از روزهای معتبر است بنابراین سعادت این روز را مبارک شنبه نام نهادیم. دیگر روز چهارشنبه بههمان رنگ که پنجشنبه بهمن یک افتاده است آن روز برعکس من سد افتاده است بنابراین نام این روز شوم را گم شنبه نهادیم دایم این روز از جهان کم باد. در بیست وهفتم سید کمو بخطاب … پرورش خانی سرافراز گردید. در روز دیگر خنجر مرصع به یادگار قوچی مرحمت شد وفرمودیم که او را بعد از این یادگار بیگ می‌گفته باشند. جیسنگه پسر راجه‌مهاسنگه را که درسن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین روزها ملازمت نمود ویک زنجیر فیل پیشکش گذرانید.

یک پهروسه گهری از روزمبارک شنبه دویم شهر ور ماه به قصد سیر بجانب نیل کنتهه و آن حدود سواری دست داد و ازآنجا به صحرای عیدگاه بربالای پشته که نهایت سبزی و خرمی دارد گذر افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرایی بهدرجه شگفته بود که برهرطرف که نظرمی‌افتاد عالم عالم سبزه وگل مشاهده می‌گشت. یک پهر از شب گذشته به دولت سرای همایون داخل گشتم. چون مکرر مذکورمی‌شد که از کیله صحرایی یک‌قسم شیرین بهم می‌رسد که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می‌سازند درصدد تفحص آن شدم. ظاهر شد که میوه آن چیزی سخت بیحلاوتیست غایتاً درظرف پایان صنوبری شکلی که اصل میوه کیله ازآن بیرون می‌آید یک پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم ومزه وقوام پا بوده داشت ظاهر می‌گردد که مردم آن را تناول می‌نمایند و دایقه از ادراک لذت آن بسیارمحظوظ می‌شود.

کبوتران نامه‌بر: در باب کبوتر نامه برسخنان بهگوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی عباس کبوتران بغدادی را که نامه‌برمی‌گویند والحق که ازکبوتران صحرائی ده پانزدهی کلانتر [۱۵۳ الف] هستند. به کبوتر بازان فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کبوتربازان چند جفتی را چنان آموخته کردند که ار اول روز که ازمندو پرواز آنها می‌نمودیم اگر اکثرت

باران بسیار می‌شد نهایتش تا یکنیم پهر بلکه تا دونیم گهری و پهرازمند و به برهانپور می‌رسیدند و اگرهوا بغایت صاف می‌بود اکثری در یك پهر می‌رسیدند و بعضی کبوتران چهار گهری هم رسیدند.

درسیوم عرضداشت بابا خرم رسید مشعر برآمدن افضلخان و رای رایان و رسیدن ایلچیان عادلخان وآوردن پیشکشهای لایق ازجوهر ومرصع آلات وفیلان و اسپان که درهیچ عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگزاری بسیاری ازخدمات و دولتخواهی خان مشارالیه و وفا به قول وعهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان دربارهٔ اومزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال درشأن او صادر نگشته بود چون خاطر فرزند مذکور بغایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی به اسم عادلخان ساختند. مبنی بر انواع شفقت و مرحمت و در تعریف و القاب او ده دوازده برآنچه که در ایام سابق نوشته می‌شد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطالعه فرزند می‌نوشته باشند ودرصدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیت

شدی از التماس شاه خرم به فرزندی ما مشهور عالم

در روزچهارم فرمان مذکور را نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد. درروزمبارکشنبه نهم با اهل‌محل به‌خانهٔ آصفخان رفتم. منزل او درحوالی دره واقع بود درنهایت لطافت وصفا وچند دره دیگر براطراف در رد وچند جا آبشارها جاری و درختان انبه درنهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سیصد گل کیوره در یك دره رسته است. مجملا [۱۵۳ ب] روزمذکور درغایت شگفتگی وخرمی گذشت ومجلس شراب منعقد گردید. به‌امرا ونزدیکان پیاله‌ها مرحمت شد وپیشکش آصف خان به‌نظر درآمد اکثر نفایس بود. آنچه پسند خاطر افتاد برداشته تتمه را به‌اوعنایت کردم. درهمین روز خواجه میرولد سلطان خواجه که ازخدمت بنگش به‌موجب طلب آمده بود ملازمت نمود. یك قطعه لعل و دو دانه مروارید و یك زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید. راجه بهیم نبرا این زمیندار ولایت گده به‌منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید وحکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند. در دوازدهم عرضداشت فرزند خرم رسید که راجه سورجمل ولد راجه باسو که زمین وولایت اومتصل به‌قلعه کانگره است، تعهد می‌نماید که درعرض یك‌سال آن قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره درآورد وخط تعهد او را نیز فرستاده بود. حکم شد که مطالب و مدعای که‌دارد فهمیده وخاطرنشان‌خودساخته‌راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خودنموده به‌خدمت مذکور متوجه گردد. درهمین روز که یکشنبه دوازده باشدمطابق رمضان

بعد ازگذشتن چهار گهری وهفت پل صبیه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصفخان باشد تولد یافت ومسمی به روشن آرا بیگم حکم‌گردید.

زمیندار جیت‌پورکه درحوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بی‌سعادتیهای ادراک آستانبوس ننمود فدائی خان را فرمودم‌که با چندی از منصبداران و چهارصد پانصد نفر برق‌انداز برسر او رفته‌ولایت اورا بتازند. درسیزدهم یك‌فیل به‌فد ئیخان ویك فیل به‌میرقاسم ولد میرمراد مرحمت شد. درشانزدهم جیسنگه ولد راجه مهاسنگه‌که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سرافراز گردید به میرمیران ولد میر خلیل‌الله یك زنجیر فیل که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالستارهم [۱۵۴ الف] فیل عنایت نمودم. بهوج پسر راجه بکرماجیت بهدوریه بعد از فوت پدرش ازصوبه دکن آمده ملازمت نمود ویکصد مهر نذرگذرانید.

در دهم به‌عرض رسید کـه راجه‌کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون‌درباب وحکایت ناخوش‌به‌عرض رسیده بود حکم شد که او با پسرش بـه‌آصف‌خان بسپارند تا تحقیق سخنانی که‌در باب اومذکورشده است نماید.

درنوزدهم یك زنجیر فیل به‌جیسنگه مرحمت شد. دربیستم دویست سوار برمنصب کیشو مارو اضافه شدکه منصب و از اصل واضافه دوهزاری ذات وهزار و دویست سوار بوده‌باشد. در بیست وسیوم الله داد خان افغان را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمودم. فیلان راجه‌کلیان که هزده زنجیر بود از نظرگذشته شانزده زنجیر داخل فیلخانه خاصه شده دو زنجیررا به‌اومرحمت کردم‌چون‌ازولایت‌عراق خبرفوت‌والده میرمیران‌دختر شاه‌اسمعیل ثانی ازطبقه سلاطین صفویه‌رسیده بود خلعت بجهت اوفرستاده او را ازلباس تعزیت برآوردم. در بیست وپنجم فدائیخان خلعتی یافته به اتفاق برادرش روح‌الله و دیگر منصب داران به تنبیه زمیندار جیت پوری مرخص‌گشتند. دربیست وهشتم به‌قصد تماشای نربده وشکارآن حدود از قلعه فرودآمده با اهل محل متوجه گشتم و به دومنزل کنارآب مذکورمحل نزول اجلال گشت چون پشه وکیك بسیار داشت زیاده ازیك شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تاراپور آمده روز جمعه سی ویکم مراجعت واقع شد.

درغره مهرماه به‌محسن خواجه‌که در تیولا ازماوراءالنهر آمده خلعت‌وپنج هزارروپیه مرحمت شد. دردوم بعداز تفحص مقدماتی که در باب راجه کلیان به‌عرض رسانیده بودند و آصف‌خان به‌تفحص آن مـامور بود چـون گناه ظاهـر نگشت سعادت آستانبوسی دریافته یکصدمهر ویکهزارروپیه‌نذر [۱۵۴ب] گذرانید وپیشکش‌او که یك‌سلك مروارید بودمشتمل

برهشتاددانه ودوقطعه‌لعل ویك‌پونهچی که یك‌قطعه لعل ودودانه مروارید داشت وصورت‌اسپ طلامرصع به‌جواهرازنظرگذشت. عرصداشت‌فدائیخان رسید که چون افواج قاهره به‌ولایت جیت‌پور درآمدند زمیندار آنجا فرار اختیارنموده تاب مقاومت نیاورده ولایت‌اوبه تاراج حادثه‌رفت. الحال ازکرده خود پشیمان است واراده دارد که به‌درگاه جهان‌پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح‌الله را بافوجی به‌عقب‌او فرستادم که اورا به‌دست آورده به‌درگاه آرد یااورا آواره‌وادی ادبار سازد واز زنان ومتعلقان اورا که به‌میان ولایت زمیندار همسایه درآمده‌اند به‌بند درآورد. درهشتم خواجه‌نظام چهارده‌عدد انار از بندرموخا آورده گذرانید ازبندر مذکور به‌سورت درعرض چهارده‌روز آورده‌بودند واز سورت به‌مندوبه هشت روزآمده بودکلانی‌انار مذکوربرابر بانار تهتهه است. غایتاً انار تهتهه بیدانه واین‌انار‌دانه نازکی‌دارد ودرشادابی به‌انار تهتهه زیادتی می‌کند.

درنهم خبر رسید که روح الله به‌دهی ازدیه‌های آن‌نوحی می‌رسد وبه‌وخبر می‌رسانند که زنان ومتعلقان جیت‌پوری دراین دیهه است به‌قصد تفحص دربیرون دیهه فرود آمده کسان می‌فرستد ومردمی‌را که درآن دیه بودند حاضر می‌سازد. دراثنای تحقیق و تفحص یکسی از فدویان زمیندار مذکور به‌میان مردم دیهه درآمده درحینی‌که مردم جابجا فرودآمده‌بودند روح الله باچندی رخت‌برآورده بربالای قالیچه نشسته‌بود آن‌فدوی‌خودرا به‌عقب‌سراورسانیده برچه به‌او می‌رساند وآن برچه کارگر افتاده سرازسینه‌او برمی‌آورد. کشیدن برچه و واصل گشتن روح‌الله بقادر یك‌دگر واقع می‌گردد. چندی‌که حاضر [۱۵۵ الف] بوده‌اند آن‌مردك رابه‌جهنم می‌فرستند مجموع مردمی‌که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده برسردیهه‌روانه می‌شوند آن‌خون گرفتها به‌مشامت جاودان مخالفان ومتمردان دریك‌ساعت‌نجومی به‌قتل رسیده زنان‌وخردان آنها به‌بندگرفتار می‌گردندو آتش دردیهه‌زده‌چنان می‌کنندکه به‌جز تل‌خاکستری به‌نظر درنمی‌آید وتمامی آن‌مردم جسد روح‌الله را برداشته به‌فدائیان ملحق می‌سازند ودر مردانگی وکارطلبی روح‌الله‌سخن نبود. غایتاً عملت این‌شعبده برانگیخت چون آثار آبادانی درآن ولایت نماند زمیندار آنجا به‌کوه وجنگل درآمده خود را پنهان وگمنام ساخت وبه فدائیخان کسی فرستاده التماس عفوگناهان خود نمود. حکم‌شد که اورا قول داده به درگاه آورد. منصب مروتخان از اصل واضافه به‌شرط نیست و نابود ساختن هربهان زمیندار چند رکونه که مترددین ازو آزار تمام می‌یابند. به‌دوهزاری‌ذات وهزاروپانصد سوار مقرر گشت. درسیزدهم راجه‌سورج مل به‌همراهی محمدتقی بخشی باباخرم آمده ملازمت کرد ومطالبی که داشت‌مجموع به‌عرض‌رسیده‌سرانجام خدمتی که تعهدنموده بود به‌واجبی شغد وحسب‌الالتماس

فرزند مشارالیه به‌عنایت علم ونقاره سربلندی یافت. به‌تقی که به‌همراهی او تعیین بود کهپوه مرصع شفقت شد ومقرر گشت که سرانجام کارخود نموده بزودی روانه‌گردد. منصب خواجه بیگ را که به‌حفظ وحراست قلعه احمدنگر تعیین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین‌قلی وخواجه‌گی طاهر وسیدجان‌محمد مرتضی‌خان و ولی‌بیگ بهر کدام یلک‌زنجیر فیل‌مرحمت نمودم. در هفدهم منصب‌حاکم‌بیگ ازاصل واضافه به‌هزاری ذات ودویست‌سوار مقررگردید. درهمین‌روز راجه‌سورجمل را خلعت وفیل وکپوه مرصع و تقی را خلعت داده به خدمت کانگره مرخص ساختم.

چون فرستاده‌های فرزند بلنداقبال‌شاه‌خرم باایلچیان عادلخان و پیشکشهای که فرستاده بود داخل برهانپور [۱۵۵ب]شدند وخاطر آن فرزند بالکلیه ازمهمات صوبه‌دکن جمع گشت صاحب‌صوبگی براروخاندیس احمد نگربه سپه‌سالار خانخانان التماس نموده شاهنوازخان پسر اوراکه درحقیقت خانخانان جوان‌است بادوازده‌هزارسوار موجود به‌ضبط ولایت‌مفتوحه فرستادم وهرجا وهرمحل را به‌جاگیر یکی ازمعتبران قرارداده بندوبست آنجا بـه‌روشن که لایق ومناسب‌بود سرانجام نمود. وازجمله لشکری که به‌همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی‌هزارسوار وهفت‌هزار پیاده برق‌اندازرا درآنجا گذاشته تتمه مردم را که بیست‌وپنج‌هزار سوار ودوهزار توپچی‌بود همراه گرفته روانه ملازمت شد وتدریخ مبارك‌شنبه بیستم‌ماه‌مهرالهی سنه‌دوازده‌جلوس‌موافق‌پانردهم‌شهرشوال سنه هزارو بیست‌وشش هجری(۱۰۲۶) بعدازگذشتن سه‌پهر ویك‌گهری درقلعه ماندو به‌مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده‌روز کشید. بعدازتقدیم آداب کورنش وزمین بوس بالای جهروکه طلبیدم وازغایت محبت وشوق بی‌اختیار ازجای خود برخاسته درآغوش عاطفت گرفتم. چندانکه او درآداب وفروتنی مبالغه نمود من‌درعنایت وشفقت افزودم ونزدیك به‌خود حکم‌نشستن فرمودم. هزار اشرفی هزارروپیه به‌صیغه نذر و هزاراشرفی روپیه به‌رسم تصدق معروضداشت. چون فرصت مقتضی آن نبودکه پیشکشهای‌خودرا تمام درنظرآرد فیل سرناك را کسه سرحلقه فیلان پیشکش عادلخان‌بود وصندوقچه ازجواهرنفیس دراین‌وقت گذرانیده بعدازآن به‌بخشیان حکم شدکه امرای که همراه آن فرزند آمده‌اند به ترتیب منصب ملازمت دریابند. اول‌خان جهان به‌سعادت ملازمت سرفرازی یافت اورا بالا طلبیده به‌دولت قدمبوس امتیاز بخشیدم. هزارمهر وهزارروپیه نذر وصندوقچه جواهر ومرصع‌آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول‌افتاد چهل‌پنج‌هزارروپیه قیمت‌شد. بعد [۱۵۶الف] ازآن عبدالله‌خان آستانبوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهابت‌خان به‌زمین بوس سربلندی یافت. صدمهر و هزارروپیه نذر

وکرهی از جواهر مرصع‌آلات پیشکش گذرانید. یك‌لك وبیست‌وچهار هزارروپیه قیمت آن شد. زآن‌جمله لعلی است به‌وزن یازده‌مثقال که سال‌گذشته دراجمیر فرنگـی بجهت‌فروختن آورده بود ولك روپیه بهامی کرد وجوهریان هشتادهزارروپیه قیمت می‌نمودند. بنابراین این سود راست نیامد وبازگردانیده‌بود. چون‌به‌برهانپور می‌رسد مهابت‌خان بـه‌یك‌لك روپیه از و می‌خرد. بعداز او راجه‌بهاوسنگه ملازمت نمود. هزار روپیه نذرقدری مـرصع‌آلات پیشکش گذرانید وهمچنین داراب‌خان پسر خانخانان وسردارخان برادر عبدالله‌خان وشجاعت‌خان‌عرب ودربارخان وشهبازخان ومعتمدخان بخشی و ودارام که از سرداران نظام‌مملکت بود به قول فرزند شاه‌خرم آمده درسلك دولتخواهان منتظم گشته و دیگر امرا به‌ترتیب منصب مـلازمت نمودند. بعدازآن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافته عرضداشت اورا گذرانیدند.

خطاب‌شاه‌جهان‌به‌خرم: پیش‌ازین به‌جلدوی رانا منصب بیست‌هزاری ذات و ده‌هـزار سوار به‌فرزند اقبال‌مند مرحمت شده‌بود، چون به‌تسخیر دکن شتافت به‌خطاب‌شاهی‌اختصاص یافت الحال به‌جلدوی این‌خدمت شایسته منصب سی‌هزاری ذات وبیست‌هزاری‌سوار و خطاب شاه‌جهان عنایت‌فرمودم و حکم شدکـه بعداز این در مجلس‌بهشت آئین صندلـی نزدیك به تخت می‌نهاده باشند که آن فرزند می‌نشسته‌باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش‌از این درسلسله مارسم نبود وخلعت خاصه وچارقب زربفت ودرگریبان وسرآستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه‌هزار روپیه قیمت داشت وشمشیر مرصع باپردله مرصع و خنجرمرصع مرحمت‌شده به‌جهت سرفرازی او خود ازجهروکه پائین‌آمده خوانچه‌از جواهر وخوانی زربفت برسراو نثار کردم وفیل سرتاك را نـزدیك طلبیده دیـدم بی‌تکلف آنچه از تعریف این‌فیل‌شنیده شدبه‌جای خودراست. در[۱۵۶ب] کلانی وآراستگی‌وجمال وخوش قعلی تمام‌عیاراست. وبه‌این‌خوبی فیل کمتر دیده‌شده‌ازبسکه درنظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولتخانه خاص رفتم و پاره زربرسر او نذر کردم وحکم فرمودم که درون دولتخانه می‌بسته باشند و به‌این نسبت نورتخت نام اونهاده‌شد.

روزجمعه بیست‌وچهـارم راجـه‌بهر جیوزمیندار بکـلانه آمده ملازمت نمـود. نام او پرتاب است وراجه آنجارا هرکس بوده باشد بهرجیو می‌گویند. قریب به هزارو پانصد سوار مواجب خـوار اوست. دروقت کار تاسه‌هزارسوار هم موجود می‌تواند نمود. ولایت بکلانه درمیان ملك‌گجرات وخاندیس ودکن واقع است. دوقلعه مستحکم دارد سالیروسالیر چون‌مالیر درمیان معموره است خوددرآن‌جا به‌غایت‌لطیف وپاکیزه می‌شود. از ابتدای‌غرکی تاآخرتیرماه می‌کشد. انگورش فراوان است‌اما فرداعلی‌نیست. راجه مذکور باحکام گجرات

ودکن وخاندیس سررشته مدار ملایمت از دست نمی‌داد. غالباً خود به‌دیدن هیچکدام نمی‌رفته وچون یکی از اینها خواستی که دست تصرف به‌ملك او دراز سازد به‌حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ ماندی. بعداز آنکه ولایت گجرات ودکن و خاندیس به‌تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهان‌پور آمده سعادت زمین بوس دریافت ودرسلك بنده‌ها منتظم گشته به‌منصب سه‌هزاری سرفرازشد. ودرنیولا که شاهجهان به‌برها پور رسیده پانزده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود ودرخدمت آن فرزند به‌درگاه آمد ودرخوراخلاص وبندگی به‌عواطف ومراحم خسروانه سربلندی یافت وبه عنایت شمشیر مرصع وفیل واسپ و خلعت ممتاز گشته بعد ازچندروز سه‌انگشتری از یاقوت والماس به‌ومرحمت فرمودیم.

روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم نور [۱۵۷الف] جهان‌بیگم جشن فتح فرزندشاه جهان کرد وبه‌شاه جهان خلعتهای گران‌بها بانادری که به‌گلهای مرصع و مروارید‌های نفیس آراسته بود وسرپیچ مرصع به‌جواهر نادر ودستار باطره مروارید وکمربند بامسلسل مروارید وشمشیر با پردله مرصع باپهول کتاره وبندمروارید ودواسپ که یکی زین‌مرصع داشت وفیل خاصه با دوماده فیل‌عنایت نمودند وهمچنین به‌فرزندان واهل‌حرم او خلعتهای وتقوزهای اقمشه به‌اقسام زرین بخشیدندو بنده‌های عمده اورا اسپ وخلعت وخنجر مرصع انعام فرمردند. به‌همه جهت سه‌لك روپیه صرف این‌جشن شده باشد. ودرهمین‌روزعبدالله‌خان وسردارخان برادر اورا خلعت واسپ‌عنایت‌نموده به‌صوبه کابل که به‌جاگیر آنها مقررگشته بود رخصت فرمودم‌وشجاعخان را نیز به‌جاگیرش که به‌صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت واسپ وفیل‌مرحمت شد وسید حاجی را که جاگیردار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمودم. چون مکرر به‌عرض رسیدکه خان دوران پیروضعیف شده وچنانچه تاب فطره وتردد ندارد وصوبه کابل وبنگش سرزمین فتنه‌خیز است وبه‌جهت استیصال افغانان پیوسته سواری وفطره لازم دارد از آنجا که احتیاط شرط جهانداریست مهابتخان رابه‌صاحب صوبگی کابل وبنگش تسلیم‌فرموده خلعت عنایت‌کردم وخان دوران به‌حکومت ولایت‌تهته سرفرازی یافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ چهل‌ونه زنجیرفیل ازبهار پیشکش فرستاده‌بود به‌نظرگذشت.

دراین‌ایام به‌جهت من‌سون‌کیله آوردند تاامروز این‌قسم کیله نخورده شده‌بود درکلانی مقدار یك انگشت بوده باشد. خیلی شیرین وراست مزه است هیچ‌نسبه به اقسام کیله ندارد وغایتاً خالی از ثقلی نیست. چنانچه‌دوعدد ازآن من‌خوردم اثر گرانی درخود یافتم ودیگران می‌گویند که تاهفت‌هشت می‌توان خورد. اگرچه کیله در [۱۵۷ب] اصل قابل خوردن‌نیست اما ازاقسام او آنچه توان خورد همین ست وبس.

امسال تا بیست‌وسیوم‌ماه‌مهر مقربخان‌انبه گجرات را به‌داکچوکی رسانید. دراین‌تاریخ شنیده‌شد که محمدرضا ایلچی برادرم شاه‌عباس درآگره به‌مرض سهال ودیعت‌حیات سپرد و محمدقاسم سوداگر که ازپیش برادرم آمده بود وصی‌خود ساخته حکم فرمودم که به‌موجب وصیت اسباب واشیای ورا به‌خدمت‌شاه رساید تا ایشان درحضور خود به‌ورثه اولطف‌نمایند. به‌سید کبیر وبختر‌خان وکلای عادلخان خلعت وفیل مرحمت‌شد. روز مبارک‌شنبه سیزدهم ماه آبان جهانگیرخان‌قلی‌بیگ ترکمان که به‌خطاب جان‌سپارخانی سرفراز است ازدکن آمده ملازمت نمود. پدرش درسلک امرای دارای ایران انتظام داشت درزمان حضرت‌عرش آشیانی ازولایت آمده‌بود، منصب عنایت نموده به‌صوبه دکن فرستاده درآن‌صوبه نشو نما یافت گر چه غایبانه مکرر مجرای خدمت او شده‌بود درینولا که فرزند شاه‌خرم به‌ملازمت رسید و از اخلاص وجان‌سپاری او معروض داشت، حکم فرمودم که جریده به‌درگاه آمده سعادت‌ملازمت دریابد وبازمراجعت نماید. دراین‌روزاو دیرام را به‌منصب سه‌هزاری‌ذات وهزار وپانصدسوار سرفراز ساختم. ذات‌اوبرهمن‌است وپیش‌عنبر اعتبارتمام داشت. دروقتی که شاه‌نوازخان برسر عنبر می‌رفت، آدم‌خان‌حبشی وجادون‌رای وبابورای کایتهه واودیرام‌وچندی ازسرداران‌نظام‌الملکی جد شده نزد شاه‌نوازخان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز به‌ملامتهای عادلخان‌و فریب عنبر از راه‌رفته ترك بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر با آدم‌خان سوگند مصحف خورده اورا غافل ساخت وبه‌فریب گرفته در قلعه دولت‌آباد محبوس گردانید. آخر اورا کشت وبابورای کایتهه واودارام برآمده[۱۵۸الف] به سرحد عادلخان رفتند. عادلخان در ملك‌خود راه نداده درهمان چندروز بابورای کایتهه به‌فریب و غدریکی ازآشنایان نقد هستی درباخت وعنبرفوجی برسراو دارام فرستاد واو جنگ‌خوب کرده فوج‌عنبر را شکست داده و بعد ازآن درآن ملك نتوانست بود. خود را به‌سرحد ولایت پادشاهی انداخت وقول گرفته بااهل‌وعیال وخویش وپیوند به‌خدمت فرزند شاه جهان آمد وآن فرزند اورا به‌انواع عنایت واقسام رعایت سرفراز ساخت ومنصب‌سه‌هزاری ذات ویك‌هزارسوار امیدوار گردانیده همراه به‌درگاه آورد. چون بنده کارآمدنی بود پانصدسوار دیگر اضافه مرحمت فرمودم وشهبازخان راکه به‌منصب دوهزاری‌ذات وهزارو پانصدسوارداشت پانصدسوار دیگر افزوده به‌فوجداری سرکار سارنکپور و بعضی از محالات صوبه مالوه تعیین فرمودم. به‌خان جهان اسپ خاصه و فیل عنایت‌شد.

پیشکش شاه‌جهان: روز مبارك‌شنبه‌دهم ماه‌مذکور فرزند شاه‌جهان‌پیشکشهای خود راکه به‌نظر درآوردجواهرومرصع‌آلات واقمشه نفیسه ودیگر نفایس‌ونوادر تمام درصحن جهروکه

به‌ترتیب چیده فیلان واسبان را بـاسازهای طلا ونقره آراسته در برابر داشته بود بـه‌جهت خاطر جوی او خود از جهروکه پائین آمده به‌تفصیل دیده‌شد. از آن جمله لعلی است نفیس که در بندر گووه به‌جهت آن‌فرزند به‌مبلغ دولک روپیه ابتیاع نموده‌اند وزنش نوزده‌تانک‌است که هفده‌مثقال وپنج‌ونیم سرخ باشد. درسرکار من لعل از دوازده‌تانک بیشتر نبود. جـوهریان نیز به‌همان قیمت منظور داشتند ودیگر نیلمی است، ازبابت پیشکش عادل‌خان شش‌تـانک و هشت‌سرخ یک‌لک روپیه‌قیمت شد. تاحال به‌این کلانی ونفست وخوش‌رنگی وشادابی نیلم در نظرنیامده ودیگر الماس چمکوره است ازبابت عادل‌خان وزن یک‌تانک وشش‌سرخ چهل‌هزار روپیه بهاگـردید وجه تسمیه چمکوره آنکه در دکـن سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸ب] چمکوره می‌گویند دروقتی که مرتضی نظام‌الملک برار را فتح‌کرد روزی با اهل‌حرم خـود به‌سیرباغ رفته‌بود یکی از عورات درمیان ساگ چمکوره این‌الماس را یافته پیش‌نظام‌الملک برده ازآن‌روز به‌الماس چمکوره شهرت‌یافت ودرقرات احمدنگر به‌تصرف ابراهیم عادل‌خان که الحال نیست درآمد. دیگر زمردی است هم‌از پیشکش عادل‌خان اگرچه ازکـان نوست اما به‌عایت خوش‌رنگ ونفیس چنانچه تاحال این‌طور دیده‌نشده. دیگر دومروارید کـه یکی به‌وزن شصت‌وچهار سرخ‌که دومثقال ویازده‌سرخ بـاشد بیست‌وپنج‌هزار روپیه قیمت‌شد. دوم شانزده‌سرخ در نهایت غلطان ولطافت دوازده‌هزار روپیه قیمت‌نمودند(دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب‌الملک به‌وزن یک‌تانک سی‌هزارروپیه قیمت کردند) ویکصدوپنجاه فیل از آن‌جمله سه‌فیل باسازهای طلا از زنجیر وغیره ونه فیل باساز نقره. اگرچه بیست فیل داخـل حلقه شد اما پنج‌فیل به‌عایت کلانی ونامی است. ازبابت پیشکش نظام‌الملک اول نوربخت که آن فرزند درروز ملازمت گذرانید. تایک‌لک وبیست‌وپنج‌هـزارروپیه قیمت قرار یافت. دیگر مهوپت از بابت عادل‌خان یک‌لک‌روپیه قیمت فـرموده در جنسال نهادم دیگر بخت‌بلند هم ازپیشکش اویک‌لک روپیه قیمت نموده گرانبار نام‌کردم. دیگر فیل قدوسخان وامـام‌رضا ازبابت پیشکش قطب‌الملک اینهارانیز هرکدام یک‌لک‌روپیه بهاشد دیگر صدرأس اسپ‌عربی وعراقی که آنها اسپ‌های‌خوب بود ازاین‌جمله سه‌اسپ‌زینهای‌مرصع داشت اگرپیشکش‌های آن‌فرزند آنچه ازخاصه بود وآنچه ازدنیاداران دکن گرفته‌است به‌تفصیل مرقوم‌گردد به طول می‌کشد.مجملاً آنچه پیشکش‌های اومقبول افتاد موازی بیست‌لک‌روپیه به‌والده خـود نور-جهان‌بیگم پیشکش نمود وشصت‌هزارروپیه به‌دیگر والده‌ها و بی‌گمان گذرانید کـه مجموع پیشکش آن‌فرزند بیست‌ودولک وشصت‌هزار روپیه‌شد که هفتادوپنج هزارتومان رایج ایران و شصت‌وهفت‌لک و هشتادهزار [۱۵۹الف] خانی رایج توران باشد. چنین پیش‌کشی درایـن

دولت بد پیوند از نظر نگذشته بود. توجه وعنایت بسیار بدو نمودم. درحقیقت فرزندی که شایان لطف وشفقت باشد اوست ونهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم. الله تعالی اورا از عمر ودولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب گیهان شکوه به صوب ملک گجرات: چون درمدت عمر شکار فیل نکرده بودم ومیل دیدن ولایت گجرات وتماشای دریای شورهم داشتم ومکرر قراولان رفته فیلهای صحرائی ر دیده جای شکار قرارداده بودند بخاطر رسید که شهر احمدآباد وتماشای دریا نموده وقت برگشتن که هواگرم شود وموسم شکارفیل بود شکار کرده متوجه دارالخلافه آگره شوم. بهاین عزیمت حضرت مریم الزمانی ودیگر بیگمان واهل محل را بااسبابی وکارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود باجمعی که ازهمر هی آنها گزیر نیست بهرسم سیروشکار متوجه صوبه گجرات شدم وشب جمعه آبان ماه بهمبارکی وفرخی ازمندو کوچ کرده درکنار تال نعلچه فرود آمده شد. صباح بهشکار رفته یك نیله گاو بهبندوق زدم. شب شنبه مهابتخان را سپ وفیل خاصه عنایت نموده بهحکومت کابل وبنگش رخصت فرمودم وبهالتماس اورشیدخان را خلعت و سپ وفیل وخنجرمرصع مرحمت نموده بهکمك اوتعین کردم وابراهیم حسین را بهخدمت بخشیگری دکن سرفراز ساختم ومیرك حسین بهواقعهنویسی صوبه مذکور مقررشد. راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اودیسه آمده بود بهسبب تقصیراتی که به اونسبت می کردند روزی چند ازسعادت کورنش محرومی داشت بعداز تحقیق بیگناهی اوظاهرشداسپ وخلعت عنایت نموده همراه مهابتخان بهخدمت بنگش تعیین نمودم. روز دوشنبه به وکلای عادلخان طرههای مرصع بطرح دکن مرحمت شد. یکی پنجهزار روپیه ودیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضلخان ورایرایان وکلای فرزند شاهجهان آنخدمت را چنانچه شرط بندگیست وخدمتکاری بهتقدیم [۱۵۹ب] رسانیده بودند. هردو را بهزیادتی منصب سرافراز ساختم. رایرایان را به خطاب راجه بکرماجیت که درهندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بنده شایسته قابل تربیت ست. روزشنبه دوازدهم به شکار رفته دونیله گاو ماده را بهبندوق زدم.

چون از ینمنزل شکار دور بود روزدوشنبه چهاردهم چهار کروه یاوکم کوچ فرموده درمنزل موضع کید حسن فرودآمدم روزسهشنبه پانزدهم سهنیلهگاوزدم یکی ازآنها که کلانتر بود دوازدهمن بهوزن درآمد در اینروز از میرزارستم عریبخطری گذشت ظاهراً بندوق ر بهنشانه سرراست می کرد اول یكتیر میاندازد وباز بندوق را پرمی کند چون تیرش بسیار روان بوده سربندوق را تکیه برسینه خرد داده غلوله را بهدندان زیرمی کشد که درست شود و

گرفتگی داشته باشد. قضارا دراین‌وقت فتیله به‌آتش‌خانه می‌رسد و بالای‌سینه جای که سربندوق نهاده بود مقدار کفدست می‌سوزد. چنانچه ریزهای باروت‌در پوست و گوشت فرومی‌نشیند و خیلی جراحت می‌شود والم بسیار به‌میرزا رسید روز یك‌شنبه شانزدهم چهارنیله شکار شد. سه‌ماده نیله‌گاو و یك‌پوکهره نیله‌گاو. روز مبارك‌شنبه هفدهم به‌دره کوهی که آبشاری داشت ونزدیك به‌اردو واقع بود رفته‌شد اگرچه دراین یام آب کمتر داشت اما چون دوسه روزی پیشتر ممر آب را از بالابسته بودند ونزدیك به‌رسیدن من گذاشتند به‌غایت خوب می‌ریخت ارتفعش بیست گز بوده باشد. ازفرازکوه جداشده می‌ریزد در ین‌قسم سرراهی غنیمت ست. پیاله‌های معتادرا برلب‌آب وسایه‌کوه خورده شب به‌اردوآمدم دراین‌روز زمیندار جیت‌پوری که به التماس فرزند شاه جهان گناه اورا بخشیده شده بود دولت آستان‌بوس دریافت.

روزجمعه هژدهم یك‌نیله گاو وکلان ویك‌بوکره [۱۶۰الف] وروز شنبه نوزدهم دوماده شکارشد. چون قراولان عرض کردندکه درپرگنه حاصل‌پور شکارفراوان است اردوی‌کلان را دراین منزل گذاشته روزیك‌شنبه بیستم باجمعی از بنده‌های نزدیك به‌حاصل‌پور که سه‌کروه مسافت داشت شتافتم. میرحسام‌الدین ولد میرجمال‌الدین حسین‌انجو که به‌خطاب عضدالدوله اختصاص دارد به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار از اصل واضافه‌سرافرازی یافت. یادگار حسین‌قوش‌بیگی ویادگار قورچی را که به‌خدمت بنگش تعین شده‌اند فیل مرحمت فرمودم. دراین‌تاریخ انگور حسینی وبیدانه ازکابل‌رسید به‌غایت تروتازه آمده بوده. زبان این‌نیازمند درگاه الهی از ادای شکر نعمتهای اوقاصر است که باوجود سه‌ماه مسافت راه انگور کابل در دکن‌تاره به‌تازه می‌رسیده باشد. روزدوشنبه بیست‌ویکم‌سه‌رأس یوز وروز سه‌شنبه‌بیست‌ودوم یك‌نیله‌گاو نروسه‌ماده وروزیك‌شنبه بیست‌سیوم یك‌ماده شکارشد. روز مبارك‌شنبه بیست‌وچهارم درکنار تال حاصل‌پور برم‌پیاله‌ترتیب یافت به‌فرزندشاه‌جهان‌وچندی ازامرای عظام و بنده‌های خاص‌پیاله عنایت‌شد. یوسف‌خان پسر حسین‌خان‌را که ازخانه‌زادان لایق ترتیب است. منصب سه‌هزاری ذات وهزاروپانصدی‌سوار از اصل واضافه مرحمت نمودم وبه‌ورجداری گوندوانه رخصت فرمودم وبه‌انعام خلعت وفیل سرافرازی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آستانبوس ممتاز گشت.

روز جمعه‌بیست‌وپنجم جان‌سپارخان را به‌عنایت‌علم‌سربلندی‌یافته وخلعت و سپ‌مرحمت نموده به‌صوبه‌دکن رخصت فرمودم. امروز بندوق نمایانی انداختم قصدرا درردرون دولتخانه درخت کهرنی واقع‌شده‌بود قریشه آمده برسرشاخ بلندی نشست وهمین میانه سینه‌اش به‌نظر درآمدبندوق‌را برروی دست‌گرفته‌درمیان سینه‌او زدم واز جای‌که ایستاده بودم تاسر[۱۶۰ب]

شاخ بیست‌ودو گز بود.

روزشنبه بیست‌وششم قریب به‌دو کروه کوچ کرده درموضع جمال‌پور منزل شد. یک‌یوز دراین‌روز به بندوق زدم. رستم‌خان که از بنده‌های عمده فرزندشاه‌جهان است و از برهانپور باجمعی از بنده‌های درگاه برسرزمیند اران گوندوانه تعیین‌نموده‌بود دوصدودو زنجیر فیل ویک‌لک وبیست‌هزار روپیه پیشکش گرفته. در ین تاریخ به‌آستانبوس رسیدند وز هدواند شجاعت‌خان به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار از اصل و اضافه سرفرازشد. روز یکشنبه بیست‌وهفتم شکار بار وجره کردم. روزدوشنبه بیست‌وهشتم یک نیله‌گاو کلان ویک‌پوکهره شکار شد. نیله دوازده من‌ونیم به‌وزن درآمد روز سه‌شنبه بیست‌ونهم سه‌جرز شکار شد. بهلول میانه و الله‌یار کوکه ازخدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت دریافتند. بهلول پسرحسن میانه الوسی است از افغانان. در مبادی حال حسن نوکر صادق‌خان بود. اما نوکر پادشاه‌شناس روز آخر درسلک بنده‌های پادشاهی انتظام‌یافت ودرخدمت دکن فوت‌شد وبعدازو پسرانش به‌مناصب سرفرازگشتند اگرچه هشت پسر داشت امادوپسرش هردو به‌جوهر شمشیر روشناس آمدند برادر کلان درآغازجوانی ودیعت‌حیات سپرد و بهلول رفته‌رفته به‌منصب هزاری سربلند یافت. دراین‌وقت که فرزند شاه‌جهان به برهانپور رسیده اورا قابل‌تربیت دانسته به منصب هزارو پانصدی‌ذات وهر رسوار امیدوار ساخت وچون تاحال‌مرا ملازمت نکرده بود بسیارآرزوی آستانبوس‌داشت به‌درگاه طلب فرمودم بی‌تکلف خوب‌خانه‌زادیست. همچنانکه باطنش به‌حسن وشجاعت آراستگی دارد درصاهرش‌هم خالی ازنمودی نیست. منصبی که فرزندشاه‌جهان تجویز نموده بود به‌التماس او مرحمت‌شد وخطاب‌سربلند خانی سرافراز [۱۶۱الف] گشت. الله‌یار کوکه نیز جوان مردانه ست و بنده لایق تربیت است اورا به خدمت حضور مناسب وچسبان یافته به‌درگاه طلب‌فرمودم.

روزکمشنبه غره ماه‌آذر به‌شکار رفته یک‌نیله‌گاو به‌بندوق زدم. دراین‌تاریخ ازواقعیت کشمیر به‌عرض رسید.نوشته بودندکه درخانه ابریشم‌فروشی دودختر دندان‌دار به‌وجودآمدند که پشت هردو تاکمر بهم متصل بود سروودست وپاهرکدام جداجدا بودند. اندک‌زمانی زنده بوده فوت‌شدند. روزمبارکشنبه دوم درکنار تالی که دایره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت. لشکر خان را خلعت وفیل مرحمت نموده به‌خدمت دیوانی صوبه دکن‌سرافرازساختم ومنصب او از اصل واضافه دوهزارو پانصدی ذات و هزاروپانصدسوار حکم شد به‌وکلای عادل‌خان دومهر کوکب طالع که هرکدام به‌وزن‌پانصدمهر دستوری‌می‌شودانعام‌شد. سربلند خان را اسپ وخلعت انعام نمودم چون ازالله یارکوکه هم‌خدمات شایسته وترددات پسندیده

به‌وقوع آمده بود به‌خطاب همت‌خانی سرافراز ساخته خلعت مرحمت‌شد.

روزجمعه چهارکروه و یکپاوکسرچ فرموده پرگنه دیکتان محل نزول رایسال اقبال گشت روز یکشنبه‌هم چهارکروه‌ویک‌پاو کوچ کرده درقصبه دهار منزل شد دهار ازشهرهای قدیم است وراجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است دراین‌شهر می‌بوده از عهد او هزارسال بیشتر گذشته ودرزمان سلاطین‌مالوه نیز مدتهاحاکم‌نشین بوده.وقتی که سلطان‌محمود تغلق به‌عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تراشیده برفراز پشته اساس نهاده، ظاهرش غایت نمود وصفا دارد ودرون‌قلعه از عمارات خالی است فرمودم که عرض وطول وارتفاعش را مساحت کنند. طول درون قلعه دوازده‌طناب وهفت‌گز عرض هفت‌طناب وسیزده گز وعرض دیوارقلعه نوزده‌ونیم گز. ارتفاع تاکنگره هفده‌ونیم گز ظاهرشد. دور بیرون حصار پنجاه‌پنج طناب‌بود. عمیدشه‌غوری مخاطب به‌دلاورخان که درزمن سلطان [۱۶۱ب] محمود پسرسلطان فیروز پادشاه دهلی‌حکومت ولایت‌مالوه به‌استقلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده‌درمقابل درمسجد میل آهنی مربع‌نصب‌کرده بود. چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را به‌تصرف درآورد خواست که این‌میل را به گجرات نقل نماید کارفرمایان دروقت فرود آوردن احتیاط‌نکردند برزمین فتاد ودوپاره‌شد. یکی ازآن هفت‌ونیم گز ودیگر چهارگز ویکپاو. دورش یک‌گز یک‌پاو است. چون درآنجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت‌کلان را به‌آگره برده درصحن روضه حضرت‌عرش آشیانی نصب‌کنند که شبها چراغ بالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودر دارد. برپیش طاق یک‌درفقره از نثربرلوح سنگی نقش کرده‌اند‌مضمون آنکه عمیدشه‌غوری درسنه سبع وثمانمایه این‌مسجد را اساس نهاده وبرپیش طاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

خدایگان زمین کوکب سپهر جلال	مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمیدشه داود	که افتخارکند غورازان‌حمیده‌خصال
معین وناصردین نبی دلاورخان	که هست برگزیده خداوند ایزد متعال
به‌شهر دهار بناکرد مسجد جامع	به‌وقت سعد و خجسته به‌روز فرخ‌فال
گذشته‌بود زتاریخ سال‌هشتصدوهفت	که شد تمام ز اقبال درگهم آمال

وچون دلاورخان ودیعت حیات سپرد درآن وقت هندوستان پادشاه به استقلال نداشت وایام‌هرج‌ومرج‌بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته برسریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت به‌محمود خلجی پسرخان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل‌شد وازو به پسرش غیاث‌الدین رسید. و بعد از آن

ناصرالدین پسر غیاث لدین پدر را زهر داده [۱۶۲الف] برمسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت وسلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به‌محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاوماده را به‌بندوق زدم. به‌میرزااشرف‌الدین حسین‌کاشغری فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه‌بنگش رخصت نمودم. به و دارام خنجر مرصع ومهرصدتوله وهشت‌هزاردرب انعام شد. روزسه‌شنبه هفتم در تال دهاریك مگرمچ به‌بندون زدم باآنکه سربینی وبه‌نظر درآمد وباقی تنه‌اش درآب پنهان بود به‌قیاس وقرینه میان پشتش زدم یك‌زخم تمام‌شد. مگرمچ ازعالم نهنگ جانوریست ودراکثر آب‌های هندوستان می‌باشد به‌غایت کلان می‌شود واین چندان کلان نبود. مگرمچ دیده‌شده که هشت‌گز طول ویك‌گز و یك پا عرض داشت.

روزکم‌شنبه هشتم‌چهارونیم کروه کوچ کرده سعدلپور منزل‌شد. دراین‌منزل رودخانه است‌که ناصرالدین خلجی بالای آنرا پل‌بسته ونشیمنها ساخته ازعالم کالیاده جایی است واین‌هردو بنا ازاثرهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته‌شده وجویها وحوضها ترتیب داده‌اند یك‌طوری به‌نظر درمی‌آید. شب فرمودم که بر دور جویها وآب‌ها چراغان کردند.

روز مبارك‌شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت دراین‌روز به‌فرزند شاه‌جهان یك‌قطعه لعل یك‌رنگ به‌وزن نه‌تانك وپنج‌سرخ که‌یك‌لك وبیست‌وپنج‌هزارروپیه‌قیمت‌داشت بادومروارید انعام شد. واین لعلی است‌که در زمان ولادت من حضرت‌مریم مکانی والده حضرت‌عرش‌آشیانی به رسم رونما به‌من التفات‌نموده بودند وسالها درسرپیچ خاصه آن‌حضرت بود بعداز آن من‌هم تبرکاً باخوددرسرپیچ می‌داشتم. قطع‌نظراز مالیات ونفاست چون به‌حسب شگون‌برین دولت ابد مقرون مبارك و میمون آمده به‌آن [۱۶۲ب] فرزند مرحمت شد. مبارك خان را به‌منصب هزاروپانصدی ذات وسوار از اصل واضافه سربلند ساخته به‌فوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم وبه‌انعام وخلعت وشمشیر وفیل ممتاز گشت به‌همت‌خان ورستم‌خان شمشیر مرحمت‌شد. به‌کمال‌خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می‌باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم واودارام که به‌خدمت صوبه دکن تعیین‌شده بود به‌انعام خلعت و فیل ومادیان‌عراقی‌سرافرازی یافته وخنجر زرنشان‌خاصه مصحوب اوبه سپه‌سالار خان خانان‌اتالیق مرحمت‌شد.

روزجمعه دهم مقام فرمودم روزشنبه یازدهم چهارکروه پاوکم کوچ نموده درموضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روزیکشنبه دوازدهم پنج کروه کوچ کرده درپرگنه بدنور منزل

شد. این پرگنه از زمان پدرم به‌جاگیر کیشوداس مارو مقرر است و درحقیقت وطن خود او شده عمارات و باغات ساخته ازجمله باولی درسرراه اساس نهاده به‌غایت خوش‌طرح وا ندام به‌خاطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به‌همین‌طرح باید فرمود که بسازند. اما اقلا دوبرابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم به‌شکار رفته یك نیله گاو به‌بندوق زدم.

از تاریخی که فیل نوربخت به‌فیلخانه خاصه آمده است که در دولت‌خانه خاص‌وعام می‌بسته باشند. چون ازحیوانات فیل را به‌آب الفت تمام است و باوجود زمستان و سردی هوا از درآمدن به‌آب محظوظ می‌شود و اگر آبی نباشد که تواند درآمد آب از مشك به‌خرطوم گرفته بربدن خود می‌ریزد. به‌خاطر رسید که هرچند فیل از آب محفوظ است وطبع وی به آن مجبول اما یقین که در زمستان از آب سرد متأثر خواهد بود. فرمودم که آب را شیرگرم کرده در خرطوم او می‌ریخته باشند روزهای دیگر که آب سرد برخود می‌ریخت اثر رعشه ولرزه ظاهر می‌شد واز آب گرم به‌خلاف آن آسوده ومحظوظ گشت. واین تصرف خاصه من است.

روز سه‌شنبه چهاردهم شش کروه کوچ کرده درمقام سیلگره منزل شد. روز [۱۶۳ الف] کم شنبه پانزدهم از دریای مهی گذشته نزدیك د مگده نزول اقبال نمودم شش کروه کوچ واقع شد روز مبارك‌شنبه شانزدهم مقام نموده درسرآبشاری که قریب به‌اردو واقع بود بزم پیاله ترتیب یافت. سربلندخان را به‌عنایت علم ممتازی ساخته وفیل بخشیده به‌خدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او ازاصل واضافه هزاروپانصدی ذات وهزار ودوصدسوار حکم شد راجه بهیم ترابن زمیندار گدهه که به‌منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه بهرجیو زمیندار بگلانه را به‌منصب چهارهزاری سربلند ساخته به‌وطن او رخصت فرمودم وحکم شد که چون به‌ملك خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست به درگاه فرستد که درخدمت حضور می‌بوده باشد. حاجی بلوچ که سردار قراولان است ونسبت سبقت خدمت وبندگی قدیم دارد به‌خطاب خانی سرافراز گشت.

روزجمعه هفدهم پنج کروه کوچ نموده درموضع دهوله نزول فرمودم. روزشنبه هژدهم که عیدقربان بود بعداز فراغ قربانی ولوازم آن سه کروه ویکپاو کوچ فرموده درکنار تال موضع ناگور منزل شد. روزیکشنبه نوزدهم قریب به‌پنج کروه مسافت طی نموده درکنار تال موضع سمریه رایات اقبال برافراشت. روزدوشنبه بیستم چهارکروه ویك پاو کوچ کرده پرگنه (دوحد) محل نزول رایات جلال گشت. این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه وگجرات تا ازبدنور عبور واقع شد تمام راه جنگل وانبوهی درخت وسنگلاخ بود. روزسه‌شنبه بیست‌ویکم مقام کردم روزکم‌شنبه بیست‌ودوم پنج کروه ویکپاو کوچ نموده درموضع ربهاو نزول نمودم. روز

مبارك‌شنبه بیست‌وسوم مقام فرموده در کنار تال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت.

روزجمعه بیست‌وچهارم‌دونیم کروه قطع کرده درموضع جالوت رایات اقبال برافراشت دراین‌منزل بازیگران ملك کرناتك [۱۶۳ب] آمده فنون‌بازی خود نمودند یکی ازآنها‌زنجیر آهنی را که پنج‌ونیم گز طول ویك‌سیر ودودام وزن داشت یك‌سر آن‌را درحلق نهاده آهسته آهسته تمام‌را به‌مدد آب‌فرو برد وساعتی‌درشکم او بود وبعدازآن‌برآورد، روزشنبه بیست‌وپنجم مقام‌شد. روزیکشنبه پنج کروه کوچ نموده به‌موضع نیمده فرود آمدم. روزدوشنبه بیست‌وهفتم نیز پنج کروه کوچ کرده در کنار تالی‌میران نام نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم چهار کروه پاوکم کوچ‌نموده نزدیك به‌قصبه‌صحرا درکنارتال ورود رایات اقبال گشت گل نیلوفر را که به‌زبان هندی کمودنی گویند به‌سه‌رنگ می‌شود سفید وکبود وسرخ پیش‌ازاین کبود وسفید دیده اما سرخ تاحال به‌نظر درنیامده بود. دربن تال سرخ گل‌پاره سبزرنگ مشاهده شد بی‌تکلف گلی است به‌غایت نادر ولطیف چنانکه گفته‌اند. بیت:

زسرخی وتری خواهدچکیدن

گل کنول از کمودنی کلانتر می‌باشد ورنگش سرخ‌چهره است ومن در کشمیر کنول صدبرگ هم بسیار دیده م ومقرر است‌که کنول روزمی‌شکفدوشب غنچه می‌شود وکمودنی به خلاف‌آن روز غنچه می گردد وشب‌می‌شکفدوزنبور سیاه که اهل هندآن‌را بهانوره می گویند همیشه‌برین‌گلها می‌نشیند و به‌جهت خوردن‌شیره که درمیان این هردو گل‌است به‌درون می‌رود وبسیار چنن و قع می‌شود که گل‌کنول‌غنچه می گردد وتمام‌شب بهونره درآن غنچه‌می‌ماند وهمین‌طور درگل کمودنی‌هم و بعداز شگفتن ازمیان‌برآمده پرواز می کند. چون زنبورسیاه ملازم دایمی‌این گلهاست شعرای هندی‌آن‌را بلبل عاشق گل‌اعتبار نموده مضامین‌عالی‌درسلك نظم کشیده‌اند. از جمله تانسین کلاونت که‌درخدمت پدرم بی‌نظیرزمان خود بوده بلکه درهیچ عهد وقرن مصنفی‌مثل اوزنگذشته ازنقشها روی جوان را به آفتاب‌وچشم گشودن اورابه شگفتن گل‌کنول وبرآمدن بهونره ازمیان آن تشبیه داده ودر [۱۶۴الف] جای دیگر به‌گوشه چشم نگرستن محبوب را به حرکت‌گل‌کنول درهنگام نشستن بهونره نسبت‌کرده.

دراین‌منزل انجیر ازاحمدآباد رسید اگرچه انجیر برهانپور بالیده وشیرین‌می‌شود،اما این‌انجیر کمدانه وشیرین‌تر است. ده‌دوازده‌بهتر توان گفت روزکم‌شنبه بیست‌ونهم و مبارك‌شنبه سی‌ام مقام شد ودراین‌منزل‌سرافرازخان ازاحمدآباد سعادت آستانبوس‌دریافت. ازپیشکشهای او تسبیح مروریدی که به‌یازده‌هزار روپیه خریده بود باده‌فیل ودواسپ وهفت‌رأس گاو بهل وچندتقوز پارچه گجراتی‌مقبول افتاد و تتمه را به‌او بخشیدم. سرافرازخان نبیره مصاحب‌بیگ

است که از امرای حضرت‌جنت آشیانی‌بود وحضرت عرش‌آشیانی اورا به‌نام جلش مصاحب‌بیگ می‌خواندند ومن در آغاز جلوس منصب اورا افزوده بصوبه گجرات تعیین فرمودم و چون نسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه داشت ودرخدمت صوبه گجرات‌هم خود را نغرك ظاهر ساخت‌لایق تربیت دانسته به‌خطاب‌سرافرازخان درعالم سربلندگرد نیدم ومنصب‌او به دوهزاری ذات وهزارسوار رسیده.

روزجمعه غره‌دیماه چهار کروه‌پاوکم کوچ نموده درکنار تال‌جهسور نزول فرمودم. در این‌منزل رایمان‌سردار پیاده‌های خدمتیه ماهی‌رو هوشکارکرده آورد. چون طبعم بـه‌گوشت ماهی رغبت‌تمام دارد خصوصاً به‌ماهی روهو که بهترین اقسام‌ماهی هندوستان است و ازتدریخ عبور گاتی‌چنداتاحال‌که یازده‌ماه گذشته باوجود نهایت تفحص بهم‌نرسیده بود وامروز به دست‌آمد. به‌غایت‌محظوظ‌شدم واسپی به‌رایمان عنایت فرمودم.

اگرچه‌ازپرگنه داهوت داخل‌سرحد گجرات است عایناً‌ازاین منزل درهمه چیزاختلاف صریح ظاهر می‌شود صحرا وزمین نوعی‌دیگر، مردم به‌وصعی‌دیگـر، زبانها بـه‌روش دیگر، جنگلی [۱۶۴ب] که دراین‌راه به‌نظر درآمد درخت میوه‌دار مثل انبه وکهرنی و تمر هندی داشت ومدار محافظت زراعت برخدر زقوم است. مزارعان بردورمزرعه‌خویش زقوم نشانیده هرکدام قطعه‌زمین خودرا جدا ساخته‌اند ودرمیان‌کوچه راه تنگ به‌جهت آمد وشد گذاشته وچون‌تمام این‌ملك ریگ‌بوم‌است به‌اندك تردد واژدهامی‌که واقع می‌شود چندان گرد و غبار به‌هم می‌رسد که چهره‌آدم به‌دشواری به‌نظر درمی‌آید. به‌خاطر رسیدکه احمدآباد را بعد از این گردآباد باید گفت نه احمدآباد.

روزشنبه دوم‌چهارکروه پاوکم‌کوچ‌کرده درکنار دریای مهی منزل‌شد. روزیکشنبه‌سیوم هم چهارکروه پاوکم‌کوچ‌کرده درموضع بردله نزول‌نمودم دراین منزل جمعی ازمنصبداران که به‌خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم‌پنج کروه کوچ‌کرده چتر سیما نزول رایات جلال اتفاق افتاد. روز سه‌شنبه پنجم پنج‌ونیم‌کـروه مسافت طی‌نموده درپرگنه موده رایات اقبال برافراشت دراین‌روز سه‌نیله‌گاو شکارشد. یکی ازهمه کلانتر بودسیزده‌من وده‌سیر به‌وزن آمد. روزکمشنبه ششم شش‌کروه کوچ فرموده در پرگنه نریاد منزل‌شد وازمیان قصبه گذشته موازی یك‌هزاروپانصد روپیه نثارکـردم. روزمبارك شنبه هفتم شش‌ونیم‌کروه کوچ‌کرده درپرگنه تیلاد نزول‌فرمودم. درملـك گجرات کلانتر از این‌پرگنه نیست. هفت‌لك‌روپیه‌که بیست‌وسه‌هزارتومان رایج عراق باشدحاصل دارد.معموری قصبه هم‌خیلکی است. دروقت آمدن از میان قصبه‌گذشته هزارروپیه نثارکردم. همگـی همت

مصروف بر آن است که به‌هربهانه فیض به‌خلق خدا برسد. چون مدارسواری مردم این‌ملك به‌عرابه است مراهم‌میل سواری عرابه شد وتادوکروه برعرابه نشستم. اما ازگردوغبار بسیار آزار کشیدم وبعدازآن تاآخرمنزل براسپ سواری کردم در [۱۶۵الف] اثنای راه‌مقربخان زاحمدآباد رسیده سعادت ملازمت دریافت ویك‌دو نه مروارید که به‌سی‌هزار روپیه‌خریده بود پیشکش گذرانید.

روزجمعه هشتم شش کروه‌ونیم کوچ‌نموده ساحل دریای شور محل‌نزول بارگاه‌اقبال گشت. کهنبایت ازبندرهای قدیم است وبه‌قول برهمنان چندین‌هزارسال ازبنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بود ور جه‌تربیگ‌کنوار حکومت این‌ملك داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور بشرحی‌که برهمنان می‌گویند نوشته‌شود به‌طول می‌کشد. مجملا چون نوبت ریاست به‌راجه ابهی‌کمار که نبایراوبوده می‌رسد به‌قضای‌آسمانی بلائی در این‌شهر نازل می‌شود وچندان گردوخاك می‌ریزدکه تمام منزل وعمارت شهر درزیرخاك پنهان می‌گردد و بنیاد حیات‌بسیاری ازمردم زیروزبرمی‌گردد غایتاً پیش‌ازنزول بلایتی که راجه آن‌را پرستش می‌کرد به‌خواهش‌آمده ازاین‌حادثات‌آگاه می‌سازد وراجه باعیال خود به جهاز درمی‌آید و آن بت را باستونی که درپس بت به‌جهت تکیه اوداشته بودند همراه می‌برد قضارا جهازهم از طوفان بلامی‌کشند. چون مدت‌حیات راجه باقی بود به‌مدد همان ستون کشتی وجودش به ساحل‌سلامت برسد وبازاراده تعمیر این شهر می‌نمایند وآن ستون را به‌جهت علامت‌آبادانی وفراهم‌آمدن‌مردم نصب می‌کند. چون به‌زبان هندی ستون را استهب وکهنب هردو می‌گویند. به‌این‌نسبت استهنب‌نگری می‌گویندوگاه به‌مناسبت ترنباوتی کهنباوتی نیز می‌گفتند وکهنباوتی رفته‌رفته به‌کثرت استعمال کهنبایت شده و این بندر از اعاظم بنادر هندوستان است و متصل به‌جودی از جودهای دریای‌عمان واقع شده جهاز بدرون‌جور درنمی‌آید ودر بند رگوروه‌که از توابع کنهایت است ونزدیك بدریا واقع گشته لنگرمی‌کنند وازآنجا اسباب را به‌عرابها انداخته به‌بندرکهنبات‌می‌آورند وهمین‌طور در[۱۶۵ب] وقت‌پرساختن جهاز اسباب درغرابها کرده می‌برند وبه جهاز درمی‌آرند. پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادرفرنگ به کهبایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته به نظردرآوردند ورخصت گرفته متوجه مقصدشدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بر غراب نشسته تخمیناً یك کروه برروی آب‌سیرکردم.

روز سه شنبه دوازدهم به شکار یوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز کمشنبه سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوارشده از میان رسته بازار گذشتم وقریب پنجهزار روپیه

نثار کردم . در زمان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه کلیان رای متصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته ازخشت و آهك بردور شهر ساخته وسوداگر بسیار ازاطراف آمده دراین شهر توطن گزیده‌اندوخانه‌های به‌صفا ومنازل نیك اساس نهاده مرفه‌الحال روزگار به‌سرمی برند. بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پرجمعیت و کثرت است. درزمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بود والحال دراین‌دولت حکم است که از چهل یك زیاده نگیرند ودردیگر بنادر عشور گویند دهیك‌وهشت‌یك‌می گیرنـد وانواع تکالیف و مزاحمت به‌تجار ومترددین می‌رسانند ودرجده که بندرمکه است چاریك می‌گیرند بلکه‌بیشتر هم واز اینجا قیاس می‌توان نمود که تمغای بنادر گجرات درزمان حکام سابق چه مبلغ بوده ولله‌الحمد که این‌نیازمند درگاه ایزدی توفیق‌بخشش تمغای کل‌ممالك محروسه که از حساب وشمار بیرون است یافته ونام تمغا از قلمرو من‌برافتاده. دربنولا حکم‌شد کـه تنکه طلا ونقره ده‌بیست ورت مهر وروپیه معمول تنکه کنند. سکه تنکه طلا یك‌طرف لفظ جهـانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ وجانب دیگر ضرب کهنبایت سنه۱۲ جلوس مقررشد وسکه تنکه نقره یك رو درمیان تنکه جهانگیرشاهی سنه ۱۰۲۷ وبردور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به‌زر سکه‌زد شاه‌جهانگیر ظفر پرتو

وبرروی‌دیگر درمیان ضرب کهنبایت وسنه۱۲ جلوس وبردور مصرع دوم: ع

پس ازفتح دکن آمد چودر گجرات ازمندو

درهیچ‌عهدی تنکه غیراز مس‌سکه نشده وتنکه طلا ونقره اختراع من است. نامش‌تنکه جهانگیری فرمودم.

روز مبارکشنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدی بندر کهنبایت درمحل به‌نظر گذشت منصب او ازاصل واضافه هزاروپانصدی‌ذات وچهارصدسوار حکم‌شد. نورالدین‌قلی به‌منصب هزاری‌ذات وششصدسوار ازاصل واضافه‌سرافرازی یافت. روزجمعه پانزدهم برفیل نوربخت سوارشده براسب دوانیدم به غایت خوب دوید. دروقت نگاهداشتن‌هم خوب می‌ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوارمی‌شوم. روزشنبه شانزدهم را مداس ولدرا جسنگه به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهفتصد سوار ازاصل‌واضافه سرافرازشد. روزیکشنبه هفدهم به‌داراب‌خان امانتخان وسید بایزید بارهه فیل عنایت شد. دراین‌چندروز که ساحل دریای شور معسکراقبال بود از سوداگر واهل حرفه وارباب استحقاق وسایرمتوطنان بندرکهنبایت را به‌نظر درآورده فراخورحال هرکس اسپ وخلعت وخرجی ومددمعاش مرحمت فرمودم وهمدرین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه‌عالم وفرزندان شیخ‌محمدغوث وشیخ‌حیدر نبیره میان وجیه‌الدین و

دیگر مشایخ که دراحمدآباد توطن دارند به‌استقبال آمده ملازمت نمودند، و چون غرض تماشای دریا ومد وجزر آب بود، دو روز تمام مقام نموده روزسه‌شنبه نوزدهم رایات عزیمت به‌صوب احمدآباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی که دراینجا به‌هم می‌رسد نامش عربیت است وماهیگیران مکرر به‌جهت من گرفته آوردند. بی‌تکلف نسبت به‌دیگر اقسام ماهی که در این‌ملک می‌شود لذیذتر وبهتر است. اما بالذات ماهی روهو نیست ده‌نه‌بلکه ده‌هشت توان گفت واز غذاها، که مخصوص اهل گجرات است کچهری باجره است وآنرا لهدره نیز [۱۶۶ب] می‌گویند ازاقسام ریزه غله‌است واین‌غله غیراز هندوستان در دیگر دیار نمی‌شود و نسبت به سایر بلاد هند درگجرات بیشتر است وازاکثر حبوبات ارزان‌تر،چون هرگز نخورده بودم فرمودم‌که تیار (آماده) ساخته آوردند. خالی‌از لذتی نیست، مراخوش خیلکی در افتاد. حکم کردم‌که درایام صوفیانه که التزام‌ترک حیوانی نموده‌ام (و) از طعامهای بی‌گوشت می‌خوردم اکثر ازاین کچهری می‌آورده باشند. روزسه‌شنبه مذکور شش کروه ویک‌پاو کوچ کرده در موضع کوساله منزل‌شد.

روزکم‌شنبه بیستم ازپرگنه بره گذشته درکنار دریا فرودآمدم این‌منزل شش کروه بود. روز مبارک‌شنبه بیست‌ویکم مقام‌نموده بزم‌پیاله ترتیب یافت و درهمین‌آب ماهی بسیار شکار کرده به‌جمعی‌از بنده‌های که داخل محلس بودند قسمت‌شد. روزجمعه بیست‌ودوم چهار کروه مسافت‌طی نموده درموضع‌باریچه سعادت نزول اتفاق افتاد. دراین راه دیوارها به‌نظر درآمد. از دونیم‌گز تاسه‌گز. بعداز تحقیق معلوم شد که مردم به‌قصد ثواب ساخته‌اند که چون‌حمالان در راه مانده شوند بارخود براندیوار نهاده نفسی راست سازند و باز بی‌مسدد غیر به‌فراغت برداشته متوجه مقصد گردند واین‌تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این‌دیوار ساختن خوش‌آمد. فرمودم که درجمیع شهرها به‌همین‌دستور دیوارها ازطرف پادشاهی سازند.

روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم پنج کروه‌پاوکم کوچ نموده کنار تالکاکریه محل نزول اردوی کیهان شکوه‌شد. این‌تال را قطب‌الدین محمدنبیره سلطان احمدبانی شهراحمدآباد ساخته و بر دورش‌زینه پایه‌ها زسنگ وآهک نشانده درمیان‌تال باغچه مختصر ویکدست عمارت بنانهاده وازکنار تال تاعمارت میان پلی بسته‌اند که راه آمدوشد باشد وچون مدتها ازبین‌گذشته‌اکثر ازهم‌ریخته وضایع‌شده وجایی‌که قابل‌نشستن باشد نمانده بود. درینولاکه مرکب اقبال به صوبه احمدآباد توجه فرمود صفی‌خان بخشی گجرات ازسرکار پادشاهی شکست و ریخت‌آن را مرمت نموده وباغچه آنرا صفاداده عمارتی نومشرف [۱۶۷الف] برتال وباغچه ساخته بی‌تکلف منزلیست به‌غایت مطبوع ودلنشین طرحش مرا خوش درافتاد. ودر ضلعی که پل‌واقع

است نظام‌الدین احمد که دروقت پدرم یك‌چندی بخشی گجرات بود باغی ساخته درکنار تل مذکور. دراین وقت به‌عرض رسید که عبدالله‌خان به‌جهت نزاعی که باعابد پسر نظام‌الدین احمد داشت درختهای این باغ را بریده است ونیز شنیده‌شدکه درایام حکومت خود درمجلس شراب مرد نامرادی را که خالی ازظرفگی ومضحکی نبوده به‌مجرد آنکه درمستی و بیشعوری حرفی ناملایم ازروی مطائبه گفته طریق‌شده به‌یکی ازغلامان خـود اشارت کـرده که درهمان مجلس گردنش‌را زده است ازشنیدن این‌مقدمه خاطرعدالت آئین به‌غایت آشفته گشت وحکم فرمودم‌که دیوانیـن عظام‌هزار سوار دواسپه وسه‌اسپه اورا موافق یك‌اسپه مقررداشته، تفاوت آن را که هفتادلکدام می‌شود ازمحال جاگیراو وضع نمایند.

مزارشاه عالم: چون دراین منزل مزارشاه عالم برسرراه واقع بود، فاتحه‌خوانده گذشتم تخمیناً یك‌لك روپیه خرج عمارت این‌مقبره شده باشد. شاه‌عالم پسرقطب عالم است و سلسله ایشان به‌مخدوم جهانیان منتهی می‌شود. مردم‌این ملك را ازخاص وعام غریب عتقادی بدیشان است. چنانکه می‌گویند که شاه‌عالم احیای اموات می‌کرده وبعداز آنکه چندین‌مرده را زنده ساخته‌بودند پدرش براین‌معنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل درکارخانه الهی کردن گستاخی است‌وشرط بندگی‌نیست. قضارا شاه‌عالم‌خادمی داشت واورا فرزند نمی‌شد وبه‌دعای ایشان حق‌تعالی پسری به‌اوکرامت فرمود. چون به‌بیست‌وهفت‌سالگی رسید درگـذشت و آن خادم گریه وزاری‌کنان به‌خدمت ایشان آمده معروض داشت‌که پسر من فوت‌شده و مرا همین یك‌فرزند بود. چون به‌توجه شما حق‌تعالی به‌من‌کرامت فرموده بود امیدوارم‌که بادعای شما زنده‌شود. شاه‌عالم‌لحظه متفکرگشته به‌درون حجره رفته‌اند وخادم مذکور به‌خدمت پسرایشان که اورا بسیاردوست [۱۶۷ب] می‌داشتند رفته الحاح وزاری می‌نماید که شما ازشاه التماس کنیدکه‌فرزند مرا زنده سازند. پسر ایشان چون خردسال بوده به‌درون‌حجره درآمـده دراین باب مبالغه می‌کند. شاه‌عالم می‌گویندکه اگرشماراضی باشید که به‌عوض‌او جان‌به‌حق‌تسلیم کنید شاید التماس من مقبول افتد عرض‌کرده که در آنچه رضای‌شما وخواست خدا باشدعین رضای‌من است. شاه‌عالم دستهای پسر خودرا گـرفته از زمین برداشته‌اند وروی سوی‌آسمان کرده گرفته‌اند که بارخدایا عوض آن بزغاله این‌بزغاله‌را بگیرد. درلحظه پسرجان بـه‌حق تسلیم‌کرد وشاه اورا بربالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده‌اند و خود ازحجره برآمده به‌آن خادم گفته‌اند که به‌خانه برود وازپسر خود خبربگیرد شاید سکته‌کرده باشد و نمرده باشد. چون‌او به‌خانه می‌آید پسر را زنده می‌بیند.

مجملا درملك گجرات این‌قسم حرفها بسیار به‌شاه‌عالم نست می‌کنند ومن خود ازسید

محمد که صاحب‌سجاده یشان است وخالی ازفضل ومعقولیت نیست پرسیدم که این حرف‌چه صورت دارد او گفت‌ماهم ازپدر وجدخود همین‌طور شنیده‌ایم وبه‌تواتر رسیده والعلم عندالله. اگرچه این‌مقدمه ازآئین‌خرد وعقل دور است غایتاً چون درمردم شهرت تمام داشت به‌جهت غرایب نوشته‌شد و رحلت‌ایشان ازاین‌سرای فانی به عالم جاودانی درسنهٔ‌هشتصدوهشتاد واقع شد. درزمان سلطنت سلطان‌محمود بیکره. وعمارت مقره‌ایشان از آثار تاجخان تریالی است که از امرای سلطان‌مظفر بن‌محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت به‌جهت درآمدن به‌شهر اختیارشده بود. روزکم‌شنبه بیست‌وچهارم مقام فرمودم. درین ایام خربوزه کاریز که قصبه‌ایست ازتوابع هرات، رسید، و مقرراست که درخراسان هیچ‌جا خربوزه به‌خوبی کاریز نمی‌شود باآنکه یك‌هزارو چهارصدکروه مسافت است وقافله به‌پنج‌ماه می‌آید بسیار [۱۶۸الف] درست وتازه آمده وآن‌قدر آورده‌اند که به جمیع بنده‌ها کفایت‌کند ومقارن این کونله ازبنگاله رسیده و با وجود هزارکروه مسافت‌اکثر تروتازه آمده چون به‌غایت میوه لطیف ونازك است همانقدر که به‌جهت خاصگی کفاف‌باشد پیاده‌های داکچوکی دست بدست می‌رسانند، زبان از ادی شکرنعم الهی‌قاصراست. مصرع:

شکر نعمتهای توچندان که نعمتهای‌تو

درین‌تاریخ‌امانت‌خان دو دندان فیل‌گذرانید به‌غایت کلان‌که یکی زآن‌سه‌درع‌وهشت طسوطول وشانزده‌ طسو دخامت داشت. سه‌من و دوسیر به‌وزن درآمدکه بیست‌وچهاروتیم من عراق‌باشد. روزدوشنبه بیست‌وپنجم بعد زگذشتن شش‌گهری درساعت مسعودبه‌مبارکی وفرخی متوجه شهرشدم. وهرفیل صورت‌گج که ازفیلان دوسند ر من است و درصورت وسیرت تمام عیار باآنکه مست بود، چون‌اعتماد برسواری خود وخوش جلوی اوداشتم‌سوارگشتم. خلقی انبوه‌ازمردوزن درکوچه وبازار ودرودیوار برآمده منتظربودند، تعریف‌شهر احمدآبادچنانچه شنیده‌شده‌بود به‌نظر درنیامد. اگرچه میان‌راسته‌بازار وسیع و عریض گرفته‌اند غایتاً دکانها را درخورد وسعت باز رنساخته‌اند عمارتش‌همه ازچوب است وستون دکانها باریك و زبون و کوچه وبازار پرگرد وغبار ازتال کاکریه تادرون‌ارك که به اصطلاح آن ملك به‌هدر گویند نثارکنان شتافتم وبه‌هدر به‌معنی مبارك است منازل سلاطین گجرات که در درون به‌هدر واقع بود درین پنجاه‌شصت‌سال خراب‌شده واثری ازآنها نمانده غایتاً جمعی ازبندگان‌ما که به حکومت آن‌ملك تعیین بوده‌اند عمارات ساخته‌اند ودراین‌ولا که‌ازمندو متوجه احمدآباد شدم مقربخان منازل قدیم‌را ازسرنوساخته نشیمنهای دیگرکه ضروری بود مثل جهروکه خاص‌وعام وغیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارك فرزند شاه‌جهان بود [۱۶۸ب] به‌رسم معهود اورا به‌طلا و دیگر اجناس وزن فرمودم وسال بیست‌وهفتم از مولود مسعود او به‌خرمی و نشاط آغاز شد امید که‌حضرت واهب‌العطایا اورا به‌این‌نیازمند درگاه خود ارزانی دارا د وازعمردولت برخوردار کناد. همدرین روز ولایت گجرات را به جاگیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو تابندر کهنبایت به‌راهی که آمدیم یکصدوبیست‌وچهار کروه هست و بیست‌وهشت کوچ وسی‌مقام واقع شد ودر کهنبایت ده‌روز مقام اتفاق افتاد واز آنجا تا به‌شهر احمدآباد بیست‌ویك کروه بود و به پنج کوچ ودومقام طی‌شد. مجملا ازمندو تاکهنبایت و از کهنبایت تااحمدآباد به‌شرحی که گذارش یافت یکصدوچهل‌وپنج کروه مسافت به‌دوماه وپانزده‌روز آمدیم ودراین‌مدت همگی سی‌وسه کوچ وچهل‌ودو مقام‌شد.

روزسه‌شنبه بیست‌وششم به‌دیدن مسجد جامع که درمیان بازار واقع است رفته به چندی از فقرا که‌آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه به‌دست خود خیرکردم ایس مسجد از آثار سلطان احمدبانی شهر احمدآباد است مشتمل برسه‌در ودرهرطرف بازاری ومقابل دری که به جانب‌مشرق واقع‌شده مقبره سلطان‌مذکور است ودرآن گنبد سلطان حمد ومحمدپسر وقطب‌الدین نبیرۀاو آسوده‌اند. طول‌صحن مسجد غیرازمقصوره یکصدوسه‌ذرع است وعرض‌هشتاد و نه‌ذرع. بردورآن ایوانی ساخته‌اند به‌عرض چهارذرع وسه‌پاو وفرش صحن از خشت تراشیده وستونهای ایوان ازسنگ‌سرخ است. ومقصوره مشتمل است برسی‌صد وپنجاه‌وچهار ستون و بالای ستونها گنبد داده‌اند. طول مقصوره هفتادوپنج‌ذرع وعرض سی‌وهفت‌ذرع است. وفرش مقصوره ومحراب ومنبر ازسنگ مرمر ترتیب‌یافته هردو بازوی پیش‌طاق دومناره پرکار از سنگ تراشیده مشتمل برسه آشیانه درغایت اندام نقاشی ونگاری کرده‌اند وبه‌جانب دست راست منبر متصل به‌کنج مقصوره شاه‌نشین جدا کرده وازمیان‌ستونها به‌تخته‌سنگ تراشیده‌اند ودورآن‌را تاسقف[۱۶۹الف] مقصوره پنجره سنگ‌نشانیده‌اند غرض‌آنکه چون پادشاه به‌نماز جمعه وعید حاصرشود باجمعی از مخصوصان ومقربان خود بران بالا رفته ادای صلوة نماید وآن‌را به‌اصطلاح آن ملك ملوکخانه‌گویند وهماناکه این‌تصرف واحتیاط به جهت هجوم عام شده باشد والحق ین‌مسجد بنایی است به‌غایت عالی.

روز کم‌شنبه بیست‌وهفتم به‌خانقاه شیخ‌وجیه‌الدین که نزدیك به دولتخانه بود رفته‌برسر مزار ایشان که درصحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده‌شد. این‌خانقاه را صادق‌خان که ز امرای عمدۀ پدرم بود ساخته‌است. شیخ از خلفای شیخ‌محمد غوث است اماخلیفه که مرشد به‌خلافت اومباهات کند وارادت ایشان برهایست روشن بربزرگی شیخ‌محمد غوث و شیخ

وجیه‌الدین به‌فضایل صوری وکمالات معنوی آراستگی داشت وپیش از این به‌سی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده وبعدازآن شیخ‌عبدالله به‌وصیت پدر برمسند ارشاد نشسته وبه‌غایت درویشی مرتاض بوده‌وچون‌مشارالیه به‌جوار رحمت‌ایزدی پیوست فرزندش‌شیخ‌اسدالله‌جانشین گشت‌وهمدران زودی به‌عالم‌بقا شتافت وبعدازو برادرش شیخ‌حیدرصاحب‌سجاده‌شد و الحال درقید حیات است وبرسرمزار حدو آبای خود به‌خدمت درویشان وتیمار حال‌ایشان مشغول‌واثر صلاح ازناصیهٔ‌روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه‌الدین درمیان بود یك [۱۶۹ب]هزارو پانصدروپیه به‌جهت خرج‌عرس عنایت‌شد و هزاروپانصدروپیه دیگر به‌جمعی ازفقرائی که در خانقاه ایشان حاصر بودند به‌دست‌خود خیرکردم و پانصدروپیه به‌پسر شیخ وجیه‌الدین لطف نمودم همچنین به‌هرکدام از خویشان ومنسوبان ایشان درخور حالت خرجی وزمین مرحمت شد وشیخ‌حیدر فرمودم که به‌جمعی ازدرویشان مستحقان را که معرفی به‌حال آنها داشته‌باشد به‌حضور آورده خرجی وزمین التماس نماید.

روزمبارك‌شنبه‌به‌سیر رستم‌باری رفته‌یك‌هزاروپانصدروپیه‌درراه‌نثارکردم باری‌به‌اصطلاح اهل‌هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه‌مراد به‌نام پسرخود رستم ساخته بود یك جشن مبارك‌شنبه را دراین باغ کرده به‌چندی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت نمودم وآخردفعه به‌باغچه حویلی سکندرکه در جوار این‌باغ واقع است وانجیرش به‌غایت خوب رسیده بود رفته‌شد. چون‌میوه‌را به‌دست‌خود چیدن لذتی دیگر دارد و من تاحال انجیری به دست خود نچیده بودم‌درین‌ضمن سرافرازی اوهم منظور بود. بی‌تکلفانه رفتم شیخ‌سکندرگجراتی الاصل است وخالی ازمعقولیت نیست وبراحوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد ومدت هشت‌نه سال است‌که درسلك بنده‌ها منتظم است. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان راکه از عمده‌های اوست به‌حکومت احمدآباد مقرر فرموده بود به‌التماس آن فرزند رستم باری را به‌مناسبت اسمی به‌او بخشیده‌شد.

درین‌روز راجه کلیان زمیندار ولایت‌ایدر سعادت آستانبوس دریافته یك‌زنجیر فیل ونه اسپ پیشکش گذرانید. فیل را به‌او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجراتست و ملك او متصل‌به‌کوهستان رانا واقع‌است‌وسلاطین گجرات پیوسته برسر او آنجالشکر می کشیده‌اند اگرچه بعضی اطاعت کوته می کرده‌اند وپیشکش می‌داده غایتاً خودبه‌دیدن هیچکدام نرفته‌اند وبعداز آنکه حضرت عرش آشیانی فتح گجرات فرموده‌اند افواج منصور برسراو تعیین‌شده، چون‌خلاصی خودرا منحصر دراطاعت وفرمانپذیری‌ناگزیر بندگی ودولتخواهی اختیارنموده به‌سعادت، آستانبوسی شتافت وازآن‌تاریخ درسلك بنده‌های منتظم است وهرکس به حکومت

احمدآباد تعیین می‌شود به‌دیدن او آمده دروقت کار وخدمت باجمعیت خود حاضر می‌باشد.

روزشنبه ۵ماه بهمن‌سنه ۱۲ چندرسین که از زمینداران عمده [۱۷۰الف] این ملک است دولت آستانبوس دریافته سه‌اسپ پیشکش گذرانید. روز یکشنبه دوم سه راجه‌کلیان زمیندارایدروسیدمصطفی ومیرفاضل فیل‌عنایت‌شد. روزدوشنبه به‌شکارباز وجره سوارشده‌قریب به‌پانصدروپیه در راه نثارکردم. درین‌تاریخ ناشپاتی زولایت بدخشان رسید.

روزمبارک‌شنبه ششم به‌سیرباغ فتح که درموضع سیر خیز واقع است شتافته یک‌هزارو پانصد روپیه در راه نثار کردم وچون مزار شیخ‌احمد کهتو برسرراه واقع‌بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده‌شد. کهتو نام قصبه‌ایست ازسرکار ناگورو مولد شیخ از آنجاست و شیخ درعهد سلطان‌احمد که بانی شهر احمدآباد بود، بوده‌اند وسلطان‌احمد به‌ایشان ارادت واخلاص تمام‌داشته ومردم این‌ملک را عریب اعتقادیست به‌ایشان واز اولیای کبار می‌دانند و در هر شب جمعه خلقی انبوه از وضیع وشریف به‌زیارت ایشان حاضر می‌شوند. سلطان‌محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی ازمقبره ومسجد وخانقاه برسرمزار ایشان بنانهاده ومتصل به‌مقبره درضلع جنوب تالی کلان ساخته ودور این‌را ازسنگ وآهک ریخته برآورده واتمام این‌عمارت درزمان قطب‌الدین ولدمحمد مذکور شده مقبره‌چندی ازسلاطین گجرات برکنارتال در طرف پای‌شیخ واقع است ودرآن گنبد سلطان‌محمود بیکره وسلطان‌مظفر پسراو و محمود شهید نبیره سلطان‌مظفر که آخرین‌سلاطین گجرات است آسوده‌اند. بیکره درزبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند وسلطان‌محمود بروتهای کلان برگشته داشته بدین‌نسبت بیکره می‌گفته‌اند ومتصل به‌مقبره ایشان گنبدخوانین آنهاست وبی‌تکلف مقبره شیخ به‌غایت عمارت عالی و جای نفیس است وازروی قیاس وتخمین پنج‌لک روپیه صرف این عماری شده باشد [۱۷۰ب] الله‌اعلم بالصواب.

بعدازفراغ‌زیارت به‌باغ فتح‌رفته‌شد. این‌باغ درزمینی واقع است‌که‌سپه‌سالار خانخانان اتالیق‌یانتو که خود را به‌مظفر مخاطب ساخته بود، جنگ صف‌کرده شکست‌داده ازاین جهت باغ فتح‌نام نهاده واهل گجرات فتح باری می‌گویند.

تفصیل این‌اجمال آنکه چون بمیامن اقبال حضرت عرش آشیانی ملک‌گجرات مفتوح گشت ونتو به‌دست اعتمادخان به‌عرض رسانید که پسر قیلیائی است چون ازسلطان‌محمود فرزند نماند واز ولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبودکه به‌سلطنت برداریم ناگزیر صلاح وقت‌را منظور داشته چنین ظاهرساختیم که این پسرسلطان‌محمود است، سلطان‌مظفر نام کرده به‌سلطنت برداشتیم ومردم بنابرضرورت قبول این‌معنی نمودند. چون آن‌حضرت قول اعتماد

خان‌را درین مواد معتبر نداشتند او را وجودی نهادند ومدتها در میان خواصان خدمت
می‌کرد وتوجه به‌حال اونمی‌فرمودند بنابرین‌ازفتحپور گریخته به‌گجرات‌آمد وچندگاه درپناه
زمینداران می‌گذرانید و روزگار به سرمی‌برد تا آنکه شهاب‌الدین احمدخان را ازحکومت
گجرات معزول ساخته اعتمادخان را به‌جای‌او تعیین فرمودند وجمعی از نوکران شهاب‌الدین
که‌دلنهادگجرات‌شده بودند ازو جدائی گزیده به‌امید نوکری اعتمادخان دراحمدآبادماندند.
بعدازآنکه اعتمادخان به‌شهردرآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب‌او نیافتند نه‌روی رفتن
نزد شهاب‌خان داشتند و نه‌رای ماندن در احمدآباد. چون ازهمه جهت نومیدی است ناچاره
کار درآن دیدند که خودرا به‌نتو رسانیده اورا دست‌آویز فتنه و آشوب سازند وبه‌این‌عزیمت
ششصدهفتصدسوار ازآن‌جماعه نزد نتو رفته اورا از لونا کاتهی که نتو درپناه او بود برداشته
متوجه احمدآباد شدند وتارسیدن به‌حوالی‌شهر بسیاری از بیدولتان واقعه‌طلب به‌اوپیوستند و
قریب به دوهزارسوار زمیول واهل‌گجرات جمع‌شدند. چون اعتمادخان ازاین [۱۷۱الف]
سانحه وقوف یافت شیرخان پسر خود را در شهرگذاشته خود به‌طلب شهاب‌خان که متوجه
درگاه شده بود شتافت تابامد د اوتسکیی این‌شورش دهد باآنکه اکثر ازمردم خوب ازو جدا
شده بودند وازنقوش پیشانی‌بازمانده‌ها نیز حرف بیوفائی می‌خواند ناچار به‌رفاقت اعتماد-
خان عطف عنان نموده قضارا پیشتر از رسیدن اینها نتو به‌حصار احمدآباد در آمده بود.
دولتخواهان در سو دشهر به‌ترتیب صفوف پرداختند ومفسدان ازقلعه برآمده برعرصه کارزار
شتافتند وچون فرح‌اهل ادبار نمودارشد آنچه ازنوکران شهاب‌خان مانده بودند همه به‌یکبار
راه بی‌حقیقی‌سپرده به‌غنیم‌پیوستند وشهاب‌خان‌شکست‌خورده به‌صوب پتن‌که درتصرف بنده‌های
پادشاهی بود شتافت حشم وبنگاه‌او به‌غارت‌رفته ونتو به‌این‌مفسدان منصبها وخطابها داده‌برسر
قطب‌الدین محمدخان که درپرگنه برده بود رفت و نوکران مشار الیه نیز به‌روش نوکران
شهاب‌خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این‌وقایع در اکبرنامه
مسطور است آخر قطب‌الدین محمد خان‌را قول‌داده به‌درجه شهادت رسانیده مال واموال اوکه
برابر خزینه هردی شوکت بود، به‌تاراج حادثات رفت وقریب به‌چهل هزارسوار دراندك
فرصت‌برگرداوفراهم آمدند. چون صورت واقعه به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید میرزا-
خان خلف بیرم‌خان‌را باجمعی ازبهادران رزمجوی برسراو تعیین فرمودند وروزی که میرزا-
خان به‌حوالی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمینا هشت‌نه‌هزار سوار داشت ونتو با
سی‌هزارسوار دربرابرآمده‌عساکر ادبار ماثر خودرا ترتیب‌داد. بعداز قتل وجدال بسیار نسیم
فتح فیروزی برعلم دولتخواهان وزید ونتو شکست خورده به‌حال‌تباه راه ادبار پیش‌گرفت و

پدرم [۱۷۱ب] به‌جلدوی این‌فتح منصب پنجهزاری وخطاب خانخانان وحکومت ملک گجرات به‌میرزاخان عنایت نمودند وباغی که خانخانان درعرصه کارزار ساخته برکنار دریای سابرمتی واقع است وعمارت عالی باصفه درخورآن مشرف بر دریا بنا نهاده واطراف باغ را دیواری از سنگ وآهك درغایت استحکام کشیده واین باغ یکصدوبیست جریب است وبی‌تکلف سیرگاه خوبی است. یمکن که برو دولك روپیه خرج شده باشد. مرا خود خیلکی درافتاد. توان گفت که درتمام گجرات مثل این باغی نباشد. جشن مبارك‌شنبه کرده به‌بندههای خـاص پیاله عنایت‌نمودم وشب دراینجا بسر برده آخرهای روزجمعه به‌شهرآمدم وقریب بـه‌هزار روپیه در راه نثارشد. دراین‌وقت باغبان به‌عرض رسانید که چند درخت گل چنپه ازبالای صفه که مشرف بردریا است توکر مقربخان بریده است. ازشنیدن این حرف خاطرم مشوش گشت وخودمتوجه تحقیق وبازخواست شدم چون به‌ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هردو انگشت بهام اورا قطع کردند تاموجب عبرت دیگران‌شود وظاهر این است که مقربخان را دراین‌معنی اطلاعی نبوده والا درهمان‌وقت به‌سزا می‌رسانید.

روزسه‌شنبه ۱۱ کوتوال شهردزدی را گرفته آورد که پیش ازین درچند واقعه اورا بـه دزدی گرفته هربار عضوی از عضایش بریده‌بودند. یك رتبه دست وباردوم انگشت بهام‌دست چپ ودفعه سیوم گوش‌چپ وبابت‌چهارم پی‌هردوپا وبارآخر بینی ومعهذا ترك کارخودنکرده. دوش بخانه کاه‌فروشی به‌دزدیدن آمده بود وقضارا صاحب‌خانه خبردارشده اورا مـی‌گیرد درد چندزخم کارد به‌کاه‌فروش‌زده اوراهلاك‌می‌سازد. دراین‌شور وغوغا خویشان‌او هجوم‌آورده دزد را می‌گیرند. فرمودم دزدرا به‌خویشان مقتول حواله نمایند تااورا به‌قصاص رسانند. ع

هم درسر آن روی که در سرداری

روز کم‌شنبه دوازدهم مبلغ سه‌هزار روپیه به‌عصمت‌خان [۱۷۲الف] و معتمدخان سپرده شدکه فردا برسرمزار شیخ‌احمد کهتو رفته به‌فقرا وارباب استحقاق که درآن‌بقعه توطن‌دارند قسمت نمایند. روز مبارك‌شنبه سیزدهم به‌منزل فرزند شاه‌جهان رفته جشن مبارك‌شنبه در آنجـا ترتیب‌یافت وبه‌جمعی ازبنده‌های خاص پیاله عنایت‌شد وفیل ملندرس که درفیلان‌خاصه به‌جلدی وسبکساری وخوش جلوی امتیاز تمام داشت و بااسپ هم خوب مـی‌دوید وازفیلان اول اول بود وحضرت‌عرش آشیانی به‌غایت این‌را دوست می‌داشتند. چون فرزند شاه‌جهان بسیار مایل بود ومکرر التماس‌نموده بیچاره‌شده باسازطلا از زنجیر وغیره بایك‌ماده فیل در این‌روز به‌آن فرزند مرحمت‌نمودم ویك‌لك درب به‌وکلای عادلخان انعام‌شد. دراینولا به‌عرض رسید که مکرم‌خان ولدمعظم‌خان که صاحب صوبگی‌او دیسه سرافراز است فتح‌ولایت خورده‌کرده

وراجه آنجا گریخته به‌راج مهندره رفته است. چون ازخانه‌زادان لایق تربیت بود، منصب او ازاصل واضافه سه‌هزاری‌ذات ودوهزارسوار حکم‌فرموده‌به‌عنایت نقاره واسپ وخلعت‌سرافراز ساختم. درمیان سرحد اودیسه و گلکنده دوزمیندار وراجه بودند. یکی‌راجه خورده دوم راجه مهندره. ولایت خورده به‌تصرف‌بنده‌های درگاه درآمد. بعدازاین نوبت راجه مهندره است و به‌کرم الهی امید چنان است که قدم همت پیشترهم بگذارد. دراینوقت عرضداشت قطب‌الملك به‌فرزند شاه‌جهان رسید که چون ملك من به‌سرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگـی به این‌درگاه هست امیدوارم که به‌مکرم‌خان فرمان شود که دست تصرف بـه‌ملك من دراز نسازد واین‌دلیل است برجرأت وجلادت او کـه مثل قطب‌الملك همسایـه ازو درحساب است. دربن تاریخ اکرام‌خان ولد اسلام‌خان را به‌فوجداری فتح‌پور ونواحی آن‌سرافراز ساختم وخلعت وفیل مرحمت نمودم. چندرسین زمیندار هلود به‌خلعت واسپ وفیل ممتازگشت وبه‌لاچین‌قاقشال فیل عنایت‌شد وهمدرین روز مظفر [۱۷۲ب] پسر میرزاباقی‌ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر بره‌ه زمیندار کیچ بود. چون میرزاباقی به‌رحمت حق‌پیوست وریـاست تهته به میرزا جانی رسید ازترس میرزاجانی پناه به‌زمیندار مذکـور برده ازطفولیت تـاحال دران حدود گذرانیده دربن‌ولا که نزول موکب اقبال به احمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه درمیان مردم صحرایی نشونما یافته واز رسم و عادت بیگانه است عایتاً چـون سلـسله ایشان را نسبت خدمتکاری و حقوق‌بندگی از زمان حضرت صاحب قران انارالله برهانه‌درین دودمان عالیشان ثابت است رعایت حوال‌اولازم شمرده بالفعل دوهزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم ومنصبی که درخور حال اوباشد مرحمت خواهد شد. شاید کـه درسپاهیگری خودرا خوب سازد. روزکم‌شنبه به‌باغ‌فتح رفته سیرگل سرخ کرده شد. یك‌تخته خـوب شگفته بود. درین‌ملك گل‌سرخ کمترشود ودریکجا بنقدر غنیمت بود. شقایق‌زارش بدنبود، انجیررسیده هم‌داشت. هرچند نجیر به‌دست‌خودچیدم آنکه ازهمه کلانتر بود وزن فرمودم. هفت‌ونیم‌توله به وزن درآمد. دربن تاریخ هزاروپانصد خربوزه کاریز که خان‌عالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خربوزه به‌بنده‌های که در رکاب حاضر بودند انعام شد وپانصدخربوزه به‌اهل‌محـل، و چهار روز دربن‌باغ به‌عیش وکامرانی گذرانیده‌شب‌دوشنبه بیست‌وچهارم به‌شهر درآمدم ازاین خربزه چندی به‌مشایخ احمدآباد عنایت‌شد وباعث تعجب آنها گشت. چه در ملك گجـرات خربزه به‌غایت زبون دیده‌می‌شود وازخوردن این‌خربزه حیران ماندند که درعالم چنین‌نعمتی هم بوده است. روز مبارک‌شنبه درباغچه بکینه‌نام‌که درون دولتخانه واقع است وآنرا یکی از سلاطین‌گجرات ساخته بزم‌پیاله‌ترتیب یافت وبنده‌های خاص به‌ساغرهای لبریزعنایت سرخوش

گشتند. یک تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود. حکم فرمودم که جمعی از بنده‌ها که پیاله‌خورده‌اند خوشه‌های [۱۷۳ الف] انگور به‌دست خود چیده مزه‌سازند.

روزدوشنبه غره اسفندارمذ ازاحمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت به‌صوب مالوه برافراشت وتا دولتخانه،که برکنارتال کاکریه ترتیب‌داده‌بودند شارکنان شتافتم سه‌روزدرین منزل‌مقام واقع‌شد. روز مبارک‌شنبه چهارم پیشکش مقربخان به‌نظرگذشت. تحفه‌که نفاست‌داشته باشد وخاطر به‌آن رغبت‌نماید، نبود. ازهمین‌جهت پیشکش‌را به‌فرزندان خرد دادکه درون محل گذرانیدند ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی‌یک‌لک روپیه قبول‌نموده تتمه‌را به‌او بخشیدم وازاسپان کچهی‌هم قریب به‌صدراس گرفته شد. ا‌ما اسپ برجسته نبودکه تعریف‌توان کرد. روزجمعه پنج‌شش‌کروه کوچ فرموده برکنار دریای محمودآباد نزول‌اجلال اتفاق افتاد. چون فرزندشاه‌جهان رستم‌خان‌راکه‌ازعهده بنده‌های اوست به‌حکومت گجرات می‌گذاشت به التماس آن‌فرزند علم ونقاره وخلعت باخنجر مرصع عنایت فرمودم. تاحال دراین‌دولت رسم نبودکه به‌نوکر شاهزاده علم‌ونقاره مرحمت‌شود. چنانچه حضرت‌عرش آشیانی باکمال‌شفقت ومهربانی که به‌من داشتند تجویز خطاب وعلم ونقاره به‌امرای من‌نفرموده بودند. چون توجه والتفات‌من نسبت به‌آن فرزند به‌حدی ست که درهیچ مرتبه ازمراتب‌خاطر جوئی‌او ازدست نتوانم‌داد ودرواقع فرزندیست شایسته و به‌همه رعایت زیبنده ودرعنفوان عمرودولت بهر جانب که روی‌همت نهاده آن‌مهم‌را خاطرخواه من‌صورت‌داده، وهمدرین‌روز مقربخان رخصت وطن یافت.

چون مزار قطب عالم پدرشاه‌عالم بخاری‌که در موضع‌بتوه واقع است برسرراه واقع بود، خود به‌آنجا رفته پانصد روپیه به مقیمان آن مقام خیر کردم. روزشنبه ششم در دریای محمودآباد به کشتی نشسته شکارماهی کرده‌شد. برکنارآب مذکور مقبره سیدمبارک بخاری واقع است که ازامرای عهده‌گجرات بوده واین عمارت را بعد [۱۷۳ب] ازو فرزندش سید میران ساخته و به‌غایت گنبدیست‌عالی وبردور آن حصاری از سنگ وآهك درنهایت استحکام ترتیب‌یافته. تخمیناً ازدولک روپیه بیشتر خرج‌شده باشد. مقبره‌های سلاطین‌گجرات که به نظر درآمده هیچکدام ده‌یك این‌نیست. هرچند آنها صاحب بوده‌اند واین‌نوکر عایتاً همت وتوفیق خداداد است. ع

کزو ماند به‌گیتی یادگاری

روزیکشنبه مقام فرموده شکارماهی کرده شد. چهارصدماهی به‌دام افتاد. ازآن جمله‌یك ماهی بی‌پولك به‌نظر درآمد که آن‌را سنگ‌ماهی می‌گویند. شکمش به‌غایت کلان و برآمده

می‌نمود. فرمودم که درحضورچاک کردند. ازمیانش‌ماهی پولکدار برآمدکه تازه فرو برده‌بود. هنوز تغییری در آن نرفته، حکم کردم که هردورا وزن کنند. سنگ‌ماهی شش‌ونیم‌سیر بـه‌نظر درآمد وآنرا که فرو برده‌بود، قریب به‌دوسیر ظاهرشد. روز دوشنبه هشتم چهار کروه ویك‌پاو کوچك فرموده درموضع‌موده منزل‌شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می‌کردند. قضارا شب گذشته وامروز تاچاست خیلکی باران‌شد. گردوخاك فرونشست وچون این‌ملك ریگ بوم است یقین که دربرسات گردوخاك نباشد وگل‌ولای نشود وصحرا سبزوخرم گردد خوب‌خواهد بود. بهرحال نمونه برسات هم دیده‌شد.

روزسه‌شنبه پنج‌ونیم کروه کوچ کرده درکنار موضع چترسیما نزول‌اقبال افتاد و دراین منزل خبررسید که مانسنگه‌سیوره‌جان به‌مالکان‌جهنم سپرده وتفصیل ایـن‌اجمال آنکـه سیوره گروهی است از ملاحده هنود وهمیشه سروپا برهنه می‌باشند. جمعی مـوی سروریش وبروت می‌کنند وبعضی میتراشند ولباس دوخته نمی‌پوشند و مدار اعتقاد آنها بـراین است کـه هیچ جانداررا آزرده نباید ساخت وطـایفه بانیه (خواربارفروش) آنهارا پیرومرشد خود می‌دانند بلکه سجده وپرستش می‌نمایند؛ واین سیوره‌ها دوفرقه اندیکی را پتّ‌گویند ودیگری راکرتهل مان‌سنگه مذکور سردار طایفه کرتهل بود وبالچند کلان [۱۷۴ الف] گروه پتّا هردو پیوسته درخدمت‌حضرت عرش آشیانی می‌بودند. چون آن‌حضرت شتقار شدند وخسرو گریخت ومن ازپی اوایلغار کردم رای‌سنگه برنیه زمیندار بیکانیر که یمن تربیت ونوازش آن حضرت به مرتبه‌امارت رسیده بود ازمان‌سنگه مذکور مدت سلطنت وپیش‌آمدن احوال مرا می‌پرسد وآن سیاه زبان که خودرا در علم‌نجوم وتسخیرات ماهر می‌گرفت به‌او می‌گوید که نهایت‌سلطنت ایشان تادوسال است وآن حرف مبهوت به‌اعتماد این‌سخن بی‌رخصت به‌وطن خود رفت وبعداز آنکه حق‌جل سبحانه این‌نیازمند را به‌کرم‌خود برگزید وهمچنان فتح ونصرت به‌مسند خلافت متمکن گشتم شرمنده وسرافکنده به‌درگاه آمد چندتچه احوال او درجای خود گذارش‌یافته.

القصه‌مان‌سنگه مذکور درهمان سه‌چهارمده به‌علت جزام مبتلاشد واعضایش ازهم‌ریخت تاحال به‌زندگانی که مرگ ازآن به‌مراتب بهتر است، دربیکانیر روزگار به‌سرمی‌برد. دراینولا اورا به‌یادآورده حکم طلب فرمودم. دراثنای راه‌که به‌درگاه می‌آوردند، از غایت توهم زهر خورده جان به‌مالکان جهنم‌سپرده. هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایزدی مصروف برعدالت و خیر باشد، یقین‌که هرکس درحق‌من بداندیشد درخور نیت خود جزا خواهد یافت. طـایفه سیوره دراکثر بلاد هند می‌باشند غایتاً درملك گجرات، چون مـدارسود او خرید وفـروخت بربانیه است. سیوره بیشتر می‌باشند و غیراز بتخانه منازل به جهت بودن و عبدت کردن آنها

ساخته‌اند که درحقیقت دارالفساد است زن ودختر خود را پیش سیورها می‌فرستند و اصلاً حیا وناموس درمیان نیست. انواع فساد وبیباکی ازآنها به‌وقوع می‌آید. بنابرین حکم به‌اخراج سیورها فرمودم وفرامین به‌اطراف فرستاده شد که هرجا سیورها باشند، از قلمرو من برآورند. [۱۷۴ب]

روز کم‌شنبه دهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی نرو دیگری ماده به‌بندوق زدم. درین‌روز پسردلاورخان ازپتن که به‌جای پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسپ کچهی پیشکش گذرانید. به‌غایت خوش‌شکل وخوش‌سواری. تا به‌ملک گجرات درآمده‌ایم به‌این خوبی اسپ هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هزارروپیه حکم‌شد.

روز مبارکشنبه یازدهم درکنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. جمعی از بنده‌های درگاه را که به‌خدمت این‌صوبه تعیین‌شده‌اند مشمول‌عواطف ونوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم. از جمله شجاعتخان عرب‌را به‌منصب دوهزارو پانصد ذات و دوهزارسوار از اصل و اضافه سرافراز فرموده نقاره واسپ وخلعت عنایت‌شد. وهمت‌خان را به‌منصب هزارو پانصدی وششصد سوار سربلند ساخته خلعت وفیل لطف نمودم کفایت‌خان که به‌خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزارودوصدی‌ذات وسیصدسوار ازاصل و اضافه ممتازگشت. صفی‌خان بخشی به‌اسپ وخلعت سرافرازشد. خواجه عاقل‌را به‌منصب هزارو پانصدی‌ذات و ششصدوپنجاه سوار ازاصل واضافه اختصاص بخشیده به‌خدمت بخشیگری احدیان تعیین فرمودم و به خطاب عاقل‌خانی امتیاز یافت. وسی‌هزار درب بسه وکیل قطب‌الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت‌شد. درین‌تاریخ فرزندشاهجهان انار وبهی که ازفرح‌آباد به‌جهت‌او آورده بودند به نظرگذرانید. تاحال این‌کلانی دیده‌نشده‌بود. فرمودم که وزن‌کنند. بهی بیست‌ونه توله ونه‌ماشه وانار چهل‌ونیم‌توله بروزن درآمد. روزجمعه دوازدهم به‌شکار رفته دونیله‌گاو یکی‌نر و دیگری ماده به‌بندوق زدم.

روز یکشنبه چهاردهم به‌شیخ‌اسمعیل ولد شیخ‌محمد غوث خلعت و پانصدروپیه خرجی عنایت فرمودم. روزدوشنبه پانزدهم شکار رفته دونیله‌گاو به بندوق‌زدم. روز سه‌شنبه‌شانزدهم مشایخ گجرات راکه به‌مشایعت آمده‌بودند، مرتبه [۱۷۵الف] دیگرخلعت وخرجی به‌اراضی مددمعاش لطف‌نموده رخصت فرمودم وبه‌هریک ازینها کتابی ازکتابخانهٔ خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی وروضة‌الاحباب مرحمت شد وبرپشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات وعنایت نمودن کتاب مرقوم گشت.

درین‌مدت که شهر احمدآباد به‌نزول‌رایت جلال آراستگی داشت عمل شانروزی من

این بود که اهل استحقاق‌را به‌نظر در آورده‌زر وزمین عنایت فرمایم وبا آنکه شیخ‌احمد صدر وچندی از بنده‌های مزاجدان تعیین‌شده بودند که درویشان ومستحقان‌را به‌ملازمت مـی‌آورده باشند وبه‌فرزندان شیخ‌محمدغوث وتبیره شیخ‌وجیه‌الدین ودیگر مشایخ نیز حکم فرموده‌بودم که ازارباب استحقاق هرجا که به‌گمان داشته‌باشند به‌خدمت حاضر سازند وهمچنین درمحـل چندی ازعورات بهمین‌خدمت مقرربودند که ضعیفه‌هارا به‌نظر بگذرانندوهمگی همت مصروف بران بودکه چون بعدازسالها مثل من‌پادشاهی به‌طالع فقرای این ملك آمده باشند باید کـه هیچ حدی محروم نماند وحق‌تعالی شاهد است که درین‌عزیمت کوتاهی‌نکرده‌ام و هیچوقت از این‌شغل فارغ‌نبوده‌ام. اگرچه از آمدن احمدآباد اصلا محفوظ نشدم غایتاً خاطـر حقیقت شناس را به‌این خرسند دارم که آمدن‌من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقی به‌نوا رسید.

روز سه‌شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در برهانپور به‌لباس‌فقر درآمده سربه صحرای غربت نهاده بود آوردند وشرح این به‌رسم اجمال آنکه کوکب نبیره میرعبداللطف قزوینی است که از سادات سیفی بوده ونسبت خانه‌زادی موروثی به‌این‌درگاه دارد وازتعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چندردان لشکر به‌تنگدستی وپریشانی می‌گذارند. چون‌مـدتی بودکه به‌اضافه منصب سرافرازی نیافته توهم بیعنایتی[۱۷۵ب] من علاوه می‌شود واز آشوب خاطر وتنگ حوصگی به‌لباس تجرد درآمده‌سربه‌صحرای آوارگی می‌نهند ودرعرض ششماه تمام ملك دکن را ازدولت‌آباد وبیدر و بیجاپور وکرناتك وگلکنده سیرکرده بندردابل مـی‌رسد واز آنجا به‌کشتی نشسته در بندرگوکه می‌آید و بندرسورت و بروچ ودیگر قصبات را که درسرراه واقع بود. سیرنموده به‌شهر احمدآباد می‌رسد.

در این‌وقت زاهد نام‌یکی ازنوکران فرزند شاه‌جهان اورا گرفته به‌درگاه آورد. حکم فرمودم که بابندگران به‌حضور آورند. چون به‌نظر درآمد، پرسیده شد کـه باوجـود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانه‌زادی باعث بی‌سعدتی چه بود؟ عرض‌کرد کـه درخدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی‌توان گفت. راستی آنکه پیش‌از این امیدوار مرحمت بودم واز این که طالع موافقت نکرد ترك تعلقات ظاهری نموده سراسیمه دل بروادی غربت نهادم. چـون ازگفتارش‌آثارصدق‌ظاهر بود دردلم اثرکرد وازان‌شدت‌فرودآمده،پرسیدم که درین سرگشتگی عادلخان وقطب‌الملك و غیره هیچکدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طالع مـن درین درگاه مددنکرده باشد وازین‌دولت که بحری است بیکران لب‌تشنه مراد مانده باشم حاشاکه ازچشمه‌نیازها لب‌همت ترسانم وبریده‌بادسری که به‌سجود این‌درگاه رسیده باشد و به‌دیگری

فرود آید. ازروزی که قدم بهوادی غربت نهادهام تاحال وقایع خود را بهطریق روزنامچه بر بیاضی ثبت نمودهام. حقیقت احوال من ازآنجا ظاهر خواهدشد. این حرف بیشتر موجب ترحم گشت ومسودات اورا طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی وغربت محنت و ریاضت بسیار کشیده واکثر پیاده گردیده وبه قوت تگزیر عاجز بوده ازاین جهت خاطرم بهاو مهربان شد. روزدیگر بهحضور طلبیده بند ازدست و پایش فرمودم که بردارند وخلعت واسپ وهزار روپیه خرجی عنایت شد ومنصب او از آنچه بود ده یازده اضافه مرحمت نمودم وچندان اظهار لطف وعنایت فرمودم که درمخیله اونگذشته بود وبهزبان حال میگفت. بیت

اینکه [۱۷۶الف] میبینم بهبیداریست یارب یا بخواب
خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

شیوع وبا درکشمیر: روز کمشنبه هفدهم شش کروه کوچ فرموده در مقام باره سینور نزول اقبال اتفاق افتاد. پیشاز این مذکور میگشت که درکشمیر اثروبائی ظاهرشده، درین تاریخ عرضداشت واقعهنویس آنجا رسید. نوشته بودکه درین ملک علت وبا اشتد ادتمام یافته وکس بسیار تلف میشود. بهاین طریق که روزاول دردسر وتب بهم میرسد وخون بسیاری زبینی میآید وروزدوم جان بهحق تسلیم میکنندوازخانه که یکی فوت شد تمام مردم آنخانه درمعرض تلف میآیند وهرکه نزد بیماری ومرده میرود بههمانحال مبتلا میگردد. از جمله شخص مرده بود اورا بربالای کاه انداخته شستهاند، اتفاقاً گاوی آمده ازآن کاه میخوردومیمیرد وبعدازآن سگی چنداز گوشت این گاو خورده تمام مردهاندوکار بجایی رسیده که ازتوهم مرگ پدر نزدیک پسروپسر نزدیک پدر نمیرود. واز غرایب آنکه درمحله که ابتدای بیماری ازآنجا شده بود آتش درگرفته قریب بهسههزار خانه میسورد ودر اثنای طغیان این حادثه صبحی که اهل شهر ومحله و مواضع ونواحی برمیخیزند شکل مستدیری بردرهای خانه ظاهرشده میبینند سهدایره کلان برروی هم ودودایره اوسط ویکدایره خرد ودیگر دودوایر که میان آن ابیاض ندارد واین اشکال درهمه خانهها بههمرسیده درمساجدنیز ظاهر میگردد. ازروزی که آتش افتاده واین شکال نمایان گشته فیالجمله تخفیفی دروبا میگویند که شده است چون این مقدمه غرایب تمام داشت نوشته شد. غایتا بهقانون خرد راست نمیآید وعقل من قبول این معنی نمیکند والعلم عندالله. امیدکه حق جلسبحانه وتعالی بربندههای گناهکار خود مهربان گردد واز این بلیه بالکلیه نجات یابند.

روزمبارکشنبه هژدهم دونیم کروه کوچ نموده درکنار آب مهی منزل شد درین روز زمیندارجامدولت [۱۷۶ب] زمین بوس دریافته پنجاهرأس اسپ پیشکش وصدمهر وصد روپیه

نذر گذرانید. نامش جساست و جام لقب است هرکس که جانشین شود اورا جام می‌گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهـای‌نامی هندوستان است. ملکش به‌دریـای شور متصل است. پنج ششهزار سوار همیشه می‌دارد و دروقت کـار تاده دوازده هزار سوار سامان‌توان نمود‌درولایت او اسپ بسیاربهم‌می‌رسد. چنانچه‌تادوهزاو روپیه‌اسپ‌کچهی خرید وفروخت می‌شود وبه‌راجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و درهمین‌روز لچهمی نـرا‌ین راجه ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریافته پانصد مهر نذر گذرانید و به عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش‌خان پسر معتمد سعیدخـان که به‌حکومت ولایت جونگر تعیین بود به‌دولت زمین بوس استسعاد یافت. روزجمعه نوزدهم مقام شد روزشنبه بیست‌چهارونیم کروه کوچ‌نموده برکنارتال جهنود نزول نمودم. روزیکشنبه بیست‌ویکم چهارکروه پوکم طی‌نموده کنارتال بدرواله فرود آمـده‌شد. درین‌روز خبرفوت عظمت‌خان گجراتی که به‌جهت بیماری دراحمدآباد مـانده بود به‌مسامع‌جلال رسید. او از بنده‌های مراجدان بوده خدمات نیک‌ازوی می‌آمد وازحقیقت ملک‌دکن و گجرات وقوف تمام داشت. خاطر حق‌شناس ازخبر فوت او گرانی پذیرفت.

درتال‌مذکور گیاهی به‌نظر درآمدکه به‌مجرد رسیدن انگشت یاسرچوبی‌به‌برگهایش نیز بهم‌می‌آورد بعداز زمانی‌بازشگفته می‌گردد وبرگش‌ازعالم برگ‌درخت تمرهندی‌است نامش به‌عربی شجرالحیوان است و به‌هندی لجوری مـی‌گویند ولاج به‌معنی حیا است. چـون به رسیدن دست وانگشت سربهم می‌آرد، ازین‌جهت به‌حیا نسبت کرده شده بـی‌تکلف خالی از غرایب نیست ونامش [۱۷۷الف]را هم نغزك یافته‌اند ومی‌گویند که در خشکی هم می‌شود.

روز دوشنبه بیست‌ودوم مقام‌شد. قراولان خبرآوردند که دربن نزدیکی شیری است که که به‌مردم راهگذری مزاحمت وآسیب می‌رساند ودربیشه که مـی‌باشدکله واستخوان چندی ازآدمی که تازه خورده بود دیده‌شد. بعدازدوپهر روز به‌شکـار آن شیرسواری نموده به‌یك زخم بندوق کارش ساختم. اگرچه شیرکلانی بود، غایتاً ازاین‌هم کلانتر بارها زده شده‌بود. جمله شیری که درقلعه ماندوزده‌ام هشت ونیم من‌بود واین‌هفت‌ونیم من‌به‌وزن درآمد. یـك‌من ازآن کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌وسیوم سه‌ونیم کروه‌وکسری کوچ کرده برلب‌آب بـایب نزول نمودم. روزکم‌شنبه قریب به‌شش‌کروه طی‌نموده درکنارتال تیمده منزل‌شد.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم مقام فرموده بزم‌پیاله ترتیب یافت وبنده‌های‌خاص به ساغر عنایت سرخوش گشته نوازش‌خان را به‌منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوارکه اضافه پانصدی ذات باشد سرافرازساخته وخلعت و فیل مرحمت نموده رخصت جاگیر فرمودم. محمـدحسین

سوداگر را که به‌جهت ابتیاع اسپان‌را هوار به‌بلخ فرستاده بودم درین‌تاریخ به‌درگاه رسیده سعادت‌زمین‌بوس دریافت. ز اسپان آورده اویك‌اسپ ابرش به‌غایت خوش‌رنگ وخوش‌نسبت ست تاحال به این‌رنگ ابرش دیده‌نشده وچند دیگر را هوار خوب آورده‌بود. بنابراین‌او را به‌خطاب‌تجارتخانی سرافراز نمودم روزجمعه بیست‌وششم پنج کروه ویك‌پاو طی‌نموده در موضع جالود منزل شد وراجه لچهمن نراین عموی راجه کوچ که الحال ملك کوچ را به اوعنایت فرمودم اسپ عنایت کردم. روزشنبه بیست‌وهفتم سه‌کروه کوچ کرده دمقام دنسود نزول‌اجلال اتفاق افتاد. روزیکشنبه بیست وهشتم پنج‌کروه طی‌نموده کنار قصبه دوحد سرحد گجرات ومالوه است محل [۱۷۷ب] نزول رایات‌جلال‌گشت.

پهلوان‌بهاءالدین برق‌انداز بچهٔ لنگوری بابزی‌به‌ملازمت‌آورده عرض‌نمود که در راه یکی‌ازتوپچیان این‌بنده لنگورماده که بچه خود را در سینه گرفته‌بودبربالای درختی‌نشسته بود می‌بیند وآن سنگدل رحم‌نکرده ماده لنگور را به‌بندوق می‌زند به‌مجرد رسیدن بندوق بچه‌را زسینه جدا کرده برشاخی‌می‌گذارد وخود برزمین افتاده جان می‌سپرد ودراین اثنا من‌رسیدم وآن بچه‌را فرود آورده به‌جهت شیر خورانیدن نزدیك به‌این بز بردم حق‌تعالی بزرا برو مهربان ساخته شروع درلیسیدن ومهربانی کرد وباوجودعدم جنسیت باهم‌چنان الفت گرفته‌اند که‌گویا ازشکم او برآمده، فرمودم‌که بچه‌را ازو جداسازند به مجرد جداشدن به آغاز فریاد وبی‌طاقتی کرد وبچه لنگو نیز بی‌تابی‌بسیارنمود الفت‌بچه لنگور به‌جهت شیرخوردن چندان تعجب ندارد مهربانی بز باآن بچه جای تعجب بسیار است. لنگور جانوریست ز عالم میمون غایتاً موی‌میمون به‌زردی مایل است ورویش سرخ وموی‌لنگور سفید ورویش سیاه و دم لنگور دو چندان ازدم میمون دراز است. بنابرغرایب این مقدمه نوشته‌شد. روز دوشنبه بیست‌ونهم مقام‌نموده به‌شکار نیله‌گاو رفتم ودونیله گاو یکی نر ویکی ماده به‌بندوق زدم. روز سه‌شنبه سیم‌نیز مقام‌شد. به‌توفیق حق جل ذکره نخستین دفتر جهانگیرنامه ازآغاز جلوس تا آخرسال دوازدهم حسن‌انجام پذیرفت.

نوروزسیزدهم از جلوس‌همایون

شب کم‌شنبه بیست‌وسیوم ربیع‌الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعدازگذشتن چهارونیم گهری تحویل حضرت‌نیراعظم عطیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تااین نوروز جهان افروز دوازده‌سال ازجلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌خیر وخوبی گذشت وسال‌نو به‌مبارکی وفرخی آغازشد. روز مبارکشنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن‌افروز گشت و سال

پنجاه‌ویکم از [۱۷۸ لف] عمر این نیازمند درگاه ایزدی به‌مبارکی آغازشد. امید که مدت حیات درمرضیات الهی صرف شود ونفس بی‌یاداو نگذرد. بعداز فراغ وزن بـه‌تازگی بزم نشاط ترتیب‌یافت وبنده‌های‌خاص به‌ساغر لبریز عنایت سرخوش‌گشتند. درین‌روز آصف‌خان که به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازی‌داشت به‌عنایت چهارهزارسوار دواسپه وسه‌اسپه ممتازشد. دیانت‌خان به‌خدمت عرض‌مکرر سربلندی یافت وخدمت توپخانه به معتمد خان مرحمت فرمودم واسپ کچهی که پسردلاورخان پیشکش آورده بود باآنکه تادرولایت گجرات نزول‌مرکب اقبال اتفاق افتاده مثل این‌اسپ به‌سرکار نیامده چون میرزارستم بسیار میل وخواهش‌نمود وخاطر اورا بسیار عزیز داشتم، به‌اوعنایت نمودم به‌جام چهار انگشتری از الماس ویاقوت وزمرد ونیلم‌ودودست هار (گردن‌بند) مرحمت شد وبه‌راجه لچهمی‌نراین نیز چهارانگشتری ازلعل وعین‌الهریره وزمرد ونیلم عنایت‌فرمودم مروت‌خان ازبنگاله سه‌زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دوفیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند به‌غایت‌خوب شده بود.

روزیکشنبه حاجی‌رفیق از عراق آمده سعادت آستانبوس دریافت ومکتوبی که برادرم شاه‌عباس مصحوب‌او ارسال داشته بود گذرانید. مشارالیه غلام میرمحمد امین قافله‌باشی‌است، ومیر اورا ازعالم فرزندان تربیت‌کرده در واقع خوب خدمتگاری است. مکرر به‌عراق آمدو رفت نموده. به‌برادرم‌شاه‌عباس آشنا شده دراین‌دفعه ازاسپان قبچاق واقمشه نفیس آورده‌بود، چنانچه از سپهی‌او چنداسپ داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کارآمدنی وخدمتگارلایق عنایتیست به‌خطاب ملک‌التجار مخاطب ساختم. روزدوشنبه ششم به راجه‌لچهمی نراین شمشیر خاصه وتسبیح مرصع وچهاردانه‌مروارید به‌جهت حلقه‌گوش مرحمت نمـودم روز مبارکشنبه نهم میرزارستم که به‌منصب پنجهزاری ذات وهزارسوار سرافراز بود به اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتقادخان [۱۷۸ب] منصب چهارهزاری ذات وهزار سوار ممتازشد. سرافرازخان به منصب دوهزروپانصدی‌ذات وهزاروچهارصدسوار سرافرازگشت. معتمدخان به‌منصب‌هزاری وسیصدوپنجاه‌سوار سربلندی یافت. به‌اتیرای سنگدلان وفدائیخان اسپ‌صدمهری عنایت شد. چون‌صوبه‌پنجاب به‌حفظ وحراست اعتمادالدوله مقرر است حسب‌الالتماس‌او میرقاسم بخشی احدیان‌راکه نسبت سلسله ایشان دارد به‌حکومت صوبـه مذکور سرافـراز فرمودم ومنصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار وخطاب قاسم‌خانی مرحمت‌شد پیش‌ازین به‌راجه‌لچهمی نـراین اسپ‌عراقی عنایت‌نموده‌بودم. دریـن‌تاریخ فیل واسپ‌ترکی بخشیده ورخصت صوبـه بنگاله

فرمودم. جم به‌انعام کمر شمشیرمرصع وتسبیح مرصع وفیل ودواسپ یکی‌عراقی ودیگری ترکی وخلعت سرافرازی یافته رخصت وطن‌شد. صالح برادرزاده آصف‌خان مرحوم را به منصب هزاری وششصدسوار ممتاز ساخته رخصت صوبه بنگاله فرمودم واسپی بسه‌مشارالیه مرحمت‌شد.

درین‌تاریخ میرجمله ازعراق آمده‌دولت زمین‌بوس دریافت مشارالیه ازسادات معتبر اصفهان است. وسلسله آنها درعراق همیشه عزت‌داشته‌اند. الحال برادرزاده‌او میررضی در خدمت برادرم شاه‌عباس به‌منصب صدارت اختصاص دارد وشاه‌صبیه خودرا به‌او نسبت‌کرده. میرجمله پیش‌ازین‌به‌چهارده‌سال ازعراق برآمده نزد محمد قلی قطب‌الملك به گلکنده رفته‌بود. نامش‌محمد امین است وقطب‌الملك اورا میرجمله خطاب‌داده ومدت دوسال مدارعلیه او بوده صاحب‌سامان‌شده وبعدازآنکه قطب‌الملك‌مذکور ودیعت‌حیات‌سپرده‌نوبت‌ریاست به‌برادرزاده اورسید، به‌میرسلوکی که خاطرخواه وباشد نکرد. میررخصت گرفته به‌وطن خود شتافت. و شه بنابر نسبت میررضی عزتی‌که مردم صاحب‌سامان‌را درنظرها می‌باشد، به‌میرمذکور توجه و شفقت [۱۷۹ الف] بسیار ظاهرفرموده واونیز پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه‌چهار سال درعراق بسر نموده وملکهابهم رسانیده، چون مکرر معروض گشت که ارادهٔ خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده به‌درگاه طلب فرمودم مشارالیه به‌مجرد رسیدن فرمان‌ترك تعلقات نموده جریده روی‌اخلاص به‌درگاه‌نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مفتخر گشته دوازده راس اسپ و نه‌تغوز قماش ودوانگشتری پیشکش گذرانید. چون ازروی عقیده واخلاص آمده مشمول عواطف ومراحم ساخته بالفعل بیست‌هزارروپیه خرجی وخلعت عنایت‌شد. و درین‌روز حدمت بخشیگری احدیان از تغییر قاسم‌خان به‌عنایتخان مرحمت فرمودم. خواجه‌عاقل را که ازبنده‌های قدیم است به‌خطاب عاقلخانی سرفراز ساخته اسپ عنایت فرمودم.

روزجمعه دلاورخان اردکن آمده سعادت آستانبوس دریافت صدمهر وهزارروپیه نذر گذرانید. باقرخان فوجدار صوبهٔ ملتان به‌منصب هشتصدی ذات وسیصدسوار سرافراز گشت. تجارتخان وباهوی زمیندار صوبه ملتان به‌انعام‌فیل ممتازشدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار فیل ازدوحد کوچ‌نموده درموضع کرهه باره‌نزول‌اجلال اتفاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سجارا ورود موکب منصورگشت. ازینجا تا دوحد‌هشت‌کروه است وتاشکارگاه یك‌ونیم کروه.

شکار فیل: صباح روزدوشنبه سیزدهم باجمعی ازبنده‌های خاص به‌شکار فیل متوجه شدم. چراگاه فیل درکوهستان واقع است ونشیب وفراز بسیار دارد. گذارپیاده بـه صعوبت میسراست پیش‌ازین جمعی کثیر ازسوار وپیاده به‌طریق قمرغه دورجنگل‌را احاطه نموده‌بودند

وبیرون جنگل برفراز درختی بجهت نشستن من‌تختی ارچوب ترتیب‌داده در اطراف آن‌هرچند درخت دیگرنشیمها بجهت امرا ساخته بودند،ودویست فیل‌نیز [۱۷۹ب] باکمندهای مستحکم وبسیاری از فیلان ماده آماده داشته وبرهرفیی دونفر فیلبان از قوم جربه شکار فیی مخصوص بآنها است، نشسته ومقرر شده‌بودکه فیلان صحرائی از اطراف جنگل رانده به‌حضوربیاورند تا تماشای شکار کرده شود. قضارا دروقتی‌که مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهسی درخت وپست وبلندبسیار سلسله انتظام ازهم‌گسیخت ترتیب قمرغه‌برجا نماند. فیلان‌صحرائی سراسیمه به‌هرطرف روی نهادند، ودوازده زنجیر فیل از نروماده به‌این‌ضبع افتادند. چون‌بیم آن‌بودکه مبادا بدر روند فیهای خانگی را پیش‌کرده هرجا یافتند بستند، اگرچه فیل بسیار به‌دست‌نیامد، غایتاً دوفیل‌نفیس‌شکارشد به‌غایت خوش‌صورت واصیل وتمام‌عیار. چون‌کوهی را که در میان جنگل واقع ست و این فیلان درآنجا می‌بودند راکس‌پهاری می گویند یعنی دیوکوه به‌این نسبت راون‌بیروبان بیرکه نام دیوهاست این هردوفیل را نام‌کردم.

روز سه‌شنبه چهاردهم وگمشنبه پانزدهم مقام فرمودم. شب‌مارکشبه شانزدهم کـوچ نموده کرهه باره نزول اقبال اتفاق افتاد. حاکم‌بیگ که از خانه‌زادان درگاه است به‌خطاب حاکم‌خان سرافرازگشت ومبلغ سه‌هزار روپیه به‌سنگرام زمیندار کـوهستان پنجاب انعام شد. چون گرما اشتداد [۱۸۰الف] داشت وسواری روز متعذر بود، کوچ به‌شب قرار یافت. روز شنبه هژدهم در پرگنه دوحد منزل‌شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیراعظم عطیه بخش عالم به شرف‌خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود. دربن‌روز جشن‌عالی ترتیب داده برتخت مراد جلوس نمودم. شاهنوازخان را که به‌منصب پنجهزاری ذات وسوار سر فرازی‌داشت به‌عنایت دوهزارسوار دواسپه و سه‌اسپه ممتازساختم. خواجه‌ابوالحسن میربحشی به‌منصب چهارهزار ذات ودوهزارسوار از اصل و اضافه سربلندی یافت.

چون احمدبیگ کابلی که به‌حکومت کشمیر سرافرازی داشت تعهد نموده بود که در عرص دوسال‌فتح‌ولایت تبت وکشتوار نماید وآن‌وعده منقضی‌گشت واین‌خدمت زو به نصرام نرسید، بنابراین اورا معزول ساخته دلاورخان کاکر را به صاحب‌صوبگـی کشمیر سربلندی بخشیدم وخلعت وفیل مرحمت‌نموده رخصت فرمودم، واو نیز خط تعهد سپردکه درعوض دو- سال فتح تبت وکشتوار نماید. بدیع پسر میرزا شاهرخ ازجاگیرخود که درسلطانپور داشت آمده آستانبوس دریافت. قاسم‌خان را به‌عنایت خنجر مرصع وفیل سرافراز ساخته به‌خدمت صوبه پنجاب رخصت فرمودم. شب سه‌شنبه بیست‌ویکم از منزل مذکـور کـوچ فرموده عنان

موکب اقبال به‌صوب احمدآباد معطوف داشت.

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار می‌کشیدند و تارسیدن به آگره مسافت بعید قطع بایستی نمود بخاطرم گذشت که ایام زمستان وموسم (باران) بدارالخلافه آگره توجه فرمایم چون تعریف برشگال ملك گجرات بسیار شنیده‌می‌شد وشهریت احمدآباد را نسبتی به‌مندو نبود. آخر رای‌به‌بودن احمدآباد قرار گرفت.واز آنجا که حمایت وحراست ایزد حق سبحانه همه‌جا وهمه‌وقت حافظ وناصر این نیاز مندست مقارن این‌حال خبر رسید که در آگره‌اثر وبائی‌ظاهر شده ومردم‌بسیار تلف می‌شود. بنا بر آن‌فسخ‌عزیمت آگره که‌با لهام‌غیبی درخاطر پرتوافکنده بود، مصمم گشت. جشن مبارکشنبه بیست‌وسیوم درمنزل جالودترتیب یافت.

پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که بریك روی زراسم مرا نقش می‌کردند و برروی دیگرنام مقام وماه وسنه‌جلوس. دراین‌ولا به‌خاطر رسید که بجای‌ماه، صورت‌برجی را که به‌آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰ب] کنند. مثلاً درماه فروردین صورت‌حمل ودر اردی بهشت شکل‌ثور وهمچنین درهرماه که سکه‌شود یکطرف صورت آن برج را بنوعی نقش کنند که حضرت نیراعظم از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است وتاحال نشده‌بود، و دراین روز اعتقادخان به‌عنایت علم سرافرازی یافت. به‌مروت‌خان که از تعینات صوبه بنگاله است، نیز علم مرحمت شد.

شب دوشنبه بیست‌وهفتم درموضع ندروله ازپرگنه شهر نزول‌اقبال اتفاق افتاد. دراین منزل آواز کویل شنیده شد. کویل مرغی است ازعالم زاغ، غایت در جثه خرد. هردو چشم زاغ سیاه می‌باشد واز کویل‌سرخ ماده او خالهای سفید دارد ونرسیاه یك‌رنگ است و نراو به‌غایت‌خوش‌آواز می‌باشدبلکه‌آواز نر وراباآواز ماده هیچ‌نسبتی‌نیست وکویل درحقیقت بلبل هند است همچنانکه مستی وشورش بلبل در بهار می‌باشد، مستی وآشوب کویل در درآمد برسات که بهارهندوستان است می‌شود و نالداش به‌غایت دلنشین باشد وآغاز مستی ومقارن است به رسیدن انبه واکثر بردرخت انبه می‌نشیند، واز رنگ و بوی انبه محظوظ است، از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه برنمی‌آورد ودر وقت بیضه‌نهادن هرجا آشیانه زاغ را خالی می‌یابد بیضه اورا به‌منقار شکسته بیرون می‌اندازد و خود بجای آن‌بیضه می‌نهد و می‌رود. زاغ آن‌را بیضه خود تصور نموده بچه برمی‌آورد وپرورش می‌دهد واین‌امر عجیب را من خود درالله‌آباد مشاهده نموده‌ام.

شب کمشنبه بیست‌ونهم در کنار دریای مهی منزل شد وجشن مبارکشنبه سی‌ام در محل ترتیب یافت. دوچشمه درکنار دریای مهی‌ظاهرشد. به‌غایت آب‌صاف‌داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش‌هم دروبیفتد تمام‌ظاهر می‌شود. تمام آن روز در بههمراهی اهل محـل گذر نیده‌شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که برلب هـرچشمه صفه بستند. روز جمعه سی‌ویکم در دریـای مهی شکارماهی کرده شد وماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد وبه‌حسب بـه‌فرزند شاه‌جهان حکم‌شد که شمشیر خودرا بیازماید [۱۸۱الف] بعداز آن به امرا فرمودم که شمشیرهای که درکمر بسته‌اند بیندازند، شمشیر آن فرزند بهتر ازهمه بوید؛ ماهیان را بهجمعی از بندههـا که حاضر بودند قسمت نموده‌شد.

شب‌شنبه غره اردیبهشت‌ماه ازمنزل مذکورکوچ فرموده یساولان وتو جبان حکم‌کردم که از مواضعی‌که برسرراه ونزدیك بهده واقع است، بیوه وبیچاره آنجـا را جمع ساخته بحضور بیارندکه به‌دست خود خیرکنم که‌هم باعث مشغولیت است وهم نامـرادان به‌فیضی می‌رسند وکدام مشغولی بهازین خواهد بود. روزدوشنبه سیوم شجاعتخان عرب و همت‌خان و دیگر بنده‌های که از تعینات صوبه‌گجرات بودند دولت آستانبوس دریافتند. مشایخ وارباب سعادت که در احمدآباد تـوطن دارند، ملازمت نمـودند. روز سه‌شنبه چهـارم‌کنار دریای محمودآباد محـل نزول عساکر اقبال گشت، رستم‌خان راکـه فرزند شاه‌جهان به‌حکـومت گجرات گذاشته بـود بهسعـادت زمین‌بـوس سرافـراز شد. جشن مبارکشنبه ششم درکنار تال‌کاکره ترتیب یافت، ناهرخان که حسب‌الحکم ازصوبه دکن آمده به سعادت کـورنش فرق‌عزت برافراخت. به‌فرزند شاه‌جهان انگشتری الماس ازبابت پیشکش قطب‌الملك که‌هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً درآن الماس سه‌خط در بر یکدیگر وخط منحـرف درزیر آن واقع بود، چنانکه نقش‌الله طاهر می‌شد و این الماس را تحفه در روزگار دانسته فرستاده بود. حال‌آنکه رگ وتراش درجوهرعیب است. لیکن به‌ظاهرعام‌فریب بود. معهذ از معدنی که معتبرست، نبود. چون فرزندشاه‌جهان می‌خواست که از غنایم فتح دکن، یادبودی، بجهت برادر شاه‌عباس فرستد، این الماس‌را بادیگر تحفه‌ها بجهت ایشان ارسال دارد. درین روز هزار روپیه دروجه انعام برکهرای باده فروش عنایت فـرمودم مشارالیه گجراتی‌الاصل است، وار نقل وسرگذشت احوال آن‌ملك استحضار تمام دارد، نامش تنه بود یعنی نهـال. بخاطر رسیدکه پیرمردی را تنه گفتن نی‌نست[۱۸۱ب] است، خصوص‌الحال که از سحاب مکرمت‌ما سرسبز وبارور شده‌باشد. بنابرین حکم فرمودم که بعدازین اورا برکهرای‌می‌گفته باشند وبرکهه به‌زبان هندوی درحت را می‌گویند.

روز جمعه هفتم ماه‌مذکور موافق غره جمادی‌الاول درساعت مسعود مختار به مبارکـی وفرخی به‌شهراحمدآباد درآمدم. وقت سواری فرزند اقبالمندشاه‌جهان بیست‌هزارچرن کـه

پنجهزار روپیه بود جهت نثارآورده بود تادردولتخانه نثرکنان شتافتم، وچون به دولتخانه نزول اقبال فرمودم صره مرصع که بیست‌وپنجهزار روپیه‌قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانید، وازبنده‌های او که دربن صوبه‌گذاشته بود، نیزپیشکشهای آوردند. به‌همه جهت قریب به‌چهل هـزار روپیه شده باشد. چون به‌عرض‌رسید کـه خواجه بیگ میرزای صفوی دراحمدنگربه جوارمغفرت ایزدی‌پیوسته خنجر خان‌را که به‌فرزندی برگزیده بود بلکه ازفرزندصلبی گرامی‌تر می‌داشت ودرحقیقت جوان‌رشید خدمت طلب وبنده قابل تربیت است، به‌منصب دوهزاری‌ذات وسوار از اصل واضافه سرافرازساخته حراست قلعه احمدنگررا به‌عهده اومقرر فرمودم.

دربن‌ایام ازشدت گرما وعفونت هوا بیماری درمیان مردم شایع‌شد وازاهل‌شهر واردو کم کسی مانده باشد که دوسه روزی به‌این‌محنت مبتلانشده باشد، تب محرق بادرد اعضاء بهم می‌رسد ودرعرض دوسه‌روز آثارتمام می‌رسد. چنانچه بعدازصحت‌مدتی اثرضعف وسستی باقی‌می‌ماند. غایتاً عاقبت بخیرست و ضررجانی بکسی کم می‌رسد وازمردم کهنسال که دربن ملك توطن‌دارند شنیده شد که پیش‌ازین به‌سی‌سال همین‌قسم تبی به‌هم‌رسیده‌بود وبخیر گذشت بهرحال درآب وهوای گجرات‌زبونی ظاهرشد وازین‌آمدن به‌غایت پشیمانم امیدکـه حق جل‌وعلا به‌فضل وکرم خویش این‌گرانی‌را که سبب‌نگرانی خاطراست از میان مردم بردارد.

روزمبارك شنبه دوازدهم بدیع لزمان [۱۸۲ الف] پسر میرزا شاهرخ به‌منصب هـزار وپانصدی ذات وسوار وعنایت علم سرافرازی یافته بخدمت فوجداری سرکارپتن تعیین‌شد. سیدنظام فوجدارلکهنو به‌منصب هزاری ذات وهفتصد سوارممتاز گشت. منصب‌علی‌قلی درمن که ازتعینات صوبه قندهار است، به‌التماس بهادرخان صاحب صوبه قندهار، هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت سیدهزبرخان بارهه به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوار سربلندی یافت. زبردستخان را به‌منصب هشتصدی ذات وسیصد وپنجاه سوار سرافراز فرمودم. دربن‌ولا هاشم خواجه ده‌بندی‌پنج دست بازطویغون از ماوراءالنهر مصحوب یکی ازاقوام خودبه‌رسم بـاز ارسال داشته بود. یك دست در راه ضایع‌شد وچهاردست به‌سلامت دراوجین رسیدند. حکم فرمودم کـه مبلغ پنجهزار روپیه حواله‌کس ایشان نمایندکه او هرقسم مطاع که مرضی خواجه داند، ابتیاع‌نموده ببرد وهزار روپیه به‌مشارالیه انعام‌شد وهمدربن وقت‌خان عالم که نزد دارای ایـران به‌ایلچی‌گری رفته یك‌دست بازآشیانی‌که به‌زبان فارسی اکه می‌گویند، پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت بظاهرعلامتی که از بازدامی تمیزتوان کرد، ندارد بعداز پرانیدن تفاوت ظاهر می‌شود.

روزمبارکشنبه بیستم میرابوصالح خویش مرحـوم میرزا یوسف‌خان، حسب‌الحکم از

دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت. صدروپیه نذرو کلکی مرصع گذرانید. میرزا یوسف‌خان ازسادات رضوی مشهد است وسلسله اینهــ درخراسان همیشه معزز ومکرم بوده‌اند ، وبالفعل شاه عباس‌صبیه خودرا به‌برادر خود میرابوصالح مذکور نسبت کرده ویدرش میرزا الغ خادم باشی روضه امام هشتم‌است، ومیرزا یوسف خان به‌میامن تربیت حضرت عرش‌آشیانی به‌مرتبه امــارت ومنصب پنجهزاری رسیده بود وبی‌تکلف خوب امیــری بود ونوکر[۱۸۲ ب] را بسیار بتوزوك نگاه می‌داشت وبسیاری ازخویشان برگرد اوفراهم‌آمده بودند. درصوبه دکن به‌رحمت حق‌پیوست . اگــرچه فرزند بسیار ازوماند ونظربه حقوق قــدیم رعایتهــا یافتند، خصوص‌درتربیت پسرکلانش نهایت‌توجه مبذول گشت، ودراندك مدت‌به‌مرتبه امارت‌رسانیدم غایتاً زو تاپدر فرق بسیار است .

روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم به‌حکیم مسیح‌الزمان بیست‌هزار درب انعام مرحمت شدو به حکیم روح‌الله صدمهر وهزار روپیه عنایت فرمودم . چون مزاج مرا خوب دریافته بود ودید که هوای‌گجرات به غایت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شمادرشرب واقیون معتاد اندك‌کمی خواهید فرمود تمام این‌کوفت شما به‌یکبارگی برطرف خواهدشد. همین‌که من‌دریك روز هردو از اینها کم‌کردم درهمان‌اول روزبه‌من فایده بسیارکرد.

روزمبارکشنبه سیوم خردادماه قزلباش‌خان به‌منصب هزارویانصدی ذات وهزارودویست سوار اصل‌واضافه سرافرازی یافت. عرضداشت گجپت‌خان داروغه فیلخانه وبلوچ‌خان قراول بیگی که تاحال شصت‌ونه زنجیرفیل ازنروماده شکارشده بودوبعدازاین‌هرچه شودعرضداشت خواهدشد. حکم‌کردم کــه فیل‌پیروآنچه بسیار خرد باشد زنهار نگیرند وغیراز این‌دوقسم از نروماده هرچه‌به‌تصرف درآیدشکارکنند. روزدوشنبه بیست‌وچهارم مبلغ‌دوهزار روپیه‌بجهت‌عرس شاه عالم به‌سید محمدصاحب سجاده ایشان عنایت نمودم واسپ‌خاصگی‌کچهی‌که از اسپان پیشکش‌جام بود بــه راجه نرسنگه دیو مرحمت‌شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول‌بیگی‌که بخدمت شکارفیل تعیین‌است، انعام فرمودم .

روزسه‌شنبه‌بیست‌وپنجم اثرگرانی‌ودرد سردرخوددیافتم وآخربه تب‌منجرشد شب‌پیاله‌های معتادرا نخوردم بعد ازنیم شب‌آزار خمار برمحنت تب افزود وتادم [۱۸۳ الف] صبح بربستر میطپیدم. آخرروزیکشنبه تب‌تخفیف یافت وبه‌استصواب حکماء شب‌ثلثان معتادپیاله خورده شد وبجهت خوردن شوربای ماش‌وبرنج هرچندتکلیف می کردند ومبالغه نمودند نتوانستم‌بخود قرارداد تابصدتمیز رسیده‌ام یادندارم‌که هرگزشوربای بوغان خورده باشم. امیدکه بعدازین هم حاجت‌نیفتد . چون دریـن دو روزغذا ورد طبیعت‌نشده بودآن چندپیاله راهم نتوانست

برداشت. مجملا دوروز و سه‌شب به‌دقه گذشت با آنکه یک‌شبانروز تب کشیده‌ام ضعف و بی‌قوتی بحدیست که‌گویا مدتها صاحب فراش بوده‌ام. اشتها مطلق نمانده و به‌طعام رغبت نمی‌شود ودر حیرتم که بانی این‌شهر را چه لطافت وخوبی منظور بوده که درچنین سرزمین بی‌فیض شهر ساخته وبعدازو دیگران نیز عمرعزیز خودرا درین خاکدان بههمه چیز گذرانیده‌اند هـوایش مسموم وزمینش کم‌آب وریگ بوم وگردوغبار بحدی که پیش‌ازین شرح داده‌شد. آب به‌غایت زبون وناگوار. رودخانه که درکنارشهر واقع‌است غیراز ایام برسات همیشه خشک می‌باشد. چاهها اکثر شور وتلخ. تالابها که درسواد شهر واقع است به‌صابون گمازران دوغاب‌شده مردم اعیان که به‌قدر سامانی دارند درخانه‌های خود برکه‌ها ساخته‌اند ودرایام برسات ازآب باران پرمی‌سازند و تا سال‌دیگر ازآن‌آب می‌خورند ومضرت آبی که هرگز هوا باو نرسیده و راه برآمد بخارنداشته باشد دیگر ازآن آب می‌خورند ومضرت آبی که هرگز هوا بو رسیده و راه برآمد بخار نداشته‌باشد ظاهرست. بیرون‌شهر به‌جای سبزه ورياحين تمام صحرا زقوم زاریست وسیمی که از روی زقوم وزد فیض آن معلوم. ع

ای تو مجموعهٔ خوبی بچه‌نامت خوانم

پیش‌ازین احمدآبادرا گردآباد گفته‌بودم الحال نمی‌دانم موسمنش نام نهم یا بیمارستان خوانم یازقوم‌زار یا جهنم‌آباد گویم [۱۸۳ب] که شامل جمیع صفات باشد گر موسم برسات مانع نبود یک‌روز درین محنت‌سرا توقف نمی‌فرمودم وسلیمان‌وار برتخت باد نشسته بیرون می‌شتافتم و خلق خدارا ازین رنج ومحنت خلاص می‌ساختم. چون مردم این‌شهر به‌غایت ضعیف دل وعاجزند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردو به تعدی وستم درخانه ملکی آنها فرود آیند ومزاحم احوال فقرا ومساکین شوند وقاضی ومیرعدل بجهت رودیدگی مسداهنه نمایند یا نتوانند به‌آن‌ستم پیشها بس‌آمد، از تاریخی که دراین‌شهر نزول سعادت اتفاق افتاد باوجود حدت وحرارت هوا هرروز بعداز فراغت عبادت دوپهر به‌جهروکه طرف‌دریا کـه هیچگونه حایلی ومانعی از درودیوار و یاول وچوبدار ندارد برآمده دوسه‌ساعت نجومی می‌نشینم و به مقتضی عدالت به‌فریاد دادخواهان رسیده ستم پیشه‌ها را درخور جـرایم و تقصیرات سیاست می‌فرمایم. حتی درایام‌ضعف باکمال درد والم هرروز به‌دستور معهود به‌جهروکه برآمده تن‌آسائی برخود حرام داشته‌ام. ابیات

بهر نگهبانـی خلق خـدا — شب نکنم دیده بخواب آشنا
از پـی آسودگی جمله تن — رنج پسندم بـه تن خـویشتن

به‌کرم الهی عادت چنان‌شده که در شبانروزی پیش‌از دوساعت نجـومی مقدوقت به

تدریج خوب نمی‌رود ودرین‌ضمن دو فایده منظور است، یکی آگاهی از احوال ملك‌دوم بیداردلی به‌یاد حق وحیف باشدکه ازین‌عمر چندروزه ناقص به‌غفلت بگذرد وچون خواب گرانی در پیش است این بیداری را که دیگر درخواب نخواهم دید غنیمت شمرده یك‌چشم‌زدن از یادحق غافل نباید بود. ع

باش بیدارکه خواب‌عجبی درپیش است

وهمانروزکه من تب کردم، فرزند، به‌جان‌پیوند، شاهجهان نیز تب کرد، و کوفت و به امتداد انجامید [۱۸۴ الف] وتاده‌روز به‌کورنش نتوانست رسید.روز مبارکشنبه آمده ملازمت نمود به‌غایت‌ضعیف وناتوان به‌نظر درآمد. چنانچه اگرکسی بگوید نوان‌فهمیدکه این‌کس بیماری یك‌ماهه بلکه بیشتر کشیده‌باشد. شکرکه عاقبت بخیرگذشت.

روز مبارکشنبه سی‌ویکم میرجمله که درین‌ولا از ایران آمده و مجملی از احوال‌او رقمزده کلك وقایع‌نگار شده به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات وهزار ودویست‌سوار فرق عزت برافراخت. درین‌روز جهت ضعفی‌که کشیده‌بودم یك‌زنجیرفیل ویك‌رأس‌اسپ واقسام چهارپا بامقداری از طلا ونقره ودیگر اجناس به‌رسم تصدق به مستحقان عنایت شد اکثری از بنده‌ها درخور مرتبه وپایه‌خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگرعرض اظهار اخلاص مجزاست. معقول نیست و اگر ازصدق عقیدت است چه‌حاجت به‌آوردن حضور است غایبانه خود به‌فقرا وارباب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارکشنبه هفتم‌تیرماه الهی صادق‌خان بخشی به‌منصب دوهزاری وهزار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. اردتخان میرسلمان به‌منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت. میر ابوصالح رضوی به‌منصب دوهزاری ذات وهزار سوار و خطاب رضوی خانی وعنایت‌علم وفیل سرافرازشده به‌صوبه دکن رخصت یافت درین‌ولا به‌عرض‌رسیدکه سپهسالار اتالیق خانخانان در تتبع این‌مصرع مشهورکه: ع

بهر یك‌گل زحمت صدخار می‌باید کشید

غزلی گفته ومیرزارستم‌صفوی ومیرزامراد پسر او نیز طبع آزمایی کرده‌اند در بدیهه مصرعی بخاطر رسید. بیت.

ساغر می بررخ گلزار می‌باید کشید	ابر بسیاراست می‌بسیار می‌باید کشید

از استادهای بزم هرکه طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شدکه از مولانا عبدالرحمن جامی است وغزل و تمام به‌نظردرآمد.غیرازین‌مصرع که بطریق [۱۸۴ب] مثل زبان‌زد اهل روزگارشده دیگر کاری نساخته وبه‌غایت ساده وهموارگفته.

در این تاریخ خبرفوت احمدبیگ‌خان حاکم کشمیر رسید و پسران او که از خانه‌زادان این درگاه‌اند و اثر رشد و کارطلبی از ناصیهٔ احوال آنها ظاهر بود. به مناصب مناسب سرافرازی یافته بخدمت صوبهٔ کابل و بنگش تعین شدند. منصب‌او دوهزاروپانصدی بود. پسر کلانش به‌منصب هزاری و سه‌پسر دیگرش به‌منصب نهصدی ممتاز گشتند. روز مبارکشنبه چهاردهم خواجه‌باقی‌خان که به‌جوهر اصالت و نجابت وشجاعت آراستگی دارد و یکی از تنها نجابت برابر به‌عهده اوست، به‌منصب هزارو پانصدی وهزارسوار از اصل واضافه و به خطاب باقی‌خانی وعلم فرق عزت برافراخت. رای‌کنور که سابق دیوان صوبهٔ گجرات بود به دیوانی صوبهٔ مالوه ممتاز گشت.

داستانهای جفت سارس. دریں‌ولا جفت‌شدن سارس که تاحال دیده‌نشده بود ودر مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به‌نظر درآمد. سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده کلانتر ومیان‌سرپر ندارد. پوستی ست براستخوان کشیده و از پشت چشم تامقدار شش‌انگشت از گردن‌او سرخ می‌باشد واکثر درصحرا جفت‌جفت بسرمی‌برند واحیاناً خیل‌خیل‌هم به‌نظر درمی‌آیند. وجوجه آنرا از صحرا آورده درخانه‌ها نگاه می‌دارند وبامردم انس می‌گیرد. القصه جفت سارسی است درسرکار من که لیلی ومجنون نام نهاده‌ام روزی‌یکی از خواجه‌سرایان عرض‌کرد که در حضورمن اینها باهم جفت‌شدند. حکم فرمودم‌که هرگاه باز ارادهٔ جفت‌شدن داشته‌باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده‌صبح آمده عرض کرد که باز می‌خواهند جفت بشوند در لحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهای خودرا راست گذاشته پاهارا اندك خم [۱۸۵ الف] کرده نراول یك‌پای خود را از زمین برداشته برپشت‌او نهاد بعدازآن پای دوم‌را زلحظه برپشت‌او نشسته جفت‌شد. آنگاه فرودآمد وگردن را درازساخته نول‌را برزمین رسانیده یك مرتبه گرد ماده گشت ممکن‌که بیضه نهاده بچه هم‌برآرند و از الفت ومحبت سارس باجفت خود نقلهای غریب وعجیب بسیار شنیده‌شد چون به‌تواتر رسیده وغرایب تمام‌دارد نوشته می‌شود از جمله نیام‌خان که از خانه‌زادان این درگاه است و ازفن شکار قراولی وقوف تمام دارد عرض‌کرد که روزی به‌شکار رفته‌بودم سارسی نشسته‌یافتم چون نزدیك‌تر شتافتم از جای خود برخسته روان‌شد از رفتاراو اثر ضعفی والمی ظاهر گشت تاجائی که نشسته‌بود رفتم استخوان چند بامشتی پربه‌نظر درآمد که درزیر خود گرفته نشسته‌بود بردور آن‌دام چیده خودرا به‌گوشه کشیدم. خواست که به‌جای‌خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد. پیش‌رفته‌گرفتم به‌غایت سبك به‌دست درآمد. چون نیك دیدم در سینه و شکم او اصلاً پرنمانده بودگوشت و پوست از هم ریخته وکرم افتاده بلکه درتمام اعضا

اثری ازگوشت‌نمانده مشت‌پری بااستخوانی چند به‌دست درآمد ظاهرشد که جفتش مرده و از فراق او بدین‌روز نشسته. ابیت

بگداخت تن ار هجردل افروز مرا | افروخت چوشمع آه جانسوز مرا
روز طربم سیاه شد چون شب‌غم | بنشاند فراق تو بدین روز مرا

وهمت‌خان که از بنده‌های خوب من است وسخن و اعتماد را می‌شاید نقل می‌کرد که دربرگنه دوحد جفت سارسی برکنار تال به‌نظر درآمد واز بندوقچیان من یکی‌را زد وهمانجا سرش‌را بریده پاك ساخت قضارا درآن منزل دوسه‌روز مقام واقع‌شد جفت او پیوسته درآن گرد وپیش‌می‌گشت وفریاد وفغان‌می‌کرد ومرا ازبیقراری او دل به‌درد می‌آمد وغیر[۱۸۵ب] از ندامت چاره نبود. وچون از آن منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعداز بیست‌وپنج‌روز بران مقام‌عبور افتاد. از متوطنان‌آنجا ذکر حال وخاتمت احوال‌آن‌سارس پرسیدم. گفتند که در همان‌دوروز جان داد وهنوز اثری ازاستخوان وپروبال‌او برجاست من‌خودبه‌آنجارفته‌ام نوعی که‌گفته‌بودند نشان یافتم وازین عالم نقلها درمیان مردم بسیارست که نوشتن‌آنها طولی دارد.

روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت‌شنکر که از تعینات صوبه بهار بود به عرض رسید ومان‌سنگه پسر کلان‌او به‌منصب‌دوهزاری ذات وششصدسوار سرافراز گشت، ودیگر فرزندان واقوام‌او به‌اضافه‌منصب سرافراز شدند وبه‌متابعت و مأمور گشتند. روز مبارکشنبه بیست‌ویکم فیل باون بیرشکار خاصه‌که به‌جهت رام‌شدن دربرگنه دوحد گذاشته‌شده‌بود به‌درگاه رسید. حکم فرمودم‌که نزدیك به‌جهروکه طرف دریانگاه دارند که همیشه درمدنظر باشد درفیلخانه حضرت عرش آشیانی کلانتر از فیل درجن‌سال که مدتی سرحلقه فیلان خاصه بود، به‌نظر درنیامده. ارتفاع آن چهارذرع وسه‌ونیم‌پاوگز رسمی بود که هشت ذرع وسه‌انگشت شرعی باشد وبا فعل درفیلان‌سرکارمن ازهمه کلانتر پهلوان عالم گجرات است که عرش‌آشیانی خود بدولت شکارفرموده‌بودند وسرحلقه فیلان من است ارتفاعش چهارذرع‌ونیم پاو است که هفت‌ذرع وهفده‌انگشت شرعی باشد که شرعی به‌عرض بیست‌وچهارانگشت آدم متساوی‌الخلقت قراریافته وگزالهی به‌عرض‌چهل‌انگشت است. درین‌تاریخ مظفرخان که به‌خدمت صاحب‌صوبگی ولایت تهتهه سرافرازبود، سعادت آستانبوس دریافت صدمهر وصدروپیه‌نذر وموازی یك‌لك روپیه ازجواهرمرصع‌آلات پیشکش گذرانید. دراین‌روز خبر رسید که حق جل‌سبحانه تعالی به‌فرزند پرویز پسری ازصبیه مغفوری شاه‌مراد کرامت فرمود. امید که قدمش [۱۸۶الف] براین‌دولت مبارك باشد.

روزیکشنبه بیست وچهارم رای بهره دولت آستان بوس دریافت . درملك گجرات

کلانتر از بی زمینداری نیست. ملکش به‌دریای شور پیوسته است بهاره وجام زیک جدانند. ده پشت بالاتر بهم می‌رسند. غایتاً بحسب ملک وجمعیت واعتبار بهاره ازجام درپیش است می‌گویند که به‌دیمن هیچ یك ازسلاطین گجرات نیامده وسلطان محمود فوجی برسر اوفرستاده بود، جنگ صف کرد وشکست برفوج محمود افتاد القصه دروقتی که خان اعظم به‌تسخیر قلعه جونه‌کر وملك سورته شتافت تنو که مخاطب به‌سلطان مظفر بود وخودرا وارث‌ملك می‌گرفت وبحالت‌تباه درپناه زمینداران روزگار بسرمی‌برد. بعدازآنکه جام به‌افواج منصور جنگ کرده شکست خورده تنو به پناه رای بهاره آمد خان اعظم تنو را ازرای بهاره طلب‌نمود. مشارالیه چون‌تاب مقاومت بالشکر منصوره نداشت‌تنورا سپرد وبه‌این دولتخواهی ازصدمات افواج قاهره محفوظ ماند. دران دفعه که احمدآباد به‌ورود موکب اقبال راستگی یافت وبه زودی کوچ شد او به‌ملازمت نرسید وزمین اوهم خیلکی راه داشت فرصت تنبیه‌مقتضی تعیین افواج نبود. چون بحسب اتفاق باز مراجعت وقع‌شد درین دفعه فرزند شاه جهان راجه بکرماجیت را بافوجی از بنده‌های درگاه برسر او تعیین فرمود اونجات خود را منحصر درآمدن دانسته خودرا به‌سعادت آستانبوس رسانید ودویست مهر ودوهزار روپیه نـذر وصد اسپ پیشکش گذرانید. غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطرپسند باشد. عمرش از هفتاد وهشتاد زیاده به‌نظر در می‌آید وخود می‌گوید که نودسال دارم درحواس وقوی به‌ظاهر فتوری نرفته ازمردم او پیری سرتاسی به‌نظر درآمد که موی ریش وبروت وابروی سفیدشده می‌گوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره یاد دارد ودرپیش او کلان [۱۸۶ب] شده‌ام.

دراین تاریخ ابوالحسن مصور که به‌خطاب نادرالزمانی سرافراز است مجلس جلوس مرا در دیباچه جهانگیرنامه کشیده به‌نظر درآورد. چون سزاوار تحسین وآفرین بود مورد الطاف بیکران گشت. بی اغراق‌کارش به‌عیارکامل رسیده وتصویر او از کار نامهای روزگار است ودرین عصرعدیل ونظیرخود ندارد واگر امروز استاد عبدالحی واستاد بهزاد درصفحه روزگار می‌بودند انصاف کار او می‌دادند. پدرش آقارضای هروی بود که درزمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته واورا نسبت خانه زادی به‌این درگاه است غایتاً کار اورا به‌هیچ وجه آشنائی ومناسبت به‌کار پدرش نیست‌بلکه اریك‌عالم‌نمی‌توان گفت ومرا نسبت به‌اوحقوق‌تربیت بسیاراست وازصغرسن‌تاحال‌خاطرهمیشه متوجه‌تربیت‌او بوده تاکارش به‌این‌درجه‌رسیده والحق نادره زمـان خودشد و همچنین استاد منصور نقاش کـه به‌خطاب نادرالعصری‌ممتاز است در فن نقاشی یگانه عصرخود است و درعهـد دولت پدر من ومن این دوتن ثالث خود ندارند.

ذوق تصویر ومهارت درتمیزآن: مرا ذوق‌تصویر ومهارت درتمیز آن بجائی رسیده که

از استادان گذشته وحال کار هر کس به‌نظر درآید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگرمجلسی باشد مشتمل برچند تصویر و هرچهره کار یکی‌از استادان باشد می‌توانم‌یافت که هرچهره کارکیست واگر دریك صورت چشم وابرو را دیگری کشیده باشد درآن صورت می‌فهمم که اصل چهره کارکیست وچشم وابرو را که ساخته

شب یکشنبه سی‌ویکم تیرمـاه باران عظیم شد وتاروز سه‌شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تمامتـر بارید وتاشانزده روز پیوسته ابروباران بود . چون این ملك ریگ بوم است وبناهایش در غایت زبونی عمارت بسیار فتـاده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا درآمد . ازمتوطنان این شهرشنیده شدکه مثل باران امسال یاد نداریم که درهیچ سنه شده باشد. رودخانه صابرمتی، اگرچه بظاهربرآب می‌نماید غایتاً اکثرجاها پایاب ست وفیل خود همیشه‌آمد ورفت می‌کند وهمین‌که یك روز امساك باران شد اسپ وآدم نیزپایاب می‌گذرند سرچشمه این‌رودخانه درکوهستان ملك‌رانا واقع‌است . ازکریوه کرکره برمی‌آید ویك‌ونیم کروه طی‌نموده ازته میرپور می‌گذرد ودرانجا این‌رودخانه را دریای واکل می‌گویند وچون سه‌کروه‌ازمیرپورگذشت صابرمتی می‌نامند. روزمبارکشنبه‌دهم دی بهاره به‌عنایت فیل نروماده فیل وخنجر مرصع وچهارانگشتری ازیاقوت زرد وزمرد نیلم سرافرازی یافت.

پیش‌از این اتابیق‌جان سپارخان خـانان سپه سالار حسب‌الحکم فوجی به‌سرکردگی پسرخود امرالله به‌جانب گوند وانه‌به‌جهت‌گرفتن کان الماس براکر که درتصرف‌پنجو زمیندار خداندیس است، تعیین‌نموده بود. دراین تاریخ عرضداشت اورسید که زمیندار مذکورمقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته‌کان را پیشکش نمود ودداروغه پادشاهی به‌ضبط آن مقررگشت. الماس‌آنجا به‌اصالت ونفاست ازسایر اقسام الماس امتیاز دارد ونـزد جوهریان به‌غایت معتبر است وهمه یك اندام بهتر وبرتر میوشد ودوم‌کان‌کوکره که درحدود ملك‌بهار واقع است والماس‌آنجا ازکان برنمی‌آید رودخانه‌ایست‌که در ایام‌برسات سیل از فرازکوه‌می‌آید و پیش‌آن رامی‌بندند وچون سیل از روی بندگذشت و آب‌کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه درآمده الماس بر می‌آرند و الحال سه‌سال است‌که این‌ملك به‌تصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد وزمیندارآنجامحبوس است غایتـاً آب آن سرزمین به‌غایت مسمومست ومردم [۱۸۷ب] بیگانه درآنجا نمی‌تواند بسربرد . سیوم درولایت کرناتك متصل به‌سرحد قطب‌الملك دربجاه‌کروه مسافت چهارکان واقع است ودرتصرف زمینداران است والماس‌آنجا اکثرپخته بهم‌می‌رسد.

روز مبارکشنبه دهم ناهرخان به‌منصب هزاروپانصدی ذات وهزار سوار سرافرازگشت

ویک‌زنجیر فیل به‌او عنایت شد. مکتوب‌خان داروغه کتابخانه به‌منصب ششصدی سربلند یافت
چون حکم فرموده بودم که شب برات بردورتال کانکره چراغان ترتیب نمایند آخرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه‌شعبان به‌قصد تماشای آن توجه فرمودم اطراف تال‌را باعمارت میان بفانوس الوان و اقسام صنایع که درچراغان مقرر است آراسته آتشبازیها ترتیب داده بودند به‌غایت چراغان عالی‌شد و باآنکه پیوسته دراین مدت ابرو باران بود به‌عنایت الهی اول‌شب هوا صاف شد واثری از ابر نماند وبرحسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بندههای خاص به‌ساغر نشاط خوشوقت گردیدند وحکم کردم که شب‌جمعه بار به‌همین دستور چراغان کنند واز غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مبارکشنبه هفدهم‌هم متصل بارندگی بود ودروقت روشنی چراغ باران ایستاد وتماشای چراغان حاطرخواه‌شد. دراین‌روز اعتمادالدوله یک‌قطعه نیلم قطبی درغایت نفاست ویک‌زنجیر فیل بی‌دندان بایراق‌نقره پیشکش نمود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل فیلان خاصه مقررشد.

درکنار تال کانکریه سنیاسی که از مرتاشان طایفه هنود‌اند کلبه درویشانه ساخته منزوی بود، چون خاطر همواره به‌نصیحت درویشان راغب است بی‌تکلفانه به ملاقات او شتافتم و زمان ممتد صحبت اورا دریافتم. خالی از آگاهی ومعقولیت نیست وبسرآئین دین خود از مقدمات صوفیه وقوف تمام‌دارد وظاهر خودرا به‌روش اهل‌فقر وتجرید موافق ساخته وخودرا از طلب وخواهش [۱۸۸ الف] گذرانیده توان‌گفت که ازین طایفه بهتر از وی به‌نظر نیامده.

روز دوشنبه بیست‌ویکم سارسی که جفت‌شدن آن‌را در اوراق پیش ثبت‌نموده‌ام در باغچه خس و خاشاک فراهم آورده اول یک‌بیضه نهاده روز سیوم بیضه دوم نهاده. این جفت سارس‌را دریک‌ماهگی گرفته شده‌بود وپنج‌سال درسرکار مانده القصه بعداز پنج‌ماه‌ونیم‌سال جفت‌شدند وتا یک‌ماه جفت‌می‌شدند ودر بیست‌ویکم‌ماه امرداد که به‌اصطلاح اهل هندساون گویند بیضه نهادند. ماده تمام‌شب تنها بربیضه می‌نشیند ونر نزدیک ماده ایستاده پاس می‌دارد وچنان آگاه می‌باشد که هیچ‌جانداری را مجال آن نیست که نزدیک به‌او توان گذشت. یک مرتبه راسوی کلان نمودار شد به‌شدت هرچه تمامتر به‌جانب او دویده تاراسو خودرا به سوراخ نرسانید دست ازوی بازنداشت، وچون نیراعظم جهان را به‌نور خویش نورانی ساخت نر برسرماده آمده به‌منقار پشت اورا می‌خارد. بعد از آن ماده برمی‌خیزد و نرمی نشیند وباز ماده‌نیز به‌همین‌دستور آمده‌اورا برمی‌خیزاند وخود می‌نشیند ودر وقت نشستن وبرخاستن نهایت احتیاط به‌جا می‌آورند که مباد آسیبی به‌بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گجپت‌خان داروغه و

بلوچخان قراول‌بیگی را گذاشته شده‌بود که تا ممکن ومقدور باشد فیل بگیرند وهمچنین جمعی از قراولان فرزند شاه‌جهان‌نیز به‌این‌خدمت تعیین شده‌بودند، درین تا یخ آمده‌ملازمت نمودند. همگی یکصدوهشتادوپنج زنجیر فیل ازنرو ماده شکارشد. هفتادوسه‌زنجیر نر ویکصد ودوازده [۱۸۸ب] ماده. ازین جمله چهل‌هفت زنجیر نر وهفتادوپنج ماده که یکصدوبیست‌دو زنجیر باشد، قراولان و فوجداران پادشاهی شکار کردند وبیست‌وشش زنجیر نر وسی‌هفت ماده‌که شصت وسه‌زنجیر باشد قراولان وفیلبانان فرزند شاه‌جهان گرفتند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم به‌سیر باغ فتح رفته دوروز درآنجا به‌عیش‌و نشاط گذرانیده شد و آخر روز شنبه به‌دولتخانه معاودت اتفاق افتاد.

چون آصف‌خان به‌عرض رسانید که باغچه‌حویلی بنده به‌غایت سبز وخرم شده انواع گل ورياحين شگفته حسب لتماس مشارالیه روز مبارکشنبه سی‌ویکم بـه منزل‌او رفتم لحق خوب سرسبزمنزلی به‌نظر درآمد وبه‌غایت خوش وقت گشتم. ازجواهر ومرصع‌آلات واقمشه موازی سی‌وپنج‌هزار روپیه پیشکش‌او مقبول افتاد. مظفرخان به‌عنایت خلعت وفیل سر فرازی یافته به‌دستور سابق به‌حکومت تهتهه سرافراز گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که بـه‌رسم تجارت از ایران آمده بود و برادرم شاه‌عباس مکتوبی بـامختصر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. در ین‌تاریخ مشارالیه را خلعت وفیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانـی فرمودم وجواب کتابت شاه بایادبودی مرسل گشت وخان‌عالم به‌فرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غره شهریورماه شد روز کمشبه ششم وشب مبارکشنبه بـاران بارید و از غرایب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج‌شش‌دفعه به‌نوبت بالای بیضه می‌نشستند و درین شبانروزی که پیوسته باران بود وهوا به‌قدر برودتی داشت به‌جهت‌گرم داشتن بیضه‌ها ازاول صبح تانصف‌النهار متصل نر نشست و از نیم روز تاصباح روز دیگر بیفاصله ماده نشست که مبادا از برخاستن ونشستن بسیار برودت هوا تأثیر کند ونم به‌بیضه‌هـا برسد وضایع شوند. مجملاً آنکه آدمی به رهنمونی [۱۸۹الف] عقل ادراک می‌کند حیوان بـه مقتضای حکمت ازلی‌مجبول به‌آن‌شده وغریب‌ترآنکه دراوایل بیضه‌هارا متصل بهم درزیر سینه نگاه‌می‌داشت بعد از آنکه چهارده پانزده‌روزگذشت درمیان بیضه‌ها به‌قدر فاصله گذاشت‌که مبدا از اتصال آنها حرارت به‌افراط شود وازگرمی بسیار فاسد گردند.

روز مبارکشنبه هفتم به‌مبارکی وخرمی پیشخانه را به جانب آگره برآورده شد. پیش ازین منجمان و اخترشناسان به‌جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران به

افراط شد واز رودخانه محمودآباد ودریای مهمی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر در این ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست ویکم شهریور ساعت کوچ مقرر گشت. چون فرزند شاه‌جهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین والاشکوه بر برج از کنگره آن نرسیده برذمت همت خویش لازم شمرده فوجی بسرکردگی راجه‌سورج مل پسر راجه باسو وتقی که از بنده‌های روشناس اوست پیش‌ازین فرستاده بود. درین ولا چنان ظاهر شد که فتح این حصن متین به‌جمعی که پیش‌از این تعیین فرموده صورت‌پذیر نیست. بنابرآن راجه بکرماجیت را که از بنده‌های عمده اوست بادوهزارسوار موجود ازملازمان خاصه خود وجمعی از بنده‌های جهانگیر مثل شهباز خان لودی وهردی‌نراین‌ها داورای پرتهی چند وپسران راجه چند ودویست نفر برقانداز سوار وپانصدنفر توپچی پیاده سوای فوجی که‌سابقاً فرستاده تعیین فرمود و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته‌بود مشارالیه تسبیح زمرد که دوهزار روپیه قیمت داشت به‌رسم پیشکش گذرانیده به‌عنایت خلعت و شمشیر سرافرازی یافته به‌آن خدمت رخصت شد و چون در آن صوبه جاگیر نداشت [۱۸۹ب] فرزند شاه‌جهان پرگنه رهانه‌را که بیست‌دولک‌دام جمع دارد به‌انعام خود التماس نمود که به‌جاگیر اومقرر دارد. خواجه‌تقی دیوان بیوتات که به‌خدمت دیوانی صوبه‌دکن مقرر گشته‌بود به‌خطاب‌معتمد خانی وفیل وخلعت ممتازشده همت‌خان را به فوجداری سرکار بهروچ و آن حدود رخصت فرموده اسپ وپرم رم خاصه عنایت نمودم وپرگنه بهروچ به‌جاگیر ومقرر شد رای پرتهی چند که به‌خدمت کانگره مقرر گشته به‌منصب هشتصدی وچهارصدوپنجاه سوار فرق عزت برافراخت.

چون عرس شیخ محمدغوث درمیان بود هزار درب به‌جهت خرج آن به فرزندان‌ایشان لطف شد مصفر خدواله بهادرالملك که از تعینات صوبه دکن است به‌منصب هزاروصدی‌ذات وسوار سربلندی یافت.

چون وقایع دوازده‌سال از جهانگیرنامه بربیاض برده شده‌بود به‌متصدیان کتابخانه خاصه حکم فرموده بودم که این دوازده‌سال احوال را یك جلد ساخته نسخهای متعددترتیب نمایند که به‌بنده‌های خاص عنایت فرمائیم وبه‌سایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و صاحب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند. روزجمعه هشتم یکی از واقعه‌نویسان‌تمام نوشته وجلدکرده به‌نظر درآورد. چون اول‌نسخه بودکه ترتیب یافت به‌فرزند شاه‌جهان که اورا در همه چیز از همه فرزندان خود اول‌می‌دانم مرحمت نمودم وبرپشت کتاب به‌خط خاص مرقوم گشت که درفلان تاریخ وفلان‌مقام به‌آن فرزند عنایت شد امید که توفیق‌دریافت

ین مطلب که باعث رضاجوئی خالق ودعاگوئی خلق است نصیب وروزی باد.

روز سه‌شنبه دوازدهم سبحان‌قلی قراول به‌سیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که ازقراولان خوب پدرم بود وبعدازشتافتن آن‌حضرت نوکر اسلام‌خان شده همراه‌او به بنگاله رفته بود. اورا اسلام‌خان بابرنسبت خانه‌زادی این درگاه مراعات احوال به‌واجبی نموده ومحل اعتماد دانسته پیوسته درسواری وشکار [۱۹۰ الف] نزدیك به‌خود می‌داشت. عثمان افغان که سالها به‌تمرد وعصیان درآن صوبه گذرانیده خاتمت احوال و در اوراق گذشته گذارش‌یافته چون هر سی بی‌قیاس از اسلام‌خان داشت کس نزد این بی‌سعادت فرستاده به‌جهت قتل مقبلات می‌نماید و او تعهد ین‌کار کرده دوسه کس دیگر را باخود متعلق می‌سازد وقضارا پیش‌از آنکه اراده باطل این‌حق ناشناس از حیز قوه به‌فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می‌کند اسلام‌خان در لحظه آن نمك حرام را گرفته مقید ومحبوس می‌گردانند. القصه بعدازفوت مشار الیه به‌درگاه آمد. چون برادران وخویشان او در سلك قراولان انتظام داشتند حکم‌شد که اونیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلام‌خان به‌طریق معما عرض‌کرد که لایق خدمت نزدیك نیست و بعد از شکافتن ظاهر شد که چنین مقدمه به‌او نسبت کرده‌بودند معهذا چون برادرانش عرض‌کردند که محض تهمت بوده و بلوچ‌خان قراول‌بیگی ضامن شده از قتل وسیاست او درگذشتم وحکم کردم که همراه بلوچ‌خان خدمت می‌کرده باشد بااین کرامت وجان‌بخشی بی‌سبب وجهت ازدرگاه گریخته به‌جانب آگره وآن حدود رفت به‌بلوچ‌خان حکم‌شد که چون ضامن بوده اورا حاضرسازد. او کسان به‌تفحص فرستاده ودر یکی ازمواضع آگره که خالی از تمردی نیست، جهنده نام برادر بلوچ‌خان که به‌تفحص او رفته‌بود اورا یافت هرچند به‌ملایمت خواست که به درگاه آورد به‌هیچوجه راضی نشد ومردم به‌حمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه‌جهان به‌آگره‌رفته حقیقت‌را بازنمود. مشارالیه‌فوجی برسرآن دیه تعیین فرمود که جبراً وقهراً اورا گرفته‌بیاورند. مردم آن موضع چوب ویرانی دیه وخرابی خود درآئینه حال مشاهده نمودند، او را به‌ دست دادند ودرین تاریخ مسلسل ومقید به‌درگاه رسید حکم به‌قتل اوفرمودم ومیرغضب به‌سرعت هرچه‌تمامتر اورا به‌سیاستگاه برد. بعداززمانی به‌شفاعت‌یکی ازنزدیکان جان‌بخشی[۱۹۰ب] فرموده حکم به‌بریدن‌پای‌شد. به‌حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به‌سیاست رسیده‌بود. هرچند آن خون‌گرفته استحقاق کشتن داشت معهذا حق‌شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعداز این حکم به‌قتل هرکس شود باوجود تأکید ومبالغه تاوقت غروب آفتاب درلعتاب نگاهدارند و نکشند واگر تاآن‌وقت حکم به‌نجات نرسد ناگزیر به‌سیاست رسانند.

روز یکشنبه دریای سابرمتی عظیم طغیان بود و موجهای کلان کلان بنظر درآمد باوجود بارانهای گذشته هرگز به آن شدت بلکه نصف این نیامده بود. ز اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز رو به کمی نهاد مردم کهن سال درین شهر توطن دارند عرض کردند که یکدفعه دیگر در ایام حکومت مرتضی‌خان چنین سیل آمده بود وغیر از آن بخاطر نمی‌رسد. در این ایام یکی ازقصاید معزی که مدح سلطان‌سنجر و ملک لشعرای او بوده استماع افتاد به‌غایت سلیس وهموار گفته مطلعش این است. بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو   کیوان پیر بندهٔ بخت جوان تو

سعیدای زرگرباشی که طبع نظمی دارد، قصیده مذکور را تتبع نموده بعرض رسانید خوب گفته بود. این چند بیت از آن قصیده است. بیت

ای نه‌فلک نمونه‌ای ز آستان تو   دوران پیر گشته جوان در زمان تو
بخشد دل تو فیض و نجوید سبب چو مهر   جانها همه فدای دل مهربان تو
از باغ قدرت است فلک یک ترنج سبز   نداخته بروی هوا باغبان تو
یارب چه‌جوهری تو که افروخت در ازل   جانهای قدسیان همه از نور جان تو
بادا جهان به‌کام تو ای پادشاه عهد   درسایه تو خرم شاه جهان تو
ای سایه خدا ز تو پرنور شد جهان   بادا همیشه نور خدا سایبان تو

روز مبارکشنبه چهاردهم به صله این قصیده حکم فرمودم که سعیدا را به زر وزن کنند. آخر روز به سیر باغ رستم بای رفته‌شد به‌غایت سبز و خرم به‌نظر درآمد وقت شام برگشتی نشسته از راه دریا به دولتخانه معاودت نمودم. روز جمعه پانزدهم مسلا اسیری نام پیرمردی ازطرف اوراءالنهر آمده سعادت آستانبوس دریافت وچنین به‌عرض رسید که از قدیمیان عبدالله خان اوزبک بوده واز ایام جوانی وعنفوان نشو ونما تا وقتی که خان شنقارشد درسلک خدمتگاران قدیم ونزدیک انتظام داشته ودرخلاوملا محرم بوده وبعدازگذشتن خان تاحال در آن ملک به‌آبرو گذرانیده درین‌ولا به‌قصد زیارت خانه مبارک ازوطن مألوف برآمده خودرا به‌ملازمت رسانیده او را در بودن و رفتن مختار ساختم. عرض‌نمود که روزی چند درخدمت خواهم بود. هــزار روپیه خرجی وخلعت مرحمت‌شد به‌غایت پیرشگفته روی پرنقل وسخن است. فرزند شاه جهان نیز پانصد روپیه وسروپا لطف کرد.

درمیان باغچه دولتخانه خــرم صفه وحوض و قــسع است وبریک ضلع آن صفه درخت مولسری ست که پشت بر ان داده می‌توان نشست وچون یک طرف تــنه اومقدار ربع گز کاواک شده بدنما بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده درآنجا مضبوط سازند که پشت برو نهاده

توان نشست. درین وقت بیتی بدیهه برزبان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا به‌طریق یادگار درصفحه روزگار بماند وآن بیت این است: بیت [۱۹۱ب]

نشیمنگه شاه هفت کشور — جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر

شب سه‌شنبه نوزدهم در دولتخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش از این ضابطه چنان بود که اهل بازار ومحترفه شهر حسب‌الحکم درصحن دولتخانه دکانهـا آراسته از جواهر مرصع آلات وانواع مخترعه واقمشه واقسام امتعه آنچه در بازارها بفروش می‌رود حاضر ساخته بنظر درمی‌آورند بخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد وفانوس بسیاری درپیش دکانها چیده شود طورنمودی خواهد داشت. بی تکلف خوب برآمد وغیرمکرر بود. به‌جمیع دکانها سیر کرده آنچه از جواهر ومرصع آلات وهرقسم چیزی خوش‌آمد خریدم و ازهر دکان متاعی به‌ملا اسیری انعام‌شد. وچندان جنس به‌او رسید که ازضبط آن عاجز بود روز مبارکشنبه ویکم شهریورماه الهی سنه سیزده جلوس مبارك مطابق بیست‌ودوم رمضان سنه هزار و بیست هفت هجری بعدازگذشتن دو نیم‌ساعت نجومی به‌مبارکی وفرخی رایات عزیمت به‌صوبه دارالخلافه آگره برافراشته شد واز دولت خانه تاتال کانگریه که محل‌نزول رایات اقبال بود به‌دستور معهود نثارکنان شتافتم. درهمین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و به حساب سنه شمسی سال پنجاهم ازعمر این نیازمند درگاه ایزدی به‌مبارکی آغازشد و به‌ضابطه مقرر خود در به‌طلا ودیگر اجناس وزن فرموده مروارید و گل‌زرین نثارکردم وشب تماشای چراغان نموده درحرم سرای دولت به‌عیش وعشرت گذر نیده شد روزجمعه بیست‌دوم حکم کردم که جمیع مشایخ وارباب سعادت را که درین شهرتوطن دارند، حاضر سازند که درملازمت افطار نمایند وسه‌شب برین وتیره گذشت وهرشب تاآخرمجلس خود برسرپا ایستاده به‌زبان حال می‌گفتم . ابیات

خداوند گارا توانگـر توئـی — توانـا ودرویش پـرور توئـی
نه کشور گشایـم نـه فرماندهم — یکـی از گـدایان ایـن درگهم
تو بر خیـر و نیکی دهـم دسترس — وگرنه چه خیرآید ازمن بکس
منـم بندگان را خـداوندگار — خـداوند را بنـده حق‌گذار

جمعی ازفقرا را که تاحال بملازمت نرسیده بودند والتماس مدد معاش داشتند درخور استحقاق هریك زمین وخرجی مرحمت‌شده کامیاب خواهش گردانیدم. شب مبارکشنبه بیست ویکم سارس یك بچه برآورد وشب دوشنبه بیست‌وپنجم بچه دوم. مجملا یك‌بچه بعدازسی و چهار روز ودوم بعدازسی وشش روز برآمد. درجثه ازبچه قاز ده پانزده کلانتر یا برابر بچه طاوس یك‌ماهه توان گفت. پشمش نیله‌رنگ است. روز اول هیچ نخورد واز روز دوم مادرش

ملخهای خرد را به‌منقار گرفته‌گاه مثل کبوتر می‌خورانیده و گاه به دروش مرغ در پیش بچه می‌انداخت که خود بچینند. اگر ملخ ریزه بود درست می‌گذاشت و اگر کلانتر بعضی را سه‌پاره و بعضی‌را سه‌پاره می‌کرد تا به‌فراغت بچه‌های او توانند خورد. چون بسیار میل دیدن آنها داشتم حکم فرمودم که به‌احتیاط تمام چنانچه آزاری و آسیبی به‌آنها نرسد به حضور بیاورند و بعداز دیدن باز فرمودم که به‌همان باغچه درون دولتخانه برده به‌محافظت تمام نگاه دارند. هرگاه نقل‌وحرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد. درین روز حکیم‌روح‌الله به‌انعام هزار روپیه سرافراز شد. بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاهرخ ازجاگیر خودآمده ملازمت نمود. روز سه‌شنبه بیست‌وششم از تال کانکریه کوچ کرده درموضوع گج منزل گردیدم. روز یکشنبه بیست‌وهشتم برکنار دریای محمودآباد که ایزك نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد. چون آب و هوای احمدآباد [۱۹۲ ب] بسیار ردیوی بود، محمود بیکره به‌استصواب حکماء برساحل دریای مذکور شهری اساس‌نهاده اقامت‌گزیده بود و بعدازآنکه چاپانیررا فتح کرد آنجارا دارالملك ساخت وتازمان محمودشهید حاکم گجرات اکثر اوقات در اینجا می‌بودند، ومحمود مذکور که آخرین سلاطین‌گجرات است باز درمحمودآباد نشیمنگاه خود قرار داد و بی‌تکلف آب وهوای محمودآباد را هیچ‌نسبتی به احمدآباد نیست. بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی‌را پوست کنده درکنار تال کانکریه بیاویزند وهمچنین گوسفندی‌را درمحمودآباد تاتفاوت هوا ظاهر گردد، اتفاقاً بعداز گذشتن هفت‌گهری روز درآنجا گوسفند را آویختند چون سه‌گهری از روز مانده به‌مرتبه متعفن ومتغیر گشت که عبور ازحوالی آن دشوار بود ودر محمودآباد وقت صبح گوسفند را آویختند وتاشام صلا متغیر نشد وبعداز گذشتن یك پهرونیم ازشب تعفن پیدا کرد. مجملا درسواد شهر احمدآباد بعدازهشت ساعت نجومی متعفن گشت و درمحمودآباد بعداز چهارده ساعت.

روز مبارکشنبه بیست‌وهشتم رستم خان را که فرزند اقبالمند شاه جهان به حکومت و حراست ملك‌گجرات مقررنموده به‌عنایت اسپ وفیل وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته رخصت فرمودم وبنده‌های جهانگیری‌که ازتعینات صوبه مذکورند درخور رتبه وپایه خویش به‌اسپ وخلعت ممتاز گشتند. روز جمعه بیست‌ونهم شهریور مطابق غره شوال رای بهاره به خلعت شمشیر مرصع واسپ خاصه فرق عزت برافراخته به‌وطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز به اسپ وخلعت سرفرازی یافتند.

روزشنبه سی‌ام بـه سید محمود نبیره شه عالم فرمودم که هرچه می‌خواسته باشد بی‌حجابانه التماس نماید وبرطبق این سوگندمصحف‌دادم. مومی‌الیه عرض کرد که‌چون [۱۹۳ الف]

به مصحف قسم می‌دهید التماس مصحفی می‌نمیم کـه پیوسته باخـود داشته باشم وازتلاوت ثواب بحضرت رسد . بنابرین مصحفی به خط یاقوت به‌قطع مطبوع مختصر کـه از نفایس و نوادر روزگار بود به میرمذکور عنایت‌شد وبرپشت آن به‌خط خاص مرقوم گشت کـه درفلان تاریخ وفلان مقام بسیدمحمد این کرامت به‌ظهور رسید . نفس‌الامر آنکه میر به‌غایت نیك‌نهاد ومعتنم‌است‌وبانجابت ذاتی‌وقبایل کسبی به‌اخلاق‌حمیده واطوار پسندیده آراسته بسیارشگفته‌رو وگشاده‌پیشانی است. ازمردم آن ملك به حـوش ذاتی میر کس دیـده نشده بـه شرح وبسط وشأن نزول‌آن مقید نشده به‌غایت ریخته قرآن‌را لفظ بالفظ به‌فارسی ترجمه‌کند ویك‌حرف برمتنی تحت‌اللفظ نیفزاید وبعداز اتمام‌آن مصحف‌را مصحوب‌فرزند خویش سیدجلال روانه درگاه والا سازد . فـرزند میرنیز جوانیست به‌فنون ظاهری و باطنی‌آراسته وآثـار صلاح و سعادتمندی ازناحیه احوالش ظاهر ومیر به فرزندی می‌نازد و لحق شایستگی این‌دارد ونغزك جوانی است .

با آنکه مکرر به مشایخ گجرات موهبتها به‌ظهور رسیده بود، مجدداً درخور استحقاق هریك ازنقد وجنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم . چون‌آب وهوای این‌ملك به مزاج من ناسازگار بود وحکماء چنین صلاح دیدندکه قدری ازمعتاد پیاله‌کم بایدکرد به صوابدید آنها درکم ساختن پیالـه نموده شد ودرعوض یك‌هفته به‌وزن یك پیاله کم‌کردم . اول هرشب شش‌پیاله بود وهرپیاله هفت‌ونیم توله‌که مجموع‌آن چهل [ب ۱۹۳ الف] وپنج توله‌باشدشراب ممزوج معتادبود،لحال شش‌پیاله‌هرپیاله‌شش‌توله وسه‌ماشه‌که‌درکل‌سی‌وهفت و نیم‌توله‌باشدخورده می‌شود. ازبدایع‌وقایع آنکه پیش‌ازین به‌شانزده‌هفده‌سال درالله‌آبادباخدای خود عهدکرده بودم‌کـه چون سنین‌عمرم به خمسین رسد تـرك شکارتیر و بندوق نموده هیچ جانداری را به‌دست خودآزرده نسازم ومقربخان‌کـه ازمنظوران محفل‌قدس بود ازاین نیت آگهی‌داشت. القصه درین تاریخ‌که عمرم به‌سن‌مذکور رسیده وآغازسال پنجاه است روزی ازکثرت دود وبخار نفسم تنگی‌کرد وآزار بسیارکشیدم درآن حالت به لهـام غیبی ازعهدی که باخدای خودکرده بودم به‌یادم آمد وعزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت وباخود قرار دادم‌کـه چون‌سال پنجاهم به‌آخر رسد و مدت وعده بسرآید به‌توفیق الله‌تعالی روزی‌که به سعادت زیارت عرش‌آشیانی واناراللہ برهانه مشرف‌گردم استمدادهمت ازبواطن قدس‌مواطن آن حضرت جسته دل ازان شغل بازدارم . به مجرد خطور این‌نیت درخاطر رفـع آن‌کلفت و آزردگی شد وخودرا تازه وخوشوقت یافتم وزبان را به حمـد وسپاس ایزد جل‌شأنه وشکر مواهب اوچشنی بخشید . امیدکه توفیق میسرگردد . بیات

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد | که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است | که جان دارد و جان شیرین خوش است

روز مبارکشنبه چهارم مهرماه الهی سید کبیر و بختر خان وکلای عادلخان را که پیشکش او به درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ارزانی داشتم. سید کبیر به خلعت و خنجر مرصع و اسپ سرافرازی یافت و بختر خان به اسپ [۱۹۴ الف] و خلعت و اوربسی مرصع که اصل آن ملک درگردن می‌آویزند ممتاز گشت و مبلغ شصت هزار درب حرجی به هردو انعام شد و چون عادلخان مکرر به وسیله فرزند اقبالمند شاه جهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود، شبیه خود را با یک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه به مشارالیه عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که زولایت نظام الملک به هرجا و هرقدر تواند تصرف نمود به انعام او مقرر باشد و هرگاه کومک و مدد خواسته باشد شاهنواز خان فوجی آراسته به کومک او تعیین نماید و در زمان سابق نظام الملک که کلانترین حکام دکن بود و همه او را به کلانی قبول داشتند و برادر مهین می‌دانستند درین ولا چون عادلخان مصدر خدمات شایسته گشت و به خطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت و به سری و سرداری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی به خط خاص مرقوم گشت. رباعی

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما | آسوده نشین به سایه دولت ما
سوی تو شبیه خویش کردیم روان | تا معنی ما بینی از صورت ما

فرزند شاه جهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که ازخانه زادان خوب این درگاه است و از صغرسن درخدمت آن فرزند کلان شده بجهت رسانیدن نوید مراحم جهانگیری به موافقت وکلای عادلخان نزد وفرستاده. همدرین روز میرجمله به خدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت. چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را درهنگامی که به دیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود وازسامان افتاده بنابر این مبلغ پانزده هزار روپیه به انعام او مرحمت شد. درین ولا دو جلد جهانگیرنامه ترتیب یافته به نظر گذشت یکی را چندروز پیش ازین به مدارالملکی [۱۹۴ ب] اعتمادالدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگری را به فرزندی آصفخان عنایت نمودم.

روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیرقلیخان ازصوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت والماسی چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید، چون درآن صوبه زجهانگیرقلیخان خدمت شایسته به ظهور نرسیده بود و معذالک مکرر به عرض رسید که چندی از برادران و خویشان او درآن ملک دست تسلط وتعدی درازساخته بنده‌های خدارا زحمت و آزارمی‌رسانند

وهرکدام خودرا حکمی تراشیده جهانگیرقلی‌خان را تمکین نمی‌نهند. بنابراین به‌قربخان که بندهٔ قدیم لخدمت مزاج‌دان است فرمان به‌دستخط خاص صادر گشت که به‌صاحب‌صوبگی بهار سرافراز وممتاز بوده به‌مجردرسیدن فرمان قضا جریان بدان‌صوب شتابد. از الماسهایی که ابراهیم‌خان فتح جنگ بعداز فتح کن مذکور به‌درگاه ارسال داشته‌بود چندقطعه به‌جهت تراشیدن حواله حکاکان سرکار شده‌بود، درین‌وقت که بهرام به‌آگره رسیده روانه درگاه می‌شدخواجه‌جهان چندی‌را که تیارشده‌بود مصحوب‌او به‌درگاه فرستاد. یکی از آنها به‌نقش اسم است و به ظاهر ازنیلم تمیزنمی‌توان‌کرد تاالماس به‌این رنگ دیده نشده سی‌سرخ به‌وزن درآمد جوهریان سه‌هزار روپیه قیمت کردند وعرض کردند که اگر سفید وتمام عیار می‌بود بیست‌هزار روپیه می‌ارزید.

امسال تا تاریخ ششم مهرماه الهی انبه خورده‌شد. درین‌ملک لیمون فراوان است و بالیده می‌شود وازباغ کانگو نام هندوئی چندلیمو آورده‌بودند به‌غایت لطیف وبالیده یکی را که ازهمه کلانتر بود فرمودم که وزن کنند. هفت‌توله برآمد. روزشنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت. اول [۱۹۵الف] اسپان خاصه را آراسته به‌نظر درآوردند بعد ازآن فیلان‌خاصه را آراسته به‌نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده‌بود که اردوی کیهان شکوه عبور توانند نمود وآب وهوای محمودآباد را هیچ‌نسبتی به‌دیگر منازل نبود، یازده روزدرین سرزمین مقام واقع‌شد. روز دوشنبه هشتم ازمنزل مذکور کوچ فرموده درموده‌هنه نزول اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را باجمعی ازبنده‌های کارگذار وملاح وخدروه (کشتی‌ران) پیشتر فرستادم که دریای مهی را پل بندند که تاانتظار پایاب نباید کشید واردوی ظفرقرین به‌سهولت عبور تواندنمود. روز سه‌شنبه نهم مقام‌شد. روز کمشنبه دهم موضع‌اینه نزول رایات جلال‌گشت.

در اوایل سارس نرپای بچه خودرا به‌منقار گرفته سرنگون آویزان می‌ساخت و بیم آن که مبادا ازاثر بی‌مهری بشد و ضایع‌سازد. بنابراین حکم فرموده‌بودم که نررا جدا نگاه دارند و پیش بچه‌ها نگذارند، درین‌ولا به‌جهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه‌ها بگذارند تا حقیقت بی‌مهری ومحبت ظاهر گردد. بعداز گذاشتن نهایت تعلق ومهر دریافته شد ومحبت او هیچ کمتر ازمحبت ماده نبود ومعلوم می‌شود که آن اداهم ازروی دوستی بوده.

روزیکشنبه چهاردهم نیز به‌شکارنیزرفته پانزده‌راس آهو از نروماده گیرانده شد به میرزارستم وسهراب‌خان پسراو حکم فرموده‌بودم که به‌شکار نیله‌گاو رفته هرقدر که توانند به‌بندوق بزنند. هفت‌راس از نروماده پدر و پسر شکارکردند. چون به‌عرض‌رسید که درنواحی

ببریست مردم آزار که به‌گوشت آدم عادت کرده وآسیب او [۱۹۵ب] به‌خلق خدا می‌رسد. فرزند شاهجهان حکم‌شد که شر اورا از بنده‌های خدا کفایت کند، آن فرزند حسب‌الحکم به‌بندوق‌زده شب به‌نظر درآورد. فرمودم که درحضور پوست کندند. اگرچه بظاهر کلان می‌نمود چون لاغربود از ببرهای کلان که من‌خود انداخته‌ام دروزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پانزدهم وسه‌شنبه شانزدهم به‌شکار نیله‌گاو شتافته هرروز دونیله‌گاو به‌تفنگ زده‌شد.

روز مبارکشنبه هژدهم بر کنار تالی‌که مخیم بارگاه اقبال‌بود بزم پیاله آراستگی یافت. گلهای کنول برروی آب تعزك شگفته‌بود. بنده‌های خاص بساغر نشاط‌خوشوقت گشتند. جهانگیرقلیخان بیست‌زنجیر فیل‌از صوبه بهار ومروتخان هشت‌زنجیر ازبنگاله به‌رسم‌پیشکش ارسال‌داشته‌بود به‌نظر گذشت. یك‌فیل ازجهانگیرقلیخان ودوفیل ازمروتخان‌داخل فیلان‌خاصه شدند وتتمه به‌حلقها تقسیم یافت. میرخان پسر میرابوالقاسم‌نمکین که ازخانه‌زادان این‌درگاه است به‌منصب هشتصدی ذات وششصدسوار از اصل واضافه سرافرازی یافت. قیام‌خان به خدمت قراولبیگی ومنصب ششصدی ذات وصدوپنجاه‌سوار ممتاز گشت. عزتخان که سادات بارهه وبه مزید‌شجاعت وکارطلبی امتیاز دارد واز تعینات صوبه بنگش است حسب‌الالتماس مهابتخان صاحب صوبه مذکور به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات و هشتصدسوار فرق عزت برافراخت کفایتخان‌دیوان‌صوبه‌گجرات به‌عنایت‌فیل‌سرافراز شده مرخص گشت. باصفیخان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم.

روزجمعه نوزدهم به‌شکار رفته یك‌نیله‌گاونر زدم در مدت‌العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله‌گاونر کلان پران‌گذاشته‌باشد، ازماده بسیار می‌گذرد. دربن‌تاریخ [۱۹۶الف] با آنکه چهل‌وپنج قدم مسافت بود از دو پوست آن درگذشت به‌اصطلاح اهل شکار قدیم عبارت ازدگام است که پیش‌وپس نهاده‌شود. روزشنبه بیست‌ویکم خود به‌شکار باز وجره خوشوقت گشته به‌میرزارستم‌خان ودارابخان ومیرمیران ودیگر بنده‌ها حکم فرمودم که سه شکار نیله‌گاو رفته هرقدر توانند به‌بندوق بزنند. نوزده‌رأس از نروماده شکار کردند وده رأس آهو ازهرقسم به‌یوز گیرانده شد.

ابراهیم‌حسین‌بخشی صوبه دکن حسب‌الالتماس خانخانان سپه‌سالار به‌منصب‌هزاری ذات ودویست‌سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه بیست‌ودوم از منزل مذکور کوچ واقع‌شد. روز سه‌شنبه بیست‌وسیوم باز کوچ‌فرمودم قراولان عرض‌کردند که دربن‌نواحی ماده شیری باسه‌بچه به‌نظر درآمده. چون نزدیك به‌راه‌بود خودبه‌مقصد شکار متوجه گشته هرچهاررا به تفنگ زدم واز آنجا به‌منزل پیش شتافته ازپلی که بالای مهی بسته‌شده بود عبور فرمودم. ب

آنکه درین‌دریا کشتی نبود که پل‌توان بست و آب به‌غایت عمیق‌بود و تند می‌گذشت به‌حسن اهتمام خواجه‌ابوالحسن میربخشی درسه‌روزپلی درنهایت استحکام که طول‌یك‌صدوچهل‌ذرع است مرتب گشت و به‌جهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاصه را که از فیلان کلان‌قوی‌هیکل است باسه‌ماده فیل ازروی پل گذرانیدند. بوعی مستحکم بسته‌شده قوم (ستون) او از بار فیل‌کوه‌پیکر اصلاً متزلزل نگشت.

از زبان معجربیان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه شنیده‌ام‌که می‌فرمودند که روزی درعنفوان جوانی دوسه‌پیاله خورده‌بودم و برفیل‌مست سوارشده و باآنکه هوشیار بودم وفیل درعایت خوش‌جلوی بهاره و اختیارمن می‌گشت وخودرا مست‌وبیهوش وفیل رابدمست وسرکش وانموده به‌جانب‌مردمی‌دوانیدم. بعداز آن‌فیل دیگر طلبیده هردورا به‌جنگ‌انداختم وآنها جنگ‌کنان تاسرپل‌که بردریای جمنه بسته‌شده‌بود شتافتند قضارا آن‌فیل گریخت وچون ازطرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر برسمت پل‌روان شد وفیل‌که من بروسوار بودم ازپی اوشتافت، هرچندعنان‌اختیار و به‌دست‌من بود و به اندک اشارتی می‌ایستاد. به خاطر رسید که فیل را ازرفتن [۱۹۶ب] پل بازدارم مردم آن اداهای مستانه را محمول برسختگی خواهند دانست وظاهر خواهدشد که نه‌مست وبی‌خود بوده‌ام نه‌فیل بدمست وخود سروابن اداها از پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتأیید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خـودرا ز تعقیب‌او باز نداشتم وهردو بر روی پل‌روان شدند وچون به‌کشتی ترتیب‌یافته‌بود هرگاه دستهای خودرا برکنار کشتی می‌نهاد نصف‌کشتی به‌آب می‌رفت ونصف‌دیگر بلند می‌ایستاد ودرهـرقدم گمان آن می‌شد‌که پیوند کشتی ازهم گسیخته گردد ومردم از مشاهده این حال غریق بحراضطراب وشورش می‌بودند. چون‌حمایت وحراست حق‌جل‌وعلا همه‌جا وهمه‌وقت حامی وحـارس این نیازمند است هردوفیل در ضمان سلامت از آن‌پل عبور نمودند.

روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم برکنار آب‌مهی‌بزم پیاله ترتیب یافت وچندی از بنده‌های خاص که درین‌قسم مجالس ومحفل راه دارند به‌ساغرهای لبریز وعنایتهای سرشار کـام دل برگرفتند. بی‌تکلف منزلی است به‌غایت دلنشین. به‌دو وجه درآن منزل چهار روز مقام‌واقع شد. یکی خوبی‌جای، دوم آنکه مردم درگذشتن اضطراب ننمایند.

روز یکشنبه بیست‌وهشتم از کنار آب‌مهی کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد دربن‌روز غریب تماشای مشاهده‌شد جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارکشنبه از احمدآباد آورده بودند درصحن دولتخانه که برکنار تال ترتیب یافته بود بابچه‌هـای خود می‌گشتند. اتفاقاً نروماده هردو آواز کـردند و جفت سارس صحرای آوازاینها را شنیده از

آن‌طرف تال فریاد برآوردند و بر اثر آن پرواز کنان آمده نر با نر و ماده با ماده به‌جنگ افتادند و با آنکه چند کس استاده بودند اصلاً محابا و ملاحظهٔ مردم نکردند و خواجه‌سرایانی که به محافظت آنها مقررند به‌قصد گرفتن شتافته یکی با نر درآویخت و دیگری به‌ماده. آنکه نر را گرفته بود به‌تلاش بسیار نگاهداشت و آنکه به‌ماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از چنگ او بدررفت. من به‌دست خود حلقه در بینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هر دو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند. غالباً هردفعه که سارسهای خانگی فریاد می‌کردند آنها نیز در برابر آواز می‌دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرائی دیده‌شده. در پرگنه کرنال به شکار رفته بودم [۱۹۷ الف] و قریب به‌سی کس از اهل شکار و خدمتکار در ملازمت حاضر بودند. آهوی سیاه با ماده آهوی چند به‌نظر درآمد. یک‌مرتبه آهوی آهوگیر را به‌جنگ او سر دادیم. دو سه‌شاخ جنگ کرده پیشتر برگشته آمد و دفعه‌دیگر خواستیم که بهانه برشاخ آهوی آهوگیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود. درین اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را به‌نظر درنیاورده بی‌محابا دویده آمد دو سه‌شاخ با آهوی خانگی جنگ درگریز کرده از میان بدررفت.

درین تاریخ خبر فوت عنایت‌خان رسید او از خدمتکاران و بنده‌های نزدیک بود با آنکه افیون می‌خورد در هنگام فرصت مرتکب پیاله هم می‌شد. رفته‌رفته شیفتهٔ شراب گشت و چون ضعیف بنیه بود در باده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می‌نمود. به‌مرض اسهال مبتلا شد و درین ضعیف دو سه دفعه از عالم صرع غشی برمزاجش مستولی گشت. حسب‌الحکم حکیم رکنا به معالجهٔ او پرداخت. هرچند تدبیرات بکار برد، نفعی بر آن مترتب نگشت. مع‌ذالک غریب جوعی به‌هم‌رسانیده و با آنکه حکیم مبالغه و تأکید می‌نمود که در شبانروزی بیش از یک‌نوبت مرتکب غذا نشود. ضبط احوال خود نمی‌توانست کرد دیوانه‌وار خود را بر آب و آتش می‌زد تا آنکه به‌سوءالقنیه و استسقا منجر گشت و بسیار زبون و ضعیف شد چندروز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر به آگره رساند. حکم فرمودم که به‌حضور آمده رخصت شود در پالکی انداخته آوردند. به حدی ضعیف و نحیف به‌نظر درآمد که موجب حیرت گشت. ع

کشیده پوستی بر استخوانی

بلکه استخوان هم به‌تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می‌برند اما ازین عالم و نزدیک به‌این هم تاحال به‌نظر درنیامده. سبحان‌الله آدم زنده به‌این [۱۹۷ ب] هیأت و ترکیب هم می‌شده این دو بیت سناد درین مقام مناسب افتاد. بیت

سایهٔ من گرم نگیرد پای | تا قیامت نه زدم برجای

نا له ازبسکه ضعف دل بیند   تا بلب چند جای بنشیند

ازغایت فرمودم که مصورشبیه اورا کشند . القصه حال اورا بسیارمتغیر یافتم گفتم که زنهار درچنین وقت نفسی ازیادحق غافل نباید شد وازکرم اونومید نباید بود . اگرمرگ امان بخشد آنرا دستگاه معذرت وفرصت تدارك بایدشمرد واگرمدت حیات بسرآمده هرنفس که بیاد او برآید غنیمت است واز بازماندههای ذل مشغول نداروبگران حوال آنها مباش که اندك حق خدمت پیش ما بسیاراست وچون ازپریشانی اوبهعرض رسیده بود وهزار روپیه خرج راه باوعنایت نموده رخصت کردم روز دوم مسافرراه عدم شد روزسهشنبه سیام کنارآب مانب محل نزول اردوی کیهان پوی گردید .

جشن روز مبارک شنبه دوم آبان ماه الهی درین منزل آراستگی یافت . امانالله پسر مهابت خان حسب الحکم او بهمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار سرافرازشد . گرد هر ولد رای سال بهمنصب هزاری ذات وهشتصد سوار ممتاز گشت عبدالله خان پسرخان اعظم به هزاری ذات وسیصد سوارسربلندی یافت بـه دلیرخان که ازجاگیر داران صوبه گجرات است اسپ وفیل مرحمت نمودم . انبازخان پسرشهباز خان کنبو حسبالحکم ازصوبه دکن آمده بهخدمت بخشیگری وواقعه نویسی لشکربنگش سر فرازگشت ومنصب او هشتصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد .

روزجمعه سیوم کوچ فرمودم. دراین منزل شاهزاده شجاع جگرگوشه فرزندشاه جهان که در دامنعصمت نورجهان بیگم پرورش مییابد ومرا نسبت به [۱۹۸ الف] اوتعلق خاطر ودلبستگی به مرتبهای است که ازجان خود عزیزمیدارم، بیماری که مخصوص اطفال است وآنرا امالصبیان میگویند بهمرسانید وزمانیممتد ازهوش رفت. هرچند اهل تجربه تدبیرات ومعالجات بکاربردند سودنداد و بیهوشی اوهوش ازمن ربود . چون از مداوای ظاهری نومیدی دست داد ازروی خشوع وخضوع فرق نیز بهدرگاه کریم کارساز ورحیم بنده نواز سوده صحت اورا مسئلتنمودم . درین حالت به خاطرگذشت که چون بهخدای خودعهد کرده شده که بعداز اتمام سنه خمسین ازعمر ایننیازمند ترك شکار بندوق نموده هیچ جانداری را بهدستخودآزرده نسازم، اگر بهنیت سلامتی او از تاریخ حال دست از آن کارو بار باز دارم ممکن که حیات او وسیله نجات چندین جاندارشود . حق سبحانه تعالی اورا بهاین نیازمند ارزانی دارد . القصه بهعزم درست واعتقاد صادق باخدا عهد کردم که بعدازین هیچ جانداری را بهدستخود نیازادم بکرم الهی کوفت وتخفیف تمام یافت . ودرهنگامیکه این نیازمند در بطنوالده بود بهدستوری که دیگر اطفال درشکم حرکت میکنند روزیاثرحرکت ظاهرنشد.

پرندران مضطرب و متلاشی گشته صورت حال را به‌عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و درآن ایام پدرم پیوسته به‌شکار یوزمی‌فرمودند وچون آن روزجمعه بود به‌نیت سلامتی من نذر فرمودندکه درمدت عمر روزجمعه شکار یوز نکنند وتا انتهای حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند ومن نیزمتابعت آن حضرت نموده تاحال شکاریوز روز جمعه نکرده‌ام . مجملا بجهت ضعف نورچشمی شده شجاع سه روز درین منزل توقف واقع‌شد امیدکه حق‌تعالی اورا عمر طبیعی کرامت فرماید .

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسرحکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیرشتر می‌کرد به‌خاطررسیدکه اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن‌که نفعی‌داشته باشد و به مزاج من‌گوارا افتد . آصف خان ماده ولایتی شیردار داشت قدری ازآن شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگرشتران که خالی زشوری نیست به‌مذاق من‌شیرین ولذیذآمد والحال قریب یک ماه است‌که هرروز یك‌پیاله‌که مقدارنیم‌کاسه آبخوری باشد، ازآن شیرمیخورم ونفعی که ظاهرشده رفع تشنگی است. وازغرایب آن‌که دوسال پیش‌ازین آصف خان این‌مایه (ماده شتر) را خریده بود ودرآن وقت بچه نداشت واصلاً اثرشیر ظاهرنبود . دراین ایام بحسب اتفاق ازپستان اوشیربرآمد . هرروز چهارسیر شیرگاو وپنج سیر گندم ویك سیرقند سیاه ویك سیربادیان بخورد اومی‌دهندکه شیرش‌لذیذ ومفیدباشد. بی‌تکلف به‌مذاق من‌خیلکی درافتاده و گوارا آمده وبه‌جهت‌امتحان شیر گاو وگاومیش‌را طلبیده وهرسه‌را چشیدم درشیرینی وعذوبت شیر این‌شتررا نسبتی نیست . فرمودم‌که چندماده دیگررا هم ازاین‌قسم خوراك بدهند تاظاهر شودکه عذوبت از اثرغذاهای لطیف است یادراصل شیراین شترشیرین است .

روز کمشنبه هشتم کوچ فرمودم . روز مبارکشنبه نهم مقام واقع‌شد . دولتخانه برکنار تال‌کلانی ترتیب‌یافته بود فرزندشاه جهان کشتی طرح کشمیرکه نشیمنگاه‌آن را ازنقره ساخته بودند پیشکش‌نمود . آخرهای روز،برآن کشتی نشسته سیرتال کرده شد عابدخان بخشی صوبه بنگش‌را که به‌درگاه طلبداشته‌شده درین روزسعادت آستانبوس دریافته به‌خدمت دیوانی بیوتات سرفرازگشت . سرافرازخان که ازکرمکیان‌صوبه‌گجرات است به‌عنایت اسب قبچاق خاصه وفیل فرق‌عزت برافراخته رخصت یافت . عزتخان‌که ازتعینات لشکربنگش است‌به عنایت علم سربلند [۱۹۹ الف] گردید روزجمعه دهم‌کوچ فرموده شد میرمیران به‌منصب دوهزاری‌ذات وششصد سوار سرافرازی یافت روزشنبه یازدهم پرگنه دوحد محل‌ورود موکب مسعودگشت .

تولدشاهزاده اورنگ‌زیب: شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی‌سیزده ازجلوس مطابق

پانزدهم ذی‌قعده هزارو بیست و هفت هجری به‌طالع نوزده درجه‌میزان بخشنده‌بهشت به‌فرزند اقبالمند شاه جهان ازصبیه آصف خان گرمی فرزند کرامت فرمود. امیدکه قدمش برین دولت ابد قرین مبارك وفرخنده‌باد . سه‌روز درمنزل مذکورمقام نموده روزکمشنبه پانزدهم درموضع ثمرنه نزول اقبال اتفاق افتاد .

چون لتزام شده کــه جشن مبارکشبه تامقدور وممکن باشد درکنارآب وجای با صفا ترتیب یابد . درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت‌آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب‌نیمی ازشب مبارکشنبه شانزدهم‌گذشته بزسواری فرمودم وهنگام طلوع نیر اعظم‌فروغ بخش‌عالم درکنار تال‌بکهور نزول اجلال واقع شد وآخرروز بزم پیاله آراسته به‌چندی ازبنده‌های خاص‌پیاله عنایت نموده . روزجمعه هفدهم کوچ فرمودم . کیشوداس مارو که جاگیردار آن‌نواحی است حسب‌الحکم ازدکن‌آمده به‌سعادت زمین‌بوس‌سربلندی یافت. روزشنبه هژدهم حوالی‌رام‌گده معسکر اقبال گشت .

چندشب پیش‌از این سه‌گهری به‌طلوع مانــده درکره هــوا ماده بخار دخانی به‌شکل عمودی نمود رشده وهرشب یك‌گهری پیش‌ازشب دیگرظاهرمی‌گشت وچون‌تمام نمودصورت حربه پیدا کرد . هردوسر باریك ومیان گنده خم‌دراز مانند دهــره پشت به‌جانب جنوب وروی بهسوی شمال الحال یك‌پهر به طلوع‌مانده ظاهرمی‌گردد ومنجمان واخترشناسان قدوقامت اورا به‌اصطرلاب معلوم‌نمودندکه بیست‌وچهار درجه فلکی‌را به‌اختلاف منظرسایراست وبه‌حرکت فلك اعظم متحرك وحرکت خاصه تیزدرجهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۱۹۹ب] می‌شود چنــانچه اول در برج عقرب بودگذاشته به‌میزان رسید وحرکت عرضی درجهت جنوب بیشتر دارد، ودانایان فن‌نجوم درکتب این‌قسم را حربه نامیده‌اند ونوشته‌اند که ظهور این دلالت می‌کنــد برضعف ملوك عرب واستیلای دشمنان ملوك عرب برایشان والعلم عنــدالله تاتاریخ مذکور بعداز شانزده شب که این‌علامت ظاهرشده بود درهمان سمت ستاره نمودارگشت که سرش‌روشنی‌داشت وتادوسه‌گز دمش‌درازمی‌نمود. اما دردمش اصلا روشنی ودرخشندگی نبود الحال قریب هشت‌شب است که نمودارشده هرگاه منتفی‌گردد مرقوم خواهد نمود وازآثار او آنچه بظهور رسید نوشته خواهد شد.

روزیکشنبه نوزدهم مقام‌کرده روز دوشنبه درموقع سنبل کهیره نزول فرمودم روزسه‌شنبه بیست‌ویکم بازمقــم شد. به رشیدخان افغــان خلعت وفیل مصحوب رنبازخان مرحمت نموده فرستادم روزکمشنبه بیست‌ودوم برگنچه مدنپورمخیم اردوی کیهان شکوه گشت . روزمبارکشنبه بیست‌وسوم مقام‌کرده بزم‌پیاله ترتیب‌یافت ودارابخان به‌خلعت‌نادری سرافرازشد. روزجمعه

مقام نموده روزشنبه بیست‌وپنجم پرگنه نولائی‌مخیم معسکر اقبال گشت. روزیکشنبه بیست‌وششم درکنار آب چنبل نزول فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهفتم برلب آب کهنیر منزل شد. روزسه‌شنبه بیست‌وهشتم سوادبلده اوجین مورد رایات فیوزی‌گردید. او احمدآباد تا اوجین نودوهشت کروه مسافت‌را به‌بیست وهشت کوچ وچهل‌ویك مقام که دوماه و نه‌روز باشدآمده شد. روز کمشنبه بیست‌ونهم ناجد روپ که ازمرتاضان کیش هنوزاست وتفصیل احوال در اوراق سابق نگاشته کلك وقایع نگار گشته. صحبت داشته به‌سیرو تماشای کالیاده توجه فرمودم. بی تکلف صحبت او از مغتنمات است.

دریں تاریخ ازمضمون عرضه داشت بهادرخان حاکم قندهار به‌وضوح [۲۰۰ الف] پیوست که درسنه هزارو بیست‌وشش هجری که عبارت زسال پارباشد درقندهار و نواحی آن کثرت موش به‌حدی‌رسید که جمیع محصولات وغلات مزروعی وسردرختهای آن ولایت را ضایع ساختند تازراعت درونشده بود خوشه‌ها را بریده می‌خوردند. و چون رعایا مزروعات خودرا به خرمن درآوردند تاکوفتن وپاك ساختن نصف دیگرتلف شده بود. چنانچه ربعی ازمحصولات‌شان به‌دست درآمده باشد وهمچنین ازفالیزها وازباغات اثرنمانده به‌مرورآواره ومعدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسرخود تکرده بود واوجین که ازمحال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارکشنبه سی‌ام درمنزل اوآراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواهش ساخته درمنزل او به‌عیش ونشاط گذرانیده شد وبنده‌های خاص که دربن قسم مجالس ومحافل بارمی‌یابند به‌ساغرهای‌لبریزعنایت سرخوش گشتند وفرزند شاه جهان‌آن مولود مسعودرا به‌نظردرآورده‌خوانهای ازجوهر ومرصع‌آلات‌وبحاه زنجیرفیل‌سی‌نر وبیست ماده به‌رسم پیشکش گذرانیده التماس‌نام نمود انشاءالله به‌ساعت نیك نهاده خواهد شد. واز فیلان اوهفت زنجیرفیل داخل حلقه خاصه حکم شد، تتمه به فوجداران تقسیم یافت درکل آنچه ازپیشکشهای اومقبول افتاده مواری دولك روپیه خواهد بود. درین روزعضد الدوله از جاگیرخود رسید وسعادت آستانبوس دریافت. هشتادویك عدد مهر به‌صیغه نذر وفیلی به‌رسم پیشکش گذرانید قاسم خان را که ازحکومت ملك بنگاله معزول ساخته به‌درگاه طلب‌ شده بود [۲۰۰ ب] به‌دولت زمین‌بوس مستعد گشته هزار مهرنذر معروض داشت.

حکایت پادشاه و باغبان: روزجمعه غره آذرماه به‌شکارباز وجره‌خاطر رارغبت‌افزود. در اثنای سواری به‌قطعه زراعتی ازجو رگذر افتاد باآنکه بسته یك‌خوشه‌بر می آرد سه‌به‌نظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین‌حال حکایت پادشاه و باغبان‌به‌خاطر

گذشت نقل است که یکی ازسلاطین درهوای گرم به‌درباغی رسید پیر باغبانی دید بردرایستاده پرسید که درین باغ اناره‌ست؟ گفت هست . سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار . باغبان را دختری بود به‌جمال صورت وحسن سیرت آراسته به‌او اشارت کرد تا آب انار حاضرسازد دختر رفت وفی‌الحال قدحی پرآب انار بیرون‌آورد وبرگی چندبرروی آن نهاد وسلطان از دست اوگرفت ودرکشید. آنگاه ازدختر پرسید که مقصود ازگذاشتن این‌برگها برروی آب چه بود؟ دختر به‌زبان فصیح وادای ملیح معروض داشت که درچنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن و آب را بیکدم درکشیدن منافی‌حکمت است بنابر احتیاط این‌برگها برروی آب قدح نهادم تا به‌آهستگی وتأنی نوشجان فرمایند. سلطان را این‌حسن ادا به‌غایت خوش‌آمد و بخاطرگذرانید که این دختررا داخل حرم محل‌خود سازد بعد ازباغبان پرسید که هرسال حاصل تو ازین باغ چیست؟ گفت سیصد دینار. گفت به‌دیوان چه می‌دهی؟ گفت سلطان ازسردرخت چیزی نمی‌گیرد بلکه از زراعت عشری می‌ستانند .

سلطان‌را به‌خاطر گذشت که درمملکت من‌باغ بسیارودرخت بی‌شماراست اگر ازحاصل باغ نیزعشری دهند مبلغی کفایت می‌شود ورعیت‌را چندان زیادتی نمی‌رسد. بعد زین بفرمایم که خراج ازمحصول [۲۰۱ الف] باغات نیزبگیرند . پس گفت قدحی دیگر زآب انار بیارد دختر رفت وبعداز دیری‌آمد وقدحی‌آب انارآورد . سلطان‌گفت آن نوبت که رفتی زودآمدی وبیشتر آوردی واین مرتبه انتظاربسیاری دادی وکمترآوردی . دخترگفت که آن‌نوبت قدح را ازآب یك انار مالامال ساخته بودم واین‌دفعه پنج‌شش انار بیفشردم وآنقدر آب حاصل‌نشد . سلطان را حیرت افزود . باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثرنیت نیك پادشاه است. مرا به‌خاطر می‌رسد که شما پادشاه باشید . دروقتی که حاصل باغ را ازمن‌پرسیدید نیت شما دگرگون شده باشد، لاجرم برکت ازمیوه رفت سلطان متأثرگشت وآن اندیشه زدل برآورد . پس گفت یك‌نوبت دیگرقدحی ازآب انار بیار . دختر بازرفت . وبه‌زودی قدح را لبالب بیرون آورد وخندان و شادان به‌دست سلطان داد . سلطان برفراست باغبان آفرین‌کرده صورت حال ظاهرساخت وآن دختررا ازو درخواست وخواستگاری نمود این‌حقیقت ازان پادشاه‌حقیقت‌آگاه برصفحه روزگارماند. القصه ظهور این امور ازآثار نیت‌نیك وثمرات عدالت است هرگاه همت ونیت سلاطین معدلت‌آئین مصروف ومعطوف برآسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد، ظهورخیرات و برکات و محصول زراعات و باغات مستعد نیست . ولله‌الحمد که‌دولت ابدقرین برسردرختی محصول‌هنوز رسم‌نبوده‌است ونیست ودرتمام‌ممالك محروسه یك‌دام ویك‌حبه به‌این‌صیغه داخل‌خزانه عامره وواصل دیوان اعلی‌نمی‌شود بلکه‌حکم

است که هر کس درزمین مزروعی باغ سازد وحاصل آن معاف باشد. امید که حق‌سبحانه تعالی این‌نیازمند راهمواره برنیت خیرموفق دارد.

چو نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم بار به‌صحبت جدروپ خاطر را شوق‌افزود. بعداز فراغ عبادت نیمروز برکشتی‌نشسته به‌قصد ملاقات‌او شتافتم ودر آخـر روز درگوشه انزوای اودویده بدوصحبت داشتم بسا سخنان‌بلند [۲۰۱ب] از حقایق ومعارف استماع افتاده بی‌اغراق مقدمـات تصوف منقح بیان می‌کند وازصحبت او محظوظ میتوان‌شد شصت‌سال ازعمرش گذشته است. بیست‌و دوسال بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همه بهشهراه تجرید نهاده وسی‌وهشت‌سال است است که درلباس بی‌لباسی به‌سرمی‌برد ودروقت‌رخصت گفت که شکر این موهبت الهی به‌کدام زبان ادا نمایم که درعهد دولت چنین پادشاه عادل به‌جمعیت وقت و آرامش خاطـر به‌عبادت معبود خود مشغولم واز هیچ رهگذر غبارتفرقه بردامن عزیمت من نمی‌نشیند.

روزیکشنبه سیوم از کالیاده کوچ‌فرموده درموضع قاسم کهیره نزول واقع‌شده درانثای راه به‌شکار باز وجره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را کـه نهایت توجه به‌آن دارم ازپی او پرانیدم. کاروانک از چنگ او بدرجست وباز هواگرفته به‌مرتبه‌بلند شد که ازنظر غایب‌شد. هرچند قراولان ومیرشکاران ازپی‌او به‌اطراف رفتند اثری ازونیافتند ومحال‌نمود که درچنین‌صحرائی باز به‌دست آیـد. لشکر میرکشمیری کـه سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی وسراغ و نشان دراطراف صحرا می‌گشت ناگاه ازدور درختی نمودارشد چون نزدیک رسید بازرا برسرشاخی نشسته یافت مرغخانگی را نموده باز را طلبید وسه‌گهری پیش نگذشته‌بود که گرفته به‌حضور آورد واین موهبت‌غیبی که درگمان وخیال هیچ‌کس نبود ومسرت افزای خاطر گشت وبه‌انعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ وخلعت مرحمت نمودم. روزدوشنبه چهـارم وسه‌شنبه پنجم و کمشنبه ششم پی درپی کوچ واقع‌شد.

روز مبارکشنبه هفتم مقام فرموده درکنار تال جشن نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدتها برآن گذشته‌بود و طبایی که به‌سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان وهند چند تدبیرات بکارمی‌بردند سودمند نیفتاد واز مـداوای آن سـه‌عجز معترف گشتند [۲۰۲الف]. دربن ولا که حکیم روح‌الله بـه خدمت پیوست ومتصدی علاج آن شد و بتأیید ایزد عراسمه در اندک‌مدت صحت کامل روی نمود به‌صله این‌خـدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع ازوطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم‌شد کـه

مشارالیه را به‌نقره وزن کرده دروجه انعام او مقرر دارند.

روزجمعه هشتم تاروز کمشنبه پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد وهرروز تا آخر منزل به‌شکار ماز وجره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده‌شد. روز یکشنبه گذشته کنورکرن پسر رانا امرسنگه به‌دولت زمین‌بوس سرافراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن به‌تقدیم رسانید صدمهر و هزار روپیه به‌صیغه نذر وموازی بیست‌ویك هزار روپیه ازقسم مرصع‌آلات باچنداسپ وفیل به‌رسم پیشکش گذرانید. آنچه ازقسم فیل واسپ بود به‌او بخشیده تتمه به‌معرض قبول مقرون گشت وروز دیگر به‌او خلعت مرحمت شد. به‌میرشرف وکیل قطب‌الملك یك‌زنجیر فیل و به ارادتخان میرسامان نیز یك‌فیل عنایت‌شد. سید هزبرخان به‌فوجداری سرکار میوات سرافراز شد ومنصب او از اصل واضافه به‌هزاری ذات وپانصدسوار مقررگشت. سیدمبارك را به حراست قلعه رهتاس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات ودوصدسوار مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه چهاردهم در کنارتال موضع‌سندهارا مقام‌کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بنده‌های مخصوص به‌ساغرهای نشاط خوش‌وقت شدند. جانور ن شکاری که درآگره به‌گریز بسته‌بودند خواجه عبداللطیف قوش‌بیگی دراین‌روز آورده به‌نظرگذرانید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تتمه به‌امرا ودیگر بنده‌ها بخشیده‌شد.

خبر بغی وکافر نعمتی سورجمل: دراین‌تاریخ خبربغی[۲۰۲ب] کافرنعمتی‌سورجمل ولد راجه باسو به‌مسامع جلال رسید راجه باسو سه پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال ازهمه کلانتر بود غایتاً پدر به‌جهت بداندیشی وفتنه‌جویی پیوسته اورا محبوس و مضبوط میداشت وهمچنان ازو ناراضی وآزرده‌خاطر گذشت وبعداز فوت اوچون این بیسعادت ازهمه کلانتر بود ودیگر فرزند قابل‌رشید نداشت حقوق خدمت راجه‌باسو را ملحوظ ومنظور فرموده به جهت انتظام سلسله زمینداری ومحافظت ملك و وطن او این بیدولت را به‌خطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا وجاگیر پدرش را که به سعی خدمت ودولتخواهی به دست آورده‌بود ومبلغهای کلی از نقد وجنس که به‌سالهای دراز اندوخته‌بود به او ارزانی‌داشتم. ودرهنگامیکه مرحومی مرتضی‌خان به‌خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود وبه‌ظاهر تعهد خدمت ودولتخواهی‌ها نمود به‌کمك مشارالیه مقررگشت وبعداز آنکه به‌مقصد پیوست ومرتضی‌خان محاصره را براهل‌قلعه تنگ ساخت و این بدسگال ازصورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد، درمقام ناسازی وفتنه‌پردازی درآمده پرده آزرم ازپیش اوبرگرفت وبامردم مشارالیه کار در به‌منازعت ومخاصمت رسانید. ومرتضی‌خان نقش بیدولتی وادبار ازصفحه جبین آن‌برگشته روزگار خوانده شکایت اورا به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت کـه آثار بغی و نـ دولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است وچون مثل مرتضی‌خان سردار عمده با لشکرگران در آن کوهستان بـود وقت را مقتضی ترتیب اسباب‌شورش و آشوب نیـافته به‌خدمت فرزنـد شاه جهان عرضداشت نمود کـه مرتضی‌خان به تحریك ارباب غرض بمن‌سوء مزاجی به‌هم‌رسانیده درمقام خراب ساختن و برانداختن من‌شده به‌عصیان و بغی‌متهم می‌سازد. امید که سبب‌نجات [۲۰۳ الف] و باعث حیات من‌گشته مرا به‌درگاه طلب فرماید. هرچندکه برسخن مرتضی‌خان نهایت اعتقاد داشتم عایتاً ازاینکه او التماس‌طلب خود به‌درگاه نمود شبهه به‌خاطر رسیدکه مبادا مرتضی‌خان به‌تحریك ارباب فساد به‌شورش درآمده وغور ناکرده او را متهـم می‌ساخته‌باشد. مجملا به التماس فرزندشاه جهان از تقصیر ت اودرگذشته بدرگاه طلب فرمودم ومقارن این‌حال مرتضی خان به جوار رحمت ایزدی پیوست وفتح قلعه کانگره تافرستادن سردار دیگر درعقده توقف افتـد.

چون این‌فتنه سرشت به‌درگاه والا رسید نظر به ظاهـر احوال او افکنده درآن زودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته درملازمت‌شاه جهان به‌خدمت‌فتح دکن رخصت نموده شدبعداز آنکه ملك دکن به‌تصرف اولیای دولت‌ابد قرین‌درآمد درخدمت‌آن فرزند وسایل برانگیخته متصدی فتح‌قلعه کانگره گشت‌هرچند این بی‌حقیقت‌حق‌ناشناس‌را بازدرآن کوهستان راه دادن از آئین‌حزم واحتیاط دور بود، لیکن‌چون این‌خدمت را آن فرزند به‌عهـده خویش‌گرفته بود، ناگزیر به اراده واختیار او گذاشته شد. وفرزند اقبالمند اورا باتقی‌نام یکی ازبنده‌های خود وموجی شایسته ازمنصبداران واحدیان وبرق اندازان‌پادشاهی تعیین‌فرمود. چنانچه این‌احوال به‌رسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکریافته چون به قصد پیوست باتقی نیز آغازخصومت وبهانه جویی نموده جوهرذاتی خودرا ظاهرساخت ومکررشکایت ور به‌درگاه عرضداشت نمود وحتی صریح نوشت‌که صحبت من‌بااو راست نمی‌آید واین‌خدمت ازومتمشی نمی‌شود اگرسردار دیگرمقرر فرمایند فتح این‌قلعه بزودی میسر خواهد شد. ناگزیرتقی به حضورطلب داشته راجه بکرماجیت را که ازبنده‌های عمده وست بافوجی ازمردم تازه زوربه‌آن خدمت رخصت فرمود. چون این بی‌سعادت [۲۰۳ ب] دریافت کـه زیاده برین‌حیله وتذویر از پیش نخواهد رفت تارسیدن بکرماجیت جمعی از بنده‌های درگاه را به بهانه آنکه مدتهـا یساق کشیده بی‌سامان شده‌اند رخصت نمودکـه به جاگیرهای خـود شتافته تاآمدن بکرماجیت به سامان خود پرد زند وچون به‌ظاهر تفرقه درسلسله‌جمعیت دولتخواهان راه یافت واکثری بـه محال جاگیر خود رفتند ومعدودی ازمردم روشناس درآنجا ماندند تابودانسته آثاربغی وفسا

ظاهر ساخت. سیدصفی بارهه که به‌مزید شجاعت وجلادت اختصاص داشت با چندی از برادران وخویشان پای‌همت افشرده شربت خوشگوار شهادت چشیده وبعضی را بازخمهای کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصه نبرد برگرفته به‌نکبت‌سرای خود برد وجمعی ازجاده دوستی بتك پاخودرا به‌گوشه سلامت کشیدند. وآن بدبخت دست تعدی وتصرف به‌پرگنات دامن کوه که اکثری ازآن به جاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز ساخته ازتاخت‌وتاراج سرمویی فرونگذاشت. امیدکه همدرین زودی به‌سزای اعمال وجزای افعال مبتلا گردد ونمك این‌دولت کارخود بکند. انشاءالله تعالی وتقدس.

روزیکشنبه هفدهم ازگهاتی چاندا عبور واقع‌شد. روزدوشنبه هژدهم اتالیق‌خان سپار خانخانان سپه‌سالار به‌سعادت آستانبوس مفتخرگشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود وموکب منصور از نواحی سرکار خاندیس وبرهانپور عبور می‌فرمود التماس دریافت ملازمت نمود، حکم‌شدکه اگر خاطر و ازهمه‌جهت جمع باشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. بنابراین حسب الحکم به‌سرعت هرچه تمامتر شتافته دربن تاریخ دولت زمین‌بوس دریافت. او به‌انواع‌نوازش خسروانه واقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه نذرگذرانید. چون‌اردو ازگذشتن‌ازگهاتی[۲۰۴الف] صعوبت بسیارکشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سه‌شنبه نوردهم مقام فرمودم. روزگمشنبه بیستم کوچ کرده روز مبارکشنبه بیست‌ویکم باز مقام اتفاق افتاد به‌کنار دریای‌که به‌سند اشتهار دارد بزم پیاله مرتب‌گشت اسب‌سمند خاصه سمیرنام‌که از اسپان اول بود به‌خانخانان عنایت نمودم. سمیر به‌اصطلاح اهل هند کوه طلارا گویند وبجهت مناسبت رنگ وکلانی جثه به‌این اسم موسوم‌گشته. روزجمعه‌بیست‌ودوم وشنبه بیست‌وسوم پی‌درپی کوچ‌شد. دربن‌روز عجب آبشاری مشاهده‌افتاد.آبی به‌غایت‌صفا وپرجوش وخروش ازجای مرتفع می‌ریزد وبراطراف نشیمنهای خداآفرین بتکلف دربن‌نزدیکی به‌این خوبی آبشاری بنظر درنیامده. ودر سیرگاهی است لحظه‌ای از تماشای‌آن محظوظ گشتم. روزیکشنبه بیست‌وچهارم مقام نموده در تالابی‌که پیش دولتخانه واقع بود برکشتی نشسته شکارمرغابی کرده‌شد. روز دوشنبه بیست‌وپنجم و سه‌شنبه بیست‌وششم و گمشنبه بیست‌وهفتم پی‌درپی کوچ اتفاق افتاد به‌خانخانان پوستین خاصه که در برداشتم لطف فرمودم وهفت‌رأس اسپ از طوایل خاصه که به‌هرکدام سواری کرده شده، نیز به‌آن اتالیق مرحمت نمودم.

روزیکشنبه دوم‌دی‌ماه الهی قلعه رنتنبهور محل رایت جلال‌گشت این‌قلعه از اعظم‌قلاع هندوان است. درزمان سلطان‌علاءالدین خلجی رای همبردیو متصرف بوده وسلطان مدتهای

مدید محاصره نموده بمحنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رای سرجن‌هادا درتصرف داشت و پیوسته شش‌هشت‌هزار سوار ملازم او می‌بودند و آن حضرت به‌یامن تأئید ایزد سبحانه درعرض یک‌ماه ودوازده‌روز فتح کردند، ورای [۲۰۴ب] سرجن به‌رهنمونی بخت سعادت آستان‌بوس دریافته در سلك دولتخواهان منتظم گشت واز امرای معتبر وبنده‌های معتمد شد. و بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت والحال نبیره او سربلند رای داخل بنده‌های عمده است. روزدوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه توجه فرمودم. دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن می‌گویند ودوم‌را تنبهور. قلعه برفراز تنبهور اساس یافته و این هردو اسم‌را ترکیب داده رنتنبهور نام کرده‌اند. گرچه‌قلعه درغایت استحکام‌است و آب‌فراوان دارد غایتاً کوه رن حصینی است‌قوی وفتح این‌حصار منحصراست ازین‌جانب. چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپهارا برفراز کوه رن برآورده عمارات درون حصار را مجرا گیرند. اول توپی را که‌آتش دادند به‌چوکندی محل رای سرجن رسید واز افتادن آن عمارت زلزلـه در بنای همت و راه یافته وتوهم عظیم برباطن او مستولی گشته ونجات خودرا منحصر درسپردن قلعه دانسته سرق عبودیت وخاکساری بدرگاه شهنشاه جرم بخش عذرپذیر سود.

القصه، قرارداد خاطرچنان‌بود که شب دربالای قلعه گذرانیده روزدیگر به‌اردو مراجعت فرمایم. چون منزل وعمارت درون حصار به‌روش هندوان اساس یافته خانه‌ها را بی‌هوا و کم فضا ساخته‌اند ودلنشین نیفتاد وخاطر به توقف یك‌شب نیز راضی‌پسند نگشت. حمامی به‌نظر درآمد که یکی از نوکران رستم‌خان متصل به‌حصار قلعه ساخته و باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی از فیض وهوائی نیست ودر تمام قلعه به ازین جائی نه. رستم‌خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده واز صغرسن در بندگی آن حضرت تربیت یافته نسبت محرمیت وقرب خدمت داشته واز غایت اعتماد این‌قلعه را حواله‌او فرموده بودند. بعد [۲۰۵الف] از فراغ تماشای قلعه ومنازل آن حکم‌شد که جمعی از مجرمان‌را که درین‌حصار محبوس‌اند حاضر سازند تا به‌حقیقت حال هریك وارسیده به‌مقتضای عدالت حکم فرموده‌شود. مجملا غیر ازمعامله خون یاشخصی که از خلاص او فتنه وآشوب درملك راه می‌یافت دیگر همه را آزاد ساختم وبه‌هر کدام درخورحال اوخرجی وخلعت عنایت شد وشب سه‌شنبه چهارم بعداز گذشتن یك‌پهرو سه‌گهری به‌دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشنبه پنجم قریب به پنج کروه کوچ کرده روز مبارکشنبه ششم مقام واقع‌شد. درین‌روز خان‌خانان پیشکش خودبه‌نظر درآورد واز قسم جواهر ومرصع‌آلات واقمشه و فیل

واسپ آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه‌را به‌مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به‌درجه قبول رسید موازی یك‌لك و پنجاه‌هزار روپیه قیمت شد. روزجمعه هفتم پنج کروه کوچ نمودم. پیش‌ازین سه‌ در سه‌ در به‌شاهین گیرانده شده‌بود لیکن شکار تورنه تاحال تماشا نکرده‌بودم. چون فرزند شاه‌جهان‌ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین‌های او خوب رسیده حسب‌الالتماس آن فرزند صبح‌پگاه سوار شده یك‌تورنه به‌دست‌خود گیراندم و تورنای دیگر را شاهینی که آن فرزند در دست داشت گرفت بی‌تکلف ازشکارهای خوب‌خوب است. به‌غایت‌الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتاً سست‌پرواز کاواك واقع‌شده شکار تورنه هیچ نسبتی به‌آن نیست. بنازم دل‌وجگر شاهین‌را که این‌قسم جانور قوی‌جثه را می‌گیرد و بزور سرپنجه‌همت‌زبون می‌سازد. حسن‌خان‌قوشچی آن‌فرزند به‌جلدوی این‌شکار به‌عنایت فیل واسپ وخلعت سرافرازی یافت و پسرش‌نیز به‌اسپ وخلعت ممتاز گشت.

روزشنبه [۲۰۵ب] هشتم چهار کروه ویك‌پاو کوچ کرده روزیکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سپه‌سالار به خلعت خاصه وکمر شمشیر مرصع وفیل خاصه باتلایر فرق عزت برافراخته مجدداً به صاحب صوبگی ملك‌خاندیس و دکن سربلندی یافت ومنصب آن رکن‌السلطنه ازاصل واضافه هفت‌هزاری ذات وسوار مرحمت‌شد. چون‌صحبت او باشکرخان راست نیامد حسب‌الالتماس مشارالیه عابدخان دیوان بیوتات را به خدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم ومنصب عابدخان هزاری ذات وچهارصدسوار عنایت شد واسپ و فیل وخلعت مرحمت نموده بدان‌صوبه فرستادم. وهمدرین‌خان دوران از صوبه کابل آمده دولت‌زمین بوس دریافت هزارمهر وهزارروپیه به‌صیغه نذر وتسبیح مروارید باپنجاه‌راس اسپ و ده‌قطار شتر نر ومایه ولایتی وچند دست جانور شکری وچینی وختائی وغیره به‌رسم پیشکش معروض‌داشت.

روزدوشنبه دهم سه کروه ویك‌پاو وروز سه‌شنبه یازدهم پنج کروه وسه‌پا کوچ شد. درین روزخان‌دوران مردم خودرا آراسته به‌نظر درآورد ودوهزارسوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی ومجنس داشتند بشمار داد باآنکه جمعیت‌او متفرق گشته بعضی ملازم مهابت‌خان شده درهمان‌صوبه مانده‌اند وجمعی ازلاهور جدائی گزیده به‌اطراف ممالك رفته‌اند این‌قدر سوار خوش‌اسپه غنیمت نمود بی‌تکلف خان دوران در شجاعت و دلاوری وجمعیت‌داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی‌شده وکبرسن اورا دریافته وباصره‌اش بسیار ضعیف و زبون‌گشته. دوپسر جوان رشید دارد خالی از معقولیت نیستند. غایتاً خودرا دربرابر خان دوران‌نمودن کاربست [۲۰۶الف] عظیم‌مشکل. درین روزبه‌مشارالیه وفرزندان او خلعت مرحمت‌شد. روز گمشنبه دوازدهم سه‌ونیم کروه درنوردیده برکنارتال مدونرول سعادت اتفاق

افتاد درمیان‌تال نشیمنی ازسنگ واقع است‌بریکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت‌نموده بود به‌نظر درآمد ومرا ازجا بردرآورد. الحق از شعرهای خوب است: رباعی

یاران موافق همه از دست‌شدند ... در دست اجل یکان یکان پست‌شدند

بودند تنک شراب در مجلس عمر ... یک‌لحظه زما پیشترک مست شدند

در این‌وقت رباعی دیگرهم‌ازین‌عالم شنیده‌شد. چون‌بسیار خوب گفته آنرا نیز نوشتم: رباعی

افسوس‌که اهل خرد وهوش شدند ... ور خاطر همدمان فراموش شدند

آنهاکه بصدزبان سخن میگفتند ... آیا چه‌شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام‌کرده‌شد. عبدالعزیزخان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستان‌بوس دریافت. اکرام‌خان‌که به‌فوجداری فتحپور واطراف آن معین بود به‌دولت‌ملازمت سربلند گشت. خواجه‌ابراهیم حسین‌بخشی صوبه‌دکن به‌خطاب عقیدتخانی سرافراز شد. میرحاج که از کومکیان صوبه مذکور واز جوانان مردانه قرارداده است به‌خطاب شرزه‌خانی وعلم سربلندی‌یافت. روزجمعه چهاردهم پنج کروه ویکپاوکوچ‌شد. روزشنبه پانزدهم سه‌کروه طی‌نموده درسواد بیانه نزول‌اجلال اتفاق افتاد وخود با‌اهل‌حرم به‌تماشای بالای‌قلعه شتافتم. محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه‌مذکور به‌عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف برصحرا به‌غایت مرتفع‌وخوش‌هوا. مزار شیخ‌بهلول نیزدرجوارآن واقع است وخالی از فیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ‌محمد غوث‌است ودرعلم دعوت اسمایه طولا داشته و جنت آشیانی را به‌شیخ‌مذکور رابطه محبت وحسن‌عقیده به‌درجه کمال بوده. درهنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده یک‌چندی درآن ملک اقامت گزیدند میرزاهندال به [۲۰۶ب] حکم آنحضرت درآگره مانده بوده جمعی از قلعچیان زربنده که سرشت آنها به فتنه وفساد مجبول است راه‌بی‌وفائی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند وسلسله‌جنبان خبث باطن میرزا شده به‌بغی وکافرنعمتی وحق‌ناشناسی‌رهنمونی‌کردند. ومیرزای بیعاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً علام بغی و عناد ومرتفع گردانید. چون آن صورت‌واقعه از عرضه داشت دولتخواهان بمسامع جلال رسید. آنحضرت شیخ‌بهلول‌را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از آن اراده باطل گردانیده به‌شاهراه اخلاص واتفاق ثابت‌قدم سازد. چون آن بدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت‌را درکام میرزا شیرین‌ساخته‌بودند میرزا بداندیشیهای بطل خام طمع‌شده به‌موافقت ومتابعت راضی نگشت وبه‌تحریک ارباب فساد و شیخ‌بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس‌مکانی بابرپادشاه برلب آب چون ساخته‌اند به

تیغ‌های بیباکی شهید گردانید. چون‌محمد بخشی را به‌شیخ‌مذکور نسبت ارادت بود نقش او در قلعه بیانه برده مدفون ساخت.

روزیکشنبه شانزدهم چهار و نیم کروه طی نموده درموضع بیره منزل شد. چون باغ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی درپرگنۀ جوست اساس یافته برسر راه واقع بود به تماشای آن توجه فرمودم. بی‌تکلف‌باولی‌عمارتیست عالی و به‌غایت خوب ساختهاند. از کارفرمایان به‌تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده وچون درین حوالی شکار خیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه‌شنبه هژدهم سه‌کروه پا وگذشته در موضع داپرمؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دو کروه ونیم طی نموده درکنار تال فتحپور رایات منصور برافراشت چون هنگام عزیمت فتح دکن از رنتنبهور [الف۲۰۷]تا اوجین‌اسامی منازل‌وبعد مسافت‌آنها نوشته شده و درین‌مرتبه به‌تکرار‌نوشتن مناسب ندید و از رنتنبهور تا فتحپور براهی که‌آمده شد دویست وسی‌وچهار کروه مسافت به شصت وسه کوچ وپنجاه شش مقام‌که مجموع یکصد ونوزده روز‌بوده باشد طی نموده شد. به‌حساب شمسی چهارماه و یك روزکم گذشته وقمری چهارماه‌کامل و از تاریخی کـه موکب اقبال به‌عزم فتح رانا وتسخیر ملك دکن ازمستقرخلافت نهضت فرموده تا حال‌که رایات جلال همعنان نصرت و اقبال باز به‌مرکز سلطنت قرارگرفت پنج سال وچهارماه شد.

منجمان واخترشناسان روزمبارکشنبه بیست وهشتم‌دی ماه‌الهی‌سنه‌۱۳ سیزده مطابق‌سلخ محرم سنه یکهزار و بیست وهفت هجری ساعت درآمدن به دارالخلافه آگـره اختیارفرموده بودند. درینولا مکرر ازعرایض دولتخواهان معروض گشت‌که‌علت طاعون درشهر آگره‌شایع است چنانچه در روزی قـریب به صدکس کم و زیاده در زیر بغل یـا کش ران یا در تـه گلوادانه برآورده ضایع‌می‌شوند واین‌سال‌سیوم است‌که درموسم زمستان‌طغیان‌می‌کندودرآغاز تابستان معدوم می گردد. ازغرایب آنکه درین سه سال‌به‌جمیع قصبات وقریات ونواحی آگره سرایت‌کرده و درفتحپور اصـلا اثر این ظاهر نشده. حتی در مان آباد که تا فتحپور دو ونیم کروه مسافت است مـردم‌آنجا ازبیم وبا ترك وطـن‌کرده به دیگرمواضع پناه بـرده بودند ناگزیربمراعات حزم واحتیاط ازضروریات دانسته مقرر شدکه در این ساعت مسعود به نیکی وفرخی درمعموره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد وبعد ازتخفیف بیماری و گـرانی ساعت دیگر اختیارنموده و به دولت وسعادت ورود رایات جهان‌گشا به‌مستقرخلافت ارزانی فرمائیم انشاء الله‌تعالی وتقدس.

جشن مبارکشنبه بیستم در کنار کول فتحپورتـرتیب یافت. چون ساعت داخل شدن به

معموره بیست وششم قرار یافته هشت روز درهمین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که دورتال را پیمودند هفت کروه بر آمد. دربین منزل حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسری داشته‌اند دیگر جمیع بیگمات وخلوت‌نشینان سر دق‌عفت وسایر بنده‌های درگاه دولت استقبال دریافتند. صبیه آصف‌خان مرحوم که درخانه[۲۰۷ ب] عبدالله پسرخان عظم است نقلی عجیب وغریب گذرانید ونهایت تأکید درتصحیح آن نمود. بجهت غرایب مرقوم گشت. گفت روزی درصحن خانه موشی به‌نظر درآمد سراسیمه افتان وخیزان بطرزمستان هرسومی‌رفت و نمی‌دانست که بکجا برود. به‌یکی از کنیزان گفتم که دم‌آنرا گرفته پیش‌گربه انداخت. گربه بشوق و میل رجای خود جسته موش‌را به‌دهن گرفت وفی‌الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت. رفته رفته آثار ملال‌آزردگی از چهره‌او پیداشد. روزدیگر نزدیك مردن رسید. بخاطر گذشت که اندك تریاك فاروق باید داد. چون دهنش گشوده‌شد کام وزبان‌سیاه به‌نظر درآمد وناسه‌روز بحال تباه گذرانیده روزچهارم به‌هوش آمد بعد از آن کنیزی را دانه طاعون ظاهرشد. و از افراط سوزش وفزونی درد آرام وقرار درو نماند ورنگش متغیر گشت. زردی به‌سیاهی مایل و تب محرق کرد وروزدیگر بالارد واز پایان طلاق‌شد ودر گذشت و به‌همین‌روش هفت‌هشت کس در آن‌خانه ضایع گشتند وچندی بیمار بودند که از آن منزل برآمده بباغ رفتیم. آنهائی که بیماری داشته در باغ‌فوت شدندودر آنجا دیگری دانه برنیاورد. مجملا درعرض هشت نه‌روز هفده‌کس مسافرراه عدم شدند ونیز گفت که آنهای که دانه برآورده بودند اگـر آب جهت خوردن یاغسل‌کردن ازدیگری طلبیدی فی‌الفور دروهم سرایت‌کردی وآخر چنان‌شد کـه از غایت توهم هیچکس نزدیك به آنها نمی‌گشت.

روزشنبه بیست‌ودوم خواجه‌جهان که به‌حراست آگره مقرر بـود سعادت آستانبوس دریافته پانصدمهر به‌صیغه‌نذر وچهارهزارروپیه به‌رسم تصدق‌گذرانید. روزدوشنبه بیست‌وچهارم به‌شارالیه خلعت‌خاص مرحمت‌شد. روز مبارکشنبه بیست‌وهفتم بعداز گذشتن چهارگهری که قریب دوساعت نجومی باشد: به‌طالعی که تولاید و تمد تقویم

به‌مبارکی [۲۰۸ الف] و فرخی رایات منصور به‌معموره فتحپور نزول‌سعادت ارزانی فرمود ودرهمین‌ساعت جشن‌وزن فرزند اقبالمند شاهجهان ترتیب‌یافت و ورا بـه‌طلا ودیگـر اجناس‌وزن‌فرمودم. وسال بیست‌وهشتم به‌حساب ماههای شمسی به‌مبارکی آغازشد امیدکه به عمر طبیعی رسد وهمدرین‌تاریخ حضرت‌مریم الزمانی از آگره‌تشریف گرامی ارزانی‌فرمودند و به‌دریافت دولت ملازمت ایشان سعادت‌جاوید اندوختم. امیدکه ظل تـربیت وشفقت ایشان

برسر این نیازمند مخلد باد.

چون اکرام‌خان پسر اسلام‌خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به‌قیدضبط درآورده‌بود منصب‌او ازاصل واضافه هزاروپانصدی وهزارسوار مرحمت‌شد، سهراب‌خان‌پسر میرزا رستم‌صفوی به منصب‌هزاری‌ذات و سیصدسوار ممتازگشت. دراین‌روز عمارات دولتخانه حضرت عرش‌آشیانی را به تفصیل سیرکرده به فرزند شاه‌جهان نموده‌شد. درون‌محل حوض کلانی از سنگ‌تراشیده درغایت صفا ترتیب‌یافته کپورتلاو نام. سی‌وشش ذرع درسی‌وشش ذرع مربع. عمقش چهارونیم‌ذرع وبه‌حکم‌آن حضرت متصدیان خزانه عامره به‌فلوس وروپیه مملو ساخته‌بودند. سی‌وچهار کرور وچهل‌وهشت‌لك وچهل‌وشش‌هزار درم وشانزده‌لك وهفتادو نه‌هزار وچهارصد روپیه شدکه مجموع یك‌کرور وسه‌لك به‌حساب هندوستان و سیصدوچهل وسه‌هزارتومان به‌ضابطه ایران‌بوده باشد ومدتهاتشنه‌لبان بادیه‌طلب را ازآن‌چشمه سارمکرمت سیراب امید می‌ساختند.

روزیکشنبه غره بهمن‌ماه به‌حافظ نادعلی گوینده هزاردرب انعام‌شد. محب‌علی پسرمداغ خان چکنی وابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم‌جهان بین‌آنهارا میل‌کشیده سربه‌صحرای آوارگی داده ومدتی است که درپناه‌این‌دولت به‌فراغ‌خاطر روزگاربسرمی‌بردند وبه‌هرکدام درخورحال‌آنها وجه‌معیشت مقررگشته. دراین‌تاریخ ازآگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آستان‌بوس دریافتند وبه‌هریك هزارروپیه انعام عنایت شد. جشن مبارکشنبه پنجم در دولتخانه آراستگی یافت وبنده‌های خاص به‌ساغرهای نشاط خوشوقت گشتند. نصرالله که فرزند سلطان‌پرویز فیل‌کوه دمن را مصحوب او به‌درگاه فرستاده‌بود رخصت معاودت یافت وجلد جهانگیرنامه بااسپ قبچاق خاصه عنایت‌شدکه بجهت آن‌فرزند ببرد. روزیکشنبه به‌کنورکرن پسر رانا امر اسپ وفیل وخلعت وکپوه مرصع باپهول کتاره مرحمت‌نموده وبجا وجاگیرش رخصت فرمودم ومصحوب‌او سیبی به‌رانا فرستاده‌شد. همدرین‌روز به‌عزم‌شکار امان‌آباد توجه نمودم چون‌حکم‌بودکه آهوان آن‌سرزمین هیچکس شکارنکنند دراین‌شش‌سال آهوی بسیار فراهم آمده وبه‌غایت رام‌شده‌اند. روزیکشنبه دوازدهم به‌دولتخانه معاودت فرمودم وروزمذکور به‌دستور معهود بزم پیاله ترتیب‌یافت.

حضرت شیخ‌سلیم چشتی: شب‌جمعه سیزدهم به‌روضه غفران پناه شیخ‌سلیم‌چشتی که شمه‌ای ازمحامدذات ومحاسن صفات‌ایشان در دیباچه این‌اقبال‌نامه ثبت‌افتاده رفته فاتحه خوانده‌شد. هرچند اظهار کرامات وخارق عادات نزد برگزیده‌های درگاه ایزدی پسندیده نیست‌بلکه دون‌مرتبه‌خود دانسته ازاظهارآن اجتناب می‌نمایند. لکن وقتی از وقت درجذبه

ومستی بی‌اراده واختیار بالقصدهدایت‌شخصی ظاهرشد. ازجمله آنکه پیش‌از ولادت‌من‌حضرت عرش‌آشیانی را به‌نوید‌قدوم این نیازمندودو برادر دیگر امیدوارساخته‌بودند. دیگر آنکه‌روزی به‌تقریبی حضرت عرش‌آشیانی پرسیدند که سنین‌عمر شماچنداست وزمان ارتحال به‌دارالملك بقا کی خواهد بود؟ درجواب گفتند که حق‌جل‌وعلا عالم‌السر والخفیات است وبعد از مبالغه واغراق و اشارت به‌این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به‌تعلیم معلم یادیگری چیزی یاد گیرند و به‌آن متکلم‌شوند نشان وصال ماست. لاجرم آن‌حضرت به‌جمعی که در خدمت من مقرر بودند تأکید فرمودند که هیچکس [۲۰۹ الف] به‌شاهزاده از نظم ونثر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دوسال وهفت‌ماه گذشت. روزی یکی ازعورات مستحقه که درآن محفه می‌بود وهمیشه سپند بجهت دفع‌عین‌الکمال‌می‌سوخت به‌این بهانه در خدمت‌من راه‌داشت وازخیرات وتصدقات بهره‌مند می‌شد مرا تنها یافته غافل‌از آن مقدمه این‌بیت‌را به‌من تعلیم‌نمود. بیت

الهی غنچه امید بگشای   گلی از روضه جاوید بنمای

ومن به‌خدمت شیخ‌رفته این‌بیت را خواندم. شیخ بی اختیار ازجای خود برجسته به ملازمت حضرت عرش‌آشیانی شتافتند و از ظهور این وقعه چنانچه بود آگاهی بخشیدند. قضارا همان‌شب اثرتب ظاهرشد وروزدیگر کس به‌خدمت آنحضرت فرستاده تانسین کلاونت را که ازگویندههای بی‌نظیر بود طلبداشتند. تانسین به‌ملازمت ایشان رفته آغازگویندگی نمود بعدازان کس به‌طلب حضرت عرش‌آشیانی فرستادند.چون آن‌حضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال‌رسیده واز شما وداع‌می‌شویم ودستار ازسرخود برداشته برسرمن نهادند و گفتند که ماسلطان سلیم را جانشین‌خود ساختیم واورا به‌خدای حافظ و ناصرسپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد می‌یافت و اثرگذشتن بیشتر ظاهر می‌شد تابه وصال محبوب حقیقی پیوستند.

روضه شیخ‌سلیم و مسجد: یکی‌ازاعاظم آثاری که‌درعهددولت‌وزمان‌خلافت‌حضرت عرش آشیانی بظهور آمده این‌مسجد وروضه است. بی‌اغراق عمارتی است نهایت عالی، بمکنی که مثل این‌مسجد در هیچ‌بلادی نباشد. عمارتش همه از سنگ درکمال صفا اساس یافته پنج‌لك روپیه از خزانه عامره صرف شده تابه اتمام رسیده وآنکه قطب‌الدین‌خان کوکلتاش محجر دور روضه وفرش‌گنبد وپیش‌طاق مسجد را از سنگ‌مرمر ساخته سوای این است. این مسجد مشتمل است بردودروازه کلان برسمت‌جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش‌طاق در دوازده‌ذرع‌عرض وشانزده‌طول وپنجاه‌ذرع ارتفاع [۲۰۹ب] در بهدر ودوپیه بدبالا باید رفت تابه آنجا رسند. ودری دیگر فروتر ازین‌رو به مشرق واقع است.

طول مسجد از مشرق به‌مغرب باعرض دیوارها دوصدودوازده ذرع است ازانجملـه مقصوره بیست‌وپنج‌ونیم ذرع پانزده درپانزده ذرع گنبد میان است وهفت‌ذرع عرض وچهارده‌طول و بیست‌وپنج‌ذرع ارتفاع پیشطاق است وبردو پهلوی این گنبد کلان دوگنبد دیگر خردتر است. ده‌ذرع درده‌ذرع. تتمه ایوان ستون‌دار ساخته‌اند وعرض‌مسجد ازشمال به‌جنوب یکصدوهفتاد ودوذرع است وبراطراف تودایوان وهشتادوچهار حجره است. عرض حجره چهـارذرع و طول پنج‌ذرع و ایوان به‌عرض هفت‌ونیم ذرع وصحن مسجد سوای مقصوره وایوان دریکصد ونه‌ذرع، وطول یکصدوچهل‌وسه‌ذرع عرض است وبالای‌ایوانها ودرو بالای‌مسجد گنبدهـای خرد ساخته‌اندکه در شبهای‌عرس و ایام متبرك شمع درآن‌میان نهاده، دورآن را به‌پارچه الوان می‌گیرند. واز عالم فانوس می‌نماید. وزیر صحن مسجد را برکه ساخته‌اندکـه به‌آب باران مملو می‌سازند. چون فتحپور کم‌آب وبدآب‌است به‌اهل این‌سلسله ودرویشانـی کـه پیوسته مجاوران مسجدند تمام‌سال کفایت می‌کند ودرمقابل‌دروازه کلان برسمت شمال مایل به‌مشرق روضه شیخ است. میان‌گنبد هفت‌ذرع ودورگنبد ایوان به‌سنگ‌مرمر که پیش آنرا نیز پنجره به‌سنگ‌مرمر ساخته‌اند در غایت تکلف، ومقابل این روضه برسمت‌مغرب به‌اندك فـاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان وفرزندان شیخ درآنجا آسوده‌اند. ازعالم قطب‌الدین‌خـان و اسلام‌خان ومعظم‌خان وغیره که همه به‌نسبت این‌سلسله و مراعات حقوق به‌مرتبه امـارت وپایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هریك درجای خویش مذکور شده والحال پسراسلام‌خان که به‌خطاب اکرام‌خان سرافرازی‌دارد صاحب‌سجاده است وآثار سعادتمندی ازوجنت‌احوال اوظاهر [۲۱۰الف] وخاطر متوجه تربیت او بسیار است.

روز مبارکشنبه نوزدهم عبدالعزیزخان را به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار سرافراز ساخته به‌خدمت فتح قلعه کانگره واستیصال سورج مل‌کافر نعمت تعیین فرمودم وفیل واسپ وخلعت به‌مشارالیه مرحمت‌شد. ترسون بهادر نیز بـه‌همان خدمت دستوری یـافت. منصب‌او هزاروودوصدی‌ذات وچهارصدو پنجاه سوار مقرر گشت واسپ عنایت‌نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتمادالدوله درکنارتال واقع بود وبه‌غایت جای‌باصفاومقام دلنشین تعریف می‌نمودند. حسب‌الالتماس مشارالیه جشن روز مبارکشنبه بیست‌وششم در آنجا تـرتیب یافت وآن رکن‌السلطنه به‌لوازم پای‌انداز وپیشکش پرداخته مجلس عالی آراست وشب بعدازخـوردن طعام به‌دولتخانه معاودت واقع‌شد.

روز مبارکشنبه سیوم ماه‌اسفند ارمذ الهی سیدعبدالوهاب بارهه‌که در صوبـه گجرات خدمات وترددات ازو به‌ظهور رسیده‌بود به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافرازی یافته

به‌خطاب دلیرخانی فرق عزت بر افراشت. روز شنبه دوازدهم به‌قصد شکار امان‌آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و تا روز یکشنبه با اهل‌محل به‌نشاط شکار مشغول بوده شب مبارکشنبه هفدهم به‌دولتخانه مراجعت واقع‌شد. قضارا روز سه‌شنبه دراثنای شکار عقد مروارید ولعلی که نور جهان‌بیگم درگردن داشت گسیخته یکقطعه لعل که به ده‌هزارروپیه می‌ارزید بایك دانه مروارید که هزارروپیه بها داشت گم‌شد. روز گمشنبه هرچند قراولان تفحص وتجسس نمودند بدست نیفتاد. بخاطر رسید که هرگاه نام این‌روز گمشنبه باشد پیداشدن آن دراین‌روز از محالات است به‌خلاف آن چون روز مبارکشنبه همیشه برمن مبارك وخجسته آمده است به‌اندك تفحص قراولان هردو را درآن صحرای بی‌سروبن یافته به‌ملازمت آوردند. واز اتفاقات حسنه [۲۱۰ ب] آنکه در همین‌روز فرخنده جشن وزن قمری وبزم بسنت باری آراستگی یافت، و بشارت فتح قلعه مووشکست سورجمل سیاه‌بخت نیز رسید.

تفصیل این جمال آنکه چون راجه بکرماجیت به‌افواج منصور بدان حدود پیوست سور جمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به‌نیتال ویافه درایی بگذراند. مشارالیه که از حقیقت کارآگاه داشت به‌سخن او نپرداخته قدم جرأت وجلادت پیش نهاد وآن مخذول العاقبت سررشته تدبیر ازدست‌داده نه به‌جنگ صف‌پای همت قلم‌داشت ونه به‌لوازم قلعه‌داری همت گماشت. به‌اندك‌زدوخوردی کس بسیار به‌کشتن داده راه‌آوارگی پیش‌گرفت و قلعه‌مو و مهری که‌اعتضاد قوی آن برگشته‌بخت‌بود بی‌محنت وتعب هردو مفتوح گشت وملکی‌که باعن جد درتصرف داشت بی‌سپرعسکر اقبال‌شد وآن‌سرگشته بادیه ضلالت وادبار بحال تباه پناه به‌کربوه‌های دشوار گذر برده خاك مذلت وخواری بر فرق روزگارخویش ریخت وراجه بکرماجیت ملك‌اورا پس‌سر گذاشته‌باافواج قاهره بتعاقب‌اوشتافت وچون‌صورت حال به‌مسامع جلال رسید به‌جلدوی این خدمت شایسته نقاره به‌راجه مرحمت نمودم وفرمان قضانشان رحمان از قهرمان جلال‌شرف ارتفاع یافت‌که قلعه وعماراتی که ساخته وپرداخته او وپدراو باشد از بیخ وبنیاد برانداخته اثری ازآن برروی‌زمین نگذارد. واز غرایب آنکه سورجمل سرگشته روزگار برادری داشت جگت‌سنگه‌نام‌چون ورا به‌خطاب راجگی وپایه امارت سربلندساختم وملك‌باری وسامان وحشم وخدم بی‌شریك وسهیم به‌مشارالیه عنایت نمودم، بجهت مراعات خاطراو جگت‌سنگه‌راکه بااوسرسازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده به‌صوبه‌بنگاله فرستاده‌بودم وآن‌بیچاره دورازوطن درغربت‌روزگار بخواری ودشمن‌کامی گذرانیده انتظار لطیفهٔ غیبی داشت تاآنکه به‌طالع [۲۱۱ الف] او چنین‌منصوبه نشست و آن سعی سعادت تیشه برپای‌خودزد. جگت سنگه‌را به‌سرعت هرچه تمامتر به‌درگاه طلبداشته بـه‌خطاب راجگی و

منصب هزاری‌ذات و پانصدسوار سرافراز ساخته بیست‌هزار درب مدد خرج از خزانهٔ عامره عنایت‌شده و کهپوه مرصع وخلعت واسپ وفیل مرحمت‌نموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم. وفرمان گیتی مطاع شرف‌صدور یافت که اگر مشارالیه بەرهنمونی طالع‌مسعود خدمات‌شایسته گردد ودولتخواهیهای‌نیك ازو به‌ظهور رسد دست تصرف اورا در آن‌ملك قوی مطلق دارد.

چون‌تعریف باغ‌نور منزل وعمارتی که به‌تازگی احداث‌یافته مکرر بەعرض رسیده‌بود. روزدوشنبه بربارگی شوق سوارشده در باغ بهشت‌مانند سرامنزل گزیدم. و روز سه‌شنبه درآن گلشن دلگشا به عیش و فراغت گذر نیده شب گمشبه باغ‌نور منزل به ورود موکب مسعود آرستگی یافت. این‌باغ‌بهشت مشتمل‌برسیصدوسی جریب به‌گز الهی‌ودور آنرا دیوارعریض رفیع‌از خشت و آهك ریخته برآورده درغایت‌استحکام ودرمیان‌باغ عمارات عالی ونشیمنگاه بی‌تکلف وحوضهای لطیف ساخته‌شده ودر بیرون‌دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سی‌ودو جفت‌گاومتصل آب‌می‌کشند وشاه‌جوئی میان باغ درآمده به‌حوضها می‌ریزد وغیرازاین‌چندین چاه دیگر هست که آب‌آنها بەحوضها وچمن‌ها تقسیم‌می‌یابد وبه‌انواع واقسام فواره وآبشار زینت‌افزوده وتال‌آبی درمیان حقیقی باغ واقع است‌که به‌آب باران پرمی‌شود واگر احیاناً درشدت‌گرما آب‌آن روبه‌کمی‌نهد ازآب‌چاه مدد می‌رسانندکه پیوسته لبریز باشد. قریب‌یك لك وپنجاه‌هزارروپیه تاحال صرف این باغ‌شده هنوز ناتمام است ومبلغها به‌ساختن خیابانهای ونشانیدن نهالها صرف خواهدشد. ونیز قرریافته که تال میان باغ‌را از سرنو حفرنموده راه به‌داخل وخارج [۲۱۱ب] آب را به‌نوعی استحکام‌بخشند که همیشه پرآب باشد وآب آن از هیچ‌راهی بدر نرود ونقصان‌نپذیرد ویمکن که قریب به‌دولك روپیه به‌همه‌جهت صرف شود تا به‌اتمام‌رسد. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم خواجه‌جهان پیشکش‌کشید از جواهر ومرصع آلات واقمشه وفیل واسپ مواری‌یك‌لك وپنجاه‌هزارروپیه انتخاب‌نموده‌تتمه به‌مشار الیه‌عنایت فرمودم تاروزشنبه دران گلزار نشاط به‌عشرت ونشاط گذرانیده یکشنبه بیست‌وهفتم بـه فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم وحکم‌شد که امرای عظام به‌دستور هرسال دولتخانه را آئین‌بندی نمایند. روز دوشنبه بیست‌وهشتم به‌قدر آشوبی در چشم خود یافتم و چون از غلبه خون بود، فی‌الفور به‌علی اکبر جراح فرمودم که فصدکرد ودردم نفع آن ظاهرشد وخفت تمام‌یافت وهزار روپیه به‌انعام‌او مرحمت‌شد. روزسه‌شنبه بیست‌ونهم مقرب‌خان‌از وطن‌خود آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وبه‌انواع مراحم سرافراز ساختم.

نوروز چهاردهم از جلوس جهان‌افروز

صبح مبارک‌شنبه چهارم‌شهر ربیع‌الاخر سنه هز ر و بیست‌وهشت‌هجری، حضرت نیراعظم فروغ بخش‌عالم به‌بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت، وسال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند به‌مبارکی وفرخی آغازشد.

پیشکش شاه‌جهان: در روز مبارک‌شنبه غرهٔ نوروز گیتی‌افروز فرزند اقبالمند شاه‌جهان که غرهٔ وجه مرادات وفروغ جبههٔ سعادات است، جشن‌عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار از نفایس ونوادر هردیار، به رسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید. از آن جمله یاقوتی‌است به‌وزن بیست‌ودو، سرخ خوش‌رنگ وآب‌دار و به‌اندام، جوهریان چهل‌هزار روپیه قیمت نمودند. دیگر لعلی است وزن آن سه‌ تانگ به‌غایت نفیس. قیمت آن نیز چهل‌هزار روپیه شد. دیگر شش‌دانه مروارید که یکی از آنها یک‌تانک [۲۱۲ الف] و هشت‌سرخ وزن دارد. وکلای آن فرزند در گجرات بیست‌وپنج‌هزار روپیه ابتیاع نموده‌اند وپنج‌دانه مروارید دیگر به‌سی‌وسه‌هزارروپیه، و یک‌قطعه الماس که هژده‌هزارروپیه ارزش آن‌شده و همچنین پردله مرصع باقبضهٔ شمشیرکه درزرگرخانه آن‌فرزند به‌اتمام رسیده، واکثر جواهر آن‌را تراشیده نشانیده‌اند. آن‌فرزند نهایت دقت وتصرف صنعت به‌کاربرده، پنجاه‌هزار روپیه‌قیمت قرار یافت. واز تصرفات آن‌فرزند نقاره‌خانه‌ایست از طلا ونقره، دراین‌تصرف خاصه‌اوست که تاحال به‌خاطرهیچکس نرسیده بود وبی‌تکلف خوب یافته، یک‌جفت نقاره مرسل نوار از طلا ساخته تتمه‌کورکه ونقاره وکرنا وسرنا وغیره آنچه لازمه نقاره‌خانه پادشاهان ذی‌شوکت است تمام را ازنقره ترتیب‌داده درساعت فرخنده مسعود که برتخت مراد جلوس نمودم به نوازش درآوردند. مجموع به‌شصت‌وپنجهزار روپیه برآمده دیگر تخت‌سواری فیل که اهل زبان حوضه گویند از طلا ساخته به‌سی‌هزار روپیه مرتب گشته. دیگر دوزنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب‌الملک حاکم گلکنده. فیل اول دادالهی نام داشت. چون درنوروز داخل فیلخانه خاصه‌شد نور نوروز نام‌کردم. الحق فیلیست به‌غایت عالی در کلانی وجمال وشکوه هیچ کاستی ندارد. چون درنظرم خوش نمود خود سوار شده درصحن دولتخانه گردانیدم وقیمت این‌فیل هشتادهزار روپیه مقررگشت وبهای شش‌زنجیر دیگر بیست هزار روپیه. ورخوت طلا از زنجیر وغیره که بجهت فیل نور نوروز آن‌فرزند ترتیب داده داده‌بود به‌سی‌هزار روپیه برآمده وفیل دوم بارخوت نقره‌گذشت، وده‌هزار روپیه دیگر از جو هر متفرقه برگزیده‌شد، واز پارچه‌های‌نفیس گجرات که کرکراقان آن‌فرزند ترتیب‌داده

فرستاده بودند. اگر به‌تفصیل مرقوم گردد بطول می‌انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لك و پنجاه‌هزار روپیه شد. امید که از عمر و دولت برخورد.

روز جمعه دوم شجاعت‌خان عرب و نور الدین‌قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند. روز سیوم داراب‌خان پسر خانخانان؛ روز یکشنبه چهارم‌خان جهان التماس ضیافت نمود. از پیشکشهای او یك‌دانه مروارید که به‌بیست‌هزار روپیه خریده‌بود بادیگر نفایس که مجموع آن یك لك و سی‌هزار روپیه قیمت شد مقبول افتاد؛ تتمه به‌مشارالیه بخشیده‌شد. روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم‌خان، روز سه‌شنبه سردارخان روز گمشنبه‌هفتم مصطفی‌خان و امانت‌خان پیشکش گذرانیدند. از هر کدام قلیلی به‌جهت سرافرازی آنها قبول نموده‌شد

جشن اعتمادالدوله: روز مبارکشنبه هشتم مدارالمهامی اعتمادالدوله در منزل خود جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نموده به‌قبول این‌ملتمس پایه‌قدر او افزوده شد. الحق در آراستن مجلس وافزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف به کار برده اطراف تال را تاجایی که چشم کار می‌کرد و کوچه‌هایی که ازدور و نزدیك می‌نمود به‌اقسام چراغان وفانوس ایوان زینت‌بخشیده بود. ازجمله پیشکشهای آن‌مدارالسلطنه تختی‌است ازطلا ونقره در نهایت‌تکلف وتصنع و پایه‌های آن‌را به‌صورت شیر نموده که تخت‌برداشته‌اند ودرمدت سه‌سال به‌اهتمام تمام به‌اتمام‌رسیده؛ و به‌چهارلك و پنجاه‌هزارروپیه مرتب‌گشته؛ واین‌تخت‌را هنرمند نام فرنگی ساخته که درفنون زرگری وحکاکی وانواع هنرمندی عدیل و نظیرخود ندارد؛ وبغایت‌خوب ساخته واین‌خطاب را به وعنایت‌فرموده‌ام؛ وسوای‌پیشکش که به‌جهت من‌آورده موازی یك‌لك روپیه ازمرصع آلات واقمشه به‌بیگمان واهل‌محل گذرانید. بی‌اغراق ازابتدای زمان دولت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال‌که سال‌چهاردهم ازعهد سلطنت این نیازمند است هیچ‌یکی ازامرای عظام چنین‌پیشکشی نکشیده [۲۱۳ الف] الحق اورا به‌دیگران چه‌نسبت. دراین‌روز اکرام‌خان پسر اسلام‌خان به‌منصب‌دوهزاری‌ذات وهزارسوار ازاصل واضافه سرافرازی یافت؛ وانی رای سنگدلن به‌منصب دوهزاری ذات وششصدسوار ممتازگشت.

روزجمعه نهم اعتبارخان پیشکش گذرانید؛ وهمدرین تاریخ خان دوران به‌عنایت اسپ وفیل سرافرازشده به‌ایالت ولایت تهته رخصت یافت، ومنصب‌او به‌دستور سابق ششهزاری ذات وپنجهزار سوار گشت. روزشنبه دهم فاضل‌خان، روزیکشنبه یازدهم میرمیران، روزدوشنبه دوازدهم اعتقادخان، روزسه‌شنبه هژدهم تاتارخان وانی‌رای‌سنگدلن، روز گمشنبه چهاردهم میرزا راجه بهاوسنگه پیشکش کشیدند، واز هر کدام آنچه نفاست وتازگی داشت برگزیده تتمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارکشنبه پانزدهم آصف‌خان درمنزل خود که به‌غایت جای بصفا

و دلنشین بود مجلس عالی و جشن پادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود. ملتمس ورا پایهٔ قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد؛ و آن رکن السلطنه این عطیه را از مواهب غیبی شمرده، در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس عنایت اغراق به کار برده بود. از جواهر گرانبها و زربفتهای نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکشهای او لعلی است به وزن دوازده و نیم تانك که به یك لك و بیست و پنج هزار روپیه خریده بود و قیمت مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد یك لك و شصت و هفت هزار روپیه شد. درین تاریخ خواجه جهان به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز شد. لشکرخان حسب الحکم از دکن آمده به دولت آستانبوس سربلندی یافت. چون در خاطر قرار یافته که بعد از گذشتن ایام برسات در آغاز خوبیهای هوا به مقتضای جل و علا موکب کیهان نظیر به سیر گلزار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم [۲۱۳ ب] محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوجداری اطراف و نواحی به دستوری که خواجه جهان داشت به لشکرخان مناسب دیده اورا به نوید این مرحمت ممتاز ساختم. امانت خان به خدمت داروغگی داغ و گذرانیدن سواران محلهٔ خود سرافراز گشت.

روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میربخشی، و روز شنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هژدهم ارادتخان میرسامان، و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرافرازی آنها پایهٔ قبول یافت. درین نوروز قیمت پیشکشهایی که بندههای درگاه گذرانیدند و به عرض قبول افتاد بیست لك روپیه شد. روز شرف به فرزند سعادتمند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم. اعتمادالدوله به منصب هفت هزاری ذات و سوار شرف اختصاص یافت. عضدالدوله را به خدمت اتالیقی قرة العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم. امید که به عمر طبیعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باد. قاسم خان به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار، و باقرخان به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار، سرافراز شدند. چون مهابت خان التماس کمك نموده بود پانصد سوار احدی به صوبه بنگش تعیین فرمودم و عبرتخان را که در آن صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود به عنایت فیل و کهپوه مرصع سرافراز ساختم. درینولا عبدالستار مجموعه‌ای به خط خاص حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و به حقیقت وارسیده در آن جریده سعادت ثبت فرموده‌اند بدرسم پیشکش گذرانید. بعد از زیارت خط مبارك ایشان ذوقی و نشاطی در خود مشاهده نمودم که خودرا کم به آن حال یاددارم. به غایت العنایت محظوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] بخدا که هیچ تحفه نادر وجواهر گرانبها پیش من به‌آن نمی‌رسد. به جلدوی این خدمت منصب او ازآنچه درمتخیله او نگذشته‌بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم. هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته به انعام سه‌هزار درب واسپ وفیل سرافراز شد.

به خواجه‌خان محمود که سالك طریق خواجه‌هاست وخالی از درویشی و نامرادی نمی‌نماید هزارروپیه لطف نمودم. لشکرخان به‌منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار سربلندی یافت. معمورخان به‌منصب نهصدی ذات وچهارصدوپنجاه‌سوار وخواجگی ظاهر به‌هشتصدی ذات وسیصدسوار، وسیداحمد قادری به‌هشتصدی وشصت‌سوار سرافراز گشتند. راجه‌سارنگدیو به‌منصب هفتصدی ذات وسی‌سوار، میرخلیل‌الله پسرعضد لدوله به‌منصب ششصدی ذات و دوصدوپنجاه‌سوار، فیروزخان خواجه‌سرا به‌منصب ششصدی ویکصدوپنجاه‌سوار، وخدمتخان به‌منصب پانصدوپنجاهی و یکصدوسی‌سوار، ومحرم‌خان به‌پانصدی‌ویکصدو بیست‌سوارسرافراز شدند. عرب‌خواجی به‌منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، رای بنوالیداس مشرف فیلخانه به منصب ششصدی‌ذات ویکصدوبیست‌سوار، ورنی مالیداس مشرف محل به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسوار سربلندی یافتند. تیهمل وجگمال پسران کشن‌سنگه هرکدام به‌منصب پانصدی ذات ودوصدوبیست‌وپنج‌سوار روزافزون‌خواص پسرراجه سنگرام به‌منصب پانصدی ودوصدو بیست‌سوار امتیاز یافتند. اگر اضافه منصبدارانی که از پانصدی کمتراند نگاشته شود به‌طول می‌انجامد. به‌خضرخان خاندیسی دوهزارروپیه انعام‌شد. روز گم‌شنبه بیست‌ویکم به‌قصدشکار متوجه امان‌آباد گشتم پیش ازآن به‌چندروز حسب‌الحکم خواجه‌جهان و قیام‌خان قراول‌باشی بجهت شکارقمرغه فضای وسیعی اختیارنموده بردورآن سراپرده کشیده آهوی‌سیار از اطراف صحرا رانده به‌درون سراپرده آورده بودند. چون عهدکرده‌ام که بعدازین هیچ‌جانداری را به‌دست‌خود نیازارم بخاطر رسید که همه‌را زنده‌گرفته درمیدان چوگان فتحپورگذاشته‌شودکه هم‌ذوق شکاردریافته‌باشم و آسیبی به‌آنها نرسد. بنابراین‌هفتصدرأس در حضور گرفته به‌فتحپور فرستاده‌شد وچون ساعت‌درآمدن به‌دارلخلافه آگره نزدیك بود به‌راریمان خدمتیه حکم فرمودم که ازشکارگاه تا میدان فتحپور دورویه مثل کوچه سراپرده می‌کشیده باشند وآهوان را ازآن راه رانده به‌میدان فتحپور رسانند. قریب به‌هشتصدآهو به‌این‌طریق فرستاده‌شد که مجموع یکهزاروپانصدرأس بوده‌باشد. شب گم‌شنبه از امان‌آباد کوچ‌فرموده دربوستان سرای منزل گزیده شده از آنجا شب مبارکشنبه بیست‌ونهم به‌باغ‌نور منزل نزول اقبال اتفاق‌افتاد. روزجمعه سی‌ام والده فرزند شاه‌جهان به‌جوار رحمت ایزدی پیوست. روزدیگر خود به‌منزل آن‌فرزندگرامی رفته به‌انواع واقسام دلنوازی وخاطرجویی او پرسیده همراه خود به‌دولتخانه

آوردم.

روز یکشنبه غره اردی‌بهشت‌ماه الهی به‌ساعت سعادت قرین که منجمان واخترشناسان اختیار نموده‌بودند برفیل خاصه دلبر نام‌سوار شده به‌مبارکی وفرخی بسه‌شهر درآمدم. خلق انبوه ازمرد وزن درکوچه‌و بازار ازدرودیوار فراهم آمده انتظارداشتند. به‌آئین معهود تادرون دولتخانه نثارکنان شتافتم. ازتاریخی که موکب مسعود به‌این‌تاریخ سفرعاقبت محمود نهضت فرموده تاحال که قرین سعادت واقبال مراجعت نموده پنج‌سال وهفت‌ماه ونه‌روزاست. درین‌ولا به‌فرزند سلطان‌پرویز فرمان‌شد که چون مدتهای مدید گذشته که از خدمت حضور محروم است وبه‌ادراک سعادت زمین‌بوس مستعد نگشته اگر آرزومند ملازمت باشد به‌موجب‌حکم متوجه درگاه شود. بعداز ورود فرمان مرحمت، عنوان آن فرزند، ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی شمرده روی‌امید به‌درگاه سپهر اشتباه نهد. درین سال بفقرا وارباب استحقاق چهل‌وچهارهزار وهفت‌صدوهشتاد و شش بیگه زمین و دودیه درست از هندوستان و سیصدو بیست خروار غله ازکشمیر وهفت‌قبه [۲۱۵ الف] زمین ازکابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کم‌بخشی خیرسگالی نصیب وروزی باد.

از سوانح این‌ایام یاغی‌شدن الهداد پسرجلاله افغان است. تفصیل این‌اجمال آنکه چون‌مهابت‌خان به‌ضبط بنگش واستیصال افغانان دستوری یافت به‌گمان‌آنکه شاید بی‌سعادت در برابر مراحم ونوازشها مصدر خدمتی تواندشد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این‌کافرنعمتان حق‌ناشناس به‌نفاق وبداندیشی مجبول است بنابر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند وبرادر خودرا به‌درگاه فرستدکه بطریق یرغمال در حضور باشند وبعداز آنکه پسر وبرادر او به درگاه رسید بجهت تسلی ودلاسای او به انواع مراحم ونوازش سرافراز ساختم لیکن آنجا که گفته‌اند. بیت

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه   به‌آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از آن‌تاریخی که به‌آن سرزمین پیوست آثار بیدولتی وحق‌ناشناسی ازوجناب‌احوال او ظاهرشدن‌گرفت، ومهابتخان بجهت‌نظام سرکارسررشته مدارازدست‌نمی‌داد تاآنکه درین‌ولا فوجی به‌سرداری پسر خود برسرطایفه از افغانان فرستاده‌بود اورا همراه ساخت، چون به مقصد پیوستند از نفاق وبداندیشی مومی‌الیه آن یورش‌خاطرخواه به‌انجام نرسید وبیحصول مقصود مراجعت نمودند؛ و الهداد بدنهاد به‌توهم آنکه مبادا درین‌مرتبه مهابتخان ترک مدار نموده درمقام تحقیق وبازپرس درآمده به‌پاداش کردار خود گرفتار شود پرده‌آزرم از میان برگرفته بغی وحرام‌نمکی را که درین‌مدت پوشیده می‌داشت بی‌اختیار ظاهرساخت وچون

حقیقت‌حال ازعرضه‌داشت مهابت‌خان به‌مسامع جلال رسید حکم‌فرمودم که پسراورا با برادرش درقلعه گوالیار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این بیدولت نیز از خدمت حضرت عرش‌آشیانی گریخته رفته‌بود وسابق [ب ۲۱۵] به‌دردی وراهزنی روزگار بسربرد تا به‌سزای کردارزشت خود گرفتارشد. امید هست که این بیسعادت مخذول العاقبت هم درین‌زودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارکشنبه پنجم مان‌سنگه ولد راوت شنکر که از کومکیان صوبه بهار است به منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت. عاقلخان‌را به‌جهت دیدن محلـه وتحقیق جمعیت منصبداران که به‌خدمت بنگش مقررند رخصت فرمودم وفیلی به‌مشارالیه عنایت‌شد. به‌مهابت‌خان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست‌بیگ مـرحمت نموده فـرستادم. پیشکش روز دوشنبه به‌محمود آبدار که از زمان شاهزادگی وایام طفولیت به‌لوازم بندگـی وخدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد. بیژن خویش پاینده‌خان مغول به‌منصب هفتصدی‌ذات وچهارصدو پنجاه‌سوار ممتازگشت. محمدحسین برادر خواجه‌جهان را که به‌خدمت‌بخشیگری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی‌ذات چهارصدو پنجاه‌سوار عنایت نمودم. درین‌تاریخ تربیت‌خان که از خانه‌زادان موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت‌من در سلک امرا انتظام داشت ودیعت حیات سپرده خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود وجوانی عیاش طبیعتی بود. تمامی عمر خودرا می‌خواست که به‌فراغت بگذراند. به نغمه هندی بسیار بسیار میل داشت وبدهم نمی‌فهمید. مردی بی‌بدی نبود. درجه سورسنگه بـه‌منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز شد. به‌کرم‌الله ولد علی‌مردان بهادر وبـاقرخان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکتوب‌خان فیل مرحمت فرمودم. سید بایزید بخاری که حراست قلعه بهکر وفـوجداری آن حدود به‌عهده اوست نیز به‌عنایت فیل سربلندی یافت. امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌انعام خنجر مرصع‌ممتازگشت. به‌شیخ‌احمد هانسی وشیخ‌عبداللطیف سنبلی ومراشتخات خواجه‌سر و رای کنورچند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمد شفیع بخشی صوبه پنجاب به‌منصب پـانصدی ذات وسیصدسوار فرق‌عزت برافراخت. به‌مونس پسر مهترخان که حراست‌قلعه کالنجر بـه عهده اوست منصب پانصدی ذات ویکصدوپنجاه عنایت شد.

درین‌تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپهسالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت. در هنگامی که آن اتالیق از ملازمت رخصت می‌شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون مکرر به‌مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفتهٔ شراب گشته وپیاله به‌افراط می‌خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق دارد حیف باشد که درین سن خود را ضایع سازد. باید کـه

اورا بطور او نگذارد وضبط احوال او به واجبی نماید، واگر خود ازعهده و بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور طلبداشته به اصلاح حال او توجه فرمائیم. چون به برهانپور رسید شاهنوازخان را بغایت ضعیف وزبون یافته وتدبیر علاج او پرداخت. قضا را بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بربستر ناتوانی افتاد. هرچند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد ودر عین جوانی و دولت درسن سی وسه سالگی از جهان جهان نگرانی وحسرت به‌جوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست. از شنیدن این خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خانه‌زادی رشید بود. بایستی در این دولت مصدر خدمات عمده‌شدی واثرهای عظیم ماندی. اگر چه همه‌را این راه در پیش است واز فرمان گیتی مطاع قضا وقدر هیچکس‌را چاره وگریز نی، لیکن بدین روش رفتن گران می‌نماید. امید که از اهل آمرزش باشد.

راجه‌سارنگ‌دیو را که از خدمتگاران نزدیک و بنده‌های مزاجدان است نزد آن تالیق [۱۱۶ب] فرستاده به‌انواع مراحم ونوازش پرسش ودلجوئی فرمودم، و منصب پنجهزاری شاهنوازخان را به‌منصب برادران وفرزندان او افزوده شد. داراب‌خان برادر خرد او را به منصب پنجهزاری ذات وسوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته وعنایت خلعت وفیل واسب و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم ونزد پدرش رخصت فرمودم که اورا به‌جای شاهنوازخان به سرداری صوبه‌برار واحمدنگر مقرر نماید. رحمن داد برادر دیگرش به‌منصب دوهزاری و هشتصدسوار سربلندی یافت. منوچهر پسر شاهنوازخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوار مفتخر گشت. طغرل ولد شاهنوازخان به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار ممتاز شد.

روز مبارکشنبه دوازدهم قاسم‌خان خویش اعتمادالدوله به عنایت علم فرق عزت برافراخت. اسدالله پسر سید حاجی را که به‌ارادهٔ بندگی وخدمت آمده بود منصب پانصدی ذات ویکصدسوار عنایت شد. صدرجهان خویش مرحومی مرتضی‌خان به منصب هفتصدی‌ذات وششصدسوار باخدمت فوجداری سنبل سرافرازی یافت وفیل مرحمت نموده رخصت فرمودم. بهارتهه بندیله را به منصب ششصدی ذات وچهارصدسوار امتیاز بخشیده فیل عنایت شد. به سنگرام راجه جمو نیز فیل مرحمت شد.

در احمدآباد دوتکه بربری همراه داشتم وچون درسرکار ماده نبود که جفت توان کرد به خاطر رسید که اگر با بز بربری که از عربستان خصوص از بندر شهر وزفار می‌آرند جفت کرده شود اما نتاج آنها به‌چه‌شکل وشمایل بهمرسد. القصه به‌هفت بربری ماده جفت فرموده‌شد وبعد از انقضای مدت ششماهه در فتحپور هرکدام یک‌بچه آوردند؛ چهارماده وسه‌نر:

بغایت خوش [۲۱۷الف] صورت وخوش‌ترکیب وخوش‌رنگ؛ ودرین‌رنگها آنچه به‌تکه مشابهت ومناسبت دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد وسرخ سبز از دیگر الوان خوشتر می‌نماید، واصالت درو بیشتر ظاهر می‌شود واز شوخی ودیگر اداهای مضحک وانواع جست‌وخیز چه نویسد. ادائی چند مشاهده می‌شود که بی‌اختیار خاطر را به تماشای آن رغبت می‌فزاید واینکه درمردم شهرت گرفته که مصدر ادای جست‌وخیز بزغاله به واجب نمی‌تواند کشید اینجا یقین شد؛ واگر احیاناً اداهای بزغاله را یك‌طور می‌تواند کشید در کشیدن اداهای غریب وانواع جست‌وخیز وشوخیهای این شك نیست که بعجز اعتراف خواهد نمود. از جمله بچه یك‌ماهه بلکه بیست‌روزه نوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بر روی زمین می‌کرد که اگر غیر بزغاله بجهد یك عضوش درست نخواهد ماند. ازبسکه مرا خوش آمد فرمودم که همیشه نزدیك نگاه دارند، وهرکدام را نامی مناسب آنها نهاده شد؛ و بغایت محظوظم ودر فراهم آوردن تکه مارخور وبز اصیل نهایت توجه دارم، ومی‌خواهم که نتاج اینها بسیار شود ودرمردم انتشار یابد. وبعد از آنکه نتاج آنها را بایکدیگر جفت کرده شود طریق غالب آنست که نفیس‌تر بهم‌رسد. ویکی از خصوصیات وامتیاز اینها نسبت به‌بزغاله آنکه بزغاله به‌مجرد زائیدن تاپستان به‌دهن نگیرد وشیر نخورد فریاد واضطراب بسیار ظاهر می‌کند واین به‌خلاف آن اصلا آواز برنمی‌آرد ودر غایت استغنا وبی‌نیازی میباشد. و شاید که گوشت اینهاهم در غایت خوش‌مزگی بوده باشد.

قبل ازین فرمان شده بود که مقرب‌خان به‌صاحب صوبگی ولایت بهار سرافراز گشته بدان‌صوبه شتابد. مشارالیه خود را به درگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنابراین روز مارکشنبه دوم خرداد فیل باتلایر ودواسپ وکهپوه مرصع عنایت نموده، رخصت فرمودم وپنجاه‌هزار روپیه به‌رسم مساعدت مرحمت‌شد. وهم دراین [۲۱۷ب] تاریخ سردارخان به خدمت و فیل واسپ سرافراز گشته بجاگیرداری سرکارمنگیر که در ولایت‌بهار وبنگاله برزخ است رخصت یافت. میرشرف وکیل قطب‌الملك که در درگاه بود رخصت شد وفرزند اقبال‌مند شاه‌جهان برادر افضلخان دیوان خودرا به موافقت او تعیین فرمود. چون قطب‌الملك اظهار اخلاص وارادت نموده مکرر التماس شبیه کرده بود حسب‌الالتماس مشارالیه شبیه خودرا با کهپوه مرصع وپهول کتاره مرحمت فرمودم وبیست‌وچهارهزار درب و خنجر مرصع و اسپ وخلعت به میرشرف مذکور عنایت‌شد. فاضلخان دیوان بیوتات به منصب هزاری ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. حکیم رکنا به منصب ششصدی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین‌ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بنده‌های معتبر شد که به‌فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند. حسن‌علی‌خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود به‌منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار افتخار بخشیده به‌کومك ابراهیم‌خان فتح‌جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافراز فرمودم؛ وشمشیری به‌مشارالیه عنایت شد. چون میرزاشرف‌الدین حسین کاشغری در خدمت بنگش جان‌نثار گشت ابراهیم حسین پسر اورا به‌منصب هزاری ذات وپانصدسوار سرافراز ساختم. درینولا ابراهیم‌خان فتح جنگ دومنزل کشتی که به‌اصطلاح آن‌ملك کوشه گویند. نشیمنگاه یکی را از طلا ودوم را از نقره ساخته به‌رسم پیشکش ارسال داشته‌بود از نظر گذشت. بی‌تکلف در قسم‌خود فرداعلی‌است. یکی را به‌فرزند شاه‌جهان لطف نمودم. روز مبارکشنبه نهم سادات‌خان به‌منصب هزاری ذات وشصت سوارسرفرازی یافت. درین تاریخ عضدالدوله وشجاعت‌خان عرب به‌محال‌جاگیر خودرخصت شدند. روز مبارکشبه شانزدهم به آصف‌خان کهپوه مرصع مع‌پهلول کتاره عنایت فرمودم. چون [۲۱۸الف] فرزند سعادت‌مند سلطان‌پرویز متوجه درگاه والاشده التماس نادری خاصه نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت زمین‌بوس دریابد، حسب لاالتماس او خلعت نادری وجره و فوطه خاصه حواله وکیل شریف آن فرزند شد که نزد او روانه سازد.

روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم میرزا والی پسرعمه این نیازمند حسب لحکم صوبه از دکن آمده دولت آستانبوس دریافت. پدرش خواجه‌حسن حالدار از خواجه‌زاده‌های نقشبندی ست. عم من میرزامحمد حکیم همشیره خودرا به‌خواجه نسبت‌کرده بودند. تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده‌شده؛ حسب ونسبت را بهم جمع داشت، ومدتها حل و عقد سرکارمیرزا به‌قبضهٔ اختیار خواجه بود، ومراعات خاطرخواجه بسیار می‌فرمودند. پیش از شنقارشدن میرزا، ودیعت حیات سپرد. ازو دوپسرماندند: میرزا بدیع‌الزمان ومیرزا والی. میرزا بدیع‌الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به‌ماوراء لنهر رفت ودوران غربت، مسافر راه عدم‌شد و بیگم بامیرزاوالی به‌درگاه آسمان جاه پیوست وحضرت عرش‌آشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می‌فرمودند. میرزاهم جوان سنجیده آرمیده ست وخالی ازمعقولیت وفهمیدگی‌نیست. از علم موسیقی وقوف تمام دارد. درین‌ولا به‌خاطر رسید که صبیه شاهزاده مرحوم دانیال را به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به‌درگاه همین بود. این صبیه از دختر قلیج محمدخان‌است. امیدکه توفیق رضاجوئی وخدمتگاری‌که وسیله سعادتمندی وبرخورد ربست نصیب وروزی‌او باد. درین تاریخ سربلندی رای‌که به‌خدمت صوبه دکن معین است به‌منصب

دوهزاری پانصدی ذات وهزاری پانصد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرض رسید که شیخ‌احمد نام شیادی درسرهند دام زرق و سالوس فرو چیده وبسیاری از ظاهرپرستان بی‌معنی‌را صید خودکرده وبه‌هرشهری ودیاری یکی ازمریدان خود را که آئین دکان‌آرای ومعرفت [۲۱۸ب] فروشی ومردم فریبی‌را از دیگران پخته‌تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده است، و ازمزخرفاتی که بمریدان ومعتقدان خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده ودرآن جنگ المهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که به‌کفر وزندقه منجر می‌شود. از جمله در مکتوبی نوشته که دراثنای سلوک گذارم به‌مقام ذی‌النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش‌صفا از آنجا درگذشتم به‌مقام فاروق پیوستم، و از مقام فاروق به‌مقام صدیق عبور کردم، وهرکدام تعریفی درخورآن نوشته واز آنجا به مقام محبوبیت واصل شدم مقامی مشاهده افتاد به‌غایت منور و ملون، خودرا بانوار و الوان منعکس یافتم، یعنی استغفرالله از مقام خلفه درگذشته به‌عالی مرتبت عروج نمودم. و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آنها طولی دارد واز ادب دور است. بنابراین حکم فرمودم که به‌درگاه عدالت آئین حاضرسازند. حسب‌الحکم بملازمت پیوست واز هرچه پرسیدم‌جواب معقول نتوانست سامان نمود وباعدم خرد ودانش بغایت مغرور وخودپسند ظاهر شد. صلاح حال او منحصر دراین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تاشوریدگی مزاج و آشفتگی دماغش قدری تسکین‌پذیرد وشورش عوام نیز فرو نشیند. لاجرم به‌انی رای سنگدلن حواله شد که درقلعه گوالیار مقید دارد.

روز شنبه بیست‌وپنجم خرداد فرزند سعادتمند شاهزاده سلطان‌پرویز از الله‌آباد رسیده به‌سجود سده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت. بعد از ادای رسوم زمین‌بوس بنوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم. دوهزار مهروده‌هزار روپیه به‌صیغهٔ نذر و الماس به‌رسم پیشکش دریوقت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت. راجه کلیان زمیندار رتن‌پور را که آن فرزند [۲۱۹الف] حسب‌الحکم فوجی برسر او فرستاده هشتادفیل ویک‌لک روپیه پیشکش گرفته همراه به‌درگاه گیتی پناه آورده بود، دولت آستان‌بوس یافت. وزیرخان دیوان آن فرزند که از قدیمی بنده‌های این درگاه است به‌سعادت کورنش سرافراز شده بیست‌وهشت‌زنجیر فیل از نر وماده پیشکش گذرانید. از آن‌جمله نه‌زنجیر فیل مقبول افتاد. تتمه به‌مشارالیه عنایت شد. چون بعرض رسید که مروتخان پسر افتخارخان که از خانه‌زادان وتربیت‌یافته‌های این درگاه بود در اقصای بلاد بنگاله باطایفه مگهه جنگ کرده جان‌نثار شد. الهیار برادر اورا به منصب هزاری ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم و برادر دیگرش به منصب چهارصدی ذات و سوار سربلندی یافت تا از بندها پراکنده نشوند.

روز دوشنبه سیوم تیرماه الهی در سواد شهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهو بره به تور شکار شد. و چون از پیش‌منزل فرزند سعادتمند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد، دو زنجیر فیل دندان‌دار با تلایر به رسم پیشکش گذرانید. هر دو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد. روز مبارکشنبه سیزدهم سید حسن ایلچی برادر کامگار شاه عباس فرمان‌فرمای ایران سعادت آستان‌بوس دریافته آن برادر گرامی با پیاله آبخوری بلور بی‌که لعل بر سرپوش آن نشانده بودند گذرانید. چون از فرط محبت و وداد و خلوص و مودت و اتحاد بود سبب ازدیاد دوستی و ارتباط گشت. و در این روز فدائیخان به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سربلندی یافت. نصرالله ولد فتح‌الله شربتچی که محافظت و محارست قلعه آسیر به عهدهٔ اوست به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روز مبارکشنبه بیستم امان‌الله پسر مهابت‌خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید. و زبرخان را به خدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ب] فرمودم. به میرحسام‌الدین و زبردستخان فیل عنایت شد. در این تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم مکتوب مرغوب گرامی برادرم شاه عباس و عرضداشت آن رکن‌السلطنه به درگاه پیوست و خنجر قبضه دندان جوهردار سیاه ابلق که برادرم به خان عالم لطف فرموده بودند، چون نفاست تمام داشت به درگاه دیده نشده بود، مرا بسیار خوش آمد. روز مبارکشنبه بیست و هفتم میرزا والی به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سربلندی یافت و بیست و چهار هزار درب در وجه انعام سید حسن ایلچی عنایت شد. به عبدالله‌خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم.

روز مبارکشنبه دوم امردادماه الهی به امتیازخان اسپ عنایت شد. عبدالله‌خان به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم امردادماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود، حسب الحکم لب دریا و روی کشتیها را به انواع چراغان و اقسام آتشبازی آراسته بنظر درآوردند. الحق عالمی چراغانی ترتیب یافته بود به غایت خوش نمود. بمدت ممتد از سیر و تماشای آن محظوظ شدم. روز سه‌شنبه بیژن پسر نادعلی میدانی که از خانه‌زادان قابل‌تربیت است، به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. به خواجه زین‌الدین منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم. خواجه محسن به منصب پانصدی ذات و یکصد سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه نهم بشکار موضع سمونگر رفته شد، و تا روز دوشنبه در آن صحرای دلگشا به سیر و شکار خوشوقت بوده، شب سه‌شنبه به دولتخانه معاودت

اتفاق افتاد. روز مبارکشنبه شانزدهم، پشوتن نبیره ابوالفضل به‌منصب هفتصدی ذات و سیصدو پنجاه سوار سرافرازی یافت. روز مبارکشنبه بیست‌وسیوم به‌سیر [۲۲۰الف] باغ گل‌افشان که برلب آب‌جمنه واقع است رفته شد. دراثنای راه باران فروریخت و خوب بارید. چمن را تازگی و طراوت و نضارت بخشید. انبه به‌کمال رسیده بود. سیر مستوفی کرده‌شد. از عماراتی که مشرف بردریا اساس یافته چندانکه نظر کار می‌کرد غیراز سبزه و آب روان هیچ محسوس نمی‌شد. این ابیات انوری مناسب‌مقام افتاد. ابیات:

روز عیش و طرب بستان است　　　روز بازار گل و ریحان است
توده خاک عبیر آمیز است　　　دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روی غدیر　　　راست‌چون آژده سوهان است

چون باغ مذکور به‌عهدهٔ تربیت خواجه‌جهان مقرر است، پارچه‌های زربفت طرح تازه که درین‌ولا از عراق به‌جهت او آورده بودند، به‌رسم پیشکش گذرانید. آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به‌او مرحمت فرمودم. باغ‌راهم ترتیب داده بود. منصب او از اصل و اضافه پنجهزاری ذات وسه‌هزار سوار حکم‌شد. از اتفاقات غریبه آنکه تختخان عالم خنجر قبضه دندان ماهی جوهردار از پیش برادر کامگار عالیمقدار شاه‌عباس فرستاده خاطر به‌حدی راغب ومایل‌دندان ابلق شده که چندی ازمردم‌صاحب وقوف به‌جانب ایران و توران تعیین فرمودم که در تفحص وتجسس کوشیده ازهرجا وازهرکس به‌هرروش وهرقیمت که به‌دست افتد تقصیر نکنند وبسیاری از بنده‌های مراجدان وامرای دولت به‌جهت مجرای حضور پیوسته در در طلب وتفحص می‌باشند. قضارا درهمین شهر یکی از مردم اجنبی بی‌وقت دندان ماهی در غایت لطافت ونفاست به‌قلیلی درسر بازار می‌خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات به آتش افتاده وسیاهی اثر [۲۲۰ب]سوختن است. بعداز مدتی به‌یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالمند شاه‌جهان می‌نماید که یک‌پارچه ازین‌دندان را به‌جهت شستی (مضراب) باید برآورد وچنان بایدکرد که اثر سیاهی وسوختگی نماند. غافل از آنکه سیاهی قدروقیمت سفیدی افزوده واین خط‌وخال است که مشاطه تقدیر به‌پیرایه جمال او نموده. نجار بی‌الفور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این‌مژده را به‌او می‌رساند که چنین جنسی کمیاب وتحفهٔ نادر که خلقی در طلب او سرگردانند ومسافتهای بعید طی‌نموده به‌اطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت ورایگان به‌دست یکی از مردم مجهول افتاده وقدروقیمتش نمی‌شناسد وسهل وآسان ازو توان گرفت. مشارالیه به‌موافقت او رفته درساعت به‌دست می‌آرد وروز دیگر به‌خدمت آن فرزند می‌گذراند. چون فرزند شاه‌جهان به‌ملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگی بسیار

نمود. بعد از آنکه دماغ از نشاط باده آراستگی یافت به‌نظر درآورده بغایت مرا خوشوقت گردانید. ع

ای‌وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای‌خیر درحق او کردم که اگر صد یك‌آن به اجابت مقرون گردد به‌جهت برخورداری ودولت‌او کافی است. درین‌تاریخ بهلیم‌خان نام یکی از نوکران عمده‌عادلخان آمده ملازمت‌نمود. چون‌ازروی اخلاص اختیار بندگی نموده بود به‌مراحم بی‌دریغ‌اختصاص بخشیده، خلعت واسپ شمشیر و ده‌هزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پانصد سوار عنایت فرمودم. درین‌ولا عرضداشت خان دوران رسید. نوشته‌بود که آن حضرت از کمال [۲۲۱ الف] مرحمت وقدردانی پیر غلام خودرا با وجود کبرسن وضعف باصره به‌حکومت ملك تهته سرافراز فرموده‌بودند، چون این‌ضعیف پیر ومنحنی‌شده ودر خود قدرت وقوت تردد وسواری نمی‌یابد، التماس داردکه از سپاهیگری معاف نموده در سلك لشکر دعا انتظام بخشند. حسب‌الالتماس اوحکم‌شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سی‌لك دام جمع اصلی اوست ومدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معمور ومزروع شده به‌جهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده ومرفه‌الحال روزگار بسر برد و پسر کلان اوشاه محمد نام به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافرازی یافت، وپسر دوم یعقوب‌بیگ به‌منصب‌هفتصدی وسیصدوپنجاه سوار فرق عزت برافراخت. سیوم اسدبیگ به‌منصب سیصدی ذات و پنجاه‌سوار ممتاز گشت.

عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر: روز شنبه غره شهریورماه الهی‌به‌جهت اتالیق جانسپار خانجهان سپه‌سالار امرای عظام‌که به‌خدمت صوبه‌دکن مقررند خلعت‌بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم. چون عزیمت سیر گلزار همیشه‌بهار کشمیر درخاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت‌شد که پیشتر شتافته نشیب وفراز پونچ را حتی‌الامکان اصلاح نماید، ونوعی سازد که عبور چارواهای باربردار ازکریوه‌های دشوار به‌سهولت میسر شود، ومردم محنت وتعب نکشند، وجمع کثیر از عمله و فعله این‌کار مثل سنگتراش و نجار وبیلدار وغیره بهمراهی او رخصت یافتند وفیلی به‌مشارالیه عنایت شد. شب مبارکشنبه سیزدهم به‌باغ نورمنزل رفته تاروز یکشنبه شانزدهم درآن گلشن [۲۲۱ب] نشاط به‌عیش وانبساط گذشت. راجه بکرماجیت بهلیله از ماندن‌پور که وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان‌بوس‌دریافت. فیلی و کلگی مرصع به‌رسم پیشکش گذرانید. مقصودخان به‌منصب هزاری ذات ویکصدوسی سوار سرافراز گشت. روز مبارکشنبه بیستم فرزند شاه‌پرویز دوزنجیر فیل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم‌شد. به تاریخ بیست‌وچهارم ماه‌مذکور در دولتخانه حضرت‌مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن‌افروز گشت وسال پنجاه‌ویکم به‌حساب ماههای شمسی به‌فرخی و فیروزی آغاز شد. امیدکه مدت حیات در مرضیات ایزد جل‌سبحانه مصروف باد. سیدجلال خلف سیدمحمد نبیره شاه‌عالم بخاری‌راکه مجملی از احوال او درضمن وقایع وسفرگجرات مرقوم قلم صدق رقم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتم وماده‌فیلی به‌جهت سواری او بـا خرج راه عنایت‌شد. شب دوشنبه سی‌ام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به‌عیار کامل رسیده‌بود در عمارات باغ که مشرف بردریای جمن واقع است جشن مـاهتابی ترتیب‌یافت، وبغایت مجلس آرمیده وبزم پسندیده گذشت.

غره مهرماه الهی ازدندان ابلق جوهردار که فرزند سعادتمند شاهجهان پیشکش‌کرده بود فرمودم که مقدار دوقبضه خنجر ویک‌شصت ازآن بـریدند بغایت خـوش رنگ و نفیس برآمد. به ستادپورن وکلیان که درفن خاتم‌بندی عدیل ونظیر خود ندارند حکم شدکه قبضه خنجررا به‌اندامی‌که دربی‌ولا پسند فتاده وبه‌طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند وهمچنین تیغه وعلاف‌گیری وبندوبار آن‌را به‌استادانی که هرکدام درفن خود از یکتایـن روزگـارند فرموده‌شد. [۲۲۲الف] الحق چنانچه خاطر می‌خواست ترتیب یافت. یک‌قبضه خـودآنطور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت‌رنگ محسوس مـی‌شده بعضی گلها چنان می‌نمایدکه گوئی نقاش صنع به‌کلك بدایع‌نگار از خط‌سیاه بردور آن تحریر کـرده. نفس‌الامر آنکه بحدی نفیس است‌که یک‌نفس نمی‌خـواهم از خود جدا سازم؛ واز جمـع جواهر گرانبها که در خزانه است گرامی‌تر می‌دارم. روز مبارکشنبه سیوم به‌مبارکی وفرخی در کمر بستم و ستادان نادره‌کارکه در اتمام آن نهایت صنعت ودقت به‌عمل آورده کـارنامه ظاهر ساخته‌بودند به انعامات سرافرازگشتند. استادپورن بعنایت فیل و خلعت و حلقه طلا به جهت سردست که اهل هند آن‌را کره گویند وکلیان به‌خطاب عجایب دست واضافه وخلعت وپهونچی مرصع وهمچنین هرکدام درخور هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون بعرض رسید که امان‌الله پسر مهابت‌خـان به‌احداد بدنهـاد جنگ کـرده فوج اورا شکست‌داده بسیاری از افغانان سیاه‌باطن را علف تیغ خون‌آشام ساخته، شمشیر خـاصه به‌جهت سرافرازی او فرستاده شد. روز شنبه خبرفوت راجه‌سورجسنگه رسیدکه در دکن به اجل‌طبیعی درگذشت. اونبیره مالدیو است که از زمینداران عمدهٔ هندوستان بـود وزمینداری که بارانام دم از تقابل ومساوات می‌زند. این‌است بلکه در یکی از جنگها بررانا غالب آمده واحوال او دراکبرنامه به‌شرح وبسط مذکوراست. راجه سورجسنگه به‌میامن تربیت حضرت

عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی به‌مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده ملکش از پدر و جد درگذشت. پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیات مهمات مالی و ملکی خود را به‌قبضه اختیار او سپرده بود. چون [۲۲۲ب] قابل تربیت و نوازش دانستم او را به منصب سه‌هزاری ذات و دوهزار سوار اعلم و خطاب راجه و برادر خردش را به‌منصب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار سرافراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارکشنبه دهم مهرماه حسب‌الالتماس آصف‌خان به‌منزل او که در کنار دریای جمنه اساس یافته رفته شد. حمامی ساخته درنهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم. بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بنده‌های خاص به‌ساغرها نشاط و خوشوقت شدند. از پیشکش‌های او آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به‌مشارالیه بخشیدم. قیمت مجموع پیشکش او که گرفته‌شد مبلغ سی‌هزار روپیه بوده باشد. باقرخان فوجدار ملتان به عنایت علم سربلندی یافت. پیش‌ازین حسب‌الحکم از دارالخلافه آگره تا دریای اتک دوطرفه درخت نشانده خیابان ترتیب داده‌اند و همچنین از آگره تا بنگاله. درین ولا حکم‌شد که از آگره تا لاهور برسر هر کروه میلی بسازند که علامت کروه باشد و به‌فاصله سه کروه چاه آبی، تا مترددین آسوده و مرفه‌الحال آمدورفت نمایند و از تشنگی و تابش آفتاب محنت و صعوبت نکشند. روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم مهرماه جشن دسهره ترتیب یافت و بـه آئین هند اسپان را آراسته به نظر درآوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر فیل به‌نظر گذشت

چون معتمدخان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده‌بود درین [۲۲۳الف] جشن تخت طلا با یک انگشتری یاقوت و یک‌مرجان و دیگر جزویات پیشکش کرده. تخت تغزک ساخته‌شده قیمت مجموع شانزده‌هزار روپیه باشد. چون ازصدق عقیدت و اخلاص آورده بود به‌معرض قبول مقرون گشت. درین روز زبردست‌خان به‌منصب هزاری ذات و چهارصدسوار سرافرازی یافت. چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت‌شام به‌مبارکی و فرخی بر کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم وهشت‌روز درمنزل اول توقف‌شد تامردم به‌فراغ خاطر سامان نموده برآیند. مهابت‌خان از بنگش به داک‌چوکی، سیب فرستاده بود بسیار تروتازه آمد، لطافت تمام داشت. از خوردنش محظوظ گشتم. با سیب خوب کابل که درهمان‌جا خورده‌شد، و سیب سمرقندی که هرسال می‌آرند طرف نمی‌توان نهاد. در شیرینی و نزاکت و راستی‌مزگی هیچ نسبت به‌آنها ندارد. تا حال به‌این نفاست و لطافت سیب نشده بود. می‌گویند کـه در بنگش بالا متصل به شکردره دهی هست شلوزان نام، در آن ده سه‌درخت ازین سیب هست وهرچند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی نشده. به‌سیدحسن ایلچی برادرم شاه‌عباس ازین سیب

انوش عنایت نمودم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین می‌شود یا نه. عرض کرد که در تمام ایران سیب اصفهان ممتاز است بنهایتش همین‌قدر خواهد بود.

روز مبارک‌شنبه غره آبان‌ماه الهی به زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان ملایک آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگمان و اهل محل به‌طواف آن آستان ملایک مطاف استسعاد جسته نذورات گذرانیدند و شب‌جمعه مجلسی عالی آراسته‌شد. از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اهل نغمه بسیاری فراهم آمده وجد و سماع کردند. هرکدام درخور استحقاق و استعداد [۲۲۳ب] آنهـا از خلعت وخرجی و شال عنایت شد. عمارت این روضه متبرکه بغایت عالی اساس یافته ودرین مرتبه بار صرفات بـه‌خاطر رسید وار آنچه بود بسیار افزود. شب‌سیوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد وپنج‌ونیم کروه به‌راه دریا درنوردیده چهارگهری از روز برآمده بود کـه به‌منزل رسیده‌شد. بعد از دوپهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم. آخرهای روز سه‌حسن ایلچی بیست‌هزار روپیه انعام شد وخلعت طلادوز باجیقه مرصع وفیل‌مرحمت فرموده، رخصت انعطاف ارزانی داشتم؛ و به‌جهت برادرم صراحی مرصع که به‌شکل خروس ساخته بـودند و مقدار معتادمی شراب درو میگنجید به‌رسم ارمغان فرستاده شد. امید که سلامت به منزل مـراد برسد.

لشکرخان را که به‌حکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت واسپ وفیل ونقاره وخنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. اکرام‌خان به‌منصب دوهزاری ذات ویکهزار و پانصدسوار وخدمت فوجداری سرکار میوات سرافرازی یافت. پسر اسلام‌خـان است واو نبیره صاحب‌سجاده غفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات ومحاسن‌صفات و نسبت دعاگوئی ایشان به این دودمان و لا در اوراق گذشته گذارش یافته. درین ولا از شخصی که سخن او به‌فروغ صدق وراستگی داشت استماع افتاد که درزمانی که مرا به قدر تکسری وضعفی در اجمیر دست داد پیش از آن که این خبر بـاخداش به ولایت بنگـاله رسد روزی اسلام‌خان درخلوت نشسته‌بود ناگاه اورا بیخودی دست می‌دهد. چـون بـه‌خود می‌آید، به‌یکی از معتمدان خویش که بهکی نام داشته واز محرمان اوبوده می‌گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی به‌قدر گرانی دارد و عـلاج آن منحصر [۲۲۴الف] در فدا ساختن چیزیست بغایت عزیز و گرامی. نخست بـه‌خاطر رسید که فرزندی هوشنگ را فدای فرق مبارک آن حضرت سازم لیکن چون خـردسال بـوده هنوز تمتعی از حیات نیافته وکام دل برنگرفته مرا برحال او رحم آمد وخود را فدای صاحب و

مربی خود کردم. امید که چون از صمیم قلب و صدق باطن است در درگاه الهی مقبول افتد. فی‌الفور نیروی به‌هدف اجابت رسیده و درهمان‌زودی اثرضعف وعارضه درخود احساس‌نمود فامّا مرض اشتداد همی یافت تا به‌جوار رحمت ایزدی پیوست و حکیم علی‌الاطلاق صحت عاجل کامل از شفاخانه غیب به این نیازمند کرامت فرمود. اگرچه حضرت عرش‌آشیانی انارالله‌برهانه بااولاد واحفاد شیخ‌الاسلام توجه مفرط داشتند وهرکدام را درخور قابلیت و استعداد تربیتها ورعایتها فرموده بودند، لیکن چون نوبت سلطنت وخلافت به این نیازمند رسید به‌جهت ادای حقوق آن بزرگوار رعایتهای عظیم یافتند، واکثری از ایشان به‌عالی‌مرتبه امارت رسیدند وبه صاحب صوبگیها ترقی وتصاعدی کردند. چنانچه احوال هرکدام در جای خود نگارش یافته. چون درین‌موضع هلال‌خان خواجه‌سرا که از خدمتگاران زمان شاهزادگیست سرای و باغی ساخته بود در آن مقام پیشکش گذرانید به جهت سرافرازی او قلیلی گرفته شد. از این منزل به چهارکوچ در ظاهر متهره ورود موکب مسعود اتفاق افتاد.

روز مبارکشنبه هشتم به‌تماشای بندرابن ودیدن بتخانه آنجا رفته شد. اگرچه در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت عمارات به‌طرز خود ساخته و از بیرون به تکلفات افزوده غایتا در درون چندان شب پره و ابابیل دروخانه‌کرده که از بوی‌بد آنها یك نفس بند نمی‌توان کرد. بیت

از برون چون‌گور کافر[۲۲۴ب] پرحلل وزدرون قهر خدا عزوجل

درین‌روز مخلص‌خان حسب‌الحکم از بنگاله آمده سعادت آستان‌بوس دریافت وصد مهر وصدروپیه به‌صیغه نذر ولعلی وطره مرصعی به‌رسم پیشکش‌گذرانید. روز جمعه نهم‌شش لك‌روپیه خزانه جهت ذخیره قلعه آسیر نزد سپه‌سالارخان خانان فرستاده‌شد. دراوراق گذشته به‌تقریبات از کیفیات احوال گسائین جدروپ که دراوجین گوشهٔ انزوا داشت مرقوم‌گشته درین‌ولا او ازاوجین به‌متهره که از اعاظم معابد هندو ست نقل‌مکان نموده بر کنار دریای جمنه به‌عبادت معبود حقیقی اشتغال دارد. چون ذوق صحبت او پیرامون خاطر می‌گشت به ملاقات او شتافتم ورمانی ممتد در خلوت بی‌زحمت غیر صحبت داشته‌شد. الحق که وجودش نعایت مغتنم است واز مجلس او محظوظ ومستفید توان شد.

روز شنبه دهم قراولان بعرض رسانیدند که درین نزدیکی شیری است که آزار و آسیب ازو به‌رعایا ومترددین می‌رسد. فی‌الفور حکم فرمودم که فیل بسیار برده بیشه را تنگ محاصره نمایند وآخرهای روز خود بااهل محل سوار شدم و چون عهدکرده‌ام که هیچ جانداری را به‌دست خود نیازارم به‌نورجهان‌بیگم فرمودم که بندوق بیندازد و با آنکه

فیل از بوی شیر قرار و آرام نمی‌گیرد و پیوسته در حرکت است واز بالای عماری تفنگ بی‌خطا انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق‌انـدازی بعد از من مثل‌او دوی نیست مکرر چنان شده‌که سه‌تیر وچهارتیر از بالای فیل خطا کرده ونورجهان‌بیگم تیر اول چنان‌زد که از همان‌زخم تمام‌شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین جدروپ رغبت‌افزود. بی‌تکلفانه بـه‌کلبه او شتافته صحبت داشته‌شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۲۵ الف] حق جلال وعلا عربب توفیقی کرامت فرموده، فهم‌عالی وفطرت‌بلند ومدرکه تند را بدانش خدا داد ودل از تعلقات آزاد وجمع ساخته پشت‌پا بـرعالم ومافیها زده، در گوشهٔ تجرید مستغنی وبی‌نیاز نشسته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس کـه ستر عورت شود و پارچهٔ سفالی که دم آبی توان خـورد اختیار نمـوده در زمستان وتابستان و برسات‌عریان وسروپا برهنه بسرمی‌برد وسوراخی‌که به‌صدمحنت وشکنجه توان گنجید وازان درآمد به‌نوعی تنگ که طفل شیرخوار به‌زحمت توان برآورد بجهت بودن قـرار داده. این دو سه بیت حکیم سنائی علیه‌الرحمه مناسب حال افتاده. ابیات:

داشت لقمان یکی کریجی تنگ	چون گلـوگاه نای وسینه چنگ
بوالفضولی سؤال کـرد از وی	چیست این‌خانه‌شش‌بدست دوپی
بادم‌گـرم و چشم گـریان پیر	گفت هذا لمـن یمـوت کثیر

روز کمشنبه چهاردهم باز بملاقات گسائین جدروپ رفته ازو وداع شدم. بـی‌تکلف جدائی از صحبت‌او برخاطر حقیقت گزین‌گرانی نمود. روز مبارکشنبه پانزدهم کوچ‌فرموده دربرابر بندرابن منزل گزیدم. درین‌منزل فرزند سعادتمند شاه‌پرویز رخصت شده به الله‌آباد ومحال‌جاگیرخود شتافت ارادهٔ‌خاطر چنان بود که او درین یورش‌به‌سعادت همراهی‌اختصاص یابد. چون پیش ازیـن الظهار پـریشانی نمود نـاگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسپ قبچاق وکمر جنجر الق جوهردار وشمشیر خاصه وسپر خاصه مرحمت شد. امیدکـه باز به زودی وخوبی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده‌بـود به‌خاطر صواب‌اندیش رسید کـه بیش ازین اورا محبوس‌داشتن واز سعادت خدمت محروم گذ شتن از مرحمت دور است؛ لاجرم‌به حضور طلبیده حکم کورنش‌کردم ومجدداً لغزش جرایم و به‌زلال عفو شست‌وشو یافت وغبار [۲۲۵ب] خجالت وزلات از ناصیهٔ او زدوده‌شد. امیدکه توفیق رضاجوئی وسعادت بندگی نصیب وروزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص‌خان را که به‌جهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه‌پرویز طلبیده‌بودم در خدمت آن‌فرزند رخصت یافت ومنصب‌او بـه‌دستوری که در

بنگاله دو هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار مرحمت نمودم. روز شنبه هفدهم مقام شد. درین منزل سید نظام پسر میران صدرجهان که به فوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت. دو زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یک زنجیر فیل و دو دست باز گرفته شد. روز یکشنبه نوزدهم کوچ اتفاق افتاد. درین‌ولا دارای ایران مصحوب پری بیگ میرشکار یک دست شنقار خوش‌رنگ فرستاده بود و یک دست دیگر به خان عالم داده و مشارالیه با شنقار شاهی که به درگاه ارسال داشته فرستاده آن خود در راه ضایع می‌شود و شنقار شاهی نیز از غفلت میرشکار به چنگ گربه می‌افتد. اگرچه زنده به درگاه رسانیدند لیکن بهبودی پیش نماند و تلف شد. چه نویسم از حسن و رنگ این جانور؛ خالهای سیاه، و هر بال و پر و پشت و پهلو بسیار خوشنما بود. و چون خالی از غرابت نبود به استاد منصور نقاش که به خطاب نادرالعصر سرفراز است فرمودم که شبیه آن را کشیده نگاه دارد. دو هزار روپیه به میرشکار مذکور لطف نموده رخصت مراجعت فرمودم.

تعویض اوزان: در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه وزن سیر سی دام بود. چون نوبت سلطنت به این نیازمند رسید، حکم شد که وزن سیر سی و شش دام باشد. و مقرر این حال به خاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد. روزی آنکه به دستور سابق سی دام باشد روزی گسائین جدروپ به تقریبی گفت که در کتاب بید که احکام دین هنود در [۱۲۲۶ ب] آنجا ثبت است وزن سیر را سی و شش دام نوشته‌اند. چون از اتفاقات غیبی حکم شما با آنچه در کتاب ماست مطابق افتاد اگر همان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود. حکم شد که بعد از این در تمام ممالک سی و شش دام معمول باشد.

روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد. راجه بهوسنگه را به کومک لشکر دکن تعیین فرموده اسپ و خلعت مرحمت نمودم. از این تاریخ تا یکشنبه بیست و هشتم پی‌درپی کوچ واقع شد. روز مبارکشنبه بیست و نهم دارالبرکت دهلی به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. نخست باغ زندان و اهل محل به زیارت روضهٔ منوره حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه شتافته نذورات گذرانیده شد؛ و از آنجا به طواف روضه متبرکه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد همت نمودم و آخرهای روز به دولتخانه که در سلیم‌گده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد. روز جمعه سی‌ام مقام شد. چون درین مدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند و به عرض رسید که آهوی بسیار جمع شده روز شنبه غره آذرماه الهی به عزم شکار پالم سواری نموده شد. آخرهای روز در اثنای شکار ژاله به افراط بارید در کلانی مقدار سیبی بود هوا به غایت سرد ساخت. درین روز سه آهو گیرانده شد.

روز یکشنبه دوم، چهل‌وشش آهو شکار کردم. روز دوشنبه سیوم بیست‌وچهار آهو به‌یوز گیرانیده شد ودو آهو فرزند شاه‌جهان به بندوق زد. روز سه‌شنبه‌چهارم پنجاه آهو گیرانیده شد. چهارشنبه پنجم، بیست‌وهفت آهو شکار شد. روز مبارکشنبه ششم سید بهوه بخاری که به‌حکومت وحراست‌دارالملک دهلی اختصاص داشت سه‌زنجیر فیل وهژده رأس اسپ ودیگر جزویات به‌رسم پیشکش گذرانید. یك‌زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد. تتمه به‌او بخشیدم. هاشم خوستی فوجدار بعضی از پرگنات میوات به‌سعادت آستان‌بوس سرافرازی [۲۲۶ب] یافت. تا روز مبارکشنبه سیزدهم در حدود پالم به‌شکار یوز مشغول بوده، در عرض دوازده روزچهارصدو بیست‌و شش آهو گیر شد. به‌دهلی مراجعت وقوع شد. درخدمت حضرت عرش‌آشیانی شنیده‌بودم که آهوئی‌را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از دندان و ناخن به‌او نرسیده باشد زنده‌ماندن او از محالات است. درین شکار به‌جهت مزید احتیاط چند آهوی خوش‌صورت قوی‌جثه را پیش از آنکه زخمی از دندان وناخن آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت محافظت وتیمارداری به‌کار برند. تا یك شبانروز به‌حال خود بوده آرام قرارداشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت. از عالم مستان دست‌وپارا بیجا و بی‌قانون انداخته می‌افتادند و برمی‌خاستند هرچند تریاق فاروق ودیگر دواهای مناسب داده‌شد تأثیر نکرد تا یك‌پاس به‌این کیفیت گذرانیده‌جان دادند. درین‌تاریخ خبر ناخوش رسید که پسر کلان فرزند شاه‌پرویز در آگره ودیعت حیات سپرد. چون کلانك شده بود و آن فرزند نهایت تعلق ودلبستگی داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متأثر وآزرده‌خاطر گشته اضطراب وبیطاقتی بسیار ظاهر ساخته است. به‌جهت دلنوازی وخاطرجوئی او عنایت‌نامه‌ها فرستاده این ناسور درونی اورا به مرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم. امید که حق جل وعلا صبر وشکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل وبردباری یاری وغمخواری نمی‌باشد.

روز جمعه چهاردهم به التماس آغای آغاها به‌منزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت‌وطریقه بندگی وموروثی به این دودمان رفیع‌الشأن ثابت است، وحضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه در هنگامی که مرا کتخدا ساختند آغای آغاها را از همشیره من شاهزاده خانم گرفته به‌خدمت محل من مقرر فرمودند. ازان تاریخ سی‌وسه‌سال [۲۲۷الف] است که در خدمت من می‌باشد وخاطر ایشان را بغایت گرامی می‌دارم؛ وایشان نیز به‌اخلاص خدمت سلسلهٔ ما کرده‌اند، وهیچ‌سفری ویورشی به‌اراده واختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبرسن ایشان در دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده

آنچه از عمر باقی مانده باشد به‌دعاگوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده از آمدوشد محنت وصعوبت می‌کشم. واز سعادتمندی ایشان آنکه به‌حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده‌اند. مجملا آسودگی ایشان‌را منظور داشته حکم فرمودم که دردهلی توقف نماید ودر آنجا به‌جهت خود باغی وسرای ومقبره ساخته‌اند ومدتی ست که به‌تعمیر آن مشغول‌اند. لقصه مراعات خاطر آن قدیم‌الخدمت مطمح نظرداشته وبه‌منزل ایشان رفته‌شد وبه سیدبهوه حاکم‌شهر تأکید فرمودم که درلوازم خدمتگاری وپاس خاطر ایشان چنان تأکید نماید ازهیچ رهگذر غبار کلفتی برحواشی خاطر ننشیند. درین‌تاریخ راجه کشن‌داس به‌منصب دوهزاری ذات وسیصدسوار از اصل واضافه سربلندی یافت. چون سیدبهوه خدمت‌فوجداری دهلی را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده بود ومردم آن‌حدود ازحسن سلوک اونهایت رضامندی داشتند به‌دستور سابق محافظت ومحارست شهر دهلی و فوجداری اطراف آن به‌مشارالیه مقرر فرموده به منصب‌هزاری ذات وششصدسوار از اصل واضافه سرافراز ساخته فیل مرحمت فرموده رخصت نمودم. روزشنبه یازدهم میرزاوالی‌را به‌منصب دوهزاری وهزارسوار وعنایت علم وفیل امتیاز بخشیده به‌صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات باشیخ‌عبدالحق‌دهلوی: شیخ‌عبدالحق‌دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین‌آمدن دولت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده‌بود مشتمل براحوال مشایخ هند، به‌نظر درآورد. خیلی زحمت کشیده، مدتهاست که در گوشهٔ دهلی به‌وضع توکل وتجرید به‌سر می‌برد. مرد گرامی‌است. صحبتش بیذوقی نیست. به‌انواع مراحم و دلنوازی فرموده رخصت کردم. روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کوچ کرده شد. روز جمعه بیست‌و یکم به‌پرگنه کرنه نزول سعادت اتفاق افتاد. پرگنه مذکور وطن مالوف مقرب‌خان است. آب وهوایش معتدل است وزمینش قابل. مقرب‌خان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکرر تعریف باغ او به‌عرض رسیده بود خاطر را به‌سیر آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست‌ودوم بااهل حرم ازسیر آن‌باغ محظوظ گشتم. بی‌تکلف باغی است بغایت عالی ودلنشین آنچه دیوار پخته بردور آن کشیده وخیابانهارا فرش بسته یکصدوچهل بیگهه است؛ ودرمیان باغ حوضی ساخته است؛ طول دویست‌وبیست ذرع، عرض دویست‌ذرع. ودرمیان حوض صفه مهتابی بیست‌ودوذرع مربع وهیچ‌درخت گرم‌سیری وسردسیری نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه‌دار که در ولایت می‌شود حتی نهال پسته سبزشده، سروهای خوش‌قد به‌اندام دیده‌شد که تاحال به‌این خوبی ولطافت سرو به‌نظر درنیامده. ازمردم راست‌قول شنیده شد که در ولایت‌هم بهتر ازین کم‌سروی به‌نظر درآمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، سیصد

درخت به‌شمار آمد. دراطراف حوص عمارات مناسب اساس یافته وهنوز درکارند.

روز دوشنبه بیست‌وچهارم خنجرخان که حراست قلعه احمدنگر بـه‌عهده وست به منصب دوهزارو پانصدی ذات وهزارسوار سرافرازی یافت. سربلندی رای به‌منصب دوهزارو پانصدی ذات و هـزرو ششصد سوار ممتاز گشت. روز گمشنبه بیست‌وششم حضرت واهب‌ـ العطایا فرزند اقبالمند شاهجهان را پسری از صبیهٔ آصف‌خان کرامت فرمود. هزارمهر نذر گذرانیده لتماس نام‌نمود. امیدبخش‌نام‌کردم. امید که قدمش برین دولت [۲۲۸الف]مبارك وفرخنده باد. روزمبارکشبه بیست‌وهفتم مقام‌شد. درین چندروز از شکـار جرز و تـوغذری محظوظ بودم. جرزبور را فرمودم که وزن کـردند، دوسیر ویك‌پاو جهانگیری بـرآمده ابلق دوسیروتیم‌پاو وتوغذری کلان یك‌سیر سوای از جرزبور کلانترشد.

روز مبارکشنبه پنجم‌دی‌ماه الهی درمقام اکبرپور ازکشتی برآمده به‌راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. ازآگره تامنزل مذکور که دردوکروهی برگنه بـوریه واقع است یکصدوبیست‌وسه کروه هست. به‌راه دریا که نودویك کروه به‌راه خشکی است. به سی‌وچهار کوچ وهفده مقام طی‌شد وسوای این‌هفته دربرآمدن شهر ودوازده روز درپالم به‌جهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد. درین تـاریخ جهانگیرقلی‌خان از بهـارآمده دولت زمین‌بوس دریافت وصدمهر نذر وصدروپیه به‌رسم نذر گذرانید. از مبارکشنبه گذشته تاگمشنبه یازدهم پی‌درپی کوچ واقع‌شد. روز مبارکشنبه دوازدهم ازسیرباغ‌سرهند خوشوقت گشتم. اگرچه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش‌ازین داشت نمانده، معهذا غنیمت است. خوجه ویسی که از زراعت وعمارت صاحب‌وقوف است محض به‌جهت مرمت این باغ اورا کروری سرهند ساخته، پیش ازساعت کوچ ازدارالخلافه آگره رخصت فرموده‌بودم. بقدر ترتیب ومرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد کـه اکثر درختهای کهنه بی‌طراوت را دورساخته نهالهای تازه بنشاند وغرق‌بندی‌را از سرنو صفا داده عمارتهای قدیم‌را تعمیر نماید. ودیگر عمارات از حمام وغیره در جاهای مناسب حکـم شد که اساس نهد. درین تـاریخ دوست‌بیگ که از کومکیان عبدالله‌خان است به‌منصب هفتصدی ذات وسیصدوپنجاه‌سوار سرافرازی یافت. مظفرحسین پسر وزیر خان به‌منصب هشتصدی‌ذات وسیصدسوار ممتاز [۲۲۸ب]گشت. شیخ‌قاسم به‌خدمت‌صوبه‌دکن رخصت‌شد. روزمبارکشنبه نوزدهم حسب‌الالتماس فرزند سعادتمند شاهجهان به‌منزل او تشریف ارزانی فرمودم به جهت ولادت فرزندی که حق جل‌سبحانه کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید. ازان جمله شمشیر تیمچه یکه‌آویز که کاروندیك است وقبضه وبندو بادآن از تیلم فرنگ تراش

ترتیب یافته. الحق پاکیزه ومطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانــه در برهانپور به‌آن‌فرزند گذرانیده‌بود. چون خوش‌صورت و خوش‌فعل است داخل فیلان خاصه حکم‌شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد یك‌لك وسی‌هزارروپیه شد. وقسریب به‌چهل‌هزار روپیه به‌والده‌ها و ولی‌نعمتهای خود گذرانیده.

درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بهکر یك‌رأس رنگ که در خــردی از کوه‌آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. به‌نظر گذشت. بغایت خوش آمد. از قسم مارخورو قوچ کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ به‌نظر درنیامده بود. فرمودم که بابز برابری یکجا نگاه‌دارند تاجفت شود ونتایج بهم‌رسد. بی‌تکلف نسبتی به‌مارخور و قوچقار نــدارد. و سید بــایزید به‌منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرافراز شد. روز دوشنبه بیست‌وسیوم مقیم‌خان را به‌خلعت واسپ وفیل وکهپوه مرصع سرافرازساخته به‌صوبه بهار تعیین فرمودم. روزشنبه بیست‌وهشتم برلب‌آب بیاه جشن فرزند اقبالمند شاه‌جهان ترتیب یافت وهمدرین روز راجه بکرماجیت که به‌محاصره قلعهٔ کانگره اشتغال دارد به‌جهت عرض بعضی مستدعیات حسب‌الحکم به‌درگاه آمده سعادت‌آستانبوس دریــافت و روز دوشنبه سی ام فرزند شاه‌جهان به‌جهت دیدن عمارات دولتخانه کــه به‌تازگی احــداث یافته ده‌روز رخصت‌گرفته به‌لاهور شتافت. وراجه بکرماجیت به‌عنایت‌خنجر خاصه وخلعت اسپ سر فراز گشته به‌خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روز کمشنبه دوم [۲۲۹الف] بهمن‌مــاه الهی بــاغ کــلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. درین‌زمین حضرت عرش‌آشیانی بر تخت خلافت جلوس فــرموده‌اند. چون خبر نزدیك‌شدن خان‌عالم به‌درگاه رسید هرروز یکی از بنده‌هارا به‌جهت سرافــرازی او به رسم استقبال فرستاده به‌انواع و اقسام مراحم ونوازش پایه عزت ومنزلت او افزودم و عنوان فرامین را به‌مصرعی یا بیتی بدیههٔ مناسب مقام زینت بخشیده به‌عنایتهای سرشار مخصــوص ساختم. ازجمله یك‌مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم‌آمد. بیت.

به‌سویت فرستاده‌ام بوی خویش	که آرم ترا زودتر سوی خویش

روز مبارکشنبه سیوم درین باغ کلانورخان عالم به‌سعادت آستانبوس سرافرازی‌یــافته صدمهر وهزارروپیه به‌صیغهٔ نذر آورد و پیشکشهای خــود را به‌مرور خــواهد گذرانید. ذیل بیگ‌ایلچی برادرم شاه‌عباس بــامراسله شاهی ونفایس آندیارکــه به‌رسم سوغــات ارسال داشته‌اند متعاقب می‌رسد. از عنایت ومرحمتی که بر درم به‌خان عالم می‌فرموده‌اند اگر به تفصیل مرقوم گردد حمل براغراق خــواهد شد. همواره درمحاورات خــان‌عالم خطاب می‌-

کرده‌اند ولحظه‌ای از خدمت خود جدا نمی‌داشتند وبه‌حسب اتفاق اگر روزی پاشبی در خانه خود خواستی بسر برد بی‌تکلفانه به‌منزل او تشریف برده پیش از پیش اظهار مرحمت می‌فرمودند. روزی در فرح‌آباد شکار قمرغه طرح افگنده به‌خان عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه ازراه ادب‌کمانی یادو تیر پیش‌آورده شاه پنجاه‌تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند. قضارا ازین تیرها پنجاه‌تیر شکار می‌رسد ودوتیرخطا می‌شود. آنگاه به چندی از ملازمان او که درمجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی می‌فرمایند. اکثری خوب می‌اندازند. ازجمله محمدیوسف قراول تیری‌زده که از دوخوك پران گذشته واستادهای بساط قرب بی‌اختیار آفرینها کرده‌اند؛ ودرهنگام رخصت‌خان عالم‌را درآغوش عزت‌گرفته التفات بسیار اظهار نمودند وبعداز آنکه ازشهر برآمده بازبه [۲۲۹ب] منزل او تشریف برده عذرها خواسته وداع‌کرده‌اند. واز نفایس ونوادر روزگار که خان‌عالم آورده الحق از تائیدات طالع‌او بود که چنین تحفه به‌دست‌او افتاده مجلس جنگ صاحب‌قران است بالتمش‌خان وشبیه آن‌حضرت واولاد وامجاد وامرای عظام که در آن جنگ سعادت همراهی اختصاص داشتند‌کشیده ونزدیك به‌هرصورتی نوشته‌که شبیه‌کیست. واین مجلس مشتمل است بردویست وچهل‌صورت، و مصور نام‌خودرا خلیل‌میرزای شاهرخی نوشته وکارش به‌غایت پخته وعالی است وبقلم استادبهزاد مناسبت ومشابهت تمام‌دارد. اگر نام مصور نوشته نبودی گمان‌می‌شد که کار بهزاد باشد. وچون به‌حسب تاریخ و پیشتر هست اغلب‌ظن آن‌که بهزاد ازشاگردان اوست وبه‌روش او مشق‌کرده واین‌گرامی تحفه ازکتابخانه علیین آشیانی شاه اسمعیل ماضی ویا ازشاه‌طهماسب به‌سرکار برادرم شاه‌عباس انتقال یافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به‌دست شخصی فروخته، قضارا در صفاهان این مجلس به‌دست خان‌عالم می‌افتد وبه‌شاه نیز خبرمی‌رسد که او چنین تحفه به‌هم‌رسانیده و به‌بهانهٔ تماشا ازو طلب می‌فرمایند. خان‌عالم هرچند خواست که به‌لطایف‌الحیل بگذراند چون مکرر به مبالغه اظهار فرمودند ناگزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به‌مجرد دیدن شناخته‌اند. روزی چند نزدخود نگهداشته غایتاً‌چون توجه خاطر مارا به‌امثال این‌نفایس می‌دانند که درچه‌مرتبه است و زخواستن نیز در کلی و جزئی بحمدالله‌که مضایقه نیست حقیقت‌را به‌خان‌عالم ظاهر ساخته‌باز به‌مشار الیه‌لطف نمودند. در وقتی که خان‌عالم را به‌عراق می‌فرستادم بشنداس‌نام مصوری‌راکه درشبیه‌کشی ازیکتایان روزگاراست همراه داده‌بودم‌که شبیه شاه وعمده‌های دولت ایشان‌را کشیده بیارد. شبیه‌اکثری را کشیده بود. به‌نظر درآورد. خصوصاً شبیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب‌کشیده بود. چنانچه مابه‌هرکس از بنده‌های ایشان نمودم، [۲۳۰الف] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده‌بود. همدرین تاریخ قاسم‌خان بادیوان و بخشی لاهـور دولت زمین‌بـوس دریافتند. بشنداس مصور به‌عنایت فیل‌سرافرازشد.

باباخواجه که از کومکیان صوبه قندهار است به‌منصب هزاری‌ذات و پانصـدوپنجاه سوار ممتاز گشت. روزسه‌شنبه هشتم مدار المهامی اعتمادالدوله لشکر خـود را نشان داد. با آنکه ضبط صوبه پنجاب به‌عهده وکلای ایشان مقرر است ودر هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار به‌نظر درآوردند. چون وسعت ملك کشمیر آن‌قدر نیست که محصولش به‌جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفا کند و از طنطنه نهضت رایـات عـالیات نرخ غلات وحبوبات به‌تغییراعلا رسیده‌بود به‌جهت رفاهیت عامه خلایق حکم‌شد که بنده‌هایی که در رکاب‌اند سامان‌مردم خود نموده ومعدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تتمه را به‌محال جاگیرخودها رخصت نمایند؛ وهمچنین در تخفیف‌دادن چارواها و شاگـرپیشه نهایت تأکید واحتیاط مرعی دارند. روز مبارکشنبه دهم فرزند اقبالمند شاه‌جهان ازلاهـور آمـده سعادت قدمبوس دریافت. جهانگیرقلی‌خـان را بـه‌خلعت واسپ وفیل سرافـراز ساخته بـابرادران و فرزندان به صوبه دکن رخصت فرمودم. درین تاریخ طالبا بـه‌خطاب ملك‌الشعرایـی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یك‌چندی بااعتمادالدوله می‌بود، چـون رتبه سخنش از همگنان درگذشت در سلك شعرای پای‌تخت منتظم گشت و این چندبیت ازوست. ابیات

زغارت چمنت بربهار منتهاست | که گل به‌دست‌تو ازشاخ‌تازه‌ترماند

*

لب زگفتن چنان بستم که گـویی | دهان بـرچهره زخمی بـود بـه شد

*

عشق در اول و آخـر همه ذوقست و سماع

این شرابیست که هم پخته وهم‌خام خوش ست

*

گر من بجای جوهر آئینه بودمی | بی رونم ترا به توکی می نمودمی

*

دو لب دارم یکی در می‌پرستی | یکـی در عذرخـواهیهای مستی

روز دوشنبه [۲۳۰ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان‌قوام رباعی گفته گذرانید. رباعی:

گردی که ترا ز طرف دامن ریزد | آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریـزد

گرخاك درت به امتحان بفشارند / از وی عــرق جبین شاهــان ریزد

معتمدخان درین‌وقت رباعیی خواند، مرا به‌غایت خوش‌آمد، و دربیاض خود نوشتم:

رباعی:

زهرم به‌فراق خودچشانی که چه‌شد؟ / خون‌ریزی وآستین‌فشانی که چه‌شد؟

ای‌غافل از آنکه تیغ‌هجر توچه‌کرد / خاکم بفشار تـبـدانی کــه چه‌شد؟

طالب‌صفاهانی‌الاصل است. در عنفوان شباب به‌لباس تجرید وقلندری گذارش به‌کشمیر افتاده ازخوبی جا ولطافت آب‌وهوا دل‌نهاد آن‌ملك‌شده توطن وتأهل اختیارنموده و بعد از فتح کشمیر به‌خدمت عرش آشیانی پیوست. درسلك بنده‌های درگاه انتظام‌یافته، الحال‌عمرش قریب به‌صدرسیده درکشمیر به‌فراغ خاطر باقرزندان ومتعلقان به‌دعای دولت ابد قرین‌مشغول است.

چون به‌عرض رسید که درلاهور میان شیخ‌محمد میرنام درویشی‌است سیدالاصل به‌غایت فاضل ومرتاض ومبارك‌نفس وصاحب‌حال، وددرگوشهٔ توکل وعزلت منزوی گشته از فقر غنی، واز دنیا مستغنی نشسته است. بنابرین خاطر حق‌طلب به‌ملاقات ایشان رغبت افزود وچون به لاهوررفتن متعذر بود رقعه‌ای در خدمت ایشان نوشته شوق باطن‌را ظاهر ساختم وآن عزیز باوجود کبرسن وضعف بنیه تصدیع کشیده وتشریف آوردند ومدت ممتد تنها با ایشان نشسته صحبت مستوفی داشته‌شد. الحق ذات شریفی‌است ودرین‌عهد به‌غایت غنیمت وعزیز الــوجود است، و ایـن نیازمند از خود برآمــده بــا یشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق [۲۳۱الف] ومعارف استماع افتاد. هرچند خواستم نیـازی بگذرانم چون پـایهٔ همت ایشان را ازآن عالیتر یافتم خاطر به ظهار این‌مطلب رخصت نداد. پوست‌آهوی‌سفید به‌جهت جای نماز به‌ایشان گذرانیدم. فی‌الفور وداع‌شده به‌لاهور تشریف‌بردند.

روز یکشنبه بیست‌وسیوم در حوالی دولت‌آباد نزول مــوکب‌اقبال اتفاق افتاد. دختر باغبانی به‌نظر درآمد بابروت وریش انبوه مقدار یك قبضه. ظاهرش به‌مردان مشتبه در میان سینه‌هم موی برآمده اما پستان ندارد. به‌تفرس دریافتم بایدکه فرزندنشود. دراثنای مکـالمه گفت که مرا تاحال حیض نیامده واین دلیل است برآن. به‌چندی از عورات فرمودم کـه به گوشه‌ای‌برده ملاحظه نمایندکه مبادا خنثی باشد. معلوم‌شدکه از دیگرعورات سرموی تفاوت ندارد. بنابرغرایب درین‌جریده اقبال ثبت افتاد.

روز مبارکشنبه بیست‌وچهارم باقرخان از ملتان‌آمده سعادت زمین‌بـوس دریـافت، در اوراق گذشته مرقوم‌گشته الله‌داد پسرجلاله پیرتاریکی از لشکرظفر اثرفرار نموده راه ادبار

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنایی باقرخان به‌اعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گناه‌می‌نماید. حسب‌الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کردهٔ خودپشیمان‌گشته روی امید به‌درگاه نهد زلالت جرایم او به عفو مقرون گردد. درین‌تاریخ باقرخان اورا به‌درگه‌آورد ومجدداً به‌شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت و ندامت به‌زلال عفواز ناحیهٔ احوال او شست وشو خواهد یافت. سنگرام زمیندار جمو به خطاب‌راجگی ومنصب هزاری‌ذات و پانصدسوار وعنایت فیل وخلعت سرافرازشد. عرب خواقی فوجدار میانه دوآب بـه‌منصب هشتصدی‌ذات وپانصدسوارممتاز گشت. خواجه‌قاسم هفتصدی‌ذات ودوصدوپنجاه سوارفرق عزت‌برافراخت. به‌تهمتن‌بیگ پسر قاسم کوکه منصب پانصدی‌ذات وسیصدسوار مـرحمت [۲۳۱ب] شد. به خان‌عالم فیل خاصه مع تلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقرخان‌را به‌منصب هزاروپـانصدی ذات پانصدسوار سرافراز فرموده باز به‌صوبه‌داری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست‌وهشتم پرگنه گرهی که به‌ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب‌الحکم قراولان پیشتر آمده‌جرگه ترتیب داده‌بودند. روزیکشنبه غرهٔ اسفندارمذ الهی شکار را ازشش کروه مسافت رانده روز مبارکشنبه دوم‌به‌شاخیند درآوردند ویکصدویک‌رأس ازقوچ وچهکاره شکارشد. چون مهابت‌خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به‌التماس او حکم‌فرموده بودم که اگر از نسق آن‌مهم اطمینان حاصل‌کرده باشد واز هیچ‌رهگذر دل‌گـرانـی ندارد افـواج را در تهانجات گذاشته جریده متوجه درگاه‌شود. درین روز سعادت آستانبوس دریافته صدمهرنذر گذرانید. خان عالم به‌منصب پنجهزاری‌ذات وسه‌هزارسوار سرافرازگشت. مقارن این‌حـال عرضداشت نورالدین‌قلی از ره پونچ رسیده نوشته بودکه‌کریوه‌ها را حتی‌الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضارا چند شبانروز بارندگی شد وبالای کوتل به‌ارتفاع سه‌ذرع برف افتاده هنوز می‌بارد اگر تایکماه بیرون کوه توقف فرمایند، عبور ازین‌راه میسر است والا دشوار می‌نماید. چون عرض ازین عزیمت دریافت موسم بهار وشکوفه‌زار بود از توقف فرصت از دست می‌رفت ناگزیر عطف عنان نموده به‌راه پکلی ودهمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع‌شد. باآنکه آب تاکمر بـود چون بغایت تند می‌رفت ومردم درگذشتن محنت مـی‌کشیدند حکم‌فرمودم کـه دویست‌زنجیر فیل بـرسر گذرها برده اسباب مردم را بگذرانند وجمعی [۲۳۲الف] که ضعیف وزبون باشند نیزسواره عبور نمایند تاآسیب‌جانی ومالی به‌نامرادی نرسد.

درین تاریخ خبر فوت خواجه‌جهان رسید. او از بنده‌های قدیم و خدمتگران زمان شاهزادگی بود. اگرچه درآخر از ملازمت من جدا شده روزی‌چند به‌خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به‌جای بیگانه نرفته بود به‌خاطر من چندان گران نیامد. چنانچه بعداز جلوس رعایتی که درمخیلهٔ او نگذشته بود فرمودم، تاآنکه به‌منصب پنجهزاری ذات وسه‌هزارسوار سرافرازی یافت؛ وشرح‌احوال او به‌تقریبات در جریده اقبال ثبت افتاد. خدمات‌عمده را متمشی شد ودرکارهای طرفه کدی داشت. غایتاًاز کسب قابلیت استعداد ذاتی و دیگرجزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بی‌نصیب بوده درین روزها ضعف‌قلبی به‌هم رسانیده، روزی‌چند باوجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت بسر برد وچون ضعف او اشتداد یافت ازکلانور رخصت‌گرفته به‌لاهور شتافت ودر آنجا به‌اجل طبیعی درگذشت. روزشنبه چهارم مه‌مذکور قلعه رهتاس مخیم اردوی ظفر قرین گشت. قاسم‌خان رابه‌عنایت‌اسپ وشمشیر وپرم نرم‌خاصه سرافراز ساخته، رخصت لاهور فرمودم. باغچه ی درسرراه و قع بود، سیرشکوفه کرده‌شد. ازین منزل تیهو به‌هم‌رسید. گوشت تیهو از کبک لذیذتر است.

روزیکشنبه پنجم میرزاحسن پسر میرزارستم بـه منصب هزاری‌ذات و چهـارصدسوار ممتاز گشته، به‌صوبهٔ دکن تعیین‌شد. خواجه‌عبداللطیف قوش‌بیگی نیز به منصب‌هزاری ذات و چهارصدسوار سرافرازی یافت. درین سرزمین گلی به‌نظر درآمـد، درون‌سفید، بیرون‌سرخ؛ وبعضی درون زرد وبیرون‌سرخ. به‌فارسی لالهٔ بیگانه می‌گویند، وبه‌هندی تهل بـه‌معنی زمین است. چون گل‌کنول مخصوص آب است این‌را تهل‌کنول نامیده‌اند یعنی کنول‌صحرایی.

روز مبارکشنبه نهم عرضداشت دلاورخان‌حاکم[۲۳۲ب]کشمیر نویدرسان فتح کشتوار گشت. تفصیل این‌اجمال، بعد ازرسیدن‌او به‌پایهٔ‌سریرجاه وجلال، رقم‌زدهٔ کلک وقایع‌نگار خواهد شد. فرمان مرحمت عنوان‌باخلعت‌خاصه وخنجر مرصع‌فرستاده محصول یکساله ولایت‌مفتوحه به‌جلدوی این پسندیده خدمت عنایت‌شد. روز سه‌شنبه چهاردهم مقام حسن‌ابدال نزول رایات اجلال گشت. چون کیفیت این راه وخصوصیات منازل درضمن وقایع یورش کـابل مرقوم شده به‌تکرار نپرداخت، واز ینجا تاکشمیر منزل به‌منزل نوشته‌خواهدشد. انشاءالله تعالـی. از تاریخی که درموضع اکبرپور به‌مبارکی وخیریت ازکشتی برآمده تاحسن‌ابدال یکصدو هفتادهشت کروه مسافت درعرض شصت‌ونه‌روز به‌چهل‌وهشت کوچ و بیست‌ویك مقام طی‌شد. چون درین سرمنزل چشمه آبی وآبشاری وحوضی درغایت لطافت واقـع است دوروز مقام فرموده، روز مبارکشنبه شانزدهم، جشن وزن‌قمری ترتیب‌یافت؛ وسال پنجاه‌سیوم بـه‌حساب شهور قمری از عمر این‌نیازمند درگاه‌ایزد جل‌شانه به‌مبارکی آغازشد.

چون ازین‌منزل کوه و کوتل ونشیب وفراز بسیار درپیش بوده به‌یك‌دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت‌مریم‌الزمانی بادیگر بیگمان روزی چندتوقف فرموده به‌آسودگی تشریف‌آورند. ومدارالملکی اعتمادالدوله لخاقانی و صادق‌خان بخشی وارادتخان میرسامان‌باعمله‌بیوتات وکارخانه‌جات به‌مرور عبور نمایند وهمچنین رستم‌میرزای صفوی وخان‌اعظم وجمعی از بنده‌ها، به‌راه پونچ رخصت یافتند وموکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب وخدمتگاران ضروری روزجمعه هفدهم، سه‌ونیم کروه کوچ فرموده، درموضع سلطانپور منزل گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسیدکه در اودیپور به‌احل طبیعی مسافر راه عدم‌شد. جگت‌سنگه نبیرهٔ او وبهیم [۲۳۳الف] پسر او در ملازمت می‌باشد. به‌خلعت سرافرازی یافتند، وحکم‌شد که راجه‌کشنداس فرمان مرحمت‌آمیز باخطاب رانائی وخلعت واسپ وفیل خاصه به‌جهت کنورکرن برده مراسم تعزیت وتهنیت به‌تقدیم رساند.

از مردم این‌مرزوبوم استماع افتاد که درغیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه‌ای نباشد آوازی مانند به‌صدای ابر ازین‌کوه به‌گوش می‌رسد واین کوه را گرج می‌نامند وبعداز یك‌سال ودوسال البته چنین صدائی ظاهر می‌شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش‌آشیانی نیز شنیده‌بودم. چون خالی از غرابتی نیست نوشته‌شد. والعلم عندالله.

روزشنبه هژدهم چهارکروه‌نیم گذشته درموضع‌سنجی نزول‌اجلال واقع‌شد. ازین‌منزل داخل پرگنه هزاره‌قارانع است. روزیکشنبه نوزدهم سه‌کروه وسه‌پاو در نوردیده موضع نوشهر منزل‌شد. ازینجا داخل دهمتور است. چندانکه نظرکار می‌کرد جلگه‌های سبز درمیان گل تهل کنول وقطعه گل‌سرشف شگفته بود و به‌غایت خوش می‌نمود. روز دوشنبه بیستم سه‌ونیم‌کروه کوچ‌فرموده، در موضع سلهرورود موکب مسعود اتفاق افتاد. مهابت‌خان ازقسم جواهر ومرصع‌آلات مواری شصت‌هزار روپیه پیشکش گذرانید. درین‌سرزمین گلی به‌نظر درآمد سرخ آتشین به‌اندام گل‌ختمی، امااز و خردتر وچندین گل یکجا تنگ به‌یك‌دیگرشگفته، از دورچنان نماید که گویا یك گل‌است؛ و درختش مقدار درخت زردآلو می‌شود. ودرین دامن‌کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود در غایت خوشبویی، رنگش از بنفشه کمتر. روزسه‌شنبه بیست‌ویکم سه کروه طی‌نموده در موضع مانکلی نزول‌اقبال واقع‌شد. درین‌روز مهابت‌خان را به‌خدمت بنگش رخصت فرموده اسپ وفیل خاصه وخلعت وباپوستین مرحمت‌نمودم. امروز تاآخر منزل تقاطر بود. شب‌یکشنبه بیست‌ودوم نیز باران شد. وقت‌سحر برف‌بارید. [۲۳۳ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

برنخاست و بیست‌وپنج‌زنجیر فیل ازسرکار خاصه شریفه تصدق‌شد. به‌جهت بارندگی دوروز مقام فرمودم. روزمبارکشنبه بیست‌وسیوم سلطان‌حسین زمیندار پگلی دولت زمین‌بوس دریافت. ازینجا داخل ملك پگلی است. ازغرایب اتفاقات آنکه دروقتی که حضرت عرش آشیانی تشریف می‌بردند در همین‌منزل برف بریده بود. الحال نیز باریده. دربن‌چندسال اصلا برف‌نباریده بلکه باران‌هم‌کم‌شده‌بود. روزجمعه بیست‌وچهارم چهارکروه طی‌نموده درموضع سوادکه‌محل‌نزول‌موکب متصورگشت، درین‌راه‌هم اجمه بسیار بود ودرخت زردآلو وشفتالو صحرا صحرا شگوفه‌کرده سراپا درگرفته بود. ودرختهای صنوبر جوان نیز دیده را فریب می‌داد. شنبه بیست‌وپنجم قریب سه‌ونیم کروه درنوردیده ظاهر پگلی به‌ورود موکب مسعود آراستگی یافت. روز یکشنبه بیست‌وششم به‌شکار کبك سوارشده آخرهای روز به التماس سلطان‌حسین به‌منزل او تشریف‌برده پایهٔ عزتش برامثال واقران افزودم. حضرت عرش‌آشیانی نیز به‌منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسپ وخچر وباز وچره پیشکش کشیده اسپ و خنجر به‌او بخشیده، فرمودم‌که بازوچره را بگریز بسته آنچه خوب برآید به‌نظر خواهد گذرانید.

سرکار پگلی سی‌وپنج کروه درطول، وبیست‌وپنج درعرض است، مشرق‌رویه‌کوهستان کشمیر، وبرسمت مغرب اتك بنارس، وبه‌جانب شمال‌کشتوار، وبه‌جانب جنوب گهکر واقع است. در زمانی که صاحبقران گیتی‌ستان فتح‌هندوستان نموده به‌دارالملك توران عنان‌اقبال معطوف داشته‌اند، این طایفه را که ملازم رکاب نصرت اثر بودند درین حدود بورت مرحمت نموده گذاشته‌اند. می‌گویند که ذات ماقارلغست. اما مشخص نمیدانند که درآن وقت کلانتر اینها که بود وچه نام داشته. الحال خود لاهوری محض‌اند و به زبان چانمتکلم وحقیقت مردم دهتمور نیز بدین‌قیاس است. درزمان عرش‌آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهتمور بود. الحال بهادر پسر اوست. اگرچه باهم نسبت [۲۳۴الف] وخویشی وپیوند دارندلیکن نزاعی لازمهٔزمیندار ن است همیشه برسرحدوحدودمی‌باشد، وآنها پیوسته دولتخواه آمده‌اند. سلطان‌محمود پدر سلطان‌حسین وشاهرخ هردو دروقت شاهزادگی به‌ملازمت‌می رسیده‌بودند. باآنکه سلطان‌حسین هفتادسال داشت در قوای ظاهر صلا فتوری راه نیافته، وتاب وطاقت سواری وتردد چنانچه باید دارد. درین ملك بوره می‌سازند ازنان وبرنج، که آنرا سرمی‌گویند. عملا از بوزه بسیارتندتر، ومدار خوراك این‌مردم برسراست وهرچند کهنه‌تر باشد، بهتر است. واین‌سررا درهم کرده سرخم‌را محکم بسته دوسال وسه‌سال درخانه نگاه می‌دارند وبعدازآن زلال روی خم‌را گرفته چها می‌سازند و آن را آچهی می‌نمند. وآچهی ده‌ساله

هم می‌باشد. پیش آنها هرچند کهن‌سال‌تر بهتر؛ واقل مدت یك‌سال است. سلطان‌محمود کاسه کاسه ازین‌سر مـی‌گرفت ولا جرعه در مـی‌کشید. سلطان‌حسین‌هم ملتزم است و به‌جهت من از فرد اعلایش آورده‌بود. یك‌بار برای امتحان خوردم. پیش ازین‌هم خورده‌شده بود. کیفش مشتهی است اما خالی از کرخی نیست و معلوم‌شد که اندك بنگی‌هم همـراه مـی‌سازند. در خمارش خواب غلبه می‌کند. اگـر شراب نباشد بضرور بدل شراب می‌تواند شد. از میوه زردآلود وشفتالو وامرود می‌شود. چون تربیت نمی‌کنند وخود روست همه ترش و ناخوش می‌باشد. از سرشکوفه آنها محظوظ می‌توان شد. خانه ومنازل هم ازچـوب است؛ به‌روش اهل کشمیر می‌سازند. جانورشکار به‌هم می‌رسد. اسپ، اشتر، و گاومیش می‌دارند. بزومرغ بسیار فراوان است. استرش ریزه می‌شود. به‌جهت بارگران به‌کار نمی‌آید.

چون به‌عرض‌رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا به‌اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست، حکم‌شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند، وسه‌چهار روز آذوقه برگیرنـد. از ملازمان رکاب سعادت چندی بـه همراهی برگزیده، بقیهٔ مردم به‌سرکردگی [۲۳۴ب] خواجه‌ابوالحسن بخشی‌چند منزل عقب می‌آمده باشند. باکمال احتیاط وتأکید هفتصدزنجیر فیل به‌جهت پیشخانه و کارتجات ناگزیر نمود. منصب سلطان‌حسین چهارصدی ذات وسیصدسوار بود. درین‌وقت به‌منصب ششصدی و سیصدوپنجاه سوار سرافرازی یافت وخلعت وخنجر مرصع وفیل مـرحمت فـرمودم. بهادر دهمتوری که به‌کومك لشکر بنگش تعیین است منصب‌او ازاصل واضافه دوصدی‌ذات ویکصد سوار حکم‌شد. روز گمشنبه بیست‌ونهم پنج کروه ویك‌پاو، کوچ‌نموده از پل رودخانه نین‌سکه‌گذشته منزل گزیدم. این نین سکه از طرف شمال به‌جانب جنوب می‌رود. این رودخانه از میان کوه وارو که مابین ولایت بدخشان وتبت واقع است بـرآمده. چـون درینجا آب مذکور دوشـاخ‌شده به‌جهت‌عبور لشکرمنصور حسب‌الحکم دوپل ازچوب مرتب ساخته بودند. یکی‌درطول هژده‌ذرع ودوم چهارده‌ذرع ودر عرض هر کدام پنج‌ذرع. ودرین‌ملك طریق‌ساختن پل آنکه درختهای شاخدار برروی‌آب می‌اندازند وهردو سرآن را به سنگ بسته استحکـام می‌دهند وتخته‌چوبهای سطبر برروی آن انداخته به‌میخ وطناب قوی مضبوط مـی‌سازند؛ و به اندك مرمتی سالهای سال برجاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار وپیاده از روی‌پل گذشتند. سلطان‌محمود، نام این‌رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارکشنبه سی‌ام قریب سه‌ونیم کروه در نوردیده برلب رودخانه کشن گنگا منزل‌شد. درین‌راه کوتلی واقع‌است به‌غایت بلند. ارتفاع آن یك‌کروه، نیز نشیب یك‌ونیم کروه؛ واین کـوتل را بیم

درنگ می‌نامند. ووجه تسمیهٔ آن‌که به‌زبان کشمیری پنبه‌را بیم می‌گویند. چون حکام کشمیر داروغه گماشته‌بودند که از بار پنبه‌تمغا بگیرند ودر اینجا به‌جهت‌گرفتن تمغا درنگ می‌شده بنابرین به‌بیم درنگ شهرت یافته وازگذشت‌کوتل آبشاری است درنهایت لطافت. پیاله‌های معتاد را برلب‌آب وسایه درخت خورده، [۲۳۵الف] وقت‌شام به‌منزل رسیدم.

برین‌رودخانه پلی بودکه ازقدیم پنجاه‌وچهارذرع درطول ویك‌ونیم ذرع در عرض که پیاده‌ها می‌گذشتند. حسب‌الحکم پلی دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه‌وسه‌ذرع، وعرض سه‌ذرع. چون‌آب عمیق وتند بود فیلان را برهنه گذرانیده سوار وپیاده واسپ از روی پل‌گذشت. حسب‌الحکم حضرت عرش‌آشیانی سرایی از سنگ و آهك در غایت واستحکام برفراز پشته مشرف بر آب‌اساس یافته. یك‌روز به‌تحویل مانده معتمدخان را پیشتر فرستاده شده بودکه به‌جهت تخت‌نشین وآراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاعی وامتیازی جشن داشته‌باشد اختیارنماید. اتفاقاً از پل‌گذشته مشرف برآب‌پشته‌ای واقع بود سبز وخرم، برفراز آن سطحی پنجاه‌ذرع‌گویا کارفرمایان قضا وقدر به‌جهت چنین‌روزی مهیای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی‌رابرفرازآن پشته ترتیب داده‌بود به‌غایت‌مستحسن افتاد. معتمدخان مورد تحسین وآفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب می‌آید و به‌جانب شمال می‌رود. آب بهت از سمت مشرق آمده وبه رودخانه کشن گنگا پیوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نیراعظم مرادبخش عالم به‌شرف‌خانه حمل روزجمعه پانزدهم شهر ربیع‌الثانی سنه ۱۰۲۹ یك‌هزارو بیست‌ونه‌هجری بعدازانقضای دوازده‌ونیم گهری که پنج‌ساعت نجومی باشد تفاق افتاد. وسال پانزدهم از جلوس این‌نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهارکروه ونیم‌پاو کوچ نموده ودر موضع مکر منرل‌گزیدم. درین راه کوتل نبود، قدری سنگلاخ داشت.طاوس ودراج‌سیاه ولنگور که درولایت گرم سیر می‌باشد دیده‌شد. ظاهراً در سردسیر هم می‌توانند بود. از اینجا تا کشمیر همه‌جا راه برکنار دریای بهت است‌ودوجانب‌کوه واقع‌شده، واز ته‌دره آب درغایت تندی‌پرجوش وخروش می‌گذرد. وهرچند فیل‌کلان [۲۳۵ب] باشد نمی‌تواند پای خودرا قایم ساخت. فی‌الفور می‌غلطاند و می‌برد. سگ‌آبی هم دارد. روزیکشنبه سیوم چهارکروه ونیم طی‌نموده در موسران نزول فرموده شب‌جمعی از سوداگران‌که درپرگنه باره‌موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیهٔ باره‌موله پرسیده‌شد عرض‌کردند که باراه به‌زبان هندوی خوك را مـی‌گـویند و موله مقام را، یعنی جای باراه؛ وازجمله اوتارکه درکیش هنود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله به‌کثرت استعمال باره موله شده.

روزدوشنبه چهارم دونیم کروه گذشته در بهولباس منزل‌گزیدم. چون این کـوهها را به‌غایت تنگ ودشوار نشان می‌دادند وازهجوم مردم عبور به‌صعوبت وزحمت میسرمی‌شددوش به‌معتمدخان حکم فرمودم که غیراز آصف‌خان وچندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند واردو را یك‌منزل عقب مـی‌آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خودرا پیش‌ازین حکم روانه ساخته بود. بعداز آن به‌مردم خود می‌نویسد که در به ب من چنین حکم‌شده به‌هرجاکه رسیده‌باشید توقف نمایید. برادران او درپای کـوتل بهولباس این‌خبر را شنیده همانجا دیره فرود می‌آرند. در زمانی که مـوکب‌اقبال قریب به منزل‌او رسید برف وباران باریدن آغازکرد. هنوز یك‌میدان راه طی‌نشده بـودکه دیـره او نمایان‌شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده بااهل محل به‌منزل مشارالیه فـرود آمده از آسیب سرما وبرف وباران محفوظ ماندیم. برادران او حسب‌الحکم به‌طلب او دوانیدند. در وقتی‌که این مژده بـه‌او می‌رسد که فیلان پیشخانه بـرفراز کوتل بـرآمده راه را تنگ ساخته‌اند، چون سواره گذشتن متعذر نمود از غایت شوق وذوق پیاده سرازپا نشناخته و در عرض دوساعت، دونیم‌کروه مسافت طی نمـوده خود را به‌ملازمت رسانید، وبـه زبان حال این بیت [۲۳۶الف] می‌خواند. بیت:

آمد خیالت نیم شب جـان دادم و گشتم خجل
خجلت بود درویش را تا که چو مهمان در رسد

آنچه در بساط‌او بود از نقد وجنس وناطق و صامت تفصیل‌کـرده بـه‌رسم پای‌انداز معروض داشت. همه را به‌او بخشیدم وفرمودم‌که متاع دنیا در چشم همت‌ما چه نماید. جوهر اخلاص‌را به بهای‌گران خریداریم واین اتفاق از اثر اخلاص وتأییدات طالع او بایدشمرد که مثل من پادشاهی بااهل‌حرم خود یك‌شبانروز درخانهٔ او بفراحت وآسودگی بسر بـرد، و اور درامثال واقر ن وابنای جنس سرافرازی نصیب شود.

روز سه‌شنبه پنجم، دوکروه گذشته درموضع کهـئی نزول‌اجلال اتفاق افتد. سروپای که دربرداشتم به‌معتمدخان مرحمت فرمودم، ومنصب اواز صل واضافه هزاروپانصدی ذات و پانصدسو ر حکم‌شد. واز این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کـوتل بهولباس یعقوب پسریوسف‌خان‌کشمیری باافواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه‌بهگوان داس

پدر راجه‌مان‌سنگه سردار بود جنگ کرده‌اند. درین‌روز خبررسید که سهراب‌خان پسر رستم‌خان میرزا در آب بهت غریق بحرفنا گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم یك منزل عقب می‌آمد. در راه بخاطرش می‌رسد که به‌دریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم میسر بوده هرچند مردمش مانع‌می‌آیند ومی‌گویند که درین‌قسم هوای سرد بی‌ضرورت درین چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می‌غلطانند درآمدن از آئین حزم و احتیاط دور است، به‌حرف آنها مقید نمی‌شود؛ وچون وقت ناگزیر در رسیده بود ازغایت خودرایی و غرور وجهالت به اعتماد شناوری خود که درین‌فن بی‌نظیر بود، جلدی‌تر مـی‌شود و بایك‌نفر خدمتیه ویك کس‌دیگر که شناوری می‌دانسته‌اند، برفراز سنگی که برلب‌آب بود برآمده خود را به‌دریا می‌اندازد. به‌مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی‌تواند خودرا جمع ساخت، و به شناوری پرداخت. افتادن همان بود ورفتن همان بود. سهراب‌خان باخدمتیه رخت [۲۳۶ب] حیات به‌سیل فنا در داد. کشتی‌گیر به‌صد جان‌کندن، کشتی وجود به‌ساحل سلامت رسانید. میرزارستم را غریب تعلقی ومحبتی بااین‌فرزند بود. در راه پونچ ز شنیدن خبر جانگاه‌جامه شکیبایی چاك زده، بیتابی واضطراب بسیار ظاهر می‌سازد و باجمیع متعلقان خـویش لباس ماتم پوشیده سروپا برهنه متوجه ملازمت می‌شود واز سوز وگداز مادرش چه نـویسد. اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غیتاً پیوند دل بااین فرزند داشت. سنش بیست‌وشش بود. در بندوق‌اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل وارابه به‌خوب می‌دانست. درپورش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شد که در پیش فیل خـاصه سوار شود. در سپاهیگری خیلی چسپان می‌نمود.

روزگمشنبه سه‌کروه طی‌نموده درموضع دیوند منزل‌شد. روز مبارکشنبه هفتم ازکوتل کوارمت عبور فرموده، درموضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهارکروه ویك‌پاو است. کوتل گوارمت زکوتل‌های صعب است وآخرین‌کوتل این راه است. روز جمعه هشتم قریب به‌چهارکروه طی‌نموده در موضع بلتاد منزل‌شد. درین راه کـوتل نبود. بقدر وسعتی‌داشت صحرا صحرا چمن‌چمن شکوفه وانواع ریاحین زنرگس وبنفشه وگلهای عریب که مخصوص این ملك است به‌نظر درآمد. زجمله گلی دیده‌شد که به‌هیأت عجیب پنج شش‌گل نارنجی رنگ سرنگون شگفته واز میان گلها برگی چند سربرآمده، ازعالم اناناس. نام این‌گل بولانك است و گـل دیگر مثل بونی بر دورآن گلهای ریزه به‌اندام ورنگ یسمن بعضی‌کبود وبعضی سرخ‌چهره، ودرمیان نقطه زرد، به‌غایت‌خوشنما وموزون. نامش لدپوش وپوش‌عی‌العموم گل‌را می‌گویند ارغوان زردهم درین‌راه فراوان‌است. گل

کشمیر ازحساب وشمار بیرون‌است. کدامهارا نویسم وچند توان نوشت. آنچه امتیازی‌دارد مرقوم می‌گردد. درین‌منزل آبشاری برسرراه واقع است به‌غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷الف] از جای بلند می‌ریزد. درین راه آبشاری به‌این‌خوبی دیده‌نشده. لحظه‌ای توقف نموده‌چشم ودل را از تماشای آن سیراب‌ساختم. روزشنبه نهم چهارکروه وسه‌پاو کوچ فرموده به باره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باره موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است واز ینجا تاشهر چهارده‌کروه مسافت است وبرلب آب بهت واقع‌شده. جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف برآب منازل ومساجد ساخته‌اند وآسوده ومرفه الحال روزگار بسرمی‌برند. حسب‌الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیها آراسته‌درین‌مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت درآمدن به‌شهر روز دوشنبه اختیارشده بنابرین درمنزل مذکور توقف صلاح ندیده، فی‌الفور بااهل‌محل برکشتیها نشسته به‌مبارکی و فرخی متوجه مقصد گشتم. دو پهر از روزیکشنبه گذشته به‌شهاب‌الدین‌پور که ازسرکارهای مقررکشمیر است رسیده شد. فرمودم که چنارهای چمن شهاب‌الدین‌پور را بشمارند نودوچهار درخت به‌شمار درآمد. درین‌روز دلاورخان‌کاکر حاکم کشمیر ازکشتوار رسیده دولت آستان‌بوس دریافت وبه‌عنوان عواطف روزافزون پادشاهانه وگوناگون نوازش خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه باید به‌تقدیم رسانیده امیدکه حضرت واهب‌العطایا جمیع بنده‌های بااخلاص‌را چنین فروز عزت‌گرداند. کشتوار برسمت جنوب کشمیر واقع‌است. ازمعموره کشمیر تامنزل آنکه حاکم‌نشین کشتوار است شصت‌کروه مسافت پیموده‌اند.

احوال فتح کشتوار: به‌تاریخ دهم‌شهریورماه الهی سنه‌چهارده دلاورخان یازده‌هزار نفر سوار وپیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با کردعلی میربحری به‌محافظت شهر وحراست سرحدها مقرر داشت وچون گوهر چک وایبه چک به‌دعوی وراثت کشمیر درکشتوار ونواحی‌آن سرگشتهٔ وادی [۲۳۷ب] ضلالت وادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خوددر باجمعی در مقام دیسو که متصل به‌کوتل پیرپنجال واقع‌است به‌جهت احتیاط گذاشت واز منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را باافوجی به‌راه سنگی پورشتافت وجلال نام‌پسر رشید خودرا بانصرالله‌عرب وعلی ملک‌کشمیری وجمعی از بنده‌های جهانگیری براه امن تعیین فرمود؛ وجمال نام پسر کلان خود را باگروهی از جوانان کارطلب به‌هراولی فوج خود مقررنمود. وهمچنین دوفوج دیگر بردست‌راست وچپ خود قرار داد که می‌رفته باشند. چون راه برآمد اسپ نبود چنداسپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را درکل بازگردانیده به‌کشمیر فرستاد وجوانان کار طلب کمر خدمت

به‌میان جان بسته پیاده برفراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام باکافر نبد سرانجام منزل به‌منزل جنگ‌کنان تا امرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود، شتافتند. ودرآنجا فوج‌جلال وجمال‌که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند. ومخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه‌فرار پیش‌گرفتند. بهادران جان‌نثار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پایمردی همت پیموده تادریای مرو شتافتند وبرلب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکراسلام ترددات پسندیده به‌ظهور رسانیدند. و بیه چلك بدبخت باسیاری از اهل ادبار به‌قتل رسید و ازکشته‌شدن ابیه، راجه‌بیدست ودل‌شده راه‌فرار پیش‌گرفت. واز پل گذشته در پهندرکوت که برآن طرف آب واقع ست توقف‌کردند. از بهادران نیز جلو خواستند که ازپل بگذرند برسرپل جنگ عظیم واقع‌شد، وچندی ازجوانان به‌شهادت‌رسیدند. وهمچنین مدت هشت‌شبانروز بنده‌های درگاه سعی درگذشتن آب داشتند وکافران تیره‌بخت هجوم آورده به‌مدافعه ومقاتله تقصیر نمی‌کردند تاآنکه دلاورخان از استحکام [۲۳۸الف] تهانجات وسر نجام آذوقه خاطرجمع‌نموده به‌لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه ازحیله‌سازی وروباه‌بازی وکلای خودرا نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خودرا باپیشکش به‌درگاه می‌فرستم وچون گناه من به‌عفو مقرون گردد وبیم وهراس از خاطر من زایل شود خود نیز به‌درگاه گیتی پناه رفته آستان‌بوسی می‌نمایم. دلاورخان به‌سخن فریب‌آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداد وفرستاده‌های راجه را بی‌حصول مقصود رخصت‌فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسراو باجمعی از نهنگان بحر شجاعت وجلادت بالای‌آب رفته به‌شناوری ودلاوری از آن دریای زخار خونخوار عبورنمودند، و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بنده‌های جانباز از آن طرف هجوم آورده کار براهل ادبار تنگ ساختند، آنها چون تاب مقاومت درخود نیافتند تخته پل‌را شکسته راه‌گریز پیش گرفتند، وبنده‌های نصرت قرین باز پل‌را استحکام داده بقیهٔ لشکر را گذرانیدند، ودلاورخان در پهندراکوت معسکر اقبال آراست و ازآب‌مذکور تادریای‌چناب که اعتقاد قوی این‌سیاه بختان است دوتیرانداز مسافت بوده باشد ودرکنار آب چناب مرتفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر وبه‌جهت آمدورفت پیاده‌ها طنابهای سطبر تعبیه نموده درمیان دوطناب چوبهایی مقدار یك‌بدست پهلوی یکدیگرمستحکم بسته یکطرف طناب را برقله‌کوه وسردیگر را برآن‌طرف آب مضبوط می‌سازند ودوطناب دیگر یك‌گز از آن بلندتر تعبیه می‌نمایند‌که پیاده‌ها پای خود را برآن چوبکها نهاده به هردودست طنابهای بالا را گرفته از فراز کوه به‌نشیب می‌رفته باشند، تا ازآب بگذرند، واین را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه‌گویند، و

هرجا مظنه بستن رمه داشتند بند و قچی و تیرانداز و مردم [۲۳۸ ب] کاری استحکام داده خاطرجمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفراز جوانان دلیرکارطلب برجاله نشانیده می‌خواست که از آب بگذراند، چون آب درغایت تندی وشورش می گذشت جاله به سیبی فنارفت، وشصت‌وهشت نفراز آن جوانان غریق بحرعدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفربه دست وبازوی شنوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند، ودوکس بر آن طرف آب افتاده درچنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند.

القصه، دلاورخان چهارماه و دوروز درپهندرکوت پای همت افشرده سعی درگذشتن داشت، وتیرتدبیر به هدف مقصد نمی‌رسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده که از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود رمبه بسته در دل شب جلال پسردلاورخان را با چندی از بنده‌های درگاه وجمعی از افغانان قریب دویست نفراز آن راه به سلامت گذشته هنگام سحر بی‌خبر برسرراجه رسیده، کرنای فتح بلندآوازه ساختند. چندی که برگرد وپیش راجه بودند درمیان خواب‌وبیداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون‌آشام گشتند. بقیةالسیف جان به تک‌پا از آن ورطه بلا برآوردند. درآن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به زخم شمشیر کارش به اتمام رساند، راجه فریاد برآوردکه من راجه‌ام مرا زنده نزد دلاورخان برید. مردم برسراو هجوم‌آورده دستگیرساختند. بعد ازگرفتارشدن راجه از منتسبان او هرکس هرجا بود خود را به گوشه‌ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح وفیروزی سجدات شکرالهی به تقدیم رسانیده، با لشکرمنصوراز آب عبورنموده به مندل بدرکه حاکم‌نشین این ملک است درآمد. از کنارآب تا آنجا سه‌کروه مسافت بوده باشد. خواهر سنگرام راجه جموودختر جوهرمل [۲۳۹ الف] مردود پسرراجه با سو درخانه راجه است و از خواهرسنگرام فرزندان دارد. پیش ازآنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگرزمینداران فرستاده بود. چون موکب منصورنزدیک رسید دلاورخان حسب‌الحکم راجه را همراه‌گرفته متوجه آستان بوس گشت ونصرالله عرب را با جمعی از سواروپیاده به حراست این ملک گذاشت.

درکشور گندم وجو وعدس وماش و ارزن فراوان می‌شود، وبه‌خلاف کشمیرشالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتراست، وقریب به صددست از بازوجره گرفته می‌شود. نارنج‌وترنج وهندوانه فرداعلی به هم می‌رسد. خربزه‌اش از خربزه کشمیر بهتراست و دیگر میوه‌ها از انگوروشفتالو وزردآلو و امرود، ترش می‌باشد، اگرتربیت کنند ممکن که خوب شود. سهنسی نام‌زر است مسکوك که از حکام کشمیرمانده یك‌ونیم آن را به یك روپیه

می‌گیرند و درمعامله پانزده سهنسی که ده روپیه باشد به یك مهر پادشاهی حساب مـی کنند. و دوسیر به وزن هندوستان را یك من اعتبارنموده‌اند؛ ورسم نیست که راجه ازمحصول زراعت خراج بگیرد. برسرهرخانه درسالی شش سهنسی که چهارروپیه باشد می‌گیرد، وزعفران را در گل به علوفه جمعی از راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکراند به تنخواه نموده غایت دروقت فـروختن زعفران از خـریداربرسرمنی که عبارت از دوسیرباشد، چهارروپیه می‌گیرد، وکلیه حاصل راجه بر جریمه است، و به اندك تقصیری مبلغ کلی می‌ستاند؛ و هر کس را متمول وصاحب جمعیت یافتند بهانه انگیخته، آنچه دارد پاك می گیرند. به‌همه جهت یك لك روپیه تخمیناً حاصل حصه او،شد، و دروقت‌کارشش هفت هزارپیاده جمع مـی‌شود و اسپ در میان آنهاکم است. قریب پنجاه اسپ از راجه وعمده‌های او بوده‌باشد. محصـول [۲۳۹ ب] یك‌ساله دروجه انعام دلاورخان مرحمت شد. ازروی تخمین جاگیرهزاری ذات و هزارسوار به ضابطه جهانگیری بوده باشد. وچون دیوانیان عظام نسق بسته جاگیردارتنخواه نمایند حقیقت از قرارواقع ظاهرخواهد شدکه چه مقدارجاست.

روز دوشنبه یازدهـم بعد از دوپهر وچهارگهری به مبارکی وفـرخی درعماراتـی که مجدداً برکنار تال احداث یافته، ورود مـوکب مسعود اتفاق افتاد. بـه حکم حضرت عـرش آشیانی قلعه‌ای از سنگ وآهك درغایت استحکام احداث یافته، غایتاً هنوز ناتمام است یك ضلع آن مانده است. امیدکه بعد ازین به اتمام رسد. از مقام حسن ابدال تاکشمیربه راهی که آمده شد هفتادوپنج کروه مسافت به نوزده‌کوچ وشش مقام‌که بیست‌وپنج روز باشد قطع شده، که از دارالخلافه آگره تاکشمیردرعرض پنج ماه وهـژده روز سیصدوهفتادوشش کروه مسافت به یك صدودوکوچ وشصت‌وسه مقام طی شده، وبه راه خشکی که ممرعام وراه متعارف است سیصدوچهارونیم کروه است.

روز سه‌شنبه دوازدهم، دلاورخان حسب‌الحکم راجه کشتواررا مسلسل به حضورآورده زمین بوس فرموده، خالی از وجاهت نیست. لباسش به روش اهل هند، و زبـان‌کشمیری و هندی هردوی می‌دارند. به خلاف دیگرزمینداران این حدود فی‌الجمله شهری ظاهرشد. حکم فرمودم‌که با وجود چندین تقصیرو گناه اگرفرزندان خود را به درگاه ما حاضرسازد از حبس وقید نجات یافته، درسایهٔ دولت ابد قرین‌آسوده وفارغ‌البال روزگاربسرخواهد برد، والا در یکی از قلاع هندوستان به حبس مخلدگرفتارخواهد بود. عرض کردکه اهل وعیال وفرزندان خود را به ملازمت می‌آرم و امیدوارمرحمت آن حضرتم به هرچه حکم شود.

اوضاع وخصوصیـات مـلك کشمیر: اکنون مجملا از احـوال و اوضاع و

خصوصیات ملك کشمیرمرقوم می‌گردد. کشمیراز اقلیم چهارم است. عرضش از خط استوا سی‌وپنج‌درجه‌است. ازقدیم این‌ملك درتصرف [۲۴۰ الف] راجه‌ها بوده ومدت‌آنهاچهارهزار سال است، وکیفیت احوال و اسامی آنها درتاریخ راج ترنگ که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و درتاریخ سنه هفتصدودوازده هجری به نوراسلام رونق وبها پذیرفته، وسی‌ودونفراز اهل اسلام مدت دویست وهشتادودوسال حکومت این ملك داشته‌اند، تاآنکه به تاریخ نهصدونودوچهارهجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی‌وپنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملك کشمیردرطول از کوتل بهولبس تا قسردیر پنجاه‌وشش کروه جهانگیریست و درعرض از بیست‌وهفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل دراکبرنامه به تخمین وقیاس نوشته که طول ملك کشمیراز دریای کشن گنگ تا قنبردیریکصدوبیست کروه است، وعرض از ده کم نیست و از بیست‌وپنج زیاده نه. من به جهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمدکاردان مقررفرمودم که طول‌وعرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرارواقع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصدوبیست کروه نوشته بود شصت‌وهفت کروه برآمد. چون قرارداد است که حد هرملکی تا جائیست که مردم به زبان آن ملك متکلم باشند، بنابرآن از بهولباس که یازده کروه این طرف کشن گنگ است سرحد کشمیرمقررشد، وبه این حساب پنجاه‌وشش کروه باشد. و درعرض دو کروه بیش تفاوت ظاهرنگشت، وگروهی که درعهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه‌ای ست که حضرت عرش‌آشیانی بسته‌اند، هرکروهی پنج‌هزارذرع است و یك‌ذرع ویك چهاریك حال دوذرع شرعی می‌شودکه هرذرعی بیست‌وچهارانگشت باشد. وهرجا کروه یا گز، مذکورمی گردد مراد از آن‌کروه وگز معمول حالست. نام شهرسری نگر [۲۴۰ ب] است و دریای بهت از میان معموره می گذرد وسرچشمه آن را ویرناك نامند از شهرچهارکروه برسمت جنوب واقع است. به حکم این نیازمند برسرآن چشمه عمارتی وباغی ترتیب یافته. درمیان شهرچهارپل از سنگ وچوب درغایت استحکام بسته‌اندکه مردم از روی آن تردد می‌نمایند، وپل را به اصطلاح این ملك گدل گویند. و درشهرمسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان سکندر درهفتصدونودوپنج اساس یافته، وبعد از مدتی سوخته وباز سلطان حسن تعمیرنموده، وهنوز به اتمام نرسیده بودکه قصرحیات او از پاافتاد و درنهصد وبه ابراهیم ماکری وزیرسلطان محمد به حسن انجام‌آراستگی بخشیده، ازآن تاریخ تا حال یکصدوبیست سال است که برجاست. از محراب تا دیوارشرقی یکصدوچهل‌وپنج ذرع طول، وعرض یکصدوچهل‌وچهار

ذرع است مشتمن برچهارطاق، وبراطراف ایوان وستونهای عالی نقاشی ونگاری کرده. الحق ازحکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.

میرسیدعلی‌همدانی روزی چند درین‌شهر بوده است. خانقاهی از ایشان یادگاراست. متصل شهر دوکول بزرگ است، که همه‌سال پرآب می‌باشد وطعمش متغیر نمی‌گردد. مدار آمدورفت مردم ونقل وتحویل غله وهیمه برکشتی است. در شهرو پرگنات پنجهزار و هفتصد کشتی است وهفت‌هزارو چهارصد ملاح به‌شمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بر سی‌وهشت پرگنه است وآن‌را دونصف اعتبار کرده‌اند. آب‌را مراج گویند وپایان آب را کمراج‌نامند وضبط‌زمین ودادوستد زر وسیم درین ملك رسم نیست مگر جزوی از سایرجهات ونقد وجنس را بخروار شالی حسب کنند. هرخرواری سه‌من وهشت‌سیر به‌وزن حال است کشمیریان دوسیررا یك‌من اعتبارکرده‌اند، وچهارمن راکه هشت‌سیر باشد یك‌ترك. وجمع ولایت‌کشمیر سی‌لك وشصت‌وسه هزاروپنجاه‌خروار ویازده ترکست‌که به‌حساب‌نقدی هفت‌کرور وچهل‌و شش‌لك وهفتادهزاروچهارصددام می‌شود وبه‌ضابطهٔ حال‌جای‌هشت‌هزارو پانصد [۲۴۱الف] سوار است.

کیفیت بهار وگلهای کشمیر: راه درآمد به‌کشمیر متعدد است و بهترین راهها بهنبر وپکلی است. اگر چه راه بهنبر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهدکه بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکلی است ودیگر راهها درین موسم ازبرف مالامال می‌باشد. اگر به‌تعریف وتوصیف‌کشمیر بپردازد دفترها بایدنوشت. ناگزیر مجملی از اوضاع وخصوصیات آن رقم‌زده کلك بیان می‌گردد. کشمیر باغی است همیشه‌بهار، قلعه‌ایست آهنین حصار. پادشاهان را گلشنی است عشرت‌افزاء و درویشان‌را خلوت‌کده‌ای دلگشا. چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح وبیان فزون، آبهای روان وچشمه‌سارهای ازحساب وشمار بیرون چندان‌که نظر کارکند سبزه است وآب روان. گل سرخ وبنفشه ونرگس خودرو، وصحرا صحرا انواع‌گلها، واقسام ریحین ازآن بیشتر است‌که بشمار درآید. دربهار جان نگارکوه ودشت ازاقسام‌شکوفه مالامال درودیوار وصحن وبام‌خانه‌ها ازمشعل‌لاله بزم‌افروز، وجلگه‌های مسطح وسه‌برگهای مروح را چه‌گوید: ابیات:

شده جلوه‌گر نازنینان باغ	رخ آراسته هریکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست	چو تعویذ مشکین‌به‌بازوی‌دوست
غزلخوانی بلبل صبح خیز	تمنای میخوارگان کرده تیز
بهرچشمه منقار بسط آب گیر	چومقراض زرین به‌قطع حریر

بساط از گل و سبزه گلشن شده ـــ چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سرزلف را خم‌زده ـــ گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست. بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندارمذ می‌شود، ودر ملك کشمیر اوایل فروردین ودر باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور [۲۴۱ب] وانجام شکوفه باآغاز یاسمین کبود پیوسته است. درخدمت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زارو تماشای خزان کرده شده‌بود. بحمدالله درین‌مرتبه خوبیهای بهار را دریافت. خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. عمارات کشمیر همه از چوب است، دو آشیانه وسه آشیانه وچهار آشیانه می‌سازند، وبامش را خاکپوش کرده، پیاز لاله‌چوغاشی می‌نشانند وسال‌به‌سال‌درموسم بهار می‌شکفد وبه‌غایت خوشنماست واین تصرف مخصوص اهل کشمیر است. امسال در باغچهٔ دولتخانه وبام مسجد جامع‌لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسمن کبود در باغات فراوان است، ویاسمن سفیدکه اهل‌هند آنرا چنبلی گویند خوش‌بومی شود. وقسم دیگر صندلی رنگ است آن‌نیز درنهایت خوشنمایی است، واین مخصوص کشمیر است. گل سرخ چند قسم به‌نظر درآمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ بویش درغایت لطافت ونزاکت. از عالم گل‌سرخ وبته‌اش نیز به‌گل‌سرخ مشابه. گل‌سوسن دوقسم می‌باشد. آنچه درباغات است بسیار بالیده وسبزرنگ، وقسم دیگر صحرائیست. اگر چه کم‌رنگ‌است غایتاً خوشبوی است. گل‌جعفری کلان وخوشبو می‌شود وبته‌اش به‌غایت از قامت آدمی می‌گذرد، لیکن دربعضی سالها وقتی که کلان‌شد وبه‌گل‌رسید وگل کرد کرمی پیدا می‌شود و برگش پرده از عالم عنکبوت می‌تند، وضایع می‌سازد وبته‌اش را خشك می‌کند وامسال چنین شد. وگلهائی که در ییلاقات کشمیر به‌نظر درآمده ازحساب وشمار بیرون است. آنچه نادرالعصری استادمنصور نقاش شبیه کشیده از یکصدگل متجاوزاست.

میوه‌های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش‌آشیانی شاه‌آلو مطلقاً نبود. محمدقلی افشار ازکابل[۲۴۲الف]آورده، پیوند نموده. تاحال ده‌پانزده درخت به‌بارآمده. زردآلوی‌پیوندی نیز درختی چند معدودبود. مشارالیه پیوندرا درین‌ملك شایع‌ساخت والحال فراوان‌است. والحق‌زردآلوی کشمیری‌خوب‌می‌شود،ودرباغ‌شهرآرای کابل‌درختی بودمیرزائی نام‌که بهتر ازآن خورده‌نشده بود. درکشمیر چندین درخت مثل‌آن درباغها است. ناشپاتی فرداعلی می‌شود. ازکابل وبدخشان بهتر، نزدیك به‌ناشپاتی سمرقند. سیب کشمیری به‌خوبی مشهور است وامرود متوسط می‌شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، انارش آنقدرها نیست. تربزفرداعلی بهم‌می‌رسد وخربزه به‌غایت شیرین وشگفنده می‌شود لیکن اکثر

آن است که چون به‌پختگی رسید کرمی درمیانش به‌هم می‌رسد وضایع می‌سازد؛ و گـر احیاناً از آسیب کرم محفوظ ماند به‌غایت لطیف می‌شود. شاه‌توت نمی‌باشد، و توت سایر، صحرا صحرا است. وازپای هردرخت توت تاك انگوری بالارفته. غیتاً توتش قابل‌خوردن نیست مگر درخت چندکه درباغها پیوند کرده باشند. برگ توت‌به‌جهت کرم‌پیله به‌کار می‌رود و تخم پیله از گلگت وتبت می‌آرند. وشراب وسرکه فراوان است. شرابش ترش وزبون وبه‌زبان‌کشمیر مس گویند. بعدازآن‌که کاسه‌ها ازآن درکشند بقدری سرگرمی به‌هم می‌رسد. از سرکه اقسام آچار می‌سازند. چون‌سیر درکشمیر خوب می‌شود آچارش آچار سیر است.

انواع غلات وحیوانات: انواع غله بغیراز نخـود اکثری دارد. و اگـر نخود بکارند سال اول می‌شود. سال دوم زبون می‌شود. سال‌سوم به‌مشنك مشتبه می گردد و برنج از همه بیشتر، یمکن سه‌حصه برنج ویك‌حصه سایرحبوبات بوده باشد. مدار خورش اهل‌کشمیر بربرنج [۲۴۲ب] است. اما زبون می‌شود و خشکه نرم می‌پزند ومی‌گذارندکه سرد شود. بعداز آن می‌خورند؛ وآن‌را بهته می‌گویند. طعام‌گرم خوردن رسم نیست. بلکه مـردم کم‌بضاعت حصه‌ای از آن بهته را شب نگاه می‌دارند وروزدیگر می‌خورند. نمك از هندوستان می‌آورند ودربهته نمك‌انداختن قاعده‌نیست. سبزی‌را درآب می‌جوشانند واندك‌نمکی به‌جهت تغییر ذایقه درآن می‌اندازند وبابهته می‌خورند وجمعی کـه خـواهند تنعم کنند درآن سبزی اندك روغن چارمغز می‌اندازد. وروغن چارمغز زود تلخ و بدطعم‌می‌شود بلکه روغن گاو نیز، مگر آنکه تازه‌به‌تازه از مسکه روغن‌گرفته در طعام می‌اندازند و آن‌را سداپاك نامند به‌زبان کشمیری؛ وچون هوا سرد ونمناك است به‌مجرد آنکه سه‌چهارروز بماند متغیر مـی گردد. و گاومیش نمی‌باشد. گاو نیز خرد وزبون می‌شود گندمش ریزه و کم‌مغز است. نـان‌خوردن رسم نیست. گوسفند بی‌دنبه می‌باشد. ازعالم کلدی هندوستان آن‌را هندو می گویند. گوشتش خالی ازنزاکت وراست‌مزگی‌نیست. مرغ وقاز ومرغابی سونه وغیرآن فراوان می‌باشد ماهی همه‌قسم پولکدار وبی‌پولك میشود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمینهٔ متعارف است. مرد وزن‌کرته پشمین‌می‌پوشند وآن‌را پتو گویند. وفرضاً اگر کرته نپوشند به‌اعتقادشان اینکه هوا تصرف مـی‌کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری راکـه حضرت عـرش آشیانی پرم نرم فرموده‌اند ازفرط اشتهار حجت به‌تعریف نیست. قسم دیگر تهرمـه است ازشال جسیمتر و موجد ر وملایم می‌باشد. دیگر درمه است از عالم [۲۴۳الف] جل‌خرسگ، بـرروی فرش می‌افکنند. غیراز شال دیگـر اقسام پشمینه در تبت بهتر مـی‌شود باآنکه پشم‌شال را از تبت

می‌آورند، در آنجا بعمل نمی‌توانند آورد. پشم‌شال از بزی بهم می‌رسد که مخصوص تبت است ودر کشمیر از پشم شال پتو هم می‌بافند. و دوشال را باهم رفو کرده از عالم سقرلاط می‌مالند به‌جهت لباس بارانی بدنیست. مردم کشمیر سرمی‌تراشند ودستار گرد می‌بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه وشسته پوشیدن رسم نیست، یك کرته پتوسه سال چهارسال به کار می‌برند وناشسته از خانه بافنده آورده کرته می‌دوزند و تاپاره‌شدن به‌آب نمی‌رسد. ازار پوشیدن عیب است. کرته دراز و فراخ تاسرپا افتاده می‌پوشند، و کمری می‌بندند.

باآنکه اکثر خانه برلب‌آب دارند یك‌قطره آب به‌بدن آنها نمی‌رسد. مجملا ظاهر آنها همچون باطن آنها چرکین است وبیصفاء صنایع در زمان میرزاحیدر بسیار پیش‌آمدند. موسیقی را رونق افزود. کمانچه وتبر وقانون وچنگ ودف و نی شایع شد. در زمان سابق سازی ازعالم کمانچه می‌داشتند ونقشها به‌زبان کشمیری در مقامات هندی می‌خواندند وآن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اکثر بـه‌یك‌آهنگ میسرایبدند. الحق میرزاحیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا برگونت بوده است. کلان نمی‌داشتند. مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه به‌جهت حکام آوردندی. وگونت عبارت از یابوئی است، چهارشانه [۲۴۳ب] به‌زمین نزدیك، درسایر کوهستان هند نیز فراوان می‌باشد. اکثر چنگره وشیخ‌حلو می‌شود وبعداز آنکه این گلشن خدا آفرین به‌تائید دولت ویمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از اویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله‌های اسپ عراقی وترکی حواله شد که کره بگیرند، وسپاهیان نیز از خود یلخها سامان‌کردند ودراندك فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیری تادویست سیصد روپیه بسیار خرید وفروخت شده واحیاناً به‌هزار روپیه‌هم رسیده.

مردم این‌ملك آنچه سود اگر واهل‌حرفه‌اند اکثری سنی‌اند. وسپاهیان شیعه امامیه؛ وگروهی نوربخش، وطایفه‌ای فقرا می‌باشند که آنهارا ریشی گویند. اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی‌ساختگی وظاهرآرائی می‌زنند. هیچکس‌را بدنمی گویند؛ زبان خواهش‌وپای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی‌خورند؛ وزن نمی کنند؛ وپیوسته درخت میوه‌دار در صحرا می‌نشانند به‌این نیت که مردم ازان بهره ورشوند وخود ازآن تمتع برنمی گیرند، قریب دو هزار کس ازین‌گروه بوده باشند. وجمعی از برهمنان‌اند که ازقدیم درین ملك می باشند و مانده‌اند و به‌زبان سایر کشمیریان متکلم. ظاهرشان ازمسلمان تمیز نتوان کرد لیکن کتاب

به‌زبان سهنس کرت دارند ومی‌خوانند وآنچه شرایط بت‌پرستی است به‌فعل می‌آرند، و سهنس کرت‌زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند؛ وبه‌غایت معتبر دارند. اما بتخانه‌های عالی‌که پیش‌از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [۲۴۴الف] و عماراتش همه از سنگ، و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی‌منی چهل‌منی تراشیده برروی یکدیگر نهاده.

متصل به‌شهر کوهچه‌ایست‌که آن‌را کوه ماران‌گویند؛ وهری‌پربت نیزنامند. و برسمت شرقی آن کول دل‌واقع است. ومسافت دورش شش‌ونیم کرده وکسری پیموده‌شد. حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه حکم‌فرموده بودند که درین‌مقام قلعه‌ی ازسنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب‌الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور درمیان حصار افتاده ودیوارقلعه بردور آن گشته وکول مذکور به‌حصار پیوسته است. وعمارات دولتخانه مشرف برآن آبست، دردولتخانه باغچه‌ای واقع است ومختصر عمارتی دروسط آن، که والد بزرگوارم‌اکثراوقات درآنجا می‌نشسته‌اند. درین‌مرتبه سخت بی‌طراوت وافسرده به‌نظر درآمده چون نشیمنگاه آن‌قبله حقیقی، وخدای‌مجازی که درحقیقت سجده‌گاه این‌نیازمند است برخاطر حق‌شناسی ناپسند افتاد به‌معتمدخان که از بنده‌های مزاج‌دان است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه وتعمیر منازل غایت جدوجهد به‌تقدیم رساند. دراندك فرصت به‌حسن اهتمام او رونق دیگر یافت ودرمیان باغچه صفحه‌ای عالی، سی‌ودوذرع مربع مشتمل برسه‌طبقه آراسته شد، وعمارت‌را از سرنو تعمیر فرموده به‌تصویر استادان نادره‌کار رشك نگارخانهٔ چین ساخت. واین باغچه را نورافزا نام‌کردم.

روزجمعه پانزدهم فروردین‌ماه دو گاو [۲۴۴ب] قطاس از پیشکشهای زمیندار تبت به‌نظر درآمد درصورت وترکیب به‌گاومیش بیشتر شباهت ومناسبت دارد. اعضایش پرپشم است واین لازمه حیوانات سردسیر است. چنانچه بزرنگ‌که از ولایت بکروکوهستان گرم‌سیرآورده بودند، به‌غایت خوب صورت وکم‌پشم می‌باشد. وآنچه درین کوهستان بهم‌می‌رسد به‌جهت شدت سرما وبرف پرموی وبدهیأت است. وکشمیریان رنگ‌را کیل می‌گویند. ومحمدرین‌ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گوشتش نخورده شده بود فرمودم طعامها پختند. سخت بی‌مزه وبدطعم ظاهرشد. از حیوانات چارپای صحرایی گوشت هیچ‌یك به‌زبونی وبدطعمی این نیست. نافه درتازگی بوی ندارد بعدازین که چندروزی ماند و خشك‌شد خوشبو می‌شود وماده نافه ندارد. درین دوسه‌روز برکشتی نشسته ازسیرو تماشای شکوفه پهاك وشالمال محظوظ گشتم. پهاك نام پرگنه‌ایست‌که برآن طرف کول دل واقع

است وهمچنین شال‌مال نیز متصل‌آن، وجوی‌آب خوشی دارد که ازکوه آمده بـه‌کول دل می‌ریزد. فرزند خرم فرمودکه پیش‌آن را بستند؛ آبشاری به‌هم رسید که از سیرآن محظوظ توان‌شد. واین مقام ازسیرگاههای مقرر کشمیر است.

افتادن شاه‌شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه هفدهــم غریب واقعه روی نمود. شاه‌شجاع در عمارات دولتخانه بازی می‌کرد. اتفاقاً دریچه‌ای بود به‌جانب دریا پرده برروی آن افکنده دروازه را نبسته [۲۴۵الف] بودند. شاهزاده بازی‌کنان به‌جانب دریچه می‌رودکه تماشا کند. به‌مجردرسیدن سرنگون به‌زیرمی‌افتد. قضارا پلاسی ته‌کروه درزیردیوار نهاده بودند وفراشی متصل آن نشسته بودسراین به‌پلاس می‌رسد وپاها برپشت ودوش فراش خورده‌برزمین می‌افتد. باآنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت‌ایزد جل‌سبحانه حافظ وناصر بود، وجود فراش وپلاس واسطه حیات می‌شود، وعیاذبالله اگر چنین نبودی کــار به به‌دشواری کشیدی. درآن‌وقت رایمان‌که سردار پیاده‌های خدمتیه‌بود درپای جهروکه ایستاده بی‌الفور دویده اورا برمی‌دارد ودرآغوش گرفته متوجه بالا می‌شود. درآن‌حالت همین‌قدر می‌پرسد که مرا کجا می‌بری؟ او می‌گویدکه به‌ملازمت حضرت. دیگر ضعف براو مستولی می‌شود واز حرف‌زدن باز می‌ماند. من دراستراحت بودم‌که این‌خبر موحش بگــوشم رسید. سراسیمه بیرون دویدم وچون اورا بدین‌حال دیدم هوش ازسرم رفت وزمان ممتد درآغوش شفقت‌گرفته، محو این موهبت الهی بودم. درواقع طفل چهارساله ازجایی که ده‌گز شرعــی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد واصلا غبار آسیبی براعضایش ننشیند جــای‌حیرت است. سجدات شکراین‌موهبت تازه به‌تقدیم‌رسانیده تصدقات داده‌شده وفرمودم‌که ارباب استحقاق وفقرایی که دربن‌شهر توطن دارند، به‌نظر درآورند تادرخور آنها وجــه معیشت مقرر شود. ازغرایب آنکه سه‌چهارماه پیشتر ازین‌واقعه، جوتك رای منجم که درمهارت فن نجوم ازپیش قدمان این‌طایفه است بی‌واسطه [۲۵۴ب] به‌من عرض‌کرده بودکه اززایچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه‌چهارماه برایشان‌گران است ویمکن که از جای مرتفعی‌بزیر افتد وغبار آسیبی بردامن حیات ننشیند. وچون مکرر احکام او به‌صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطرمی‌گشت. ودرین راههای خطرناك وکــریوه‌ها دشوارگذار همیشه اورا درنظر می‌داشتم ونهایت محافظت و غایت احتیاط به‌جای می‌آمد به‌کشمیر رسیده شد. چون سانحه ناگزیر بوده انگها ودایهای او چنین غافل می‌شوند الحمدلله که بخیرگذشت.

درباغ عیش‌آباد درختی به‌نظر درآمد که شکوفه صدبــرگ داشت به‌غایت بالیده و خوشنما. غایتاً سیب او ترش نشان دادند. چون ازدلاورخان کاکر خدمتی شایسته بــه‌ظهور

آمده بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هزاروپانصدسوار سرافراز ساختم، وپسران اورا نیز به‌مناصب امتیاز بخشیدم. شیخ‌فرید پسرقطب‌الدین‌خان به‌منصب هزاری ذات و چهارصد سوار نوازش یافت. منصب سربراه‌خان هفتصدی‌ذات ودوصدی‌پنجاه‌سوار حکم شد. نورالله کرکراق را به‌منصب ششصدی‌ذات ویکصدسو ر سرافراز ساخته، خطاب تشریف‌خانی‌عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارکشنبه دروجه انعام قیام‌خـن قراول مرحمت‌شد. چون اللّه‌داد افغان پسرپیرتاریکی از کردار زشت خویش ندامت گزیده به‌درگاه آمد وحسب‌الالتماس اعتمـد الدوله گناه او به‌عفو مقرون گشت وآثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود به‌دستورسابق منصب دوهزاروپانصد ویکهزاروده‌بیست‌سوار عنایت نمودم. میرك [۲۴۶الف] جلایر از کومکیان صوبه بنگاله به‌منصب هزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافرازی یافت. چون به‌عرض رسید که لاله جوغاشی درپشت‌بام مسجد جامع خوب شگفته روزشنبه سی‌ام به‌سیر و تماشای آن‌رفته شد. الحق یك‌ضلع آن گلزار خوشی شده بود. پرگنه مودمهری که پیش‌ازین به‌راجه باسوعنایت‌بود وبعدازو پسران وجوهر مل‌مقهور داشت درین‌ولا به‌جگت سنگه بر در او که تیکه یافته بود لطف نمودم وپرگنه جموبه ر جه سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی‌بهشت به‌منزل خرم رفته به‌حمام درآمدم. بعداز برآمدن پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر اوپذیرفتم. روز مبارکشنبه چهرم میرجمله بـه‌منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرفراز گشت. روزیکشنبه به‌قصد شکار کبك به‌موضع چهاردره که وطن حیدر ملك است سوری شد. الحق سرزمینی خوش و سیرگاهـی دلکش است. آبهـای روان و درختهای‌چنارعالی دارد. حسب‌الالتماس اونورپور نام نهادم. در سرراه درختی است هل‌تهل نام‌که چون یکی از شاخه‌های آنرا گرفته بجنبانند مجموع درخت در حـرکت می‌آید، و عوام به‌این اعتقاد، که این حرکت مخصوص به‌همان‌درخت است. اتفاقاً در دیـد مذکور از آن‌قسم درخت دیگر به‌نظر درآمد کـه به‌همان طریق متحرك بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه‌مخصوص یك درخت. ودرموضع راول پوره از شهر دونیم کـروه برسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش‌ازین بیست‌وپنج سال است که من خود براسپی سوار باپنج‌اسپ زین‌دار دیگر ودوخواجه‌سرا به‌درون [۲۴۶ب] درآمـده بودم وهرگاه به‌تقریبی این‌حرف مذکور می‌شدمردم استبعاد می‌نمودند. درین‌مرتبه بازفرمودم که چندی به‌درون آن درآیند به‌همـن‌دستور که درخاطر داشتم ظاهرشد. دراکبرنامه مسطور است‌که حضرت عرش آشیانی سی‌وچهار کس‌را به‌درون آن درآورده متصل یك‌دیگر نشانده بودند.

درین تاریخ به‌عرض رسید که پرتهی چند، پسر رای منوهر که از کومکیان لشکر کانگره بود بامخالفان جنگ بیصرفه کرده جان‌نثار گشت. روز مبارک شنبه یازدهم برین موجب بنده‌های درگاه به‌اضافه منصب سرافراز گشته تاتارخان دوهزاری و پانصد سوار، عبدالعزیز دوهزاری وهزارسوار، دیبی چند گوالیاری هزرو پانصدی پانصدسوار، میرخان پسر ابوالقسم ملکی هزاری‌ذات وششصدسوار، میرزامحمدمعموری هفتصدی‌ذات و سیصدسوار، لطف‌الله سیصدی پانصدسوار، نصرالله عرب پانصدی ذات ودویست‌وپنجاه‌سوار. تهورخان به‌فوجداری سرکار میوات تعیین‌شد. روز مبارکشنبه بیست‌وپنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر به صاحب صوبگی ولایت تهتهه فرق عزت برافراخت، ومنصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات وهزارو پانصد سوار حکم شد، و علم نیز مرحمت فرمودم. شجاعتخان عرب به‌منصب دوهزارروپانصدی ذات وسوار عزافتخار یافت. این رای سنگدلن حسب لالتماس مهابتخان به‌صوبه بنگش تعیین‌شد. جانسپارخان به‌منصب دوهزاری‌ذات و هزاروپانصدسوار سرافراز گشت.

درین‌ولا از عرایض سپه‌سالار خانخانان [۲۴۷الف] وسایر دولتخواهان ظاهرشد که عنبرسیاه‌بخت باز قدم از حدادب بیرون نهاده فتنه وفسادکه لازمهٔ سرشت آن بدذات است بنیاد کرده وازآنکه موکب منصور به‌ولایت دوردست نهضت فرمودم فرصت مغتنم شمرده عهد و پیمانی که با بنده‌های درگاه بسته‌بود شکسته است. دست تصرف به‌ملك پادشاهی دراز ساخته امیدکه عنقریب به‌شآمت اعمال خویش گرفتار گردد. وچون التماس خزانه نموده بود حکم شدکه مبلغ بیست‌لك روپیه متصدیان دارالخلافه آگره نزد سپه‌سالار روانه سازند ومقارن آن خبر رسید که امراتهانجات را گذاشته نزد داراب‌خان فراهم آمده‌اند، وبرگیان بردورلشکر صف‌بسته می‌گردند؛ وخنجرخان دراحمدنگر متحصن گشته وتاحال دوسه دفعه بنده‌های درگاه را بامقهوران اتفاق‌مبارزت فتاده وهرمرتبه مخالفان شکست‌خورده جمعی را به‌کشتن دادند. ودرمرتبهٔ آخرداراب‌خان جوانان خوش‌اسپه‌را همراه گرفته برتنگاه مقهوران تاخت وجنگ سخت درپیوست ومخالفان شکست‌خورده روی ادبار به‌وادی فرار نهادند. وبنگاه آنهسا به تاراج رفت ولشکر ظفر اثر سالماً وغانماً به‌اردوی خود مراجعت نمودند. و چون عسرت و گرانی عظیم درلشکر منصور بهم‌رسید، دولتخواهان کنکاش درآن دیدندکه ازکریوه روهنگهیره فرود آمده در پایان گهت توقف باید نمود. تارسد غله به‌سهولت می‌رسیده‌باشد ومردم محنت وتعب نکشند. ناگزیر در بالاپور معسکر اقبال آراستند و مقهوران سیاه‌بخت شوخی وشلاتینی نموده، دراطراف [۲۴۷ب] بالاپور نمایان شدند و راجه نرسنگه دیو با

چندی از بنده‌های جان‌نثار به‌مدافعه غنیم همت‌گماشته بسیاری را به‌قتل آورد. منصور نـام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده به‌دست افتاد. هرچند خواستند که برفیل اندازند راضی نشده پای جهالت افشرده، راجه‌نرسنگدیو فرمود که سرش ازتن جداسازند. امید کـه ملك دوار سزای کردار ناهنجار دردامن روزگار سایر حق‌ناشناسان نهد.

درسی‌ام اردی‌بهشت به‌تماشای سکه تاگ سواری شد. به‌غایت ییلاق خوشی‌است. این آبشار درمیان دره و قع است. ازجای مرتفعی می‌ریزد. هنوز بـراطراف‌آن برف‌بود. جشن مبارکشنبه درآن‌گل‌زمین آراسته پیاله‌های معتادرا برلب آب وسیاه‌کوه خورده محظوظ گشتم. درین‌جدول جانوری به‌نظر درآمد ازعالم ساج سیاه رنگ است وخالهای سفید دارد؛ واین همرنگ بلبل است باخالهای سفید. ودرآب‌غوطه می‌خورد، و زمان ممتد درزیرآب می‌باشد، وازجای‌دیگر سربرمی‌آرد. فرمودم که دوسه‌جانور ازآن گرفته آرند تامعلوم‌شده‌که پنجه‌اش ازبابت مرغابی است پوست درمیان دارد، ویاهم پیوسته. یاازعالم جانوران صحرائی گشاده است. دوقطعه ازآن گرفته‌آوردند. یکی فی‌الفورمرد ودیگری یك‌روزمانده پنجه‌اش مثل‌مرغابی پیوسته نبود. به‌نادرالعصری استاد منصور نقاش فرمودم‌که شبیه‌آن‌را بکشد. کشمیریان گلهای کر می‌نامند یعنی ساج آبی.

درینولا قاضی ومیرعدل معروض داشتند که عبدالوهاب پسر [۲۴۸الف] حکیم علی به جمعی ازسادات متوطن لاهور هشتادهزار روپیه دعوی می‌نماید وخطی بـه مهرقاضی نورالله ظاهر ساخته‌که پدرمن زرمذکوررا به‌رسم امانت به‌سیدولی پدر اینها سپرده وسادات‌منکراند وحکیم‌زاده دوگواه دردارالعدالت‌گذرانیده، وسادات یکی از آنها خرج نمودند وحکیم‌زاده گواه‌ثالث آورده دعوی خویش را به‌ثبوت شرعی رسانیده، با وجود این آنها منکرند. اگر حکم‌شود به‌جهت احتیاط حکیم‌زاده سوگند مصحف‌خورده حق‌خودرا ازآنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به‌عمل‌آورند. معتمدخان به‌عرض رسانیدکه سادات خضوع وخشوع بسیار می‌سازند ومعامله‌کلی است، هـرچند درتحقیق و تفحص این‌قضیه بیشتر تأمل به‌کار رود بهتر خواهد بود. بنابرآن فرمودم‌که آصف‌خان درتحقیق این‌قصه نهایت دقت و دوراندیشی‌بکار برده نوعی نمایدکه اصلا مظنه‌شبه وشك‌نماند. با وجود این اگر[۲۴۸ب] خوب‌واشکافته‌نشود درحضورخود بازپرس نموده خواهدشد. به‌مجردشنیدن این‌حرف حکیم‌زاده را دل‌ودست ازکار رفته وجمعی از آشنایان را شفیع‌ساخته حرف آشتی به‌میان آورد. غرض آنکه اگر سادات بازپرس این قضیه را به‌آصف‌خان نیندازند خط ابراء می‌سپارم که مرا باایشان بعد از این حقی ودعوی نباشد. وهرگاه آصف‌خان کس به‌طلب‌او می‌فرستاد از

آنجا که خاین خایف می‌باشد به‌بهانه وقت می گذرانید وحاضر نمی‌شد تاآنکه خطابـراء به‌یکی ازدوستان خود سپرد وحقیقت به‌آصف‌خان رسید وجبراً اورا حـاضر ساخته در مقام پرسش درآمد. ناگزیر اعتراف نمود که این‌خط‌را یکی ازملازمان من‌ساخته وخود گواه‌شده مرا ازراه برده بود. به‌همین مضمون نوشته داد وچون آصف‌خان حقیقت را به‌عرض رسانید منصب وجاگیر اورا تغییر ساخته ازنظرانداختم، وسادات را بـه‌عزت وآبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم.

روز مبارکشنبه هشتم خسرداد اعتقادخان به‌منصب چهارهزاری ذات وهزار و پـانصد [۲۴۹الف] سوار سرافرازی یافت وصادق‌خان به‌منصب دوهزاری وپانصد وهزاروچهارصد سوار ممتاز گشت. زین‌العابدین پسر آصف‌خان مرحوم به‌خدمت بخشیگری احدیان سرافراز گشت راجه‌نرسنگدیو بندیله به‌والا پایه پنجهزاری ذات وسوار فـرق عزت برافـراخت. در کشمیر پیش‌رس‌ترین میوه‌ها اشکن است. میخوش می‌باشد. از آلوبالـو خـردتر غایتاً در چاشنی ونزاکت بسیار بهتر ودرکیفیت شراب سه‌چهار آلوبالو بیشتر نمی‌توان خـورد. واز این درشبانروزی تاصدهم بمزه می‌توان گزك کرد خصوص ازقسم پیوندش. حکم فرمودم که بعدازاین اشکن‌را خوشکن می‌گفتند باشند. ظاهراً درکوهستانات بـدخشان وخراسان می‌شود. مردم‌آنجا نجمد می‌گویند؛ وآنچه ازهمه کـلانتر است نیم‌مثقال بـه‌وزن درآمد. شاه‌آلو در چهارم اردی‌بهشت مقدار نخودی نمایان شد ودر بیست‌وهفتم رنگ گردانید، ودر پانزدهم خرداد به‌کمال رسید، ونوبرکرده شده شاه‌آلو به‌ذایقه من از اکثرمیوه‌ها خوشترمی‌آید. چهاردرخت در باغ نورافزا بارآورده بود، یکی‌را شیرین بار نـام کـردم، و دویم را خوشگوار، وسیوم‌را که ازهمه بیشتر برآورده بود آن‌را پربار، وچهارم که کمتر بار داشت آن‌را کمبارها ویك‌درخت در باغچه خرم‌بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی درباغچه عشرت‌افزا بود آن‌را نوبار خواندم وهرروز همانقدر که به‌جهت مزه پیاله کفایت کند به‌دست خود می‌چیدم. اگرچه ازکابل‌هم بـه‌داك چوکی مـی‌رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه به‌تازه چیدن به‌دست خود لطف دگر دارد، وشاه‌آلوی کشمیر ازکابل کمتر نمی‌شود، بلکه بالیده‌تراست، آنچه ازهمه کلانتر بود یك‌تانك وپنج‌سرخ به‌وزن درآمد.

روز گمشنبه بیست‌ویکم پادشاه بانو حجله‌نشین ملك‌بقا شد والم این واقعه دلخـراش بدرگران برخاطرم‌نهاد. امیدکه الله‌تعالی اورا درجوار مغفرت خویش جای‌دهد. از غرایب آنکه جوتك رای منجم پیش‌از این دوماه بعضی ازبنده‌های نزدیك [۲۴۹ب]را آگاه‌ساخته بود که یکی ازصدرنشینان حرم‌سرای عفت به‌نهانخانه عدم خواهد شتافت واین را اززایچه

طالعه من دریافته بود ومطابق افتاد.

از سوانح شهادت‌یافتن سیدغیرت‌خان وجلال‌خان گکهرست درلشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام رفع محصول شد مهابت‌خان لشکر تعیین نمود کـه به‌کوهستان درآمده‌زراعت افغانان را بخورانند وازتاخت وتاراج وکشتن وبستن‌دقیقه‌ی مهمل‌نگذارند. قضارا چون بنده‌های درگاه به‌پایه‌کوتل مـی‌رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سرکوتل را می‌گیرند، واستحکام می‌دهند وجلال‌خان کـه مردکـاردیده وپیر محنت کشیده‌بود صلاح‌وقت درآن می‌بیند که دوسه‌روزی توقف بایدکرد تامقهوران آذوقهٔ چندروزه که برپشت خودگرد آورده‌اند صرف نموده‌ناچار خودبه‌خود ویران شوند، آنگاه به‌سهولت مردم‌ما ازاین‌کریوه دشوار خواهندگذشت. وچون ازین‌کوتل بگذریم دیگرکاری نمی‌توانند ساخت ومالش به‌سزا خواهند یافت. عزت‌خان‌که شعله‌ای بود رزم‌افروز وبرق دشمن‌سوز به صوب دید جلال‌خان نبرد خته بـرهنه چندی ازسادات بـارهه توسن همت بـرانگیخت و افغانان مانند مور وملخ از اطراف هجوم آورده اورا درمیان گرفتند. باآنکه زمین معرکـه اسپ‌تاز نبود بهرطرف‌که جبین‌غضب می‌افروخت خرمن‌هستی بسیاری‌به‌آتش تیغ‌ها سوخت. دراثناء زدوخورد اسپش‌را پی‌کردند و پیاده تـارمقی داشت تقصیر نکـرد. عاقبت بارفقای خویش مردانه فروشد ودر هنگامیکه عزت‌خان میتازد جلال‌خان ککهر ومسعود احمدبیگ‌خان وبیژن پسر نادعلی میدانی ودیگر بنده‌ها نیز عنان ثبات ازدست داده بی‌اختیار ازطرف‌کوتل می‌جنبند ومقهوران سرکوهها را گرفته به‌سنگ وتیرکارزار می‌نمایند وجـوانان جان‌افشان چه ازبنده‌های درگاه، وچه [۲۵۰الف]ازتابینان مهابت‌خان‌داد جرأت وجلادت داده بسیاری ازافغانان را به‌قتل می‌رسانند. درین داروگیر جلال‌خان ومسعود بابسیاری ازجوانان جان‌نثار می‌گردند. بـه‌یك‌تندخوی وتیزجلـوی عزت‌خان چنین چشم‌زخمی بـه‌لشکر منصور رسید و مهابت‌خان از شنیدن این‌خبر وحشت‌اثر فوجی ازمردم تازه‌زور به‌کومك فرستاده تهانجات را ازسرنو استحکام می‌دهد وهرجا اثـری ازین سیاه‌بختان می‌یابند درکشتن و بستن تقصیر نمی‌نمایند. وچون این‌واقعه بـه‌عرض رسید اکبرقـلی پسر جلالخان را کـه بخدمت فتح‌قلعه کانگره مقرر بود به‌حضور طلبداشته منصب هزاری‌ذات و هـزارسوار لطف فـرمودم وملك موروثی اورا به‌دستور قدیم دروجه جاگیراو مقرر داشته واسپ وخلعت داده، به‌کومك لشکر بنگش فرستادم. وباآنکه ازعزت‌خان‌فرزندی مانده بود به‌غایت خردسال، جانفشانی اورا در پیش‌نظر حقیقت بین داشته منصب وجاگیر عنایت شد تابازمانده‌های‌او ازهم نپاشند ودیگران را امیدواری افزاید.

دراین‌تاریخ شیخ‌احمد سرهندی‌را که به‌جهت دکان‌آرائی وخودنمایی وبیصرفه گوئی روزی چند درزندان ادب محبوس بود به‌حضور طلبد شته خلاص ساختم وخلعت وهزارروپیه عنایت نموده، ودر رفتن وبودن مختارگردانیدم. اوروی انصاف معروضداشت کــه این تنبیه وتأدیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نفس مــرا، ودر ملازمت خواهم بــود. بیست‌وهفتم خرداد زردآلورسید. خانه تصویری که درباغ واقع ست وحکم تعمیر آن‌شده بــود درینولا به‌تصویر استادان نادره‌کار، آراستگی یافت؛ ودر مــرتبهٔ بالا شبیه حنت آشیانــی و حضرت آشیانی، ودرمقابل شبیه مرا وبرادرم شاه‌عباس را کشیده‌اند. بعد ازآن شبیه میرزا کامران و میرزا محمدحکیم وشاه‌مراد وسلطان دانیال، ودر مرتبه‌دویم‌شبیه امرا وبنده‌های خاص‌را تصویر کرده‌اند. ودر اطراف بیرون [۲۵۰ب] خانه سواد منازل راه‌کشمیر به‌ترتیبی که آمده شده نگاشته‌اند. یکی ازشعرای این مصرع را تاریخ‌یافته:

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارکشنبه چهارم تیرماه الهی جشن بوریاکوبی شده درین‌روز شاه‌آلــوی کشمیر به‌آخر رسید. ازچهاردرخت باغ نور افزا یک‌هزاروپانصدعدد، واز سایر درختها، پانصد عدد دیگر چیده‌شد. به متصدیان کشمیر تأکید فرمودم که درخت شاه‌آلــو را در اکثر بــاغات پیوند کنند وفراوان سازند. درینولا بهیم پسر راجامر به‌خطاب راجگی سرافرازی یــافت. دلیرخان برادر سید عزت‌خان به‌منصب هزاری ذات وهشتصدسوار ممتاز گشت ومحمد سعیدپسر احمد بیگ‌خان به‌منصب ششصدی ذات وچهارصدسوار ومخلص‌لله برادر او به‌پــانصدی و دویست‌وپنجاه سوار نوازش یافتند. به‌سیداحمد صدرمنصب هزاری عنایت شد. به‌میرزاحسن پسر میرزارستم صفوی منصب‌هزاری ذات وپــانصدسوار مرحمت فــرموده بــه‌خدمت دکن رخصت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن علیخان ترکمان به‌صاحب‌صوبگی اودیسه فرق‌عزت برافراخت، ومنصب ذات وسوار سه‌هزاری حکم‌شد. درین‌تاریخ بهادرخان حاکم قندهارنه راس اسپ‌عراقی ونه‌تقوز اقمشه‌اززربفت ومخمل‌زربفت وشانه‌های کیش وغیره‌به‌رسم پیشکش ارسال داشته‌بود به‌نظر گذشت. روز دوشنبه پانزدهم به‌سیرییلاق توسی مرگ سواری شده به‌دو کوچ بپای کوتل رسیده روز گمشنبه هفدهم به‌فراز کریوه برآمده دوکره مسافت درغایت ارتفاع وبلندی به‌صعوبت تمام قطع‌شده واز فراز کوتل تاییلاق یک‌کروه دیگر زمین پست وبلند بود. اگرچه قطعه‌قطعه گلهای الوان شگفته بود لیکن آنقدرکه تعریف می‌کردند ودر خاطرنقش بسته‌بود به‌نظر درنیامد. شنیده شد که درین‌نزدیکی دره‌ایست که به‌غایت خــوب

شگفته.

روز مبارک‌شنبه هژدهم به تماشای آن رفتم. به تکلف هر گونه اغراق که در تعریف [۲۵۱الف] آن گل‌زمین کرده شود گنجایش دارد. چندانکه نظر کار می‌کرد گلهای شگفته بود. پنجاه قسم گل درحضور خود چیده شد و یقین که چندقسم دیگر هم بوده باشد که به‌نظر درنیامده. آخرهای روز عنان مراجعت معطوف داشتم. امشب درحضور به‌تقریبی حرف محاصره قلعه احمدنگر مذکور می‌شد. خان‌جهان غریب نقلی گذرانید و پیش‌ازین‌هم مکرر به گوش رسیده بود بنابر غرابت مرقوم می‌گردد. در هنگامی‌که برادرم شاهزاده دانیال قلعه احمدنگر را محاصره کرده بود روزی اهل‌قلعه توپ ملک‌میدان را به‌جانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش‌دادند. غلوله قریب‌دایره شاهزاده رسید وازآنجا باز بلند شده درخانهٔ قاضی بایزید که ازمصاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسپ قاضی به‌فاصله سه‌چهار گز بسته بود، به‌مجرد رسیدن غلوله به‌زمین زبان اسپ ازبیخ کنده بیرون افتاد، وغلوله از سنگ بود به‌وزن ده‌من متعارف هندکه هشتاد من خراسان باشد. و توپ مذکور به‌مثابه‌ای کلان است‌که آدم درمیان آن درست می‌تواند نشست.

درین تاریخ خواجه‌ابوالحسن میربخشی را به‌منصب پنجهزاری ذات ودوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزار وهفتصدسوار سربلندی یافت. بیژن پسرنادعلی به‌منصب‌هزاری پانصدسوار ممتاز گشت. امانت‌خان به‌منصب دوهزاری‌ذات وچهارصدسوار سرافراز شد. روزمبارک‌شنبه بیست‌وپنجم نوازش‌خان پسرسعیدخان‌را به‌منصب سه‌هزاری ذات ودوهزارسوار وهمت‌خان را به‌منصب دوهزاری ذات و پانصدسوار، وسید یعقوب پسر سیدکمال بخاری را به‌منصب هشتصدی پانصدسوار امتیازبخشیدم. میرعلی‌اصغر پسر میرعلی‌اکبر موسوی به‌خطاب موسوی‌خان‌نوازش یافت.

چون تعریف ییلاق کوری‌مرگ مکرر شنیده‌شده بود، درینولا خاطر را به‌تماشای آن رغبت افزود. روز سه‌شنبه ششم مرداد بدان صوب سواری شد. ازتعریف‌آن چه‌نویسد! چندانکه نظرکار [۲۵۱ب] می‌کرد گلهای لوان شگفته درمیان سبزه وگل جدولهای آب روان درغایت لطافت وصفاگویی صفحه‌ایست ازتصویرکه نقاش قضابقلم صنع نگاشته، غنچه دلها ازتماشای آن شگفت. بی‌تکلف این ییلاق را نسبتی به‌دیگر ییلاق نیست و می‌توان گفت بهترین سیرگاههای کشمیر می‌توان گفت. درهندوستان پپیها نام جانوری است خوش‌آواز که درموسم برسات ناله‌های جانسوز می‌کند. چنانچه کویل بیضهٔ خود را در آشیان زاغ می‌نهد وزاغ بچهٔ اورا می‌کشد ومی پرورد، در کشمیر دیده‌شدکه بیضهٔ خودرا در آشیان

غوغای نهاده بود وغوغای بچه آنرا پرورش می‌داد.

روز مبارکشنبه پانزدهم فدائیخان به‌منصب هزاروپانصدی‌ذات هفتصدسوار سرافراز گشت. در ین‌تاریخ محمد زاهدنام ایلچی غیرتخان حاکم اورگنج به‌درگاه رسیده عریضه‌ای بامختصر تحفه ارسال داشته به‌سلسله‌جنبان نسبتهای موروثی‌شده‌بود بـه‌نظر عاطفت مخصوص داشته عجالةالوقت ده‌هزار درب به‌انعام ایلچی مقررشد، وبه‌متصدیان بیوتات حکم فرمودم که از اقسام اجناس آنچه او التماس نماید به‌جهت فرستادن ترتیب دهند. دریولا فرزندخان جهان‌را غریب توفیقی نصیب‌شد. ازشیفتگی باده به‌غایت‌زار ونزارگشته بود واز استیلای‌این نشاء مردافگن نزدیك به ن رسیده که جان گرامی درسراین‌کارکنند ناگاه بخود پرداخت و حق‌جل‌سبحانه اورا موفق ساخت وعهدکرد که بعدازین دامن‌لب به‌شراب نیالاید وآلـوده نسازد. هرچند نصیحت کردم که به‌یکبار ترك کردن خوب‌نیست، ازروی حکمت وتدبیرمرور ومدارا بیدگذاشت، راضی‌نشد، ومرد نه گذاشت. بـه‌تاریخ بیست‌وپنجم امـرداد بهادرخان صاحب‌صوبه قندهار به‌منصب پنجهزاری وچهارهزار سوار سرافراز گشت.

دردهم شهریورماه مان‌سنگه پسر راوت‌شنکر به‌منصب هزاروپانصدی هشتصدسوار، و میرحسام‌الدین به‌منصب هزاروپانصدی پانصدسوار، و کرم‌الله [۲۵۲الف] پسر علـی‌مردان بهادر به‌ششصدی وسیصدسوار، نوازش‌یافتند. وچون‌دریتولا توجه‌خاطر به‌دندان ابلق‌جوهردار بسیار است امرای عظام درتفحص وتجسس‌غایت سعی واهتمام به‌تقدیم رسانیدند. ازآن‌جمله عبدالعزیزخان نقشبندی عبدالله نام ملازم خودرا نزد خواجه‌حسین وخواجه عبدالرحیم پسران خواجه‌کلان خواجه جوئباری که مـروز مقتدای ولایت ماوراءالنهرند فـرستاده، مکتوبـی مشتمل براظهار این خواهش ارسال داشته‌بود. اتفاقاً خواجه‌حسن دندانی درست در کمـال لطافت داشته فی‌الفور مصحوب‌مومی الیه روانه درگاه ساخت. دریـن‌تاریخ به‌حضور رسید، وموجب انبساط خاطر گشت. فرمودم که موازی سی‌هزار روپیه‌ازنفایس امتعه‌به‌جهت‌خواجه‌ها روانه سازد؛ و میر برکه بخاری بدین خدمت مأمور گشت.

روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میرمیران به‌موجداری سرکار میوات دستوری یافت ومنصب او ازاصل واضافه دوهزاری ویك‌هزارو پانصدسوار حکم‌شد، واسپ خاصه باخلعت وشمشیر عنایت فرمودم. دریتولا ازعرضداشت سندر به‌وضوح پیوست که جوهر مل‌مقهوررجان به‌مالکان جهنم سپرد، ونیز به‌عرض رسید کـه فوجی برسریکی از زمینداران فرستاده طریق حتیاط ازدست داده است؛ بی‌آنکه‌راه درآمد وبرآمدرا استحکام دهند وسرکوهها‌را نگیرند به‌تنگنای کوه درآمده جنگ بی‌صرفه کرده‌اند؛ وچون روز به‌آخر رسیده بود کارناساخته

عطف عنان‌نموده‌اند ودر برگشتن جلوریزان‌شده کس‌بسیار به‌کشتن داده‌اند. خصوص جمعی که عار گریختن‌برخود نپسندیده‌اند شهادت‌ر به‌جان خریده‌اند. از جمله شهبازخان وتوبانی که طایفه‌ایست ازگروه افغانان لودی باجمعی از اقوام ونوکران جان‌نثارگشت. الحق‌خوب بنده‌ای بود شجاعت باخرد وآزرم جمع د شت. دیگر جمال‌خـان افغان ورستم بـرادراو، وسیدنصیب بارهه وچندی‌دیگر زخمی برآمدند. ونیز نوشته‌رسیدکه محاصره تنگ‌شده وکار برمتحصنان به‌دشواری [۲۵۲ب] کشیده ومردم را ددمیان انداخته زنهار خواسته‌اند. امیدکه درین‌زودی به‌یمن اقبال روزافزون قلعه مفتوح گردد.

روز گمشنبه هژدهم ماه مذکور دلاورخان کاکربه‌اجل طبیعی ودیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الوس بود. شجاعت را باسرداری و کـارداني بـروجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی به‌خدمت من پیوسته وبه‌حسن اخلاص وجوهر رشد از همگنان گوی سبقت ربوده، وبه والا پایهٔ امارت رسیده بود. در آخر عمر حق‌تعالی توفیق حق‌گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به‌همت او میسر شده امید کـه از اهل آمرزش باد. فرزندان وبازمانده‌های اورا به‌انواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم، واز مردم او چندی کـه لایق منصب بودند، در سلك بنده‌های در گاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم‌که به‌دستور سابق بافرزندان‌او بوده باشند، تاجمعیت‌او ازهم نپاشد. درین‌تاریخ قوریساول باقطعه‌الماس که ابراهیم‌خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمـود. وزیر خان دیوان‌بنگاله‌که ازقدیمیان این درگاه بود به‌اجل طبیعی درگذشت.

شب مبارکشنبه نوزدهم کشمیریان‌کنار دریای بهت را دورویه چراغان‌کرده‌بودند واین رسمی است باستانی که هرسال در این تاریخ از غنی وفقیر هرکس کـه خانه درکنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می‌کند، واز برهمنان سبب آن ر پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده واز قدیم این رسم آمده‌کـه در آن روز جشن کنند، وتمام دته‌تروهااست ودته بمعنی بهت است وترِوها سیزده را گـویند. چون درتاریخ سیزدهم ماه‌شوال چراغان می‌کنند به‌این اعتقاددته‌تروها نامیده‌اند. بی‌تکلف خوب چراغانی شده بود. برکشتی نشسته سیرو تماشای کرده شد.

روز مبارکشنبه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت وبه‌ضابطهٔ معهود خود را به طلا ویازده‌جنس دیگر وزن‌کرده ودر وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه‌ویکم از عمر این نیازمند درگاه الهی بـه‌انجام رسید. وسرآغاز سال پنجاه‌ودوم چهره مر د افروخت. امیدکه مدت حیات در مـرضیات ایزدی مصروف بـاد. جشن روز مبارکشنبه

بیست‌وششم درمنزل آصف‌خان ترتیب یافت، وآن عمدةالسلطنه به‌لوازم‌نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت.

در غرهٔ شهریور مرغابی درتـال‌الر سه‌یان شد وبیست‌وچهارم ماه مذکـور در کـول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می‌باشند بدین تفصیل است: کلنگ سارس، طاووس، چرز، لکلك، تغدری، تغداغ، کـروانك، زردپلك، نقره‌پای، غـرم‌پی، بوزه، لکالك، حواصل، مکه، بغله، قاز، کویل، دراج، شارك، نول‌سرخ، هربل، دهنگ، کویل شکـرخواره مهوکه، مهرلات، دهنبش، کلچری، تتهری که ترکان آن را ومن اورا بدآواز نـام کرده م. چون اسامی بعضی از اینها معلوم نبود بلکه درولایت نمی‌باشند به‌هندی نوشته شد. واسامی جانوران که در کشمیر نمی‌باشند ازدرنده وچرنده بدین تفصیل است: شیرزرد، یوز، گرگ، گاومیش صحرائی، آهوی‌سیاه، چهکاره، کوته‌پاچه، نیله‌گاو، گورخر، خرگوش، سیاه‌گوش، گربه‌صحرائی، موشك‌کربلائی، سوسمار، خارپشت.

دراین‌تاریخ شفتالو ازکابل به‌داکچوکی رسید. آنچه از همه کلانتربود، بیست‌وشش توله به وزن درآمد کـه شصت‌وپنج مثقال بوده باشد؛ وتاموسم شفتالو بود این‌قدر می‌رسید که به‌اکثری از امرا وبنده‌های خاص الوس عنایت می‌شد. روز جمعه بیست‌و هفتم بـه‌قصد سیرو تماشای ویرناك که سرچشمه دریای بهت است سواری شد. پنج کروه بـالای آب به کشتی رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمودم.

دریں روز خبر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخـان فتح‌کرده متوجه درگاه شد، نصرالله عرب را باچندی [۲۵۳ب] از منصبداران بـه‌محافظت آنجا گذاشت واورا در رای دوخطا افتاد: یکی‌آنکه زمینداران ومردم آنجارا به‌غایت تنگ گرفت وسلوك ناملایم پیش داشت؛ دوم آنکه جمعی‌که به‌کومك‌او مقرر بودند به‌طمع ضافه منصب ازورخصت خواستند که به‌درگاه رفته مهمسازی خود بکنند. او تجویز این‌معنی نموده اکثری را بمرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی ازو در دل داشتند و درکمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند وپل راکه عبورلشکر وکومك منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه وفساد برافروختند؛ ونصرالله متحصن گشته دوسه‌روزی خود را به‌هزارجان‌کندن نگاه داشت. وچون آذوقـه نبود وراه آب را نیز بسته‌بودند ناگزیر به‌شهادت قرار داده مردانه باچندی که همراه بودند داد شجاعت وجلادت داد تاآنکه اکثری ازآن‌مردم به‌شهادت رسیدند، وخودرا اسیر سرپنجه تقدیر کـردند. چون این خبر به‌مسامع جلال رسید جلال ندم پسر دلاورخان را که آثار رشد وکارطلبی ازناصیهٔ

احوالش ظاهر بود، ودر فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو به ظهور آمده بود به‌منصب هزاری ذات وششصدسوار سرافراز ساخته وملازمان پدر اورا که در سلك بنده‌های درگاه نتظام یافته‌اند، وفوجی ازسپاه صوبه کشمیر باسیاری از زمینداران وپیاده‌های برق نداز به کومك او مقرر داشته به‌استیصال آن‌گروه مخذول لعاقبه تعیین فرمودم. ونیز حکم‌شد که ر جه‌سنگرام زمیندار جمو با مردم خود ازراه‌کوه جمو درآید. امید که درین زودی به‌سزای کرد خویش گرفتار آیند.

روزشنبه ۲۸ چهاردونیم‌کروه کوچ شد واز موضع کاکاپور یك کروه گذشته بولب آب فرود آمدم. بنگ کاکاپور مشهور است. برکنار دریا صحرا صحرا خودرو افتاده روز یکشنبه بیست‌ونهم به‌موضع پنج‌هزاره منزل‌شد، این دیه به‌فرزند اقبالمند شاه‌پرویز عنایت [۲۵۴الف] شده است. وکلای او مشرف برآب باغچه ومختصر عمارتی ترتیب‌داده بودند؛ ودر حوالی پنج‌هزاره جلگه‌ای واقع است درنهایت صفا ونزاهت، وهفت درخت چنارعالی در وسط جلگه، وجوی آبی بردور گشته. کشمیریان‌ستها بهونی می‌گویند. یکی ازسیرگاههای مقرر کشمیر است. درین‌تاریخ خبر فوت خان دوران رسید که در لاهور به‌اجل طبیعی در گذشت. عمرش قریب به‌نود رسیده بود، واز بهادران مقرر روزگار ودلیران عرصه کارزار بود، شجاعت را باسرداری جمع داشت، دریــن دولت حقوق بسیار دارد. امید کــه از اهل آمرزش باد. چهار پسر ازوماند لیکن هیچکدام استحقاق فرزندی او ندارد. قریب چهارلك روپیه نقد وجنس از ترکه او برآمد. به‌فرزندان او عنایت شد. روز دوشنبه سی‌ام تخست تماشای سرچشمه اینچ کرده‌شد. این موضع را حضرت عرش آشیانی به‌رامـدس کچهواهه مرحمت نموده‌بودند، و او دردامن کوه وفراز چشمه عمارات وحوضها ساخته، بی‌تکلف سرمنزلیست درغایت لطافت ونفاست. آبش درکمال صفا وعذوبت. ماهی بسیار دروشناور.

درته آبش زصفا ریگ خرد کور تواند به دلشب شمرد

وچون این‌موضع به‌فرزند خان‌جهان عنایت فرموده‌ام مشارالیه ترتیب ضیافت نموده و پیشکش کشید. قلیلی به‌جهت خاطر او گرفته‌شد. ازین چشمه نیم‌کروه پیشتر مچهی بهون سرچشمه‌ایست که رای بهاری چند از بنده‌های عرش آشیانی بتخانه‌ای برفراز آن ساخته. آب این چشمه ز آن بیشتر است که توان گفت؛ ودرختهای کلان کهن‌سال ازچنار وسفیدار وسیاه‌بید بر دورآن رسته است. شب درین مقام گذرانیده، روز سه‌شنبه سی‌ویکم به‌سرچشمه اچهول‌منزل شد. آب این‌چشمه ازآن فزونتر است. آبشار خوشی دارد، وبراطراف درختهای چنار عالی وسفیدارهای موزون سربهم آورده، نشیمنهای دلکش به‌موقع ترتیب داده بودند

ودر مدنظر باغچه باصفا گلهای جعفری شکفته. گویی [۲۵۴ب] قطعه‌ایست از بهشت.

روز گمشنبه غرۀ مهرماه از اچهول کوچ فرموده قریب به‌چشمه ویرناك منزل‌شد. روز مبارکشنبه دویم برچشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. بنده‌های خـاص را حکـم نشستن فرمودم وپیاله‌های سرشار پیموده از شفتالوی کابل اوش گزك عنایت نمودم؛ وهنگام شام مستان به‌خانه‌های خود بـاز گشتند. این چشمه منبع دریـای بهت است، و در دامن کـوهی واقع است که از تراکم اشجار وانبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمـی‌شود؛ ودرزمان شاهزادگی حکم فرموده‌بودم کـه برسر این‌چشمه عمارتی که مـوافق این مقام باشد اساس نهند دراین‌ولا بانجام رسید. حوض مثمن چهل‌ودوذرع چهارده‌گز عمق وآبش ازعکس سبزه ورياحين که بر کوه رسته زنگاری رنگ، وماهی بسیار شناور، وبر دور حوض ایوانهای طاق زده ، و باغی درپیش این‌عمارت. و از لب حوض تادر باغ‌جوئی چهارگز درعرض، ویکصدو هشتادگز درطول وده گز درعمق، وبراطراف جوئی خیابان سنگ‌بست‌وآب حوض به‌مثابه‌ای صاف‌ولطیف که باوجود چهارگز درعمق اگر نخودی درزیرآب‌افتاده باشد به‌نظردرمی‌آید. واز صفای جوی وسبزه وگیاه‌که درزیر آن چشمه رسته چه نویسد . بعضی سبز تلخ و بعضی پسته وسبیکی واقسام سبزه سیرونیم‌سیر درهم رسته، ازجمله بته‌ای به‌نظر درآمد بعینه مانند دم طاووس‌نقاشانه، و ازامواج‌آب متحرك ویکه‌گلی جابجا شکفته، نفس‌الامرآنکه در تمام‌کشمیر به‌این خوبی ودلفریبی سیرگاهی نیست. معلوم شدکه بالای آب کشمیررا هیچ نسبت‌به‌پایان آب نیست بایستی روزی چند دراین‌حدود سیرمستوفی کرده، داد عیش‌وکامرانی می‌دادم.چون ساعت‌کوچ نزدیك رسیده بود ودرکوتل برف شروع درباریدن‌کرده و فرصت توقف بسـار نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به‌جانب شهر معطوف داشتم‌وحکم شدکه برکنارجوی‌مذکور دو رویه درخت چنار بنشانند .

روزشنبه‌چهارم به‌چشمه لوکابهون منزل شد. این[۲۵۵الف] سرچشمه‌هم‌قابل‌جائیست اگر چه الحال دربرابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت‌کنند جای خوبی خواهد شد . فرمودم که مناسب آن‌مقام عمارتی بسازند وحوض پیش‌چشمه رامرمت نمایند . دراثنای راه‌برچشمه عبور واقع شد، انده‌ناك‌نامند. مشهوراست که‌ماهی‌های این‌چشمه نابینا می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشمۀ مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی به‌دام افتادازآن جمله سه‌ماهی‌نابینا بود ونه‌ماهی چشم‌داشت. ظاهراً آب این‌چشمه راتأثیریست که ماهی‌راکور می‌سازد. بهرحال خالی از غرابیی نیست .

روز یکشنبه پنجم باز به‌چشمه مچهی بهون و اینچ عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشنبه هشتم خبر فوت هاشم‌خان پسر قاسم‌خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم، ومیر جمله ازتغییر او به خدمت‌خان سامانی امتیاز یافت، معتمدخان به‌خدمت عرض‌مکرر فرق عزت برافراخت، ومنصب میرجمله دوهزاری‌ذات وپانصد سوار حکم شد. شب‌شنبه یازدهم به‌شهرنزول اجلال اتفاق افتاد. صفی‌خان به‌خدمت صوبهٔ‌گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به‌منصب‌هزار وپانصدی وهزار سوار سربلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجایی که آب تاسینه آدمی باشد دوکشتی پهلوی یکدیگر می‌برند به‌دستوری که یک‌سر باهم پیوسته‌باشد وسردیگر از هم دور به‌فاصله چهارده پانزده ذرع، ودو ملاح برکنار طرف بیرون کشتیها چسوب دراز به‌دست گرفته می‌ایستند، تافاصله کم وزیاد نشود ودر برابر می‌رفته باشند وده دوازده ملاح ته آب درآمده سرهای کشتی‌راکه باهم پیوسته‌به‌دست گرفته پاهارا به‌زمین کوفته می‌روندوماهی که به‌میان هردوکشتی درآمده خواهدکه از تنگی بگذرد وبه‌پای ملاحان می‌رسد، و ملاح فی‌الفور غوطه خورده به‌قعر آب می‌رساند و ملاح دیگر بر پشت اوحمل انداخته به‌دو دست پشت اورا زیرمی‌کند تاآب اورا به‌بالا نیاورد واو ماهی را به‌دست گرفته‌برمی‌آرد. وبعضی [۲۵۵ب] که درین‌فن‌مهارت‌تمام دارند دوماهی به‌دودست‌گرفته برمی‌آرند، ازجمله‌پیرملاحی بودکه درهرغوطه زدن اکثردوماهی می‌گرفت؛ واین شکار درپنجهزارەمی‌شود، ومخصوص دریای بهت‌است. درکولابها ودیگر رودخانه نمی‌شود ومنحصر درموسم بهار است‌که آب سرد وگزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هرسال اسپان را از طوایل خاصه وهرچه حواله امرا شده آراسته به‌نظر درآورده‌اند. درین‌ولا اثرکوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم. امیدکه‌عاقبت به‌خیر مقرون باد. انشاءالله تعالی. روزگمشنبه پانزدهم به‌قصد شکار خزان به‌جانب صفاپور ودره لارکه پایان آب‌کشمیر واقع است‌متوجه گشتم. درصفاپور بالا آب خوش است وبرسمت شمال آن‌کوهی افتاده پردرخت؛ باآنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان ازچنار وزرد آلو وغیر آن‌در میان تلاب به‌غایت خوش می‌نمود. بی‌تکلف خوبیهای خزان ازبهار هیچ کمی ندارد. بیت

ذوق فنا نیافته‌ای ورنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

چون وقت تنگ بود و ساعت‌کوچ قریب شد سیر اجمالی‌کرده مراجعت نموده شد. درین چندروز پیوسته به‌شکار مرغابی خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار ملاحی بچه

قرقره گرفته آورد . درغایت لاغری وزبونی بود، یك‌شب بیشتر زنده نماند . قرقره‌درکشمیر نمی‌باشد ظاهر درهنگام گذشتن ورفتن به‌هندوستان ازلاغری وبیماری افتاده باشد .

دربن‌ولا خبر رحمان‌داد پسرخانخانان رسید که دربالای به‌اجل طبیعی درگذشت‌ظاهراً روزی چندتب‌کرده بود . درایام نقاهت روزی دکنیان قــوج بسته نمایان می‌شونــد، برادر کلانش داراب خان به‌قصد جنگ سواری می‌نماید ، وچون خبر به‌رحمن داد رسید ازغایت جرات و جلادت باوجود ضعف وتکسر سوارشده ، خود را به‌برادر می‌رساند وبعد ازآنکه غنیم را زیرکرده مراجعت می‌نماید دربرآوردن چلته شرط احتیاط بجانمی‌آرد ویالقور هوا تصرف می‌کند وتشنج می‌شود ، وزبان ازگویائی [۲۵۶ الف] می‌ماند . دوسه روزی به‌این حال‌گذرانیده ودیعت حیات می‌سپارد ، خوب جوان رشید بود . ذوق‌شمشیر زدن وکارطلبی بسیار داشت، وهمه‌جا قصدش این‌بودکه جوهر خودرا درشمشیر می‌نماید . اگرچــه مرگ و آتش تروخشك رایکسان می‌سوزد لیکن برمن سخت‌گران می‌نماید ، تابرپدر پیر دل‌شکسته اوچه‌گذشته باشد . هنوز مصیبت‌شاهنواز خان التیام نیافته بودکه این جراحت تازه‌نصیب‌او شد، امیدکه الله‌تعالی درخور آن‌صبر وحوصله کرامت کناد .

روز مبارکشنبه شانزدهم خنجرخان به‌منصب سه‌هزاری ذات وسوار سرفراز شد. قاسم‌خان به‌منصب دوهزاری وهزار سوار ممتاز گشت ، محمد حسین برادر خواجه جهان راکه به خدمت بخشی‌گری لشکر کانکره مقرراست منصب هشتصد ذات وسوار عنایت فرمودم . شب دوشنبه بیست‌وهفتم مهرماه الهی بعدازگذشتن یك‌پهر وهفت گهری به‌مبارکی و فرخی رایات اقبال به‌صوب هندوستان ارتفاع یافت .

مراجعت ازکشمیر به‌جانب هندوستان : چون زعفران‌گل‌کرده بود از سوادشهرکوچ فرموده ، به‌موضع پنپرشتافت . درتمام ملك‌کشمیر زعفران بغیرازبین درجای دیگرنمی شود . روزمبارکشنبه‌سی‌ام درزعفرانزار بزم‌پیاله ترتیب‌یافت. چمن‌چمن، صحر صحرا،چنانکه‌نظرکار کندشگفته‌بود. سبهش دماغهارا معطرساخت. بته‌اش به‌زمین پیوسته‌می باشد. گلش چهار برگ دارد، وبنفش‌رنگ‌است، به‌کلانی گل‌چنبه، وازمیانش سه شاخ‌زعفران‌رسته؛ پیازش رامی‌نشانند ودر سالی‌که خوب می‌شود چهار صدمن به‌وزن حال می‌آید ، وسه‌هزار ودوصدمن بــه وزن خراسان بوده باشد . نصف‌حصه خالص ونصف حصه رعایا معمول‌است، و سیری به‌ده روپیه خرید وفروخت می‌شود، واحیاناًنرخ‌کم زیادهم می‌شود ، ورسم مقرر است‌که‌گل زعفران را وزن‌کرده به‌اهل حرفه می‌دهند وآنها به‌خانه‌های خود برده زعفران راچیده‌می‌آرند. وموافق ربعی‌که از قدیم بسته‌اند نیم‌وزن آن نمك دروجه اجوره می‌گیرند، ونمك درکشمیر نمی‌باشد

از هندوستان می‌برند . دیگر از تحفه‌های کشمیر پرکلکی است که جانور شکاری درسالی تاده [۲۵۶ ب] هزاروهفتصد پربهم می‌رسد وبازوجره تادویست به‌دام می‌افتد. آشیان باشه‌هم‌دارد وباشه آشیانی بلدنمی‌شود .

روز جمعه‌غره‌آبان‌ماه الهی زینیرکوچ‌فرموده درمقام خان‌پور منزل شد. چون‌به‌عرض رسیدکه زینل‌بیگ ایلچی برادرم شاه عباس به‌حوالی لاهور رسیده مصحوب میرحسام‌الدین پسر عضدالدوله انجوخلعت وسی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم وحکم کردم کــه آنچه اوبه‌مشارالیه تکلف نماید قیمت‌آن‌باپنجهزار روپیه دیگرازخود به‌طریق‌ضیافت بفرستد. پیش ازاین فرموده بودم‌که از کشمیر تاانتهای کــوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند ودرسرما وبرف درخیمه نبایدگذرانیده ، اگرچه عمارات این منزل به‌اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت وبوی‌آهك می‌آمد درخیمه استراحت‌نموده‌شد.

روز شنبه دویم درکلمپور منزل‌شد، چون مکرر بعرض رسیده بودکه درحوالی هیره‌پور آبشاری واقع است‌به‌غایت عالی ونادر باآنکه سه‌چهار کروه ازراه به‌جانب دست‌چپ بود، جریده به‌قصد تماشای‌آن شتافتم. ازتعریف وتوصیف‌آن چه نویسد. سه‌چهار مرتبه‌آب برروی هم می‌ریزد ؛ تاحال به‌این خوبی و لطافت آبشاری به‌نظر درنیامده . بی‌تکلف نظر گاهی‌است به‌غایت عجیب وغریب، تاسه‌پهرروزآنجا به‌عیش وکامرانی گذرانیده چشم ودل را ازتماشای آن سیراب ساختم. لیکن دروقت ابر وباران خالی ازوحشتی نیست. بعد ازسه پهرروز سوار شده هنگام شام به‌هیره‌پور رسیده. شب درمنزل مذکورگــذرانیده. روزدوشنبه چهارم ازکوتل بادی براری‌عبور نموده برفرازکوتل پیرپنجال منزل‌گزیدم . ازصعوبت این کریوه ودشوری این راه چه‌نویسدکه اندیشه رامجال گذر نیست. دراین‌چندروز مکرربرف باریده بود وکوههای سفید شده‌درمیان‌جاده نیزبعضی جاها یخ‌بسته‌بودچنانچه‌سم‌اسب گیرائی نداشت وسوار به‌سختی می‌گذشت . الله‌تعالی کرم خویش ارزانی داشت ودرین روز نبارید. طرفه‌آنکه جمعی کــه پیشتر گذشته بودند و آنهائیکه متعاقب آمدنــد همه باریدن بــرف را دریافتند .

روزسه‌شنبه ازکریوه‌پیرپنجال گذشته درپوشانه‌منزل‌شد. باآنکه‌ازین‌طرف‌سرنشیب‌است لیکن ازبسکه بلنداست اکثرمردم‌پیاده‌گذشته. روز گمشنبه‌ششم، بیرم کله‌محل‌نزول‌اجلال گشت، قریب به‌موضع مذکورآبشاری واقع [۲۵۷ الف] است به‌غایت‌نفیس، حسب‌الحکم صفه‌ای به‌جهت نشیمن ترتیب داده‌بودند . الحق نظرگاه خوشی است؛ فرمودم‌که تاریخ عبورمرا بر لوح سنگ‌کنده برفراز صفه‌نصب کنند. بی‌بدل‌خان بیتی‌چندگفته وبرسبیل نظم این‌نقش‌دولت

بر لوح روزگار یادگار است.

دو زمیندار دراین راه می‌باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به‌قبضه اختیار اینهاست، ودر حقیقت کلید ملک کشمیرند. یکی رامهدی نایک‌نام‌است، ودیگری راحسین‌نایک گویند. ازپیره‌پور تابیرم کله ضبط راه‌به‌عهده اینهاست. پدرمهدی نایک بهرام‌نایک درایام حکومت کشمیریان عهده‌بود. چون نوبت حکومت به‌بنده‌های این درگاه‌رسید میرزا یوسف خان درایام حکومت خویش بهرام نایک رامسافر ملک‌نیستی گردانید. الحال درتصرف‌ودخل هر دوبرابر هم‌اند. اگرچه به‌ظاهر باهم مدارایی دارند لیکن به‌باطن درنهایت عداوتند. درین‌روز شیخ‌ابن‌یمین که ازخدمتگاران قدیمی‌اعتمادی عمده‌بود به‌جوار‌رحمت‌ایزدی‌پیوست جوان نیک‌ذات بی‌بد بود، واز غایت‌اعتماد، افیون‌خاصه، وآب‌حیات، حواله او بود. شبی که بربالای پیرپنجال منزل‌شد چون خیمه واسباب نرسیده بود وبه‌قدر ضعف هم‌داشت سرما تصرف نمود وتشنج کرد وزبان ازگویائی بازماند. دوروز به‌این حال زنده‌بود ودرگذشت. افیون خاصه به‌خواصخان سپردم وخدمت آبدارخانه به‌موسی خان‌حواله‌شد.

روزمبارک‌شنبه هفتم تهته معسکراقبال‌گشت. اکثر دربیرم‌کله میمون‌بسیاربه‌نظردرآمده بود. اما ازین منزل درهوا وزبان ولباس ورستنی وحیوانات وآنچه مخصوص ولایت گرم سیرست تفاوت فاحش ظاهرشد. مردم اینجا بزبان فارسی وهندی هردو متکلم‌اند. ظاهراً زبان اصل اینها هندی است وزبان‌کشمیری را به‌جهت قرب وجوار یادگرفته‌اند. محملا* از اینجا داخل هندست. عورات لباس‌پشمینه نمی‌پوشند وبه‌دستور زنان‌هند حلقه دربینی‌می‌کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات‌عالیات‌گردید. مردم اینجا در[۲۵۷ب] زمان قدیم هندو بوده‌اند. وزمیندار اینجارا راجه‌می‌گفته‌اند. سلطان فیروز مسلمان‌کرده ومع‌ذالک‌خودرا راجه می‌گوید. وهنوز بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها مستمراست. ازجمله چنانچه‌بعضی از زنان هندو باشوهر خود می‌سوزند اینهارا باشوهر درگور می‌آرند. شنیده‌شدکه درهمین ایام دختری ده دوازده ساله راباشوهر خودکه همسال به‌اوبودزنده به‌قبر درآورده‌اند. دیگر آنکه بعضی ازمردم بی‌بضاعت‌را که دختر به‌وجود می‌آید خفه کرده می‌کشند، وباهنودپیوند خویشی می‌کنند. هم‌دختر می‌دهند وهم‌می‌گیرند. گرفتن خود خوب، اما دادن نعوذبالله. فرمان شدکه بعدازین پیرامون این‌امور نگردند، وهرکس که مرتکب این بدعتهاشود او را سیاست کنند.

درراجور رودخانه‌ایست که‌آبش در برسات به‌غایت مسموم می‌شود واکثر مردمش را درزیرگلو بوغچه برمی‌آید وزرد وضعیف می‌باشند. برنج راجور بسیار بهتر ازبرنج کشمیر

ست . بنفشه خودرو وخوشبو درین دامن‌کوه می‌باشد . روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتد . درین مقام به‌حکم‌حضرت عرش‌آشیانی قلعه ی از سنگ‌ساخته‌اند وپیوسته‌جمعی از حاکم‌کشمیر درینجا به طریق تهانه‌می‌باشند . روز دوشنبه یاردهم چوکی هتی‌محل نزول موکب اقبال‌گشت. عمارات این‌منزل رامراد تم‌چیله هتمام نموده ، حسن انجام‌بخشیده‌بود . درمیان دولتخانه صفه ی به‌صفا آراسته ، نسبت به‌دیگرمنازل‌امتیاز داشت ، منصب اورا افزودم. روز سه‌شنبه در مقام بهنبر منزل‌شد . امروز ازکوه تا کوتل گذشته به‌وسعت آباد هندوستان در آمدیم .

پیشترقراولان به‌جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودند که در بهنبر و کرجهاك‌ومکهیاله جرکه ترتیب دهند. روزگمشنبه ومبارکشنبه شکاری رازنده آوردند. روز جمعه به‌نشاط‌شکار خوشوقت شدم. ازقچقار کوهی وغیره پنجاه وشش رأس‌شکارشد. دراین تاریخ راجهٔ‌سارنگ دیو که ازخدمتگاران نزدیك[۲۵۸ الف]است، به‌منصب هشتصدی‌ذات وچهارصدسوارسرفرازی یافت . روزشنبه شانزدهم به‌جانب گرجهاك متوجه شدم . به‌پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست‌ویکم درجرگه کرجهاك شکار کردم . نسبت به دیگر بارها شکار کمتر آمد، وچنانچه دل‌می‌خواست محظوظ نشدم . روز دوشنبه بیست‌وپنجم درجرگه مکهیاله به‌نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتادوشش رأس بزمارخور ، وغیره‌شکارشد. وازین جا به‌ده منزل شکارگاه جهانگیر آبادمخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سرزمین شکارگاه من‌بود . و به‌نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنانهاده . به‌سکنه رمثین‌که از قراولان نزدیك سود عنایت نموده بودم، و بعد از جلوس پرگنه ساخته به‌جاگیر مومی‌الیه لطف فرمودم وحکم کردم که عمرتی به‌جهت دولتخانه وتالابی واساس‌نهند وبعداز فوت اواین‌پرگنه به‌جاگیر ار دتخان مقررشد . وسربراهی عمارات بمشارالیه بازگشت. و درینولا حسن نجام پذیرفته بی‌تکلف تالی‌شده به‌غایت‌عالی؛ ودر میان تال‌عمارات دلنشین به همه جهت یك‌لك وپنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده‌باشد . الحق بادشاهانه‌شکار گاهی است . روز مبارکشنبه وجمعه مقام‌کرده از نواع شکار محظوظ شدم . قاسم‌خان که به حراست لاهور سرافراز است دولت زمین‌بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید. واز اینجا یك منزل درمیان باغ‌مؤمن عشقباز که در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد. درختهای چنار عالی وسروهای خوش‌قد دارد. بی‌تکلف تغزك باغچه‌ایست .

روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق‌پنجم محرم سنه یك‌هزاروسی ویك از باغ مؤمن برفیل‌تدتم‌سوارشده‌نثارکنان‌متوجه‌شهر گردیدم، بعدازگذشتن دوپهر وسه گهری‌ازروزمذکور

به‌ساعت مسعود ومختار به‌دولتخانه درآمده ، درعمارتی که مجدداً به اهتمام معمورخان حسن انجام‌پذیرفته، به‌مبارکی وفرخی نزول [۲۵۸ب] فرمودم. به‌تکلف منازل دلگشای‌ونشیمنهای روح‌افزا درغایت لطافت ونزاهت همه‌منقش ومصور به‌عمل اوستادان نادره‌کار آراستگی یافته و باغچه‌های سبز وخرم به‌انواع واقسام گل ورياحین نظر فریب گشته . بیت:

ز پای تا بسرش هر کجا که می‌نگرم کرشمه دامن دل می‌کشد که‌جا اینجاست

بالجمله مبلغ هفت لك روپیه که بیست وسه هزار تومان رایج ایران‌باشد صرف این عمارت شده .

فتح‌قلعهٔ کانگره: دراین روز بهجت افروز مژدهٔ فتح‌قلعهٔ کانگره مسرت‌بخش خاطر اولیای دولت گشت، و به‌شکر این‌موهبت عظمی وفتح بزرگ؛که ازعنایات مجدده واهب‌العطایاست، سر نیاز بدرگاه کریم کارسازفرودآورده، کوس‌نشاط وشادمانی بلندآوازه گردید. کانگره قلعه‌ایست قدیم، شمال رو به‌لاهور، درمیان کوهستان واقع شده ، به ستحکام ودشوارگشای و متانت ومحکمی معروف ومشهور، ازتاریخ‌اساس این‌قلعه، جزخدای جهان‌آفرین آگاه نیست. اعتقادزمینداران پنجاب آن‌است که دربن مدت‌قلعه مذکور ازقومی به‌قومی‌دیگر انتقال نموده وبیگانه برو دست‌تسلط نیافته، والعلم‌عندالله. بالجمله ازآن هنگام‌که صیت اسلام وآوازهٔ دین مستقیم محمدی به‌هندوستان رسیده ، هیچیك ازسلاطین و لاشکوه رافتح آن‌میسر نشده.سلطان فیروز شاه‌باآن همه شوکت واستعداد خودرفته به‌تسخیر قلعه‌پرداخت ، ومدتها محاصره‌داشت چون‌دانست‌که استحکام ومتانت‌قلعه‌به‌حدی است‌که تاسامان قلعه‌داری وآذوقه بامتحصنان‌بوده باشد، ظفر برتسخیر آن‌نتوان یافت ،کام‌ناکام به‌آمدن راجه وملازمت نمودن‌خرسندی‌نموده دست ازآن بازداشت. گویند راجه ترتیب پیشکش وضیافت نموده سلطان رابه‌التماس‌اندرون قلعه برد سلطان بعدازسیروتماشای قلعه به‌راجه‌گفت‌که مثل‌من پادشاهی را به‌درون قلعه‌آوردن ازشرایط حزم واحتیاط دوربود، جمعی‌که درملازمت‌اند اگر [۲۵۹الف] قصد تو کنند وقلعه را به‌تصرف درآورند، چه‌می‌توانی کرد؟ راجه به‌جانب مردم خود اشارت‌کرد درلحظه‌فوجی از دلاوران مسلح ومکمل ازنهانخانه برآمدند وسلطان راکورنش کردند وسلطان از دیدن هجوم آن‌مردم متوهم ومتفکر گشته ازغدر اندیشید ، راجه پیش‌آمده وزمین خدمت‌بوسه‌داد و گفت مارا جز اطاعت وبندگی درسر نیست، لیکن چنانچه سربازان مبارك گذشته احتیاط و دوربینی‌راپاس می‌داشت. سلطان‌آفرین‌گفت وراجه‌منزلی چند در رکاب بوده رخصت‌معاودت یافت

بعدازآن هرکه برتخت دهلی نشست لشکری به‌تسخیر کانگره فرستاد وکاری از پیش

نرفت. پدر بزرگوار من‌هم یك‌مرتبه لشکری عظیم به‌سرداری حسین‌قلی خان‌که بعداز خدمت پسندیده به‌خطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند ـ در ثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرز شد وآن حق‌ناشناس از گجرات گریخته به‌صوب پنجاب علم‌فتنه و آشوب برافراخت ، وخانجهان ناگزیر ازگرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نـایرهٔ فتنه وفساد گشت ، وتسخیر قلعه درعقده‌توقف افتاد ، وپیوسته این‌اندیشه ملازم خاطراشرف بودوشاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره‌گشا نمی‌شد . وچون به‌کرم ایزدجل سبحانه تخت‌دولت بـه وجود این نیازمند آراستگی یافت، از جمله غزاهای‌که برذمت‌همت لازم‌شمرد یکی‌این بود. نخست مرتضی‌خان راکه ایالت صوبه‌پنجاب داشت بافوجی ازبهادران رزم دوست به‌تسخیر قلعهٔ‌مذکور رخصت‌فرمودم. وهنوزآن‌مهم به‌انصرام نرسیده‌بود‌که مرتضی‌خان به‌رحمت‌ایزدی پیوست ، بعدازآن‌جوهرمل راجه باسو تعهداین خدمت‌نمود. اورا سردارلشکرساخته‌فرستادم آن بدسرشت درمقام‌بغی‌وکافرنعمتی درآمده[۲۵۹ب] عصیان ورزیده، تفرقه‌عظیم درآن‌لشکر راه‌یافت، وتسخیر قلعه درعقده توقف وتعویق‌افتاد. وبسی برنیامدکه آن حق‌ناشناس‌به‌سزای عمل خویش گرفتارگشته به جهنم رفت، چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته.

بالجمله درین ولا خرم تعهدخدمت مذکور نموده سندرملازم خود را به‌استعداد تمام فرستاد، وبسیاری از امرای پادشاهی به‌کومك او دستوری یافتند وبه تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها بدور قلعه‌پیوسته ، مورچلها قسمت شد ومداخل ومدارج قلعه‌را به‌نظر احتیاط ملاحظه نموده ره آمد وشدآذوقه ر مسدود ساختند ، و رفته‌رفته‌کار به‌دشواری‌کشید، و بعداز آنکه ازقسم غله‌وآنچه غذاتو ند شد درقلعه نماند، چهارماه دیگرعلفهای خشك را به نمك جوشانیده‌خوردند . چون‌کار به‌هلاکت رسید واز ممراة امیدنجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه راسپردند وروز مبارکشنبه غرهٔ‌شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی‌که هیچیك از سلاطین والاشکوه رامیسر نشده بودودرنظرکوته اندیشان ظـاهر بین‌دور می‌نمود، الله‌تعالی به‌محض لطف‌وکرم خود به‌این نیازمندکرامت فرمود. وجمعی از بنده‌هایی‌که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند درخور استعداد وشایستگی خویش به اضافه مناسب ومـراتب سرافرازی یافتند .

روز مبارکشنبه دوازدهم حسب‌الالتماس خرم به‌منزل اوکه نوساخته بود رفته شد ، از پیشکشهای اوآنچه خوش‌آمد برداشتم . سه‌زنجیر فیل داخل‌حلقه خـاصه‌شد ، ودرهمین روز عبدالعزیزخان نقشبندی را به‌خدمت فوجداری نـواحی قلعه‌کانگره مقرر فرمودم . و منصب او دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار حکم‌شد ـ فیل خاصه ی به اعتقادخان عنایت نمودم .

[۲۶۰ الف] الف‌خان‌قیمخانی به‌حراست‌قلعه کانگره‌دستوری‌یافت‌ومنصب اوازاصل و ضافه هزاروپانصدی‌ذات وهزارسوار حکم‌شد شیخ‌فیض‌الله‌خویش‌مرتضی‌خان نیز به‌موافقت اومقرر گشت‌که بالای قلعه بوده‌باشد . شب‌شنبه سیزدهم ماه‌مذکور خسوف‌شد . شرایط نیازمندی به درگاه ایزدمتعال وقادر برکمال ظاهرساخته مناسب‌وقت ازنقد وجنس به‌رسم خیرات‌وتصدقات به‌فقرا ومساکین وارباب استحقاق قسمت‌شد .

درینولازیل‌بیگ ایلچی دارای ایران‌سعادت‌آستان‌بوس دریافت . پس‌از ادای کورنش زمین‌بوس رقیمه کریمه آن‌برادر والاقدر راکه مشتمل براظهار مراتب یکجهتی وکمال محبت بودگذرانید . دوازده عباسی نذر وچهارده رأس اسپ بایراق وسه‌دست بازتویغون وپنج سر استر وپنج‌نفر شتر ونه‌قبضه کمان ونه‌قبضه شمشیر به‌رسم پیشکش‌گذرانید . اورا به‌رفاقت‌خان عالم رخصت‌فرموده‌بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست‌کرد. درین‌تاریخ‌به‌درگاه رسید ، خلعت فاخره وجیغه وطره مرصع‌کاری وخنجر مرصع به‌او مرحمت‌شد، ووصال‌بیگ و حاجی نعمت‌که همراه اوآمده بودند ملازمت نمودند ، وسر فرازی یافتند . امان‌الله پسر مهابت‌خان به‌منصب دوهزاری وهفتصد سوارمقررگشت. حسب‌الالتماس مهابت‌خان سیصدسوار برمنصب‌مبارزخان افغان‌افزوده ازاصل‌واضافه دوهزاری ذات وهزاروهفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر برمنصب کنگ نیز اضافه‌فرموده شد. خلعت زمستانی به‌عبدالله‌خان و لشکر خان مـرحمت نموده فرستادم . به‌التماس قاسم‌خان به‌باغ او رفته شدکه درسواد شهر واقع است. درسر سواری ده‌هزار چرن‌نثار کردم. از پیشکشهای اویك قطعه الماس واز اقمشه‌آنچه خوش‌آمد برداشتم.

شب دوشنبه بیست‌ویکم به‌مبارکی وفیروزی پیشخانه به‌صوب دارالخلافه آگره برآمد. برق‌اندازخان به‌داروغگی توپخانه لشکر[۲۶۰ب]دکن‌مقرر گردید. شیخ‌اسحق به‌خدمت کانگره سرافراز شد، برادران الله‌دادخان افغان را ازحبس برآورده هزارروپیه انعام‌شد. دودست باز تویغون به‌خرم التفات فرموده فرستادم، روزمبارک‌شنبه بیست‌وششم به‌ضابطه مقرر جشن‌ترتیب یافت وسوقاتهای دارای ایران‌که به‌مصحوب زینل‌بیگ ارسال داشته بودند ازنظرگذشت به سلطان‌حسین پکلی فیل‌عنایت نمودم ، به‌ملامحمدکشمیری هزار روپیه انعام‌مرحمت‌شد،منصب پیرداد افغان به‌التماس مهابت‌خان هزاری ذات وچهارصدسوار مقررگشت . چون راجه‌روپ چند گوالیری درخدمت کانگره تردات پسندیده نموده‌بود به‌دیوانیان عظام حکم شدکه نیمه وطن‌او را دروجه انعام امتیاز نماید ونیمه دیگر بجاگیر اوتنخواه دهند.

به‌تاریخ سی‌ام بواسه مدارالملکی اعتمادالدوله را به‌جهت فرزند شهریارخواستگاری نموده یک‌لک روپیه ازنقد وجنس به‌رسم ساچق فرستاده‌شد . امرای عظام و بنده‌هـای عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشارالیه رفته بـودند وایشان مجلس عالی آراسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امیدکه مبارک باشد ؛ چـون آن عمدة‌السلطنه عمارات عالی و نشیمنهای بس‌تکلف درمنزل‌خود اساس‌نهاده‌بودند التماس ضیافت‌نمود. بااهل‌محل به‌منزل او رفته‌شد به‌غایت‌جشن‌عالی ترتیب‌داده پیشکشهای لایق ازهرقسم به‌نظردرآورد، رعایت‌خاطراو نموده آنچه پسندافتاد برگرفتم . درین‌روز پنجاه هزارروپیه به‌زینل‌بیگ ایلچی مرحمت‌شد.

منصب زبردستخان ازاصل واضافه‌هزاری ذات وپانصد سوار مقررگشت. مقصودبرادر قاسم‌خان به‌منصب پانصدی وسیصدسوار، و میرزا دکنی پسرمیرزا رستم به‌پانصدی ودویست سوار سرافرازی یافتند .

درآن‌ایام سعادت فرجام که‌رایات فتح‌وفیروزی در[۱۶۲ الف]ولایت همیشه‌بهار کشمیر به‌دولت وبهروزی به‌سیر وشکار خوشوقت‌بوده عرایض متصدیان ممالک‌جنوبی به‌تواتررسید مشتمل برآنکه چون رایات ظفرآیات ازمرکز خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکـن‌ازبی‌- دولتی وکم فرصتی‌نقض عهدنموده ، سربه‌فتنه وفساد برداشته‌اند، و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری ازمضافات احمد نگر وبرار رامتصرف گشته‌اند . چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار آنشوربختان برتاخت وتاراج وآتش زدن‌وضایع ساختن کشتها وعلف زارهـا است. بنابراین مقرر شده‌بودکه چون درمرتبه اول که رایات جهانگشا به‌تسخیر ممالک‌جنوبی و استیصال آن‌گروه مخذول‌العاقبت نهضت فرمود خرم به‌هرولی لشکرمنصور سرافرازگشته، به‌برهانپوررسید. ازگربزی وحیله‌سازی که‌لازمه‌ذات‌فتنه‌سرشت آنهاست وراشفیع‌ساخته‌ولایت پادشاهی را گذاشتند ومبلغها به‌رسم پیشکش ازنقد وجنس به‌درگاه‌ارسال داشته تعهدنمودند که بعدازین سررشته بندگی ازدست ندهند، وپای ازحد ادب بیرون‌ننهند . چنانچه در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح‌نگار گشته به‌التماس خرم درقلعه شادی‌آباد ماند وروزی چندتوقف افتاد، وبه‌استشفاع او برتضرع‌وزاری‌آنها بخشوده‌آمد، الحال که ازبدذاتی وشوربختی نقض عهد نموده ازشیوهٔ اطاعت‌وبندگی انحراف ورزیده‌اند بازعساکر اقبال به‌سرکردگی‌او تعیین شودکه سزای ناسپاسی وبدکرداری خود دریافته موجب عبرت سایرتیره‌بختان وخیره‌سرشود لیکن‌چون‌مهم کانگره به‌عهده‌اوبود واکثرمردم کارآمد خودرا به‌خدمت‌فرستاده‌بود روزی‌چند درانصرام این‌اندیشه کوشش رفت تاآنکه درینولا عرایض پی‌درپی رسید که غنیم قوت‌گرفته، شصت هزار سوار اوباش‌گردآورده ، اکثرملک پادشاهی رامتصرف شده‌اند ، وبه‌هرجا تهانه

بود برخاسته در بهکر بهم پیوستند، ومدت سه ماه در آنجا بامخالفان سیه[۲۶۱ب]روزگار دررزم وپیکار بودند. درین مدت سه جنگ حسابی شد، وهر بار بنده‌های جان‌نثار برمقهوران تیره روزگار آثار غلبه وتسلط ظاهر ساختند. وچون ازهیچ راه غله وآذوقه به‌اردو نمی‌رسد وآنها براطراف معسکر اقبال تاخت وتاراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید وچارواها زبون شد ناگزیر ازبالاگهات فرودآمده دربالاپور توقف گزیدند. وآن مقهوران بی‌عاقبت دلیرشده، در حوالی بالاپور آمده به‌قزاکی وترکی‌گری پرداختند. بنده‌های درگاه شش‌هفت‌هزار سوار از مردم گزیده خوش‌اسپه انتخاب نموده ، برسر بنگاه مخالفان تاختند وآنها قریب شصت هزار سوار بودند، مجملاً جنگ عظیم شد وبنگاه آنها به‌تاراج رفت وبسیاری راکشته وبسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند . ودروقت برگشتن باز آن بیدولتان ازاطراف هجوم آورده وجنگ کنان تااردو آمدند . ازجانبین قریب به‌هزار کس کشته شده باشد . برین جمله مدت چهارماه در بالاپور توقف نمودند وچون عسرت غله به‌نهایت انجامید وبسیاری ازقمعه‌چیان وبنده گریخته و به‌مخالفان پیوستند ، و پیوسته جمعی راه بی‌حقیقتی سپرده ودرزمرهٔ مقهوران منتظم می‌گشتند بنابرین صلاح درتوقف ندیده به‌برهانپور آمدند، وباز آن سیه بختان ازپی درآمده برهانپور را محاصره نمودند تامدت شش‌ماه درگرد برهانپور بودند ، اکثر پرگنات برار و خاندیس را متصرف گشتند ودست تعدی وتطاول بررعایا وزیر دستان دراز ساخته به‌تحصیل پرداختند ، وچون لشکر تعب ومحنت بسیار کشیده بودوچارواها زبون گشته نمی‌توانستند ازشهر برآمده تنبیه براصل نمایند . واین سبب افزونی غرورونخوت وزیادتی پندار وجرأت کوته‌اندیشان کم‌فرصت گشت .

مقارن اینحال نهضت رایات اقبال به‌مستقرسریر خلافت اتفاق‌افتاد ونیز [۲۶۲الف] به عنایت ایزد سبحانه کانگره مفتوح گشت بنابرین روز جمعه چهارم دی‌ماه خرم را بدان صوبه رخصت نمودم وخلعت وشمشیر مرصع وفیل مرحمت‌شد . نورجهان‌بیگم نیز فیلی لطف نمودند وحکم‌فرمودم که‌ده کرور دام بعدازتسخیر ملك دکن ازولایت مفتوحه دروجه انعام‌خودمتصرف گردد . ششصدوپنجاه منصبدار ویك هزار احدی ویك هزار برق انداز رومی وپنجهزار توپچی پیاده‌سواری ، سی‌ویك‌هزار سوار که بدان‌صوب بوده وهست وباتوپخانه عظیم وفیل بسیار به همراهی او مقررگشت ویك کرور روپیه بجهت‌مدد خرج‌لشکر منصور لطف نمودم‌وبنده‌هائی که به‌خدمت مذکور مقرر شده‌اند درخورپایهٔ خویش هرکدام به‌انعام اسپ‌وفیل وسروپا سرافرازی یافتند . ودرهمین ساعت مسعودوزمان محمود رایات عزیمت به‌صوب‌دار لخلافه آگره انعطاف یافت ، ودر سوادشهر نزول اقبال اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری به‌دیوانی صوبه بنگاله وخواجه ملکی به‌بخشیگری صوبه‌مذکور ممتاز گشته به‌اضافه منصب سرافرازشدند. جگت‌سنگه ولد راناکرن ازوطن آمده سعادت آستان بوس دریافت. درششم ماه‌مذکور فضای کنارتال راجه‌تور دمل محل‌نزول بارگاه‌دولت گردید، چهار روز درین‌منزل مقام‌شد. درینولا چندی ازمنصبداران که به‌خدمت فتح‌دکن دستوری‌یافته بودند برین موجب به‌اضافه منصب سرافراز شدند. زاهدخان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصدسوارشد وصدسوار برمنصب خواجه‌عبداللطیف نقشبندی افزودم وپانصد سوار شد. هروی ترا این هاده راازاصل واضافه نهصدی ششصد سوار سرفراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتصدوچهارصد سوارشد. وهمچنین جمعی کثیر ازبنده‌ها درخورشایستگی‌خویش به‌اضافه‌منصب سر فرازی یافتند، ومعتمدخان به‌خدمت بخشیگری ووقایع نویس لشکرفیروزی اثرسر بلند گشته، به‌عنایت توغ ممتاز گردید. پیشکش لچهمی چند راجه‌کماون ازبازوجره‌ودیگر جانوران شکاری به‌نظرگذشت. جگن سنگه ولد راناکرن به‌کومك لشکردکن رخصت‌یافت، اسپ‌خاصه مع‌زین به‌اومرحمت شد. د جه [۲۶۲ب]روپ چند به‌عنایت فیل و سپ سرافراز به‌جاگیر خود رخصت یافت.

به‌تاریخ‌دوازدهم فرزند خان جهان را به‌صاحب صوبگی ملتان‌سرافرازگردانیده‌رخصت فرمودم، وسروپا بانادری وخنجر مرصع وفیل خاصه بایراق ویك‌ماده فیل واسپ خدنگ نام و دودست بازعنایت‌شد. سیدهژبرخان هزاری وچهارصد سوار منصب داشت‌پانصدی ودویست سوار افزوده همراه‌خان جهان‌رخصت فرمودم. محمد شفیع به‌خدمت بخشیگری وواقعه‌نویس صوبه ملتان سرافرازگشت. بهوال که از بنده‌های قدیم بود به‌اشراف توپخانه وخطاب ر ی امتیاز یافت.

در سیزدهم درکناردریای‌گوبندوال معسکر اقبال‌گشت. چهار روز درین منزل‌مقام‌شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل به‌مهابت خان عنایت‌نموده مصحوب‌صفیا ملازم اوفرستادم، به‌امرای صوبه بنگش خلعتهای مصحوب عیسی‌بیگ فرستاده‌شد. در هفدهم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون معتمدخان به‌خدمت بخشیگری لشکر دکن دستوری یافت‌خدمت‌عرض مکرر به‌خواجه قاسم فرمودم، ومیرشرف به بخشیگری احدیان، وفاضل بیگ به بخشیگری صوبه‌پنجاب سرافرازگشتند.

چون بهادرخان حاکم قندهار مکرر ازبیماری دردچشم خود عرضداشت‌کرده التماس آستان‌بوسی نموده‌بود. درین‌ولا حکومت وحراست قندهار به‌عبدالعزیز خان مفوض‌گشت وبه بهادرخان فرمان صادرشدکه چون مشارالیه برسد قلعه را به‌او سپرده، خود ر روانه درگاه

سازد. بیست‌ویکم ماه‌مذکور نورسرا محل ورودسعادت‌گشت. درین سرزمین وکلای نورجهان بیگم سرای‌عالی و باغی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین‌ولا به‌اتمام رسیده بنابرین بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده ودر تکلفات افزوده، ازانواع و اقسام نفایس و نوادر به‌رسم‌پیشکش‌گذرانید. به‌جهت‌دلجوی اوآنچه‌پسندافتادگرفته‌شد، ودوروز درین‌منزل مقام‌شد، ومقرر گردید که‌متصدیان صوبه‌پنجاب دولك[۲۶۳الف] روپیه دیگرسوای‌شصت‌هزار روپیه‌که سابق حکم‌شده بود به‌جهت آذوقه قندهار روانه سازند. میرقوام‌الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهورشد وخلعت‌یافت. قاسم‌خان را به‌جهت تنبیه و تأدیب سرکشان حوالی کانگره وضبط آن‌حدود رخصت‌فرمودم. نادری خاصه باخنجر و اسپ وفیل مرحمت‌نمودم، و منصب او ازاصل واضافه دوهزاری ذات وهزار وپانصد سوار مقررگشت. راجه سنگرام دابه التماس‌مشارالیه‌رخصت‌آن‌حدودنموده سروپا واسپ وفیل‌عنایت‌شد، درین‌ولا باقرخان ازملتان آمده سعادت آستان‌بوس دریافت.

غرهٔ‌بهمن‌ماه الهی روزمبارکشنبه ظاهر بلدهٔ سرهند منزل‌اقبال‌گشت. یك روز مقام‌کرده به‌سیر باغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه‌چهارم، خواجه‌ابوالحسن به‌خدمت فتح‌کن رخصت یافت. خلعت بانادری وشال‌خاصه وصبح‌دم نام فیل‌وتوغ ونقاره به‌مشارالیه عنایت‌نموده شد. به‌معتمدخان خلعت واسپ خاصه صبح‌صادق نام‌مرحمت فرموده رخصت کردم،هفتم‌ماه‌مذکور کنار آب سرستی نواحی قصبه مصطفی‌آباد منزل دولت گردید. وروز دیگر به‌اکبرپور نزول فرمودم واز آنجا درآب جون به‌کشتی نشسته متوجه مقصدگشتم. درین‌روز عـربخان خوافی فوجدار این حدود دولت آستان‌بوس دریافت، محمد شفیع را به‌ملتان رخصت فرموده‌اسپ وخلعت ومهر نور شاهی عنایت نمودم، وجیره خاصه به‌مصحوب اوبه‌فرزند خان‌جهان فرستاده شد. ازاین‌جا به‌پنج‌کوچ حوالی پرگنه‌کرانه‌که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت‌گشت. وکلای او نودویك قطعه یاقوت والماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزارگز مخمل به‌صیغه پای‌انداز باعرضداشت اوگذرانیدند. وصدنفر شتر به‌اسم تصدق معروض‌داشته بود. حکم فرمودم‌که به‌مستحقان تقسیم نمایند . ازینجا به‌پنج کوچ دارالملك دهلی‌موردرایات اقبال‌گشت.

اعتماد رای راانزد فرزند اقبال مند شاه‌پرویز فرستاده خرجی خاصه به‌جهت‌آن فرزند ارسال‌داشتم، ومقررشد که درعرض‌یك‌ماه برگشته خودرا به‌ملازمت‌رساند. دوروز [۲۶۳ب] درسلیم‌گده مقام‌فرموده روزمبارکشنبه ۲۳ به‌عزم شکار پرگنه پالم ازمیانه‌معموره دهلی گذشته برکنار حوض شمسی‌محل نزول دولت گشت. در اثنای‌راه چهارهزار چرن به‌دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیرفیل از نروماده پیشکش الله‌یار ولد افتخارخان ازبنگاله رسیده بود، به نظردرآمد. ذوالقرنین به‌فوجداری سانبردستوری یافت. اوپسر اسکندر ارمنی است. پدرش درخدمت حضرت عرش‌آشیانی سعادت پذیـربود، وآن حضرت صبیه عبدالحی ارمنی را که درشبستان اقبال‌خدمت می‌نمود به و نسبت فرمودند؛ وازو دو پسر به وجودآمد یکی ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهـد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را به‌عهده اومقررنمودند؛ واین خدمت را نغزك سر وسامان کرد. دربن‌ولا به‌فوجداری آن حدود سرفرازگشت به‌نغمه هندی سری دارد. سلیقه‌اش درین فن درست رفته و تصنیفات اومکرربه‌عرض رسیده وپسند افتاده. لعل‌بیگ به‌خدمت داروغگی دفتر ازتغییر نورالدین قلی ممتازگشت چهارده روز به‌نواحی پالم به‌شکار خوشوقت گشته، به‌سلیم گده مراجعت نمودم. دربیست ونهم نوزده زنجیرفیل و دونفرخواجه سر اویك نفر غلام وچهل قطعه خروس‌جنگی و دوازده رأس‌گاومیش وهفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به‌نظر گـذشت، روز مبارکشنبه سی‌ام مطابق بیست وپنجم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری منعقدگشت.

کوکب‌خان را نزد خانخانان‌فرستاده بعضی‌پیغامها به‌تقریر اوحواله فرموده بودم درین ولا با عرضداشت او رسیده‌ملازمت نمود. میرمیرن را که به‌فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین‌تاریخ‌آمده ملازمت کرد و ازتغییرسید بهوه به‌حکومت دارالملك دهلی سرفرازشد. درین‌تاریخ‌آقا بیگ و محب علی فـرستاده‌های دارای ایـران سعادت آستان بوس دریافتند ومکتوب محبت اسلوب از برادرعالی قدرگذرانیدند، وکنگی ابلق‌که فرستاده بودند به نظر درآورد. جوهریان [۲۶۴ الف] پنجاه هزارروپیه قیمت‌کردند. لعلی به وزن دوازده تانك از جوهرخانه‌میرزا الغ بیگ‌خلف میرزا شاه رخ به‌مرور روزگار وگردش ادوار به‌سلسله صفویه منتقل‌شده بود و درآن لعل به‌نسخ ثبت شده الغ بیگ بن میرزا شاهـرخ بهادربن میر تیمور گورکان، وبرادرم شاه عباس کنده‌اند و این لعل را دربرجیغه نشانده به‌طریق یادبـود به‌من فرستاده بود. چون نام احداد من درآن ثبت بود تیمنا وتبرکاً برخود مبارك گرفته به سعیدای داروغه زرگرخانه فرمودم‌که درگوشه دیگر جهانگیرشاه بن‌اکبرشاه وتاریخ حال رقم گردد وبعد از روزی چندکه خبر فتح دکن رسید آن لعل را به‌خرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه غره اسفندار مذ ازسلیم‌گـده کوچ شده نخست به روضهٔ منورهٔ حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه رسیده‌آداب نیازمندی به‌تقدیم رسانیده، دوهزار چرن به زاویه‌نشینان آن روضهٔ مقدسه لطف فرمودم، و منزل بـر کنارآب جون درسوادشهر اتفاق افتاد. هژبرخان که به‌کومك خان جهان مقررگشته بود به خلعت واسپ وشمشیر وخنجر وعنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سیدعالم وسیدعبدالهادی برادران اونیز به‌اسپ وخلعت سرافرازگشتند. میر برکه بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به اوحواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالح ده‌بندی که اباعن جد از دعاگویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیهٔ دیگر به‌منسوبان ومجاوران روضهٔ مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید. وجیرهٔ خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، وفرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام به‌تقدیم رساند. و از هرجا و هربها که میسرشود به‌دست آورد و ازکنارشهردهلی درکشتی نشسته به‌شش کوچ درفضای بلدر این‌مورد اردوی کیهان‌پوی گردید[۲۶۴ ب]. به‌میرمیران فیل عنایت نموده رخصت دهلی فرمودم. زیردستخان به‌خدمت میرتوزکی ازتغییرفدائیخان ممتازگشت، وپرم نرم خاصه به‌ولطف نمودم. روزدیگر به‌حوالی گوکل، محل نزول رایات عالیات گردید. درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافه آگره ومیرعبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل وخضرخان فاروقی حاکم آسیرو برهانپور واحمد خان برادر او وقاضی ومفتی و دیگر اعیان شهرسعادت ملازمت دریافتند. به‌تاریخ یازدهم ماه مذکور درباغ نورافشان که روی آب جون واقع است به‌مبارکی نزول فرمودم.

چون ساعت درآمدن به‌شهرچهاردهم ماه مذکورمقرر شده بود سه روز درین منزل‌مقام نموده در ساعت مسعود مختارمتوجه قلعه شده، به‌فرخی وفیروزی به دولتخانه درآمدم.

این سفرمبارك اثر از دارالسلطنه لاهور تا به دارالخلافه آگره درمدت دوماه و ده روز به‌چهل ونه کوچ وبیست ویك مقام به‌اتجام رسید. هیچ روزی در کوچ‌ومقام درخشکی و تری بی‌شکارنگذشت، یکصد وچهارده رأس آهو، پنجاه ویك قطعه مرغابی، وچهارقطعه کاروانك، ده درج، دویست قلعه بودنه. درین راه شکارشد. چون لشکرخان آگره را حسب‌المرض‌سامان نموده بود هزاری ذات وپانصد سوار برمنصب او افزوده از اصل و اضافه بسه‌چهار هزاری دوهزار وپانصد سوار سرافـراز ساخته به‌خدمت کومك لشکر دکن تعیین فرمـودم. سعیدای داروغهٔ زرگرخانه به‌خطاب بی‌بدلخان‌سرافرازگشت. چهار رأس اسپ وپاره‌ای ازنقره‌آلات و قمشه که دارای ایران مصحوب آقا بیگ ومحب علی فرستاده بود دریسن ولا ازنظر اشرف گذشت. جشن روزمبارك شنبه بیستم درباغ نورمنزل‌متعقدگشت. یك لك روپیه به‌فرزند شهریار تقدیم شد. مظفرخان به‌موجب حکم ازتهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر وصد روپیه نذرگذرانید. لشکرخان یك‌قطعه لعل پیشکش آورد. چهارهـزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] خاصه مصاحب نام به‌عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظـرگذشت،

منصب دوست بیگ ولد تولك خان از اصل واضافه نهصدی ذات وچهارصد سوار مقررشد.

جشن روزمبارکشنبه‌بیست‌وهفتم درباغ‌نورافشان‌ترتیب‌یافت.خلعت خاصه به‌میرزا رستم و اسپ به پسر اودکتی تام و اسپ خاصه و یـك زنجیر فیل به‌لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست ونهم به‌عزیمت شکار به‌طرف موضع سموگر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عر قی بایراق پیشکش آقا بیگ ومحب علی به‌نظر درآمد. یك عدد مهر نور جهانی به‌وزن صد توله به‌زنبیل بیگ ایلچی عنایت‌کردم. قلمدان مرصع به‌صـادق خان میر بخشی لطف نمودم. یـك ده از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فـاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد وپنج هزاربیگه زمین وسه هزار وسیصد وبیست وپنج خـروار و چهاردیه و دوقلبه ویك قطعه باغ و دوهزاروسی‌صدوبیست وهفت عدد روپیه ویك مهر وشش هزار و دویست درب وهفتهزار وهشتصد وهشتاد چرن ویکهزار وپانصد و دوازده تـوله طلا و نقره و ده‌هزار دام ازخزانه وزن تصدق درحضور اشرف به‌فقرا و ارباب استحقاق‌عنایت شد، وهشت زنجیرفیل که دولك وچهل ویکهزار روپیه قیمت‌آنها شده از وجه پیشکش داخل‌فیلخانه خاصه‌گشتند وپنجاه و یك زنجیرفیل به‌امرای عظام وبنده‌های درگاه بخشیدم.

نوروزشانزدهم ازجلوس همایون

روزشنبه بیست وهفتم ربیع‌الاخر سنه هـزار وسی هجری، نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای حمل را به‌نورجهان افروزخویش‌منورساخته، عالم وعالمیان را شادکام وبهره‌ور گردانید، وسال شانزدهم‌ازجلوس این نیازمنددرگاه الهی‌به‌فرخی وفیروزی‌آغازشد. درساعت مسعود وزمان‌محمود دردارالخلافه‌آگره[۲۶۵ب]برتخت‌مراد جلوس‌فرمودم. درین‌روز بهجت افروز فرزند سعادتمند شهریار به‌منصب هشت هزاری‌چهارهزارسوار برق عزت برافراخت. پدربزرگوارم نیز مرتبهٔ اول همین منصب به‌برادران من لطف فرموده بودند. امیدکه درسایهٔ تربیت و رضاجویی به‌منتهای عمر و دولت بـرساد. درین تاریخ باقـرخان جمعیت خود را آراسته به‌توزك ازنظر گذرانید. هزارسوار ودوهزارپیاده بخشیان‌عظام به‌قلم درآورده‌معروض داشتند، به‌منصب دوهزاری ذات وهزارسوارسرافرازساخته خدمت فوجداری‌آگره را به‌عهده اوفرمودم.

روزچهارشنبه با اهل محل برکشتی نشسته به باغ نـورافشان رفته شد، وشب درآنجا استراحت‌کردم. چون باغ مذکوربه سرکار نورجهان بیگم متعلق است، روزمبارکشنبه جشن پادشاهانه‌آراسته، پیشکش عالی‌کشید. ازجواهر ومرصع‌آلات و اقسام امتعه نفیس‌آنچه‌پسند

افتاد انتخاب کردم. موازی یک لك روپیه قیمت آنها شد. درین ایام هرروز بعد از دوپهر بر کشتی نشسته بجهت شکار سموگر که ازشهر تا آنجا چهار کروه مسافت است رفته شب بدولتخانه می آمدم.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبالمند شاه پرویزفرستاده خلعت خاصه با کمرمرصع مشتمل بریك قطعه یاقوت کبود وچندقطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهار ازتغییرمقربخان به‌آن فرزند مرحمت شده سزاولی نموده ازصوبه الهاباس به‌بهار راهی‌سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان ازتهتهه آمده ملازمت نمود. میرعضدالدوله چون بسیارپیر و منحنی‌شده و ازعهده سامان لشکروجاگیرنمی‌تواند برآید او را ازتکلیف خدمت وترددمعاف داشته حکم فرمودم که هرماه چهارهزار روپیه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و درلاهور و دیگره هر جا که مرضی اوبوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه‌الحال بسر برده و به دعای ازدیادعمر و دولت‌اشتغال نماید.

درنهم فروردین ماه پیشکش اعتبارخان به‌نظر درآمد. ازقسم جواهر واقمشه وغیره موازی هفتاد هزار روپیه به‌معرض قبول افتاد وتتمه باو [۲۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست وچهار راس‌اسپ، دو استر وسه‌قطارشتر وهفت‌قلاده سگ تازی وبیست وهفت طاق زربفت وسه مخمل زربفت ویك شمامهٔ عنبر اشهب و دو زوج قالی و دوعدد نمده‌تکیه به‌رسم پیشکش گذرانیدند و دوراس‌مادیان مع کره که‌برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز به‌نظر درآوردند.

روزمبارکشنبه به التماس آصف خان با اهل‌محل به منزل اورفته شد. جشن عالی‌ترتیب داده، بسیاری ازنفایس وجواهر ونوادر اقمشه وغرایب تحف به‌نظر درآورده، وموازی یك لك وسی‌هزار روپیه از هرقسم برگزیده، تتمه را بدوبخشیدم. سی و دوزنجیرفیل ازنر وماده مکرم خان حاکم اودیسه به‌رسم پیشکش فرستاده بود، پایهٔ قبول یافت. درین ولا گورخری به‌نظردرآمدبه‌غایت عجیب وغریب بعینه مانند ببر،خط برسیاه و زرد است و این سیاه وسفید و از سر بینی تا انتهای دم، و ازنوك گوش‌تا به سرسم، خطهای سیاه مناسب جا ومقام کلان و خرد به‌قرینه افتاده، وبرگرد چشم خطی سیاه درغایت لطافت‌کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگار کارنامه‌ای درصفحهٔ روزگار گذاشته، و از بس که عجیب بود بعضی راگمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند. بعد ازتحقیق به‌یقین پیوست که خدا آفرین است. وچون نادربود داخل سوغاتهای برادرم شاه عباس نموده شد. بهادرخان اوزبك از اسپن قیپچاق و اقمشه عراق به‌رسم پیشکش فرستاده بود به‌نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به‌نظر گذشت. ازهرقسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته، تتمه را به‌او بخشیدم، فاضل خان نیز درین روز پیشکش فراخور حالت خویش گذرانیده قلیلی گرفته شد.

روزمبارکشنبه‌نوزدهم‌جشن‌شرف اعتمادالدوله‌آراستگی‌یافت. دوپهرویك‌گهری از روز گذشته‌بر تخت‌مراد جلوس‌نمودم. حسب‌الالتماس‌مدار الملکی [۲۶۶ب] جشن شرف‌درمنزل او منعقد گشت. پیشکش‌نمایان ازنوادرونفایس‌هردیارترتیب‌داده، درتکلفات‌افزوده‌بود. به‌همه‌جهت موازی‌یك‌لك‌وسی‌وهشت هزار روپیه‌برداشته‌شد. دربن‌روزیك عدده‌بر به‌وزن‌دوبست توله به زینل بیگ ایلچی عنایت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ خواجه سرائی چند ازبنگاله به‌اسم پیشکش فرستاده بود. یکی ازآنها خنثی ظاهرشد. هم‌آلت مردی هم محل‌مخصوص زنان دارد. اما خصیه‌ظاهر نیست، و ازجمله پیشکش مشارالیه دومنزل‌کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف وبه‌اندام. موازی ده‌هزار روپیه صرف‌زینت‌آنها نموده بود. به‌تکلف پادشاهانه‌کشتی است. شیخ قاسم ر صاحب صوبه لهاباس ساخته به‌خطاب محتشم خانی ومنصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم، و حکم‌کردم که‌دیوانیان جاگیر اضافهٔ او را از محال غیرعملی تنخواه نمایند. راجه سیام سنگه زمیندارسری نگر به‌عنایت اسپ وفیل سرافرازگردید.

درین ولا به‌عرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان درلشکر ظفر اثر دکن به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. وچنین شنیده شد که درین مدت که درجاگیر بود، چنان فربه شده بود که به اندك حرکتی ترددی نفسش کوتاهی می‌کرد. روزی‌که خرم را ملازمت می‌نمود در آمد و رفت نفسش می‌سوزد. چنانچه در وقتی‌که سروپا داده درپوشیدن وتسلیم‌کردن عاجز شده بود، و درتمام اعضایش رعشه افتاده به‌صد محنت وجان کندن تسلیم‌کرده خود را بیرون انداخت و درپناه‌سراپرده افتاده ازهوش‌رفت، ونوکرانش برپالکی انداخته به‌خانه‌رسانیدند. به‌مجرد رسیدن پیك اجل در رسید وفرمان یافت، واین خاك توده‌گرانبها را به خاکدان فانی گذاشت.

درغرهٔ ردی بهشت ماه زینل بیگ ایلچی خنجرخاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکورحشن‌کار خبر فرزند شهریار نشاط خاطر گردید. مجلس حینابندی در دولتخواه‌مریم- الزمانی‌آراستگی‌یافت وجشن نکاح درمنزل اعتمادالدوله منعقدگشت، ومن خود با اهل محل درآنجا رفته بزم نشاط آرستم، وبعد ازگذشتن هشت‌گهری ازشب جمعه به‌مبارکی نکاح شد. امیدکه برین دولت روزافزون فرخنده ومیمون [۲۶۷ الف] باد. روزسه‌شنبه نهم درباغ

نورافشان به‌فرزند شهریار چارقب مرصع با دستار و کمربند و دو رأس اسپ یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد.

دراین ایام شاه شجاع آبله برآورده به‌حدی شدت کرده که آب از گلویش فرونمی‌رفت وامید ازحیاتش منقطع گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر او فوت شود، همهٔ منجمان اتفاق داشتند براینکه او نخواهدماند، وجوتک‌رای به‌خلاف می‌گفت که غبار آسیبی بـردامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم که به‌چه دلیل؟ گفت زایچهٔ طـالـع حضرت نوشته شده که درین سال ازهیچ گذرکلفتی و گرانی به خاطرمبارك راه نیابد وتـوجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت‌می‌باید که آسیبی به ونرسد وفرزندی دیگر ازو فوت شود. قضا را چنانچه گفته بود به‌ظهورآمد و ین ازچنان مهلکه جان برد، وپسری که از صبیهٔ شاهنوازخان داشت دربرهانپور فوت شد وغیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی‌ازغرایب نیست، و درین واقعات به‌تقریبات ثبت شده، بنابراین فرمودم که اورا به‌زر برکشیدند شش هزار وپانصد روپیه برآمد. به‌انعام اومقرر گشت.

محمدحسین جابری به‌خدمت بخشیگری و واقعه نویسی صوبه اودیسه سرافرازی‌یافت، به‌منصب لاچین قاقشال بـه‌التماس مهابت خـان از اصل و اضافه هـزاری ذات پانصد سوار مقررشد. محمد حسین بـرادر خـواجه جهان از کانگره آمده مـلازمت نمود. به‌بهادر خـان اوزبك فیل عنایت نموده، مصحوب وکیل اوفرستادم،هرمز وهوشنگ نبایر غفران پناه میرزا حکیم بنابر حزم و احتیاط که ازلوازم پاس سلطنت وجهانداری است درقلعه‌گوالیار محبوس بودند. درین ولا هردو را به‌حضورطلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافه آگره می‌بوده‌باشند و روزینه که به‌جهت اخراجات ضروری کفایت کند مقرر گشت. درین ایـام رودربهت اچارج نام برهمنی که از دانشوران این‌گروه است و در [۲۶۷ ب] بنارس به‌افاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی ونقلی را خوب ورزیده بود و درفن خود تمام است.

ازغرایب سوانح که درین‌ولا به‌ظهور پیوست آنکه درسی‌ام فروردین ماه سنه حال در یکی ازمواضع پرگنه جـالند هرهنگام صبح ازجانب مشرق غوغای عظیم بـرخاست چنانچه نزدیك بود که ساکنان آن ازهول آن صدای وحشت افزا قالبها تهی کنند. در اثناء این شور وشغب روشنیی ازبالا بزمین افتاده ومردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش می‌بارد. بعد ازلحظه‌ای آن شورش تسکین یافت، ودلهای آشفته ازسراسیمگی و هـول باز آمد. قاصد تیزاو

نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند. و درلحظه سوار شده خود را به‌مقصد می‌رساند و بر سرآن قطعه زمین رفته به‌نظر درمی‌آرد. مقدار ده دوازده گز زمین درعرض‌وطول به‌نوعی سوخته بود که اثری ازسبزه وگیاه نمانده وهنوز اثرحرارت وتفیدگی داشت. فرمودکه آن زمین را بکنند. هرچند بیشتر کندند حرارت وطپش بیشترظاهر گشت. تابه‌جایی رسید که پارچهٔ‌آهنی تفته نمودارشد. به‌مرتبه‌ای گرم بود که گـویا ازکورهٔ آتش برآورده‌اند. بعد از زمانی سرد شد وآن را برگرفته به‌منزل خودآورده درخریطه‌پنهان ومهرکرده به درگاه فرستاد. فرمودم‌که درحضور وزن‌کردند یکصد وشصت تـوله برآمد. به استاد داود حکم فرمودم‌که شمشیری وخنجری و کاردی تـرتیب داده به‌نظر درآورد. عرض کردکه در زیرپتك نمی‌ایستد و ازهم می‌ریزد. فرمودم‌که درین صورت با آهن دیگرممزوج ساخته به‌عمل آورد، چنانچه فرموده بودم سه حصه‌آهن بـرق ویك حصه‌آهن دیگرآمیخته دو قبضه شمشیر ویك قبضه خنجرساخته به‌نظر گذرانید. ازآمیزش‌آهن دیگر جوهر برآورده بود و به‌دستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می‌شد و اثرخم نمی‌ماند. فرمودم‌که درحضور آزمودند[۲۶۸الف]. بغایت خوب برید برابر به‌شمشیرهای‌اصیل اول،یکی راشمشیرقاطع و دیگری را بـرق سرشت نام‌کردم. بی‌بدل خان رباعی کـه افاده این مضمون نماید می‌گفته معروضداشت. رباعی

از شاه جهانگیـر جهان یـافت نظام	فتاده به عهد او زبرق آهن خام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش	یك خنجر وکارد با دوشمشیر تمام

و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین‌ولا راجه سارنگ دیو که نزدفرزند اقبالمند شاه پرویز رفته‌بودآمده ملازمت‌نمود عرضداشت‌کرده بودکه این مرید حسب‌الحکم از الهاباس متوجه صـوبه بهار گردید. امید که ازعمر دولت برخوردار بـاشد. قاسم خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافت. درایـن تاریخ علم‌الدین نام ملازم حرم عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح‌با شصت مرصع‌که به‌طریق نذر فرستاده بودآورده‌گذرانید. خلعت به‌جهت او ارسال داشته رخصت فرمودم. امیر بیگ برادر فاضل خان به دیوانی سرکارفرزند شهریار، ومحمد حسین برادرخواجه جهان به بخشیگری، ومعصوم به‌خدمت میرسامانی او مقررگشتند. سیدحاجی به‌کومك لشکر ضمر اثر دکن دستوری یافت، و اسپ بداو عنایت‌کردم مظفرخان به‌خدمت میر بخشیگری سرافرازی یـافت.

مکتوب والده امام قلی‌خان والی توران بنام نـور جهان بیگم: چون درین ولا والده امام قلی‌خان والی تـوران مکتوبی‌مشتمل براظهارنسبت اخلاص ومراسم آشنایی به نـورجهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بنابرین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان‌شاهزادگی‌من است از جانب نورجهان بیگم به‌رسم رسالت ومکتوبی به نفایس این ملك مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام‌که باغ نوراهشان محل نزول بارگاه اقبال بود، بچه رنگ هشت روزه از بالای بام دولتخانه‌که هشت‌گز ارتفاع داشت خیز زده، خود را برزمین‌گرفت و به‌جست و خیز درآمد و اصلا اثرآسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خرداد ماه افضل خان دیوان خرم عرضداشت و را مشتمل برنوید فتح [۲۶۸ ب] وفیروزآورده، آستان بوسی نمود. و تفصیل این اجمال‌آنکه چون لشکر منصور به‌حوالی چین رسید جمعی‌از بنده‌های درگاه که درقصبه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی ازمقهوران قدم جرأت و بی‌باکی پیش‌نهاده، ازآب نربده گذشته‌اند، و دهی‌چندکه در زیر قلعه واقع است سوخته به‌تاخت و تاراج‌آن مشغول اند. مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجهزارسوار به رسم منقلای تعیین شده‌گرم وچسپان شتافته وسزای‌آن‌گروه باطل سر بدهد، خواجه شبگیرزده هنگام طلوع صبح برلب‌آب نربده رسید، آنهاآگاهی یافته، لحظه‌ای‌بیشتر به‌آب درزده خود را به‌ساحل سلامت رسانیده بودندکه بهادران تیز جلو متعاقب شتافته‌قریب چهارکروه دیگرآنهارا راندند بسیاری‌را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم‌گردانیدند ومقهوران برگشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت بازنکشیدند ونوشتهٔ خرم به خواجه ابوالحسن رسیدکه تا آمدن ما درآن طرف‌آب توقف نماید. مقارن‌آن خود نیز با عساکر اقبال به‌فوج منقلا پیوست، وکوچ به‌کوچ تابرهانپورشتافت. هنوزآن مخذولان بی‌عاقبت پای ادباربرقرار داشته بر دورشهرنشسته بودند. چون مدت دوسال بنده‌های درگاه با مقهوران در زد وخورد بوده انواع و اقسام رنج وتعب ازبیجاگیری وعسرت غله‌کشیده بودند و ازسواری دایمی اسپان زبون شده بنابران به‌سرانجام لشکر نه روزتوقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی‌لك روپیه وجبه بسیار به‌سپاه منصور قسمت‌نموده وسراولان‌گماشته مردم‌را ازشهر برآوردند وهنوز بهادران رزم دوست‌دست به‌کار نبرده بودندکه‌آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات‌النعش ازهم پاشیدند وجوانان تیزجلو ازعقب درآمده بسیاری را به‌تیغ انتقام بسرخاك هلاك انداختند. و به‌همین دستورفرصت نداده زده وکشته تاکهرکی که جای اقامت نظام‌الملك و عبرهٔ مقهوران‌بوده بردند. یك [۲۶۹ الف] روزپیشترآن بداختر ازرسیدن‌افواج قاهره‌آگاهی یافته با اهل وعیال و احمال و اثقال به‌قلعهٔ دولت آباد رفته بود، وحابی‌که درپیش جهاه و حمحمه داشت پشت به‌قلعه داده نشست وبیشتری ازمردم او به اطراف ملك پراگنده شدند و

سران لشکر ظفراثر با سپاه کینه‌خواه، سه‌روز در بلدهٔ گهرکی توقف نموده شهری را که به‌مدت بیست‌سال تعمیر یافته بود به‌نوعی خراب ساختند که در بیست‌سال دیگر معلوم نیست که به رونق اصلی باز آید. مجملا بعداز انهدام آن بناها رایها بر آن قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک‌مرتبه تا آنجا رفته ارباب فساد را تنبیه براصل نموده و از سرنوسامان آذوقه کرده و کومك گذاشته باید برگشت، و به این عزیمت روانه شده تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزورحیله‌ساز وکلا نزد امرا فرستاده شروع درعجزوزاری نمود که بعد از این، سررشته بندگی و دولتخواهی از دست نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌نهم، و بدانچه فرمان شود از پیشکش وجریمه منت‌داشته می‌رسانم. اتفاقا درین چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه‌یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره داشته از طنطنه نهضت لشکر ظفراثر ترك محاصره نموده از دور قلعه برخاستند. بنابرین فوجی به‌کومك خنجرخان فرستاده مبلغی به رسم مددخرج ارسال داشتند، وخاطر ازهمه‌جهت پرداخته دولتخواهان مظفرومنصور باز مراجعت نمودند. بعد از عجزوزاری بسیار مقرر گشت که ملکی که از قدیم درتصرف بنده‌های درگاه بود سوای آن موازی چهارده کروه دیگر از محالی که متصل به‌سرحدهای پادشاهی است وا گذارند، و پنجاه لك روپیه به رسم پیشکش به‌خزانه عامره رسانند.

افضل‌خان را رخصت نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بود و تعریف آن درجای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به‌جهت خرم عنایت نموده فرستادم، وبه‌مشارالیه خلعت وفیل و دوات وقلم مرصع مرحمت شد. خنجرخان که درمحارست قلعه احمدنگر مصدر خدمت پسندیده وترددات شایسته شده‌بود به‌منصب چهارهزاری ذات وسوار سرافراز یافت، مکرم‌خان حسب‌الحکم از صوبه اودیسه آمده با برادران به دولت ملازمت مستسعد گشت. عقد مرواریدی بـه رسم پیشکش گذرانید. مظفرالملك ولد بهاء‌الملك به‌خطاب نصرتخانی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیزالله ولد یوسف‌خان به منصب هزاری ذات پانصدسوار ممتاز گشت.

روز مبارك شنبه مقرب‌خان ازصوبه بهار رسیده دولت ملازمت دریافت. درین ولا آقابیگ و محب‌علی وفضل بیگ وحاجی بیگ فرستاده‌های دارای ایران را که به دفعات آمده بودند رخصت فرمودم. به آقابیگ سروپا وخنجرمرصع وچهل‌هزار روپیه نقد انعام شد، ومحب‌علی بیگ به خلعت سی‌هزار روپیه سرافراز گشت، و به همین دستور به دیگران نیز درخورشایستگی خود انعامها شد، و یادبودی مناسب وقت به‌جهت برادروالاقدر مصحوب تمام برده‌ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرم‌خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی وخدمت فوجداری میوات سرافراز شد. شجاعت‌خان عرب به‌منصب سه‌هزاری ذات دوهزارسوار از اصل واضافه عز افتخار یافت. شرزه‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوار وگردهر ولد رای‌سال کچهواهه به هزار و دوصدی ونهصد سوار ممتاز گشت.

دربیست‌ونهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود ومکتوب ان بر در عالیقدرمشتمل برمراتب محبت ویکجهتی گذرانیده آنچه به‌رسم سوغات فرستاده بود به‌نظر درآورد.

غره تیرماه فیل خاصه کنج رتن نام به‌جهت‌فرزندخان جهان فرستادم. نظربیگ ملازم خرم عرضداشت او را آورده گذرانید. التماس اسپ بخششی نموده بود. به راجه کشنداس مشرف فرمودم که هزاراراس اسپ ازطوایل سرکار درپانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد واسپ روم رتن نام که دارای ایران از غنیم لشکرروم ارسال داشته بود به خرم عنایت نموده فرستادم. درین روزها غیاث‌الدین نام ملازم ارادتخان [۲۷۰ الف] عرضداشت او را مشتمل برنوید فتح کشتوارآورده گذرانید. دراوراق گذشته از شورش وفتنه‌انگیزی زمینداران کشتواروفرستادن جلال پسردلاورخان نگاشتهٔ کلک بیان گشته بود. چون این مهم ازو سروسامان پسندیده نیافت به ارادت‌خان حکم شده بود که خود بـه‌آن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام راتنبیه وتأدیب براصل دهد وبه‌نوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبارتفرقه وآشوب برحواشی آن ملک ننشیند. مومی‌الیه به‌موجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهرساخت واهل فتنه وفساد به‌صحرای آوارگی سرنهاده نیم‌جانی به دربردند ومجدداً خـارشورش ازآن ملک برکنده شد، وبه مردم‌کاری استحکام داده وضبط تهانجات نموده به‌کشمیرمراجعت کـرد. به جلدوی این خدمت پانصدسوار برمنصب ارادتخان افزودم. چون خواجـه‌ابوالحسن درمهم دکن مصدر تردداث شایسته وخدمات پسندیده شده‌بود هزارسوار بـرمنصب مشارالیه اضافـه فرمودم. احمدبیگ برادرزاده ابراهیم‌خان فتح‌جنگ به‌صاحب صوبگی اودیسه سر فرازگشته به‌خطاب خانی وعلم ونقاره بلندمرتبه شد؛ ومنصب اوازاصل واضافه دوهزاری هزارو پانصد سوارحکم فرمودم.

چون مکرر از فضایل وکمالات قاضی نصیربرهـانپوری استماع افتده بود، خاطـر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسب‌الطلب به درگاه آمد. عزت دانش اورا پاس داشته به اکرام واحترام دریافتم. قاضی درعلوم عقلی ونقلی یـکتای عصر ست وکم کتابی باشد که سیرنکرده لیکن ظاهرش را به‌باطن آشنایی کمتراست و از صحبتش

محظوظ نمی‌توان شد. چون به درویشی و آرزو گـزینی به‌غایت راغب ومایل یـافتم پیروی خاطراونموده تکلیف ملازمت نـکردم وپنجهزارروپیه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شتافته آسوده خاطرروزگاربسربرد.

درغرهٔ امردادماه باقرخان به‌منصب دوهزاری ذات وهزاری و دویست سوارسرافـراز گشت. از امراوبنده‌های پادشاهی که درفتح دکن تـرددات شایسته به تقدیم رسانیده بـودند سی‌ودونفر به اضافه‌های لایق عزاختصاص یـافتند. عبدالعزیـزخان [۲۷۰ ب] نقشبندی که به حکومت قندهارتعیین شده حسب‌الالتماس فرزندخان جهان به منصب سه‌هزاری ذات ودوهزار سوارسرافراز شد.

درغرهٔ شهریورشمشیرمرصع به زینل بیگ‌ایـلچی عنایت نمودم ویك دیـه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزارروپیه جمع داشت نیزبه‌اولطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به‌جهت‌شورش مزاج وبدخویی وعدم وقوف لایق خدمت نـدانسته رخصت فرمودم که بهرجا خواهد برود. چون به‌عرض رسیدکه هوشنگ برادرزاده خانعالم خون ناحق کرده، درحضور طلب داشته بازپرس نمودم وبعد از ثبوت، حکم به‌قصاص اوشد وحاشا که درین امورر‌عایت خاطرشاهزاده‌ها کرده شود تـا به امرا وسایربنده‌ها چـه رسد. امید که توفیق رفیق‌باد. غـرهٔ شهریور حسب‌الالتماس آصف‌خان به‌منزل اورفته شد و درحمامـی که به تازگی ساخته بـود غسل کرده شد بی‌تکلف بسیارنفیس وبی‌تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق به‌نظردرآورده وآنچه پسند افتاد برگزیده تتمه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان‌خاندیسی از اصل و اضـافه سی هزارروپیه مقررشد. درین ایام به‌عرض رسیدکه کلیان نام‌آهنگری به زنی هم از صنف خود عاشق‌زاراست وپیوسته سردرپی او دارد واظهارشیفتگی می‌نماید وآن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا به‌آشنایی اوتن درنمی‌دهد ومحبت‌آن بیچاره دلداده درباطنش سرایت نمی‌کند. هردورا به حضورطلب داشته بـازپرس فرمودم، وهرچه آن عورت را ترغیب وتکلیف نموده شد اختیارنکرد. دریئوقت‌آهنگرمذکور گفت که اگریقین دانم که اورا بمن عنایت نفرمایند خودرا از بالای شاه‌برج قلعه می‌اندازم. من از روی مطایبه‌گفتم که شاه‌برج موقوف اگردعوی محبت تو فروغی ازصدق دارد خود را از بام این خانه‌اندازی من اورا حکمی بتو مـی‌دهم، هنوز سخن تمام نشده بودکه برق‌آسا دویده خود را به زیرانداخت وبه مجردافتادن از چشم و دهانش خـون‌جاری شد. من ازآن هزل ومطایبه ندامت بسیارکشیدم وآزرده خاطر گردیدم. به آصف‌خان فرمودم که اورا به‌خانه برده تیمارداری نماید چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود به‌همان آسیب درگذشت.

بیت

عاشق که جان‌نثار بر آن آستانه ساخت از شوق جان‌سپرد واجل را بهانه ساخت

حسب‌الالتماس مهابت‌خان منصب لاچین قاقشال از اصل واضافه هزاری ذات وپانصد سوار مقررشد.

شرح بیماری و امتداد آن: درسوانح گذشته ایمائی برآن رفته که‌روزجشن دسهره در کشمیراثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم درخـود احساس نمودم. مجملا از کثرت بارنـدگی و رطوبت هوا درمجرای نفس به‌جانب چپ نزدیك به‌دل،گرانی و گرفتگی ظاهرمی‌شد. رفته‌رفته به استداد وامتداد انجامید. از اطبایی که درملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح‌الله متصدی علاج گشت، ویك چندی به‌دواهای گرم وملایم تدبیرات به‌کار برد. به‌ظاهر اندك خفتی شد، چون ازکوه برآمدم باز شدت ظاهرساخت. درین مرتبه روزی چند به شیربز وبار به شیرشتر پرداخت از هیچکدام فایده براصل نیافتم. مقارن این حال حکیم‌رکنا که ازسفر کشمیر معاف داشته درآگره گذاشته بودم به‌خدمت پیوست و از روی دلیری واظهارقـدرت مرتکب معالجه شد ومدار بر ادویهٔ گرم وخشك نهاد. از تدبیرات اونیز فایده مترتب نگشت بلکه سبب افزونی حرارت وخشکی‌دماغ‌ومزاج شد وبه‌غایت ضعیف گشتم ومرض رو به اشتداد انجامید.

دریـن قسم وقتی وچنین حالتی که دل سنگ برمن می‌سوخت، صدرا پسرحکیم میرزا محمد که از اطبای عمدهٔ عراق بود و درعهد دولت پدربزرگوارم از ولایت آمده بود، بعداز آنکه تخت سلطنت به‌وجود این نیزمندآراستگی یافت چون به‌جوهراستعداد وتصرف طبیعت از همگنان امتیاز داشت درمقام تربیت اوشده به خطاب مسیح‌الزمانی امتیاز بخشیدم، وپـایهٔ اعتبارازدیگراطباکه درملازمت بودند برافزودم. به‌گمان آنکه وقتی از اوقـات مصدرخدمتی تواند شد، آن [۲۷۱ ب] حق‌ناشناس با وجود چندین حقوق ومنت ورعایت مرا به این روز دیده وبه چنین حال پسندیده اصلا به دواوعلاج خود راآشنا نمی‌ساخت وبا آنکه از جمیع اطباکه درملازمت حاضربودند به قدرامتیازی داشت، متصدی علاج نمی‌شد؛ وهرچند عنایت والتفات ظاهرساخته به مدارا ومواسات تکلیف می‌نمودم، بیشترصلب شده درجواب می‌گفت که برداشش وحداقت خود این‌قدراعتماد ندارم‌که متصدی علاج تو نم گشت. همچنین حکیم ابوالقاسم پسرحکیم‌الملك با وجود نسبت خانه‌زادی وحقوق تربیت متوهم ومتوحش خود را ظاهرمی‌ساخت‌که از رؤیت اوخاطرمتنفرومتاذی می‌شد تا به معالجه چه رسد. نا گزیردست از همه بازداشته و از تدبیرات ظاهری دل برکنده خود را به‌حکیم علی‌الاطلاق سپردم. چون درنشاء پیاله تخفیفی می‌شد روز هم بخلاف ضـابطه‌ومعتاد ارتکاب می‌نمودم رفته‌رفته به‌افراط

کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت وضعف ومحنت رو به فزونی نهاد.

نورجهان بیگم که تدبیروتجربه و ازین اطبا بیشتراست خصوص که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، درمقام کم کردن پیاله وتدبیراتی که مناسب وقت وملایم حال باشد شد. گرچه پیش ازاین هم علاجی که اطبا می‌کردند به صلاح وصوابدید اوبود لیکن درین وقت مدار برمهربانی اونهادم وشراب را به‌تدریج کم کرده از چیزهای نامناسب وغذاهای ناموافق محافظت نمود. امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کناد.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکورمطابق بیست‌وپنجم شهرشوال سنه یک‌هزاروسی هجری جشن وزن شمسی به‌مبارکی وفرخی آراستگی یافت. چون درسال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته درمحنت وآزارگذرانیده بودم به‌شکرآنکه چنین سالی به‌خیریت وسلامتی به‌انجام رسید و درسرآغاز سال حال اثرصحت برچهره مراد پدیدآمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اومتصدی این جشن عالی باشند. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که حیرت‌افزای نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان‌بیگم درعقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه درهمه جشنهای وزن شمسی وقمری لوازم‌آن را چنانچه لایق ایـن دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت ونیک‌بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش‌ازپیش در تکلفات افـزوده و درآراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه به‌کاربرده جمعی از بنده‌های پسندیده خدمت وخاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاص وجانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت برگرد بزم می‌گشتند به نوازشات لایق از خـلعت وکمروشمشیر مرصع و اسپ وفیل وخوانهای زر هرکدام درخـورپایه خویش سرافرازی یافتند، وبا آنـکه از اطبا خدمت شایسته به‌ظهورنیامده بود وبه اندك‌خفتی که دوسه‌روز دست می‌داد تقریبات بر نگیخته انواع واقسام مراحم به‌ظهورمی‌رسید، درین جشن همایون نیز به انعامات لایق از نقدوجنس کام دل بر گرفتند. وبعد از فراغ وزن مبارك‌خوانهای جواهروزر به طریق نثار در دامن امید هل نشاط واربـاب استحقاق ریخته شد. وجوتکرای منجم را که نویدبخش صحت وتندرستی بود به مهروروپیه وزن فرموده مبلغ پانصد مهروهفت هزارروپیه به این صیغه دروجه انعام او مقررشد. و درآخرمجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظردرآوردند. از جواهرومرصع آلات واقمشه واقسام نفایس‌آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالجمله موازی دولك روپیه صرف این جشن‌عالی وانعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم درآمـد، سوای‌آنکه به رسم پیشکش گذرانید. درسنوات‌گذشته که صحت داشتم سه من‌ویك دوسیر بیشتریا کمتربه وزن درمی‌آمدم، امسال بنابرضعف ولاغری دومن و بیست‌وهفت سیرشدم.

روز مبارکشنبه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشمیر بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزاروپانصدسوار ممتازگشت چون خبربیماری من بفرزند شاه‌پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان‌طلب مقید ناشده بی‌تابانه متوجه ملازمت گردید وبه تاریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمودآن فرزند سعادتمند به دولت آستان بوس مستعدگشته سه باربر دورتخت گردید وهرچند مبالغه نموده سوگند می‌دادم او در زاری وتضرع افزوده بیشتر اغراق به کارمی‌برد. دست اورا گرفته به‌جانب‌خود کشیدم و از روی شفقت وعاطفت‌درآغوش عزت تنگ درآورده التفات وتوجه بسیارظاهرساختم. امیدکه از عمرودولت برخوردارباشد.

درین‌ولا بیست‌لک‌روپیه خزانه مصحوب‌الله دادخان بجهت صرف ضروریات لشکردکن فرستاده شد ومشارالیه‌به‌عنایت فیل‌وعلم‌سر فرازی یافت. دربیست‌وهشتم قیام خان قراول‌بیگی به مرض طبیعی ودیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزاجدان بود. قطع نظراز فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثرجزئیات خبرداربود؛ وپیروی مزاج من بسیارکرده بود. بالجمله ازین سانحه خاطرم سخت‌گرانی پذیرفت امیدکه ایزدسبحانه اورا بیامرزاد.

فوت والده نورجهان بیگم: به‌تاریخ بیست‌ونهم والده نورجهان‌بیگم به‌جواررحمت الهی پیوست از صفات حمیدهٔ این کدبانوی خاندان عفت چه‌نویسم. بی‌اغراق درپاکی طینت و دانایی وسایرخوبی‌ها که زیورعورات است مادردهربه همتای اونزاده ومادر اورا از مادر حقیقی خودکمترنمی‌دانستم، ونسبت تعلق ورابطه محبت که اعتمادالدوله را با اوبود به‌یقین که‌هیچ شوهری را با همسرخود نبوده. ازینجا باید قیاس کردکه برآن پیرغمزده چه‌گذشته باشد، وهمچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه‌توان نوشت فرزندی مثل آصف‌خان بانهایت خردمندی و دانائی جامه شکیبائی را چاک‌زده ازلباس اهل تعلق برآمد و پدرمجروح خاطررا از مشاهده حال‌گرامی فرزند غم‌برغم افزوده و درد بردرد زیاده شد. و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روزی [۲۷۳ الف] که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج وآزردگی خاطراوبود از روی شفقت ومرحمت حرفی چندنصیحت‌آمیز فرموده به جد نگرفتم و واگذ شتم تاآن آشوب فرونشیند بعد از روزی چند جراحت درونی بمراهم التفات علاج کرده باز به‌لباس اهل تعلق درآوردم اگرچه اعتمادالدوله بجهت رضاجوئی وپیروی خاطرمن به ظاهرخود را ضبط می‌کرد واظهارحوصله می‌نمود لیکن بدآن نسبت الفتی که اورا بود حوصله چه‌همراهی تواندکرد.

غره آبان ماه الهی سربلندخان‌وجان سپارخان وباقی‌خان به‌عنایت نقاره سربلندی یافتند عبدالله‌خان بی‌رخصت صاحب صوبه دکن به محال جاگیرخود آمده به دیوانیان‌عظام فرمودم

که جاگیراورا تعییر نمایند و به اعتماد رای حکم شد که سزاولی نموده اور به دکن رساند.

پیش ازین مجملی از احوال مسیح‌الزمان ثبت افتاده که با وجود چندین حقوق تربیت ونوازش درین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب‌تر آنکه یکبارگی پرده آزرم ازپیش برگرفته التماس به‌سفرحج و زیارت خانهٔمبارك نمود. ازآنجا که درهمه وقت و درهمه کارها توکل این نیازمند به‌ذات خداوند بی‌نیاز وکریم کارساز است گشاده پیشانی رخصت فرمودم وباآنکه از همه‌قسم سامان داشت بیست‌هزارروپیه به‌جهت مدد خرج انعام شد. امیدکه حکیم علی‌الاطلاق بی‌وسیله اطب وسبب دوا این نیازمند را از شفاخانه‌کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کناد.

حرکت رایات‌عالیات بجانب کوهستان(شمال): چون هوای آگره ازممرشدت حرارت وافراط‌گرما به‌مزاج من‌سازگارنبود به‌تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه‌الهی سنه شانزده رایات عزیمت برسمت کوهستان شمال برافراشته شدکه اگرهوای آن ناحیت به‌اعتدال قریب باشد، برکنارآب گنگ سرزمینی خوب اختیارنموده شهری بنا نهاده شودکه درموسم تابستان محل اقامت باشد، والا به‌جانب کشمیرعنان عزیمت معطوف‌گردد. مظفرخان را به‌حفظ وحراست دارالخلافه آگره‌گذاشته به‌نقاره واسپ وفیل سرافرازی فرمودم. ومیرزا محمدبرادرزاده اورا به‌فوجداری نواحی شهرمقررداشته به‌خطاب [۲۷۳ ب] اسدخانی واضافه منصب ممتاز گردانیدم؛ وباقرخان را به‌خدمت صوبداری صوبهٔ اوده سرافراز ساخته رخصت فرمودم. بیست‌وششم ماه مذکور ازنواحی متورا فرزند اقبالمند شاه‌پرویز به‌صوبه بهارومحال جاگیر خودش‌دستوری یافت. سروپای خاصه بانادری وخنجرمرصع واسپ وفیل‌لطف نموده رخصت فرمودم. امیدکه از عمربرخوردار باد.

چهارم‌آذرماه مکرم‌خان حاکم دهلی به‌دولت زمین بوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملك دهلی نزول اتفاق افتاد دو روز درسلیم‌گده مقام فرموده به نشاط شکارپرداختم، درین‌ولا به‌عرض رسیدکه جادورای کاینه‌که ازسرداران عمده دکن است به‌رهنمونی سعادت وبدرقه توفیق دولتخواهی اختیارنموده درسلك دولتخواهان وبندهها منتظم گردید. فرمان مرحمت عنوان با خلعت وخنجرمرصع مصحوب نسراینداس راتهورعنایت نموده‌به‌جهت او فرستادم.

غره دی‌ماه الهی مطابق هفتم شهرصفرسنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادرقاسم‌خان به خطاب هاشم‌خانی وهاشم‌بیگ خوستی به‌خطاب جانبازخانی سرافرازگردیدند. هفتم‌ماه مذکور درمقام بردوارکه برکنارگنگ واقع است نزول سعادت‌اتفاق افتاد. هردواز ازمعابد

مقررمعتبرهنود است وبسیاری از برهمنان وتجردگزینان درین مقام گوشهٔ انزوا اختیار نموده به آئین دین خویش یزدان‌پرستی می‌نمایند. به هرکدام درخــورِ استحقاق از نقد وجنس تصدق اطف نمودم. چون آب وهوای این دامن کوه پسند خاطر بیفتاد وسرزمینی که قابل اقامت باشد به‌نظردرنیامدبرسمت دامن کوه جمو وکانگره نهضت فرمودم. درین‌ولا به‌عرض رسیدکه راجه بهءوسنگه درصوبهٔ دکن مسافرملک عدم گشت. از افراط شراب به‌غایت ضعیف وزبــون شده بود. ناگاه غشی بروُمستولی می‌گردد. هرچند اطبا تدبیرات بــه‌کاربرده داغها بــرفرق سر می‌سوزند به‌هوش نمی‌آید ویک‌شبانروز بی‌شعورافتاده روز دیــگرمی گذرد. دوزن وهشت پرستارخود [۲۷۴ الف] را به‌آتش وفای اوسوختند. جگت سنگ برادر کلانش ومهاسنگه برادرزاده او هردونقد حیات درکارشراب کرده بودند. مشارالیه ازآنها عبرت نگرفته، جان شیرین به‌آب تلخ فروخت. به‌غایت‌وجیه ونیک‌ذات وسنجیده بود. از ایــام‌شهزادگی به‌خدمت من پیوسته بود. به‌میامن تربیت من به‌والاپایهٔ پنجهزاری رسیده بود.چون ازوفرزندی نماند، نبیرهٔ برادرکلانش را با وجود صغرسن به خطاب راجگی سرافــراز ساخته منصب دوهزاری ذات وهزار سوار عنایت فرمودم؛ وپــرگنه آنبیر که وطن آنها است به‌دستورسابق به جاگیرا و مقررشده، تا جمعیت اومتفرق نشود.

اصالت‌خان پسرخان جهان به‌منصب‌هزاری ذات وپانصد سوارسرفراز شد. بیستم مه مذکوردرسرای ابوتره منزل شد چون پیوسته به‌نشاط شکارمشغولم وطبیعت به خوردن گوشت جانورانی‌که به‌دست خودشکارمی‌کنم بیشترراغب است بنابروسواس واحتیاط که درین امور هست درحضورمی‌فرمایم‌که پاک بسازند وخود مقید شده چینه‌دان آن را مــلاحظه‌می‌نمایم‌که چه‌خورده وخوراک این‌جانورچیست؟ اگراحیانا چیزی‌که کراهت داشته باشد به‌نظردرمی‌آید ترک خوردن‌آن می‌کنم. پیش ازین ازاقسام مرغابی به‌غیراز سونه میل نمی‌فرمودم. درهنگامی که دارالبرکت اجمیرمحل نزول رایات اقبال بود، سونه مرغابی خانگی را دیدم‌که کرمهای مکروه می‌خورد. از مشاهده‌آن طبیعت را نفرت بهم رسید واز خوردن سونه مرغابی خانگی ترک دادم، تا انکه درین تاریخ مرغابی شکارشده فرمودم‌که درحضور پاک کــردند. از چینه‌دان اول ماهیکی خرد برآمد وبعداز آن بقه‌کلانی ظاهرشد به مرتبه‌ای‌کلان بودکه تا به‌چشم خود دیده نشود قبول نتوان کردکه به این‌کلانی تواند فروبرد. محملا از امروز به‌خود قرارداده‌م که دراکل مرتکب مرغابی نشوم.

خان‌عالم معروض داشت‌که گوشت عقاب سفید به‌غایت لذیذ ونازک مــی‌باشد. بنابرین عقاب سفید را طلبداشته فرمودم‌که [در۲۷۴ ب] حضورپاک ساختند. اتفاقــا از چینه‌دان آن

ده‌بقه برآمد به نوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطرمتأذی و متنفرمی‌گردد. دربیست و یکم باغ سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتماشای آن محظوظ شدم. درینولا خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت ومورد عنایت روزافزون گردید.

غره بهمن ماه الهی درنورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل واضافه دوهزاری ذات شش‌صدسوارحکم شد. خان‌عالم به‌صاحب صوبگی‌اله‌آباس سرافرازی یافت. اسپ وسروپا وشمشیرمرصع عنایت‌نموده رخصت فرمودم. مقرب‌خان به‌منصب پنجهزاری ذات وسوارممتازگشت. روز مبارکشنبه‌کنارآب بیاه منزل شد. قاسم‌خان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت. هاشم‌خان برادراو بازمیند ران دامن‌کوه به‌سعادت آستان بوس سرافراز شد. باسوی زمیندارتلواره جانوری به‌نظردرآورد که مردم کوهستان آن را جان‌بهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است، که تذرو نیز گویند. در رنگش بعینه برنگ ماده قرقاول است لیکن از جثه ده‌پانزده کلانتراز قرقاول است. دورچشم این جانور سرخ می‌باشد، و دورچشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروضداشت که این‌جانور درکوه برف میباشد. خور کش علف وسبزه است. تذرو را درخانه نگه داشته بچه ازوگرفته شد. وگوشت اقسام آن را از جوانه وکلان مکررخورده شده. توان گفت که گوشت تذرو را باگوشت جانورمذکورنسبتی نیست. گوشت این جانوربه مراتب لذیذتراست. و از جانورانی که درین کوهستان بنظردر آمد یکی پهول پکاراست وکشمیریان سوتلو گویند. از طاوس ماده نیم سوای خوردترمیباشد؛ و دم و هردوبازوبه سیاهی مایل از عالم بالهای چرز وخالهای سفید می‌دارد، وشکم تا پیش سینه‌سیاه با خالهای سفید، وبعضی‌جا خالهای سرخ نیز دارد. وسرپای باز وسرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] براقی وخوبی، و از سرتول تا پیش‌گردن نیز سیاه برق، وبالای سردو شاخ‌گوشتین فیروزه رنگ، و بردور چشم‌ودهنه پوست سرخ، و درزیرحلقوم پوستی گرد مقدار دوکف دست، و درمیان آن پوست مقداریك دست بنفش رنگ است؛ و درمیان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بردورآن نیز خط فیروزه رنگ کشیده، مشتمل برهشت کنگره، وبردور آن خط فیروزه رنگ بعرض دوانگشت سرخ‌گل شفتالو، وباز برگردن آن خط فیروزه و پاهایش نیز سرخ‌رنگ. زنده راکه وزن فرموده شد یکصدوپنجاه و دوتوله برآمد وبعد از کشتن وپاك ساختن یکصدوسی ونه توله شد.

دیگرمرغ زرین است که ساکنان لاهور سل گویند، وکشمیریان یوت نامند. رنگش از عالم سیه‌طاووس و بالای سرکاکل، و دمش مقدارچهارپنج انگشت است زرد، مانند شاهپر

طاوس وجثه‌برابرغاز. غایتاً گردن غاز دراز وبی‌اندام‌است، و زرین کوتاه با اندام.ـ برادرم شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ایلچی اوفرستاده شد.

روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت درین جشن نورجهان بیگم به چهل و پنج کس از امرای عظام وبنده‌های نزدیک خمت داد. چهاردهم ماه مذکورموضع بهلون از مضافات سیتا، محل نزول اردوی کیهان پوی چون هوای سیرک نگره و کوهستان مذکور پیوسته مرکوز خاطر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بنده‌های مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکورشدم. وچون اعتمادالدوله بیمار بود در اردوگذاشتیم وصادق‌خان میربخشی را بجهت‌محافظت احوال مشارالیه ومحارست اردونگاهداشتیم. روز دیگرخبررسیدکه حال اعتمادالدوله متغیرشده علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است. از اضطراب نورجهان بیگم ونسبت التفاتی‌که من با او داشتم تاب نیاورده به اردو مراجعت نمودم. آخرهای روز بهدیدن او رفتم وقت سکرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ ب] می‌رفت و گاه بههوش می‌آمد. نورجهان بیگم بهجانب من اشارت کرد و گفت می‌شناسید. درچنان وقتی این بیت انوری را خواند.

بیت

آنکه نابینای مادرزاد اگر حاضر شود   درجبین عالم آرایش به بیند مهتری

دوساعت بربالین اوبودم. هرگاه بههوش می‌آمد هرچه مـی گفت از روی آگاهـی و فهمیدگی بود. القصه شب هفدهم ماه مذکـور بعد از انقضای سه گهری بـه رحمت جاوید پیوست. چه گویم که ازین واقعه وحشت‌افزای برمن چه گذشت هم وزیرعاقل کامل بود وهم مصاحب دانای مهربان.

فرد

از شمـار دوچشم یـک تـن کم   و از شمار خـرد هـزاران بیش

باآنکه‌بارچنین‌سلطنتی بردوش اختیاراوبود واین‌ممکن ومقدوربشرنیست که در دخل و تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچکس به جهت عرض مطلب ومهم‌سازی خود پیش اعتمادالدوله نرفت که از پیش اوآزرده برگشته باشد. هم دولتخواهی وکفایت صاحب را مراعات می‌نمود، وهم ارباب حـاجت را خرسند وامیدوار مـی‌داشت. الحق ایـن شیوه مخصوص اوبود از روزی‌که مصـاحب اوبه جوارمغفرت ایزدی پیوست دیگربخود نپرداخت و روزبه روز می‌گداخت. اگرچه درظاهربجهت سرانجام مهام سلطنت وتمشیت اموردیوانی محنت بهخود قرارداده دست از کارنمی‌داشت، لیکن درباطن بهآتش جدایی اومی‌سوخت تا

آنکه بعد از سه‌ماه و بیست روز درگذشت. روز دیگر به پرسش فرزندان وخویشان او رفته چهل ویك تن از فرزندان واقوام و دوازده نفراز منشیان اورا سروپا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردم. روزدیگر به همین عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه‌کانگره شدم. به‌چهار منزل دریای بان‌گنگا مورد اردوی معلی گشت. افغان وشیخ فیض‌الله محارسان قلعهٔ مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راجه چنت بنظردرآمد. ملك او بیست وپنج [۲۷۶ الف] کروه ازکانگره دورترهست، و درین کوهستان ازو عمده‌تر زمینداری نیست. گریزگاه همه زمینداران ملك ملك وست وعقبهای دشوارگذر دارد. تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده و پیشکش نفرستاده بود. برادراو نیز به‌ملازمت سرافرازگشته، از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهرساخت. فیلك شهری ومعقول بنظردرآمد و به انواع مراحم ونوازش سرافرازی یافت.

به‌تاریخ بیست‌وچهارم مه مذکورمتوجه سیرقلعه کانگره شدم وحکم کردم‌که قاضی و میرعدل و دیگرعلمای اسلامی دررکاب بوده آنچه شعائر اسلام وشرایط دین مستقیم محمدی است درقلعهٔ مذکوربعمل آورند. بالجمله قریب نیم کروه طی نموده برفراز قلعه برآمده شد وبه‌توفیق ایزدسبحانه بانگ نماز وخواندن خطبه، وکشتن‌گاو وغیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه‌را درحضورخود بعمل‌آوردم، وسجدات شکر ین موهبت که هیچ پادشاهی توفیق برآن نیافته‌بود به‌تقدیم رسانیده حکم فرمودم‌که مسجدی عالی درون قلعه بنانهند. قلعه‌کانگره برکوه بلند واقع است و دراستحکام ومتانت به حدی است‌که تا آذوقهٔ لازم قلعه‌داری برجا باشد دست زوربه دامن آن نمی‌رسد، و کمند تدبیراز تسخیرآن کوتاه است. اگرچه بعضی جسر کوهها داردکه توپ وتفنگ می‌رسد اما حصاریان رازیان ندارد. وبجای دیگرنقل مکان نموده ازآسیب‌آن محفوظ می‌توانند ماند. قلعهٔ مذکور بیست وسه‌برج وهفت دروازه دارد؛ و دور درون‌آن یك‌کروه وپانرده طناب است. طول پاوکروه و دوطناب وعرض از بیست ودوطناب زیاده نی و از پانزده‌کم نی. وارتفاع یکصدوچهارده ذرع. دو حوض درون‌قلعه دارد. یکی درطول دوطناب و درعرض یك‌ونیم طناب. وبعداز فراغ سیرقلعه به‌تماشای بتخانه درگا که به‌بهون مشهورست توجه‌فرمودم. عالمی سرگشته بادیهٔ ضلالت شده قطع نظراز کفارشقاوت [۲۷۶ ب] آثارکه بت‌پرستی‌آنها ست‌گروه‌گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می‌آرند وبه پرستش این سنگ سیاه تبرك‌می‌جویند. نزدیك بتخانهٔ مذکوردر دامن‌کوهی ظاهراً کان‌گوگرد است و از اثرحرارت وتابش پیوسته آتشی شعله می‌کشد وآن جاالامکهی نام نهاده ویکی ازکرامت ست قرار داده عوام‌الناس را

فریفته‌اند.

هنود می‌گویند که چون زن‌مهادیورا عمر بسرآمد وشربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت وتعلق که با اوداشت مرده او را بردوش گرفته سردرجهان نهاد ولاشهٔ اوبا خود می‌گردانید چون مدتی برین گذشت وترکیب اومتلاشی گشت و از هم فروریخت وهرعضوی درجایی افتاد، درخورشرافت وکرامت هرعضورا درآنجا عزت وحرمت داشتند. چون سرکه نسبت به اعضای دیگرشریفتراست درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگر گرامی‌تر داشتند. وبعضی برآنندکه این سنگ که الحال منصوب ومعبودکفار شقاوت‌آثار است آن سنگ نیست که درقدیم بوده بلکه سنگی که درقدیم بوده لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکوررا برداشته درقعردریا انداختند. به دستوری که هیچکس پی‌بدان نیارست برد، ومدتها این غوغای کفروشرك از عالم برافتاده بود تاآنکه برهمنی مزوربجهت دکان‌آرایی خویش سنگی را درجایی نهان ساخته نزد راجه وقت‌آمده گفت که من درگارا بخواب دیدم وبه من گفت که درفلان مقام مرا انداخته‌اند زود مرا دریابید. راجه از ساده‌لوحی وهم بطمع زرکه از نذورات خواهدآمد سخن برهمن را معتبرداشته جمعی را به همراهی فرستاده آن سنگ را آورده درین مکان بعزت تمام نگاه داشته‌اند و از سرنودکان ضلالت وگمراهی فرو چیده. العلم عندالله.

از بتخانه مذکوربه سیردره که به‌کوه مدار شهرت یافته عبوراتفاق افتاد. جایی نفیس است. از روی [۲۷۷ الف] آب وهوا وطراوت سبزه ولطافت مقام نظرگاه خوش‌است. دو آبشار زد که از فرازکوه آب می‌ریزد. حکم فرمودم که عمارت موزونی درخور این مقام اساس نهند.

دربیست وپنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطوف داشته الفخان وشیخ فیض‌الله به عنایت اسپ وفیل سرافراز ساخته بمحافظت قلعه رخصت فرمودم. روز دوم قلعه نورپور محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسیدکه درین نواحی مرغ جنگلی بسیاراست. چون تا حال شکارمرغ مذکورنکرده بودم روز دیگرمقام فرموده بنشاط شکارخوشوقت گشتم. چهارقطعه شکارشد. درجثه ورنگ وصورت از مرغ خانگی تمیز نمی‌توان کرد. وخصوصیات مرغ مذکورآن است که از پاگرفته سرنگون سازند تا هرجاکه ببرند آواز بسرنمی‌آرد و خاموش می‌باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می‌کند: و مرغ خانگی را تا درآب گرم غوطه ندهند پرهای‌آن بسهولت کشیده نمی‌شود وجنگلی از عالم دراج وپودنه خشك کنده

می‌شود. از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعم ظاهر شد. هرچه کلان است گوشتش درنهایت بی‌مزگی وخشکیست. جوانه‌اش فی‌الجمله رطوبتی دارد. اما بدطعم است؛ و زیاده از یك تیرانداز پرواز نمی‌تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می‌باشد ماکیان سیاه و زرد. درین جنگل نورپور سیاراست. نام قدیم نورپور دهمهراست. بعد ازآنکه راجه باسو قلعه از سنگ ومنازل وبساتین طرح افکند به‌مناسبت نام من نورپور گویانید. تخمینا سی‌هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایتاً عمارتی که هندوان به‌سلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکاربرند دلنشین نیست. چون جای قابل وسرمنزل دلگشا بوده حکم فرمودم که یك لك روپیه از خزانه عامره به جهت عمارت اینجا تنخواه نمایند، ومنازل عالی درخورآن سرزمین اساس نهند

دراین‌ولا به‌عرض‌رسید که سنیاسی مونی درین‌نواحی‌می‌باشدکه‌مطلق اختیار [۲۷۷ب] از خود دور کرده. حکم فرمودم که به‌حضوربیارند که به حقیقت اوباز رسیده شود. عابدان و مرتاضان هنود ر سرب باسی می‌گویند و معنی سرب باسی آنکه تارك همه چیز، وبه کثرت ستعمال سنیاسی شده وتفصیل مراتب آنها بسیاراست. و درطایفهٔ سرب‌ناسی چندگروه‌اند از آن جمله یکی مونی که از خود سلب اختیارمی‌کند، وخود را تسلیم مـی‌سازد. چنانچه مطلق زبان‌را به‌گویایی آشنا نمی‌سازد واگرده شبانروز یك‌جا ایستاده باشد قدم پیش‌وپس نمی‌نهد. مجملاً حرکت از احتیارآنها سرنمی‌زند وحکم جماد دارند. چون به‌حضور آوردند تفحص حوالش نموده شد. استقامت عجیبی درحالش مشاهده افتد به خاصـررسیدکه درمستی و بیخودی داى خارجي ازو سرزند؛ بنابرین پیاله‌ای چندعرق دوآتشه‌به‌وخورانیده‌شد. به‌نوعی ملکه این‌کار بهمرسانیده بودکه سرموئی تغییرنیافت وبه‌همان استقامت بود تا از هوش رفت ومثل مرده‌ها اورا برداشته بردند. حق‌تعالی رحمی‌کردکه ضرر جانی به اونرسید. القصه در مرتبه خود عریب استقامت قوی د شت.

دریتولا بی‌بدل خان تاریخ فتح کانگره وتاریخ بنای مسجدکه درقلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر
که شد برهفت‌کشور پادشاه از حکم تقدیری
جهانگیر وجهان بحش وجهان دارو جهان آرا
که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیرغزا این قلعه را بگشود و تاریخش
خرد گفتا «گشود این قلعه اقبال جهانگیری»
۱۰۲۹ق

و تاریخ بنای مسجد را چنین یافته.

قطعه

نوردین شاه جهانگیرشهنشاه اکبر | پادشاهی است که در دهر ندارثانی
قلعه کانگره بگرفت بــه تائید الــه | ابر تیغش که کند قطره اوطوفانی
شدچواز حکمش این مسجدپرنوربنا | که منور شود ز سجده و پیشانی
هاتف ازغیب بگفت‌ازپی‌تاریخ بناش | «مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»

درعره اسفندارمذ الهی [۲۷۸ الف] جاگیروحشم واسباب ریاست و امارت اعتماد‌ـ‌لدوله را به نورجهان بیگم ارزانی داشتم وحکم فرمودم که نقاره ونوبت اورا بعد ازنوبت پادشاهی می‌نواخته باشند. چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کهنوته محل نــزول موکب والا گشت. درین روز خواجه‌ابوالحسن به‌عالی منصب دیــوانی کل سرافراز گردید و به سی‌ودو نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به‌منصب هزاری ذات وپانصد سوار سربلندی یافت.

وفات خسرو: دراین‌ولا عرض‌داشت خرم‌رسید، مشتمل برآنکه‌خسرو درهشتم ماه به عارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرده به جواررحمت رب‌العالمین پیوست.

نوزدهم ماه مذکور درکنارآب بهت نزول دولت اتفاق افتاد وقاسم‌خــان به‌منصب سه هزاری ذات و دوهــزارسوار سرافراز شد. راجه کشن داس به‌خدمت فــوجداری دهلی ممتاز گشت ومنصب او از اصل واضافه دوهزاری ذات وپانصدسوارمقررشد.

پیش ازین قراولان ویساولان تعیین شده بودندکه درشکارگاه کرجهاك جــرگه ترتیب نمایند. چون به‌عرض‌رسید که شکاری به‌شاخبند درآمده، بیست‌وچهارم مــاه مذکوربا چندی از بنده‌های خاص به عزم شکارتوجه فرمودم و از قچکار کوهی وچهکاره یکصدوبیست ویك رأس شکارشد.

درین روز به‌عرض رسید که ظفرخــان پسرزیــن خان درغزنین به رحمت حق پیوست. سعادت‌الله پسر اورا به منصب هشتصدی ذات وچهارصد سوارسرافراز ساختم.

سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروسی ویك هجری، بعد ازگذشتن یك پهر

ؤ پنج گهری و کسری، نیراعظم فروغ بخش عالم، دولتسرای حمل را به نورجهان افروز خویش منور گردانید، وسال هفدهم از جلوس این نیازمند بهفرخی وفیروزی آغاز شد. درین روز بهجت افروز، آصف خان بهمنصب ششهزاری ذات وسوار سرافراز گردید. قاسم خان را به حکومت صوبهٔ پنجاب رخصت فرموده، اسپ وفیل وسروپا عنایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هزاردرب بهزین بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد. درششم ماه مذکورمقام راول پندی مورد عساکرمنصور گردید. فاضل خان بهخدمت بخشیگری سرافرازی یافت. به زینل حکم شدکه تا هنگام مراجعت موکب منصوراز سیر کشمیر، درلاهورآسوده بسر برد. به اکبرقلیخان ککهر فیل عنایت شد.

چون درین ولا مکرراستماع افتادکه دارای ایران از خراسان بهعزم تسخیرقندهارشتافته اگرچه این حرف نظربرنسبتهای سابق وحال بغایت بعید می نمود و از حساب دوربود، که این قسم پادشاه بزرگ چنین سبکی و بی حوصلگی بهکاربرد وبرسزاولی بندهای از بندههای من که با سیصدچهارصد سوارنوکر درقندهارباشد، خود بیاید. ما ازآنجاکه حزم واحتیاط از شرایط جهانداری ولوازم سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان را به فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادم که با عساکرفیروزی مآثروفیلان کوه شکوه وتوپخانه عظیم که درآن صوبه بهکومک اومقرربوده بهسرعت هرچه تمامترخود را بهملازمت رساند، که اگراین حرف مقرون بهصدق باشد، اورا با لشکری از حساب وشماربیرون وخزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجهٔ عهدشکنی وحق ناشناسی را دریابد.

هشتم ماه مذکوردرسرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدائیخان بهمنصب دوهزاری ذات و هزارسوار سرافرازگردید. بدیع الزمان بهخدمت بخشیگری احدیان مقررگشت. در دو زدهم ماه مذکور روز جمعه مهابتخان از کابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین بوس دریافت، و مورد الطاف روزافزون گردید. صدمهر به صیغهٔ نذر و دههزار روپیه بهرسم تصدق گذرانید. خواجه ابوالحسن تابینان خود را آراسته به نظردرآورد. هزاروپنجاه سوارخوش اسپه بهقلم درآمد که ازآن جمله چهارصدسوار برق انداز بود. [۲۷۹ الف] درمنزل مذکور شکارقمرغه طرح افکنده سی وسه رأس از قچقارکوهی وغیره به تیر و تفنگ انداختم. درین ولا حکیم مؤمنا به وسیله رکن السلطنه مهابتخان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امیدکه قدم اومبارك باشد. منصب امان الله پسرمهابتخان دوهزاری ذات و هزاروهشتصد سوارمقررشد.

نوزدهم، ظاهرپکهلی مورد بارگاه اقبال گردید، وجشن شرف درآنجاآراستگی یافت.

مهابت‌خان را رخصت صوبه کابل فرموده، اسپ وفیل وخلعت لطف نمودم. منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات وچهارهزارسوارحکم شد. وچون بنده قدیم خدمتست وبسیار پیروضعیف شده، به صاحب صوبگی اگره سرافراز ساختم؛ وحراست قلعه وخزاین به عهدهٔ اومقررداشتم؛ وبه عنایت اسپ وفیل وخلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست ونهم درگهاتی کنوارمست ارادتخان از کشمیر آمده سعادت‌آستان بوس دریافت.

دوم اردی‌بهشت ماه درخطه دلگشای کشمیرنزول اجلال اتفاق افتاد. میرمیران به‌منصب دوهزارو پانصدی ذات وچهارهزار وچهارهزار سوار سرافرازگردید. درین‌ولا به جهت رفاهیت احوال رعایاوسپاهی مرسوم فوجداری را برطرف ساخته، فرمان شدکه درکل ممالك محروسه به علت فوجداری مزاحمت نرسانند. زبردستخان میرتوزك به منصب دوهزاری ذات وهفتصد سوارممتاز گشت

در تاریخ سیزدهم، به‌صوابدید اطباء خصوصاً حکیم مؤمنا ازپای چپ فصد نموده سبك شدم. به مقرب‌خان سروپا، به‌حکیم مؤمنا هزاردرب انعام شد. حسب‌الالتماس خرم منصب عبدالله‌خان شش‌هزاری مقررگشت. سرافرازخان به‌عنایت نقاره ممتازگردید. بهادرخان اوزبك از قندهارآمده دولت زمین‌بوس دریافت. صد مهربه صیغهٔ نذر وچهارهزار روپیه به رسم تصدق‌گذرانید. مصطفی‌خان حاکم تهته شاهنامه وخمسه شیخ نظامی مصوربه عمل استادان با دیگر تحفها بهرسم پیشکش فرستاده بود به نظردرآمد.

غرهٔ خورداد ماه الهی لشکرخان به‌منصب چهارهزاری ذات وسه‌هزار سوارسربلندی یافت. به‌میرجمله منصب دوهزاروپانصدی ذات وهزار [۲۷۹ ب] سوارعنایت شد. از امرای صوبه دکن برین موجب به‌اضافه منصب سرافرازگردیدند: سردارخان سه‌هزاری و دوهزاروپانصد سوار؛ سربلندخان دوهزاروپانصدی هزاردویست سوار؛ باقی‌خان دوهزاروپانصدی دوهزارسوار؛ شرزه‌خان دوهزاروپانصدی هزاردویست سوار؛ جانسپارخان دوهزاری ذات و دوهزارسوار، میرزا والی دوهزاروپانصدی‌هزارسوار. میرزابدیع‌الزمان پسرمیرزا شاه رخ هزاروپانصدی ذات وسوار، زاهدخان هزاروپانصدی هفتصد سوار، عقیدتخان هزارودوصدی سیصدسوار، ابراهیم حسین کاشغری هزارودوصدی، ششصد سوار، ذوالفقارخان هسزاری ذات پانصدسوار، راجه گجسنگه وهمت‌خان بعنایت نقاره ممتاز گردیدند.

دوم تیرماه الهی سید بایزید بخطاب مصطفی‌خان سرافرازگردید، ونقاره نیز مرحمت شد. درین‌ولا تیمورخان راکه از خدمتگاران نزدیك است با فرمان مرحمت عنوان به طلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد. پیش ازین بچند روز عرایض متصدیان قندهارمشتمل

برعزیمت درای ایران به‌تسخیر قندهار رسیده بود خاطرصداقت آئین نظر بر سبتهای گذشته و حال تصدیق این معنی نمی‌نمود، تا آنکه درین‌ولا عرضداشت فرزندخان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق وخراسان آمده قلعهٔ قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به‌جهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند، وخواجه ابوالحسن دیوان وصادق خان بخشی پیشتر از موکب منصور به لاهور شتافته، تا رسیدن شاهزادهای عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله وبهار، وجمعی از امرایی که دررکاب ظفرقرین حاضرند، وآنچه پی‌درپی از محال جاگیرخود برسند، نزد فرزند خان‌جهان به‌ملتان روانه سازند. وهمچنین توپخانه وحلقه‌های فیلان مست وخزانه وسلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون در بین ملتان وقندهار آبادانی کمتراست وتهیهٔ آذوقه فرستادن، لشکر گران صورت پذیرنه، بنابرین [۲۸۰ الف] مقررشد که غله فروشان راکه به‌اصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده وزر داده مقرر نمایند که همراه لشکرظفراثر باشند تا در ممرآذوقه مردم تنگی نکشند واینجا بنجاره طایفه‌ایست مقرر بعضی هزارگاه بعضی بیشتروکمتر به تفاوت می‌دارند، وغله از بلوکات به شهر آورده می‌فروشند؛ و درلشکرها همراه می‌باشند و درچنین لشکری اقلا صدهزارگاو بلکه بیشترهمراه‌خواهد بود. امیدکه به توفیق کریم کارساز به عدت وآلات سامان شودکه تا صفهان که پای تخت اوست هیچ‌جا تامل و توقف روی ندهد. به خان‌جهان فرمان شدکه زینهارتا رسیدن عساکرمنصور از ملتان قصدآن جانب ننماید، واضطراب نکند، وگوش برآواز حکم دارد، وبهادرخان اوزبک به‌عنایت اسپ وسروپا سرافراز گشته، به‌کومک‌لشکرقندهارمقررشد. فاضلخان به‌منصب دوهزاری ذات وهفتصد وپنجاه سوارممتاز گردید.

چون به‌عرض رسیدکه فقرای کشمیر درزمستان از شدت سرما محنت می‌کشند وبه سختی و دشواری می‌گذرانند حکم فرمودم‌که قریه‌ای از اعمال کشمیر که چهارهزار روپیه حاصل بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا وگرم‌کردن آب به جهت وضوساختن درمساجد بایدکه صرف نمایند چون به عرض رسیدکه زمینداران‌کشتوار باز سرتمرد وعصیان برداشته به‌فتنه وفساد پرداخته‌اند، به ارادتخان حکم شدکه گرم وچسپان شتافته پیش ازآنکه خود را قایم سازند تنبیه براصل نموده بیخ فسادآنها برکنند.

درین تاریخ زین‌العابدین که به‌طلب خرم‌رفته بودآمده ملازمت نمود، ومعروض داشت که قرارداد اواین است‌که ایام برشکال را درقلعه مندو گذرانیده، متوجه درگاه شود عرض داشت اوخوانده شد. از فحوای مضمون وملتمساتی که‌کرده بود بوی خیرنمی‌آید، بلکه‌آثار بیدولتی ظاهرمی‌شد. لاجرم فرمان صادرشدکه چون او اراده آن داردکه بعد از برسات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام و بنده‌های درگاه [۲۸۰ ب] که به کومك او مقررند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخزده و افغان وراجپوت تمام را به درگاه روانه سازد و به‌میرزارستم و اعتقادخان حکم شد که پیشتر به‌لاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نمایند. به‌مشارالیه یك‌لك روپیه به رسم مساعدت عنایت شد و به اعتقادخان نقاره مرحمت فرمودم. ارادتخان که به تنبیه و تأدیب مفسدان کشتوار شتافته بود، بسیاری را به‌قتل رسانیده و از سرنوضبط نموده، واستحکام داده به خدمت پیوست. معتمدخان که به‌خدمت بخشیگری لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم به‌انجام رسید حسب‌الالتماس مشارالیه طلب شده بود. درین تاریخ آمده آستان بوس نمود.

از غرایب آنکه چون درحرم سرای عصمت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت‌داشت گم شد جوتکرای منجم به‌عرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می‌شود و صادق‌خان رمال معروض داشت که درهمین دوروز از جایی بهم می‌رسد که به‌صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه وجایی که مخصوص به‌نماز و تسبیح وامثال باشد. وعورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد، وعورت سفیدپوست از روی شگفتگی آورده به دست حضرت خواهد داد. قضا را روزسیوم یکی از کنیزان ترك درعبادتخانه یافته به خوشحالی تمام تبسم کنان به دست من داد. چون سخن هرسه یکی نشست هرکدام به انعام خاطرخواه سرافراز گردیدند. چون خالی از غرایب نبود نوشته شد. دریــن‌ولا کوکب و خدمتگارخان وغیره دوازده نفرازبنده‌های نزدیك را به‌سزاولی امرای صوبه‌دکن تعیین‌فرمودم که اهتمام شایسته نموده به‌سرعت هرچه تمامتربه درگاه حاضرسازند که به‌لشکرفیروزی اثر قندهارفرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نورجهان بیگم و شهریار و برخاستن گرد فتنه وفساد: درین ایام مکرربه عرض رسید که خرم به‌بعضی از محال جاگیرنورجهان بیگم و شهریاری حکم دست تصرف درازساخته. از جمله پرگنه دهولپور که درجاگیرفرزند شهریار از دیوان اعلی تنخواه شده بود، دریا نام افغان را از نوکران خود با جمعی فرستاده و او با شریف‌الملك ملازم شهریار که به فوجداری آن حدود مقرربود جنگ کرده و کس بسیار از طرفین به‌قتل رسیده‌اند. اگرچه از توقف او درقلعه ماند وملتمسات دور از حسب ونامعقول که درعرضداشت خود به ظهارآن جرأت نموده بود ظاهرمی‌شد که عمل او برگشته است لیکن از استماع این اخبارمتیقن‌گشت که حوصلهٔ اوراگنجایش این [۲۸۱ الف] همه عنایت وتربیت که درحق اوشده بود نبوده، دماغش خلل پذیرفته، بنابرین راجه روزافزون راکه از

خدمتگاران نزدیك بود نزد او فرستاده، ازین جرأت و بی‌باکی بازپرس فرمودم؛ وفرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جادهٔ معقول وشاهـراه ادب بیرون ننهد، و به محال جاگیرخود که از دیوان اعلی‌تنخواه یافته خرسند باشد، و زنهارآرادهٔ آمدن به‌ملازمت ننماید وجمعی از بنده‌ها که بجهت یورش قندهـارطلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگرخلاف حکم به‌ظهوررسید ندامت خواهد کشید.

درین‌ولا میرظهیرالدین نبیره میرمیران پسر شاه‌نعمت‌الله مشهور ازایران آمده، ملازمت نمود. خلعت وهشت‌هزاردرب انعام شد. جاله دکنی با فرمان عنایت عنوان نزد راجه‌نرسنگ دیورخصت یافت که سزاولی نموده حاضرسازد. قبل ازین بنابرعنایت ومرحمت سرشارکه به خرم وفرزندان او داشتم درهنگامیکه پسرش را بیماری صعب دست داده بود بخود قرارداده بودم که اگرحق تعالی اورا ببخشد دیگرشکاربندوق نکنم، وهیچ جانداری را به‌دست خود آزرده نسازم؛ وبا این میل‌وهوس که مرا با شکارهست خصوص به‌شکاربندوق، مدت پنج‌سال پیرامون آن نگشتم، درین‌ولاکه خاطراز کردار وگرانی پذیرفت، باز بـه شکاربندوق توجه فرمودم، وحکم کردم که هیچکس را بی‌بندوق در دولتخان نگذارند. در اندك مدت اکثری از بنده‌ها را ذوق بندوق اندازی شد وترکن بنداق بـه جهت صحرای خود برپشت اسپ وررش رسانیدند.

دربیست‌وپنجم ماه مذکورمطابق هفتم شوال درساعت مسعود مختارازکشمیرمتوجـه لاهور شدم. بهاری داس برهمن را با فرمان مرحمت عنوان نزد را ناکرن فرستاده‌که پسر و ر با جمعیت به‌ملازمت بیاورد. میرظهیرالدین به‌منصب هزاری ذات وچهارصدسوارسرافراز شد وچون به‌عرض رسیدکه [۲۸۱ ب] قرض‌داراست ده‌هزارروپیه انعام فرمودم.

غرهٔ شهریورماه الهی سرچشمه اچهول منزل نشاط شد. روز مبارکشنبه دربیرتـاك بزم پیاله ترتیب یافت. درین روز میمون فرزند سعادتمند شهریارتسلیم خدمت قندهار وتسخیرآن دیارنموده به‌منصب دوازده هزاری وهشت‌هزارسوارسرافرازی یافت، وخلعت خاصه بانادری تکمه مروارید عنایت شد. درین‌ولا سوداگری دو دانه مروارید کلان از آنکه روم‌آورده بود یکی ازآن یك‌مثقال وربع و دوم یك‌سرخ ارو کمترهردو به‌شصت‌هزار روپیه نورجهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد.

روز جمعه به‌صلاح دیدحکیم مؤمنا ازدست فصد نموده سبك شدم. مقرب‌خان که درین فن یدطولی دارد وهمیشه اوفصد من می‌کرده ویمکن که هرگز خطا نـکرده باشد دوبارخطا کرد. بعد ازآن قاسم برادرزاده اوفصدکرد. خلعت وهزارروپیه به‌مشارالیه و ده‌هزاردرب به

حکیم مؤمنا انعام شد. میرخان حسب‌الالتماس‌خان جهان به‌منصب هزارو پانصدی نهصد سوار سرافراز گشت. دربیست‌ویکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت، وسال پنجاه‌وچهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی به‌مبارکی وفرخی آغاز شد. امید که مدت عمردر مرضیات الهی مصروف باد. دربیست‌وهشتم به سیرآبشار اوهر رفته شد. چون چشمهٔ مذکور به خوبی وگوارایی مشهور بود باآب گنگ وآب دره لار به حضور وزن فرمودم‌آب اوهر با آب گنگ سه ماشه گران آمده، و آب دره لارنیم ماشه سبکتر شد. درسی‌ام مقام هیره پورمحل نزول بارگاه اقبال گشت. باآنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده، چون رعایا وسکنهٔ کشمیر از طرز سلوک اوشکوه می‌نمودند اعتقادخان را به‌صاحب صوبگی کشمیرسرافراز ساخته اسپ وخلعت وشمشیرخاصه دشمن‌گداز به اوعنایت فرمودم، وارادتخان را به‌خدمت لشکرقندهار تعیین نمودم.

کنورسنگه راجه کشتوار که درقلعه [۲۸۲ الف] گوالیا مقید بود از حبس بسرآورده کشتوار را به‌اوعنایت‌نمودم، واسپ وخلعت وخطاب‌راجه به‌اولطف‌شد وحیدرملک‌را به‌کشمیر فرستادم‌که از دره‌لار جوی‌آب به‌باغ نورافزا بیارد، وسی‌هزارروپیه به‌جهت‌مصالح وآجوره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکورازکوهستان جموبرآمده در بهنبرنزول اتفاق افتاد. روز دیگرشکارقمرغه کردم. داوربخش پسرخسرو را منصب پنجهزاری ذات و دوهزارسوارعنایت شد. دربیست‌وچهارم ازآب چناب عبورفرمودم. میرزا رستم از لاهورآمده ملازمت نمود؛ و هم درین تاریخ افضل‌خان دیوان خرم عرضداشت اورا آورده ملازمت نمود، بی‌اعتدالیهای خود را لباس معذرت پوشانیده، او را فرستاده‌که شاید به‌نیتل وچرب‌زبانی‌ها کاری از پیش تواند برد، واصلاح ناهمواری او تواند نمود. من خود اصلا توجه نفرمودم و روندادم. خواجه ابوالحسن‌دیوان وصادق‌خان بخشی‌که به‌جهت سامان لشکرقندهارپیشتربه لاهور رفته بودند سعادت آستان‌بوس دریافتند.

غرهٔ آبان ماه‌الهی امان‌الله پسرمهابت‌خان به‌منصب سه‌هزاری وهفتصد سوار سر فراز گردید فرمان مرحمت عنوان به‌طلب مهابت‌خان فرستاده شد. درین‌ولا عبدالله‌خان راکه به جهت خدمت قندهارطلبیده بودم از محال جاگیرخود آمده زمین بوس نمود. درچهارم ماه مذکوربه مبارکی داخل لاهورشدم. افضل‌خان به‌منصب دوهزاری وهزاروپانصدسوارسربلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم‌که جاگیرهای خرم راکه درسرکارحصار ومیان دوآب و ین حدود تنخواه دارد درطلب جمعی از بندهائی‌که به‌خدمت قندهارمقررشده‌اند تنخواه نمایند و اوعوض این‌محال ازصوبه مالوه وگجرات و دکن وهرجا می‌خواسته باشدمتصرف

گردد. افضل‌خان‌را خلعت‌داده[۲۸۲ب]رخصت‌نمودم. فرمان‌شدکه چون‌صوبهٔ گجرات ومالوه و دکن و خاندیس به‌او عنایت شده ازین جاها به هرجا خواهد محل‌اقامت قرارداده، به‌ضبط آن حدود پردازد، و جمعی از بنده‌هـا راکه به جهت یـورش قندهار طلب شده، و سزاولان به‌آوردن‌آنها تعیین‌شده رفته ند، زود به‌درگاه بفرستد، وبعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد، والاندامت خواهدکشید.

درین روز اسپ قبچاق اول که درطوایل خاصه امتیاز داشت به‌عبداللەخان عنایت شد. دربیست‌وششم ماه مذکور حیدربیگ و ولی‌بیگ فرستاده‌های دارای ایران دولت باریافتند. بعد از ادای مراسم کورنش وتسلیم نوشته شاه ر به نظردرآوردند. فرزندخان جهان حسب‌الحکم جـریده از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزارمهر وهز ر روپیه و هـزده اسپ پیشکش گذرانید. مهابتخان به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهز رسوار سرافراز شد. به میرزا رستم فیل عنایت نمودم. راجه سارنگدیو را به‌سزاولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم‌که اورا بـه‌سرعت هرچه تمامتر به درگ.ه حاضرسازد.

هفتم‌آذرماه الهی ایلچیان شاه عباس راکه بـه‌دفعات آمده بودند خلعت وخرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی‌که درمعذرت قندهارمصحوب حیدربیگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال‌نامه ثبت افتاد.

کتابت دارای ایران: نسایم‌دعواتی‌که ازنفحات اجابت‌آن‌غنچه مراد شگفته‌نکهت افزای مشام یگانگی باشد، ولوامع مدحاتی‌که ز لمعات خلوصش انجمن اتحـاد منورگشته ظلمت زدای عائله بیگانگی‌گردد، وعطربزم خست وولای اعلی حضرت ظل‌اللهی وشمع جمع صدق وصفای‌آن نور پرورد الهی گردانیده، مشهود رای نواروکمشوف ضمیرمنیرصیت گسترمی گرداند [۲۸۳ الف] که بردل دانش پسند وخاطرآسمان پیوندآن برادربجان برابرکه آئینه چهره دانش وبینش ومرآت جمال حقایق‌آفـرینش است عکس پذیرخواهد بـودکه بعد از سنوح قضیه ناگزیرنواب‌شاه جنت مکان علیین‌آشیانی انارالله برهانه چه‌قسم قضایا درایران روداد وبعضی ممالك ازتصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی‌نیاز مقلد امورسلطنت شد بـه‌یمن تـوفیقات ربانی وحسن تـوجه دوستان، انتزاع‌جمیع ممالك موروثی‌که درتصرف مخالفان بودنمود. چون قندهار درتصرف‌گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود مـی‌دانستیم معترض آن نشده از عـالم اتحاد وبـرادری مترصد بودیم‌که ایشان نیز به‌طریق آبـا واجداد عظام جنت مقام خـود درتفویض‌آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذرانیدند مکرربه نامه وپیغام وکنایه وصریح طلب‌آن نمودیم

که شاید درنظرهمت ایشان ایـن محقرملك قابل مضایقه نبوده مقرر فـرمایند که درتصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، وقطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان‌گردد؛ وجمعی بیشتراین امررا درعقدهٔ تعویق انداختند وچون حقیقت این مقدمه درمیان دوست و دشمن اشتهاریافت و از آن جانب جوابـی مشعربررد وقبول نرسید، به خاطرعـاطر رسید که طرح سیروشکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشته‌های آن بـرادرنامدار کامگار، از روی روابط الفت وخصوصیتی که درمیان مسلوك است مـوکب اقبال را استقبال کرده به‌خدمت اشرف فایز گردند؛ ومجدداً بـرعالمیان رسوخ قواعد یگ‌انگی طرفین ظـاهر گردیده باعث‌زبان کوتهی‌حاسدان وبدگویان‌شود. بدین‌عزیمت بی‌براق قلعه‌گیری متوجه‌شده، چون بالگامی فراه رسیدیم منشور[۲۸۳ب] عاطفت مبنی براظهار سیروشکار قندهار به‌حاکم انجافرستادیم که مهمان‌پذیر باشد، وعزت‌آثارخواجه باقی کرگیراق‌را طلب‌فرموده به‌حاکم و امرائی که درقلعه‌بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل لله ونواب‌همایون ما جدایی نیست، واینکه ئی که هست از هم دیگرمی‌دانیم؛ ما به‌طریق سیرمتوجه‌آن صوبه‌ایم، چنان نکنند که کلفت خاطر به هم رسد. ایشان مضمون حکم وپیغام مصلحت انجام را بـه‌گـوش حقیقت نیوش نشنیده ومرسم الفت واتحاد جانبین را منظورنداشته، اظهارتمرد وعصیان نمودند. وما به‌حوالی قلعه رسیده باز عزت‌آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، وآنچه لازمهٔ نصیحت بودبه‌او گفته‌فرستادیم، وتاده‌روزدیگرعساکرمنصوره‌را تأکید فرمودیم که‌پیرامون‌حصارنگردند. نصایح سودمند نیامد؛ و درمخالفت اصرارنمودند. چون بیش از این مسامحه‌گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، به‌تسخیرقلعه مشغول شده دراندك مدت بـرج وبـاره را با زمین یکسان ساخته‌کاربراهل قلعه تنگ شد و امان خواستند. ما نیز همان رابطه محبت که از قدیم الایام فیمابین این دوسلسله رفیعه مسلوك بوده، وطریقه‌برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ‌نشین بارگاه جاه وجلال میان ایشان ونواب همایون ما به‌نوعی استقرار یـافته که رشك‌افـزای سلاطین روی زمین شده است منظورداشته، به‌مقتضای مـروت جلی تقصیرات وزلالت ایشان را به‌عفومقرون فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالما وغانما به‌اتفاق حیدربیگ یوزباشی که از صوفیان صادق ایـن خـاندان است روانه درگاه معلی گردانیدیم.

حقا که بنیاد ودادواتحادموروثی ومکتسبی ازجانب این ولاحوی نه به‌مرتبه‌ای مشیدو مستحکم است که به‌جهت صدوربعضی امور که به [۲۸۴ الف] حسب تقدیـراز مکمن امکان به منصه ظهور آمده باشد خلل‌پذیر گردد.

بیت

میان ما وتو رسم جفا نخواهد بود   بجز طریقه مهرووفا نخواهد بود

مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوهٔ مرضیه مسلوك بوده، بعضی امور جزئیه را منظور انظار خجسته آثار نفرموده، گر خدشه‌ای برعارض الفت ظاهر شده باشد، به‌حسن عطوفت ذاتی ومحبت ارثی درازالهٔ آن کوشیده، گلشن همیشه بهار یکدلی ویگانگی را سرسبز وخرم داشته، همگی همت گردون اساس به‌تأکید مبانی وفاق وتصفیه مناهل اتفاق که نظام‌بخش انفس وآفاق است مصروف‌فرمایند، وکل ممالك محروسهٔ ما را به خود متعلق دانسته به‌هرکس که خواهند شفقت کرده اعلام بخشندکه بلامضایقه به اوسپرده می‌شود. این جزویات را خود چه اعتبار باشد. امرا وحکامی که درقلعه بودند اگرچه مرتکب امری چندکه منافی مراسم دوستی باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست وایشان آنچه‌لازمهٔ نوکری وشرط جان سپاری بود به‌تقدیم رسانیدند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه ومرحمت پادشاهانه شامل حال آنهافرموده ما را ازایشان شرمنده نخواهندساخت. زیاده چه اطناب رود. همواره‌اوای فرقدان سای هم‌آغوش تائیدات غیبی باد.

جواب مکتوب شاه ایران: سپاس معرا از ملابس حد و قیاس وستایش مبرا از آلایش تشبیه والتباس یگانه‌معبودی‌را درخوراست که‌استحکام‌عهود ومواثیق‌پادشاهان‌عظیم‌الشان را موجب انتظام سلسلهٔ‌آفرینش والتیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت وآسایش ومسبب امنیت وآرامش خلایق وعباد که ودایع‌بدایع حضرت‌آفریدگاراند گردانیده، مصداق این‌بیان ومؤیداین برهان‌موافقت واتحاد ومرابطت و ودادیست که فی مابین این دو دودمان رفیع لشان تحقق‌پذیرفته ودرزمان‌دولت روزافزون ما تجدید [۲۸۴ب] و به‌مثابه‌ای مؤکد ومشیدگشته که محسودسلاطین زمان وخواقین دوران است، وآن‌شاه‌جم‌جاه ستاره سپاه فلك بارگاه داراگروه فریدون شکوه زیبندهٔ افسرکیانی، شایستهٔ تخت خسروانی، شجرهٔ برومند ریاض سلطنت و ابهت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوهٔ دودمان عوی، و خلاصهٔ خاندان صفوی، بی‌سبب وباعثی درصدد افسردگی گلزارمحبت و دوستی واخوت ویکدلی که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبارخلل برساحت فیاض آن نیست شدند.

ظاهرا رسم اتحاد ویگانگی فرمانروایان جهان این بوده که درعین استحکام اخوت دوستی که قسم به‌سریکدیگرمیخورده باشند باکمال مؤالفت روحانی ومصادقت جسمانی که فی‌مابین مهجان مضایقه نباشد تا به ملك ومال چه رسد، به این روش به سیر و شکار آیند.

صد حیف برمحنت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که درمعذرت سیروشکار قندهارمصحوب سعادت نصابان حیدربیگ و ولی‌بیگ ارسال داشته بودند مشعربرصحت ذات ملایک صفات بود. گلهای نشاط وانبساط برروی روزگارخجسته‌آثارشگفت. بررای گیتی‌آرای آن برادرکامکارعالی مقدارمخفی ومحتجب نماندکه تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل‌بیگ به درگاه آسمان جاه، اظهاربه مراسله وپیغام درباب خواهش قندهارنشده بود. درحینی که ما به سیروشکارخطه دلگشای کشمیرمشغول بودیم دنیاداران دکن از کوته اندیشی قدم ازجاده اطاعت وبندگی بیرون نهاده طریق عصیان ورزیدند لهذا برذمت همت پادشاهانه تنبیه وتأدیب کوته اندیشان لازم شد، و رایت نصرت‌آیات به دارالسلطنه لاهورنزول اجلال فرموده، فرزند برخوردار شاه جهان را با لشکرظفر اثربرسرآن بی‌عاقبتان تعین [۲۸۵ الف] فرمودیم وخود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل‌بیگ رسید ومراسله محبت‌افزای آن زینت بخش اورنگ شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را برخود شگون‌گرفته به‌قصد دفع شردشمنان ومفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتیم. درآن رقیمه‌گهرنثار درباراظهارخواهش قندهارنشده بود. زینل‌بیگ به زبانی ظاهرنمود. درجواب‌آن فرمودیم‌که ما را به‌آن برادرکامگار هیچ‌چیز مضایقه نیست، انشاءالله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به‌نوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم‌ساخت. چون طی‌مسافت دور و درازکرده آمده چندروز در دارالسلطنه لاهور از کوفت راه‌آسوده شوکه ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقرخلافت است مشارالیه را طلب فرمودیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت‌الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطر از فتح واپرداخته متوجه پنجاب‌گشتیم و درصدد آن شدیم که مشارالیه را روانه‌گردانیم. بعداز سرانجام بعضی مهمات‌ضروری به‌جهت‌گرمی هوا متوجه خطه کشمیرکه درلطافت ونزاهت‌آب وهوا مسلم الثبوت سیاحان ربع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به‌آن خطهٔ دلگشا زینل‌بیگ را به واسطهٔ رخصت طلبیدیم که خود به‌سعادت متوجه شده سیرگاههای نزهت بخش فرح‌افزای آنجا را یك به یك به اوبنمایم. درین اثنا خبررسیدن آن بر در کامکاربه عزم تسخیرقندهار، که هرگز درخاطر خطور نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست دادکه کوده دهی چه خواهد بودکه خود به‌سعادت به تسخیرآن متوجه شوند، وچشم ازآن دوستی و برادری پوشیده دارند با وجودآنکه مستخبران راست قول درست‌گفتارخبر می‌رسانیدند باورنمی کردیم. بعد ازآنکه

ین خبرمحقق شد درساعت [۲۸۵ ب] به‌عبدالعزیزخان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کامگار تجاوز ننماید و تا حال سررشته برادری مستحکم است و مرتبه و درجهٔ این لفت ویکجهتی را برابر به عالم نمی‌کردیم، وهیچ عطیه را بـه‌آن نمی‌سنجیدیم. فاملایق و مناسب برادری وصداقت آن بود که تاآمدن ایلچی صبرمی‌فرمودند شاید به‌مطلب ومدعایی که آمده بودکامیاب به‌خدمت می‌رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگارنقض پیرایه عهدوصداقت وسرمایه مروت وفتوت‌راکدام طرف خواهند ساخت. الله‌تعالی درجمیع آوان حافظ وناصرومعین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیهٔ لشکرقندهارمصروف داشته فرزند خان‌جهان راکه بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود فیل‌واسپ خاصه با شمشیروخنجرمرصع وخلعت عنایت نموده، به‌طریق منقلای رخصت فرمودم که تارسیدن شاهزاده شهریاربا عساکر ظفرآثار درملتان توقف نموده منتظر حکم باشد؛ وباقرخان راکه موجدار ملتان بود به درگاه والا طلب نموده‌شد. علی‌قلی‌بیگ درمن را به منصب هزاروپانصدی سرافرازساخته، به‌کومك مشارالیه مقررداشتیم وهمچنین میرزا رستم را به‌منصب پنجهزاری بلندمرتبه‌گردانیده درخدمت آن فرزند به‌لشکرمذکورتعیین فرمودم. لشکرخان ازصوبه دکن‌آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکورگشت. الله‌داد افغان ومیرزا عیسی‌ترخان ومکرم‌خان و دیگرامراکه ازصوبهٔ دکن که محال جاگیرخود آمده بودند اسپ وخـلعت لطف نموده بهمراهی خـان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنه آصف‌خان را به دارالخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهرو روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش‌آشیانی انارالله برهانه تاحال فـراهم‌آمـده به درگاه بیارد. اصالتخان پسرخان جهان به‌منصب دوهزاری هـزارسوارسرافراز یافت. محمد شفیع بـخش صوبه ملتان به‌خطاب [۲۸۶ الف] خـانی ممتازگشت. شریف وکیل فـرزند سعادتمند شاه پرویز را رخصت فرمودم که به‌سرعت هرچه تمامتررفته آن فرزند را با لشکـرصوبه بهاربه ملازمت بیاورد. فرمان مرحمت عنوان به‌خط خاص نوشته تأکید بسیار درآمدن اونموده شد. درین تاریخ میرمیران نبیره شاه‌نعمت‌الله به‌مرگ مفاجات ودیعت حیات سپرد. امیدکه از اهل آمرزش باد. میرزابیگ قراول بشی را فیل مست زیرکرد وکشت خدمت اورا به امام‌وردی فرمودیم.

چـون از ممرضعیفی‌که درسال پیش ازین عارض شده بـود وهنوز هست دل و دماغ همراهی ننموده‌که به‌مسودات ووقایع توانم پرداخت، دربن‌ولا که معتمدخان از خدمت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بنده‌های مزاجدان وشاگـردان سخن فهم بود، و سابق نیز سررشتهٔ این خدمت وضبط وقایع به‌عهدهٔ او بود، حکم فرمودم که از تـاریخی که نوشته شده مشارالیه به‌خط خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل سازد. آنچه بعدازین سانح شود به‌طریق روزنـامچه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده وبـه بیاض می‌سپرده باشد.

دنباله جهانگیرنامه ـ نگارش: معتمدخان

درین ایام که همگی همت جهانگشای به‌تهیه لشکرقندهار وتدارک آن‌کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییرحال وبی‌اعتدالیهای خرم بعرض می‌رسید وموجب توحش و توزع خاطرمی‌گشت بنابراین موسوی‌خان راکه از بنده‌های با اخـلاص ومزاجدان بود بگذاردن پیغامهای تهدید وترغیب وبیان نصایـح هوش‌افزا نزد آن بیدولت فـرستادم که به رهنمونی سعادت اورا از گران خواب غفلت وغروربیدارسازد، ونیز براراده‌های باطل ومقاصدفاسد او وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا به هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

غرهٔ بهمن‌ماه جشن وزن قمری‌آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایـون مهابت خان از صوبهٔ کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، ومورد عنایات خاص گشت. یعقوب‌خان بدخشی را به‌عنایت نقاره بلندپایگی بخشیده به‌صوبهٔ کابل تعیین فرمودم.

ورود موکب همایون به آگره: مقارن این حال عرضد شت اعتبارخان ازآگره رسید که خرم با لشکرنکبت اثر از ماندو روانه این صوب شده. ظاهراً خبرطلب خزانه را شنیده آتش درنهادش افتاده وعنان اختیاراز دست داده بیتابانه روانه شدکه شاید دراثنای راه خود را به‌خزانه رسانده، دست‌اندازی تواندکرد. بنابرین رای صواب‌نمای چنین تقاضا فـرمود که به رسم سیروشکار تا آب سلطان‌پور نهضت اتفاق فتد. اگرآن بی‌سعادت به رهنمونی بدرقهٔ ضلالت قدم به‌بادیهٔ ادبارنهاده باشد پیشترشتافته سزای کردارناهنجار در دامن روزگار ونهاده شود، و اگرطوردیگر صورت بندد درصورآن بعمل‌آیـد. به‌این عزیمت هفدهم مـاه مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد. مهابت‌خان بـه‌عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت. یك لك‌روپیه به‌فرزند داوربخش. و یـك لك‌روپیه به میرزا رستم، و دولك روپیه به‌عبداالله‌خان، به صیغهٔ مساعده حکم شد. میرزاجان پسرزین‌خـان با فرمان مـرحمت عنوان نـزد فـرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده شد وتـأکید پیش از پیش درطلب اونموده شد.

راجه سارنگدیو که بجهت آوردن راجه‌نرسنگدیو رفته بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت که راجه با جمعیت نیک و فوج آراسته در بلده نهانیسر، به‌سعادت رکاب‌بوس مفتخر خواهد گشت. درین چند روز مکرر عرایض اعتبارخان و دیگر بنده‌ها از دارالخلافه آگره رسید که خرم از برگشتگی و بی‌دولتی حقوق تربیت را به‌حقوق مبدل ساخته‌پای ادبار در وادی [۲۸۷ الف] جهالت و ضلالت نهاده روانه این حدود است. ازین جهت برآوردن خزانه را صلاح دولت ندانسته به‌استحکام برج‌وباره و لوازم قلعه‌داری پرداختم. وهمچنین عرضداشت آصف‌خان رسید که آن بیدولت پرده آزرم دریده روی به وادی ادبار نهاده، از روش آمدن او بوی خیر نمی‌آید. چون صلاح دولت درآوردن خزانه نبود به‌حراست ایزدی سپرده، خود متوجه ملازمت‌است. بنابرین ازآب سلطانپورعبورفرموده به‌کوچ متواترمتوجه تنبیه وتأدیب آن سیاه‌بخت شدم وحکم فرمودم که بعد ازین اورا بیدولت می‌گفته باشند، و درین اقبالنامه هرجا بیدولت مذکورشود کنایه ازوخواهد بود.

از تربیتها ومرحمتها که درحق اوبه‌ظهورآمده می‌توانم گفت که تا حال هیچ پادشاهی به فرزند خود این قدرعنایت نکرده باشد. آنچه پدربزرگوارم به‌برادران من لطف نموده بودند من به‌نوکران اومرحمت فرمودم وصاحب خطاب وعلم ونقاره ساختم. چون دراوراق گذشته به‌تقریبات ثبت افتاده و برمطالعه‌کنندگان اقبالنامه پوشیده نخواهد بود که چه‌مایه توجه وتربیت درحق اومبذول شده زبان قلم را ار شرح آن کوتاه داشتم. ازکدام الم خودنویسم آیا کوفت وضعف درچنین هوای گرم که به‌مزاج من نهایت ناسازگاری دارد سواری وتردد بایدکرد وبه این حال برسرچنین ناخلفی باید رفت. وبسیاری از بنده‌ها راکه سالهای دراز تربیت کرده وبه مرتبهٔ امارت رسانیده‌که امروز بایستی به‌جنگ اوزبك یا قزلباش بکارآیند بشومی اوهمه را باید سیاست فرموده به‌دست خود ضایع ساخت. للهالحمد که ایزد جل شانه آن قدرحوصله وبردباری کرامت فرموده که این همه را تاب میتوان آورد، وبسهل‌طوری می‌توان گذرانید وبرخود آسان کرد. اما آنچه بردل گرانی می کند ومزاج غیرت را درآشوب دارد این [۲۸۷ب] است که درچنین وقتی بایستی که فرزندان سعادت‌گزین و امرای اخلاص آئین بی‌تعصب به‌یکدیگرتلاش خدمت قندهار وخراسان که ناموس سلطنت است نمایند، این بی‌سعادت تیشه برپای دولت خود زده، سنگ راه این عزیمت شد، و مهم قندهار درعقدهٔ تعویق وتوقف افتاد. امیدکه حق تعالی این نگرانیها را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت به عرض رسید که محترم‌خان خواجه‌سرا وخلیل بیگ ذوالقدروقد ئیخان میرتوزك به آن بی‌دولت رابطه اخلاص درست ساخته، ابواب مراسلات مفتوح دارند. چون

وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هرسه را مقید فرمودیم. بعداز تحقیق وتفحص احوال چون درحرام‌نمکی وبداندیشی و بدسگالی خلیل ومحترم گمان شك‌وشبه نماندومثل میرزارستم بربی اخلاص وبدسکالی خلیل سوگند خورد ناگزیر آنها را به‌سیاست رسانیدم، وفدائیخان را که عیاراخلاصش ازآلایش تهمت ونقصان پـاك بود از قید برآورده سرافراز ساختم. راجـه روزافزون را به‌رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه‌پرویز فرستادم‌که سزاولی نموده آن فرزند را بالشکرظفر اثربه سرعت هرچه تمامتربه‌ملازمت رساند، تاآن بیدولت چنانچه باید به سزای کرد،رنا پسندیده خود برسد. جواهـرخان خواجه‌سرا بـه‌خدمت اهتمام دربارمحل سرافراز شد.

غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی نورسرای مورد عساکر گشت. درین روز عرضداشت ختیار خان رسیدکه بیدولت بسرعت هرچه تمامترخود را به‌نواحی دارالخلافه آگره رسانیده بود که شاید پیشتراز استحکام قلعه ابواب فتنه وفساد مفتوح‌گردانیده‌کاری تـواند ساخت. چون به‌فتحپورمی‌رسد در دولت را برروی خود مسدود می‌یابد. خجلت زده ادباربـازگشته توقف می‌نماید. خانخانان وپسر او وبسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پـادشاهی از تعینات دکـن و گجرات بودند همراه اوآمـده رفیق راه بغی وکافـرنعمتی شده‌اند. مـوسوی‌خان او را در فتحپوردیده تبلیغ احکام پادشاهی نمـوده، مقررشدکه قاضی عبدالعزیـز ملازم خود را بـه رفاقت او به درگاه بفرستدکه مطالب اورا به‌عرض رساند وسندرنام نوکر خود راکه سرحلقهٔ ارباب ضلالت وسرکردهٔ اهل فساد است به‌آگره فرستادکه خزاین ودفاین بنده‌های پادشاهی راکه درآگره دارند متصرف گردد. از جمله به‌خانه لشکرخان درآمده نه‌لك‌روپیه را متصرف شد وهمچنین به‌منزل دیگربنده‌ها هرجا گمان سامـانی داشت دست تطاول درازساخته آنچه یافت به‌تصرف درآورد. هرگاه مثل‌خان خانان امرایی‌که به‌عالی منصب اتـالیقی اختصاص داشت درهفتاد سالگی روی خود را به‌بغی وکافرنعمتی سیاه سازد از دیگران خـود چه گله. گویا سرشت او به بغی وکفران نعمتی مجبول بود. پدرش درآخرعمربه پدربزرگوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوك داشت و اوپیروی پدرنموده، دریـن سن خود را ملعون و مردود ازل و ابد ساخت

بیت

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود　　　گرچه با آدمـی بزرگ شود

درین‌تاریخ موسویخان باعبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملتمسات اومعقولیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت‌خان نمودم‌که مقید دارد. پنجم ماه مـذکور کنارآب

اودیانه مضرب‌عسکر اقبال گردید. خان‌اعظم به‌منصب‌هفت‌هزاری پنجهزارسوارسربلندی یافت. راجه بهارت بندیله از دکن و دیانتخان از آگره رسیده ملازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده به‌همان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بهارت به‌منصب هزاروپانصدی هزارسوار وموسویخان به‌هزاری وسیصدسوارممتاز گشتند.

روز مبارکشنبه دوازدهم در ظاهر پرگنه تهانیسر راجه نرسنگدیوملازمت نموده فوج آراسته به‌توزك عرض داده مورد تحسین وآفرین گردید وراجه [۲۸۸ ب] نرسنگدیو به‌منصب هزاروپانصدی سیصدسوارسرفراز شد. درحوالی کرنال آصف‌خان ازآگره آمده به سعادت رکاب‌بوس فرق عزت برافراخت. درین وقت آمدن اوعنوان فتوحات بود. نوازشخان پسر سعیدخان از صوبه‌گجرات رسیده زمین‌بوس نمود. درهنگامی که بیدولت دربرهانپور بود حسب‌الالتماس اوباقی‌خان را به‌صوبه جونا گره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بودکه به‌درگاه آید. درین‌ولا خود را رسانیده شریك خدمت‌گشت.

چون از دارالسلطنه لاهوربی سابقه خبرکوچ اتفاق افتاد وفرصت مقتضی توقف و تامل نبود با معدودی از امرا که در رکاب منصوربودند وبه‌خدمت حضوراختصاص داشتند برآمده شد وتا رسیدن به‌سرهند اندك‌مایه مردم به‌سعادت همراهی سرافراز بودند. بعد از گذشتن از سرهند فوج فوج وقشون قشون لشکر ز اطراف زیرکرده‌آمدند وتا دهلی آنقدر جمعیت فراهم آمد که به‌هرجانب که نظروامی کردم تمام روی صحرا را لشکرفرا گرفته بود. چون به‌عرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه آن صوب گشته به کوچ متواترمتوجه دهلی شده به‌عساکرظفرطراز حکم جیغه پوشیدن فرمودم. درین یورش مدارتدبیراموروترتیب افواج منصور به‌صوابدید مهابت‌خان مفوض بود. سرداری فوج اول به‌عبداللهخان مقرر داشته از جوانان چیده وگزیده، وسپاهیان کاردیده هرکس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یك‌گروه پیشتراز دیگر افواج برفته باشد. خدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها نیز به عهده او شد وما غافل ازاینکه اوبا بیدولت همداستان است وغرض اصلی آن بداصل اینست که اخبارلشکرما را به او رساند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ برطومارهای طولانی نوشته می‌آوردکه جاسوسان من ازآنجا فرستاده‌اند. بعضی از بنده‌های فدوی را متهم داشت که به‌آن بیدولت اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، واخبار دربار را به‌اومی‌نویسند، اگربه فتنه سازی و درانـدازی او از جـا رفته اضطراب وبیتابی می‌نمودم درین طورشورش که تندباد فتنه وطوفان درآشوب وتلاطم بود بسیاری از بنده‌های فدوی را به‌تهمت اوضایع بایستی ساخت، باآنکه بعضی ازدولتخواهان درخلاً وملاً به‌کنایه

وصریح از بداندیشی وناراستی او حرفهای راست بـه‌عرض می‌رسانیدنـد، وقت مقتضی آن نبود که واشگافته، پرده از روی‌کار او بر گرفته‌آید، چشم و زبان را از ادابی که وحشت‌خاطر شوم اوباشد نـگاهداشته، بیشتراز پیشتر درعنایت والتفات اغراق وافراط بـکارمی‌رفت که شاید خجلت زدهٔ کردارناهنجارگشته، از بدذاتی وفتنه‌پردازی بـازآید. آن مردود ازل وابد که سرشت زشت اوبه خبث ونفاق مجبول بود به‌خود پس نیامده، کردآنچه درخور اوبود. چنانچه درجای خودگذارش خواهد یافت.

ابیات

درختی که تلخست او را سرشت — گرش درنشانی بـه بـاغ بهشت
ور از جوی خـلدش به هنگام‌آب — به بیخ انگبین ریزی وشهد ناب
سرانجام گـوهـر بـکار آورد — هـمـان میوهٔ تـلـخ بار آورد

بالجمله درحوالی دهلی سیدبهوه بخاری وصدرخان و راجه کشن داس ازشهرآمده به سعادت رکاب‌بوس سرافراز شدند. باقرخان فوجدارسرکارآورده نیز درین تاریخ خود را به‌اردوی ظفرقرین رسانید.

بیست‌وپنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته درکندرآب جمنه معسکراقبال آراستم. گوردهرولد رایسال درباری از صوبهٔ دکـن‌آمده به دولت زمین‌بوس ممتاز گردید. به منصب دوهزاری ذات وهزارو پانصد سوار سرافراز گشته به‌خطاب راجه‌خلعت امتیاز پـوشید. زبردستخان میرتوزوك به‌عنایت علم فرق عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارك

شب سه‌شنبه بیستم‌ماه جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۲ هزاروسی ودوهـجـری نیراعظم فروغ بخش عالم به [۲۸۹ ب] بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانـی فرمود وسال هژدهم از مبداء جلوس به‌مبارکـی وفرخی آغاز شد. دریـن روز استماع افتادکه بیدولت به حوالی متهره رسیده. درپرگنه شاهپور لشکر اقبال اثرفرود آمده هشت هفت هزارسوارسان دیده امید که عنقریب متهورومنکوب گردد راجه جیسنگه نبیره راجه‌مان سنگه ازوطن خودآمده‌سعادت رکاب‌بوس دریافت. راجه نرسنگدیو راکه درطایفه راجپوت ازو عمده‌تر امرایی نیست به خطاب مهاراجه بلند مرتبه‌گردانیده راجه جوکراج پسراو را بـه‌منصب دوهزاری هزارسوار سرافرز ساختم. سید بهوه به‌عنایت فیل ممتاز شد. چون بـه‌عرض رسیدکه بیدولت کنارآب جمنه را گرفته می‌آید موکب منصورنیز به‌همان سمت مقررگشت وترتیب افواج بحرامواج

از هراول وجرانغار وبرانغار والتمش وطرح وچند اول وغیره به‌آئینی که لایق‌حال ومناسب مقام بود قراریافت.

مقارن این خبر رسید که بیدولت با خانخانان بی‌سعادت از راه راست عنان تافته پرگنه کوتله که به بیست‌کروهی جانب چپ است شتافته وسندربرهمن راکه راهنمای بادیه ضلالت وگمراهی است با داراب پسرخانخانان وبسیاری از امرای پادشاهی که رفیق راه بغی وحرام نمکی شده همت‌خان وسربلندخان وشرزه‌خان وعابدخان [۲۹۰ الف] وجادورای واودی رام وآتشخان ومنصورخان و دیگرمنصبداران که تعینات صوبه دکن وگجرات ومالوه بودند و تفصیل آن طولی دارد با تمام نوکران خود مثل راجه بهیم پسررانا و رستم‌خان وبیرم بیگ و دریا افغان وتقی وغیره دربرابر لشکرمنصورگذاشته پنج فوج قراردادند. اگرچه بظاهر سمت سرداری به داراب برگشته روزگاراست لیکن درحقیقت معنی سرداری و مدارکار بر سندر زشت‌کرداراست وتیره‌بختان بیعاقبت درنواحی بلوچپورنزول ادبار نموده‌اند.

هشتم ماه مذکورقیولپورمعسکر ظفر اثرگردید و درین تاریخ نوبت چنداولی به باقر خان بود. مشارالیه را از همه عقب‌تر گذاشته بودیم. جمعی از مقهوران دراثنای راه خود را به عراق لشکرمنصور رسانیده دست تطاول دراز ساختند. باقرخان پای همت برجا داشته به مدافعه‌آنها پرداخت وخواجه‌ابوالحسن خبریافت و به‌کومك عنان تافت وتا رسیدن خواجه ابوالحسن مردود ن تاب نیاورده راه‌گریز سپرده بودند.

روز چهارشنبه نهم‌ماه مذکور بیست‌وپنجهزارسوار به‌سرداری آصف‌خان وخواجه ابوالحسن عبداللّه‌خان جداساخته برسرمقهوران بیعاقبت تعیین فرمودیم. قاسم‌خان ولشکرخان و ارادتخان وفدائیخان ودیگربنده‌ها موازی‌هشت‌هزارسوار، درفوج آصف‌خان مقررگشت. باقرخان ونورالدین قلی وابراهیم‌حسین کاشغری وغیره مقدارشش‌هزارسوار به‌کومك خواجه ابوالحسن قرارگرفت. نوازشخان وعبدالعزیزخان وعزیزاللّه وبسیاری از سادات بارهه و امروهی به‌همراهی عبداللّه‌خان تعیین شد. درین فوج ده‌هزارسوار به‌قلم آمد. سندرمقهور، لشکرادباراثرترتیب داده قدم بی‌آزرمی پیش [۲۹۰ ب] نهاد. درین وقت من ترکش خاصهٔ خود را مصحوب زبردستخان میرتوزك به‌جهت عبداللّه‌خان فرستادم که موجب دل گرمی او شود. چون تلاقی فریقین اتفاق افتادآن روسیاه ازل وابد که سرشت زشتش به بغی وکفران نعمت مجبول بود راه‌گریز سپرده به‌مقهوران پیوست عبدالعزیزخان وپسران خان دوران واللّه اعلم دانسته یا نادانسته به‌همراهی اوشتافتند. نوازشخان و زبردست‌خان وشیرحمله که درفوج آن بی‌حمیت بودند، پای همت افشرده از رفتن او ویران نشدند. ازآنجا که تائید ایزدجل

وعلا همه جه وهمه وقت‌قرین حال ایــن نیازمند است درچنین هنگامــی که مثل عبدالله‌خــان سرداری فوج ده‌هزارسوار را برهم زده و ویران ساخته به‌غنیم پیوست ونزدیك بودکه چشم زخمی عظیم بـه‌لشکرمنصور رسد تیرتفنگ از شست غیب بـه‌مقتل سندررسید و از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجــه‌ابوالحسن نیز فوج مقابـل خود را از پیش برداشته درهم شکست، وآصف‌خان بـه وقت رسید. باقرخان تردد نمایان کــرده کار را تمام ساخت وفتحی که طغرای فتوحات روزگارتواند شد از مــکمن غیب چهره پرداز مرادگشت. زبردستخان‌وشیرحمله وشیرپنجه پسراو، وپسراسدخــان معموری ومحمدحسین بــرادرخواجه جهان، وجمعی از سادات بارهه‌که درفوج عبدالله روسیاه بــودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیزالله نبیره حسین‌خــان زخم بندوق برداشته بــه‌سلامت ماند. اگرچه دربن وقت رفتن‌آن منافق مردود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگردرعین جنگ این حــرکت شنیع ازو به‌ظهور رسیدی ظن [۲۹۱ الف] غالب‌آن‌که اکثرسرداران لشکرعاصی کشته‌گشتندی یاگرفتارشدندی. به‌حسب اتفاق درالسنهٔ عوام‌الناس به‌لعنت‌الله اشتهاریافت. و چون از غیب نام زده اوشده بود من هم اورا به‌همین نام خواندم. بعد ازین هرجا لعنت‌الله مذکورشودکنایه ازوخواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسرانجام‌که از عرصهٔ کارزار راه‌گریز سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگرخود را جمع نتوانستند ساخت، ولعنت‌الله با سایـرمقهوران تا پیش بیدولت‌که بیست‌کروه مسافت بود عنان بازنکشید. چون خبرفتح اولیای دولت به‌این نیازمند درگاه بی نیاز رسید، سجدات شکراین موهبت‌که از عنایات مجددالهــی بود به‌تقدیم رسانیده دولت‌خواهان شایسته خدمت را به‌حضورطلب فرمودم. روز دیگرسرسندر را بــه حضورآوردند و چنان ظاهرشدکه چون بندوق به او رسید وجان را به‌مــالکان جهنم سپرد لاشه اورا به‌جهت سوختن به‌دهی‌که درآن حوالی بود برده‌اند. در وقتی‌که خواسته‌اندآتش برافروزند فوجی از دورنمایان شد. از بیم‌آنکه مبادا گرفتارشوند هرکدام به‌طرفی‌گریخته‌اند، مقدم‌آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان‌اعظم که درجــا گیراو مقرربود برده مشارالیه بــه ملازمت‌آورد. چهرهٔ شومش درست نمایان بود، وهنوز متغیرنشده بود. گوشهایش را بجهت مرواریدهای‌که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست‌که بندوق‌خورده. از معدوم‌شدن او، بیدولت‌کمرنست گویا دولت وهمت وعقل اوآن سگ هندوبــوده هرگاه مثل من پدری‌که درحقیقت آفریدگار مجازی اویم و درحیات خود اورا به والاپایهٔ سلطنت [۲۹۱ ب] رسانیده هیچ چیز ازو دریغ نداشته بــاشم چنین‌کند حاشا از عدالت الهــی‌که

دیگرروی بهبود نبیند.

جمعی از بندهها که درین یورش مصدرخدمات شایستهگردیده درخسوروپایه خویش به مراحم بیش از پیش سرافرازی یافتند. خسواجه ابوالحسن بسهمنصب پنجهزاری از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازشخان بهمنصب چهارهزاری سههزارسوار، و باقرخسان سههزاری هزاروپانصد سوار ونقاره ممتاز گسردید. ابراهیم حسین کاشغسری دوهزاری هسزارسوار،و نورالدین قلی دوهزاری هفتصدسوار، وراجه ر. مداس دوهزاری هزارسوار، واسدخان هزار وپانصدی هزارسوار، عزیزالله دوهزاری هزارسوار، لطفالله هسزاروپانصدی پانصدسوار، پرورشخان پانصد سوار، واگرجمیع بندهها مفصل نوشتهآید بهطول میانجامد.

بالجمله یك روز درمنزل مذکورمقام فرموده روز دیگرکسوچ کردم. خانعالم از الله آباد رسیده دولتآستانبوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور درحسوالی موضع جهانسه منزل شد. درین روز سربلند ر ی از دکنآمده ملازمت نمود وبه عنایت خنجرخاصه با پهولکتاره سرافراز گردید. عبدالعزیزخسان وچندیکه همراه لعنتالله رفته بودند خسود را از چنگ بیدولت خلاص کرده بهملازمت پیوستند، وچنان نمودندکه در وقتیکه لعنتالله تاخت، ما را گمان آن شدکه بهقصد مبارزت اسپ برانگیخته، چون میان مقهوران درآمسدیم چاره بهجز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قابویافته خود را بهسعادت آستانبوس رسانیدیسم. باآنکه دو هزارمهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای بازپسرس نبود عذر آنها را به راستی خریداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲ الف] شرفآراستگییافت و بسیاری ازبندههای منصب وعنایات لایق سرافرازگردیدند. میرعضدالدوله ازآگرهآمده ملازمت نمود. فرهنگیکه درلغتترتیب داده بنظردرآورد. الحق محنت بسیارکشیده وخسوب پیروی نموده، وجمیعلغات را از اشعار قدما مستشهدآورده درین فن کتابی مثل این نمیباشد.

راجه جیسنگه بهمنصب سههزاری هزاروچهارصد سوار سرافراز شد. بهفرزند.شهریار فیل خاصه عنایت نمودم. خدمت عرض مکرربه موسویخان مقررگشت. امانالله پسر مهابت خان بهخطاب خانزادخانی منصب چهارهزاری ذات وسوارنوازش یافته بهعنایت علم ونقاره بلند مرتبهگردید.

غرهٔ اردیبهشت ماه الهی برکنارکول فتحپورنزول اقبال اتفاق افتاد. اعتبارخسان از آگرهآمده ملازمت نمود وبه نظرعـاطفت مخصوص گشت. ظفرخان ومکرمخان وبرادرمکرم خان نیز ازآگرهآمده سعادت زمینبوس دریافتند. چون اعتبارخان درمحافظت ومحارست قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصدروساعی جمیله وترددات پسندیده گردیده بود به‌خطاب ممتازخانی سربلندگردانیده به‌منصب ششهزاری ذات وپنجهزارسوارعنایت نمودم، وخلعت با شمشیرمرصع واسپ وفیل خاصه مرحمت فرموده به‌خدمت مذکوررخصت انعطاف ارزانی داشتم. سید بهوه به‌منصب دوهزاری هزاروپانصد سوارسرافراز شد. مکرم‌خان به منصب سه هزاری دوهزارسوارشد وخواجه قاسم به‌هزاری چهارصد سوارنوازش یافت.

چهارم ماه مذکورمنصورخان فرنگی که دراوراق گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم‌گشته با مغروربرادرش نوبت‌خان دکنی به‌رهنمونی دولت ازبیدولت جدا شده بخدمت پیوستند خواصخان را نزد فرزند اقبالمند شاه‌پرویز فرستادم. میرزاعیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستانبوس دریافت. به‌مهابت‌خان شمشیرخاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پرگنه هندون معسکراقبال گردید. منصورخان به‌منصب چهارهزارذات وسه‌هزارسوار، ونوبت‌خان به‌منصب دوهزاری هزارسوارامتیاز یافتند. یازدهم‌مقام‌شد. درین‌روزساعت ملازمت فرزند اقبالمند شاه‌پرویز مقررگشته بود. حکم فرمودم که شاهزاده‌های کامگاروامرای نامدار وسایربنده‌های جانسپارجوق جوق وفشون فشون به‌استقبال شتافته آن فرزند اقبالمند را به آئین لایق به ملازمت‌آورند. بعد ازگذشتن نیمروز که ساعت مسعود مختاربود به‌سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، وبعد از تقدیم مراسم کرنش وتسلیم واداى مراتب توره وترتیب‌آن فرزند اقبالمند را به‌شوق وشفقت تمام درآغوش عزت‌گرفته نوازش ومهربانی بیش از پیش ظاهرساختم. درینولا خبررسیدکه بیدولت دروقت عبور از حوالی پرگنه آنبیر که وطن مألوف راجه‌مان سنگه است جمعی از اوباش را فرستاده آن معموره را تاخت و تاراج نمود.

دو زدهم ماه مذکورظاهر موضع سادوالی معسکراقبال گشت. حبش‌خان را جهت تعمیرمنازل اجمیرپیشتررخصت فرمودم. فرزند سعادت‌مند شاه‌پرویز را به منصب والای چهل هزاری وسی‌هزارسوار بلندمرتبه گردانیدم. چون به‌عرض رسیدکه بیدولت جگت سنگه پسر راجه با سورا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته درکوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه وفساد مفتوح‌گرداند، صادق‌خان میربخشی را به‌حکومت صوبه پنجاب سرافراز ساخته به‌تنبیه وتأدیب اورخصت فرمودم؛ وخلعت وشمشیروفیل عنایت شد ومنصب او را از اصل واضافه چهارهزاری ذات وسه‌هزارسوار مقررداشته به‌عنایت طوق ونقاره سرافراز گردانیدم. درین‌ولا بعرض رسیدکه میرزا بدیع‌الزمان پسرمیرزا شاه رخ راکه به فتحپوری اشتهاردارد برادران خرد اوشبی بی‌خبربرسراو ریخته اورا به‌قتل می‌رسانند. مقارن این حال

برادرانش به‌درگاه‌آمده زمین‌بوس نمودند، ومادرحقیقی اونیز به‌خدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، وبه ثبوت رسانید. اگرچه زشت‌خویی او به مرتبه‌ای بود که‌کشته شدن آن بی‌سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت ومناسب دولت‌آن بود، لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادرکلان که به‌منزلهٔ پدراست چنین بیباکی بـه‌ظهوررسیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل درزنـدان محبوس باشند تـا بعد ازین آنچه سزاوارباشد بعمل آید.

بیست ویکم‌ماه مذکور ر جه‌گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیرخودها رسیده دولت رکاب‌بوس دریافتند. معزالملك ر که به‌طلب فـرزندخان جهان به‌ملتان فـرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعوبت ضعف وبیمـاری اومعروض داشت. اصالتخان پسرخود را با هزارسواربه خدمت فرستاده اظهارتأسف وآزردگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر اوبه فروغ صدق‌آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویزبه تعاقب شاه‌جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]

بیست‌وپنجم‌ماه مذکورفرزند اقبالمند شاهزاده پرویز با عساکرمنصوربه‌تعاقب واستیصال بی دولت وگروه مخذول العاقبت تعیین شد وعنان اختیارشاهزاده کامگار ومدارانتظام عساکـر ظفرآثاربه صواب دید موتمن‌الدوله القاهره مهابت‌خان حواله شد.

از امرای نامداروبهادران‌جان‌نثار که‌درخدمت‌شاهزاده بلنداقبال‌مقررگشتند به‌این‌تفصیل است. خان‌عالم، مهاراجه راجه‌گجسنگه سربلند رای، لشکرخان، منصور، راجه جیسنگه، رای سورجسنگه، فاضل‌خان، رشیدخان، راجه‌گرد هر، راجـه را مدارس کچهواهه، میرعبدالعزیز، عزیزالله، اسدخان، پرورش‌خان، اکرام‌خان، سیدهزبرخان، لطف‌الله،رای تواین داس وغیره هم موازی چهل‌هزارسوارموجود و توپخانه عالی با بیست‌لك روپیه خزانه همراه نموده شد وبه ساعت سعادت قرین‌آن فرزند اخلاص قرین همعنان فتح وفیروزی رخصت شد. فاضلخان به‌خدمت بخشیگری و واقعه‌نـویسی لشکـرمنصور مقررگشت. خلعت خاصه با نادری زربفت دوزگریبان و دامان مروارید کشیده، که به‌مبلغ چهل‌ویك‌هزارروپیه درسرکارترتیب یافته بود وفیل خاصه زیـن‌کنج نـام، به او وماده فیل واسپ خـاصه وشمشیرمرصع، که قیمت جمله هفتادوهفت هزارروپیه باشد به‌شاهزاده مرحمت فرمودم؛ وهمچنین نـورجهان‌بیگم خـلعت و اسپ وفیل چنانچه رسم است بـه آن فرزند لطف نمود؛ ومهابت‌خان و دیـگرامرا درخور شایستگی اسپ وفیل وسروپا عنایت شد. و از ملازمان روشناس‌آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مظفرخان به‌خدمت میربخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه‌داری گجرات به شاهزاده داوربخش و اتـالیقی او به خان اعظم:
غرهٔ خرداد ماه الهی [۲۹۴ الف] شاهزاده داوربخش پسرخسرو را بـه‌صاحب صوبگی ملك گجرات سربلند ساخته خان‌اعظم را به والامنصب اتالیقی اوامتیاز بخشیدم. بهشاهزاده اسپ وفیل وخلعت خاصه وخنجرمرصع وتوق ونقاره مرحمت شد. خان‌اعظم ونوازش‌خان و دیگر بنده‌ها به نوازشات درخورمرتبه خود سرافرازی یافتند. ارادخان از تغییرفاضلخان به‌خدمت بخشیگری ممتاز شد، ورکن‌السلطنه آصف‌خان بـه‌صاحب صوبگی ولایت بنگالـه و اودیسه فرق عزت برافراخت. خلعت خاصه با شمشیرمرصع به‌مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به‌همراهی پدرمقرر گشت، وبه‌منصب دوهزاری هزارسوارسرافرازی یافت.

سی‌ام ماه مذکورمطابق نوزدهم شهررجب سنهٔ هزاروسی ودوهجری درظاهر اجمیر بر کنارتال راناساگرنزول سعادت اتفاق‌افتاد. شاهزاده داوربخش به‌منصب هشت‌هزاری سه‌هزار سوارسرافرازگردید. دولك روپیه‌خزانه به‌جهت مـدد خرج لشکرهمراهی اومقررگشت، ویك للك‌روپیه مساعده به خان‌اعظم حکم فرمودیم. الله‌یار پسرافتخاربیگ کـه در خـدمت فرزند اقبالمند شه‌پرویز می‌باشد حسب‌الالتماس آن فرزند به‌عنایت علم ممتازگـردید. تاتارخان به حراست قلعه گوالیاردستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پنجهزاری چهارهزارسوار سر بلندگشت.

درینولا از آگره خبررسیدکه حضرت مریم الزمانی به‌قضای ایزدسبحانه به‌خلوت‌سرای جاودانی شتافتند. امیدکه الله‌تعالی ایشان را غریق بحررحمت خویش گرداناد.

جگت‌سنگه پسررانا کرن از وطن‌آمده دولت زمین‌بوس دریافت. ابراهیم‌خان فتح‌جنگ حاکم بنگاله سی‌وچهار زنجیرفیل به‌رسم پیشکش فرستاده بود بنظردرآمد. [۲۹۴ ب] باقر خان به‌فوجداری سرکار اوده، وسادات‌خان به‌فوجداری میان دوآب مقررگردیدند. میرشرف به‌خدمت دیوانی بیوتات سرافراز شد.

دوازدهم تیرماه الهی عرضداشت متصدیـان صوبه گجرات نویدبخش فتح وفیروزی گردید. تفصیل این اجمال آنکه صوبه‌گجرات راکه جای یـکی از سلاطین والاشکوه است درجلدوی فتح رانا به بیدولت عنایت فرموده بودم. چنانچه درسوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده وسندربرهمن به‌وکالت اوحکومت وحراست آن ملك می‌نمود. درهنگامی که این ارادهٔ فاسد به خاطرحق ناشناس او رسیدآن سگ هندو راکه پیوسته محـرك سلسلهٔ نفـاق وعناد و مترتب اسباب فتنه وفساد بود با همت‌خان وشرزه خـان وسرافرازخان وبسیاری از بنده‌های پادشاهی که جاگیرآن صوبه بودند به‌حضورطلب نموده کهتربرادر اورا به‌جای اومقررداشت؛

وبعد از آنکه سندر به قتل رسید و بیدولت عزیمت یافته عنان ادبار به صوب مندو تافته، ملك گجرات را به‌تیول لعنت‌الله مقرر نموده کهترمذکور را با صفی‌خان دیوان‌آن صوبه وخزانه وتخت مرصعی که پنج لك‌روپیه صرف‌آن شده وپردله که سه دولك‌روپیه برآمده واینها را به صیغه پیشکش من ترتیب داده بود طلب نمود. صفی‌خان بسرادرزاده جعفربیگ است که در خدمت پدربزرگوارم به‌خطاب آصفخانی اختصاص داشت. یك صبیه برادر نورجهان‌بیگم که به‌یمن تربیت من به‌خطاب آصف‌خان سرافراز است درخانه اوست وصبیه دیگر ازو بسال کلانتردرخانه بیدولت است وهردو ازیك والده‌اند. به‌این نسبت بیدولت ازو توقع همراهی وموافقت‌داشت. لیکن چون درازل قلم تقدیر به سعادتمندی اوجاری‌شده بود مقرر [۲۹۵ الف] گشته که به‌دولت وامارت رسد حق‌سبحانه او را موفق‌گردانیده مصدرخدمات نمایان شده چندتیچه نوشته می‌آید.

بالجمله لعنت‌الله بیوفا وفادارنام خواجسرای خود را به حکومت‌آن ملك فرستاده او با معدودی بی‌سروپا به احمدآباد درآمده شهررا متصرف گشت. چون صفی‌خان اراده دولت‌خواهی پیش نهاد خاطراخلاص مآثرداشت درنگاهداشتن نوکر وفراهم‌آوردن جمعیت وصید دلها همت‌گماشت، و روزی چند پیشتراز کهتراز شهر برآمده درکنارتال کانکریه منزل گزید. ازآنجا به‌محمودآباد شتافت، وبظاهرچنان نمود که نزد بیدولت می‌روم و درباطن باناهرخان وسید دلیرخان وبابوخان افغان و دیگربنده‌های جان‌سپاروفدویان ثابت‌قدم با اخلاص که در محال جاگیرخود توقف داشتند به مراسلات ومراغبات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظارفرصت نشست. صالح نام ملازم بیدولت که فوجدارسرکارنیلادبوده جمعیت نیك همراه داشت از فحوای کاردریافت که صفی‌خان را اندیشهٔ دیگرپیش نهاد خاطراست، بلکه کهتر هم این معنی را فراگرفته بود لیکن چون صفی‌خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط‌مرعی ومسلوك می‌داشت نتوانستند دست‌وپا زد. صالح‌ازتوهم آن‌که مبادا صفی‌خان ترك محابا ومدارا نموده دست به خزانه دراز سازد وپیش‌بینی به‌کاربرده با خزانه پیشتر شتافت وقریب ده‌لك روپیه بمندو به بیدولت رسانید، وکهترنیز پردله مرصع راگرفته از پی او روانه شد. اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد. صفی‌خان قابو دانسته از محمودآباد به‌پرگنه کرنج که از راه متعارف برسمت دست‌چپ واقع است وبابوخان در آنجا بود نقل مکان نموده به [۲۹۵ ب] ناهرخان و دیگردولتخواهان بمکاتبت وپیغام قرار داده که هرکدام از محال جاگیرخود با جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیراعظم که صبح اقبال اهل سعادت وشام ادبار ارباب شقاوت است از دروازه که برسمت‌آنهاست به

شهردرآیند وفسایی خود را دربرگه مذکورگذاشته،خود با بابوخان وقت سحر به سواد شهررسیده درباغ شعبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست ودشمن تمیز توان‌کرد وبعداز جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت راگشاده یافت، باآنکه اثری از ناهرخان و دیگردولتخواهان نبود به توهم‌آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند توکل به‌تأئید ایزد نصرت‌بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر درآمده مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهرشده، خواجه‌سرای لعنت‌الله از نیرنگی اقبال بیزوال وقوف یافته به‌خانه شیخ حیدرنبیره میان وجیه‌الدین پناه‌برد. بنده‌های شایسته خدمت شادیانه فتح ونصرت بلندآوازه ساخته به استحکام برج وباره پرداختند؛ وچندی را برسرخانهٔ محمدتقی دیوان بیدولت وحسن‌بیگ بخشی اوفرستاده آنها را به‌دست آوردند.شیخ‌حیدر خودآمده صفی‌خان را آگاه ساخت‌که خواجه‌سرای لعنت‌الله درخانهٔ من است اورا هم دست به‌گردن بسته آوردند، وجمیع ملازمان ومنتسبان بی دولت را محبوس و مقید ساخته خاطراز ضبط ونسق شهرپرداختند وتخت مرصع با دولک‌روپیه نقد واسباب و اشیایی‌که از بیدولت ومردم او درشهربود به‌تصرف دولتخواهان درآمد. چون این خبربه بیدولت رسید لعنت‌الله را با همت‌خان وشرزه‌خان وسرافرازخان وقابل‌بیگ و [۲۹۶ الف] رستم بهادروصالح بدخشی و دیگرعاصیان بیعاقبت چه از بنده‌های پادشاهی وچه از مردم خود قریب پنج شش‌هزارسوارموجود برسراحمدآباد تعیین نمود. صفی‌خان وناهرخان از ازآگاهی این پای همت افشرده به‌دلاسای سپاهی وفراهم‌آوردن جمعیت پرداختند و از نقد وجنس هرچه به‌دست‌آمده بودحتی تخت را شکسته به‌علوفه مردم قدیم وجدید قسمت نمودند راجه‌کلیان زمیندار ایدر پسرلال‌کولی وسایرزمینداران اطراف را به‌شهرطلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند. لعنت‌الله به‌کومک مقید نشده درعرض هشت روز خود را از مندو به برودة رسانید.

دولتخواهان به‌رهنمونی همت وبدرقه توفیق از شهر برآمده درکنارتال‌کانکریه معسکر قبال‌آراستند. لعنت‌الله را به‌خاطرمی‌رسدکه شاید جوقنوری وتیز جلوی سررشته انتظام دولتخواهان از هم توانم‌گسیخت. چون از برآمدن بنده‌های حق‌گذارآگاهی یافت دربرودة عنان ادبارباز کشید وتا رسیدن‌کومک توقف‌گزید وبعد ازآنکه عاصیان بدسرانجام به‌آن سر فتنه ایام ملحق‌گشتند قدم ضلالت وگمراهی پیش نهاد وبنده‌های دولتخواه ازکانکریه‌کوچ نموده درظاهرموضع بتوه نزدیك به‌مزارقطب عالم فرودآمدند. لعنت‌الله سه روز راه را به ده روز پیموده از برودة به محمودآباد پیوست. چون دلیرخان نسایی شرزه‌خان را از برودة

گرفته به‌شهرآورده بود وسایی سرافرازخان نیز درشهر بود صفی‌خـان به هردومخفـی کس فرستاده پیغام دادکه اگربه رهنمونی سعادت داغ عصیان از لوحه پیشانی عبودیت زدوده خود را درسلك سایربنده‌های دولتخواه منتظم می‌سازند عاقبت شما وردنیاودرعقبی مقرون به‌صلاح [۲۹۶ب]وسداد خواهد بود والاعیال واطفال شما رامتعرض ساخته به‌انواع‌خواری سیاست خواهم کرد. لعنت‌الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را بـه‌بهانه‌ای از خانه طلبداشته مقید گردانید. چون شرزه‌خان وهمت‌خان وصالح‌خان بدخشی با هم اتفاق داشتند ویکجا فرود می‌آمدند شرزه‌خان را نتوانست به‌دست‌آورد.

بالجمله بیست‌ویکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت‌الله از جـایی‌که بـود سوار شده عساکر نکبت تأثیررا ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج اقبال‌آراسته مستعد قتال وجدال گردیدند. لعنت‌الله را به‌خاطرمی‌رسدکه از دلیرآمدن من‌پای همت‌آنها از جای خواهد رفت وکار به جنگ نرسیده پریشان ومتفرق خواهندگشت. چون‌ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده‌کرد تاب نیاورده به‌جانب دست‌چپ عنان ادبارتافت وبه ظاهرچنان نمودکه درین میدان‌داری تفنگ زیر خاك پنهان ساخته‌اند ومردم ما ضایع خواهند شد بهترآنست‌که درعرصهٔ سرکیج رفته جنگ اندازیم، واین اندیشه باطل وتدبیرات فاسد از تأئیدات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آوازه هزیمت برزبانها افتاد وبهادران عرصهٔ فیروزی‌گـرم وگیرا از پهلـودرآمدند وآن بی سعادت به سرکیج نتوانست رسید و درموضع باریچه دایره‌کرد، و دولتخواهان در ده مالود که قریب سه‌کروه فاصله بود معسکراقبال آراستند.

صباح روزدیگرافواج ترتیب داده به‌آئین پسندیده متوجه‌کارزار گشتند وترتیب افواج بدین نمط قراریافت. درهراول ناهرخان و راجه‌کلیان زمیندارایدر و دیگربهادران جـلادت آثارکارطلب‌گردیدند. درجرانقار دلیرخان وسید سیدو وجمعـی [۲۹۷ الف] از بنده‌هـای اخلاص شعارمقررشدنـد و دربرانقار بابوخـان وسید یعقوب و سید غـلام محمد و دیگر فدائیان جان‌نثار قـرارگرفتند و درغول صفی‌خـان وکفایتخان بخشی وبعضی از بنده‌هـای شایسته خدمت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسنه جایی‌که لعنت‌الله فرودآمده بود زمین پست وبلند بود و زقوم زارانبوه وکـوچه‌های تنگ داشت. بنابرین سلسله افـواج او انتظام شایسته نیافت. اکثرمردم‌کاری خود را همراه رستم بهادرپیش‌کرده بود. اگرچه همت‌خان و صالح‌بیگ نیزاز پیش قدمان ضلالت بودندلیکن بسیارنکبت آثاراو نخست جنگ باناهرخان وهمتخان افتاد و چقلش نمایان شد. قضا را همت‌خان به زخم تفنگ بـرخاك هلاك افتاد، و صالح بیگ را بابابوخان وسیدیعقوب و سیدغلام محمد و دیگربنده‌ها مبارزت دست داد. در

عین زدوخورد فیل سیدغـلام محمد رسیده اورا از اسپ جدا ساخت و به زخمهای کاری بـه خاك نگونساری افتاد. ناهرخان به زخم شمشیرا ثریافت وقرین صدکس اوجان‌نثارگردیدند. درین‌وقت فیلی که درپیش فوج عصیان بود از آواز تفنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هردوطرف زقوم زار داشت درآمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فیل سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سیددلیرخان از دست راست در آمده کارزارکرد. لعنت‌الله ازکشته شدن همت‌خان وصالح آگاهی ند شت به‌قصدکومك آنها نیزه گرفته بارگی ادبار برانگیخت. چون بهادران فوج هراول ترددات نمایان‌کرده اکثر کشته و زخمی‌شده بودند از رسیدن لعنت‌الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودنـد ونزدیك بـودکه چشم زخمی عظیم رسدکه درین‌حال تأیید ایزد ذوالجلال به‌جلوه [۲۵۷ ب] درآمدوصفی‌ـ خان از غول به‌کومك فوج هراول شتافت. مقارن این‌حال خبرکشته شدن همت خان وصالح به‌لعنت‌الله رسید. از نمایان شدن فوج غـول وآمدن صفی‌خان پـای همت او از جـای رفته آواره دشت هزیمت وناکامی شد. سیددلیرخان تایك‌کروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان راهدف تیغ انتقام ساخت.

قابل بیگ‌نمك حرام با جمعی از مقهوران بدفرجام اسیرسرپنجه مکافـات گردیدند. چون لعنت‌الله ازسرافرازخان جمعیت خاطرنداشت در روز جنگ اورا برفیل مسلسل نشانده یکی از غلامان خود را موکل ساخته بودکه اگرشکست افتد اورا به‌قتل رسانـد وهمچنین بهادرپسرسلطان احمد را نیز با زنجیربریکی از فیلان سوارکرده اجازت قتل داده بـود. در وقت گریختن موکل پسرسلطان احمد اورا به جمدهر می‌کشد وسرافرازخان خود رااز بالای فیل به زیر می‌اندازد وموکـل او در آن سراسیمگی از روی اضطراب زخمی به او می‌زند اما کارگرنمی‌افتد. صفی‌خان اورا به‌کارزار دریـافته به شهرمـی‌فرستند و لعنت‌الله تا برودە عنان ادبارباز نکشید و چون نسایی شرزه خان درقید دولتخواهان بود ناچار آمده صفی‌خان را دید.

بالجمله لعنت‌الله از برودە به بهرونـج شتافت. فـرزندان همت‌خان درقلعه مـذکور بودند،اگرچه و را درقلعه راه ندادند اما پنج‌هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و اوسه روز دربیرون قلعه بهرونج به‌حال تباه گذرانیده روزچهادم از راه دریا به بندرسورت رخت ادبارکشید وقریب دوماه دربندرمذکور بسربرده مردم پریشان خود را جمع ساخت وچـون سورت درجاگیربیدولت بود قریب چهارلك محمودی از متصدیان اوگرفته آنچه به ظلم و بیداد [۲۹۸ الف] از هرجهت به‌دست‌آمد متصرف شد وباز بخت برگشته‌های ستاره سوخته

فر هم آورده دربرهانپور خود را به بیدولت رسانید.

القصه چون ازصفی خان و دیگر بنده‌های حق‌شناس که درصوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته به‌ظهور پیوست هرکدام به‌انواع نوازش ومراحم سربلندی یافتند. صفی‌خان هفتصدی ذات وسیصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب سیفخان جهانگیرشاهی و علم و نقاره سرافرازی بخشیدم. ناهرخان هزاری دویست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار وپانصد سوار عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان وعنایت علم و اسپ و فیل وشمشیر مرصع‌فرق عزت افراخت. اونبیره سنهلدیو برادر بوریمل لونوره‌ست که حاکم رایسین وچندیری بود. چون شیرخان افغان قلعه ر یسین را محاصره نمود مشهور است که او ر قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او به‌اصطلاح هنود جوهر کرده خود را به‌آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، وفرزندان و اقوام او هرکدام به طرفی افتادند. پدرناهرخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نوکرشد چون محمدخان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او درصغر سن به جای پدرنشست. راجه‌علی‌خان برادر محمدخان آن خردسال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت. بعداز چندگاه به راجه‌علی خبررسید که خان [۲۹۸ب] جهان وجمعی از نوکران محمدخان اتفاق نموده‌اند وقرار داده که قصد تو کنند وحسن خان را از قلعه برآورده به‌حکومت بردارند. راجی علی‌خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سرخانهٔ خان جهان فرستادکه یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشارالیه برناموس خود قدم غیرت افشرده به جنگ ایستاد، و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده ازحیات مستعار درگذشت. درآن وقت ناهرخان بغایت خردسال بود، خان جهان حبشی از راجه‌علی‌خان التماس نموده اورا به فرزندی برداشت ومسلمان ساخت. بعداز فوت او راجه‌علی‌خان درمقام‌تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال به‌واجبی‌می‌نمود. چون پدر بزرگوارم انارالله برهانه قلعهٔ اسیر را فتح کردند مشارالیه بـه خدمت آن حضرت پیوست وآثار رشد از ناصیه احوال او دریافته به منصب لایق سرافراز فرمودنـد وپـرگنه محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و درخدمت من بیشترازپیشتر ترقی کـرد. الحال که توفیق حق‌گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لایق بود که یافت.

صفت سادات بارهـه: سید دلیرخـان از سادات بارهه است. سابـق نـامش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزاری هزارودویست سوار وعلم سرافراز گشت. باره به زبان هندی دو زده را گویند چون در میان دوآب دوازده ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنابراین به سادات بارهــه اشتهاریافته‌اند. بعضی مردم درصحت نسب اینها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها برهانی است قاطع برسیادت. چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خــود را نمایان نساخته بــاشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزاعزیز کوکه همیشه میگفته که سادات بارهه بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است یا بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزاروپانصدی ذات و هزارودویست سوار حکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتخواه در خورد خدمت و جانفشانی به مراتب بلند ومناصب ارجمند کام دل بر گرفتند.

درین ولا اصالتخان پسرخانجهان را به کومك فرزند داوربخش به صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و نورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرافرازخان ودیگر اعیان لشکرعاصی که اسیر سرپنجهٔ مکافات شده‌اند محبوس و مسلسل به درگاه بیارد. دریــن تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهنمونی سعادت از بیدولت جداشده به خدمت فرزند اقبالمند شاه پرویز پیوست. اعتقادخان حاکم کشمیربه منصب چهارهــزاری ذات وسه هزارسوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبرآوردند که درین نزدیکی شیری نمایان گشته خاطــر را بــه شکار آن رغبت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگرنمایان گردیدند هرچهاررا شکار کرده بــه دولتخانه مراجعت نمودم. همچنانکه طبیعت به شکارش مایل است تا شکار شیر میسر بــاشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسرسلطان محمود انارالله برهانه نیز بــه شکار شیر رغبت مفرط داشته و ازشیرکشتن اوآثار غریبه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصا در تاریخ بیهقی کــه ازآنچه برأی [۲۹۹ ب] العین مشاهده نموده بطریــق روزنــامچه ثبت کــرده ازآن جملــه می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و فیل سوار بــود، شیری سخت بزرگ از بیشه برآمد ورو به فیل نهاد خشتی بینداخت و برسینه شیر زد و شیر ازدرد وخشم خیز زده به قفای فیل برآمد، و فیل می‌طپید. امیر به زانو ایستاده چنان شمشیری زد که هردو دست شیرقلم کرد و شیر بازپس افتاده جان بداد.

مراهم درایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده کــه در حدود پنجاب بــه شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه برآمده نمایان شد. از بالای فیل بندوقی بروزدم. شیربه‌شدت غضب از جــا جسته بــه قفای فیل برآمده وفــرصت مقتضی آن شد کــه بندوق را گذاشته شمشیر را کارفرمایم. سربندوق را گردانیده به‌زانو درآمدم. به دودست سر بندوق را چنان برسروروی

او زدم که ازآسیمه سری برزمین افتاد، و جان داد. و از غرایب آنکه درکول لوه بن روزی به شکارگرگ رفته بودم برفیل سوار بودم. گرگی از پیش برآمد، تیری بربالای مسند نزدیک به بناگوش آن زدم که قریب به یك وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد وجان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت‌کمان بیست تیر زده‌اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنما نیست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می‌دارم.

دربیست‌ونهم ماه مذکورعقد مرواریدی به جگت سنگه پسررانا کرن‌عنایت شد. درین ولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندارپکهلی ودیعت حیات سپرد. منصب وجاگیر او را به شادمان پسر کلان او لطف نمودم.

هفتم‌ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکرظفر اثررسیده به نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد اتصال‌گردید وعرضداشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت‌جنگ‌وترددات بهادران با نام [۳۰۰ الف] وننگ‌گذرانید.شکراین‌موهبت‌که ازعنایات مجدده الهی بود به‌تقدیم رسید. شرح این مجمل‌آنکه چون عساکرمنصور درموکب شاهزاده والاقدر از کریوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بیدولت با بیست‌هزارسوار و سیصد فیل جنگی وتوپخانه عظیم از مندو به عزم رزم برآمده جمعی از برگیانی دکن را با جادورای واودی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه‌بخت پیش از خود گسیل نمودکه بردور اردوی ظفرقرین به‌قزاقی بسرآیند. مهابت‌خان ترتیب افواج به توزك شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قول جای داده خود به همه افواج وارسیده درسوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم واحتیاط بکارمی‌برد وبرگیان از دورخود را نموده قدم جرات وجلادت پیش نهادند. روزی نوبت چنداولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرودآمدن اردو مهابت خان بجهت احتیاط بیرون لشکرفوج بسته ایستاده بود. تا مردم به‌فراغ خاطردایره کنند. چون منصورخان دراثنای راه پیاله خورده سرمست باده غروربه منزل می‌رسد بحسب‌اتفاق فوجی از دورنمودارمی‌شود وخیال شراب اورا برین می‌داردکه باید تاخت وبی‌آنکه برادران و مردم خود را خبرکند سوارشده می‌تازد و دوسه برگی را پیش‌انداخته تا جایی‌که جادورای و اودی رام با دوسه‌هزارسوار صف بسته ایستاده‌اند زده زده میبرد وچنانچه ضابطهٔ آنها است از اطراف هجوم آورده او را درمیان می‌گیرند وتا رمقی داشته دست‌وپا زده در راه اخلاص جان‌نثار می‌گردد. درین‌ایام مهابت‌خان پیوسته رسل و رسایل صید دلهای رمیده جمعی‌که از روی احتیاطو‌اضطرارهمراه‌بیدولت بودند می‌نمود وچون مردم آیهٔ یاس از صحفهٔ احوال او می‌خواندند ازآن جانب نیز نوشته‌ها فرستاده قول خواسته بودند بعد ازآنکه بیدولت از قلعه مندو برآمد نخست جماعه برگیان را پیش فرستاد و از پس آنها رستم‌خان وتقی‌خان و

برق‌اندازخان را باگروه توپچیان رو نه ساخت. آنگاه داراب وبهیم وبیرم‌بیگ و دیگر مردم کاری‌خود را روانه گردانید. [۳۰۰ ب] چون به خود قرارجنگ صف نتوانست داد وهمیشه نظربرقفا داشت فیلان مست جنگی را با ارابه‌های توپخانه از آب نربده گـذرانیده جریده از پی‌داراب وبهیم خود هم روی ادبار به عرصه کارزارنهاد.

روزی که حوالی کالیاده معسکراقبال گـردید بیدولت تمام لشکرنـکبت اثرخود را بتقابل فوج منصورفرستاده خود با خانخانان ومعدودی یک‌گروه عقب ایستاده برق‌اندازخان که از مهابت‌خان قول گرفته درکمین بود وقتی که لشکرها دربرابرهم صف کشیدند قابو یافته با جماعه برقندازان تاحته خود را به لشکرمنصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کنان می‌آمد تا به مهابت‌خان رسید. مشارالیه بـه مـلازمت فرزند اقبامند بـرده به مراحم پادشاهی مستمال وامیدوارگردانیده، سابق بهاءالدین نام داشت ونوکرزین‌خان بود. بعد از فوت او درسلک توپچیان رومی منتظم گردید، چون خـدمت خود راگرم وچسپان میکـرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته به‌خطاب برقندازخانی سرافـراز ساختم، در وقتی که بیدولت‌را بدکن‌می‌فرستادم‌مشارالیه رامیر آتش ساخته همراه اوتعیین ساختم. اگرچه درابتدا داغ لعنت برناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیرظاهرشد وبه وقت آمد.

همان روز رستم‌خان که از نوکران عمده او بود واعتبارتمام برو داشت چون یافت که دولت ازوبرگشته است از مهابت‌خان قول‌گرفته برهنمونی سعادت وبدرقه توفیق بـا محمد مراد بدخشی ودیگرمنصبداران که همراه اوبودند از لشکرنکبت اثراو بیرون تافته، به موکب اقبال شاهزادهٔ والاقدرپیوست. بیدولت را از شنیدن ین اخبار دست و دل از کار رفت وبـر تمام نوکران خود چه جای بنده‌های پادشاهی که همراه او بودند بی‌اعتماد شده،از غایت توهم شباشب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده قرادبرقرار اختیارنموده، سراسیمه از آب نربده عبورکرد. درین وقت باز چندی [۳۰۱ الف] از ملازمان اوقابو یافته جدا شدند وبه‌خدمت فرزند سعادتمند پیوسته درخورحالت خویش نوازش یافتند: وهم درین روز که از آب نربده می‌گذشت نوشته‌ای به دست مردم اوافتاد که مهابت‌خان درجواب کتابت زاهدخان نوشته به‌عواطف ومراحم پادشاهی مستمال و امیدوارگردانیده، درآمـدن ترغیب وتحریض بسیارنموده بود، آنرا بجنس نزد بیدولت بردند و اورا از زاهدخان به‌گمان وبی‌اعتقاد شده اورا با سه پسرمحبوس گردانید.

زاهدخان پسرشجاعت‌خان است که از امرا و بنده‌های معتمد پدر بزرگـوارم بود؛ و من این بیسعادت را نظر به حقوق خدمت ونسبت خانه‌زادی تربیت فرموده به خطاب‌خانی و

منصب هزاروپانصدی سرافرازساخته همراه بیدولت به خدمت فتح دکن رخصت فرمودم. درین‌ولا که امرای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهارطلب فرمودم باآنکه فرمان از روی تأکید خصوص به اوصادرشد آن بی‌سعادت به درگاه نیامده خود را از فدویان وهواداران بیدولت ظاهرساخت وبعد ازآنکه ازحوالی دهلی شکست خورده برگشت، باآنکه عیالمندی نداشت توفیق نیافت که خود را بملازمت رساند وغبارخجالت وداغ عصیان از لوح پیشانی پاك ساخته عذرتقصیرگذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ یك‌لك وسی‌هزارروپیه نقد از اموال اوبیدولت متصرف گشت.

فـرد

چو بدکردی مباش ایمن زآفات که واجب شد طبیعت را مکافات

بالجمله بیدولت به سرعت ازآب نربده گذشته تمام‌کشتیها را به آن طرف کشید و گذرها را به اعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگ بخشی خود را بافوجی ازمردم معتمد خود و جمعی از برکیان دکن درکنارآب گذاشته ارابه‌های توپخانه در برابرنهاده خود به‌جانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف ساخت. درین وقت تقی ملازم او قصد خانخانان را بانوشته دستخط اوکه نزد مهابت خان فرستاده بودگرفته پیش بیدولت برد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

بیت

صد [۳۰۱ب] کس بنظرنگاه میدارندم ورنه بپریدمی زبی آرامی

بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را به او نمود. اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی‌که مسموع افتد نتوانست سامان نمود. القصه اورا با داراب ودیگر فرزندان متصل منزل خود نظربند نگاه داشت وآنچه خود فال زده بودکه صدکس بنظر نگاه میدارند پیش اوآمد.

درین ولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند راکه عرضداشت فتح آورده بود به خطاب خوشخبرخانی سرافراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به شاهزاده و مهابت خان مصحوب خواصخان فرستاده پهونچی مرصع‌گرانبها به جهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمت شایسته به ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزاری ذات و سوار سرافرازی بخشیدم. سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خاص گردید. مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت او فرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید.

میرزاحسن پسرمیرزا رستم صفوی به خدمت فوجداری سرکار بهرائچ دستوری یافته به منصب هزارویانصدی ذات و پانصد سوار ازاصل و اضافه سرافراز گشت. لعل بیگ داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت‌خاصه با نادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او عنایت شد. خواص خان‌که سابقا نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرضداشت مشتمل بر اخبار خویش‌آورد. خانزاد خان پسر مهابت خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار نیله‌گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری درنظر آمد که طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقدار سردست بود و نصف خرگوش را فروبرده و نصف دیگر را درفرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیك آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم‌که باز به دهانش درآورند، هرچند [۳۰۲ الف] زور کردند نیارستند درآورد. چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد. بعد از آن فرمودم‌که شکمش را چاك‌کردند اتفاقا خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد. این قسم مار را در هندوستان چتیل می‌گویند و به مرتبه‌ای‌کلان می‌شود که کوته پاچه را درست فرو می‌برد لیکن زهر وگزندگی ندارد.

روزی درهمین شکار یك ماده نیله‌گاو را به بندوق زدم ازشکمش دو بچه رسیده برآمده چون شنیده شده بودکه گوشت بره نیله‌گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم‌که دوپیازه ترتیب داده‌آوردند. بیتکلف خالی از لذت و نزاکت نبود.

درپانزدهم شهریور ماه الهی رستم و محمد مراد و چندی دیگر ازنوکران بیدولت‌که به رهنمون سعادت از و جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند، حسب‌الحکم به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزارسوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوارسرافرازساخته به عواطف روزافزون امیدوارگردانیدم. رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف بیگ بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاهانی داردکه وکیل و مدارعلیه میرزا سلیمان بوده‌است. اول درسلك بنده‌های درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبه‌ها بسر برده، داخل منصبداران خرد بود. به تقریبی جاگیر او تغییرشده نزد بیدولت آمده ملازمت گشت. از سیر و شکار وقوف تمام داشت، ودرپیش او ترددات هم‌کرده خصوص در مهم رانا، و بیدولت او را در

سایر نوکرن خود برگزیده و به مرتبهٔ امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار به او کردم حسب‌الالتماس او خطاب و علم و نقاره به مشارالیه مرحمت فرمودم، و یکچندی به وکالت ونیابت اوحکومت گجرات داشت، وبدهم سرپراه نکرده بود. محمد مراد پسرمقصود میرآبست که از قدیمان وبابریان میرزا سلیمان ومیرزا شهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه‌گجرات آمده ملازمت نمود و نورالدین قلی چهل و یك نفر از مخذولان بیعاقبت را که [۳۰۲ ب] در لجمد آبادگرفتار بودند مقید و مسلسل به درگاه آورد. شرزه خان و قابل بیگ راکه سرکرده ارباب فساد بودند در پی فیل مست نداخته به پاداش رسانیدم.

بیستم مه مذکور مطابق هژدهم شهرذی قعده فرزند شهریار را ازنواسه اعتمادالدوله حق جل سبحانه صبیه‌ای کرامت فرمود. امیدکه قدمش برین دولت مبارك و فرخنده باد. بیست ودوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت و سال پنجاه وپنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستورهرسال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقررداشتم. ازآن جمله به شیخ احمد سرهندی دوهزار روپیه عنایت شد.

غره مهرماه الهی میر جمله به منصب سه هزاری ذات و یك هزار وپانصد سوار سرافرازی یافت. جو هرخان خواجه سرای به منصب یك هزاری زات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی گجرات به خطاب کفایت خانی سربلندی یافت. چون بیگناهی سر فراز خان خاصر نشین‌گردید او را از بند درآورده مرتبه‌کورنش دادم. حسب الالتماس فرزند شهریار به منزل اورفته شد. جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق‌کشید و به اکثری از بنده‌ها سروپا داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسیدکه بیدولت ازآب برهانپور گذشته سرگشته وادی ضلالت‌گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون ازآب نربده عبور نموده تمام‌کشتیها را به آن طرف برده کناردریا وگذرهارا به‌توپ وتفنگ استحکام داده وبیرم بیگ را باسیدری ازبخت برگشتی‌های ستاره سوخته درکنارآب‌گذاشته به جانب آسیروبرهانپور رخت ادبار کشیده خانخانان وداراب را نظر بند باخود همراه برد.

قلعه‌آسیر: اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیربجهت شادابی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور درارتفاع و استحکام و متانت از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بیدولت به دکن، حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح‌الله شربتچی بودکه

از ملازمان و خانزادن قدیم الخدمت است. درثانی الحال بالتماس [۳۰۳ الف] بیدولت حواله میرحسام الدین پسر میرجمال‌الدین حسین شد، و چون دخترتقایی نورجهان بیگم درخانه اوست وقتی که بیدولت ازحوالی دهلی شکت خورده به جانب مالوه و ماندوعطف عنان نمود نور جهان بیگم به میرمذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم اورا پیرامون قلعه نگذارند، و برج وباره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، ونوعی نکند که داغ لعنت وکفران برناصیهٔ سیادت وعزت او نشیند. الحق (خوب) استحکام (داده) وسامان قلعه مذکور به مرتبه‌ایست که مرغ اندیشهٔ بدولت برحواشی آن نتو ند پروازکرد. و تسخیرآن به زودی ممکن ومیسرنباشد.

بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشار لیه فرستاده به‌ترتیب مقدمات بیم وامید او را از راه برده مقررنمود که چون به‌گرفتن نشان وخلعت که فرستاده‌ام از قلعه به زیرآید دیگراورا بالای قلعه نگذارد. آن بـی‌سعادت به‌مجرد رسیدن شریفا حقوق تـربیت و رعایا ر برطاق نسیان نهاده، بی‌مضایقه ومبالغه قلعه را به‌شریفا سپرد وخود با زن وفرزند بر آمده نزد بیدولت رفت وبیدولت او را به‌منصب چهارهزاری وعلم ونقاره وخطاب مـرتضی خانی بدنام ازل وابد وملعـون دین و دنیا ساخت. القصه چـون آن بخت برگشته به پای قلعه اسیر رسید خانخانان و داراب وسایراولاد بدنهاد و را با خود به‌بالای قلعه بـرد وسه چهار روزی در آنجا بسربرده،ازآذوقه وسایر مصالح قلعه‌داری خاطروا پرداخت.قلعه را به‌گـوپال داس نام راجپوتی که سابق نوکـرسربلند رای بوده و درهنگام رفتن دکـن ملازم اوشده بود سپرده، عودات و اسباب زیادتـی راکه با خودگردانیدن متعذربود درآنجاگذاشت. و هرسه منکوحه خود را بااطفال وکنیزی چند ضروری همراه گـرفت. اول قصدش این بودکه خان‌خانان و داراب را دربالای قـلعه محبوس دارد آخررای اوبرگشت وبا خـود فرودآورده به برهانپورشتافت.

دربنوقت لعنت‌الله گمراه با جهان جهان‌ادبار ونحوست از سورت آمده به اوپیوست. بیدولت از غایت اضطرارسربلند رای پسررای بهوج هـاده را که [۳۰۳ ب] از بنده‌های راجپوتان مردانه صاحب‌الوس است درمیان داده به رسل و رسایل حرف صلح‌مذکورساخت. مهابت‌خان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پـذیرنیست. همگی مقصدش‌آنکه به‌این وسیله‌آن سرگروه محتال را که سرحلقهٔ ارباب فساد وعناد است از اوجدا سازد.

بیدولت ناچار اورا ازقید برآورده به‌سوگند مصحف‌اطمینان خاطرخود نموده بجهت دلجویی و استحکام عهدوسوگند به درون محل برده محرم ساخت، و زن وفرزند خود راپیش

او آورده انواع واقسام الحاح و زاری به‌کاربرد. خلاصه مقصودش آنکه وقت ما تنگ شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم: حفظ عزت وناموس ما برشما است. کاری باید کرد که زیاده‌برین خواری وسرگردانی نکشم.

خانخانان به‌عزیمت صلح از بیدولت جدا شده متوجه لشکرظفراثرگردید وقرار یافت که مشارالیه درآن طرف آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قضا را پیشتراز رسیدن خانخانان به‌کنارآب، چندی از بهادران جلادت قرین وجوانان نصرت‌آیین شبی قابو یافته از جایی‌که مقهوران غافل بودند عبورنمودند. از شنیدن این خبرادکان همت‌آنها تزلزل پذیرفت وبیرم‌بیگ نتوانست‌پای ضلالت وجهالت برجا داشته به‌مدافعه ومقابه پرداخت، و تابرخود می‌جنبید کس بسیاراز آب‌گذشت و درهمان شب مفسدان سیاه‌بخت مانند بنات‌النعش از هم پاشیده راه‌گریز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال بی‌زوال درششدرحیرت افتاد. نه روی رفتن ونه رای‌آمدن. درین‌وقت مکررنوشتهای فرزند اقبالمند مبنی‌بسرتنبیه و رهنمونی سعادت ومشتمل بردلاسا واستمالت پی‌درپی رسیده و خانخانان از صفحهٔ احوال بیدولت صورت یاس ونقش ادبار دریافته به توسط مهابتخان به‌خدمت فرزند اقبالمند شتافت، و بیدولت از رفتن خانخانان وعبورلشکر منصور ازآب نربده، وگریختن بیرم‌بیگ، وقوف یافته دل به‌پای نهاده با وجود طغیان آب وشدت باران [۳۰۴ الف] به حال تباه از دریا، تپتی‌گذشته به جانب دکن روانه شد. درین هرج‌ومرج اکثری از بنده‌های پادشاهی وملازمان اوکام وناکام جدایی اختیارنموده از همراهی اوباز ماندند.

چون وطن جادو رای، واودارام وآتش‌خان درسرراه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل‌رفاقت نمودند. اما جادورای به اردوی اونیامد وبه فاصله یک‌منزلی ازپی اومی‌رفت و اسبابی‌که مردم درین اضطراب وهول‌جان می‌گذاشتند او خاوندی مـی کرد. روزی‌که درآن طرف آب‌روان می‌شد، ذوالفقارنام ترکمانی راکه از خدمتکاران نزدیک اوبود به‌طلب‌سربلند خان افغان فرستاده پیغام‌گزاردکه از نیک مردی و راست‌عهدی تودورمی‌نمایدکه تا حال از آب نگذشته آبروی مردان وفااست ومرا از بیوفائی هیچکس چنان‌گران نمی‌آیدکه از تو. مشارالیه درکنار آب سواراستاده بودکه ذوالفقار رسیده تبلیغ رسالت می‌نماید. سربلندخان جواب مشخص نداد و در رفتن وبودن تردد ومتفکر بود وآن وقت از روی اعراض می‌گوید جلومرا بگذار ذوالفقارشمشیر کشیده برکمر اوحو له می‌کند. درین حال یکی از افغانان‌نیزه کوتاه دسته راکه اهل هند برچه می‌گویند درمیان حایل میسازد وضرب شنیع بر چوب برچه خورده نوك شمشیر برکمر سربلندخان‌گذاره نمی‌رسد؛ وبعد از برهنه‌شدن شمشیرافغانان هجوم

آورده ذوالفقار را پاره پاره می‌سازند. پسرسلطان محمد خـزانچی که خواص بیدولت بـود بنابرآشنائی و دوستی بی‌اجازت بیدولت همراه اوآمده بود درین غوغا وآشوب او نیز بقتل می‌رسد.

بالجمله خبربرآمدن او از برهانپور و درآمدن عساکرمنصور بـه شهرمذکور استماع افتاد. خواصخان را برجناح استعجال نزد فرزند اخلاص‌کیش فرستاده، تأکید بیش از پیش فرمودم که زنهاربه چهره گشائی این مرادات تسلی نگشته، همت برآن مصروف دارد که یـا اورا زنده به‌دست‌آرد یا از قلمروپادشاهی آواره سازد. چون مذکورمی‌شدکه اگراین طرف کاربرو تنگ‌شده‌غالب‌ظن آن‌است که از راه ملک‌قطب‌الملك، خود را به‌ولایت اودیسه‌و بنگاله اندازد، و بحسب سپاهیگری[۳۰۴ب]نیز معقول‌می‌نمود. بنابرحزم‌واحتیاط که زشرایط جهان‌داریست میرزا رستم را به صاحب صوبگی الله‌آبـاد اختصاص بـخشیده رخصت آن صوب فرمودم، که اگربحسب اتفاق نقش نشید مصالح الکارباشد

درین‌ولا فرزندخان جهان از ملتان آمـده دولت زمین‌بوس دریـافت. هزارمهربه صیغهٔ نذرو ویك‌قطعه لعلی که یك‌لك‌روپیه قیمت داشت با یك‌عدد مروارید و دیـگراجناس به رسم پیشکش گذرانید. به رستم‌خان فیل مرحمت نمودم.

نهم‌آبان‌ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده ومهابت‌خان را آورده معروضداشت که چون‌آن فرزند به برهانپور رسید باآنکه بسیاری از مردم بنابـرشدت باران وبرآمدن او عقب مانده بودند به‌موجب حکم، بی‌تامل و توقف ازآب گذشته به تعاقب بیدولت علم اقبال برافراخت، وبیدولت ازشنیدن این خبرجاتکاه سراسیمه طی‌مسافت می‌نمود و از شدت باران وافراط لای وگل وکوچ بی‌دربی چاروای باربرد ر از کار رفته بود از هـرکس هرچه در راه می‌ماند بز پس نمی‌گردید و اوبا فرزندان ومتعلقان نقدجان غنیمت شمرده بـه اجناس نمی‌پرداخت.

عساکراقبال از کریوه بهنکارگذشته تا پرگنه‌انکوت که از برهانپورقریب چهل کروه مسافت‌است به‌تعاقب اوشتافتند؛ و اوباین حال تاقلعهٔ ماهور رفت، وچون دانست که جادورای و اودارام را وسایردکنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهندکرد، پرده‌آزرم نگاه داشته آنها را رخصت نمود، وفیلان‌گرانبار وبا دیگراحمال واثقال، درقلعهٔ مـذکور به اودارام سپرده به جانب ولایت قطب‌الملك رو نهشد. چون برآمدن اواز قمروپادشاهی به‌تحقیق پیوست فرزند سعادتمند به‌صوابدید مهابت‌خان وسایردولتخواهـان از پرگنه مذکورعنان مرجعت معطوف داشته درغرهٔ آبان‌ماه الهی داخل برهانپور گشت.

راجه سارنگدیو با فرمان مرحمت عنوان نزدآن فرزند رخصت شد. قاسم‌خان به‌منصب چهارهزاری ذات و دوهزارسو رسرافرازی یافت. میرك معین بخشی کامل را حسب الالتماس مهابت خان به خطاب خانــی سرافرازی بخشیدم. الف‌خان وقیام خانی ز صوبه پتنه آمده ملازمت [۳۰۵ الف] نموده به‌حراست قلعه کانگره مقررفرموده علم‌عنایت کردم. غرهٔ آذرماه الهی باقی خان از جوناگر آمده ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر به مرتبه ثالث: چون خاطر ز مهم بیدولت واپرداخت وگرمای هندوستان به‌مزاج من سازگار نبود دوم‌ماه مذکورموافق غره شهرصفرمقرون به خیروظفر از دار لبرکت اجمیر به عزم سیروشکارخطه دلپذیر کشمیر نهضت مــوکب اقبال اتفاق فتاد. قبل ازین عمدة‌ـ السلطنه آصفخان را به‌صاحب صوبگی بنگاله اختصاص بخشیده بدان صوب رخصت فرموده بودم. چون خاطربه صحبت او الفت ومؤانست گرفته و او درقابلیت واستعداد ومــزاجدانی از دیگر بنده‌ها امتیاز تمام دارد، بلکه دراقسام شایستگی بــی‌همتا است وجدائی او برمن گرانی می‌کرد ناچارفسخ آن عریمت نموده به مــلازمت طلبیده بودم، درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت‌آستانبوس دریافت. جگت‌سنگه ولدرانا کرن رخصت وطن شده به‌عنایت خلعت وخنجر مرصع سرافرازگشت. راجه سارنگدیو عرضداشت فرزند سعادتمند شاه پرویز ومدار لسلطنه مهابت‌خان آورده، آستان‌بوس نمود. مرقوم بودکه خــاطراز مهم بیدولت جمع شده و دنیا‌ـ داران دکن‌کام ناکام شرایط طاعت وفرمان‌برداری به تقدیم مــی‌رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرموده به سیروشکار خوشوقت باشند و از ممالك محروسه هرجا پسند افتد و به مزاج اشرف سازگارباشد تشریف برده به‌نشاط دل‌وکام بخشی، روزگارمسعود بسر برند.

بیستم‌ماه مذکورمیرزا والی از بهورنج آمده ملازمت نمود حکیم‌مؤمنا به‌منصب هزاری سرافراز گردید. اصالتخان پسرخان جهان حسب‌الحکم از گجرات آمــده دولت زمین‌بوس دریافت. درین‌ولا عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن مشتمل بر کشته شدن راجه‌گردهر رسید. شرح ین سانحه‌آنکه یکی ازبرادران سیدکبیربارهه‌که ملازم فرزند اقبالمند شاه‌پرویز بود شمشیرخود را به جهت روشن ساختن وچرخ زدن به صیقلگری‌که متصل بــه خانه راجه گردهر دکان [۳۰۵ ب] داشته می‌دهد و روز دیگر که به‌طلب شمشیرمی‌آیدبرسراجوره‌گفتگو می‌شود. نفران سیدچوب چند به صیقلگرمــی‌زنند. مــردم راجه به‌حمایت وآن نفر را شلاق می‌زنند. اتفاقا دوسه جوانی از سادات بارهه درآن حــوالی منزل داشتند، ازین غوغا وقوف یافته به‌کومك سید مذکورمی‌رسند وآتش فتنه درمی گیرد و درمیان سادات و راجپوتان جنگ

می‌شود و کار به تیر و شمشیر می‌کشد. وسه کس به قتل می‌رسند. سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را به کومك می‌رساند. درین وقت راجه گردهر با جمعی از راجپوتان واقوام خود چنانچه رسم هنود است برهنه نشسته طعام می‌خوردند. از آمدن سید کبیر وشدت سادات وقوف یافته مردم خود را به درون حویلی درآورده در راه مضبوط می‌سازد. سادات دروازهٔ حویلی را آتش زده، خود را به درون می‌اندازند وجنگ به جایی می‌رسد که راجه گردهر با بیست‌وشش نفر از ملازمان خود کشته شد وچهل کس دیگر زخم برمی‌دارند وچهار کس از سادات نیز به‌قتل می‌رسند. بعد از کشته شدن راجه گردهر سید کبیر اسپان طویله او را گرفته به خانه خود مراجعت می‌نماید.

امرای راجپوت برقتل راجه‌گودهر وقوف یافته فوج‌فوج از منازل خود سوار می‌شوند وتمام سادات بارهه به‌کومك سید کبیر شتافته درمیدان پیش ارك مجتمع می‌گردند وآتش فتنه وفساد وآشوب شعله سرمی‌کشد؛ ونزدیك به‌آن می‌رسد که شورش عظیم برپا شود. مهابت خان ازین آگهی فی‌الفور سوار گشته خود را می‌رساند، وسادات را به درون ارك آورده راجپوتان را به روشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده، وچندی از عمده‌ها را همراه‌گرفته به منزل‌خان عالم که درآن نزدیکی بوده می‌برد وچنانچه باید دلاسا می‌نماید، ومتعهد ومتکفل تدارك این می‌گردد.

چون این خبر به شاهزاده می‌رسد آن فرزند نیز به منزل خان عالم رفته به زبانی که لایق حال بوده تسلی می‌نماید وراجپوتان را به‌منزل می‌فرستد. روز دیگر مهابت‌خان به خانه راجه گردهر رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می‌کند و از تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را به دست آورده مقید [۳۰۶ الف] می‌سازد وچون راجپوتان بغیراز کشتن اوتسلی نمی‌شدند بعد از روزی چند او را به پاداش می‌رساند.

بیست وسیوم محمدمراد را به‌خدمت فوجداری سرکاراجمیرمقررداشته رخصت‌فرمودم. درین راه پیوسته به نشاط شکارخوشوقت بودم.روزی دراثنای شکار دراج تویغون که تاحال بنظر درنیامده بود به بازگیراندم. اتفاقا بازی‌که اوراگرفت نیز تویغون بود. بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتراست، وگوشت بودنه کلان که اهل هند کهاکو گویند از قسم بودنه خرد که جنگی باشد بهتر. همچنین‌گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم‌گوشت حلوان لذیذ و راست مزه است. محض بجهت امتحان مکررفرموده‌ام که از هر دویك قسم طعام پخته‌اند که از قرار واقع تمیز و تشخیص کرده شود بنابرین مرقوم می‌گردد

دهم دی‌ماه به‌حوالی پرگنه رحیم‌آباد قراولان خبرشیری آوردند به ارادتخان و فدائیخان حکم شد که هل آتش را که در رکاب حاضرند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پی آنها خود سوار شده متوجه شکار گشتم. از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشتررانده پهلوی آن را بنظردرآوردم و به یک زخم بندوق افتاد وجان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه شیر که شکار کردم دربزرگی وشکوه وتناسب اعضا مثل این شیری به‌نظردرنیامده. به مصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب وجثه بکشند هشت ونیم من سنگ جهانگیری وزن شد. طولش از فرق سرتا دم سه ونیم ذرع و دوطسو برآمد.

درشانزدهم بعرض رسید که ممتازخان حاکم آگره به جوار رحمت ایزدی پیوست. اول درپیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والدبزرگوارم پیوست، ومن چون قدم به‌عالم وجود نهادم آن حضرت به‌من لطف نموده ناظر برکارمن ساختند. مدت پنجاه وشش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضاجویی خدمت من کرد وهرگز ازو غباری برحواشی خاطرم ننشست حقوق خدمت وسبقت بندگی او زیاده بر آن است که متصدی نوشتن توان شد. ایزدتعالی اورا غریق بحرمغفرت خویش گرداناد. مقرب‌خان را که ازقدیمیان و بابریان این دولت است به حکومت وحراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم. درحوالی فتحپور مکرم‌خان وعبدالسلام برادراو سعادت زمین‌بوس دریافتند.

بیست‌ودوم درقصبه متهره جشن وزن قمری آراستگی یافت. وسال پنجاه‌هفتم از عمراین نیازمند درگاه بی‌نیاز به مبارکی وفرخی آغازشد. درحوالی متهره برکشتی از راه دریا سیر کنان و شکارافکنان متوجه‌گشتم. دراثنای راه قراولان به‌عرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شده ازکشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه‌هاش خرد بودند فرمودم که به دست گرفتند ومادر آنها را به بندوق زدم.

دراین‌ولا به عرض رسید که گواران و مزارعان آن روی آب جمنه از دزدی و راهزنی دست باز نمی‌دارند و درپناه جنگلهای انبوه ومحکمهای دشوارگذار به تمرد وبیباکی روزگار بسربرده مال واجبی به‌جاگیرداران نمی‌دهند. به‌خان‌جهان حکم فرمودم که جمعی ازمنصبداران باتش خود را همراه‌گرفته تنبیه وتأدیب بلیغ نماید وقتل وبندوتاراج نموده محکمه وحصار آنها را به‌خاک برابرسازد، وخاروبن فتنه وفساد آنها رااز بیخ برکند. روز دیگرفوج ازآب گذشته گرم‌وچسبان تاختند. چون فرصت گریختن پای جهالت افشرده جنگ دربرابر کردند وکس بسیاری بقتل رسید وزن وفرزند آنها به اسیری رفت وغنیمت فراوان به‌تصرف سپاه

منصور افتاد.

غره بهمن‌ماه رستم‌خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافـراز ساخته بـدان صوب فرستادم. دوم ماه مذکورعبدالله پسرحکیم نورالدین تهرانی را درحضورفرمودم که سیاست کردند وشرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر وسامان درشکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران‌گریخته به صدفلاکت وپریشانی خودرا به‌هندوستان انداخت، و به وسیله اعتمادالدوله درسلك بنده‌های درگاه منتظم گردید. و از [۳۰۷ الف] مساعدت بخت به اندك زمان پادشاه‌شناس گشته داخل خـدمتگاران نزدیك شد ومنصب پـانصدی و جاگیرمعموره یافت. لیکن از آنجا که حوصله‌اش تنگ بـود تاب مکارمت این‌دولت نداشت بـا طالع تیث در ستیز افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبـان را به شکوه خداوند خویش آلوده می‌داشت. دریناولا مکرر بعرض رسید کـه هرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر می‌شودآن حق ناشناس درشکایت وآزردگی می‌افزاید معذالك نظر بـه مراحمهایی کـه درحق او به ظهور آمده مرا بـاور نمی‌افتاد تـا آنکه از مردم بی‌غرض کـه در محافل و مجالس حرفهای بی دبانه ازو نست بـه من شنیده بودند استماع افتاد و بـه ثبوت پیوست. بنابرین به‌حضور طلبداشته سیاست فرمودم. مصرع: زبان سرخ سر سبز می‌دهد برباد

چون قراولان به عرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیری می‌باشد که‌متوطنان این حدود ازآسیب او در محنت وآزارند بـه فدائیخان حکـم شد که حلقهای فیل همراه بـرده بیشه را محاصره نماید؛ وازپی او خود سوار شده به بیشه درآمدم بغایت جند وچسپان بنظر درآمد. به یك‌زخم بندوق کارش تمام شد. روزی به‌نشاط شکارخوشوقت بودم. دراج سیاهی به بازگیرانده، فرمودم که درحضور حوصله‌اش را چاك نمایند از چینه‌دان او موش برآمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گاوی این بـه این تنگی موش درست را به چه طریق فرو برده‌ا بی‌اغراق اگر دیگری نقل می‌کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شده بنابر غرایب مرقوم گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملك دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگه پسرراجه باسو به اشارت بیدولت به‌کوهستان شمالی پنجـاب که وطن اوست رفته یوزش انداخته صادق خان را به تنبه وتأدیب اوتعیین فرموده بـودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد. دریـن ولا مادهوسنگه بـرادر خـود او را به‌جهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم. وحکم شد کـه نـزد صادق خان [۳۰۷ ب] رفته بـرهم زن هنگامه

مفسدان بیعاقبت گردد. روزدیگر زسواد شهرکوچ فرموده بهسلیم کدهنزول اقبل اتفاق افتاد. وچون خانه راجه‌کشن داس برسرراه واقع بود ومبالغه والحاح بسیارنمود حسب‌الالتماس او سایهٔ دولت برمنازل او نداخته‌آن قدیم‌الخدمت راکامیاب این آرزو گردانیدم، وازپیشکشهای او قلیلی بهجهت سرافرازی اوپایهٔ قبول یافت.

بیستم ازسلیم‌کده کوچ‌شد. سیدبهوه بخاری را بهحکومت دهلی که وطن‌مألوف اوست والحق این خدمت را بیش‌ازین هم خوب سرکرده بلند پایگی بخشیدم.

آمــدن علــی محمد حاکمزاده تبت: درینوقت علی محمد پسرعلی رای حاکم تبت بفرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهرشدکه علی رای بــه این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفرط داشت واز دیگر اولادگرامی‌تر می‌دید ومی‌خواست‌کـه اورا جانشین خود سازد وبنابراین محسود برادران‌گشت وآزردگیها درمیان آمده.ابدال پسر علی رای که رشیدترین اولاد اوست ازین غیرت وآزردگی بهخان‌کاشغر متوسل شده‌آنها ر حامی خود ساخت‌کــه چون علی رای بغایت پیرو منحنی شده گر زمان مــوعود در رسید بـه حمایت والی‌کاشغر حاکم ملك تبت شود و علی رای ازین توهم‌کــه مبادا برادران قصد اوکنند و در ملك او شورش افتد مشارالیه را روانــه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که بـه حمایت و روایت اولیای دولت‌کارش رونــق و نظام پذیرد.

غره سفند ارمذ ماه در نواحی پرگنه انباله منزل شد. لشکری پسر امام وردی‌که از بیدولت گریخته خــود را به خدمت فرزند سعادتمند شاه پرویز رسانیده بــود دربن تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. عرضداشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بــر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته‌ای‌که مشارالیه نزد مهابت خان فرستاده بــود و اظهار بندگی و دولتخواهی نموده به نظر درآورد. بـاز لشکری را نزد آن فرزنــد فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهــزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان عالــم مرسل [۳۰۸ الف]گشت،بهالتماس‌آن فرزندفرمان استمالت‌مبنی برعنایت بیغایت بهاسم عادلخان قلمی فرموده خلعت بانادری خاصه مرحمت شد؛ وحکم فرمودم‌که اگرصلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور باغ سرهند محل نزول بارگاه‌جلال‌گشت درکنارآب بیاه صادقخان و مختارخان واسفندیار و راجه روپ چندگوالیاری و دیگر امراکه به‌کومك او مقرر بودنـد خاطر از ضبط و ربط‌کوهستان‌شمالی و.پرداخته سعادت‌آستان‌بوس‌در یافتند. بالجمله جگت‌ــ

سنگه به اشارت بیدولت خود را به کوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ وچون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال و کریوه‌های دشوار بسر برده به تاخت وتاراج رعایا وزیردستان و بال انداخت، تا آنکه صادق خان به‌آن حدود پیوست و به مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را به قید ضبط درآورده، استیصال آن بسعادت را وجه همت ساخت مشارالیه قلعهٔ مورا استحکام داده متحصن شد وهرگاه قابو یافتی از آن محکمه برآمده، بافوجی ازبنده های پادشاهی جنگ گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد و ازکمک ومدد دیگر زمینداران مأیوس گشت و سرافراز ساختن برادر خرد موجب اضطرار ودلتنگی اوشد. ناگزیربروسایل برانگیخته بخدمت نورجهان بیگم التجا آورد واظهارندامت وخجالت نمود. به ستشفاع ایشان توسل جست و به جهت دلجویی وخاطرداری ایشان رقم عفو بر جرایم عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ عرایض متصدیان دکن رسید که بیدولت با لعنت‌الله وداراب ودیگر پروبال شکسته‌ای چند به حال تباه و روز سیاه ازسرحد قطب‌الملک گذشته به جانب اودیسه و بنگاله رفت و درین سفر خرابی بسیار به حال او وهمراهان راه یافت وکس بسیاربه‌هنگام فرصت سروپا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش‌گرفتند. ازجمله روزی میرزا محمد پسر افضلخان دیوان او با والده وعیال خود به وقت کوچ گریخت و چون خبربه بیدولت رسید جعفروخان قلی اوزبك وچندی دیگر ازمردم اعتمادی خود را به تعاقب اوفرستادکه‌اگر زنده توانند به دست آورد فبها، والا سر اورا بریده به حضور بیارند. نام برده‌ها به سرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده درداشتی [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. اوازین حادثه‌آگاهی یافته والده وعیال خود را به جانب جنگل برده پنهان کرد و خود بامعدودی ازجوانان‌که اعتماد همراهی به‌آنها داشت مردانه پای همت افشرده به‌کمانداری ایستاد ظاهراً جوی‌آبی وجهله هم درمیان بود. سید جعفر خواست‌که نزدیك آمده به تیتال و فریب او را از راه برد هرچند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود دروا اثر نکرد وجوابش به تیر جانستان حواله داشت وبغایت جنگ مردانه کرد خانقلی و چندی دیگر از مردم بیدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیزرخمی شد و خود به زخمهای کاری نقد هستی درباخت لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی‌رمق ساخت و بعدازکشته شدن سر اورا بریده پیش بیدولت بردند.

چون بیدولت ازحوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت افضل خان را بجهت طلب کومك ومدد نزد عادلخان وعنبر فرستاده بازوبند بجهت عادلخان و اسب وفیل وشمشیرمرصع

برای عنبر مصحوب او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آرد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گوید که ما تابع عادلخانایم و امروز عمده دنیاداران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود، اگر او قبول این معنی نموده بنده موافقت و متابعت می‌کنم و در آن صورت هرچه فرستاده‌اند می‌گیرم والاّفلا. افضلخان نزد عادلخان می‌رود و او بعنایت بد پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگاه می‌دارد، و به حال او نمی‌پردازد، وانواع خواری می‌فرماید، وآنچه بیدولت به‌جهت او وعنبرفرستاده‌بود همه‌را غایبانه ازو طلب‌نموده متصرف می‌شود، و مشارالیه درآنجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به روزسیاه می‌نشیند. القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهای درست راه دور و دراز طی نموده و خود را بـه بندرمچهلی پتن کـه به قطب‌الملک متعلق است رسانید و پیش‌از رسیدن خود به‌آن‌حوالی کس خود را نزد قطب‌الملک فرستاده [۳۰۹ الف] به انواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملک جزوی ازنقد وجنس بـه رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود نوشت‌که بدرقه شده از حدود متعلقه خویش بسلامت بگذارند، وجماعت غله فروشان وزمینداران را دلاسا نموده مقرر داشت‌که اردوی اوغله وسایر ضروریات می‌رسانیده باشند.

بیست وهفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آمدم. اتفاقاً از جویی‌که سنگلاخ بسیار داشت وآبش تند می‌گذشت عبور واقع شد. یکی ازشربتچیان شکارکرك خوان طلایی‌که مشتمل برخوانچه وپنج پیاله با سرپوش در خریطه‌کرباسی نهاده وسر آن را بسته دردست داشت دروقت‌گذشتن پایش به سنگی می‌خورد و ازدستش می‌افتد. چون آب عمیق بود وسخت تند می‌رفت هرچند تفحص کردند و دست وپا زدند اثری ازآن ظاهرنشد روزدیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی ازملاحان و قراولان را حکم فرمودم‌که همانجا رفته باز از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقاً در جایی‌که افتاده بود به دست آمد، و غریب‌تر آنکه اصلا زیر و بالا نشده و یك قطره آب درپیاله‌ها در نیامده بود. واین مقدمه نزدیك است به‌آن‌که چون هادی برمسند خلافت‌نشست انگشتر یاقوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نزد هارون فرستاد و آن انگشتری را طلب داشت. قضا را درآن وقت هارون برلب دجله نشسته بود. چون خادم او ادای رسالت نمود هارون به خشم رفته، گفت‌که من خلافت را بـه تـو روا داشتم تـو یك انگشتری را به من روانداری. از شدت غضب انگشتری را دردجله انداخت. بعد از چند ماه

که به حسب تقدیرهادی در گذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمود که به دجله درآمده، جایی که انگشتر انداخته‌ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع ودستیاری قبال در غوطه اول انگشتری را یافته برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآورد که یك پای [۳۰۹ ب] او خار داشت وپای دیگرش خار نداشت چون در نرومادة ما بهالامتیاز همین خارست بطریق امتحان از من پرسید که این نر ست یا ماده، بداهتاً گفتم که این ماده است. بعداز آن شکمش را پاره کردند چند بیضه پیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که بـه چه علامت دریافتید؟ گفتم کـه سر و نوك مـاده نسبت به نر خرد می‌باشد و به تتبع و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حنق گویند از سرگردن تـا چینه دان یکی می‌باشد و زجرز به خلاف همه از سرگلو تـا چهار نگشت یك حنق است، باز دو شاخ شده بـه چینه دان پیوسته و از جایی که دو شاخ می‌شود سربند است گـره طوری به دست محسوس می‌گردد و از کلنگ عجیب‌تـر است، جنق او بطریق مـارپیچ از میان ستخوان سینه‌گذشته تادمغازه رفته و ازآنجا بـازبرگشته بـه گلو پیوسته است. چـرز دو قسم می‌باشد. یکـی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست. آنچه سیاه ابلق است نرست و هرچه بور ست ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهـر شد و از بور بیضه ومکرر متحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد واقسام ماهی خوب به جهت من می‌آرند بهتریـن ماهیهای هندوستان رو هـو ست و از پس آن برین و هر دو پـولکدار می‌باشد و در شکل و شمایل نـزدیك یکدیگر، و هـر کس زود تفریق نمی‌توانـد کـرد. همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کمیست و مگر صاحب ذایقهٔ عالی دریابد که لذت گوشت روهـو اندك بهتر ست.

آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهـم جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۳ هـزاروسی وسه هجری بعداز گذشتن یك پهرو دو گهری از روزمذکور نیراعظم که عطیه بخش عالم است بـه بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی‌داشت. بنده‌های شایسته به اضافه منصب وازدیاد مراتب سربلندی [۳۱۰ الف] یافتند. حسن‌الله پسرخواجه‌ابوالحسن ازاصل واضافه به‌منصب هزاری وسیصد

سوارممتازگشت محمد سعیدالله پسراحمد بیگ خان کابلی به هزاری وسیصد سوار سرافراز شد. میرشرف دیوان بیوتات وخواصخان هریك به منصب هزاری سر بلند گردیدند. سردارخان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعداز این در وقت سواری و بیرون آمدن از دولتخانه آدم معیوب را از قسم کور وگوش و بینی بریده پس مجذوم و انواع بیمار نگذارند که به نظر درآید.

نوزدهم جشن شرف آراستگی یافت. الله ویردی برادر امام ویردی از پیش بیدولت گریخته، به درگاه آمد. به‌عنایت بیعت سرافرازی یافت. چون خبرآمدن بیدولت به سرحد اودیسه به‌تواتررسید فرمان به‌اسم شاهزاده ومهابت خان وامرایی که به‌کمك آن فرزندمقررند به تأکید صادر شدکه خاطرازضبط ونسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه الهآباد و بهار گردند. گر به حسب اتفاق صاحب صوبه بنگاله پیش ره او را نتواندگرفت و قدم جرأت وجلادت پیش ننهد به صدمات افواج قاهره که در ظل رایت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم اردی‌بهشت ماه فرزند خان جهان را به صوب دارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودم که درآن نواحی بوده منتظراشارت باشد. اگربه خدمتی حاجت افتد وحکم فرمایم به‌مقتضی وقت به‌عمل آورد. به مشارالیه خلعت خاصه با نادری تکمه مروارید وشمشیرمرصع خاصه و به صالحخان پسر او اسپ وخلعت عنایت شد

درین‌تاریخ عرضداشت عقیدتخان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بودکه حسب‌الحکم فرزند اقبالمند شاه پرویز همشیره رجه گجسنگه را در عقد ازدواج خود درآورد. امیدکه قدمش به این دولت مبارك وفرخنده باد. ونیز مرقوم بودکه ترکمان خان را از پتن طلبیده عزیزالله را به‌جای او مقرر فرمودند، وجان سپار خان نیز حسب الطلب آمده ملازمت نمود.

وقتیکه بیدولت ازآب برهانپور راه ادبارپیش گرفت، میرحسام‌الدین نظر برکردارزشت خود افگنده دربرهانپور [۳۱۰ ب] نیارست بود. فرزندان را همراه گرفته به جانب دکن رخت ادبار کشیدکه درپناه عادلخان روزگار بسر برد. قضارا ازحوالی پیشترعبورواقع می‌شود جان سپارخان وقوف‌یافته جمعی را برسرراه می‌فرستد واورا بامتعلقان گرفته پیش مهابتخان می‌آورد. مهابت خان مقید ومحبوس داشته یك لك روپیه ازنقد وجنس ازو گرفته وتحصیل نموده جادورای واودارام فیلان بیدولت راکه درقلعه ماهورگذاشته بود همراه گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیز که درحوالی دهلی از نزد بیدولت به‌جهت عرض مقاصد اوآمده بود اورا راه سخن سازی نداده وحواله مهابت خان نموده بودم و بعدازشکست وخرابی اومهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنایی قدیم بـه عادل خـان داشت وچند سال بـه وکالت خان جهان دربیجاپور بـود درین ولا مهابت خان باز اورا نـزد عادلخان بـه رسم حجابت فرستاد ودنیاداران دکن کام ناکام به‌تقاضای وقت وبرآمـد کار منظورداشته اظهار بندگی ودولتخواهی نمودند. عنبر مقهورعلی شیرنامی ازمردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز وفروتنی ظاهرساخت. چنانچه به‌مهابت خان ازعالم نوکرعرضداشت نوشته قرار داده بود که درديولگام آمده مهابت‌خان را ببیند وپسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته درخدمت فرزند اقبالمند بازدارد. مقارن این‌حال نوشته قاضی عبدالعزیزرسید که عادلخان ازصمیم قلب اختیار بندگی ودولتخواهی‌نموده قرارداده که ملامحمد لاری را که وکیل مطلق ونفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملابابا می‌گویند و می‌نویسند با پنجهزار سوار فرستد که پیوسته درخدمت بسر برد ومتعاقب رسیده دانند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بود کـه آن فرزند بـه عزم استیصال بیدولت متوجه [۳۱۱ الف] الله‌آباد وبهارگردد، درینولا خبر رسید که با وجود ایام برسات و شدت باران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقبال ازبرهانپورکوچ فرموده درلعل باغ منزل گزیـد، ومهابت خان تـا آمدن ملامحمد لاری در برهانپور توقف نمود کـه چون مشارالیه برسد خاطر ازنسق وضبط آن حدود پرداخته به اتفاق وبه خدمت فرزند اقبالمند شتابد. لشکرخان وجادورای و ودارام ودیگر بندها را مقررنمود که به بالاگهات رفته درظفر نگرباشند. جان سپارخان را بـه دستورسابق رخصت فرمود. اسد خان معموری را به ایلچپور بازداشت منوچهرپسرشاهنوازخان را به خانهاپورتعیین نموده (رضویخان را به‌نهابیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید.

درین تاریخ خبررسید که لشکری فرمان را به عادلخان رسانید و او شهررا آئین بسته چهارکروه استقبال نموده جهت فرمان وخلعت برآمده تسلیمات وسجدات بجای آورد.

دربیست ویکم سروپا بجهت فرزند داور حش وخان اعظم وسیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان را به حکومت وحراست لاهورسرافرازساخته خلعت وفیل عنایت نموده رخصت‌فرمودم. منصب اوچهارهزاری ذات وچهارهزار سوارحکم شد. ملتفت خان پسرمیرزا رستم به منصب هزاردوپانصدی وسیصد سوار درق عزت برافراخت.

روزی درشکار بعرض رسید که ماری سیاه کفچه ماردیگر را فروبرده به سوراخ در-

آمده، فرمودم که آنجا را کنده مار را برآورند. بی‌اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظردرنیامده بود. چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری را که فروبرده بود درست برآمد. اگرچه ازقسم دیگر بود اما درضخامت ودرازی اندك تفاوتی محسوس می‌شد.

درین ولا ازعرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابت خان عارف پسرزاهد را سیاست فرموده اورا با دوپسردیگر محبوس [۳۱۱ ب] و مقید کرد. ظاهرا آن بی‌سعادت خون گرفته عرضداشتی به خط خاص خود به جنس به بیدولت نوشته ازجانب پدر وخود اظهار اخلاص ودولتخواهی وندامت وخجالت نموده بود. قضا را آن نوشته به دست مهابت خان می‌افتد عارف را به حضورخود طلبداشته نوشته را به اومی‌نماید. چون خود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد، ولاجرم او را سیاست فرموده پدرو برادرنش را محبوس گردانید.

غرۀ خرداد به‌عرض رسید که شجاعت‌خان عرب درصوبه دکن به اجل‌طبیعی درگذشت. درین ولا ازعرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بود که بیدولت داخل ملك اودیسه گردید.

تفصیل این اجمال آنکه مابین سرحد اودیسه و دکن دربندی واقع است که ازیك طرف کوه بلند دارد و درجانب دیگرجهله‌دریاست و حاکم گلنکنده در اینجا دربندی وحصاری ساخته به‌توپ وتفنگ استحکام داده، وعبورمردم بی جازت واشارت قطب‌الملك ازآن دربند متصور ومیسرنیست. بیدولت به رهنمونی و بدرقۀ قطب‌الملك ازینجا گذشته به ولایت اودیسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان برسر زمیندار کروهه رفته بود. ازسماوح این حادثه غریب که بی‌سابقه خبرو آگاهی اتفاق افتاد متردد ومتحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بازداشته به موضع پیپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمده بسائی خود را همراه گرفته به مقام کتك که ازپیپلی دوازده کروه به جانب بنگاله است شتافت وچون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن جمیعت وانتظام احوال نشد و استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و ازهمراهان چنانچه باید ایمن نبود ازکتك گذشته به بردوان که صالح برادرزاده آصف خان مرحوم جاگیردارآنجا بود رفت. درابتدا صالح استبعاد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمی‌کند تا آنکه کتابت لعنت‌الله مشتمل بر استمالت او میرسد. صالح بردوان را محکم ساخته نشست وابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثرحیرت زده گشت. ناچار با وجود آنکه اکثری ازکومکیان وسپاه او دراطراف بلاد متفرق ومتلاشی بوده در اکبرنگر پایۀ همت استوار نموده، به استحکام حصار وجمع آوردن سپاه ودلاسای رؤسای حیل وحشم

پرداخت، واسباب و آلات طعن وضرب ونبرد وحرب مهیا ساخت. ددین ولا نشانی ازبدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیرربانی وسرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود از کتم عدم به عالم ظهورجلوه‌گرشد. ازگردش روزگارکج رفتار واختلاف لیل ونهارگذر بربن سمت تفاق افتاد. اگرچه درنظرهمت مردانه قسمت ووسعت این‌ملك جولا- نگاهی بل‌پرگاهی بیش نیست، مدعا ازین رفیع تر ومطلب ازین عالی‌تـراست لیکن چـون برین سرزمین‌گذار افتاده سرسری نمی‌توان‌گذشت. اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض ازدامن ناموس وخانمان اوکوتاه ست به فراغ خاطر روانه‌گردد و اگرتوقف مصلحت خود می‌داند به هرگوشه‌که ازین ملك التماس نماید عطا می‌فرماییم. ابراهیم‌خان در جواب نوشت‌که حضرت شاهنشاهی این دیار را بـه بنده سپرده‌اند امانت بـا سروجان همراه است.

ضمیمهٔ جهانگیر نامه

تألیف:

محمد هادی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مقدمه

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لاتحصی ولاتعد مریگانه پادشاهی را سزاست که ذات لازم البرکات اقلیم‌گشایان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالم و سبب انتظام دوام سلسله بنی آدم گردانیده، تا به تحریک تیغ آبدار وسنان شعله بار تعریث متمردان نابرخوردار تهلیث اقوی، و اغنیای کفر فجار فرمایند که از میامن سعی و اجتهاد بیغ و افشاندن خون فسد مفسدان به پلارك بیدریغ کار سلطنت نظام وحال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان درعهد راحت مهد او بر بستر امن و امان استراحت نمایند. و نعمت و درود و صلوات نامحدود برحضرت خاتم‌النبیین و سیدالمرسلین که وجود عدیم المثالش جهت رواج دین متین مبعوث بود به سیف و سیاست عدالتش منزه و مبرا از شوائب میل و حیف. و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمه معصومین سلام‌الله علیهم و اجمعین باد.

اما بعد چون خاطرشکسته این بی‌بضاعت خاکسار بیمقدار دلیل‌طریق نامرادی محمد هادی از اوان اهتزاز صباء صبی و اوایل نشو ونما الی یومنا هذا که شصت مرحله ازسنین عمرطی کرده به علم تاریخ وفن سیر رغبت دارد وبر اکثر کتب اخبار وآثار انبیاء مرسلین وسلاطین حشمت آیین به دیده عبرت بین عبور ومرور کرده است، ازآن جمله حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه که از عاظم سلاطین نامدار تیموریه بهندوستان بوده و به شوکت و شهامت معروف، وبه سیاست وعدالت موصوف آمده، هژده ساله احوال فرمانروایی خود را بشرح وبسط تمام خود بقید تحریردرآورده و به نظراین قاصررسیده چون ساده وبی‌تکلفانه نوشته است دل‌پسند ومرغوب گردید وبه خط دستخط خویش دررشته تحریر کشید درآن وقت بخاطرناقص رسید که چون لب‌تشنگان بادیه اخبار به ین مقام رسند ازته جرعه زلال حکایت

ماضیه متمتع نگردند وتشنه استماع آن باشند. بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تاآخر ایام حیات آن خسروجم جاه ارچند نسخه معتبرجمع وتالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود ازتاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده‌اند رقم ازبدو ولادت تا روزجلوس بر اورنگ خلافت نیزنگاشته الحاق ومستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گردانید. ومن الله الاعانت و لتوفیق.

ذکر اسامی آبای حضرت جنت‌مکانی: القاب واسامی گرامی آبای‌عظام واجداد کرام حضرت شاه جنت‌مکانی باین‌ترتیب‌است: ابوالمظفرنورالدین‌محمدجهانگیربن‌جلال‌الدین محمد اکبربن نصیرالدین محمد همایون بن ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب‌الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

ذکر ولادت حضرت جنت مکانی: چون‌حضرت‌عرش آشیانی بجهت‌بقای کارخانه سلطنت وجهانبانی همواره زدرگاه ایزد جهان آفرین خلفی که شایستهٔ افسرو اورنگ مسند آرای دانش وفرهنگ باشد مسألت می‌نمودند وباطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیلهٔ این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می‌بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایهٔ سریرخلافت مصیر معروضداشتندکه شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر وباطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت و سطه به شیخ فرید شکر گنج می‌رسد درقصبه سیکری که دوازده کروهی دارالخلافهٔ اکبرآباد واقع است می‌باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او درمیان نهند امیدکه نهال مراد به آبیاری دعای اوبرومندگردد و چهرهٔ مقصود درآیینهٔ ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند، و شیخ روشن ضمیرآگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودندکه من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشدکه بتأئیدات ظاهری وبطنی شما بدولت بزرگی وبزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده برزبان گذرانیدکه مبارك باشد ما هم آن نونهال دولت واقبال را هم نام خود ساختیم.

ازآنجاکه ازصدق نیت ورسوخ اعتقاد بود دراندك مدتی شجره‌امید به ثمرهٔ خواهش باوررشد. چون هنگام وضع حمل نزدیك رسید والده ما جده حضرت‌شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت وفرط اخلاص به خانهٔ شیخ فرستادند درآن مکان میمنت نشان‌روزچهارشنبه

هفدهم ربیع‌الاول سال نهصدو هفتاد وهفت هجری بطالع میزان درموضع فتحپوربمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاه وجلال طلوع فرمود. این نوید روح افزا وبشارت نشط آرا در دارالخلافه اکبرآباد بـه سمع حضرت عرش آشیانی رسید. جشن عالی وطوی عظیم ترتیب یافت وبه استماع این مژده خرمن خرمن زرنثارشد، وبه جهت ادای شکر این موهبت، حکم طلاق جمیع زندانیان‌که درقلاع ومداین بودند شرف ارتفاع یافت، وبه موجب قرارداد آن سلاله دودمان خلافت وجهانگیری را سلطان سلیم نام‌گذاشتند.

اگرچه فضلا وشعرا درتاریخ ولادت اقدس مضامین غریب ومعانی عجیب یافته قصاید غرا درسلك نظم‌کشیدند، ازآنجمله یکی «درشهوار لجه اکبر» ودیگـری «گوهـردرج اکبر شاهی» یافته اما خواجـه حسین هـروی ازقدرت طبع وحدت فهم قصیده‌ای گفته‌که‌کارنامه سخنوران‌توان دانست. مصراع ول هربیت تاریخ جلوس آن‌حضرت‌است ودوم‌تاریخ ولادت حضرت شاهنشاهی وبالزام این دوکارمشکل بـه معانی رنگین وتازگی الفاظ آراسته و این چند بیت ازآن قصیده است‌که به تحریردرمی‌آورد.

من‌النوادرالتاریخ

لله الحمد زیـبی جاه و جلال شهریار / گوهـر مجـد محیط عدل آمـد برکنار
طایری ازآسمان جاه وجود آمـد فـرود / کوکبی از عزت و از ناز گـردید آشکار
گلبنی زینگونه بنمودند بـر دور چمن / لاله‌ای زینگونه بگشود از میان لاله زار
شاد شد دلها کـه باز از آسمان عدل و داد / باز دلها زنده شد کـز مهر ایام بهار
آن هلال برج قدر و جاه وجود آمد برون / و ز نهال آرزوی جان شه آمد بـه بار
شاه اقلیم وفا سلطان ایـوان صفـــا / شمع جمع بیدلان کـام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقـــران / پادشاه نامـدار و کامجـوی کامگار
کامل دانای قابل اعـدل شاهان دهـر / عادل اعلای عاقل بـی عدیل روزگار
سایهٔ لطف‌الـه آن لایق تاج و نگین / پادشاه دین پناه آن عادل عالم مـدار
مجلس وی راسمی چارمین دان عود سوز / موکب وی را سماك رامح آمـد نیزه دار
نیر برج وجود و گوهر دریای جـود / از هوای اوج دلها شاهبازجـان شکار
پادشاها سلك لـولـوی نفیس آورده‌ام / هدیهٔ از کان گرمی بازجوی و گوشدار
کس ندارد هدیه ی زین به اگر داردکسی / هرکـه دارد گویا چیزی کـه دارد گوبیار
مصرع اول زدی سال جلـوس پادشاه / از دوم مولـود نـوردیدهٔ عالم بـرآر

تا بود باقی حساب روزهای مـاه و سال   دن حساب ازسال وماه وروز دور ن پایدار
شده ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هـم   روزهـای بیحساب و سالهای بیشمـار

حرکت حضرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگزاری ولادت فرزند به جانب اجمیر:

چون غنچهٔ مراد از کمین امید شگفت و شاهد مقصود ازنهان خانه خواهش قدم بجلوه گاه شهود نهاد به شکرانهٔ آن عرش‌آشیانی به تاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت ازاکبرآباد عازم زیارت روضه منوره خواجـه معین الدین چشتی سنجزی قـدس سره شده پیاده متوجـه اجمیرگشتند ومسافت منزل دوازده کروه مقررشد. روز هفدهم بروضه منوره معلیه ورود سعادت اتفاق افتاد. جبین اخلاص بر آن آستان سوده مراسم زیارت و لوازم عبارت بتقدیم رسانیدند وبخیرات مبرات پرداخته، کشتزار معتکفـان حـواشی آن روضه قدسیه را برشحاب سحاب کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حضرت خواجـه معین الـدین چشتی سنجری:

اکنون مجملی از محامد ذات ومناقب صفات خواجه بزرگوارنگاشته کلک بیان میگردد: مولد آنجناب سیستان است وازین جهت ایشان را سجزی نویسند که معرب سگزی است. درپانزده سالگی خواجه والد بزرگوار اوکه خواجه حسن نام داشت بعالم قدس رحلت نمودند واز میان نصـر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قندزی درد طلب دامنگیرهمت خواجه شد. قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند وبخارا شتافتند وچندی باکتساب علوم رسمیه پـرداختند و از آنجا بـه خراسان رفته درآن سرزمین نشو ونما یافتند و در هارون کـه توابع نیشابور است بصحبت فیض موهبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده، بیست سال درصحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و بهاشارت شیخ سفرهـا وغربتها پیشنهاد همت ساخته بهخدمت بسیاری ازبزرگان وقت مثل شیخ نجم‌الدین کبری ودیگرمشایخ عظام واولیای کرام رسیده، بزور بازوی فطرت کمند طلب به کنگرهٔ مراد انداختند وخدمت خواجه بـه دو واسطه به شیخ مودود چشتی می‌رسد وبه هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم. و قبل‌از آمدن سلطان معزالدین سام درحد رای پتهورا به رخصت پیرخود به هند آمدند ودر احمیر اقامت کردند وخواجه قطب‌الدین اوشی درمـاه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابوالليث سمرقندی به حضور شیـخ شهاب الدین سهـروردی و شیـخ اوحدالدیـن کسرمانی بارادت خوجه معین الدین فایز گشته‌اسد و شیخ فریـد شکرگنج که در پتن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین انـد و شیخ‌نظام الدیـن اولیا پیر امیرخسرو

دست ارادت به شیخ فرید شکرگنج داده‌اند وسلسله چشتیه بخواجه منتهی میشود.

القصه درساعت خبر اشاعت عنان توجه بدارالملک‌دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام ومشایخ کرام که در آن مصر کرامت آسوده‌اند نیز فرمایند وبعداز طی منازل وقطع مراحل دررمضان سال مذکور موکب اقبال به‌آن سعادت‌گاه ورود اجلال فرمود ورسوم زیارت مراقد متبرکه وطواف مزار قابض الانوار جنت آشیانی انارالله برهانه بتقدیم رسید. آنگاه نهضت عالی بصوب مستقرالخلافت اتفاق افتاد ودرششم ذیقعده بدارالخلافه اکبرآباد نزول اقبال روبداد. چون ولادت فیض‌افزای حضرت جهانگیری درسیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضع را برخود مبارك دانسته درآن سرزمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهرعظیم در فتحپور واجتماع خلقی کثیر ازنزدیك و دور:

در اواسط ماه ربیع لاول نهصد وهفتاد ونه هجری حکم گیتی مطاع بتاسیس حصاری والا و عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و حالت خویش منازل اساس کردند و باندك فرصتی شهری عظیم درنهایت آراستگی برروی‌کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین و سواق درکمال نفاست وتکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت وانواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت ونضارت آن عشرتگاه شده به فتح پور سمت اشتهارگرفت و بعداز نزول اجلال در آن قصر اقبال از مقدم این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت‌کردار گردید. و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر حضرت شاهنشاهی اراسته ابواب خرمی بر روی روزگار گشودند. و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمدی الاخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودند. و چون عمر گرامی بچهارسال وچهارماه وچهارروز پیوست بقانون دانشوران باستانی وآئین دقیقه شناسان آسمانی درساعت مسعود یعنی روزچهارشنبه بیست ودوم رجب سال نهصد وهشتاد ویك آن مظهرعواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند وجشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سوادخوان رموز انفس وآفاقی به نقاوۀ دودمان فضل وکمال صدرنشین مسند افاضت و افضال مولانا میرکلان هروی‌که بسلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت وقطب‌الدین محمد خان آنکه بخدمت اتالیقی این برگزیده دین و دولت خلعت و امتیازپوشید وچون او بحراست سرحد نامزد شد میرزا خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عزافتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات وسوار به شاهزاده نامدار: درسال نهصد وهشتاد وپنج منصب ده هزاری ذات وسوار ارزانی فرمودند وبه زبان گوهر آمودگذشت که نظر بوفور رضاجوئی ونیك سیرتی وبیدار دلی وبردباری تمامی جنود سماوی اعتصم به آن نونهال دولت وابستگی دارد.

عقد فرمودن صبیه راجه بهگوانداس زمیندار انبیر بحضرت جهانگیر:
چون عمرهمایون به پانزده سالگی رسید صبیه قدسیه راجه بهگوانداس راکه از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود ودر زمره راجهای نامدار بمزید شوکت واعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولتخانه خاص وعام را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند، وبه‌تاریخ پنجم اسفندار هرماه الهی سال نهصد ونود و دوهجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند وآن بانوی حجله عفت وعصمت را بگوهریکتایی خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتزاج بسته به‌دولتسرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی‌درخور این‌نسبت که افتخاراسلاف‌واخلاف اوست‌سرانجام‌داد و بجمیع شاهزاده‌های عالیقدروهر یکی ازحضرت عالیات ضیفتهای لایق فرستاد ومنصبداران واحدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعتها داد و بایین سعادت افتخار جاوید اندوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را باصبیه راجه اودیسنگه ولد مالدیو راجه ماروار: ودرنهصد ونود وچهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه‌اودیسنگه که به اصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بود نامزد ساختند.
مصرع

بساعتی که تولا کنند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و برروی روزگار در عشرت کامرانی گشادند وراجه اودیسنگه پسرراجه مالدیو است که ازراجه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکراو به هشتاد هزارسوار رسیده اگرچه راناسانکا که باحضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت وحشمت عدیل ونظیر را ومالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملك وکثرت لشکراو مالدیو فرونی داشت چنانچه مکرسرداران لشکر او را باراناسانگا مبارزتها اتفاق افتاده و هربار آثار غلبه وتسلط ازآن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم وسلطان خسرو از صبیه راجه بهگوانداس:
همدرین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیه قدسیه بعرصه وجود آمد و موسوم بسلطان النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر راجه بهگوانداس پسری تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان: نوزدهم آبان سنه نهصد ونودوهفت هجری درمشکوی اقبال ازبطن دخترخواجه حسن عم زین‌خان فرزندی دیگر بربساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بانو بیگم از صبیه راجه کیسوداس: دربیست سیوم شهریور سال ۹۹۸ ازدختر‌ر جه‌کیسوداس راتهور صبیه بوجود آمد بهاربانوبیگم نام کردند.

ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهان از صبیه راجه اودیسنگه راتهور: سلخ شهرربیع لاول سنه‌هزارهجری بعداز انقضای پنج‌ساعت دوازده‌دقیقه ازشب پنجشنبه که درعهددولت‌جهانگیری بمبارك‌شنبه اشتهاریافته به‌طالع‌میزان به‌حساب‌اخترشناسان فرس، و سنبله به‌شمار منجمان هند در دارالخلافةلاهور اختربرج خلافت ازبطن صبیه قدسیه راجه‌اودیسنگه قدم براورنگ وجود نهاد و تاریخ ولادت‌اشرف حامله چندین‌بشارت است‌آن جمله درین ماه مبارك تولد حضرت خیرالبشر صلوات‌الله وسلامــه وعلیه اتفاق افتاد، و ایــن موافقت ازمــعدت اقبال است وبه استشارسنت الهی‌که برسرهر هزارسال ازعالم جهانیانی بوجود آیدکه به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم بغی وجهالت ازعرصهٔ جهان بــراندازد. چنانچه قبل ازین پانصد وشصت وپنج سال رمــوز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم خاقانی ازطلوع ایــن‌کوکب اقبال خبرداده و از محرومی دریافت وخبری نایافت‌آنــوقت رباعی برصفحهٔ روزگار یادگار گذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالــم — آید به جهان اهل‌کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده زعدم — آید پس ازین وماورو رفته بغم

روزسیوم زولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدونسرای جهانگیری تشریف برده دیده را بجمال جهان افروز اوروشنی افزودند و درآن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بودکه چشم روزگار ازمشاهده آن سرمه حیرت میکشید وچون قدم میمنت لزوم سبب خرمی ونشاط جد بزرگوار گردید به الهام غیبی بسلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبدالله خان بهادر فیروزجنگ: زوقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است به درگاه حضرت جهانگیری، آبای خواجه از سادات کبرانند وجد چهارم ایشان قدوهٔ ارباب وجد وحال امیرسید عاشق است که احوال ایشان در کتب حبیب‌السیر ورشحات مرقوم شده، و والدهٔ خواجه خواهر خواجهٔ حسن نقشبندیست که نجیب النسا بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت، خواجه در سال هزار با دو برادر خود خواجه یادگار وخواجه برخوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند. آن حضرت فراخور حال هریك منصب عنایت نموده تعینات صوبهٔ دکن فرمودند وچون بشیر خواجه قرابتی داشتند حکم شد که درخدمت پادشاهی رفیق او باشند، واین والا نژادان به دکن رسیده هرجا کاری وترددی پیش آمد مراسم مردانگی وجانسپاری بتقدیم رسانیدند، وجوهر خود را دلنشین همگنان ساختند. وچون بارهمت بلند پرواز و اندیشهٔ ترقی مراتب، دور ودراز بود متوجه آستان جهانگیری شده درسنه هزار و سه به خدمت پیوستند، ورفته رفته به جوهرشناسی وقدردانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند. چون درسال هزاروهفت هجری ازعرایض دولتخواهان به وضوح پیوست که تسخیر ملك دکن بی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست به تاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را به مهم رانا مع راجه مانسنگه وغیره امرا: صوبه اجمیر را تیمنا و تبرکا به تیول حضرت جهانگیری مقرر فرموده راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم وبسیاری از امرا درملازمت آن حضرت تعیین نموده درهمین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزانی داشتند و غرض ازاختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دوردست نهضت می‌فرماید هم مسند خلافت ازشاهزاده ولیعهد خالی نباشد و هم حدود متعلقهٔ رانا پی سپر عساکرگیتی شکوه گردد واگر چه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت اما بدالتماس وبنگاله بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود درملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان وگماشتگان او سربراهی وپاسبانی بنگاله نمایند. وجگت سنگه پسر کلان خود را به نگاهبانی آن ملك دستوری داد و درهمین نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگزیر پیش آمد و راجه پسر او مهاسنگه را جانشین خود ساخته به سرکردگی بنگالا فرستاد. و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج وسپاه نصرت پناه به استقبال

رانا دستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیرکنان وشکار افکنان تا اودیپور نهضت فرمودند، وآن آشفته رای بیراهه رو ازکوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکرفیروزی اثر ازپی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شعاب جبال انداخت وحدود متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، وبسیاری ازکفار شقاوت آثار در آن عرصهٔ کارزار برخاك هلاك افتادند، وزن و فرزند آنها به اسیری رفت، دربنوقت خبر شورش بنگالا وشکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت والده سلطان پرویز: درپانزدهم تیرسال مذکور مادر سلطان پرویز بعالم علوی شتافت وپردگیان حریم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشامدگویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وامی‌نمودندکه حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند ویکایك آن ملك رانا گشوده برگشتن ازعزیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت‌حضرت برگردند وپرگنات آنروی آب اکبرآباد راکه به‌معموری وسیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند از محل رشد وشمایل عزت دور نخواهد بو و نیز فرو نشستن غبار شورشی که بتازگی دربنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی‌بست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جنبن این اراده شد ناگزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبرآباد برگردیدند. قلیج خان که حراست آن قلعه‌آسمان سای بدو مفوض بود ازصدق اخلاص وفزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، وبعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به اغراق و مبالعه عرض نمودندکه اگرقلیج خان را به دست آورندگرفتن قلعه کبرآبادکه به دفین و خزاین مالا مالست بسهولت میسر می‌گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سربربالین مدارا داشت حضرت‌شاهی سخن ظاهربینان را به سمع قبول جانداده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد وبه نفس همایون ازآب گذشته به جانب الله‌آباد متوجه گشتند.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش‌آشیانی‌که در قلعه اکبرآباد بودند برهویدج عزت نشسته روان‌شدند تا آن خلف الصدق خلافت درةالتاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند وحضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته‌پیش از آنکه‌مریم مکانی‌برسند سواری‌کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غرهٔ صفر سنه هزارونه نزول رایات ظفر آیات در قلعه اکبرآباد اتفاق افتاد. و اکثرجاها که آن روی آب اکبرآباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. ازآنجمله صوبهٔ بهار را به‌شیخ خوبو مخاطب به قطب‌الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند وسرکار جونپور را به لاله بیگ مرحمت‌کردند، وسرکارکالپی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، ونام‌بردگان را به محال متعلقه دستوری دادند وازرای کهنسوردیوان سی لك روپیه خزانه‌که ازحاصل خالصات صوبه بهار فراهم آورده بودگرفتند.

رسیدن محمد شریف ازحضور اعلی و تصرف‌نمودن‌آن بیوفا درمزاج شاهزاده والاگهر: چون این وقایـع مکرر و متوالی بـه عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصله و فوت بردباری نهایت دلبستگی که به آن جانشین خلافت داشتند اصلا ازجا نیامدند وشریف پسر عبدالصمد شیرین قلم راکه ازخدمتگاران حضور بود وبه خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت بـا فرمـان عطوفت نشان مشتمل بـر نصایح گرانمایه وطلب حضور فرستادند. چون فرمان مـرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لـوازم تعظیم واجلال بتقدیـم رسانیده خواستندکه روانهٔ ملازمت شوند، لیکن بـه بر ملاحظه‌ای دور ودراز، این معنی را در توقف انداختند وشریف رانگاهداشته دستوری معاودت نداده اوبـه چاپلوسی وخوش آمـد گویی‌درمزاج اقدس جـ کرده دراندك مدتی وکیل السلطنه شد وحضرت عرش آشیانـی فـرو نشاندن فتنه خ، نه خیز را اهم دانسته دل ازگشایش ملك دکن‌که نزدیك بکار شده بـود بـر گرفتند، وبه تاریخ پانزدهم اردی‌بهشت هزاروته هجری کارسازی آن ملك را به مردانگی و کاردانی خانخانان سپه سالاروسزاولی وجانسپاری علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشته، به‌صوب دارالخلافهٔاکبرآباد عنان مراجعت‌گردانیدند وبه تاریخ بیستم امرداد سال مذکور به‌آن مصر دولت واقبال نزول اجلال فرمودند، ودرین ایام حضرت شاهی خواجه عبدالله را بـه خطاب عبدلله خان تمور ساختند.

توجه حضرت شاهی از اللهآباد به صوب اکبرآباد وبـرگشتن از راه جهت رفع فساد وفتنه: در شهورسنه هزاروده هجری‌که رایت آسمان سای عرش‌آشیانی در دارلخلافهٔ آگره بود حضرت جهانگیرباسی‌هزاروده سوارآماده پیکار وفیلان نامداروروانهٔ دارالخلافه‌گشتند. اگرچه درظاهر اراده دریافت حضور والد ماجد بازمی‌نمودند اما درباطن ندیشهٔ دیگرکه ازلوازم سلطنت پژوهی وملك جوییست مرکوز خاطر خورشید ماطر بـود چون خبرتوجه موکب ظفر قرین بـه این آیین به‌عرض حضرت عرش‌آشیانی رسید مسرت و انبساطی‌که ازرسیدن آن قرةالعین داشتند، بـه وحشت و تفرقه بدل شد و بعضی از امراکـه سخنان نفاق آمیز ازآن درةالتاج سلطنت به سمع آن حضرت می‌رسانیدنـد و بـواهمه درار فتادند خصوصا جعفربیگ آصف خان‌کـه خدمت دیوانی داشت ازبیم هرزه درایی وبیصرفه گویی نزدیك بـه آن رسیدکـه قالب تهی‌کند. و چون موکب شاهی در قصبهٔ اتاواکـه در جاگیرخان مذکور بود نزول اجلال فرمودندلعلی گرانبها مصحوب یکی از معتمدان خود به

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز با لشکر انبوه و فیلان کوه‌شکوه خاطرمهر ناظر را به اندیشهٔ دیگر رهنمونی می‌کند. آمدن پسر به خانهٔ پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن خلف الصدق به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جاگیر رخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگر شائبه توهم باقیست ومنشور مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الله‌آباد معطوف دارد، وهرگاه نقوش توهم وتفرقه ازحواشی خاطرآن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامتثال به حضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مندگشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص رقم گردانیده به پایه سریرخلافت مسیر ارسال فرمودند. مضمون آنکه این فرزند با جهان جهان اشتیاق وآرزومندی احرام کعبه مقصود بسته می‌خواست دربن زودی سعادت آستانبوس دریابد در اتاوه فرمان رسید که قدم جرأت پیش ننهاده به الله‌آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیازمند درباطن آن حضرت اثرنکرده ومشتی فتنه سرشت‌آن خدای مجازی را درحق این بنده حقیقی بدگمان ساختند، وروزی چند این مرید را ازسعادت خدمت محروم ساختند امیدکه صدق باطن این نیازمند درمرآت خاطر غیب ناظر پرتو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کوس معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند. مقارن آن فرمان شد که صوبهٔ بنگاله و اودیسه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدانصوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلده الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوازم سلطنت ومخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی‌کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی وسلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل: از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خرده دان و طبیعت دقیقه‌سنج نشهٔ یونانی درسر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خدمت ملوک قصب‌السبق‌از اقران ربوده بود. بالجمله چون آیات ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملتزمان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی به جانب آن سربسر

آرای سلطنت گراییدند، ازآنجاکه آن‌حضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی یك رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که شکر و حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته بسرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبرطلب او به عرض شاهی رسید بیقین وجزم دانستند که اگرشیخ نزدآن حضرت رسد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت نخواهد بست، و درین صورت علاج واقعه پیش‌از وقوع باید کرد. به این اندیشه صائب راجه نرسنگدیو را که به جمعیت ومردانگی دراقران خود امتیاز داشت، ووطن او برسرراه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، درکمین فرصت نشست. وچون شیخ به سرای بسر که درده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیت بسیارازسواروپیاده شیخ‌را با چندی ازخدمتگاران که همراه داشت گردگرفت، وشیخ ننگ‌گریختن را اگرچه ممکن بود برخود نپسندید وتن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراورا به الله آباد فرستاد. اگرچه ازکشتن شیخ خاطر اقدسی مظاهر عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقه بیکران در افتاد،امااز‌ین‌کارنامه دلیری ومردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانبوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، ورفته رفته‌آن‌کدورتها به صفا مبدل‌گشت. چنانچه بجای خود رقمزده کلك وقایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استمالت و دلجوئی و آوردن حضرت شاهی را از الله‌آباد: چون آن والاگهر اکلیل خلافت از واقعهٔ شیخ ابوالفضل بغایت محجوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و ازحجاب برآورده، به ملازمت بیارند و فتح لشکرنام فیلی و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرمودند ومصحوب بیگم ارسال داشتند. وچون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، وسجدات مراحل بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به تجمل تمام درخدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. ومهد علیا آن مسرت‌القلب را بنوید عواطف گوناگون امیدوارساخته، زنگ توهمات ازمرآت خاطر زدودند، وحضرت شاهی درمرافقت والدهٔ معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه‌گشته چون به حوالی دارالخلافهٔ اکبرآباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجازی رقم

عفو بـرداـس تقصیرات ایـن بنده کشیده‌انـد امیدو ر است که از حضرت مریـم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تـ رفـع توهمات ایـن فدوی گردد و حکم شود کـه منجمان حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد ز رسیدن ایـن عریضه حضرت عرش آشیانی بـه دولتخانهٔ والدهٔ ماجده خـود شتافته التماس شاهی را به عرض آن عفت مآب رسانیدند، و پس از آنکه خواهش ایشان درجهٔ قبول یافت، فرمـان عاطفت عنوان مشتمل بـر نوید ستقبال مریم مکانی به فرزنـد اقبالمند نوشته این ربـاعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است بـر آن منشور سعادت قلمی نمودند.

رباعی

ای جسته زمـا بـرسم عادت ساعت ادراك وصال را چـه حاجت ساعت

از وصل کند کسب سعـادت ساعت ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت

واین نوازشنامه ر به جواب عرضی بـه خواجـه دوست محمد سپرده اورا رخصت معاودت فرمودند. بعداز ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی بسرعت هرچه تمامتر به‌نواحی دارالخلافـه رسیدنـد وحضرت مریـم مکانی یك منزل پیش رفته آن گوهر اکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند ودر دولت سرای ایشان قران‌السعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیاز بـه پای آسمان سای قبلهٔ حقیقی گذاشته تارك دولت برافر ختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق بـه جمال جهان آر ی فرزند اقبالمند خـود نورانی نموده، ایشان را به دولتخـانـه آورده وبـه حکم اشرف نقاره شادمانی نواخته، آوازه نشاط انبساط را به‌گوش دور ونزدیـك رسانیدنـد. وحضرت شاهی دوازده هزارمهر به صیغهٔ نذر و نهصد وهفتاد وهفت زنجیرفیل نـر و ماده بـه رسم پیشکش گذرانیدند. ازآن جمله سیصد وپنجاه وچهار فیل پذیرایی یافت، تتمه را به ایشان بخشیدند. وبعداز دو روز یون ـام فیلی ـمی ازغنایم فتح دکن‌کـه درفیلان خاصه به سبکپایی وخـوش فعلی بی همتا بود به ایشن مرحمت شد، ودستار مبارك ازفرق مقدس برداشته بـرسر اشرف شاهی گذاشتند ونوید جانشینی را بـه‌گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی درهنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهی را بـرسر دانا مقهور رخصت فرموده بوده و به سبب امری‌که رقمزدهٔ کلك وقایع نویس شدآن حضرت مهم مذکور به انصرام رسانیده به الله آباد شتافتند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا برسررانا: درین ولا رأی صواب نمای عرش‌آشیانی چنان تقاضا فرمودند که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرة‌العین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم درجشن سهره آن گوهر اکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدان صوب برـ افراشتند، وجمعی ازامرا که اسامی‌آنها نوشته می‌شود به نوازش خسروانه سرفراز گشتند ودر خدمت آن درة‌التاج سلطنت دستوری یافتند. چگناته رای، رایسنگه، مادهوسنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خان، قرابیکخان، افتخاربیگ، راجه بکرماجیت، سلك سنگـه، دولت، پسران راجه موته، خواجه حصاری، راجه سالباهن، لشکری پسرمیرزا یوسفخان، شاه قلیخان، برادرآصف خان، شاه بیك کولانی.

چون فتح پورمخیم سرادق اقبال گشت، روزی چند درآن دارالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف افتاد وخزانه ولشکری که به آن کاردشوارگذار وفا کند التماس نمودند، و ارباب دخل درانجام آن ایستادگیهای بیجاظاهرساختند. ناگزیـرحضرت شاهی عرضداشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته به شوق هرچـه تمامتر دل برین خدمت نهاده، لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی کـه سرانجام پذیـرد نمی‌نمایندوبیهوده خود را سبك ساختن واوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشد که رانا ازکوهستان برنمی‌آید و هرروزبه محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کارمنحصر درینست که افواج نصرت امواج ازهر سو درآمـده کوهستان را قمرغه وار درمیان‌گیرند، ونیزفوجی آنقدربایدکه هرگاه بـه آن مقهور دوچار شود از عهده آن تواند برآید. اگر دولتخواهان بـه روش دیگر صلاح دیده‌انـد چون مردم بنده بغایت پریشان احوال‌اند، حکم شودکه این نیازمند جبین سعادت را بـه سجود اخلاص روشن ساخته به محال جاگیرخود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فـراوان متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهی بـه مسمع عزو جلال رسید بجیب‌النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهراکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودنـدکـه چـون آن فرزنـد در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی کـه درین نزدیك واقع‌می‌شود تجویزملاقات‌نمی‌نمایدبایدکه به‌خجستگی متوجه الله آبادشود وهرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریابد.

مراجعت حضرت شاهی ازفتح پور به الله آباد: حضرت شاهی بـه ورود

منشور لامع‌النور از فتح پور کوچیده نزدیک متهر ازآب حبون عبور نموده روانه آلله آباد شدند. مقارن ین حال حضرت عرش آشیانی یك پوستین روبـاه سیاه ویك پوستین روبـاه سفید مصحوب روپ خواص بـه آن حضرت فرستادنـد، و آن مسرت القلب الصدر سلطنت عرضداشتی مشتمل برسپاس این مرحمت نوشته این بیت را درآنجا مرقوم ساخته.

بیت

گر بر تن من زبان شود هر مویی یك شکر تو از هزار نتوانم کـرد

و به روپ خواص سپرده اورا رخصت معاودت ارزانی داشتند.

فوت والده خسرو: چون روزی چند در الله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والده سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانهٔ عدم‌گشت. تفصیل ایـن احمال آنکـه دریـن ولا پیوستی در دماغ آن عفت سرشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراهه روی درملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پرداخت ایـن غم نیزیاری آن‌گشت. در روزی‌که آن حضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده ازپرستاران افیون خورده سر به بالین فنا گذشت و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بوده انس والفت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بی‌نهایت ملـول واندوهگین شد و بردل مهر نزل این مصیبت سخت‌گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثـه ناگزیر وآشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی‌کمال مهربانی و عمگساری فرستاده تسلی خاطر عاطرشدند.

رفتن عبدالله خان به درگاه عرش آشیانی: از سوانح این ایام رفتن عبدالله خـان است به درگاه حصرت عرش آشیانی. چـون شریف خـان وکیل السلطنه شد صحبت عبدالله خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوهٔ ایشان می‌کرد. ناگزیر به رفاقت خواجـه یادگار روی امید بـه درگاه پادشاه جم جاه آورد وآن حضرت جواهـر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته وشایسته تربیت دانسته به منصب هـزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند، و خواجـه یادگار را نیز بـه منصب عـزت برافراختند. در هنگامی‌که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آبادگشت، اگرچه حضرت عرش‌آشیانی رخصت یك‌گونه ارزانی داشته بودند لیکن ازصمیم دل به جدایی آن قرةالعین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزردگی داشتند وجمعی ار فتنه جـویان واقعه طلب که هرروز مقدمه‌ای ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر می‌گشتند، درین ایام از دوام باده‌گساری آن حضرت بـه لباس دلسوزی شکایت می‌کردند، و از مؤیـدات خواهش

اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهی به خانزادی که در سلك خواص منسلك بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شهزاده دانیال روزگار بسر برند. چون حقیقت حال به مسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی ازسواران چالاك به جهت گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هرسه را به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به حضورعالی رساندند. بموجب حکم واقعه‌نویس را درحضور پوست کنده یك خدمتگار را خواجه سرای کردند و دیگری را چوبکاری نمودند. ازین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه را ارباب غرض به‌صدآب وتاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهرمظاهرآن حضرت سخت بر آشفت، و بسرزبان الهام بیان‌گذشت که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیرفرموده‌ایم، حکم کندن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده‌ایم. فرزندان من عجب قسی القلب‌اند که آدمی را درپیش خود پوست می‌کنند. همین هرزه درایان فتنه انگیز به عرض رسانیدندکه شراب را به افیون ممزوج فرموده زیاده ازآنچه طبیعت برداشت تواندکرد نوش جان می‌فرمایند و درهنگام طغیان کیف و استیلا نشاء آن شورش مزاج به هم می‌رسد و احکام ندامت انجام سرمی‌زنند، و در آن وقت‌هیچکس رایارای چون وچرانیست. اکثری خود را به‌گوشه‌کشیده مختفی می‌سازد و چندیکه ناگزیر باشند حکم نقش‌کلیم وصورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود وتعلق مفرط به آن درةالتاج سلطنت داشتند رأی صواب نمای چنان تقاضا فرمودکه به الله آباد خود تشریف برده وجگرگوشه را همراه‌گرفته به دارالخلافه بیارند، وبه این اندیشه شب دوشنبه پانزدهم شهریور سنهٔ هزارو دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و برکشتی نشسته متوجه پیشخانه‌که درسه‌کروهی شهر برلب آب جون ترتیب پذیرفته بود شد. قضارا دراثنای راه‌کشتی برزمین نشست هرچند ملاحان دست و پا زدند درآن نیم شب نتوانستندکشتی را به آب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعدازطلوع آفتاب امرای عظام‌کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند، ونزد رموز خوانان انفس وآفاق ظهور این‌کریمه غیبی اشارتی بود برفسخ‌این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکم بسته بودند. بالجمله آنجا ز پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز به سبب افزونی بارش هیچکس از خیمه نتوانست

بیرون برود غیراز دولتخانهٔ خاص و پیشخانه چندی از بنده‌های نزدیک دیگرچادری به نظر درنمی‌آمد وشب چهارشنبه خبررسیدکه حال مریم مکانی دگرگون، واطبا قطع امید نموده اند ازمعالجه بازکشیده‌اند.

واقعه حضرت مریم‌مکانی والده حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به امید آنکه دیدار واپسین دریابد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هرچند خواستند اندرزی وسخنی از آن عفت سرشت وا کشند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خلوت‌گزین کلبه اندوه گشتند، وشب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزارودوازده‌آن مسند آرای بارگاه عصمت روانه کدورتکدهٔ دنیا درکشیده نقاب‌گزین خلوت سرای نزهت‌گشت وازین سانحه جهانی شورید وروزگاری به سوگواری درآمد وحضرت عرش آشیانی موی سورریش وبروت را سترده لباس ماتم پوشیدند وچندین هزارکس از امر و منصبداران واحدی وشاگرد پیشه به موافقت آن‌حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، وپادشاه جم جاه نعش را بردوش‌گرفته قدمی چند ره پیمودند، وبعد ازآن امرا به نوبت برداشتند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل زار ودیدهٔ خونبار به دولتخانه معاودت فرمودند. وروز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده وجمیع بندگان را از آن لباس برآورده هریکی را درخور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسدگرامی در عرض پانزده پهر به دهلی رسید ودر مرادفایض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون‌گردید، وچون خبر نهضت موکب اقبال عرش‌آشیانی به صوب الله آباد وفسخ‌عزیمت بجهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت مآب بقدسی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی وتأمل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرمودند ورایات نصرت آیات به ملازمت پدربزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبارکدورتی که برمرآت خاطر حقیقت ناظرنشسته بود زدوده شود، وددرین مصیبت با والد ماجد شریک باشند وحضرت عرش آشیانی نوید حصور وافرالسرور آن مسرت القلب راغم‌زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط وشادکامی درسرگرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعداز آنکه رسوم‌توره وآداب به جا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبالمند را درآغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند، و بنده‌های اخلاص آیین به عیش و شادی قرین، و منافقان واقعه طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگارکه سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت،

فتنه‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود بـه گران خـواب غفلت افتاد، نقاره شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صدعـدد مهر صد تولکـی و چهار مهر پنجاه تولکـی و یك مهر و بیست و پنج تولکـی و یك مهر بیست تولکـی و سه مهر و پنج تولکـی بصیغهٔ نذر، و یـك قطعه الماس که یك لکـه روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل بـه رسم پیشکش گذرانیدند.

بعداز فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی ازبارگاه خاص وعام برخاسته متوجـه حرم سرای خلافت شدند، و چـون خاطـر قدسی مظاهر ازبعضی اطـوارو اوضاع حضرت شاهی قدری‌گرانی داشت، باطن شکایت آگین وچیرهای‌کهن را بـرون فرستاد وزبان معجز بیان بگویایی درآمد. بعداز آنکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودند کـه برمـ. چنان ظاهرمی‌شودکه از افراط باده پیمای دمـاغ شما خلل پذیرفته بهتر آنست‌که روزی چند در دولتخانه ما بسر برند تا تدبیرات به‌کاربرده، بـه‌اصلاح مزاج شم پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانـده بعضی ازخدمتگاران معتمد را بـه طریق دیدبانی‌گماشتند، و هر روز والده، وهمشیره‌ها، نـزد ایشان آمده دلدهی وخـاطر جویی می‌نمودنـد تـا ده روز درآن سعادتکده به‌سر بردند؛ وچون معلوم شدکه ازباده‌گساری وآشفته دماغی ایشان‌آنچه به عرض رسیده وقوعی نداشت دستوری شدکه به دولتخانهٔ خویش تشریف برند وچندی ازملازمان ایشان‌که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم وهراس به خاطر راه داده بـه‌گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت‌گردیدند، و حضرت شاهی هرروز به‌کورنش والد بزرگوار خود استسعادیافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

خـواب شیخ حسین جامـی: دریـن ایـام مکتوبهای شاهزاده خیر نجامی شیخ حسین جامی کـه در سلسلهٔ علیه خواجه های بزرگوار بگدازدش جان وتن و آویزش بـا نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاءالحق والدین قدس الله سره‌العزیز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را بـه بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ فیل شاهی بـا فیل خسرو در حضور حضرت شاهنشاهی: و از غرایب حکایتها که در آن روزهـا رودداده آنکه حضرت شاهی گران بار نـام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فیلی کـه در برابر صدمات او پـا استوارکند در فیلخانـه پادشاهی نشان نمی‌دادنـد؛ و همچنین خسرو ابروپ نام فیلی داشت کـه او نیز در جنگ

فیل سرآمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را با هم در جنگ دراندازند. ورن متهن نام فیلی را از حلقه خاصه به کومک مقرر نمودند که هرگاه یکی از انها بردیگری غالب آید و فیلبان از نگاهداشت آن بازماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومک کند، و این فیل را به اصطلاح فیلبانان طبانچه می‌نامند؛ واین از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش به خاطر آوردند، وچرخی دلوه لنکرو اوجیری نیز از اختراعات آن حضرت است. بالجمله حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که براسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته، شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند.

بیت

دو کوهی آهنین از جای جنبید   زمین گفتی زسرتا پای جنبید

بعداز زد وخورد بسیار فیل‌گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت، و حریف خود را عاجز وزبون کرد. دریـن وقت بموجب قرارداد فیل رن متهن نام را بـه کومک‌آوردند، وجمعی از بنده‌های حضرت شاهی فیلبان را ازپیش آوردن مانـع آمـده کلوخی و سنگی چند به جانب فیلبان‌انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده رو برو کرد. اتفاقاً سنگی بر شقیقهٔ فیلبان رسید و قطره ی چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلبان را به مبالغه معروض داشت و تندکی را بسیار نمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخـی و بیباکی متغیر و متوحش‌گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بـابـا می‌فرمایندکه در حقیقت این فیل هم ازشما است. سبب عنف وبی‌اعتدالی چیست؟ شاهزاده خرم نزدجد بزرگوار شتافته بـه لطف بیان و حسن اداگذارش ایـن پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند کـه مـا را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلا بـه زدن فیل و فیلبانان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم. آن حضرت عرض کردندکه اگر چنین است حکـم شود که ما خود توجه نموده بـه آتشباری و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جـدا سازیم. حضرت شاهی بشگفته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن وسردادن چرخی و بان فرموده هر چند تدبیرات به‌کاربردند اثری برآن مترتب نگشت تا آنکه فیل رتن‌متهن هم زبون شده روبه هزیمت نهاد و هر دو به آب درآمدند، وفیل‌گران باربرو پیچیده بود و دست باز نمی‌داشت. نـاگاه کشتی کلان درمیان حایـل شد وگر نبار ازشدت باز مانـد.

شاهزاده خرم به خدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این جرات وگستاخی رضا نداده‌اند و به دانستگی ایشان واقع نشده. دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده‌اند.

ذکر واقعه هایله حضرت عرش آشیانی ازین منزل بزینت سرای جاودانی: در همان ایام واقعه هائله حضرت عرش‌آشیانی رویداد. آن حضرت را درمدت پنجاه ویك سال سلطنت هرگز نسیم ناکامی برطرهٔ اعلام دولتش نوزیده وهیچگونه پای یکران قبالش به سنگ درنیامده به هر جانب که عزیمت می‌نمودندی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودی وبه هرطرف که قصدفرمودی بخت‌مانند تخت‌سردرپای عرش فرسایش داشتی. آسمان به کام اوگردش گزین بود وزمین‌عبرام او در تمکین تا آنکه روزگاربه‌کار خود پرداخته وآن پادشاه جم جاه را از تحت فرمانروائی برتخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آن‌که روز دوشنبه بیستم شهرجمادی‌الاول سنه هزاروچهارده هجری مزاج اعتدال سرشت ازمرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهزاده خرم ازکمال سعادتمندی متکفل خدمت بیماری گردید. حکیم علی‌که سرآمد اطبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگزیر رسیده بود هرچند به معالجه ومداوا پرداخت وتدبیرات بکاربرد اثری‌بسر آن مترتب نگشت و روی بهبود در آینه حال مرئی نشد. وچون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه وداماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصا درینوقت حل عقد امورسلطنت به این دوکس تعلق داشت به خاطر حق‌نا شناس قرار دادندکه باوجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه وفساد پردازند، وآن حضرت ز غدر معاندان وقوف یافته بنابسر حزم و احتیاط که ازشرایط جهانداریست درچنین وقتی خودرا ازسعادت خدمت پدر عالی‌قدرمحروم داشته ترك آمد ورفت به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خرم جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبرآباد بافراط جانفشانی: شاهزاده خرم بادل قوی و عزم درست درمیان دشمنان و بداندیشان پای همت فشرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگرچه مکرر والده ماجده به آن قرةالعین پیغام فرستادندکه درین آشوبگاه بی‌تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وارقدم همت برجاداشته ترك عزیمت نفرمودند تا آنکه به فرمودهٔ پدر نامور ومادر بلند اختر، آن سریر آرای سلطنت نزد آن حضرت شتافت وهر چند دربردن شاهزاده مبالغه نمود به رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتندکه

تارایحهٔحیات جدبزرگوارم بـه مشام می‌رسد امکان جدایی در تصور نمی‌گنجد. و ازآنجا که حافظ حقیقی درهمه حال حامی وحارس آن عزیز دین ودولت بود در آن طوفان حوادث ازآسیب عین‌الکمال چنانچه باید حراست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار وجهاندار: درین ایام ازکنیزان حضرت شاهی دوپسر متولد شدند وبه جهاندارشاه وشهریار موسوم گشتند. وچون قضای قادر قدیر وحکم خبیر بر آن رفته بودکه انجام کارحق بـه مرکز قرارگیرد وجهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملك روشنائی پذیرد، این طایفه حق ناشناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده وسرافکنده به خدمت حضرت شاهـی شتافتند وآن حضرت روز دیگر بـه ملازمت حضرت عرش آشیانـی تشریف برده درحالت نزع به دولت دیدارسعادت اندوختند وبرحسن استقامت شاهزاده خرم تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت راهمراه خـود بـه دولتخانه‌آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی‌الاخر سنه هزاروچهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سرای فانی به نزهت آباد جاودانی شتافت و روز دیگر بـه لوازم تجهیز وتکفین پـرداخته درباغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در نهصد وچهل ونـه رویداد وجلوس درنهصد وشصت وسه اتفاق افتاد وآن حضرت را سه پسروالاگهر وسه صبیهٔ قدسیه بودنـد؛ نخستین شاهنشاه عـادل با دل نورالدین محمد جهانگیر سریر آرای خلافت شد، دوم سلطان مرادکه درسنهٔ هزاروهفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبرپادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن در گذشت، سیوم سلطان دانیال‌که در سنه هزارو سیزدهم هجری مطابق سال چهل وهشتم اکبرشاهی اونیز بـه افراط شراب خواری وباده‌گساری در ملك دکن وفات یافت. و اسامی صبیه‌ها اینست: شاهزاده خانـم، شکرالنسا بیگم، آرام بانوبیگم. بعد ازیـن آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تألیفی است‌که حضرت جنت مکانی جهانگیرپادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریرآن‌گشته‌اند و ازآنجا تتمهٔ اخبار را تـا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت‌که کلهم بیست ویك سال وهشت ماه وبیست روز بوده، باشطری از اوایل احوال صاحقران شاه جهان پادشاه‌که بعد ازاستماع واقعهٔ والد نامدار ازقعه خیر دکن بـه جانب دارالخلافه اکبرآباد متوجه‌گشته تـا برتخت سلطنت وفرمانروایی جلوس فرموده‌انـد، راقم سطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل‌کتاب چنانچه در دیباچه ایما به‌آن رفته الحاق نموده، و اراده و خواهش دارد کـه اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جـاه راکـه رب‌النـوع سلسلهٔ سلاطین تیموریه هندوستان بوده ، من اولی الی آخره بـه‌سلك تحریرکشیده در ذیـل

این نسخه مندرج سازد وتشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهارحقیقت سیراب‌گرداند و منه‌الاعانت والتوفیق.

دنباله وقایع سال نوزدهم از جلوس مبارک

چون شاهجهان به بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدل گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده، محاصره نمود. چون کار بصعوبت ودشواری کشید وازهیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید. خاطر از قلعه جمع ساخته او را درنظر شاه جهان درآورد.

بعداز تسخیر بردوان متوجه اکبر نگرشدند. ابراهیم خان اول راده نمود که قلعه اکبرنگر را استحکام داده، بشرط تحصن وقلعه داری پردازد. چون حصار اکبرنگر وسیع بود و آن قدرجمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت، در مقبرهٔ پسر که حصارش بغایت استوار بود متحصن گشت. دربن وقت جمعی از امرا که در اطراف بودند بـه او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصرهٔ حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبرنگر فرود آمدند از درون و بیرون نایره حرب مشتعل گردید. درینوقت احمد بیك خان رسیده تلافی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل واعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع ایـن خبر احمد بیگ خـان را همراه‌گرفته، آن طرف شتافت ومردم معتبر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و سفاین جنگی راکه به اصطلاح هندنواره می‌گویند، پیش از خـود بدان سمت فرستاد تـا سرراه آن فـوج گرفته، نگدارندکه از آب عبور نمایند. اتفاق پیش از رسیدن نواره، دریا خان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان احمد بیگ خـان را بـه جنگ او روان‌کرد وکنار دریـا بین العسکرین جنگ اتفاق افتاد. جمعی کثیر از طرفین بـه قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده بـه ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت. ابراهیم خان‌کس به طلب بعضی مردم‌کار آمدنی به قلعه فرستادکـه وقت‌کومك است. گروهی از جوانـان خود را به ابراهیم خـان رساندند. دریاخان آگهی واطلاع یافته، چندکروه پست‌تروعقب‌تر حرکت‌کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکرشاه جهان از دریای گنگ میسرنمی‌گشت.

دربن اثنا نتلیه رجـه نام زمینداری آمده اظهار کـرد کـه اگر فوجی همراه مـن تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقهٔ خـود چند منزل‌کشتی را بـه دست

آورده امواج را از آب بگذرانم. شاه جهان عبدالله خان را باهزاروپانصد سوارنام زدکرد تاازگذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر سراردوی ابراهیم خان تاخت برد، واو بافوج به رهبری تنبیه ر جه بسرعت باد از آب گذشته بدریاخان پیوندد.

چون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسیمه به عزم رزم شتافت. نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هر ول قرار داد. حمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد وخود با هزار سوار در قول ایستاد و بعداز تلاقی فریقین جنگ عظیم درپیوست وعبدالله خان برفوج هراول تاخته نورالله رامنهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست و او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بسر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او عنان ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سررشتهٔ انتظام افواج از هم گسیخت، و ابر هیم خان با معدودی پای عزیمت برجاداشت. هرچند مردم جلو اورا گرفته خواستند که ازآن معرکه بل مهلکه برآرند راضی نشده، گفت که مقتضی همت و مردانگی این کار نیست. چه دولت بهتر ازین که درخدمت پادشاهی جان نثار کنم. هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورده بـه زخمهی کاری کارش تمام ساختند، ونظربیگ نامـی از نـوکران عبدالله مباشر قتل اوگردید. بالجمله سر اورا بریده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی کـه در حصار مقبره متحصن بودند ز مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها ازدست دادند.

درین وقت رومی خان نقبی را که به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذرعه از دیوارحصارمنهدم گشت وحصار مسخر گردید وگریختگان خود رادردریامی افکندند. واگرکشتی بەدست می آمـد هجوم آوردەغرق می گشتند وگروهی که گرفتاری عیال سلسلهپای آنها بود رفته تلاقی می شدند و میرك جلائر که ازعهدههای آن صوبـه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابـد خان دیوان وشریف خان بخشی و سید عبدالسلام بارهه وحسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثارگشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی ازمنصبداران آن صوبـه از میدان نبرد برآمده بـه صوبەدها که کـه دارالملك بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دها کـه رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم بـه ملازمت می رسد و مبلغ چهار لك روپیه نقد از اموال ابراهیم خان وپنج لك روپیەازاموال میرك جلائر وغیره متصرف گشتند وپانصد زنجیرفیل وچهارصـد رأس اسپ کونت کـه در آن ولایت بهم می رسد ازضمایم غنائم گشت، واقشمه وامتعهٔ وافر به قید ضبط درآمـد ونواره و

توپخانه چندانکه در خورد پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتاد.

سه لك روپیه بـه عبدالله خـان و دولك روپیه بـه راجه بهیم و یك لك روپیه بـه دریاخان و پنجاه هزار روپیه به وزیر خان وپنجاه هزار روپیه به شجاعت خان و پنجاه هزار روپیه به محمد تقی و پنجاه هزار روپیه به بیرم بیگ بخشیدند، و همچنین به مردم دیگردر خوردپایه و مراتب کم وبیش رسید.

چون از ضبط آن ملك واپرداخت داراب خان پسرخانخانان راکه تاحال مقید بود از قید بر آورده و سوگند داده حکومت بنگاله را به او تفویض کردند وزن او را با یك دختر و یك پسر شاه نواز خان همراه گرفتند وبه عزم تسخیر ملك بهار متوجه گشتند. و راجه بهیم پسر رانا راکه دراین هرج و مرج از خدمت ایشان جدایی اختیار کرده بود بـه رسم منقلا بافوجی پیشتر از خود به صوب پتنه روانه گردانید.

چون صوبه پتنه درجاگیرشاهزاده پرویز مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را به حکومت و حراست آن ملك مقرر داشته اللهیار پسر افتخارخـان و شیرخان افغان را بـه فوجداری گذاشته بودند، پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت آنها ازجارفت وتوفیق یاوری نکردکه حصار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند تا الله آبـاد عنان مسارعت باز نکشیدند و بهیم بـه شهر پتنه در آمده آن ملك را متصرف گشت و بعداز چنـد روز شاه جهان بسیاری ازکومکیان بـه بنگالـه رسید وجمعی کثیر از متعینان بهار و جاگیرداران آنجا قرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوار آمده نوکر شدند.

سید مبارك که حارس قلعه رهتاس بـود با وجـود استحکام قلعـه و استعداد قلعه‌داری حصار را حواله نمود. زمیندار او جینه ودیگرزمینداران آن حدود به اراده رفاقت پیوستند. عبدالله خان و راجه بهیم را بطریق منقلا بـه صوب‌الله‌آباد و دریاخان را با فوجی بجانب تانکپور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود. چون عبدالله خان بگزرجوساپور پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد میرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شتافته در قصبه جهوسی کـه برلب آب گنگ در مقـابل الله آباد واقع است فرود آمد و بهیم بفاصله پنج کـروه از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزیدند. عبدالله خان به ضرب توپ و تفنگ و نواره عظیم کـه همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمـده به کار محاصره پرداخت. میرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و جدال افراخت، و از درون و بیرون صفیر

تیر و تفنگ پیام مرگ دشوار اجل درگوش دلیران می‌انداخت. فتنه و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون عنان اشهب خوش خرام خامه را به‌جانب تحریر احوال دکن منعطف می‌گرداند. سابقا تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهدهٔ او مفوض گردد. و چون او را با عادلخان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بنده‌های درگاه سلاطین سجده‌گاه آثار تسلط بر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می‌کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضهٔ اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابت خان جانب‌عنبر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادلخان از جانب او نگران خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالا گهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند. عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم‌گشته بانظام الملک ازشهر کهرکی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده و قع است شتافت، و فرزند آن را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت‌آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت، وشهرت انداخت که به سرحد قطب الملک می‌روم که زر مقرر خود را ازو بازیافت نمایم.

با لجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست مهابتخان تا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سربلند رای را به حکومت وحراست شهربرهانپور گذاشت و جادورای واو دارام را به‌کومك او مقررداشت. وپسران اولین وبرادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت وچون ملامحمد به‌خدمت شاهزاده پیوست مقررگشت که اوباپنجهزارسواردربرهانپور بوده به اتفاق سربلندی رای تمشیت احکام وانتظام مهام نماید. وامین الدین پسر اوبا هزار سوار درخدمت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیرموصع و اسپ وفیل مرحمت نموده وبه محمد امین ولد اونیزخلعت و اسپ وفیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت‌گردید. ومحمد امین را همره خودگرفتند. ومهابتخان از جانب خود یکصدو ده اسپ و فیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، ویکصد وده خوان اقمشه، به ملا محمد وپسر او و دامادش تکلف نمود.

ورود موکب جهانگیر به کشمیر: نوزدهم خرداد نزول حضرت شاهنشاهی در

خطهٔ کشمیر اتفاق افتاد. اعتقاد خان از نفایس کشمیر کـه دریـن مدت ترتیب داده بـود بسر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا بـه مسامع جلال رسید کـه یلنکتوش اوزبك سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود کـه حوالی کابـل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان با امرایی که به‌کومك او مقرراند از شهر بر آمده بـه مدافعه و مقاتله همت مصروف داشته، بنابریـن غازی بیگ کـه از خدمتگار ن نزدیك بـود بدا کچوکی رخصت شد که ازحقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبرمشخص بیرد، و ازقضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قند هاررا به جهت تا رسیدن‌کومك به شاه عباس حواله نموده و این معنی برمزاج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حو له سید وتـام متصبداری فرمودند کـه از بندر سورت بسر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سزد و متعاقب فرمان شدکه مشارالیه را از هـم گذرانـد. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور ازگشاده رویی و خوشخویـی وبی تکلفی بهره مند بود. امید که اهل آمرزش باد.

درهفتم تیرماه آرام بانوبیگم همشیره قدسیه آنحضرت بـه مرض اسهال ودیعت حیات سپرد. حضرت عرش آشیانـی آن عمت سرشت را بغایت دوست می‌داشتند. در چهل سالگی چنانکه بدنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرضداشت غازی بیك به وضوح پیوست کـه یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزارجات کـه یورت آنها در حدود غزنین واقـع است و از قدیم به حاکـم غزنین مالگذاری می‌نمودند قعه‌ای درموضع صوار از مضافات غزنین ساخته، همشیره زادهٔ خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سران الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استغاثـه نمودند کـه ما ز قدیم رعیت و مالگذار حاکـم کابل‌ایم. یلنگتوش می‌خواهدکـه ما را بتعدی ایـل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ما کفایت‌کنید و دست تعدی از ما بازداریـد به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بـه او ملتجی گشته خـود را از آسیب بیداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به‌کومك هزاره‌ها فرستادوخواهر-زاده یلنگتوش بـه مدافعه و مقاتله پیش آمـده در اثنای زد و خورد بـا جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپـه منصور قلعه او را ب خاك برابر ساخته به ظفر وفیروزی معاودت معطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجلت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماس نمودکـه بتاخت سرحـد کابل شتافته خـود را از آن

انفعال برآورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های لشکر او تجویز این جرأت و بیباکی نمی‌نمودند بعدازمبالغه واغراق بسیاررخصت حاصل نموده با ده هزارسوار اوزبك و المانجی روی ادبار به ین حدود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که درتهانجات بودند طلبیده به‌ترتیب اسباب قتال وجدال پرداخت وبنده‌های جانسپارو بهادران عرصه کارزار همه یکدل ویکرو به جنگ قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهامت بموضع شیرگهرکه در ده‌کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و ازآنجا افواج را ترتیب داده و جیبه پوشیده متوجه پیش شدند، خانزاد خان با جمعی ازمنصبداران پدر خود درغول پای ثبات افشرده و مبارزخان افغان و انیرای سنگدلن وسیدحاجی و دیگربهادران را درفوج هراول مقررداشت و هم چنین فوج جرانغار برانغار و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکورمیشد که سپاه اوزبك درسه‌کروهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتخواهان را به خاطر می‌رسد که شاید روزدیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد. قضارا همین که سه‌کروه ازموضع شیرکهرگذشتند قراولان اوزبك نمایان شدند وقراولان لشکر منصورقدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند وعساکراقبال باتوپخانه عالی وفیلان کوه شکوه آهسته وآرمیده بان انداخته وتوپ زده شتافتند.

اتفاقا یلنگتوش در پس پشتهٔ برغنچی شده ایستاده بود و قصدش آنکه چون لشکر منصورکوفته و مانده از راه برسد ازکمین‌گاه برآمده کارزار نماید. مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به‌کومك قراولان می‌فرستد و آنها نیزکس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره‌آگاه می‌سازند یك کروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می‌شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود، یك فوج با هراول لشکر منصور مقابل می‌گردد و خود با فوج دیگر بفاصله یك تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشد.

چون فوج مخالف بحسب کمین از بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران قول گرم و گیرا شتافته خود را به‌کومك هراول رسانیده نخست بان و زنبورك و توپ و تفنگ بسیار می‌زنند، و ازپس فیلان جنگی را دوانیده کارزار می‌نمایند و جنگ به امتداد و اشتداد می‌کشد، در چنین وقت یلنگ توش خود را به‌کومك می‌رساند و معهذا کاری نمی‌سازد و پای همت آنها از جا می‌لغزد و بهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن و بستن و

تاختن و انداختن کارنامــه جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانده مخالفان تاب نیاورده جلو برمی‌گردانند و هژبران بیشهٔ شهامت آن مقهوران بخت برگشته‌را تاقلعه‌جمام کوشش کروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبك تلف تیغ بیدریغ ساختند، وموازی هزارراس اسپ واسحهٔ بسیار که مخالفان در راه ازگرانـی‌انداخته‌بودند به‌دست‌سپاه منصورافتاد، وفتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به‌تأیید ایزد جل سبحانه چهره‌گشای مراد گشت.

چون این خبربهجت اثربه مسامع جلال رسید بنده‌های شایسته خدمت که درین جنگ مصدرخدمات وترددات پسندیده‌گردیده بودند هرکدام درخوراستعداد وحالت خویش بـه اضافه منصب واقسام مرحم ونوازش سر فرازی یافتند.

یلنگتوش اوزبك است نامش حستی بوده یلنگ برهنه راگویند وتوش سینه راگویادر جنگی سینه وارتاخته بود ازآن روزیلنگتوش اشتهاریافته اکثراوقات درمیان قندهار وغزنین به سر می‌برد وچون مکرر به خراسان شتافته وستیزه های سپاهیانه نموده توان‌گفت که شاه‌ـ عباس ازو درحساب بوده.

کشته شدن فهیم غلام خانخانان: مقارن ایـن حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید کـه چـون ملا محمد لاری بـه برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبهٔ دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا به صوب ملك بهار و بنگاله نهضت فرمودنـد. و چون خاطر از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت، و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بـود، به صلاح و صوابدیـد دولتخواهان او را نظر بند نگاه می‌داشتند. مقرر شدکـه متصل بـه دولتخانـه شاهزاده خیمه‌ای به جهت او برپا کنند و جانان بیگم صبیه اوکـه درعقد ازدواج شاهزاده دانیال بود وشاگرد رشید پدرخود است با پدریکجا بسر برد، وجمعی ازمردم معتبر بر درخانهٔ او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستندکـه فهیم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت ر با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او رایگان خـود را بـه‌دست دیگر نداد و پای همت افشرده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبـرو نمود. در خلال این احوال افضلخان دیـوان شاه جهان که در بیجاپورمانده بود به درگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه‌گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن ایـن خبر نبـرد آرایـی

شاهزادگان با هم دیگررسید. شرح ین داستان آنکه چون سلطان پرویزومهابتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان با موجی کنارآب را استحکام داده بود، وکشتی ها را به جانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد؛ و شاهزاده پرویز و مهابتخان درکنار آب مذکور معسکر آراستند و دریاخـان ضبط گذرها می‌نمود تـا آنکه زمینداران هیس کـه در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف بـه دست آورده چندکروه بالای آب گذری بهمرسانیده رهبری کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاتله پردازد لشکر پادشاهی از آب گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف ندیده، بـه جانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشارهٔ او بـه طرف جونپور روان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس کردند. شاه جهان پردگیان حرم را بهقلعهٔ ملك اساس رهتاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجـه بهیم و دریا خان بـه لشکرپیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده ازآب گنگ گذشت، و بـر کنارآب تولس اقامت نمود. شاهزاده پرویز ومهابت خان به دمدمه رسیدند وآقا محمد زمان طهرانی را بـا طایفه آنجا گذاشته از آب گنگ بگذشت وخواستندکـه ازآب تولس عبور نمایند. بیرم بیك مخاطب خان دوران بفرمودهٔ شاه جهان ازآب گنگ بگذشت، و روی بـه آقا محمد زمان آورد. محمد زمان بـه جهوسی شتافت. بعد از چهارروز خانه وران با غرور موفور در رسید. آقا محمد زمان بـه استقبال شتافت ودرآن‌معرکه دست برد عظیم و کاری شگرف کرد. خانه وران بعداز هزیمت سپاه خود دررزمگاه توقف نموده، تنها به هرطرف می‌تاخت ومی‌کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویزفرستادند وآنجا برنیزه کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته، بـه‌شاهزاده پرویز پیوسته بـود، گفت خوب شد کـه حرام خـور بقتل رسید. جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم حاضر بـود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت ارو حلال نمك تر مرد نباشدکـه در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بنگرید کـه اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خانه وران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد وآقـا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان بـا سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولتخواهان خصوصا راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند، مگر عبدالله خان که اصلا راضی بـه این نمی‌شد، و بعرض می‌رسانید که چون لشکر پادشاهی بـه حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما فزون دارد چنانچـه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار و پیاده مـوجـود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی‌کشد مناسب حال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سرزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنور بنواحی دهلی رسانیم، و چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیك رسند بسه طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت و گرانی اسباب حشمت عاجر شده آشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نبندد در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود.

شاه جمجاه زکمال غیرت و جلادت این سخن را بسه سمع قبول اصغا ننموده قرار بر جنگ صف د ده، به این عزیمت پا در رکاب آورده، ترتیب افواج فرمود. در قسول خود ایستاده در برانغار عبدالله خان و جرانغار نصرتخان ودر هراول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان با طایفهٔ افغانان، و بر دست چپ بهار سنگه و غیره پسران نوسنگدیو و درالتمش شجاعتخان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه وروسی خان میرآتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویزومهابتخان صفوف نبرد آراسته به عرصهٔ کارزارشتافتند وکثرت سپاه پادشاهی به مثابه‌ای بود که سه لشکرشاه جهان را فرا گرفته حلقه شان درمیان داشت وروسیخان میرآتش توپخانه را پیش برد ویمکن که هزارگلوله توپ انداخته باشد. از غرائب اتفاقات آنکه گلوله بر کسی نخورد وتوپها گرم شده ازکارباز ماند، وچون فاصلهٔ میان توپخانه و هراول فوج شاه جهان بسیارشد هر ول لشکرپادشاهی بسه جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت ومردم توپخانسه تاب نیاورده را هزیمت سپردند و توپخانه بسه تصرف مردم پادشاهی در آمد.

ازمشاهدهٔ این حال دریاخان افغان که در دست راست هراول بود بی جنگ راه فرار سپرد و ز بر گشتن افواج دست چپ هراول نیز ویران گردید. ناگزیر ر جسه بهیم کثرت مخالف خود را به نظراعتبار درنیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخت وبرقلب لشکرپادشاهی رسیده به شمشیرآبدار کارزارنمود وجتاجوت نام‌فیلی که درپیش بود به زخم تیروتفنگ زپا افتاد وآن شیربیشه جرأت وجلادت با راجپوتان جان‌نثار پای مردانگی قایم کرده آثارشجاعت وتهورظاهر ساخت. جوانان‌چیده وسپاهیان جنگ دیده که برگرد وپیش سلطان پرویز ومهابتخان ایستاده بودند ازاطراف وجوانب هجوم آورده‌آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ برخاك هلاك انداختند و او تا رمقی داشت‌کارزارکرد، جان نثار شد وبهیم راتهور وپرتهی راج واکی راج راتهور باچندی ازمفهوران رزم دوست درعرصهٔ کارزار زخمی افتادند.

ازکشته شدن راجه بهیم وبرهم خوردن فوج هراول شجاعتخان که رفیق فوج لتمش بود نیزمنهزم شد، وشیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم برجای داشته مقتول گردید. چون هراول والتمش ازپیش برخاست وجنگ بـه قول رسید فوج جرانغار که سرگروه آن نصرتخان بود تاب نیاورده طرح داد، وشاه جهان با عبدالله خان که دربرانغاربود وجمعی ازسپاه که مجموع بـه پانصد سوار نمی‌گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوران به مقابلـه ترغیب و تحریض می‌نمود تـا آنکـه اکثری کشته و زخمی شدند، و غیر از فیلان علـم و طوغ و قورخانهـ خاصه و عبدالله که بـه جانب دست راست بـه اندك فاصله ایستاده بود چیزی بـه نظر در نمی‌آمد. درین وقت تیری به جبههٔ خاصه رسید و ایزد جل اسمه ذات مقدس را بـه جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین راکه ازخلفای خواجـه باقیست قدس سره دورآن معرکه همعنان شاه جهان بودند تیری بررخسار خورده ازبناگوش سربرآورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار بـه جای نازك رسیده مناسب حال و ملایم شان مـا آنست کـه بـا معدودی که همراه مانده‌اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پـادشاهی بتازیم، تا آنچه رقم زدهٔ کلك تقدیراست به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیك رفته گفت که کار ازآن گذشته کـه برتاخت ونردد اثری مترتب گردد این دست و پـا زدن محض بیهوده و بیقاعده است. سلاطین سلف چـون امیرتیمور صاحبقران وحضرت بابرپادشاه وهمچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش مکـرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته‌اند و به دشمن کامی قرارنداده، بـه دولتی رسیده جمعی ازفدویان که دررکاب سعادت حاضربودند، گستاخانه دست برجلوانداخته شأم اتی از عرصه کار زار بر آوردند و لشکر پادشاهی بـه اردوی شـاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند. و ایـن قـدر را غنیمت شمرده بتعاقب نشتافتند. و شاه جهان به چهارکوچ بسر فراز قلعهٔ رهتاس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مـراد بخش راکه در همان ایام قدم بـه عالم وجود نهاده بـود با دایه ها وانکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پتنه و بهار نهضت فرمود.

چون این اخبار به مسامع قدسیه رسید مهابتخان را به خطاب خانجهان سپه سالارنامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات وهفت هزاری سوار از قرار دواسپه وسه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوغ علاوه عواطف گشت.

احوال دکن: اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزدهٔ کلك وقایع نگار می‌گردد، که چون ملك عنبر به سر حد ولایت قطب الملك شتافت مبلغ مقرری که هر سال به جهت خرج سپاه می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً به عهد و سوگند خاطر از آن جانب وا پرداخت، و به حدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که به حراست آن ملك مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت، و بندر ر تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیدهٔ خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، وجمعی که به دفع شر اوکفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست خود دانسته درقلعه بیجاپور متحصن شد وبه استحکام برج و باره واوازم قلعه‌داری پرداخته کس به‌طلب ملامحمد لاری‌ولشکری‌که همراه اودربرهانپور بود فرستاده،وبمتصدیان صوبه مذکوربه تأکید ومبالغه نوشت که حقیقت احلاص ودولتخواهی من برهمهٔ دولتخواهان ظاهر وهویداست، و خود را از متعلقان آن درگاه می‌دانم. درین وقت که عنبر حق ناشناس بامن چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپهی که درصوبه موجود دارند به‌کومك من متوجه گردند، تا این غلام فضول را ازمیان برداشته، سزای کردار در دامن روزگار اوگذاشته آید. درهنگامی که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الله آباد شد سرسند رای به حکومت وحراست برهانپور بازداشته مقرر نموده بود که درمهمات کلی وجزوی به صوابدید ملامحمد لاری کاری کند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد.

چون ملامحمد بسیار بجد شد ومبلغ سه لك هون که قریب دوازده لك روپیه باشد به صیغهٔ مدد خرج لشکر به متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان درباب کومك به مهابتخان رسید، وازو نیزتجویز این معنی نموده، به متصدیان دکن نوشت که بی‌تأمل وتوقف همراه ملا محمد به‌کومك عادلخان شتابند، ناگزیر سربلند رای معدودی در برهانپور توقف‌گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر وخنجر خان حاکم احمد نگروجانسپارخان حاکم بیرو رضویخان وترکمان خان وعقیدتخان بخشی و اسد خان و عزیزالله و جادورای و اودارام وسایر امرا و منصبداران‌که از تعیناف صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری بکومك عادلخان به قصد استیصال عنبرشتافتند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت اونیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستاد که من از

غلامان درگاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تقصیر وکدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده‌اند و بـه تکلیف عادلخان وتحریك ملامحمد برسرمن می‌آیند. میان‌من وعادلخان برسر ملکی که درزمان سابق بنظام الملك متعلق بود الحال اومتصرف گشته نزاع است واگراو ازبنده‌هاست من نیز زغلامان‌ام مرا با او، او را بـا من واگذارند تـا هرچه درمشیت حق است بظهورآید. آنها بـه این حرف او التفت نفرموده کوچ برکوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هرچند عنبر به الحاح وزاری فزود ایشان بیشترشدت ظاهر ساختند. ناگزیر ازظاهر بیجاپور به حدود ملك خود پیوست، وبعد از نزدیك رسیدن افواج عنبر دفـع الوقت و مدارا نموده روز می‌گذرانید وسعی درآن داشت که‌کار بـه جنگ نرسد؛ و ملا محمد بـا امرای پادشاهی سردردنبال نهاده فرصت نمی‌داد. هرچند او سپراندازی و مدارامی نمود حمل بـر عجز و زبونی او کرده در شدت می‌افزودند و چون‌کار بـرو تنگ شد و اضطرار دامن‌گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می‌دانستند که جنگ نمی‌کند برگیها از دورنمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردند که ترك جنگ نموده برآمده‌اند ومیخواهند که‌گریخته بروند. درین وقت برمردم عادلخان ریختند و میان مردم او وعنبر جنگ در پیوست، وبحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سررشته انتظام گسیخته‌گشت و جادورای‌واودارام دست به‌کارنبردند وراه فرارپیمودند.عنبر به‌آگاهی کارخودکرد وشکست عظیم برلشکرعادلخان واقع شد، واخلاصخان وغیره بیست وپنج نفراز سران سپاه عادلخان که مدار دولت او برآنها بود گرفتار شدند و ازآن‌گروه فرهاد خان را که تشنهٔ خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر وعقیدت خان‌گرفتارشدند.

خنجرخان‌گرم وگیرا خود را به احمد نگر رسانید و بـه استحکام قلعه پرداخت وجان سپارخان نیز برگشته بـه بیرکه جاگیر او بـود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگر کـه ازآن ورطه هلاك بـرآمدند بعضی خود را بـه احمد نگر رسانیدند وگروهی بـه برهانپوررشتافتند، و چون‌عنبر به‌مرادخویش کامروا گردید و آنچه درمخیله او نگذشته بود بر عرصه جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس بـه دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته بـه محاصره پرداخت. لیکن هـر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان بارمتحصن شد، و عنبر تمام ملك اورا با حدود متعلقه پادشاهی کـه در بـالاگهات

بود متصرف گشت. جمعیت نیك فراهم آورد، و قلعه شولاپور را کـه پیوسته میان نظام ـ الملك و عادلخان بر سر آن نزاع می‌بود محاصره کـرد و یاقوتخان را با فوجی بسر سر برهـانپور فرستاد، و توپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را بـه ضرب دست وزور بازوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس شاهنشاهی به آشوب گرائید.

در خلال این حال مکتوب نـذر محمد والی بلخ بنظر مقدس در آمد. خلاصه مضمون آنکه ایـن نیازمند آن حضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خـود می‌داند و یلنگتوش بـی رخصت ایـن خیراندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمدلله کـه تأدیب شایسته یافت. لیکن چون غبار نقاری درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است که خانزاد خان را ازحکومت کابل تغییر فرمـوده، بـه جای او دیگـری را تعیین فرمایند. از آنجا که منجشی شیوه پسـندیده است آن صوبـه بمدارالمهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به وکالت پدر بـه حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را بـه ضابطهٔ دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله بـه منصب هزار وپانصدی هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم ورق عزت بـر افراخت. و خلعت بـا شمشیر و خنجر و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید، و فرمان شد کـه خانزاد خان روانه درگاه شود.

مراجعت ازکشمیر به صوب لاهور: چون زمستان درآمد و خوبیهای کشمیر آخر شد، بنابرآن به تاریخ بیست وپنجم شهریور، رایت اقبال بـه صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت ودرساعت سعید درآن شهرمیمنت بهرنزول دست داد، ومقارن آن صوبداری پنجاب از تغییرصادق خان بـه رکن‌السلطنه آصفخان مقرر شد؛ ودرخلال این احوال به طرف هرن مناره که شکارگاههای خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خانزادخان از کابل آمـده شرف بساط بوسی دریافت؛ وچون خاطراقدس ازنشاط شکاروا پرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید. مرقوم بودکه شاه جهان ازپتنه وبهار گذشته به ولایت بنگاله درآمد، و شاه پرویز بـه عساکر منصوره به ملك بهارپیوست. در اوراق‌گذشته نگاشته کلك سوانـح نگار گشته کـه شاه جهان داراب‌خان پسرخانخانـان را سوگند داده بـه حکومت وحراست ملك بنگاله بازداشته وبه جهت احتیاط زن اورا با یك پسرویك برادرزاده اورا همراه‌گرفته بود. بعدازجنگ تونس وانعطاف عنان، زن اورا درقلعه رهتاس‌گذاشته بـه

دارابخان نوشتند که درگدهی خود را بـه ملازمت رساند. داراب ازناراستی و زشت خویی صورت‌حال را طور دیگر درخاطرنقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق‌کرده، مرا درمحاصره می‌دارند. ازین جهت نمی‌توانم خود را به‌خدمت رسانید. چون شاهجهان از آمدن داراب مأیوس گردید وجمعی همراه که مصدرکاری و ترددی توانـند شد نمانده بود، ناگزیـر از آشوب خاطـر، پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودنـد، وکارخانجات بیوتات همراه گرفته به همان راه‌که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به ظهورآورده خود را مطرود ازل وابد ساخته بود عبدالله خان پسرجوان اورا بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان ـ معاوت معطوف داشتند و حکم بـه زمینداران آنجا شد کـه داراب را در قبل داشتند تـا دست تعرض از وکوتاه داشته روانـه درگـاه سازند. او آمده مهابتخان را دیـد و چـون خبر آمدن داراب به عرض اشرف اقدس رسانید به مهابتخان فرمان شدکه در زنده داشتن آن بی‌سعادت چه مصلحت به خطرآورده باید که به رسیدن فرمان‌گیتی مطاع سرآن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت وگمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجمله مهابتخان بـه موجب حکم عمل نموده سرش را ازتن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانزدخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع بـا پهول‌کتاره واسپ خاصه مرحمت فرموده بـه صاحب صوبگی بنگاله فرستاد ومقارن آن فرمان جهان مطاع بـه طلب عبدالرحیم‌که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادرگشت.

چـون در صوبـهٔ دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجهٔ تقدیرگشته درقلعهٔ دولت‌آباد محبوس ماندند، وشاه جهان ازملك بنگاله بـه صوب ملك دکن انعطاف عنان نمود ناگزیـر مخلص خان بـر جناح استعجال نزد شهزاده پرویز دستوری یافت‌کـه سزاولی نموده، ایشان را بـه امرای عظام روانه دکن سازد. و هم دریـن ولا قاسم خان از تغییر مقربخان به حکومت و حراست دار لخلافه آگره خلعت فاخره پوشید.

درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی صوبه دکن ازبرهانپوررسید. نوشته بودکـه یاقوتخان حبشی با ده هزارسوارموجود به ممکاپورکه ازشهربیست‌کروه مسافت است رسیده وسرـلند رای ازشهربرآمده قصد آن داردکه جنگ اندازد. فرمان به تأکید تمام صادرشدکـه زنهار تا رسیدن‌کومك ومدد حوصله یك‌دبرده تیزجلویی نکند، وبه استحکام برجها پرداخته درشهر تحصن گزیند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیر کوه: در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت آیت اقبال به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شجهان به‌ولایت دکن رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هوا خواهی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستاد که به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بدن سمت توجه نموده دیول‌گانو ر مخیم ساخت.

کارنمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را با فوجی تعیین نمود که به‌اتفاق یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سوار واقع است فرود آمد. راورتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کارآگهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ وشاه جهان فرمود که ازیك طرف عبدالله خان و از جانب دیگرشاه قلیخان به قلعه‌بچسپند قضا را در طرفی که عبدالله‌خان بود غنیم هجوم آورده جنگ صعب در پیوست وشاه قلیخان با فدائیخان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سربند رای جمعی از مردم‌کارکرده خود را برابرعبدالله خان‌گذاشته خود برسرشاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از نوکران زربندی در کوچه و بازار متفرق شده بردند، شاه قبخان با معدودی در میدان پیش ارك پای همت افشرده، به مدفعه و مقابله برداخت؛ تاآنکه ازبنده های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به ارك در آمده در قلعه را بست و سربلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان ازروی اضطرارقول گرفته او را دید.

چون این خبر به شاهجهان رسید مرتبهٔ دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند. وهرچند مبارزان جان سپار و دلیران عرصه‌کارزار شریط سعی وکوشش به جاآوردند اثری برآن مترتب نگشت، و از مردم روشناس شاه بیکخان وتیرانداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات درباختند، و بدرسیوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آزما و دلیران قلعه‌گشاقدم جرأت وجلادت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهرساختند، وازاعیان اهل قلعه لودیخان با جمعی از برادران و بابا میرك داماد لشکرخان و بسیاری از راجپوتان راورتن‌عمف تیغ انتقام شدند.

درین وقت که‌کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید

جعفر رسید. او اضطراب کرده، بسر گشت؛ و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری از بیدلان را با خود بردند. مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان با لشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده، به دریای نربد، رسیده‌اند. ناگزیر شاه جهان به وسعت آباد بالا گهات مراجعت نمودند. درین وقت عبدالله خان ازشاه جهان جدایی اختیار نموده، در موضع اندور نشست، ومقارن آن نصرتخان نیز جدایی گزیده نظام الملك شتافته نوکر اوشد.

ازسوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است. پدر او ازآدمی زادگان غزنین است، ومادرش عرش آشیانی را شیرداده بود، وآنحضرت پاس این نسبت داشته، میرزا عزیزرا بزرگترین امرا ساخته بودند. ازووفرزندانش نازهای عجیب می‌کشیدند. درعلم سیروفن تاریخ استحضارتمام داشت؛ ودر تقریروتحریر بی‌نظیربود. نستعلیق را بغایت خوب می‌نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است. به اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدعا نویسی ید طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبعی بی مثل، و شعر همواری می‌گفت. این رباعی از واردات طبع اوست.

رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کرد   وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم   تا سلسله زلف کسی بندم کرد

وفات خان اعظم درشهراحمدآبادگجرات اتفاق افتاد، و نعش او را دردهلی آورده به جوار روضهٔ سلطان المشایخ نظام الدین قدس سره نزدیك به قبرپدرش به خاك سپردند وچون خان اعظم مسافردارالملك بقا گشت داوربخش را به حضورطلب داشته، خانجهان را به صاحب صوبگی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شدکه از آگره به احمد آبادگجرات شتافته محافظت آن ملك نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز مبارکشنبه دهم جمادی الثانی سنه هزاروسی وچهارآفتاب جهانتاب برج حمل را نوآیین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ ودر دامن کوه بهنربه نشاط شکار پرداخته، یکصد وپنجاه ویك رأس قوچ کوهی به تفنگ تیرشکار کردند. ودرمنزل جنکرهتی جشن شرف آراستگی یافت. ازبهنر تا این منزل ارغوان زارهای عالی سیرفرمودند، و چون

درین موسوم کوتل پیرپنجال از برف مالامال می‌باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار، بلکه محال. لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونچ اتفاق افتاد. درین کوهستان نارنج بهم می‌رسد، و دو سال و سه سال بردرخت می‌ماند. از زمینداران آنجا شنیده شد که قریب سه هزار نارنج دریك درخت می‌باشد. درین اثنا ابوطالب پسرآصفخان به حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. ودرین ولا سید عاشق پسر سردارخان به کوهستان شمالی پنجاب که ضبط وربط آن به عهدهٔ پدرش بود دستوری یافت و اورا به کامگار نامورگردانیده منصب چهارصد صدی و پنجاه سوارعنایت فرمودند.

روز جمعه بست و نهم درمنزل نورآباد که برلب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. ازکهات بهت تا کشمیر به دستوری که در راه پیرپنجال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته‌اند، درین راه نیز اساس یافته واصلا به خیمه وسایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی به جهت برف و باران و شدت سرما از کریوه‌های دشوار گذار بصعوبت گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی به نظردر آمد که از اکثرآبشارهای بهتر توان گفت. ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع. متصدیان منازل صفهٔ عالی محاذی آن بسته‌اند. ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند. حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت به صفحهٔ روزگار یادگار ماند. درین منزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند.

روز یکشنبه غرهٔ اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبات کلان کشمیراست به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. مردم شهر ازاهل فضل وارباب سعادت وسوداگر وسایر اصناف گروه‌گروه برسبیل استقبال، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد، وبندگان‌حضرت وجمیع امرا به کشتی نشسته متوجه شهرشدند.

روز سه شنبه هژدهم درساعت سعادت قرین به عمارت دلنشین کشمیر بهشت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه درباغ نورمنزل که درمیان دولتخانه واقع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر ومنورداشت وددرتماشای بیرون شهر تمام شکوفه جمال افروزی می‌نمود.

چون بتواتربنوشته ودر کتب طب خصوص ذخیره شاهشاهی ثبت یافته بودکه خوردن زعفران خنده می‌آورد و اگربیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واجب القتلی را از زندان طلب فرموده درحضور خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مثقال باشد خورانیده و اصلا تغییری در احوالش راه نیافت. روزدیگر مضاعف آن‌که هشتاد مثقال باشد خورانیدند. لبش به تبسم آشنا نشد تب بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ وحر ست قلعه کانگرا بـه امیرای سنگدلن مفوض گشت وداوربخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القنیه به او عارض شد ورفته رفته منجر به اسهال دموی گشت وبتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی وپنج درقصبه پنهان ودیعت حیات سپرد. او را در ده نوحصارکـه زادگاه او بـود مدفـون ساختند. درسال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر بـه مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به المخان که‌از کومکیان او بود تفویض وفرمان شدکـه کامگارپسرش به ملازمت شتابد ودرهمین روزها مصطفی خان حاکم تهتهه رحلت نمود و به صوبهٔ مذکور به شهریارعنایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان به دیول‌کانورسید ویعقوتخان حبشی با لشکرعنبر برهانپور را محاصره دارد وسربلند رای پـای غیرت وحمیت برجاداشته به‌لوازم قلعداری همت‌گماشته وپیوسته ازبیرون جنگ می‌اندازد و هرچند دست وپا می‌زنندکاری نمی‌سازند وبعداز چند روز خبررسیدکه مردم عنبر نیز برخاسته رفتند. چون این معنی بـه عرض همایون رسید سربلند رای را بـه صنوف عواطف و مراحم سرافرازفرموده منصب پنجهزاری ذات وپنجهزارسواروخطاب رام راج که درملك دکن بالاتر زین خطاب نمی‌باشد عنایت نمودند.

ازسوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانپور بازداشته بـه صوب دکن برگشت، دراثنای راه ضعف قوی بومزاج استیلا یافت، ودرایام تکسربه خاطر رسانیدکه عذر تقصیرات‌گذشته زپدر والا قدرباید خواست. به این اردهٔ حق پسند عرضداشتی مشتمل بـر اظهارندامت وانفعال واستغفارازجرایم ماضی وحال نوشته ارسال داشتند، وحضرت‌شاهنشاهی فرمانی به خط مبارك خویش قلمی فرمـوده روانـه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد وقلعه رهتاس وقلعه آسیر راکه درتصرف‌کسان اوست بـه بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جریدهٔ تقصیرات او کشیده شود وملك بالاگهات به و مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: بـا پیشکش نمایان بـه دربار، ودست برداشتن ازآسیرو رهتاس، ایـن دو حصار استوار بعد از ورود منشورعاطفت،

شاه جهان آداب استقبال تعظیم بتقدیم رسانیده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که به شاهزاده ها داشت رضا جویی والد ماجد را مقدم شمرده این جگر گوشه ها را با نفایس پیشکش از جواهر و مرصع آلات وفیلان کوه پیکر که موازی ده لك روپیه قیمت داشت روانهٔ درگاه والا ساخت و به سید مظفرخان ورضا بهادرکه به حراست قلعه رهتاس مقرر بودند حکم نمود که به هر کس که فرمان پادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیات خان نوشت که قلعه آسیر را به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور اوگردد وخود بعدازآن به صوب ناسك حرکت نمود ودرین ایام عرب دست غیب، که به جهت آوردن سلطان هوشنگ پسرشاهزاده دانیال وعبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده، دولت زمین بوس دریافت. هوشنگ را به عواطف روز افزون اختصاص بخشیده، به مظفرخان بخشی فرمودندکه از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او در کار باشد، ازسرکار پادشاهی سرانجام نماید وبه نوعی سامان سرکاراوکندکه ازهیچ طرف گرانی خاطر نداشته باشد.

درخلال این حال عبدالرحیم خانخانان به سعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت، و زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت. آن حضرت به جهت دلنوازی و تسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما. ازین رهگذر خجالت و ملامت را راه ندهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند. قبل ازین حضرت شاهنشاهی بغوای نور جهان بیگم و آصف خان فدائیخان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته به جانب بنگاله روانه سازد وخانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده بپردازد.

دربولا عرضداشت فدائیخان رسید مرقوم بودکه درسارنگپور به خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده به جدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند و هرچند درین باب به مبالغه وتأکید معروض داشتم، نتیجه‌ای برآن مترتب نشد. چون بودن من در لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو به طلب خانجهان فرستاده‌ام که به سرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد. بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائیخان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مهابتخان به رفتن بنگالا راضی نشود جریده متوجه‌حضور والا گردد، و شما با سایر امرا در برهانپور توقف

نمائید.

چون خاطرفیاض از سیروشکارعرصه دلپذیر کشمیرپرداخت بنابرآن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار وسی وپنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور رتفاع یافت. پیش ازین مکرر بـه عرض رسیده بود که درکوه پرپنچال جانوری می‌باشد مشهور به‌همای ومردم آن سرزمین می‌گویند کـه طعمه‌اش استخـوان ریزه است، وپیوسته برروی هـوا پروازکنان مشاهد می‌افتد ونشسته کم می‌باشد.

چون خطراشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم‌شدکه زقراولان هرکس تفنگ زده به حضوربیارد هزارروپیه انعام یابد. قضارا جمال خان قراول بـه بندوق رده به حضوراشرف آورد، وچون زخم بـه پایش نرسیده بود زنده وتندرست بـه نظراشرف درآمد، وفرمودندکه چینه دان ر ملاحظه نمایند تا خورش اومعلوم شود. چینه‌دان را شکافتند زحوصله‌اش استخوان ریزه ها برآمد ومردم‌کوهستان معروض داشتندکه مدارخوراك این بر ستخوان‌ریـزه‌هـا است، وهمیشه بـرروی هـو پـروازکنان چشم برزمین دارد، هرجاکـه استخوانی بـه‌نظرش درآمد بـه نوك خودگرفته بلند می‌شود، وازآنجا بـرزمین بـه سنگ می نداند تابشکند، وریـزه ریزه شود. آنگاه می‌چیند و می‌خورد. درین صورت غالب ظـن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه‌گفته‌اند.

فرد

همای برهمه مرغان ازان شرف دارد | که استخوان خورد و جانور نیازارد

سرو نوکش به‌کل مرغ می‌نماید لیکن سرکلمرغ پرندارد و این پرهای سیه دارد. درحضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و سه مثقال باشد بـه وزن در آمد.

درنواحی لاهور، بوطالب پسرآصفخان به‌دولت زمین بوس افتخاراندوخت.

شب مبارکشنبه سلخ ماه مزکور درساعت مسعود بـه لاهور نزول اقبال اتفاق افتادکه یك لك روپیه به عبدالرحیم خ نخان انعام مرحمت شد.

دریـن تاریخ آقـا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا کـه یك دست شاهین سفید از آن جمله بود بـه نظر مقدس گذرانید.

از غرائب آنکـه شاهزاده داور بخش شیر و بز پیشکش آوردکه با بز الفت‌گـرفته در یك قفس می‌باشد و بـه آن بـز نهایت الفت و محبت ظاهر می‌سازد و به دستوری‌کـه

حیوانات جفت می‌شونـد بـز را در آغوش گرفته حرکت می کند. حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیارظاهرساخت. آنگاه فرمودند که بز دیگر به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آوردنـد. اول آنـرا بوی کـرد، بعد از آن کمرش بـدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آوردند. فی‌الفوراَنهم درید و خـورد. باز همان بـز را نزدیك آوردند. الفت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته برپشت افتاد و بز را برروی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تـا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را ببوسد.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبـه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هـزار و پانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسپ و فیل بـه مشارالیه مـرحمت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراء آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند. و چون مهابتخان فیلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تاحال به درگاه والا نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مصالحه سرکار برذمه او بود و نیز از محال جاگیر بنده های درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود، بنابرآن حکم شد که عرب دست غیب نـزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بـه درگاه بیارد و مطالب حسابـی را ازو بازیافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خردپسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد.

مقارن این حال عرضداشت فدائیخان رسیده کـه مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته به صوب بنگ له شتافت وخانجهان زگجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بـود کـه عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته، کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته، بـه اعتماد کـرم و بخشیش آن حضرت نوشتهٔ او را بـه درگاه فرستاده‌ام. امید از مراحـم بیکران چنان است کـه رقم عفو بـر جرایـد اوکشیده شود. بـه ایـن موهبت عظمی در امثال واقـران سرافراز و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که، ع:

این درگه ما درگه نومیدی نیست

ملتمس او به عزاجابت مقرون گشت. درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده دانیال ازخدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتافت.

نامزد نمودن بهار بانوبیگم صبیه خود به طهمورث و هوشنگ بانو بیگم صبیه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: قبل ازاین هوشنگ برادر خرد او به دولت‌زمین بوس سعادت پذیرگشته بود. درین ولا اونیزبه رهنمونی بخت، خودرا به قدسی آستان رسانید و به انواع مراحم ونوازش مخصوص گردید، و به جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چغتائی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانو-بیگم صبیهٔ خود را به طهمورس وهوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند.

درین وقت معتمدخان به خدمت بخشیگری عز اختصاص یافت.

چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر می‌کرد به تاریخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند:

افتخارخان پسر احمد بیگ خان کابلی سراحداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود وحضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی‌نیاز فرود آورده، سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی بـه تقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانـه فرمودند، وفرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنیدکـه یلنگتوش اوزبك به قصد شورش افزائی وفتنه انگیزی به نواحی غزنین آمـده مشارالیه بـه اتفاق دیگر بنده ها که ازتعینات صوبهٔ مذکوراند لشکر فراهم آورده بود. درین اثنا احداد بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی کـه شیوهٔ شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می‌کـرد و یلنگتوش از آن اراده باطل نـدامت گزیـده، یکی از خویشان خود را نـزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چاپلوسی نمود، اولیای دولت قاهره خاطر ازآنجانب واپرداخته دفع فساد احداد بـد نهاد را پیشنهاد همت ساختند؛ و بـه همان استعداد و جمیعت از راه‌گردیده بـرسرآن مقهور روان‌شدند چـون‌خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر بـه آن بد فرجام می‌رسد تـاب مقاومت نیاورده خود را به‌کوه اواغرکه محکمه او بود می‌کشد وآن بی‌عاقبت‌آن‌کوه راپناه روزبداندیشیده دیواری درپیش دره برآورده واستحکام تمام نموده ذخیره وسایر اسباب قلعه داری آماده و

مهیا داشت. اولیای دولت ابـد قرین، استیصال او را پیشنهاد همت ساخته‌به قدم سعی دراز ونشیب بسیارطی نموده بـه دره مذکور پیوستند وهمه یك دل و یك جهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند.

هفتم جمادی‌الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت وحلادت دادند و ازهنگام صبح تا سه پهرروز آتش قتال وجدال اشتغال داشت. بعد ازسه پهربه‌میامن عواطف ومراحم الهی ابواب فتح وفیروزی برچهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید وآن محکمه بـه تصرف بهادران لشکر منصور درآمد. درین وقت یکی از احدیان شمشیر وکارد وانگشتری‌که یافته بود نزد ظفرخان برده می‌نماید و یقین می‌شود که اینها ازآن عاصی است و ظفرخان خود تا چندی بر سرآن بدگوهر می‌رود و ظاهر می‌گردد که بندوقی به اورسیده و بـه جهنم واصل شده. هرچند منادی‌کردند لیکن مشخص نگشت‌کـه این تفنگ از دست‌کدام کس بـه او رسیده بــ. لجمله سرآن مفسدان مصحوب سردارخان روانـه درگاه آسمان جـاه کردنـد و ظفرخان و دیگـر بنده هـای شایسته خدمت کـه مصدر ترددات پسندیده گردیده بودنـد هـرکدام درخور استعداد خویش بـه اضافه منصب و اقسام نـوازش و مراحم اختصاص یافتند.

وفات رقیه سلطان بیگم: درین تاریخ خبررسیدکه رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هندال منکوحـه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بـه جوار رحمت ایـزدی پیوستند. زن کلان آن‌حضرت ایشان بودند.چون فرزند نداشتند درزمانی‌که شاه جهان به عالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن‌گوهریکتای خلافت را به منکوی بیگم سپردند و آن سریرآرای خلوتسرای قـدس متکفل تربیت شهزاده والاگهر شد. القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند.

درخلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم واقسام نـوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان قوق عزت بـرافراخت وخلعت واسپ مرحمت نموده به ایالت سرکار قنوج رخصت فرمودنـد ومقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان کـه قبل ازین‌فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده، داخل فیلخانه پادشاهی شدند. ودرین روزها معروض گردیدکـه مهابتخان صبیهٔ خـود را بخواجه بـرخوردار نام بزرگ زاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بی اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطراشرف گران آمـد و او را بـه حضور اقدس طلبیده فرمودنـدکـه چرا بی‌دستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته؟ جواب پسندیـده سامان نتوانست نمود. بـه حکم اشرف شلاق بست ورسا

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصاص یافت. بیست و نهم اسفند ر ساحل دریای چناب به ورود موکب مسعود آراستگی یافت.

وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه هزار وسی وپنج نیرجهان افروز به برج حمل تحویل نمود و سال بیست ویکم از جلوس مبارک آغاز شد. برساحل دریای چناب یک روز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آنمنزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شده فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه به او مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت وکمر مرصع نفیس نادر به رسم ارمغان‌حوالهٔ اوشد

در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابتخان جهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته دریـن ولا بـه حوالـی اردو پیوست. بالجمله طلب او به تحریک و کاربردازی آصفخان شده بود وپیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار وبیعزت ساخته دست تعرض به عرض و ناموس وجان و مال او درزنند و این مطلب گران را بغایت سبک و سست می‌گرفتند و او برخلاف ایشان باچهار پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ یک جهت آمده عیال و اطفال کثری را همراه آورده که هرگاه کاربجان وکارد باستخوان رسد و ازهمه راه وهمه جهت مایوس گردد برای پاس عزت وناموس خود بقدر امکان دست وپا زده با اهل وعیال جان‌نثارشوند.

فرد

وقت ضرورت چونماند گریز   دست‌بگیرد سر شمشیر تیز

با آنکه از روش آمدن او در مـردم حرفهای ناملایم مذکور میشد آصف خان درنهایت غفلت و بی پروائی بسر می‌برد و چون خبرآمدن او به عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالب سر داربادشاهی را به دیوان علی مفروغ نسازد ومدعیان را به مقتضای‌عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است؛ و درباب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی‌که مهابتخان دختر خود را باو نسبت‌کرد سابقا مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند. حکم شدکه آنچه مهابتخان باو داده فدائی خان تحصیل نموده به

خزانه عامره رسانید.

چون منزل بر کنار آب بهت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته درنهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیك درکل ازدریا عبورنمودند. معتمد خان بخشی و میر توزك از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر وطغیان وبی ادبی مهابتخان: علی الصباح چون مهابتخان دریافت که کار بناموس وجان اورسیده لاعلاج درین وقت که هیچکس درگرد و پیش حضرت نمانده بود با چهارپنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود ازمنزل خود برآمده نخست برسرپل رسیده قریب دو هزار سوار برپل می گذارد که پل راآتش زده اگرکسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه ومقابله قدم برجا دارند وخود متوجه دولتخانه می گردد. و از درحرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده بازپرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته ازخیمه برآمد. چون چشمش بـرو افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی ستفسار نمود و قریب بصد راجپوت پیاه برچه وشمشیر دردست همراه داشت و ازگرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی‌شد و برسمیت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت درفضای دولتخانه معدودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مهابتخان سواره تا در دولتخانه رفته ازاسب فرود آمد. درآن وقت که پیاده شده به جانب غسلخانه شتافت قریب دوصد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی وبیباکی ازادب دور است نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض کورنش وزمین بوس نمایم. اصلا به جواب نپرداخت . وچون بردرغسلخانه رسید ملازمان وتختهای دروازه راکه دربانان به جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به فضای دولتخانه درآمدند. جمعی ازخواصان که بر گرد و پیش آنحضرت به سعادت حضوراختصاص داشتند، ازگستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده برپالکی نشستند.

درینوقت مهابتخان مراسم کورنش به تقدیم رسانیده آنگاه بـردور پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که ازآسیب عداوت ودشمنی آصفخان خلاصی ورهایی ممکن نیست، وبه انواع واقسام خواری ورسوایی کشته خواهم شد، ازروی اضطرار جرات و دلیری نموده خود را درپناه حضرت انداختم. اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند. دریتوقت راجپوتان اوفوج فوج مسلح آمده و در سراپرده پادشاهی را فروگرفتند، و در خدمت آن حضرت به جز عرب دست غیب که دستیار وبود ومیرمنصور- بدخشی و جواهرخان خواجه سرا وبلند خان و خدمت پرست خان و فیروزخان و خدمتخان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی وسه چهار نفری ازخواهان دیگری حاضرنبودند. چون آن بی‌ادب خاطر اقدس را شورانیده بود ومزاج اعتدال سرشت را غیرت درشور داشت دومرتبه دست به‌قبضه‌شمشیر رسانیده‌خو ستند که‌جهان را ازلوث وجود آن بیباك‌پاك‌سازند،هربارمیرمنصور بدخشی به ترکی‌عرض‌کرد که وقت مقتضی این‌نیست، صلاح حال منظوربایدداشت، وسزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدکردار را بـه ایزد دادگرحواله فرمایند، تا وقت استیصال او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندك مدت راجپوتان او درون و بیرون دولتخوانه فرو گرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر درنیامد.

درین وقت آن بی‌عاقبت خود عرض‌کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهود سواری فرمایند تا این غلام‌ودیرینه‌درخدمت‌باشد وبرمردم‌ظاهرشود که این جرات‌وگستاخی‌حسب‌الحکم ازمن به وقوع آمده واسپ خود را پیش آورده به مبالغه والحاج بسیارنمود که برهمین اسپ سوارشوند غیرت سلطنت رخصت ندادکـه براسپ او سواری فرمایند. حکم شدکـه اسپ سواری خاصه را حاضرسازند وبه جهت لباس‌پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه‌کارراضی نشد.

القصه آنقدرتوقف‌روی دادکه اسپ خاصه راحاضرساختند وآنحضرت‌سوار شده تادو تیر نداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را پیش آورده التماس نمودکه چون وقت‌شورش وازدحام است صلاح دولت درین می‌داندکه برفیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت بی‌مبالغه ومضایقه برهمان فیل سوارشدند. یکی ازراجپوتان معتمدخود را درپیش فیل ودو راجپوت دیگررا درپس حوضه نشانیده بود. درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده بـه استرضای او درون حوضه نزدیك بـه آن حضرت رفته نشست. ظاهرا دریـن آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی مقربخان رسید وخدمت پرستخان خواص کـه معتاد شراب وپیاله خـاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هرچند راجپوتان بسبین برچه زور دست وبازومنع آمدند وخواستندکه او را جای ندهند، اوکناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه داشت. چـون دربیرون جای نشستن خود ر بـه میان حوضه گنجانید؛ و چـون

نیم کروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن بی گناه را با پسرش شهید کردند.

بالجمله درلباس سیر و شکار بسر سمت منزل خویش راهبری نمود و آن حضرت به درونخانه او درآمده زمانی توقف فرمودند. فرزندان خود را بردور آن حضرت گردانید و چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که بازحضرت شاهنشاهی را به دولتخانه برده وازآنجا همراه نورجهان بیگم بازبه خانهٔ خود آرد. به این قصد بار دیگر آن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را درهنگامی که حضرت شاهنشاهی به قصد سیرو شکارسوار شدند، نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات پادشاهی بود، ازآب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آنکم فرصت خبررفتن بیگم یافته ازسهوی که درمحارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت. آنگاه درفکرشهریارشدودانست که جداداشتن اوازخدمت حضرت خطائیست عظیم. لاجرم رای فاسد او براین معنی قرار گرفت، و آن حضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد و آن حضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه اومی گفت می کردند.

دربن وقت چهجو نبیره شجاعتخان همراه شد وچون به خانهٔ شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانیدند. بالجمله چون نورجهان بیگم ازآب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب ومعاتب ساخت که ازغفلت و خامکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در مخیلهٔ هیچکس نگذشته بود بظهور آمد، و درپیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتند. اکنون تدارك آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد، به اتفاق معروض باید داشت. همه یکدل و یکزبان به عرض رسانیدند که تدبیر درست ورای صائب آن است که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته به دولت زمین بوس بندگان حضرت سر فراز شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید ازضابطهٔ معقول دور نمود. همان شب مقربخان و صادقخان بخشی ومیرمنصور و خدمتخان را پی‌درپی نزد آصفخان وعمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن وجنگ انداختن محض خطا است؛ زینهار که این تدبیر نادرست رانتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری برآن مترتب نخواهد شد. هرگاه من درین صرف باشم به کدام دلگرمی و به چه امید جنگ می کنید و به جهت اعتماد واحتیاط انگشتری

مبارك خود را مصحوب میرمنصور فرستاده آصفخان بـه گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابتخان بی عاقبت باشد وحصرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده‌اند بـه همان قرار داد پای عزیمت افشرد.

درین وقت فدائیخان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده به‌کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند وامکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه بـاچندی از نوکران خویش فدائیانه روبروی دولتخانه اسپ به دریا زده خواست بشناوری عبور نماید شش‌کس از همراهان او بـه موج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند وخود با شصت سوار برآمده چپقلش نمایان کـرد و دست اکثری از رفقای او به‌کار رسیدنـد و چهارکس از همراهان او جان نثار شدنـد. و چون دیـد کـه کاری از پیش نمی‌رود و غنیم زور آور است و بـه ملازمت اشرف نمی‌تواند رسید، عطف عنان نموده ازآب گذشت شاهنشاهی آن روزآن شب درمنزل شهریار به سر بردند.

روز بیستم‌فروردین مطابـق بیست و نهم جمادی الثانـی آصفخان بـه اتفاق خواجـه ابوالحسن‌ودیگر عمده های دولت قرار بـه جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزری‌که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داد. اتفاقا بـدترین گذرها همان بودکه سه چهار جا ازآب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند و هرفوجی به طرفی افتاد آصف خان وخواجه ابوالحسن و اراتخان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط‌ساخته بودنددر آمدنـد، و فدائیخان بـه فاصلهٔ یك تیرانداز پایان تـر مقابل فوج دیگر ازآب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه والـه یار و بسیاری مردم پایان تـر از فدائیخان عبور نمودند. و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی میان آب بودندکه افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان وخواجه ابوالحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت، دیگر کیست کـه سخن بشود و پای همت برجا دارد. خواجـه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب‌گذشته برلب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر می‌کردنـد وسوار و پیاده واسپ و شتر میان دریا درآمـده پهلو بر یکدیگر زده سعی درگذشتن داشتند. دریـن اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت‌که مهدعلیا می‌فرمایند این چه جای توقف وتامل است؟ پای همت پیش نهیدکه به مجرد درآمدن شما غنیم منهزم گشته، راه آوارگی پیش خواهدگرفت. از استماع این خطاب عتاب خواجـه ابوالحسن ومعتمد خان

اسپان خود را به آب زدند و فوج غنیم وراجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند. درعماری بیگم دختر شهریار، وصبیه شاهنوازخان بودند، تیری بر بازوی دختر شهریار رسید و بیگم به دست خود بر آورده، بیرون انداخت ولباسها به خون رنگین شد؛ وجواهرخان خواجه سرا ناظر محل، وندیم خواجه سرای بیگم، و خواجه سرای دیگر، در پیش فیل جان‌نثار گردیدند، ودو زخم شمشیر برخرطوم فیل بیگم رسید. وبعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچه برعقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می‌رسید فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، واسپان به به شناوری افتادند وبیم غرق شدن بود. ناگزیر عطف عنان نمودند وفیل بیگم به شناوری از آب گذشت، و به دولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. وچون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند دراین وقت آصف خان پیدا شد وازنیرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشستن نقش گله آغاز کرده، روانه شد، و هرچند حاضران از ایشان به چشم وزبان نشان خواستند، اثری ظاهر نشد، که به کدام جانب شتافت. وخواجه ابو الحسن گرم راند و ازهول و اضطراب، اسب به دریازد، وچون آب عمیق بود و تندی‌رفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما قاش‌زین را به دودست محکم گرفته بود وبا آنکه چند غوطه خورد و نفس‌گیر شد، قاش زین رانگذاشت. دراین حالت ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آورد. و فدائیخان باجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی باوی‌داشتند، از آب‌گذشته بافوجی که‌درمقابل او بود چپقلش کرد وغنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی درآنجا تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سراپرده از سوار وپیاده مالامال بود برسر در ایستاده تیراندازی می‌کرد وچنانچه تیرهای او اکثر درصحن خلوتخانه نزدیک به آن حضرت می‌رسید ومخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. بالجمله فدائیخان ممتد ایستاده تلاش می‌کرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کاردیده کارطلب فدوی بود، و عطاءالله نام خویش فدائیخان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند، وسید عبدالغفور بخاری که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم به اسپ سواری فدائیخان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی‌رود وبه خدمت نمی‌تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و به طرف بالا آب شتافت و روزدیگراز آب‌گذشته به رهتاس نزد فرزندان خود رفت، وازآنجا عیال را برداشته به‌کرچاک تند نه رخت سلامت کشید بدربخش نام زمیندار پرگنه مذکور با او رابطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، وخاطر از آنجانب وا پرداخته جریده به جانب هندوستان شتافت وشیرخواجه و اله ورديخان قراول‌باشی و اله یارپسر افتخارخان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد سیصد سوار مفلوك از بارگیر و اهل خدمت به جانب قلعه اتك که در تیول او بود رفت، و چون به رهتاس رسید از ارادتخان خبر یافت که درگوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طبید. لیکن هرچند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اتك رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته به اردو آمد. بعدازآن خواجه ابوالحسن به عهد وسوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دید ونوشته به نام ارادتخان و معتمدخان مشتمل برسوگند غلاظ و شداد به خط اوگرفت که گزند جانی ونقصانی بعزت و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد. و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند منجم را که به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود به شآمت آشنائی ودر حضور خود به قتل رسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود وبعد از ادای کورنش و تسلیم وآدابی که درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل براظهار اخلاص ونیازمندی بود با تحف وهدایای آن ملك گذرانید، آنگاه پیشکش خود را به نذردرآورد وسوغاتهای نذرمحمدخان ازاسپ وغلام ترکی وغیره موافق پنجاه هزارروپیه قیمت شد. عجاله الوقت سی هز رروپیه به اوعنایت شد. پیش ازین نگاشته کلك وقایع نگار گشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اتك که درجاگیر او بود رفته تحصن جست وهمگی دوصد کس ازسواروپیاده با اوهمراه بودند. مهابتخان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره وربام پسرخود وشاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتافته به محاصرهٔ قلعه پردازند. نامبرده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عنان به قضاسپرد وفرستاده‌های مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش اوگشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهان شکوه از دریای اتك عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اتك رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران مقید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد. و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس‌الدین محمد خوافی را که ازملازمان ومصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور به دست افتاده بود به تیغ بیباکی

آواره صحرای عدم گردانید. ونیز ملا محمد تتوی راکه به سمت آخوندی نزد آصفخان بود وقتی که اورا زنجیر می کردند بحسب اتفاق زنجیرحلقه وار درپای اوکردند وچنانچه باید استحکام ندادند به اندك حرکت ازپای اوبرآمد. این مقدمه را حمل برافسونگری وساحری اوکرد. اوحافظ قرآن بود وپیوسته به تلاوت اشتغال داشت ولبهای او به تلاوت متحرك بود. ازین حرکت لب یقین خودکردکه مرادعای بد می کند وازغله وسوس وفرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد را فضایل‌صوری‌وکسب‌کمال به زیور صلاح وپرهیزگاری آراستگی داشت افسوس‌که این سفاك بیباك قدرچنین مردی نشناخت وبیهوده ضایع ساخت.

چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی‌کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی ازکافران آمده ملازمت‌نمودند. اکنون مجملی ازمعتقدات‌ورسومات که میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد.

طریق آنها بآئین کافران تبت تردیك است. بتی بـه صورت آدمی از طلا یا ازسنگ ساخته پرستش می‌نمایند و بیش از یك زن نمی‌کنند. مگرزن اول نازا باشد یـا بـا شوهـر ناسازگار واگرخواهدکه به خانه دوستی یا خویشی بروند ازبالای بام یکدیگرتردد می‌کنند وحصار شهررا جزیك در نمی‌باشد، وغیرازخوك وماهی ومرغ دیگر همه‌گوشت می‌خورند و حلال میدانند، ومی گویندکـه زقوم ما هرکس بخورد البته‌کورشده وگوشت رابخنی کرده می‌خورند. و لباس سرخ را دوست می‌دارند، و مردهٔ خود را لباس پوشانده ومسلح ساخته، با صراحی پیاله شراب درگور می‌گذارند وسوگند ایشان اینست‌کـه‌کلهٔ آهو را یا بز را در آتش می‌نهند، وباز آن را ازآنجا برداشته بردرخت می‌گذارند ومی‌گویند هرکس ازما این سوگند را به دروغ خورده البته به بلای مبتلا شده، واگرپدرزن پسرخود را خوش‌کند، بگیرد وپسر درآن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهنشاهی فرمودندکه هرچـه دل شما از چیزهای هندوستان خـواهش داشته باشد درخواست نمایید. اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کـردند وکامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگه، پسرراجه باسو، از اردوی‌کیهان شکوه فرارنموده به‌کوهستان شمالی لاهورکه وطن اوست‌شتافت، و مقارن آن صادقخان بـه ایالت صوبـه پنجاب رخصت یافت، و حکم شدکه تنبیه وتأدیب جگت سنگه نماید؛ وحضرت شاهنشاهی منزل بـه منزل به نشاط شکار پرداخته روزیکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهرکابل شدنـد.

دریں روز برفیل نشسته نثارکنان ازمیان بازارگذشته، به باغ شهرآرا که نزدیك به قلعهٔ کابل و قع است نزول اجلال فرمرد. روزجمعه غره خرداد به روضه منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده، لوازم نیازمندی به تقدیم رسانیده ازباطن قدسی مو طن آن حضرت استمداد همت نمودند؛ وهمچنین به زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرك جسته ازحضرت حق سبحانه وتعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند. از غرائب اتفاقات که ازنهانخانهٔ تقدیر برمنصهٔ ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابتخان است.

تفصیل این جمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی درکنار آب بهت ازو به فعل آمد و امرای بی‌حوصه با سپاه ازغفت خویش خجست زده جاویدگشتند و امری که در مخیلهٔ هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهورگشت، راجپوتان او بنابر تسلط و اقتداری که به حسب اتفاق رونموده برد خود سرو مغرور گشته دست تعدی وتطاول بر رعایا وزیردستان دراز کرده وهیچکس را موجود نمی‌شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش به خرمن هستی آن خود سران زد. بالجمله جمعی از راجپوتان در جنگه که از شکارگاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را به چر گذ شته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته به جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی ازآنها مانع آمده کار به درشتی رساید و رجپوتان بی محابا آن بیچاره را به زخم تیغ پاره پاره کردند. چندی از خویشان و برادران و واحدیان دیگر به درگاه رفته استغاثه و دادخواهی نموده حکم شدکه او را می‌شناسد، نام و نشان او معروض دارند تا به حضور اشرف طلب فرموده بازپرس فرماییم و بعد از اثبات، خون سزا رسد. احدیان به این حکم متسلی نگشته برگشتند.

راجپوتان نیز قریب به آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احدیان مستعد رزم وپیکار شده، همه یك جهت ویکرو برسردایرهٔ راجپوتان آمدند وچون احدیان تیرانداز و توپچی بودند به اندك زد وخوردی راجپوت بسیارکشته شد وچندی را که مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می‌دید علف تیغ انتقام گردیدند، تخمینا هشتصد نهصد راجپوت به قتل رسیده باشند. واحشام کابل وهزارجات هرجا راجپوتانی در اطراف ونواحی یافتند ازکوتل هندوکش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد رجپوت که بیشتری ازآنها سردار قوم بودند وبه شجاعت ومردانگی اشتهارداشتند به فروخت رفتند و مهابتخان ازشنیدن این خبرسراسیمه ومضطرب سوار شده، به کمك نوکران خود شتافت ودر اثنای راه نقش را طورديگری دید.

از بیم وهراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود را به پناه دولتخانه انداخت و به التماس اوحبشی خان وکوتوال خان و جمال محمد وخواصخان را حکم شدکه تا این فتنه و فساد را فرونشانند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و مادهٔ فساد بدیع لزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست. هردورا به حضور طلبیده بازپرس فرمودند. جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد. چون کس بسیاری ازو به تیرو تفنگ بقتل رسیده بود ناگزیر مرعات خاطر او از لوازم شمرده نامرده ها را به وی حواله کردند و او در نهایت خواری و رسوایی سروپا برهنه به خانهٔ خود برده، مقید ساخت و آنچه دربساط آنها بود به تمام متصرف شد.

درین ولا به عرض رسیدکه عنبرحبشی درسن هشتاد سالگی به اجل طبیعی درگذشت. عنبر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی به نظر نیامده که غلام حبشی به مرتبهٔ او رسیده باشد و دربین ایام سید بهوه حاکم دهلی به موجب نوشتهٔ مهابتخان، عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین ولا خبررسیدکه شاهزاده های والا نژاد سلطان داراشکوه وسلطان اورنگ زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبرآباد رسیدند و خاطرقدسی مظاهر از مژده وصول نبائر کامکار گل گل شگفت. لیکن مهابتخان به مظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظربند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه خاطر اقدس به شکار بسیار بود وشیفتگی آن حضرت درین شغل به حدی رسیده بودکه در حضرو سفر یك روزبی شکار ممکن نیست که بسرآید، لاجرم درین ولا الهوردیخان قراول بیگی به جهت شکار قمرغه تورکلانی که اهل هندو آنرا باورگویند از ریسمان تابیده و ترتیب داده و پیشکش نمود. مبلغ بیست و پنج هزار روپیه برآن صرف شده، بنابران در موضع ارغنده که ازشکارگاه های مقرر این ملك است به متصدیان سرکار حکم شدکه تور مذکور را به شکارگاه برده ایستاده نمایند و شکاری را از هرجانب رانده بدرون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرمسرای عزت به نشاط شکار توجه فرمودند.

شاه اسمعیل هزاره که جماعت هزاره ها به بزرگی و مرشدی قبول می‌داشتند با

توابع و لواحق خویش درظاهرده میرباپوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم واهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند وبیگم بفرزندان شاه از قسام جواهر و درابن‌ومرصع آلات تلطف فرمودند. از آنجا، به‌نشاط‌شکار پرداخته قریب سیصد راس رنگ وقوچ کوهی وخرس و کفتار که بتور درآمده شکارشد یکی که ازهمه کلان تربود وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد.

از سوانح آنکه چون خبرگستاخی مهابتخان بـه شمع مشاهد جهان رسید مزاج بـه شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که بـه خدمت پدر والا قدر شتافته سزای کرد ر ناهنجار دردامن روزگار وتهید و بـه این عزیمت بتاریخ بیست و سیوم رمضان هز روسی وپنج هجری با هزار سوار ازمقام ناسك تر نبك رایات برافراشتند به گمان آنکه شاید درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید: چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسرراجه بهیم که با پانصد سوار درموکب منصور بود به اجل طبیعی درگذشت، وجمعیت او متفرق گشت، وهمگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد. ناگزیر رای عقده گشای چنین تقاضا فرمود که بـه ولایت تهتهه شتافته، روزی چند در آن تنگنای خمول باید گذرانید. به این داعنه از اجمیر به ناگوار و از نا گور به حدود جود هپورواز آن راه بـه جیسلمیر نهضت اتفاق افتد، و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج ازهمین راه به ولایت سند وملك تهتهه تشریف برده بودنـد، و این موافقت با جد بزرگوار ازبدایع روزگار است. چون خاطرفیض ناظر از سیروشکار گلزار همیشه بهار کابل واپرداخت، روز دوشنبه غره شهریور از کابل به صوب مستقرالخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت.

درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز به عرض رسید که درد قولنج قوی بهمرسیده و ایشان را زمانی ممتد بـی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد. و مقارن این حال عرضداشت خان جهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز ازهوش رفت و درین مدت پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی‌شعور بودنـد ناگزیراطبا قرار بـه داغ داده پنج داغ بـر سر و پیشانـی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدنـد و بعد از دو ساعت دیگر افاقه بهمرسید و سخن کـرده باز هوش رفتند. اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده‌انـد و ایـن ثمره افراط شراب است. چنانچه دو عـم ایشان شاهزاده شاه مـراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته کاسه سردر کاسه شراب کردند.

ملازمت سلطان داراشکوه و اورنگ زیب: دریـن ولا شاهزادگان گوهـر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت زمین بوس عرق نیاز نورانی ساختند، و ز فیلان وجواهـر مرصع آلات قریب ده لك روپیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا از نوشته ماصلخان بعرض رسید که بایسنغر پسرسلطان دانیال مرحوم در امرکوت از شاه جهان جدایی گزیده به ملازمت راجه گجسنگه خـود را رسانیده عنقریب به خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و ازسوانح بهجت‌افزا که درین راه به ظهور آمده اوارگی مهابت خان است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی که بداندیش مصدر چنین گستاخی گردیده مزاجش به شورش گرایید، و ظرف حوصله‌اش تنگی کرد. و بـا اعیان دولت سلوك ناملایم پیش‌گرفته دلها را از خـود آزرده و خاطرها را متنفر گردانیده وحضرت شاهنشاهی باوجود چنین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله وبردباری التفات و عنایت ظاهر ساختند وهرچه نورجهان بیگم درخلوت می‌گفت بی کم و کاست نزد او بیان می‌فرمودند. چنانچه مکرر بدربان آوردند که بیگم قصد تو دارد خبردار باش، وصبیه شاهنواز خان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می‌گوید که هرگاه قابو یابم مهابتخان را به بندوق خواهم زد، و به اظهار این مقدمات خاطر او را از خـود مطمئن می‌ساختند تـا آنکه رفته رفته توهمی کـه در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار وبیدار می‌بود و جمیع کثیر از راجپوتان با خود به درگه می‌آورد بـر گرد و پیش دولتخانه بار می‌داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معهذا نوکران خوب و در جنگ احدیان کامل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته برخلاف او در انتهاز فرصت بـود و سپاه نگاه می‌داشت و مـردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می‌کـرد و مستمال و امیدوار می‌ساخت تـا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب به دوهزار سوار از لاهور نوکر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیك فراهم آمده بـود، یك منزل پیش ازرهتاس دیدن همه سواران را تقریب ساخته فرمودنـد که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده در راه بایستند. آنگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نـزد مهابتخان رفته پیام گزارد کـه امروز بیگم مردم خـود را به نظر اشرف می‌گذرانند. بهتر آنست کـه مجرای اول روز را موقف دارید مبادا با هم گفتگو شده بـه جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلند خان خواجه انور را فرستادند کـه این سخن به وجوه پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت بـه کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آن حضرت به مهابتخان حکم فرمودند که یك منزل از اردو پیش می‌رفته باشد. اگر چه او از حقیقت کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد، و آن حضرت متعاقب او سوار شده گرم و گیرا شتافتند و مهابت خان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت، و از منزل پیش تیرکوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد. وحضرت شهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستادند. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهته رفته او نیز ازپی رفته این‌مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس وهوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسرمخلص خان راکه ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسدکه فوج بر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورده معروض داشت که درباب آصفخان عرض می‌کندکه چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبادا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در این صورت بنده را به هر خدمتی که تعیین نمایند بدان سرافراز شده چون از لاهور بگذرم منت برچشم ودل‌گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت.

چون افضل‌خان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم ز حرفهای لغو و به شورش در آمده و افضلخان بازرفته آنچه دیده و شنیده بود پوست‌کنده ظاهر ساخت وگفت در فرستادن توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر به خاطر نرسند که به ندامت خواهد کشید.

چون مهابتخان از حقیقت کار آگاه شد فی‌الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست وبه عهد و سوگند خاطر واپرداخته ملایمت فراوان ظاهرساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر اورا به جهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهته وانموده کوچ برکوچ روانه شد.

بیست وسیوم ماه مذکور عبور موکب منصور ازآب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مهابتخان و هرج و مرج او بر ساحل همین آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بد و زمان ادبار او برکنار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن وخواجه قاسم برادر اورا نیز عذر خواسته به درگاه فرستاد. و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو

و خانخانان ومقربخان ومیرجمله واعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنهٔ لاهور چهره فروز مراد گردید. درین روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که برسر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات ملکی و مالی پردازد و خدمت دیوانی به خواجه ابوالحسن ارزانی شد و فضلخان از تغییر میر جمله به خدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مذکور به خدمت بخشیگری سربلند گردید.

سید جمال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری ر که درگجرات آسوده‌اند و حوال ایشان به تقریبات در این اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل به جهت سواری ایشان لطف فرمودند.

درین ولا بعرض رسید که مهابتخان ازسمت راه تهتهه عنان یافته به جانب هندوستان روانه شد ونیز به مسامع جلال رسید که بیست ودولك روپیه‌نقد وکلای او ز بنگاله فرستاده‌اند به حوالی دهلی رسیده، بنابر این صفدرخان و سپهدارخان وعلی قلی‌د رمن ونور لدین قلی و وانیرای سنگدلن باهزار احدی تعیین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند و نامبرده ها متوجه خدمت شده درحوالی‌شاه آباد به‌مردم او که‌خزانه می‌آورده رسیدند، وآنها با زرها درسرا متحصن شده تا ممکن و متصور بود به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده هی درگاه بعد از زد وخورد درسرا را آتش زده بدرون درآمده زرها را متصرف شدند ومردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند. وفرمان شد که زررا به درگاه فرستاده خود به تعاقب مهابتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزاری و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرافرازنموده خلعت واسپ وشمشیرمرصع وفیل خاصه مرحمت فرموده با جمعی ازبنده‌های درگاه به استیصال مهابتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول اومقررشد. چون مهم جگت سنگه ازصادق خان سرانجام نشده بود واورا ز دوستان مهابتخان می‌دانستند حکم شد که ازسعادت‌کورنش محروم باشد ودرین روزها مخلص‌خان وجگت سنگه ازکوهستان‌کانگرا رسیده ملازمت نمودند. ودرین روزها به مکرم خان که خدمت ملك‌کوچ د شت فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختم بدانصوب شتافته به ضبط ونسق آن ولایت پردازد وخانزاد خان را روانه حضور نماید.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویزازفرط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته ازغذا نفرت بــه همرسانیده وقوی بــه تحلیل رفت. هرچند اطبا بــه معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود، اثری برآن مترتب‌نگشت وبتاریخ شب چهارشنبه هفتم صفرسنه هزاروسی وپنج هجری در برهانپور پیمانه حیاتش لبریز شد وکالبدآن مرحوم را نخست درآن شهر امانت سپردند وآخر بــه اکبرآباد نقل‌کردند ودرباغی‌که سبز کرده آن جویبارسلطنت بود مدفون‌کردند.

چون این خبربه مسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد متعال داده زخم درونی را به‌مرهم صبروشکیبایی چاره فرمودند ودرسن سی وهشت سالگی وفات‌یافت. تاریخ فوت اورا بعضی ز فضلا چنین یافته‌اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد ازاستماع این خبربه خانجهان حکم شد که‌فرزندان وبازمانده های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

درخلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت وسوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بــود چهل هزار روپیه دیگرمرحمت‌گردید وموازی آن از نفایس هندوستان به خان فرستادند.

درین ولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصفخان به خطاب شایسته خان نامورشد و درین ایام موسویخان ازدکن مراجعت نموده سعادت زمین‌بوس دریافت. درین ولامیرزا رستم صفوی بصوبداری بهار فرق عزت برافراخت.

درین هنگام ازعرضداشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسیدکه یاقوتخان حبشی‌کـه درآن ملك بعد ازعنبر سرداری عمده تر ازونبود ودرحیات عنبرتیرسپه سالاری لشکر و انتظام افواج به‌عهدهٔ اومقرربود اختیاربندگی ودولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواربه حوالی حالنابور آمده. به سربلند رای نوشته‌که من بافتح خان پسرملك عنبر و دیگر سرداران نظام الملك قــرار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده م، و نامبرده هــا بریکدیگر سبقت‌کرده پی درپی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سربند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر ستمالت‌و دلجویی بسیار بــه یاقوتخان‌نوشته سرگرم این‌عزیمت گردانیدو به سربلندرای نیز مکتوبی قلمی نمودکه در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری‌کوشیده بزودی روانهٔ برهانپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم‌گردیده‌که شاه جهان با معدودی ازبنده ها بجانب تهتهه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوك

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متمحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیك باید شد یمکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان عبارشورش و فسادی که مرتفع شده فرو نشیند. بالجمله چون بحوالی تهتهه پیوستند شرف‌الملك که حارس آن ملك بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بنده های وفادار همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده، بـه حصار شهر درآمـده متحصن گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار دربرج وباره آماده ساخته بـود درین ولا بدرون حصار درآمده بـه مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند. وشاه جهان مردم خود را منع فرمود که برقلعه نتازند وعبث خود را به‌توپ وتفنگ ضایع نسازند. وباوجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب برحصاربند شهریورش نمودند، و از استحکام برج وباره وکثرت توپخانه کاری نساختند وناگزیرعطف عنان نموده دایره کردند، وپس از روزی چند بار بهادران شیردل زنجیرگسل مانندبرق لامع به قلعه تاختند وچون بردورقلعه همه جا میدان مسطح بود واصلا پستی وبلندی ودیوار ودرخت نداشت سپرها بررو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو ازآب بود پیش رفتن محال و پس گشتن ازآن محال تر شد درمیان نشستند وتوکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری بهمرسانیده بنابربعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سمرعراق درعقدهٔ توقف افتاد و نیز خبربیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست ویقین شد کـه ازین مرض جا نبرنیست وهم درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان ازصیت نهضت موکب پادشاهی سراسیمه‌گشته مبادا ازغایت شورش مزاج درراه غبارآسیبی به‌دامن پسران شما رساند. صلاح دولت درآنست که بازبصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند باروزگار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلك از پرده چـه آرد بیرون

بنا بر آن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات وملك بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این رهی است کـه سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بتخانه از سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملك گجرات درآمده از بیست کروهی احمدآباد

گذشته به گذر چانپانیر دریای نربده عبور فرمودند و از کریوه چپرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد بر آمده ناسك تربنگ که ازمضافات دکن که مردم خود را درآنجا گذاشته بودنــد نزول نمودنــد. و چون دریــن ملك عمارتی نبود درهمــن نزدیکی بخیرشتافته درآن سرزمین رحل قامت انداختند. درین ولا آصف خان بــه منصب هفت هزاری ذات و سوار دواسپه و سه اسپه فرق عزت برافراخت تــا از قید مهابت خان وآسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام زکوتاه اندیشی وفتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر ودیگر تربیت یافته های نودولت را بحدود ملك پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمدة الملك خانجهان بــه جهت محافظت و محارست لشکرخان را که ازبنده‌های کهن سال وکاردان است بــه حراست برهانپور مقررداشته خــود باعساکرظفر لوا متوجه بالاکهات شد وتاکهرکی کــه محل اقامت اوبود عنان مسارعت باز نکشید ونظام الملك از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید.

از سوانح این ایام کشته شدن محمد مؤمن است واو ازسادات سیفی بوده بــه سلسه نقیب‌خان‌قرابت قریب‌داشت چون ازعراق آمد حضرت عرش‌آشیانی صبیه‌سادات‌خان بنی عم نقیب خان را بــه او نسبت فرمودند. در هنگامی کــه عبور شاه جهان در ممالك شرقیه افتد مشارالیه درآن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست ویك چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بــود نوشته‌ها بــه مبالغه و تأکید فرستاده نزد خود طلبداشت، وآن خون‌گرفته ازخدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضــرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودند. هرچند شاه پرویز التماس عفوگناه اونمود مهربان نشدند، وآن سید زاده را درپای فیل بعقوبت سیاست تمام فرمودنــد. درین وقت نظام الملك در قلعه دولت‌آبــاد جمشیدخان نام غلامی حبشی را پیشوای خود ساخته مدار واختیار ملك ومال به قبضه اقتدار اوسپرد. ازبیرون او واز اندرون زنش نظام الملك را مثل مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمــدن خان جهان یقین پیوست حمید خان بــه سه لك هون که دوازده لك روپیه باشد نزد او رفته بــه افسون و افسانه او را از راه برده قرار دادکــه مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملك بالاکهت را تا قلعهٔ احمد نگر بــه تصرف نظام الملك بازگذارد ایــن افغان ناحق‌شناس که حقوق تربیت شاهنشاهی‌فراموش‌کرده چنان ملکی بسه لك هون ازدست داده بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتجات فرستدندکه آن محال را حواله

وکلای نظام الملک نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای بـه نام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چـون مردم نظام الملک جهت اخـذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست کـه من از دست بدهم هرگاه کـه فرمان بمایند قلعه را خواهم داد. مجملاً هرچند وکلای نظام الملک دست و پ زدند اثری بـر آن مترتب نگشت، و سپهدار خان آذوقه و ذخیرهٔ فراوان به درون برده، بـه استحکام برج وباره پرداخت ومردانه قدم برجا داشت، ودیگر نامردان به نوشتهٔ خانجهان ملک بالاگهات را درکل به وکلای نظام الملک سپردند و به برهانپور آمدند. الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشی‌ومنکوح او بنابر غرایب مرقوم می‌گرددکه این غلام را زنی بود از غریب زادهای ایـن ملک، و در ابتدایی کـه نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی کـه مردم بیرون را ازان آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دختر مردم را به فریب و فسون بد راه ساخته نزد او می برد و به لباسهای مناسب و زینتهای فاخره آر سته بـه نظر او جلوه می‌داد و او را بـه مباشرت و معانقت پری پیکران مبتلا ساخته محظوظ ومسرور می‌داشت. رفته‌رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملک به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمده هـای دولت پیاده در رکاب او می‌رفتند و عـرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوجی برسر نظام الملک فرستاد وازین جانب نیزخواستند که لشکری تعیین نمایند. این عورت به‌طوع ورغبت خود وخو هش تمام استدعای سرداری سپه نظام الملک کرده، و دلنشین ساخت کـه‌اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کاری شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار وافتخار خواهد افزود.

القصه این ماده‌گرم محتال مرتکب این امر خطیر گشته در مساق این یساق نقاب بـر قامت نارعنا افکنده بر اسب سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع برکمر می‌بست، و حلقه های طلا ومرصع که به اصطلاح هندوستان کره گویند در دست می انداخت، دیگر اسباب سپاهیانـه و تحایف مردانه بـا همراه می‌داشت، و داد ودهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، وبهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت که به سرداری رعایتی نمی کرد، و مبلغی بـه مردم نمی‌داد. بعد از آن کـه تلاقی صفین اتفاق افتاد از غلوجرأت دلیرانـه با لشکر عادلخان داد مصاف داد و سپاه و سرداران او را بـه قتل و حـرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نموده، قدم مردانگی را درآن بحر وغا ولجهٔ هیجا چون کوه استوار پا

برجاد شت وآن عنیم ودشمن عظیم‌را شکست فاحش داده، جمیع فیلان و توپخانه ر بدست آورده سالماً وغانماً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بعرض رسیدکه چون امام قلیخان فرمان‌روای توران چند سال میرسید برکه ایلچیی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته و میانــه سلوک نمود چــون خبر بی عنایتی آن حضرت به شاه جهان، ومخالفت به والد والاقدر درآن ملك شایع شد، لاجرم قدوة ممالك اسلام عبدالرحیم خواجه ولدکلان خواجه را با شر یف تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود ومکتوبی نیزنوشته مصحوب خواجه ارسال داشت. خواجه از اعاظم سادات و اجلهٔ مشایخ ماوراءالنهر ست و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می‌شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند وامر و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به‌کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شاهنشاهــی در سه منزلی لاهور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند. و بعد ازو بهادرخان اوزبك که در زمن عبدالمؤمن خان حاکم مشهد بــود، و درین درگه منصب پنجهزاری داشت بــه استقبال شتافت. وچون خواجه به حوالی شهرپیوست به‌حکم‌اشرف خواجه ابوالحسن دیوان وارادتخان بخشی بــه استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف‌گردید وکورنش وتسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی‌به جا آوردند، وقریب به اورنگ خلافت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم نعام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده‌قــاب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به‌خــواجه فرستادند و تمم با لوازم آن ب ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبداری‌بنگ له ازتغییر خان‌ر ادخان به مکرمخان ولد معظم‌خان مقررگشت، وچون مکرمخان به‌حکومت آن ولایت کامیاب مرادگردید بحسب‌اتفاق‌فرمانی‌بنام اوعراصدار یافت و او برکشتی نشسته به استقبال فرمان شتافت قضارا غیر زین دریای مقرر مشهورکه در بنگاله است ناله آبی بودکه‌کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون‌کشتی مکرمخان بــه آنجا می‌رسد به ملاحان اشاره می‌کندکه‌کشتی را زمانی درکنار آب بازدارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصدگردد. در وقتی که ملاحان می‌خواهندکشتی را به‌کنارآب رسانند بادی بهم رسید وکشتی را برگردانید وازشورش وتلاطم وحرکت بی‌موقع کشتی درآب‌فرومی‌رود

و مکرمخان باچندکس که درآن کشتی بود غریق بحرفنا می گردد ویك متنفس سرازآن گرداب بلا بر نمی آرد.

در خلال این حال خانخانان ولـد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی بـجل طبیعی درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه چون بـه دهلی رسید ضعفی قوی برمز جش استیلا یافت. ناگزیر درآن عصرسعادت توقف نمود و در اواسط سال هـزار وسی و شش هجری ودیعت حیات سپرد. درمقره‌ای که برای منکوحهٔ خود ساخته بود مدفون کردند. ازاعاظم امرای این دولت بود. درعهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدرخدمات شایسته وفتوحات عظیمه گردید. ازآن جمله سه کارنمایان کرده نخست فتح گجرات وشکست مظفر که به همان فتح گجرات از دست رفته بار بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد.

دوم فتح جنگ سنبهل که لشکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانهٔ عظیم همراه داشت؛ و مشهور است کـه هفتاد هزار سوار فراهم آورده بـود. خانخانان با بیست هزار سوار مقابـل او شتافت و دو روز و یـك شب جنگ عظیم کـرده، لـوای فتح و فیروزی برافراشت.

سیوم ملك تهتهه وملك سند، و در زمـان حضرت شاهنشاهی مصدر کارنمایان تیارست شد. لیکن پسر کلانش شاهنواز خان با اندك مایه مردم عنبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد یکتای روزگار بود و زبان عربـی وترکی و فارسی وهندی می‌دانست وازاقسام دانش عقلی ونقلی حتی‌علوم هندی بهره وافی داشت، ودر شجاعت وشهامت وسرداری این یل‌آیتی بود وبه زبان فارسی وهندی شعر نیکو گفتی وواقعات بابری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده وگاهی بیتی واحیاناً رباعی وغزلی می‌گفت. این چند بیت ازوست.

غزل

شمار شوق نداسته‌ام کـه تا چنداست / جز این قدر که دلم سخت آرزومنداست
به کیش صدق وصفاحرف عهدبیکاراست / نگاه اصل محبت تمام سوگنـد است
نه دام دانم و نـه دانه این قـدر دانم / که پای تابسرم هرچه هست دربند است
مرافـروخت محبت وسی نمی‌دانـم / که‌مشتری‌چه کس است‌وبهای‌من‌چنداست
ادای حق محبت عنایت است ازدوست / وگرنه خاطر عشق به هیچ خرسند است
ازان خوشم به‌سخنهای دلکش‌تورحیم / کـه اندکی به اداهای عشق مانند است

رباعی

زنهار رحیم از پی دل سروی — بیهوده در آرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم می‌گویم — خواهش کاری همیشه کاهش دروی

چون راجه امرسنگه زمیندار ملك مانده و بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد که پدران من بسعادت آستانبوسی مستسعد گشته‌اند من نیز امیدوارم که به این شرف فرق عزت برافرازم، بنابران جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده اورا به قدسی آستان بیارد. به جهت سرافرازی او فرمان استمالت باخلعت و اسپ مرحمت شد. وچون به مسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاه‌جهان رفت علی‌الرغم اوخانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجملی ازماجرای احوال مهابتخان نگاشته کلك بیان می‌گردد که چون اورا از درگاه برآوردند از راه تهتهه عطف عنان نموده لشکر پادشاهی به‌تعاقب او تعیین شد، واورا از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نماند ناگزیر نجات خود را در توسل شاه جهان دانسته، عریضه‌ای مصحوب یکی ازمعتمدان خود بـه خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون آنکه اگر رقم عفو بر جرایـد جرایم این بنده گناهکار کشند روی امید بـه آن آستان آرد. شاه جهان بـه مقتضای وقت از تقصیرات اوگذشته فرمان مرحمت عنوان بـا پنجه مبارك بـه جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیـهٔ ناکامی قریب با دوهزار سوار از راه راج پلیله و ملك بهرجی متوجه شده در جرگهٔ ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر و یك الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام خنجر مرصع وشمشیر مرصع واسپ خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های پی درپی فرستاده عبدالله خان را که درآن دور بود به آمدن برهانپور ترغیب وتحریض نمود، و خان بـه عهد وپیمان بدانجا شتافته، او را دید. و چون روزی چند در برهانپور گذر نید، خانجهان بـه اغوای اهل فساد ازخان‌فیروز جنگ بدگمان شده در روزی که با یك خدمتگار به خانهٔ او آمده بود گرفته مقید ساخت، و حقیقت حال را به‌درگاه والا عرض نمود. فرمان شد که به قلعه آسیر برده نگاه دارند. وچون عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده است خانجهان دراندك مدتـی نتیجهٔ آن یافت. شرح این د ستان برسبیل ایجاز آنکه چـون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود، بعداز آنکه اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را بـه اندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده می‌داشت تـا آنکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته برفرار داد وشب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت، وآن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج راتهور را با فوجی از بنده‌های درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالـی دهولپور بـه او رسیده جنگ سخت در پیوست و در اثنای دار و گیر رضا بهادر شربت خوشگـوار شهادت چشید و پرتهـی راج زخمی شده در میدان افتاد، و خانجهان دو پسر خود را بـه کشتن داده خود نیم جانی از آن مهلکه برآورده به جانب دکن شتافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهانگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و درساعت مسعود دولتخانه برهانپور به ذات جهان آرا رونق وبها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر مآثر به‌جهت استیصال او بـه بالاگهات تعیین شد، و افواج قاهرهٔ پادشاهی را مکرر بـا خانجهان اتفاق مبارزت افتاده، هربار آثار تسلط و غلبه از بنده های درگاه به ظهور رسید. لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار به جانب ممالك شرقی که مساکن افاغنه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کوکـه ورشید خـان وچندی دیگر از امرا را همراه نموده بـه تعاقب آن مقهور فرستادند ولشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سهنده که در بیست کروهی اله آباد واقع است به آن بی سعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت فشرده به جنگ پرداخت و با دو پسر وچندی از منتسبان بـه قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز او را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست ویکم اسفند در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم سیر وشکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نـه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت نا سازگاری بـود لاجرم هـر سال در موسم بهار صعوبت راه بـر خاطر اقدس و مـزاج مقدس آسان شمرده خـود را بـه گلزار همیشه بهار کشمیر فـردوس نظیر می‌رسانند، و خـوبیهای کشمیر را دریافته و استفادهٔ لذت‌آن رشك بهشت فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارند. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روپیه انعام فرموده بودند. دریں وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند.

وقایع سال بست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی وشش آفتاب جهانتاب ببرج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد وبرلب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت ویك روزبه لوازم آن پرداخته کوچ فرمودند ومنزل به منزل سیرکنان وشکار افکنان طی راه فرموده، در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بودکه مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحرفنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایمارفته. درین ولا فدائیخا را بـه حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده ومنصب پنجهزاری ذات وسوار وخلعت فاخره واسب عراقی ابلق فرستادهٔ فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقرر گشت که هرسال پنج لك روپیه نقد برسم پیشکش شاهنشاهی و پنج لك روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لك روپیه باشد به خزانه عامره داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نبیره اعتمادالدوله به حکومت تهتهه فرق عزت برافراخت، وبهادرخان اوزبك بـه حکومت الهآباد از تغییر جهانگیرقلیخان خلعت اختصاص پوشیده بدان صوب شتافت وسرکار کالپی درجاگیر محتشم خان مقرر شد.

انتقال وارتحال اعلی حضرت خاقانی از جهان فانی به سرای جاودانی:

ذکر این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگر سوز زبان سخن آفرین وگوش دانش گزین برنتابد. آن را کـه دیدهٔ جهان بین برحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داندکه سپهر شعبده باز چه باخته وروزگار جانگداز چه پرداخته.

نظم

نشستی چو برگاه شاهنشهی گرفتی جهان فـرظل اللهی
فروزنده افسرو تخت بـود کریم‌ورحیم وجوان‌بخت بود

بالجمله درین مدت که آن حضرت درکشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوسته برپالکی نشسته به سیر و سواری خـود را مشغول می‌داشتند. روزی دردو وجـع به شدت کشید، وآثار یأس وارتحال بروجنات احوال پرتو افکند، وحرفهای که از آن بوی ناامیدی می‌آید بی‌اختیار برزبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بـود در آن مرتبه بـه خیرگذشت و بعد از چند روز اشتها مفقودگشت وطبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید وبغیراز چندپیاله شراب انگوری به چیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمی‌شد.

درین‌وقت شهریار باشتداد مرض داءالثعلب آبروی خود ریخت و موی و بروت وابرو ومژه تمام افتاد، و هرچند اطبا به مداوا وعلاج پرداختند اثری برآن مترتب نگشت. بنابرآن خجلت زده التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند بـه معالجه و مداوا پردازد. بـه حکم اشرف روانه لاهور شد و داوربخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگاروشرایط حزم و احتیاط به اوحواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که به دیگری حواله شود، ازوگرفته حواله رادتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به‌تماشای مچهی بهون واچو و ویرناك‌نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانزادخان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت، و یك زنجیر فیل خوش پشت پیشکش کرد؛ وسید جعفر کـه ازخدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال رایات عزیمت به صوب دارالسلطنهٔ لاهور ارتفاع یافت ودرمقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکـرر در اوراق گذشته نگاشته‌کلك بدایع رقم‌گشته،کوهی است بغایت بلند در ته‌کوه نشیمن‌گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده برتیغه‌کـوه برمی‌آوردند و به نظر اشرف درمی‌آمد بندوق را سرراست ساخته می‌اندازند و همین‌کـه بـه آهو رسید از فرازکوه جدا شده معلق زنان آمده برروی زمین می‌افتد وبی تکلف عجب نمودی می‌کند وغریب شکاریست. درین وقت یکی از پیاده‌های آن مرز وبوم آهـو را رانده آورد و آهـو برپارچهٔ سنگی جاگرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی‌شد. پیاده خواست که پیشترآمده آهورا ازآن مکان بر ند، بمجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش بوته‌ای بود، دست برآن انداخت که خود را تواند نگهداشت قضارا بوته‌کنده شد وازآنجا معلق زنان به حال تباه برزمین افتاد. افتادن همان وجان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب‌گرایید، و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدرگشت. ترك شکارکرده، به دولت خانـه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمـده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت. اگرچـه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطـر اشرف تسلی نمی‌یافت. گویا ملك الموت به این صورت متخلق‌گشته بـه نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیرگشت و از بیرم‌کله به تهتهه بـه راجور، تشریف آوردند و به دستور معهود یك پهر از روز مانده‌کوچ می‌فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین‌که برلب نهادندگوارنشد و برگشت، و تا رسیدن

به دولتخانه حال بر همین منو ل بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بودکار به دشواری کشید، وهنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهٔی بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، وهنگام چاشت روزیکشنبه بیست و هشتم شهر صفرسنه هزاروسی و هفت‌هجری مطابق‌پانزدهم ماه‌آبان‌سال بیست ودوم ازجلوس‌اشرف همای روح آن‌حضرت‌از آشیانه خاك پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاك زد و درسن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند.

از سنوح این واقعهٔ دلخراش ووقوع این حادثهٔ جگرتراش جهان به شورش وآشوب گرایید. جهانیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده سراسیمه شدند. دریـن وقت آصفخان کـه از فدائیان و داعیان دولت شاهجهـان بود به ارادتخان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید وحبس برآورده بـه نوید سلطنت موهوم شیرین‌کام ساخت لیکن او این حرف‌را باور نمی‌داشت تا آنکه به سوگند مغلظ تسلی بخش خاطرآشفته اوشدند.

به سلطنت برداشتن آصفخان داوربخش پسرخسرورا و بردن به جنگ شهریار

آنگاه آصفخان وارادتخان او را سوار ساخته وچتر برگرفته روانـه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هرچندکسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذرها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعش حضرت جنت مکانـی را پیش انداخته بـا شاهزاده های عالی مقدار بـرفیل نشسته ازپـی شتافت و آصفخان بنادرسی نام هندوی را بداکچوکی بـه خدمت شاه بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به‌تقریر اوحواله نمود. وچون وقت مقتضی عرضداشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد براعتماد.

القصه آن شب در نوشهره توقف گزیده، روز دیگـر ازکوه بـرآمـده دربهنبر نزول فرمودند، ودرآنجا بتجهیز وتکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده های روانه لاهور ساختند، وروز جمعه درآن طرف آب لاهور درباغی که نورجهان‌بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند.

بالجمله امرای عظام وسایر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چـون می‌دانستندکـه آصفخان بـه جهت استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطئه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته، و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت ومتابعت نموده، آنچه می گفت می کردند، وتابع رضای اوبودند، ودر حوالی بهنبر خطبه به نام داوربخش خوانده، روانه لاهور شدند. وچون پیوسته ازصادقخان

آصفخان را اثر بی‌اخلاصی ونفاق نسبت به‌حضرت شاهجهان ظاهر می‌شد درین‌وقت خوف وهراس عظیم بـه خاطر حق شناس اوراه یافت بـه خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست وشفیع جهت تقصیرات خـود درخواست نمود، وآن مدارالسلطنت شاهزاده های عالیمقدار راکه ازنور محل گرفته بود به او حواله فرمودکه به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادراك این دولت را شفیع جرایم خویش سزد، وهمشیره آصفخان کـه در عقد ازدواج صادقخان بود پرستاری شاهزاده‌هارا سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد فرق مبارك ایشان می‌گشت، وآصفخان چون ازهمشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطرنبود نظر بند داشته احتیاط می‌نمودکه هیچکس نزد ایشان آمد ورفت ننماید.

بیگم درین اندیشه‌که شهریار سریرآرای سلطنت گردد وآن برگشته روزگار درلاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریك زن وفتنه پردازی آن کوته اندیش خود را به اسم بی‌مسمای سلطنت نامـور ساخته دست تصرف بـه خزین و سایرکارخانجات پادشاهی درازکرده، هـرکس را هرچـه خواست داده، بـه فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلخانه وقورخانه و غیره کـه در لاهور بود متصرف گشته، در عرض یك هفته هفتاد وسه لك روپیه بـه منصبداران قـدیم و جـدید داده بـه خیال محال همت مصروف داشت و میـرزا بایسنغر پسر شاهـزاده دانیال را که بعد از واقعه آن حضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را ازآب گذرانید. غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارندکـه سلاطین والا شکوه نما شیبه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفخرت و مباهات خواهند ساخت، وملك شاهبازی بر سردست داردکه با وجود او صعوه و گنجشك راچه حد و یارای‌که درهوای همت بال هوس توانند گشود. قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است. و ازآن طرف آصفخان داودبخش را برفیل سوارکرده وخود بر فیلی دیگر نشسته روی بـه عرصهٔ کارزار آورده در قول قرارگرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان واله وردیخان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند، وشیرخواجه و پسران شاهزاده دانیال درالتمش مقرر شدنـد. و ارادتخان با بسیاری از امرا در برانغارپای همت افشرده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان وجمعی درجرانغارمقرر گشتند و درسه‌گروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد، ودر حمله اول انتظام افواج او ازهم گسیخت و نوکرانی که بـه تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هرکدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار بادوسه هزارسوار قدیم درظاهر شهرلاهورایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی ازجنگ‌گاه تاخته می‌رسد وازین‌خبر دلکوب بهوی می‌رسانند و آن برگشته روزگار برآمدکار خود را نسنجیده وبهبود خویش نفهمیده بـه رهنمونی ادبار عطف عنان نموده به قلعه درآمد. روز دیگر امرا آمـده متصل بحصار شهر برسمت باغ مهدی قاسمخان لشکرگاه ساختند، واکثری از نوکران او قول‌گرفته آصفخان را دیدند وشب ارادتخان به قلعه درآمده درصحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید وصباح آن امرای عظام بـه درون ارك داوربخش را سریر آرای ادبـار ساختند و شهریار درسرای حضرت شاهنشاهی رفته درکنج خمول خزیده بـود فیروزخان خواجه سرای که از محرمان ومعتمدان حرم سرای اقبال بـود اورا بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و اوفوطه ازکمرش‌گشوده هر دو دستش را بـه آن بسته پیش داوربخش حاضر ساخت، وپس از تقدیم مراسم کورنش وتسلیم درجائی که قرار یافته محبوس داشتند وبعداز دو روز مکحول ساخته، درزاویه ادبار بـه حال تباه وروز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند.

آصفخان عرضداشت مشتملا برنوید فتح و فیروزی به درگاه شه جهان ارسال نموده التماس ساخت کـه موکب کیهان شکوه بـرجناح استعجال شتافته جهان را ازآب و اختلال خلاص سازند. اکنون محملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان ونهضت رایات جهان‌گشای به مستقر سریر خلافت رقمزده کلك بیان می گردد. بنارسی درعرض بیست روز از مقام جنگیرهتی کـه منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روزیکشنبه نوزدهم شهرربیع‌الاول سنه هزاروسی وهفت هجری خود را بخیر که درانتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده ازراه بمنزل مهابتخان‌که درهمان روز به شرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت واو چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد وآن حضرت از محل برآمدنـد. بنارسی زمین بـوس نموده حقیقت ر معروض داشت ومهر آصفخان به نظرهمایون درآورد وحدوث این حادثه دلخراش برخاطرحق شناس‌گرانی ظاهر ساخت وآثارحزن وملال ازجبهه هویدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود وفرصت و توقف را مجال دادن دور ازکاربود ناگزیر بهالتماس مهابتخان ودیگر دولتخواهان روزپنجشنبه بیست

وسیوم ربیع‌الاول سنه هزاروسی وهفت هجری که مختار انجم شناسان ورصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح استعجال ازراه گجرات بمستقرسریرخلافت اتفاق افتاد وفرمان مرحمت عنوان مشتمل برسیدن بنارسی ورسانیدن اخبار ونهضت موکب سعادت به صوب دارالخلافه مصحوب امان الله وبایزید که ازگرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان نثار خان راکه ازبنده های مزاجدان بود بافرمان عالیشان محتوی برانواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که درآن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا اورا بـه نوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمائر او وقوف حاصل نماید. وچون ایام زوال وانتقال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت وبـا نظام‌الملک موافـق مطلب خـویش عهود ومواثیق درمیان داده بسوگند مغلظ مؤکد گردانید ومقرر کرد چنانچه سابق رقم پذیرگردیده که ملک بالاگهات را تـا قلعه احمدنگر بـه تصرف او بازگذارد ودریـن کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاگهات سوای قلعه احمدنگر به تصرف نظام‌الملک رفت.

بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت واراده باطل باخود مخمرساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت ورایگان به غنیم واگذاشت کـه شاید دروقت بد بـه فریاد برسد. مقارن این حال دریائی روهیله که پیش ازواقعه حضرت جنت مکانـی ازخدمت حضرت شاه جهان حرمان سعادت اختیارنموده به چاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته، بناکام روزگار بسرمی‌برد آمده بـه خانجهان ملحق گشت ومحرك سلسله فتنه و فساد شد. وآقا افضل دیوان صوبه دکن کـه برادرش دیوان شهریاربـود، اونیز بـه شاه جهان اخلاص درست نداشت. حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطرنشان نمود بالجمله جان نثارخان راکه فرمان گیتی مطاع بـه جهت استمالت خانجهان آورده بود بی آنکه عرضداشت درجواب فرمان قلمی نماید، بی‌نیل مقصود رخصت معاودت فرمود.

القصه خانجهان فرزندان خود را به اسکندر دوتائی وجمعی ازافغانان کـه ازصمیم قلب با او موافقت داشتند دربرهانپورگذاشته خود باجمعی از بنده های پادشاهی کـه بـه ظاهردم ازموافقت او می‌زدند وخود را ازشر او محافظت می‌نمودند. مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماند وآمده اکثرمحال ولایت مالوارا متصرف شده و منسوبات باطنی وفتنه پردازی خود را برعالمیان ظاهرساخت وهم بزودی برگشته به برهانپور رفت و چون موکب کیهان شکوه بسرحد ملک گجرات رایت اقبال برافراشت عرضداشت ناهرخان که به خطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص ودولتخواهی خویش و اراده‌های

باطل سیفخان که درآن وقت صوبه‌داراحمدآباد رسید. وچون سیفخان درایام حیات‌حضرت جنت مکانی نسبت به بنده‌های شاه جهان مصدر گستاخیها شده بود ازکرده‌های خویش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق این معنی گشت. لهذا شیر خان رابه‌مراحم خسروانه مستمال وامیدوارساخته به‌صاحب‌صوبگی گجرات سر گرم خدمت گردانیدند. و فرمان شدکه شهر احمد آباد ر متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظربند به‌درگاه والا حاضرسازد. درین وقت سیفخان بیماری صعب‌داشت‌وچون همشیره‌کلان نواب قدسی القاب فلك احتجاب ممتازالزمانی درحباله نکاح سیفخان‌بودوآن ملکهٔ جهان به‌همشیره خویش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می‌ساخت مراعات خاطر ایشان برذمت همت ومروت حضرت شاهجهان لازم ومتحتم بود، لاجرم خدمت پرستخان دستوری یافت‌که به‌احمدآباد شتافته سیفخان را ازنظربند به‌حضور بیارد ونگذاردکه‌آسیب جانی به‌سیفخان رسد، وموکب منصور دریای نربدا را ازگذربابابیاری عبورفرموده درظاهرقصبه سنبورکه برکنارآب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند. و درآن مقام دلگشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان بارهه‌که ازیکتا جوانان رزم‌آزما بود به‌ادراك سعادت زمین بوس‌فرق عزت برافراخت ومنصب او چهارهزاری سه‌هزارسوارمقررگشت ودرین جشن‌ازعرضداشت شیرخان معروض گردیدکه از نوشته ساهوکارام گجرات‌که بعضی ازآنها درلاهوراند‌مطوم شدکه‌آصفخان و دیگر دولتخواهان‌که داوربخش را دست نشان ساخته به مقابله شهریار شتافته بودند و در حوالی لاهور با افواج او درجنگ رایت نصرت برافراختند، وشهریار در قلعه لاهور متحصن گشته در معنی به‌زندان درآمد، وخدمت پرستخان‌که به‌جهت‌محافظت سیفخان شتافته بود چون به حوالی احمدآباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده، جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خدمت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاعت نواب فلك احتجاب جرایم او را به عفو مقرون داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمودآباد به سعادت زمین بوس‌کافروایی مرادگردید.

چون تالاب‌کانکریه‌که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلکش به جهت تنظیم و تنسیق ملك اقامت فرموده، شیرخان به‌منصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری ملك‌گجرات بلند پایگی بخشیدند، ومیرزا

عیسی ترخان را به‌منصب چهارهزاری سوار وایالت ملك تهته سرافراز ساختند. و بجهت نظام‌کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خدمت پرستخان را که از معتمدان و محرمان جان‌نثار بود نزدآصف خان به‌لاهور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدوریافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب، و زمین فتنه‌جو است، اگر داوربخش پسر خسرو برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزّع خاطر و شورش دل فارغ سازند به‌صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه بنام شاه‌جهان درلاهور: روزیکشنبه بیست ودوم شهرجمادی الاول سنه هزاروسی هفت هجری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام‌لاهور خطبه به‌نام نامی والقاب گرامی پادشاه بلند اقبال، مسندآرای تخت سلطنت و اجلال،رونق و بها پذیرفت؛ و داوربخش راکه دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت وتسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشهٔ ادبار محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با گرشاسب برادرش و شهریـار و طهمورس و هـوشنگ پسران شاهزاده دانیال آوارهٔ راه فناساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاك وجودشان پرداختند.

درین وقت موکب اقبال به حدود ملك راناپیوست و راناکرن در مقام کوکنده‌کـه سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امرسنگه به‌ادراك سعادت آستانبوس مفتخر ومباهی گشته بودبتارك اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت پیشکش درخورخویش‌گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. وشهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراحم ونوازش سر- افرازی بخشیده، خلعت با دهکدهکی لعل که سی هزارروپیه قیمت داشت، و شمشیر مرصع وخنجرمرصع وفیل خاصه با رخوت نقره واسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند، ومحال جا گیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

بر کنارکول ماندل جشن وزن مبارك شمسی سال سی‌وهفتم ازعمرابد پیوندآراستگی یافت، وبتاریخ هفدهم جمادی‌الاول ساحت دارالبرکت اجمیر ازغبارموکب منصورمحسود بهشت برین‌گردید. به‌آیین جدبزرگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبرکه شتافته‌آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و بهاقسام خیرات و مبرات پرداختند، و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده، بنایان چابك دست مقرر فرمودندکه دراندك فرصت حسن انجام بخشید و به خواهش مهابتخان خانخانان سپه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند. و در اثنای راه خانعالم و مظفرخان معموری د

بهادرخان اوزبك وراجه جیسنگه وانیرای سنگدلن وراجه بهارت بوندیله وسید بهوه بخاری و بسیاری از بنده‌ها به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند.

شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی‌الاول موکب فلك شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبر آباد به باغ نورمنزل نزول اقبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاکم شهر به‌سعادت زمین‌بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و صباح آن‌که پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شهرشده خرمن خرمن زر بریمین و یسار ریخته، دامان اهل حاجات را مالامال مراد ساختند. وچون ساعت جلوس میمنت مأنوس براورنگ خلافت وجهانبانی روز دوشنبه‌هفتم جمادی‌الاخر بوددردولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز درآن سر منزل کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکـور سوار سمند دولت داخــل قلعه مبارك شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت را به‌جلوس اشرف‌آسمان پایه‌گردانیدند و خطبه وسکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش زیب و زینت بخشیدند، وطغرای غرای ابوالمظفرشهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی برمناشیر دولت ثبت شد وجهان‌پیر از سر نوجوان‌گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افتاد.

تمت‌الخیر

حواشی وتعلیقات

ص۱ ـ درباب تاریخ جلوس در کلیه نسخ هشتم جمادی‌الثانی ذکر شده الا نسخه الف یعنی نسخه اساس ونسخه دان (دهلی) وترجمه انگلیسی راجرزکه بیستم جمادی‌الثانی سنه ۱۰۱۴ه.ق آمده است.

ولی درست همین بیستم است زیرا هشتم قبل از وفات اکبرشاه می‌باشد و جلوس جهانگیر ناممکن. زیرا اکبر شب چهاردهم جمادی‌الثانی وفات یافت واحتمال جلوس یک هفته بعد از آن به نظر درست تر می‌رسد. وجهانگیر خود در صفحه هفدهم درضمن ملازمت‌نمودن شریف‌خان می‌نویسد "پانزده روز از جلوس مبارک گذشته درچهارم رجب سعادت ملازمت دریافت".

ص۴ ـ راناسانکا از راجه های هندو که در اودی پور حکومت داشت. بابر در سیزدهم جمادی‌الثانی سال۹۳۳ او را در جنگی در کانوا شکست داد.

چهارباغ: تیموریان نوعی از باغی را چهارباغ می‌گفتند که در وسط چهارخیابان داشته ودر هر خیابان دوطرف درختان وگلهای مختلف می‌کاشتند (حاشیه اردو).

سکندر لودی: یکی از پادشاهان سلسله لودی افغان که قبل از سلسله تیموریان در هندوستان حکومت داشته

ص۶ ـ جاگیر (جای‌گیر) پاره زمین که سلاطین وامراء ومنصب داران وامثال آن دهند تا محصول آن را از کشت وکار هرچه پیدا شود منصرف گردند وبه‌اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول وقدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند (آنند).
جاگیر دار ـ دارنده جاگیر.

ص۱۰ ـ راجه بهارامل، راجه بهگوان داس، شیخاوت. راجه بهارامل و راجه بهگوان (پدر وپسر بالترتیب) از امرای کبار حضرت عرش‌آشیانی بودند وبه منصب پنج هزاری رسیده بودند در لاهور از اعمال خیریه او مسجد جامع است که حال اکثر مردم درآنجا به ادای نماز جمعه قیام می‌نمایند.

ص۱۰ ـ راجه مان سنگه ولد راجه بهگوان‌داس. شیخاوت این گروه را شیخاوت ازین رهگذر می‌گویند که در بزرگان اینها فرزند و نسل نمی‌شد، درویشی شیخ ولی شعاری به سروقت او رسید و دعا کرد خوشدلی او را سر کرامت کرد، مسمی به شیخ گشت و اولاد او را شیخاوت می‌گویند. در دکن وفات یافت (مآثرالامرا ص ۱۵۱)

ص۱۷ احدی: لغتی که دارنده آنرا از سلطه فرمانروائی سایرین خارج و مستقل می‌ساخت. کسی که لقب احدی داشت فقط از شخص شاه فرمان می‌گرفت ولی سایر امرا و حتی بخشی و وزیر نیز بر او حق فرمان دادن نداشتند.

ص۱۸ـ جمدهر (جمدر = جنت در) با دال ابجد بروزن خنجر سلاحی است که آنرا در هندوستان کتار گویند بر وزن قطار، واصل آن 'جنت در' است یعنی پهلوشکاف و به هندی یعنی دندان عزرائیل.

ص۱۸ـ در سانسکریت مرکب از (جم = خدای مرگ) + دهار (در اردو: دهار) (دم شمشیر) است "دکتر راجا" (حواشی برهان)

ص۱۸ـ ابوالقاسم نمکین بن ملا میر سبزواری حسینی هروی، یکی از امرای اکبرشاه وجهانگیرشاه، وفات ۱۰۱۸ه‍ ق, ۱۰–۱۶۰۹م).

ص۱۸ـ احراریه منسوب به خواجه عبیدالله نقشبندی احرار، یکی از شعب سلسله نقشبندیه خواجه عبیدالله احرار در نزدیکی تاشکند در باغستان در رمضان ۸۰۶ه‍.ق به دنیا آمد و در ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ه‍ ق وفات یافت مزار خواجه در سمرقند است (هفده تذکره خواجگان نقشبندیه ص ۴۴)

ص۲۲ـ هیموبقال در هند در قصبه ریواری نمک می‌فروخت سپس در زمان مبارک خان عادلی سپهسالار او گشت. او بدوا خود را بسنت رای خواند ولی بعدا به راجه بکرماجیت ملقب ساخت. چون سوار اسب نمی‌دانست همواره بر فیل می‌نشست وفیلان بسیار جمع نموده بود خود فیل سرمست دلیر داشت وی بعد از درگذشت همایون شاه با اکبر پسر وی مصاف جنگ داد و بکشته شد. (مآثرالامرا، ج۱، ص ۶۹–۴۶۸).

ص۲۲ ـ مریم زمانی مادر جهانگیرشاه: او دختر راجه بهارامل بود. نام واقعی او را هیچ یک از مورخین ننوشته اند گویند که نام اصلی‌اش امبیرکوماری بوده به جهت اینکه اهل امبر می‌باشد. وفات او به سال ۱۰۲۲ه‍ و مدفنش شهر سکندرا است.

ص۲۴ـ رانا اودی سنگه راتهور عرف موته راجه پسر راجه مالدیو وحاکم جوده پور بود. دختر او مانمتی که به جگت گسائین مشهور بود درسال ۹۹۴ه‍ و به ازدواج جهانگیر درآمد. (امرای هنود ص۴۸ از ترجمه اردوی جهانگیرنامه).

ص۲۸ـ جیلوانه جلو در زبان ترکی لگام است را گویند وقتی که شاه به کسی اسبی می‌بخشید مهتری که اسب را به صاحب آن تحویل می‌داد چیزی به عنوان انعام دریافت می‌کرد که آن را جلوانه می‌گفتند. (آئین اکبری، ترجمه انگلیسی، ص۵۱).

ص ۲۹ـ شریف آملی. از آمل مازندران بوده ودر سنه ۹۸۴ه‍ ق به هندوستان آمده

درسلک بنده های اکبری منسلک گشت وخدمات متعدد انجام داد، او در زمان جهانگیر هم عزت واحترام فراوان داشته ودرنزدیکی لکنهو در موهان وفات یافت ودر همانجا مدفون گشت (مآثرالامرا، ج ۳، ص ۲۸۹).

ص ۲۹ ـ رقیه سلطان بیگم: دختر میرزا هندال بن بابرشاه و زن اول اکبر شاه بود در ۱۰۳۵ وفات یافت (توزیخ، ج۲، ص۴۸).

ص۳۴ـ شیخ نظام‌الدین اولیا: یکی از بزرگان اسلام، مزارش زیارتگاه خاص وعام است. ولادت ۶ صفر ۶۳۴هـ.ق، بداون. وفات ۱۸ ربیع‌الاول۷۲۵هـ.ق، مزار او در دهلی است

اعتمادالدوله. مقام وزیر اعظم یا اعتماد لدوله بزرگترین مقامات درباری بود تمام‌درآمدها ومخارج مملکت از هرقبیل به اجازه او وصول یا خرج می‌شد. و تمام‌احکام کشوری و مالیاتی و لشکری نخست به مهر او و بعد به مهر شاه می‌رسید.

اعتمادالدوله، غیاث بیگ تهرانی پدر نورجهان بیگم وآصف خان سپهسالار جهانگیر بود. بعد از موت پدر غیاث بیگ از ناسازگاری روزگار باتو پسر و یک دختر از ایران به طرف هند روانه هند شد ودر سلک خدمتگاران اکبر شاه منسلک گشت و با منصب هزاری رسید و دیوانی بیوتات اختصاص یافت

در آغاز سال جلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرافراز گردید. بعد از ازدواج نورجهان دختر وی با جهانگیر شاه خویشاوندی وی ترقی شایانی کرد وبه منصب های عالی رسیدند. وی در سال۱۰۳۱ در نزدیکی کانگره وفات یافت (مآثرالامرا، ج۱، ص۱۳۱ ـ ۱۲۷

ص۳۵ ایلغار. کلمه ایست ترکی ودرفرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهیان بسوی دشمن، هجوم و یورش آمده وباطم‌الاطبا به معنی لشکر وشبیخون ومسافرتی که در شب با تندی وچالاکی انجام شود آورده است.

ص۳۲ـ ارجن: پنجمین پیشوای سیکها است

ارجن مولف ادی‌گرنته کتب مقدس سیکها می‌باشد این‌کتاب مجموعه ای از گفتار علمای هندو ومسلمان است. برای ارجن به منظم کردن ساختی از سیکها برباد شاه وقت شورید. وی در این امر توفیق نیافت وکشته شد. سیکها مرگ او را شهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولین شهید او را ستایش می‌کنند. ودر تابستان هرسال برسر قبر او جشنی گرفته می‌شود (رک. سیکها خوشونت سینگ، عبداللطیف، تاریخ پنجاب، ص۱۲۵۲)

ص۴۳. غلورخانه. نگاه خیرنه. بن از بدعت خاصه جهانگیر بود در تمام بلاد کم و بیش برخی مقام غورخانه ها دایر گردیده بود ومردم بی‌بضاعت ومستحقین از اینجا کمک خوراکی می‌گرفتند.

ص۴۵ جشن وزن شمسی وقمری. بادشاهان تیموری از اکبر به بعد سالی‌دوبار

خودرا با اجناس مختلف وزن می‌کردند واجناس وزن شده را به مستحقین وعلما ومشایخ تقسیم می‌نمودند. سرتامس رو درباره جشن وزن شمسی وقمری جهانگیر به‌تفصیل پرداخته است. سرتامس رو سفیر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تفصیل این امر درهمین کتاب در صفحه سی وهشت موجود است.

ص ۵۵ دل — درنزدیکی شهر سری‌نگر (واقع درکشمیر) است وآبی بسیار سبزی دارد. تمامی گردشگاههای شهر مانند باغ شالیمار، باغ نشاط، چشمه‌شاهی، باغ‌نسیم باغ نگین وغیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ ـ سلطان زین‌العابدین: اسم او شاهی‌خان ولقبش زین‌العابدین بود ودر نزد مردم عامه به اسم بدوشاه یعنی‌شاه بزرگ شهرت داشت وی در۱۴۷۲م وفات‌یافت

ص ۵۶ـ زین لنکا — ساختمانی که زین‌العابدین در چشمه اولر ساخته بود. لنکا به معنی جزیره است. زین لنکا به مناسبت اسم زین‌العابدین گذاشته شده است.

ص ۵۷ — چک از جمله قدیم ترین قبائل کشمیر بوده است که مردم آن در دلیری و جرات شهرت داشته اند

ص ۵۷ ـ شیرخان سوری. در تسمیه و افواه شیرخان به شیرشاه مذکور است نام او فرید و نام پدر او حسن است وحسن از طایفه افغان سور است.

او در محرم سنه ۹۴۷هـ همایون پادشاه را در معرکه قنوج شکست داده سلطنت هندوستان را متصرف گشت وتا پنج سال حکومت کرده در معرکه کالنجر براثرآتش سوزی در اسلحه خانه خود را سوزاند و از ماده "زآتش مرد" تاریخ وفات او یافته اند (طبقات اکبری ج۲، ص۸۶ تا۱۰۲)

ص ۵۸ ریواج(ریواس): گیاهی است دارای ساقه های ضخیم وستبر بلندیش تا یک متر می‌رسد. در سر ساقه آن برگ بزرگ وپهن شبیه پنجه مرغابی می‌رویند. ساقه اش لطیف و آبدار وطعمش ترش مطبوع، علاوه بر املاح معدنی دارای مقدار زیاد ویتامین (ث) می‌باشد. خام خورده می‌شود در پختن بعضی خوراکها نیز بکار می‌رود، شربت هم ازآن درست می‌کنند، درکوهها وجاهای سرد می‌رویند، دربعضی نقاط ایران‌بخصوص خراسان بطور خودرو سبز می‌شود ریشه آن تا چند متر در زمین فرو می‌رود، ریوند از ریشه آن بدست می‌آید. ریباس و ریواج و چکری وررشله هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ ـ امیر خسرو: پدرش امیرسیف‌الدین محمود در شهر کش ترکستان اقامت داشت ودر غائله مغول به هندوستان فرار کرد ودرآنجا در شهر پتیالی مسکن جست

در این شهر بود که امیرخسرو به سال۶۵۱هـ.ق تولد یافت و به همان طورکه‌پدرش اهل فضل بود خود وی نیز به تحصیل علوم وفنون پرداخت ومطالعه آثار واشعارفارسی را شمه خود ساخت تا دراین زبان رسوخ کامل پیدا کرد واز ایام جوانی به سرودن‌اشعار آغازید بطوری که وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند واز آنچه از او باقی مانده می‌توان شاعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار وکثرت اشعار

سعدی هند نامیده اند

ص ۶۱ـ قور : ماخوذ از ترکی ، جبه ، سلاح

قورچی : یکی از افراد دسته قورچیان است که دربعضی موارد هم ماموریت رساندن نامه و پیغام بهوی محول میشده است .

قورچیان : مانند مجاری اسلحه متحرک وتیر وکمان و شمشیر وخنجر و تیر وسپر مسلح بودند . . سبیل های بلند نیز از مشخصات قورچیان بود . (لغتنامه دهخدا)

ص ۶۵ ـ علیقلی استجلو ـ شیرافکن ، شوهر سبق نورجهان بیگم که در آن وقت مهرالنساء اسم داشت وفات ۱۰۱۶ ه ق . لغظ "مظلوم" ماده تاریخ وفات اوست

ص ۷۴ میان وجیهالدین : وی بزرگ سلسله شطاریه گجرات ومرید خلیفه شیخ غوثگوالیری بود . شیخ وجیهالدین درسال ۹۹۸ه.ق وفات یافت . مزار وی دراحمدآباد است .

ص ۷۵ ـ شاه نعمت الله ولی کرمانی : امیر نورالدین نعمت الله بن میر عبدالله از اولاد امام خامس حضرت محمدالباقربن علیبن حسین واز بزرگان وقت بود وی در ۸۳۴ه.ق وفات یافت ودر قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت . مزار وی زیارتگاه خاص وعام مردم است .

ص ۷۶ ـ ختا ـ خطا (خطای) تعیین معنی تام کلمه که در تواریخ و کتب اسلامی بسیار آمده مشکل است . در هرحال به قسمت شمالی چین یعنی نواحی منچوری ، مغولستان وترکستان شرقی اطلاق میشده وظاهرا قسمتی از سیبری هم تحت این عنوان میآمده (قاموس الاعلام ترکی ، برهان حاشیه)

ص ۷۹ ـ خل ـ خکاوک : پرنده ایست کوچک وخوش آواز شبیه به گنجشگ وکمی بزرگتر از او .

ص ۸۵ ـ ولایت نظام الملکیه . سلسله حکومت نظام شاهی در دکن (جنوب هندوستان) .

ص ۹۲ ـ عادلخان بیجاپوری : ابراهیم عادلشاه ثانیوالیبیجاپوردرسال ۱۵۸۰م به تخت نشست ودرسال ۱۶۲۷م وفات یافت . دوران حکومت وی بسیاردرخشان بود .

ص ۹۳ ـ معتمدخان ، محمد شریف موءلف اقبالنامه جهانگیری : از مردم ایران است چون بههندوستان وارد شد بهدستیاری بخت سدار به دولت روستایی خدمت مکانی جهانگیر شاه فائز گشت .

ص ۱۲۸ ـ توره توره بندی رسمیبود که ده روز قبل از عروسی طعمهایگوناگون آماده میکردند و به مردم تقسیم مینمودند توره بیشتر از بیستودو وکمتر از دو نوع طعامنمیباشد . (منشیفیضالدین ،بزمآخر ،ص۲۸ ، ترجمهاردویجهانگیرنامه ،فدوسی) .

ص ۱۴۰ ـ عرس : میهمانی عروسی مجازا به معنی مجلس طعام فاتحه بزرگان است که به روز وفات بعد از سالی کنند چرا که رخت از عمکده دنیا به منزله شادی

عروسی است الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده

عروسی بود نوبت ماتمت   دگر نیک روزی بود خاتمت

(آنندراج)

ص ۱۵۱ ــ جهروکه: مراد نشیمن شاهی است که بحسب وزیر در پائین آن ایستاده عریضه به حضور شاه می‌داد. وزرای دیگر هریک مطابق مقام خود به فاصله معینی می‌ایستادند.

جهروکه در شب علاوه براین محلی به نام جهروکه در شب وجود داشت که مانند شهار خواب با براین می‌بود و شاه هر روز صبح زود در آن محل می‌ایستاد تا عابرین اورا زیارت کنند و مردم پس از دیدار شده بر روی جهروکه درشن به سر کار خود می‌رفتند.

ص ۱۵۴ ــ بخترخان کلاونت: یکی از موسیقی‌دانان وقت که در دربار جهانگیرشاه وابراهیم عادلشاه بخانوری هنرنمائی می‌کرد وجوایز وصلات بزرگی می‌گرفت.

ص ۱۵۶ ــ وزری = وزرا: به زبان انگلیسی نائب‌السلطنه رامی‌گویند.

ص ۱۵۶ ــ انگلیزان یا انگریزان: انگلیسها را می‌گفتند و امروز هم به زبان اردو می‌گویند.

ص ۱۵۶ ــ نشان پنجه مبارک. پادشاه گورکانی به منظور اعتبار بخشیدن به احکام و نشانهائی که می‌بستند پنجه دست خویش را در جای آن می‌نهادند برای این کار از زعفران استفاده می‌شد.

ص ۱۶۰ ــ عقده دنب: ترکیب اضافی، عقدة‌الذنب ــ عقده دنب وراس که عقدتین باشند. در اصطلاح معمول در هیئت و نجوم است که در قمر محل تقاطع مداروی با مدار زمین باشد یا به قول قدما محل تقاطع فلک ممثل با مایل. (دهخدا).

عقده راس. ترکیب اضافی عقدة الراس، محل تقاطع فلک حامل ومایل قمر در سر دایره مفروضه. (دهخدا).

ص ۱۶۰ ــ داراشکوه: پسر ارشد شاه جهان بود. تولد او در شب دوشنبه بیست و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق افتاد و در جنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زیب دست داد کشته شد.

ص ۱۷۵ ــ مجلس عید آب پاشی: مراد جشن عید گلابی است این جشن در عهد تیموریان در روز تیر از تیرماه برگزار می‌شد. این جشن را عید بزرگان نیز می‌گفتند. در این عید امرا وبزرگان صراحی های مرصع از آب گلاب خالص پر کرده به حضور پادشاه می‌بردند این امر اندک‌اندک میان مردم عامه نیز معمول گشت که بصورت تحفه هم آب گلاب می‌بردند.

ص ۱۷۵ ــ فلونیا معجونی نشئه آور که جزء اعظم آن افیون و بنگ است سازنده این معجون حکیم فلون طرطوسی بود که در قرن اول میلادی می‌زیست. حکیم جالینوس نیز درباره فلونیا در کتب خود مطالبی دارد.

ص ۱۶۲ ـ کاروند یک : اشیاء ساخته سهروندیک یعنی وبستر .
ص ۱۷۷ ـ برکی : نام قدیم قوم مرهته این قوم در کوهستان کوکن زندگی می‌کرده‌اند وانواج ملک عنبر از آنها تشکیل می‌شد
ص ۱۷۷ ـ قطب‌الملکیه . سلسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکزش گلکنده بود وقطب شاه همعصر اکبر وجهانگیر شاه بود .
ص۱۷۸ ـ کهرکی . نام قدیمی اورنگ آباد که در شصد مایلی شمال حیدرآباد واقع است این شهر وسیله ملک عنبر درسال ۱۶۰۸ ساخته شد . ملک عنبر خود آنجا را فتح آباد نامید ولی بعد نام شهرت بیافت بلکه بمناسبت نام اورنگ زیب به اورنگ آباد مشهور گشت .
ص ۱۸۱ـ دارائی بافت . نوعی پارچه زربفت که از پشمی مشهور به اسم دارائی بافته شده وسپس طلاکاری می‌شد .
ص ۱۸۲ـ توس توغ : از قسم پرچم بود که فقط به شاهزادگان وامرا داده می‌شد .
ص۱۸۲ ـ کش . بر وزن رش به معنی ترکش باشد وآن جائی است که تیر در آن کنند وترکمر بندند و پر مرغی را گویند مطلقا خصوصا پری که بر سر نصب کنند و نوعی از جامعه بود که از کتان بافند ونام جانوری است که از پوست آن پوستین کنند (جهانگیری ، برهان ، رشیدی) .
ص۱۸۳ـ عافری در ترجمه انگلیسی توزیخ این لغت به معنی فغفوری آمده یعنی مصنوعات چینی
ص ۱۸۵ ـ شاه‌شجاع : پسردوم شاه‌جهان بودکه بابیست‌سال دوزمان و ایالت‌دار بنگال بود ولی‌پس ازسقوط پدر درجنگ با اورنگ زیب برادرش ، بر سرپادشاهی‌شکست خورده و به جانب اراکان متواری ودرهمین‌جا فوت شد .
ص۱۸۹ـ قطب الملک حاکم گلکنده نام او سلطان محمد قطب شاه است او پس ازوفات‌عم‌خود محمدقلی قطب شاه درسال ۱۶۲۱ به‌حکومت رسید ودر ۱۶۳۹ وفات‌یافت
ص ۱۸۹ ـ کورنش ـ کرنش . نوعی ابراز سپاس وسجده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر متداول گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود
در عالم آرای عباسی هم کرنس به کرنش بجای اورن کرنش کردن وکرنش نمودن آمده در ص ۳۱۲ ، ۲۶۲ .

ص ۲۵۳ ـ آشرم = شرم   اصطلاحی در تصوف هندی ، خانقاه صوفی هندو ، طبقه چهارم از طبقات چهارگانه هندوان که به صوفیان اختصاص دارد .

ص ۲۵۷ ـ قلب الاسد (مرکب) : یکی از کواکب صورت اسد وآن از قدر اول است . نام دیگر آن زبره است . کنایت از وسط تابستان چله گرما (دراینجا به همین معنی آخر مراد است) .

قلب لاسد از شد فروزان   چون آتش عود عودسوزان . (نظامی)
(دهخدا)

ص ۲۱۸ ـ شاه بداغ : از اویماق میانکال سمرقند بود . او در زمان همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید . او در نزدیکی قلعه ماندو قصری بنا کرد به نام نیل کنته که پر از کتیبه هائی درباره حملات به دکن وخاندیس می‌باشد (مآثرالامرا ، ج۲ ، ص ۵۳۶) .

ص۲۲۵ ـ تانسین کلاونت : نام او ترلوچن داس وپسر مکرند پاندی از قبیله برهمن بود . گویند پدر تانسین را اولاد نمی‌شد تا اینکه براثر دعای شیخ محمدغوث گوالیاری خداوند تانسین را به او داد (۹۳۱هـ) . تانسین در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنجا که یگانه استاد کلیه علوم وفنون گردید به قول ابوالفضل در آئین اکبری تا دوهزارقبل‌از اوکسی‌مانند اونیامده بود (مقالات‌الشعرا ، حاشیه۲ ، ص۱۴۰ ــ ۱۴۲) .

ص ۵ ـ۲۴۴ ـ تفسیر کشاف ، تفسیر عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی‌ازعلامه زمخشری است .

ص ۵ ـ ۲۴۴ ـ تفسیر حسینی : تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملاحسین واعظ کاشفی او یازده سال قبل از وفات خود به سال۸۹۹هـ . این تفسیر را جهت مربی خود امیرعلی‌شیرنوائی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه‌کیشور به‌چاپ رسید وبعدا به‌اردو ترجمه‌شده وتحت‌عنوان تفسیر قادری در دوجلدچاپ‌گردید

روضه‌الاحباب : موءلف جمال‌حسینی یا جمال‌الحسینی شهرت‌جمال‌الدین‌عطاءالله بن‌فضل‌الله شیرازی ، معروف به صاحب روضه‌الاحباب ، محدث ومورخ ایرانی .وفات ۹۱۷ یا ۹۲۶هـ.ق .

روضه‌الاحباب فی‌السیرالنبی والآل والاصحاب : به فارسی در سه جلد ، در تاریخ محمد (ص) وخاندان واصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیر نوائی تالیف کرد . آثار دیگر احوال اولاد امیرالموءمنین ، تحفه‌الاحیاء ، الاربعون‌حدیثا ، وتکمیل‌الصناعه فی‌ العوافی است . دایره المعارف ، ص۷۴۷)

ص۲۵۵ـ عین‌الهره ،سنگی‌قیمتی‌است‌که‌شباهت به‌چشم‌گربه‌دارد . (لغات‌فارسی) .

ص۲۵۵ـ قبچاق : در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته درست نیست . صحیح آن قبچاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و توران . (لغات فارسی) ، بیوریج معتقد است که‌این لغت ترکی و به معنای است دراز کردن می‌باشد (بیوریج ، جلد ۲ ، ص۲) .

ص۲۶۰ ـ شوربای بوغان : بیوریج می‌نویسد این لغتی است ترکی وبدان زبان سوپ غلیظ را گویند .

ص۲۵۸ـ استاد بهزاد : کمال الدین بهزاد در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت . او در زمان سلطان حسین بایقرا وشاه اسماعیل اول صفوی می‌زیسته و تا اوایل عهد شاه طهماسب زنده بوده است . (دایره‌المعارف ،ص۳۴۱)

استاد منصور : یکی از مصوران تا برنامه نوشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه .

این نسخه مصور از ببرنامه در موزه بریتانیا موجود است. (سیوریچ، جلد ۲، ص۲۰).

ص ۲۷۶ـ عرض مکرر ـ یکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرایض مردم‌را به‌سمع ملوکانه رساند وسر مشورتی‌خود را در آن باب به پادشاه عرضه‌می‌داشت (هیئت مرکزی دولت مغول، ص۳۲۵).

ص ۲۸۱ ـ ام الصبیان: به صاد مهمله وسکون موده.ع. نام مادر دیوی که اطفال را آسیب‌رساند ونرد اطبا نوعی از صرع است که به اطفال عارض می‌شود. رازی گفته:

رسهار به ترویج نگردی شادان   باشدعربی مایه راحت به‌جهان
رن‌صاحب‌فرزندچوشدعلت‌تست   دشوار بود علاج ام الصبیان
(آسدراج)

ص ۲۸۲ ـ شاهزاده اورنگ زیب: پسر سوم شاه جهان که بعد از زندانی کردن‌پدر خود بر تخت سلطنت جلوس کرد (وفات ۱۱۱۸ه.ق).

ص۲۹۸ـ برم‌بست‌باری :بزم = مجلس ،جشن ،بست = بهار ،باری ،باغ = جشنی که درفصل بهار در هوای آزاد می‌گرفتند تقریبا مانند گاردن پارتی امروز.

ص ۳۰۰ ـ کرکراقان = کرک یراق: در متون صفوی دیده می‌شود به معنای فراهم کنندگان‌وسایل، ناظرین‌خرید، پیشکاران، مینورسکی در حواشی سودمند خود برتذکره الملوک مفرد این کلمه را کرک براق دانسته از ترکیب کرک به‌معنای صرور وموردا‌حتیاج با کلمه یراق یعنی تهیه اسباب کار (حاشیه ص ۱۷۸ تذکره الملوک).

ص ۳۱۲ ـ اکبرنامه نوشته شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه: وقایع تاریخ از آدم تا اسدم

دفتر اول ـ مشتمل است بر سه قسمت؛ قسمت اول در تاریخ سلسله تیموریان، قسمت‌دوم درتاریخ‌کشورگشائی‌تیمور ـ تا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ‌همایون. اول شاهزادگی اکبرشاه.

دفتر دوم ـ ز سال ۹۶۳ه. تا ۹۸۰ه. دوره سلطنت اکبرشاه.

دفتر سوم مشتمل است بر وقایع وحوادث دوره اکبری از اواسط سال هفدهم (۹۸۰ه) تا سال۴۷ جلوس اکبر شاه (۱۰۱۰ه).

ص ۳۲۳ ـ بشنداس مصور دربار جهانگیر که با خان عالم به ایران رفته وشبیه‌شاه عباس ودرباریان را خوب کشیده وآورد.

ص ۳۲۴ ـ باباطالب صفاهانی: یکی ز مشهورترین شعرای اصفهان بود از ایران به هندوستان آمد وتقریبا سی سال در دربار پادشاهان کشمیرمشغول سرودن‌شعر بود ولی وی در آخر عمر خود در دربار جهانگیر رسانید وشهرت شایانی پیدا کرد. وی در آخر عهد جهانگیر شاه وفات یافت.

ص ۳۳۸ ـ راج ترنگ، ترجمه شاه محمد شاه‌آبادی از سانسکریت. شیخ ابوالفضل درباره این می‌نویسد: " که به‌حکم حضرت عرش‌آشیانی از زبان هندی به فارسی‌ترجمه

شده است[1].

ص۳۳۸ وبرناک ــ وبر بند و ناک چشمه را گویند، یعنی چشمه بند.
ص۳۴۰ ــ لاله چوغاشی ــ از اقسام لاله است که رنگش سیاه می‌باشد.
ص ۳۴۲ ــ میرزا حیدر (میرزا حیدر دوغلت کاشغری پسرخاله بابرشاه و مؤلف تاریخ رشیدی).
ص ۳۴۲ ــ ریشی: درحقیقت درسانسکریت رکهی است و به معنای افراد تارک‌الدنیا ومشغول به‌خدا می‌باشد. امابرکسان چون اسلام پذیرفتند خودرا ریشی خواندند.
ص ۳۵۰ ــ ایلاق نوسی مرگ. این محل را امروزه نوش میدان می‌گویند
ص۳۷۶ ــ بنات‌النعش: دو صورت فلکی به هفت اورنگ موسوم است. هفت اورنگ کهین یا دب اصغر یا بنات النعش صغری، هفت اورنگ مهین یا دب اکبر یا بنات‌النعش کبری. عادة هفت اورنگ به صورت خبر اطلاق شود و آن به شکل خرس است وازکواکب او سبت وهفت درداخل صورت وهشت درحوالی باشد وچهار از آن جمله را که برشکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر دنب اند بنات النعش کبری خوانند و بنات‌النعش صغری برابر اوست ازجهت محالف (تحلیل هفت پیکر، نظامی، ص۱۵۲).
ص ۳۷۶ ــ نظام‌الملک: مراد مرتضی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۰ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهرکی (اورنگ آباد فعلی).
ص ۳۸۸ ــ مهادیو: یکی از رب النوعهای هندوان.
ص ۳۸۹ ــ سنیاسی موبی از طبقه مرتاضانی که عهد می‌کنند که در تمام عمر حرف نزنند. کسی که از دنیا وارسته باشد.
ص ۳۹۵ ــ فرمان جهانگیرشاه به شاه جهان: مطابق اقبال نامه جهانگیری این احکام ازطرف‌نورجهان‌صادرگردیده بود نه ازطرف جهانگیر شاه (بیوریج، ج۲، ص۲۳۸).
ص ۳۹۷ ــ به طریق آبا و اجداد عظام جنت مکان: چون همایون به شاه‌طهماسب قول‌داده بود که بعد از فتح هندوستان قلعه قندهار را به ایران پس خواهد داداکبرشاه نیز بر سر قول پدر بماند لیکن این امر هیچگاه به عمل نپیوست.
ص۴۱۲ ــ عبدالله خان فیروز جنگ، خواجه عبدالله نام. از ولاد خواجه عبدالله ناصرالدین احرار است (قدس سره). وخواهر زاده خواجه حسن نقشبندی اواخر عهد عرش آشیانی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روزی چند باشیرخواجه در دکن بسر برد وهرجا کاری ونبردی پیش‌آمد جوهر شمشیر زنی و رادمردی نمایان ساخت. او سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد. در عهد شاه جهان هم خدمات نمایان انجام داد او در سال ۱۰۵۹ وفات یافت (مآثر الامراء، ج۲، ص ۷۷۹ ــ ۷۷۷).
ص ۴۳۷ ــ مشتمل بر استمالت او. تا اینجا نوشته محمدخان بود که بعدازتصحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افتد.

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا ۵۹۶ از نسخه ج شماره ۲۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است.

ص ۴۳۸ ــ بعد از نقل نوشته جهانگیر ومعتمدخان نگارنده تتمه جهانگیری محمد هادی این چنین می‌نویسد:

" تا اینجا تالیف شریف حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به قید تحریر درآمد راقم سطور محمد هادی از چند نسخه معتبر جمع نموده جهت تکمیل کتاب بر آن مستزاد گردانیده است "

ص۴۴۱ ــ محمد هادی مؤلف تتمه جهانگیرنامه: در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۳۱ ــ ۱۱۶۱هـ.) میرمحمد هادی حوادث آخرین چهارسال دوره جهانگیری (۱۰۳۳ ــ ۱۰۳۷) وشرح احوال شاهزادگی جهانگیر شه را با استفاده از اقبال نامه جهانگیری تالیف معتمد خان ومآثر جهانگیری تالیف کامگار حسینی اضافه نموده و جهانگیرنامه تالیف جهانگیر شاه را کامل ساخته است.

امانت با سر وجان است: دراقبال نامه جهانگیری معتمدخان جواب ابراهیم‌خان این چنین آمده است:

" ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به این غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک. تا جان دارم می‌کوشم وحوصلهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده. بجز این آرزوئی و آرمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت جاوید جاوید یابم (اقبال نامه جهانگیری، ص۲۱۱)

ص ۵۰۴ ــ عبدالرحیم خانخانان سپه‌سالار، وی پسر بیرام خان خانخانان و اتالیق و سپه‌سالار جهانگیر شاه بود. یکی از بزرگترین امرای دربار جهانگیر و پشتیبان ادب وفرهنگ بود. وی خود هم شعر می‌گفت واز شعرا سرپرستی می‌کرد و جوایز وصلات می‌داد و از اشعار آنها استفاده هم می‌کرد و به رفته رفته شعرایی مانند عرفی و نظیری و دیگران در دربار وی پیوستند وشهرت شایانی پیدا کردند. وی درسال ۱۰۳۶هـ.ق یعنی یکسال قبل از وفات جهانگیرشاه‌وفات یافت (برای‌اطلاعات بیشتر رک: جهانگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی).

واژه های سانسکریت و هندی

آ

آسرم ، آشرم : خانقاه مرتاضان هندو

الف

اجنبی : ناشناخته
اچار : ترشی (آچار)
ارب : ده میلیون
اشکن ، خوشکن : میوه
انبه (به فتح ثالث وخفای ها) : میوه‌ایست معروف در هندوستان
اندر : فیل ، یکی از رب النوع هندوان ، خدای جنگ
اناس : نوعی میوه

ب

باجره : از اقسام حبوبات ریز
بادوجکری : باد تند
باری : باغ
بان پرست : جنگل پرست
باس : بی
بانیا : طایفه خواربار وسبزی فروش
باولی : چاه
باون سر : باون دیو
بخت حیت ، فیل : برنده بخت
بجی دسمی : از روزهای مقرر هندوان
بدر : رگ ، بهدر
برچه (برچهه) : نیزه کوچک برچه بردار
برسات : فصل باران
برکی ، برگیان : یکی از قبایل جنوب هند
برهمن ، برهمان (به‌فتح اول وثانی‌ومیم بروزن‌قلمزن) : بت‌پرست‌وزناربند ، حکما و دانشمندان
برهمن چارج : مشغول به کتاب الهی
برین : ماهی ، نوعی ماهی فرد اعلی
بسنت : فصل بهار از فروردین‌تاخرداد
بنجاره : غله فروشان
بسی بدن : فیل ، مست الست
بنگی‌بنگ ، بهنگ . برگ شاهدانه
بن مانس : میمون ، بوزینه (بن : جنگل ، مانوس : آدم ، آدم جنگلی)
بوکره ، پوکره ، بوکرا ، بوکری :گوسفندنر ، گوسفند ماده
بهاوره ، بهوبره : مگس بزرگ عسل
بهته : برنج پخته ، دم کشیده

بهدر: مبارک
بهل‌سواری: ارابه کوچک که به‌کمک دوگاو
کشیده می‌شود
بهمن: رگ. برهمن
بهوگیالان: گروه مردم کهگران گجرات،
دزد
بید: کتاب مقدس هندوان
بیدانت: علم تصوف هندوان
بیکره: در زبان اهل‌گجرات ثروت‌برگشته
را گویند
بیگهه: اندازه‌گرفتن زمین، مقیاس زمین

پ

پالکی: دو صندوق چوبی روباز که به دو
پهلوی اسب یا قاطر می‌بندند ودو
نفر مسافر در آن می‌نشینند و نیز
صندوق چوبی در بسته با پرده‌دار
که مردم بر دوش می‌برند (عمید)
پاندان: جای گذاشتن پان، برگ تنبول
که در هندوستان و پاکستان مردم
برای ذائقه دهان با آهک و غیره
می‌خورند که دهان را سرخ می‌کند
پاو: یک چهارم ($\frac{1}{4}$)
نیم پاو: نصف یک چهارم ($\frac{1}{8}$)
پایان‌گهات: پایان کوه، پایان دره
پپیها: خوشخوان، پرنده‌ای از عالم زاغ
پتا: نام فرقه‌ای از هندوان
پرده: ستره
پرگنه: زمینی را گویند که از آن مال و
خراج بگیرند
پرم نرم: شال کشمیری
پندت، پندتان: دانشمند، دانشمندان

پوش: گل‌در زبان محلی، درسانسکریت
درختی از اقسام توت
پهاند: تور بزرگ
پهر (به فتح اول) یک حصه از چهار
حصه روز وچهار حصه شب باشد،
چه شبانروزی را به‌هشت حصه‌کرده
هریک‌راپهرگویند‌واین‌درهندوستان
بیشتر مصطلح است
پهون‌پکار: (در زبان کشمیری سولتو) نام
پرنده‌ای
پهول کتاره: خنجر، شمشیر کوچک
پهوتجی: بازوبند

ت

تال: تالاب، برکه
تانگ (دانگ): چهار ماشه
تولکی: دومثقال و نیم
توله، تولچه: دومثقال ونیم (برهان)
تیکه (تیکه‌دادن، قشقه: علامت گرد
روی پیشانی، علامت ولیعهدی
نزد راجه‌ها. پسرتیکه یعنی‌ولیعهد
تانکی: نوعی اسب
تنکه (به فتح اول وثالث وسکون ثانی):
مقداری از زر وپول باشدبه‌اصطلاح
هرجایی (برهان)
تهانه، تهانجات: قلعه کوچک، مرکز
ناحیه یا حوزه
تهل‌کول: لانه بیگانه در زبان فارسی

ج

جاگیر: زمین یا ده بطورانعام‌کارنمایانی
که از طرف دولت داده می‌شد.

جاگیر، جاگیردار: دارنده جاگیر
جالامکهی، جوالامکهی: کوه آتش فشان
جاله: بروزن لاله چیزی باشد که از چوب وعلف بر هم بندند و چند مشک پر باد بر آن تعبیه کنند وبرآن نشسته از آب های عمیق بگذرند در دریاها ... گویند (برهان)
جان جی: پرنده
جناجوب: فیل، روستائی براق (جنا: براق، جوب: روستائی)
جگت‌جوت: فیل، نورعالم (جگت: دنیا، عالم. جوت: روشنی)
جمدر، جمدهر: از اقسام اسلحه رک: جمدهار
جمگر: پسند
جوار: ارزن، از اقسام حبوبات
جوتکان: منجمان (جمع جوتک. جوتس و جوتس به معنی منجم واخترشناس است)
جوهرکردن: خود را در آتش سوزاندن
جهروکه: بالکن
جهروکه درشن: دیداری ز جهروکه یعنی دیداری از بالکن
جهله: لجن‌زار
جی‌سنگه: عید، فاتح شیر (جی: فتح، سنگه: شیر)

چ

چرن: سکه مس، ۱/۴ روپیه
چک: طایفه کشمیری
چکاره: به زبان فارسی سفیده
چکان: جمع چک کشمیر
چکور: پرنده

چمکوره: اقسام سبزی و سم نخل به مناسبت آن
چوکی: محافظت
چوکیدار: پاسبان، نگهبان
چمپه (چمپا): بروزن سنبا، نام گلی است زرد، شبیه به زنبق سفید در هندوستان بسیار است وبعضی گویند هندی است و آن را رای چنپا هم خوانند (برهان)
چیته: یوز

خ

خچر: قاطر

د

داک‌چوکی: پست‌خانه، قرار پست ... قاصد که گاه سوار و گاه پیاده نامه یا خبر دیگر از جائی به جای دیگر می‌رساند: چاپار
دام: سکه کوچک، یک چهلم روپیه
دربت (دهربت): از اقسام آهنگ هندی
درجن‌سال: فیل
دسهره: از روزهای مقرر هندوان
دلدل: باتلاق، آبگند
دله راک: ولگرد راه (دله: ولگرد. راک: درباره، ره)
دلسهره: نوعی شراب که از برنج درست می‌کردند
دودهارا: آهو
دهک: اسم پرنده
دهکدهکی: لعل، نوعی گردن بند
دهره: خانه، چادر
دیوالی: یکی از اعیاد هندوان
دیوک: جانور غیر مکرری

دیوهره. سجاده

ر

راجپوت: پسر راجه. ساهور
راتهور: یکی از قبایل راجپوت
راجپوتانی: زن راجپوت
راج ترنگ: رک. تعلیقات
راکس: دیو، روح خبیث
راکهی: یکی از اعیاد هندوی که به مناسبت
خواهر بر مچ برادر نخ می‌بندد و
آن را به عنوان نشانه حفظ
خویش از طرف برادر تلقی می‌کند
راون: سر. سردار دیوان، پادشاه سیلان
که با رام‌چند خدای هندوان جنگ
کرده
رای بیل: از اقسام گل
رای رایان: شغل اول در وزارتخانه که بر
زمین (جاگیر) پادشاهی نظارت
می‌کند
رتهه: فرنگی کالسکه یا ارابه جنگی فرنگی
رن‌گج: اسم فیل، فیل جنگی (رن:
جنگ جنگی، گج: فیل)
رنجیت: فیل، فاتح جنگ (رن: جنگ،
جیت: فتح)
رن بادل: اسم فیل، ابر غرنده
رن راوت: اسم فیل، جنگجو
رن مسهن: اسم فیل، صف‌شکن
روپ رس: اسم فیل، بسیار زیبا (روپ:
زیبائی، رس: جوهر)
روپ سندر: اسم فیل، زیبا
روپیه: واحد پول هندوستان و پاکستان
روم رتن: حوری که هر تار موی او آراسته
با جواهر و مروارید باشد.

روهو (رهو): نوعی ماهی
ریشی: اینها مسلمان بودند و پیروان بابا
زین‌الدین ریشی

ز

زم به: پل‌چوبی

س

سارس: سارس از عائله کلنگ
ساهوکار: تاجر
سرب ناسی: تارک کل
سرناگ: مار دیو (سر: دیو، ناگ: مار)
سفیده: سرکوهی
سل، بوت: مرغ زرین (ساکنان لاهور سل
باتین گویند، کشمیریان بوت)
مثل طاووس است
سوسو (سهون بکار): پرنده‌ای در کشمیر
سمرنی: تسبیح کوچک
سمر: شب
سنسکرت: سانسکریت
سنکرات: انتقال خورشید یا یکی از
سیارگان از برجی به برج دیگر،
نام یکی از اعیاد هندوان (پلات)
سنگرام: جنگ، جنگ.
سنگهاسن: تخت شیرنشان، تختی که
پایهاش بصورت شیر درست شده
باشد
سنگ‌پارس: سنگی که فلزات را طلا می‌سازد
سنیاسی: تارک دنیا، برهمنی که در
درجه چهارم (آشرم) ریاضت و
سلوک باشد
ست سی موی: رک. تعلیقات
سون کنه: مور زرین

سونه . از اقسام مرغابی
سهنس کرت : سانسکریت
سهنسی . سکه زر مسکوک
سر مقیاس وزن معادل۱۶ مثقال تا ۷۵
گرم ایران‌که ۴۰ سیر یک من‌است .
مقیاس وزن هندوستان معادل ۲
پاوند
سیوتی : گل ، از اقسام گل سفید خوشبو

ش

شه بهائی : شاه برادر (بهائی :برادر)
شن (شل) . اسم پرنده ای درپنجاب و
کشمیر
شودر : طایفه چهارم هندوان
شورات . یکی‌از اعیادهندوان‌که بخدای
سیوا اختصاص دارد .

ص

صورت گج : اسم فیل

ع

عرگچی : نارسیده

ف

فوجسنگار : اسم فیل (سنگار . زینت)

ک

کاه موسح (موسحی) : زنار برهمن که ازکاه
به نام موسح ساخته می‌شود
کتاره . بروزن هزاره حربه‌است که بیشتر
اهل هند برمیان بندد و به کنار به
حذف هـ هم مشهوراست (برهـن)
کتوری : کاسه کوچک

کهچری : ماخوذ از هندی . خوراکی که از
برنج و ماش و روغن مانند دمپخت
درست می‌کنند و روی آن کشک
می‌ریزند (برهان)
کچواهه : طایفه ای از راجپوتان
کدی (گدی) : فوج اهلی کشمیر
کرنهل : نام فرقه ای از هندو
کرور : ۱۰ میلیون
کروری (تحصیلدار) ·
کروه : (بضم اول وثانی به واو مجهول)
ثلث و یک یک فرسخ را گویند و آن
سه هزار گز است و بعضی گویند
چهارهزار گز و زیاد از این‌نیست و
آن‌را بعربی‌کراع‌خوانند (برهان)
کره ، النگون
کلال (کلار) : شراب فروش
کلالخانه : شرابخانه
کلاونت : هنرپیشه ، طبقه خوانندگان ،
خنیاگر درباری
کمودنی : گل ، نیلوفر آبی
کنول : گل ، یک نوع نیلوفر آبی
کنول صحرائی . گل ، گل نیلوفری که در
صحرا و زمین می‌روید
کوتوال : (بروزن لوت مال) نگهدارنده
قلعه وشهر باشد و او را سرهنگ‌هم
می‌گویند وبعضی گویند این لغت
هندی است وفارسیان استعمال
کرده اند چه کوت به هندی قلعه
است (برهان)
کوله : میوه‌ایست کوچکتر از نارنج
کونله : از اقسام نارنج
کویل : از عالم زاغ ، بلبل هند
کهار : کسی‌که پالکی (محمله) را بر دوش

می‌برد
کهیوه: نوعی از اسلحه دو دمه
کهمه جهار: تمام میلان
کهتری: قوم، گروهی از راجپوتان هند
کهرنی: نوعی از درخت و میوه آن
کنله: مور
کوره. از اقسام گل خوشبو

گ

گتری: کیسه
گج: فیل
گج راج: فیل شاه فیل (گج: فیل، راج: شاه)
گج رتن: مروارید خیلی درشت (گج: فیل، رتن: مروارید)
گدل: بن
گرو: استاد، مرشد
گره. مقیاس طول، یک شانزدهم ذرع
گرهست: صاحب منزل
گل تهل‌کنول: از اقسام گل
گهکر: قوم، جماعتی از مردم گجرات
گلهای کر: تاج آبی
گلهری. سنجاب
گن‌سندر: زیبائی‌موج (گن: موج، سندر: زیبائی)
گوجران: جماعتی از مردم گجرات، از کهتران راجپوت
گور گهری: معبد جوگیان
گوست: بانوی، نوعی است
گهات: گذر
گهاتی: دره
گهرپهل: درشکه یک اسبه یا بیشتر
گهری: ساعت برابر بیست وچهار دقیقه

گهورپهل. رک. گهرپهل

ل

لحوری (لحومی): سحرالحیوان یا سحرالحباب
لدرپوش. اسم گل (پوش: درزبان کشمیری گل را گویند)
لک: صد هزار
لنگور: از عالم میمون، دم دراز
لوت مالان: راهزن
لودلنگر: نوعی آبشاری
لهدره: لدنده، از نوع خوراکی که از ارزن وغیره درست می‌کنند

م

مالگذاری: باج
مس. شراب
مگرمچ: نهنگ
مگه: کشوری درشمال هند نزدیک کوه اراکان در دامنه همالیا
ملاح: کشتی‌ران، ملوان
من: مقیاس وزن هند (تقریبا ۳۸کیلوگرم)
منجهولی: ارابه‌ای که بوسیله گاو کشیده می‌شود
منبراج: اسم آهو
منی‌بدن: مست الست
موته راجه: (موته: چاک)
مولسری: گل، گلی است بسیارخوشبو
مهوپت (مهی‌پت): شاهی

ن

ناشپاتی: گلابی
نورس: نام تصنیف موسیقی هندی

نیست اندر حد ی‌پری (پند. بادی اندر.
بادشاه جد بابی)
نواره · نوعی از کشتی
نواره جنگی . کشتی جنگی
. ا . . یاقوت کبود
نیمه فیروزه‌رنگ . یاقوت کبود بارنگ فیروزه‌ای
نیمه (نیمه‌گاو) نوعی از آهو یا بزکوهی
نو ... راسو

■

وشمره‌ها · یکی از جشنهای هندوان کشمیر

ه

هار ، گردن‌بند
هل‌هل . درختی که از گردش یک شاخه
آن تمام جسمهای آن حرکت می‌کرد
همراج · اسم آهو
هولی : یکی از اعیاد هندوان
هون : سکه ، سکه طلائی جنوب هند معادل
هشت شنگ
همه . هم‌همه . ... ها

ی

یک انگی . ...

آ

آل‌طمغا (آل‌تمغا): مهر پادشاهان ترک که به مرکب سرخ به فرمانها نقش می‌کردند. این فرامین را مخصوص یارلیغ «آلتون تمغا» می‌نامیدند

الف

اباعجد (بالفتح و فتح عین مهمله و سکون نون وفتح جیم) یعنی پدر را ارجد، ودراصطلاح نحویان منصوب به نوع خاص گویند.

اچکیان: مردم اباحی خانه یعنی حرمسرا

ابلق: دو رنگ عموما و اسب دو رنگ خصوصا که یکی سپید ودیگری سیاه یا صندل باشد (معرب ابلک)

اجمه بودن: درختهای بسیار باهم پیچیده بودن

احدی (احدیان) منصبداری باشد از انواع منصبداران واین از عهد اکبر شاه است وظاهرا به همین معنی در ایران نیز بود. در بهارعجم نوشته که جماعه احدیان تنها منصب‌دار دارند و سوار پیاده معینه سرکار باخود ندارند وگویند که احدی از طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر امرا مسلط می‌شود

ارغشک: به فتح اول وفوقانی و سکون ثانی وشین قرشت وکاف وضم ثالث نوعی از بازی باشد که دوشیزگان ودختران کنند وآن چنان است که بر سر دوپا نشینند وکفهای دستها را برسر زانوها مالند وچیزها گویند وهمچنین نشسته برسرپاها جهند و کفهای دستها را برهم زنند.

ارغالی (ارغلی): ارگلی: قوچ وحشی سیبری وآسیای مرکزی. ارقالی هم آمده است

اسم اعظم: اسم بزرگ است از جمیع اسماء حق‌تعالی. بعضی درتعیین آن اختلاف بسیار دارند بعضی صمد و فرد بعضی الحی القیوم وغیره

التمش: بالفتح وتای فوقانی نیز مفتوح و کسر میم وسکون شین معجمه به ترکی به معنی فوج پیشین ودرلغات ترکی

نوشته که التمش به معنی فوجی که
میان هر اول و سرد ر باشد و در
ترکی به معنی عدد شصت آمده

الکا: بضم اول وسکون ثانی وکاف بالف
کشیده ملک بوم ورمس را گویند

النگ: به فتح اول وزیرین پلنگ، بمعنی
پناه ودیواری باشدکه بواسطه‌گرفتن
قلعه ومحافظت خود سازند. وجمعی
را نیز گویند که مردم بیرون قلعه
جابجا به جهت گرفتن قلعه ومردم
ودرون قلعه بواسطه محافظت قلعه
تعیین کنند وبه ضم اول بزبان
ترکی سبزه زار باشد

الوس: بضمتین و واو غیرملفوظ وسین
مهمله ساکن درترکی قوم و طایفه
را گویند واین مخفف اولوس است

انگلیزان (انگریزان) : انگلیسیها

اولجه (الجه) : بالفتح به ترکی جنسی و
مالی وبندی‌که در ناحیت ملک‌بیگانه
گیرند .

اولنگ: بالضم و واو مجهول وفتح لام و
سکون ونون به غنه وکاف فارسی
به معنی سبزه‌زار ومرغزار

اوسنگ‌یورت چالاک: سبزه زار

ایل. بزبان ترکی بمعنی دوست وموافق
و رام باشد که نقیض وحشی است.
درترکی ایل بمعنی دست، مردم،
ملت، گروه، سال، مطیع وتابع است
وایلات جمع معمول این کلمه است

ایلغار (نمودن) : تاخت، راه پیمائی
سریع، حرکت با سواران سبک
اسلحه وتندرو

ایماق: قبیله وتبار (جمع آن ایماقات)

ب

بارود: بر وزن و معنی باروت باشد که
داروی تفنگ است و بلغت سریانی
شوره را گویندکه جزو اعظم باروت
باشد وآن را نمک چینی‌هم گویند

بارطوبغون: بار سفید

باروبند: آنچه بباروی‌میبندند از زینت
آلات وسنگهای قیمتی و پارچه‌ای
که برآن علامتی نقش شده باشد
یا دعاهایی که‌برکاغذنوشته‌باشند

باشه: قرقی، قوش. پرنده ای است
شکاری و زردچشم کوچکتر از باز
بسیار چالاک و تیز پر، به عربی
باشق می‌گویند

بخشی. نویسنده. منشی (کاتبان‌ترک‌نژاد
که برای مغولان وترکان به زبان و
خط ایغوری می‌نوشتند

برکها، برکه ها: حوضچه‌ها

برناسان: دسته‌ای از افغانان که مردم
دارای بز بودند مانند قره قویونلو
وآق‌قویونلو درآذربایجان که‌دارای
گوسفندان سیاه وسفید بودند

بکاول بیگی. خوان‌سالار. داروغه مطبخ
وکسی‌که اطعمه را پیش‌امراوسلاطین
قسمت کند

بکتر: بفتح‌اول وثالث)زره. جامه‌جنگ
که از تکه های فولاد درست کنند

بلارک (پلارک): فولادجوهردار، شمشیر
جوهردار

بندوق: تفنگ، اصلش بندوکه لفظ عربی
است بمعنی غلوله است وفارسیان
در آن تصرف به اشباع واو بمعنی
تفنگ استعمال نموده اند .

چون شاه جهانگیر بگیرد بندوق
از هیبت او لرزه فتد بر عیوق
بندوق انداری : تفنگ اندازی ، تیری از
تفنگ انداختن
بندوقچیان : تفنگچیان ، تفنگ داران
بندی‌خانه : زندان
بنگش : به فتح اول وکسر ثالث بروزن
رنجش ، نام ولایتی ازماوراءالنهر
وساکنان آن ملک را نیز بنگش‌گویند
بوره : شرابی‌که از برنج یا ارزن درست
کنند .درعربی بوز و بوزه‌خوراکی
را می‌گویند که از شیر وشکر درست
کنند وبگذارند سرد ومنجمد شود
بی‌دردی : بی‌سلیقگی ، بی‌تربیتی

پ

پالیز (فالیز) : بوستان ، کشتزار ، زمینی
که در آن خیار وانگور وخربزه و
امثال‌آنها کاشته باشند . جالیزهم
گفته شده
پرچه . به فتح پ و ج فارسی وسکون ها
پاره و ریزه
پسته : تپه زمین
پلارک (پلارک) : بروزن تبارک جنسی از
فولاد جوهر دار باشد وشمشیر و
جوهر شمشیر را نیز گویند
پودنه : جلوان ، نام جانوری است
پولک‌دار ، دارای فلس
پولک :فلس ماهی باشد
پیشخانه . لوازم آبدارخانه واسباب سفر
پادشاهانه مثل خیمه وغیره که
جلوتر فرستاده شود

پیش طاق : صحن خانه ودروازه بلند
امرا و ملوک
پیش قراول . پیشرو لشکر ، سربازی که
جلوتر از سایر سربازان به سرزمین
دشمن برود

ت

تابینان : جمع تابین . زیر دست ،
فرمانبردار ، سربازی‌که درجه‌ندارد
ترخان ، ترخانی لقبی‌است که در قدیم
از طرف پادشاهان ترک به یکی از
رجال ودرباریان داده می‌شده و او
را از ادای باج وخراج‌معاف‌می‌کرده
واختیاراتی به او می‌داده اند و
هر وقت می‌خواسته می‌توانسته
بی‌اجازه به‌حضور شاه برود و هر
تقصیری وگناهی که کند مؤاخذه
نکنند
ترد نمودن : حرکت نمودن ، آمد و شد
کردن
تسبیح . سبحان‌الله گفتن ، خدا را به
پاکی یادکردن ، ستایش کردن ،
ذکر خدا ومناجات . در فارسی به
معنی سبحه هم می‌گویند و آن‌دانه
های به نخ کشیده است که هنگام
ذکر وتسبیح دردست می‌گیرند
تعمی آباد کترب : دنیا
تغدری (توغدری) : هوبره پرنده ای‌است
وحشی وحلال‌گوشت ، بزرگترازمرغ
خانگی ودارای گردن دراز و بال
های زرد رنگ وخالدار ، به عربی
حباری می‌گویند ودرفارسی اتره .

توزره وجرز و جرز و جرد هم گفته
شده (ور برای گوشت شکار می‌کنند
تک تو تر، پیشرو گله
تکه‌مارخوار با خای نقطه دار وواومعدوله
بروزن کارزار، گاو کوهی باشد که
آن را گوزن خوانند. گوسفند مار را
می‌گیرد ومی‌خورد وبعضی گویند
نوعی از گوسفند کوهی است چون
سوراخ مار را ببیند بینی و دهان
خود برآن نهد ودم در دمد مار
به مجرد شدن بوی نفس او
بی‌جاشی از سوراخ برآید و آن
گوسفند او را می‌خورد. اگر پوست
این گوسفند را بر در سوراخ مار
بسوزانند همینکه بوی دود به مار
برسد سوزنده‌شده ازسوراخ برآید
گویندکه‌زهر این‌گوسفند پادزهر
است

تمغا: نشان، داغ، مهر، علامت، مهری
که بر قدیم بفرمانها می‌زدند،
علامتی که روی سری می‌گذاشتند
تواچی: سپه‌سالار، سردار، تواچیان جمع
توره: به ضم اول بروزن عوره، به‌ترکی
قاعده وقانون وطرز و روش‌می‌باشد
ونام ترتیبی‌که جنگیزخان از خود
وضع کرده بود
توره جهانگیری: نظام وقانون جهانگیری
توره‌وقانون جنگیزی: نظام و قانون جنگیز
خانی
تورک: ترکی است به معنای انتظام و
ترتیب لشکر ومجلس ودربار
توغ: پرچم وبیرق با نشان دم است.
چتری است از عالم علم شکل پنجه
بر سر آن نصب کنند
توغسی: توغ وحشی
توقوز (تقوز): نه، سرهنگ‌ها وپیشکشی
که‌برسم پادشاهان می‌بردند و عدد
نه عدد مقدس به‌شمار می‌رفت
تیول: جاگیر مدد معاش (راج). در
اصطلاح سلاطین هند برگنات
(جمع پرگنه به‌معنای بلوک، منطقه)
که به سلاطین عالی‌مقداروشاهزاده
های نامدار تنخواه می‌گردد آن را
تیول گویند وآنچه به بیگمات
(شاهزاده خانمها و زنان منحص)
به این صیغه مرحمت می‌شود "برگ
بهار" است وآنچه به امرای عظام
ومنصبداران گرام تنخواه می‌شود
نامش جاگیر" است (مراة‌اصطلاح
به‌نقل از جلد ۲، مطلع السعدین
جز۳، ص۱۵۳۶)

ج

جرگه: نیم، وحلقه، دسته، گروه، عده ی
از مردم که دورهم جمع شوند
عده ای سپاهی یا لشکری که در
صحرا شکار را محاصره کنند جرگه
هم گفته شده
جشن‌نوربانکوبی: کنایه ازجشنی وضیافتی
باشد که درخانه نو کنند
جشن شب برات، جشن شب پانزدهم
شعبان ماه اسلامی
جشن‌طوی: جشن عروسی
جل (سجکگوی): به فتح اول وسکون ثانی
نام پرنده ای است به قدرگنجشک
ومانند بلبل خوش آواز است جلک

پرورن، دنک تصغیر جل است و آن
مرغکی باشد کوچک وخوش خوان
جلدوی: بالفتح با ضم او، انعامی باشد
که از طرف پادشاهان یا بزرگان
به جاسر کار عطایایی می‌گیرند،
جلدو ـ جودو
جلوانه: احرب لگام اسب گردش، بمعنی
که اسب سوار به لگام گیرنده می‌دهد
جلودار: نوکری که سواره یا پیاده جلو
اسب ارباب خود حرکت کند پیشرو،
جلوداران، سوارانی که جلوتر
سواران دیگر به سوی مقصد حرکت
کنند (طلایه)
جلوس. بر تخت نشستن، تاجگذاری
جهار: کسی بزرگ بحری
جنبه (جبه): ساز جنگی

چ

چارقب: زربفت ـ طلادوزی (قب در ترکی
به معنی سوراخ منافذ جرم و پاره
گریبان پیراهن ست و چارقب نوعی
ازجامه بوده که زرد شده پادشاهان
ایران و توران و هند و ... می‌پوشیدند
چاپقلشی: دست یافتن برخورد کردن
فوجی با فوج دیگر. بمعنی سر
آمده است
چغتائی (الوس): اسم قبیله (ترک تورانی
چلبه: جبه ضخیم جنگی بمعنی ... ارای
جهلته، جلبه، جهلبه ...
چبیلی: یاسمین، از قسم گل
چنداول: به ضم واو گروهی و جماعتی را
گویند که از پس لشکر براه روند و
فرود آیند و رانده لشکر باشند.
گویند ترکی است، چنداول چنداول
چنداول هم آمده
چنگره و چنگلو: شیخ ار ... چسبید،
تعریدن، ... ارجابی ... :
معنی افتاده و ناهموار بوده
چپره: ... چپره ... که ...
که سر سر پیچید
چبره ... دستار ...
که ... دوخته ...
آن ...
چیی ... : ...
خاک مخصوص ...
...
در ... آمده ...
نامیده شد

ح

حضرت ... اعظم: ...
حلال‌خواران ...
حویلی ...

خ

خاروه: کسی ...
خاصه، کسرکی ...
... جمع
خاصگان: بنده‌ها، غلامان
خالصه: ملکی که ...
خالصجات جمع
خالصه شریفه: ملکی که متعلق به دولت
باشد
خاوندی کردن. تصرف کردن به تصرف
درآوردن
خرابه عامره: خرابه ...

خط اسراء: خط رهائی، نوشته بری‌الذمه،
از تقاضای خود دست بردار شدن
خمول. گمنام شدن، بی‌سر وصداشدن،
گمنامی
خواجه: صاحب، بزرگ، آقا وسپر مردی
را هم گویند که خانه اورا کشیده
باشند
خواجه سرا: مرد خانه کشیده که درقدیم
در حرمسرا و بدرون خانه بزرگان و
پادشاهان خدمت می‌کرده
خون گرفتن. واجب قتل

د

داءالثعلب مرض ریزش موی سر
دایره‌ها اردوی سرباران، چادرسرباران
دمدمه و وسوسه: افسون وفریب
دم سنجه. پرنده کوچکی است به رنگ
خاکستری وبه‌اندازه گنجشک بیشتر
در کنار آب می‌نشیند وپشه ومگس
صید می‌کند. غالبا دم خود را
تکان می‌دهد دم سنجه وسرسنجه
وسرسنجه هم گفته شده
دوبیازه. نوعی از غذا که پیاز زیاد دارد
دودامنی: کنار گلدوزی وملیله‌کاری‌شده

ر

رصد النجوم‌هند: به چیزی نظر دوختن
ومراقب آن بودن، درجایی نشستن
وچیزی را زیر نظر قرار دادن و
جایی که ستاره شناسان برای‌خود
درست می‌کنند واز آنجا با آلات
وادوات مخصوص ستارگان را زیر
نظر قرار می‌دهند، در فارسی
رصدگاه ورصدخانه‌هم می‌گویند
رقص ارغشک: رک. ارغشک
رنگ: بزکوهی، گاو دشتی در سانسکریت
یکنوع بزکوهی است
روزشرف: روز نوزدهم از جشن نوروز
ریواج: بروزن و معنی ریواس است که
رستنی می‌خوش نازک خودرو
باشد

س

ساچق. اصلا هدایائی که داماد به خانه
عروس می‌فرستد. این‌کلمه به همین
صورت به همین معنی اکنون در
اصفهان معمول است
ساعت نجومی. ۲/۵ گهری وهر گهری
مساوی ۲۴ دقیقه می‌باشد
سال به‌عربی کشتی‌وچهار (کشتی‌بزرگ)
آمده است وبه عربی سفینه گویند
سرادق. بارگاه پادشاهان را گویند وپرده
بلندی را نیز می‌گویند که به منزله
دیواری باشد که بر دور خیمه‌گاه
کشند
سرشف: گل (سرسوه)، گل خردل
سرکار بخش، حوزه
سرکار خالصه شریفه: حوزه دولتی
سنگ ماهی: به عربی حجرالحوت گویند
و آن را در سر ماهی یابند و آن
سفید و سخت می‌باشد. خوردن آن
سنگ گرده را بریزاند و در علم
نده (سحر، جادو) بکار آید
سپاسی. عابدان ومرتاضان هنود را
سرسپاسی می‌گویند ومعنی سرت
باسی ترک همه چیز وبه کثرت

استعمال سیاسی شده
سوداگران: تاجران، بازرگانان
سورن انداختن: تاخت وتاز کردن

ش

شاسی: طایفه افغانان
شاگردپیشه: اهل‌کار خانه امراوسلاطین
شاه‌آلو: گیلاس
شب‌برات: شب پانزدهم شعبان ماه‌قمری
که مردم آن‌شب چراغان می‌کنند
شترانجان (شترانجوان): گیاهی‌است
که از دست رسیدن مردم خودش
راجمع می‌کند یعنی‌حجاب‌می‌کشد
در هندی لجوری گویند
شش پرخه: شش گوشه‌ای
شکره: به کسر اول وفتح ثانی و ثالث
پرنده‌ایست شکاری از جنس‌باشه
یکی از او کوچکتر باشد
شنقار: به ضم اول و قاف بر وزن گلزار
به معنی شنقار است که جانورسیاه
جسم شبیه به جرغ باشد وسلاطین
شکار کنند. بنداریدن، مردن
شواری: جماعتی از افغانان
شوایب (جمع شائبه موئث شائب): عیب
شک وگمان، آلودگی
شوربای توغان: شوربای غلیظ

ص

صاحب جانب: ولی‌الله بزرگ
صاحبقران: امیرتیمور، کسی که در وقت
اعتقاد بعضی با هنگام تولد و در
بعضی سیارات مانند زحل ومشتری
قران‌باشد وصفت بعضی‌ازپادشاهان
ایران وتوران وهندوستان است.

صحن خانه: معراج
صحن‌خاص وعام: قسمتی‌ازکاخ پادشاهان
که برای مردم خاص‌وعام مخصوص
باشد
صوبه: مملکت وکشور و ولایت
صوبه دار: حاکم، فرماندار
صوبداری (صوبه‌داری): فرمانداری،
حکومت

ط

طرخی: رگ‌جل
طرنو شدن: ناراحت شدن
طسو: اندازه، پیمانه
طومار: نامه، دفتر، مکتوب دراز، در
فارسی توماز نیز گفته شده
طوی: جشن
طوغان: سفید رنگ
طوغون: سفید رنگ

ع

عزیمت: نوعی از ماهی
علم خلع بدن: علمی که بوسیله آن روح
را از جسم بیرون می‌کشد
علوفه: مخارج، حقوق ارتش
عورات: اهل حرم
عیاذ بالله: پناه بردن به خدا
عین‌الهره (لعل): مثل چشم گربه

غ

غرجه: یکی از قبایل بدخشان
غلورخانه: بنگاه جیره
غلوله: توپ، ساچمه
غوغائی: اسم پرنده‌ای

[illegible] حوب است ، [illegible] ،
[illegible]
[illegible] وقسمه [illegible] عنب
[illegible] حکومت [illegible] موجود
[illegible]
[illegible] حمدکاران ،
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماهد امسد
[illegible] کسد
[illegible]
[illegible]
[illegible] که از [illegible] و سگ
[illegible] می‌کسد .

[illegible] و صحرائی
[illegible] ای از
[illegible] گوسد
[illegible] کردن ، حسوگری
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهوی سیاه [illegible]
[illegible] ماخوذ از ترکی سرباری
[illegible] وتکه‌هائی
[illegible]
[illegible] : [illegible] آرای [illegible] سیاه ،
[illegible] می‌گفتند .
[illegible] در زبان ترکی ،
[illegible] هم می‌گفتند ، در

[illegible] را [illegible] می‌گویند

[illegible] که هندوان روی [illegible]
می‌کشند و مقدس می‌دانند .
وطاس : حیوان دریائی بزرگ مانند [illegible]
و دلفین و [illegible] آنها
[illegible] : مقداری زمین که برای یک جفت‌گاو
کافی باشد .
[illegible] ماخوذ از ترکی ، رشوه ، پولی که
مامور دولت از کسی در برابر انجام
دادن کاری بگیرد
قور ، ماخوذ از ترکی [illegible] ، سلاح
[illegible] ، قورچی ، رئیس [illegible]
قورخانه ، کارخانه اسلحه سازی
قول (قول) [illegible] لشکر در میدان جنگ

ک

کافر ، [illegible] کافرستان (در پاکستان
[illegible])
[illegible] ، [illegible] را گویند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باقی
[illegible] که برای گلدوزی و
کارهای [illegible] بکار می‌برند
[illegible] و [illegible]
[illegible] ، ماخوذ از ترکی ، [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که در میدان
جنگ بکار می‌برند
[illegible] فارسی به
معنی [illegible] می‌گویند

کولی‌صنعتان کورطمعان، ساده‌لوحان

کوست: از اقسام است

کهتر و رنه راک جماعتی فرومایه و ولگرد

گ

گریوه های دشوار: دره تنگ و دشوار

ل

لاذله. عربی

لغمنی (لغمانی). یکی از قبایل افغانستان

م

مبارکشنبه. بنا به اعتقادات خوب نحسیه را مبارکشنبه می‌گویند

مجالس‌کدخدائی جشن‌های عروسی

محمودی: سکه ای در جنوب هندوستان

مسکه ... بمعنی ... عده ...

نجود عربکی

معبد جوکیان عبادتگاه مرتاضان

مقصوره محلی در مسجد که جای ...

یا امام می‌ساختند که در حال نماز گذاردن باشند واز دسترس بد خواهان دور باشد

مکیفات (جمع مکیف) آنچه که کیفیت وحالتی پدید بیاورد یعنی شراب وغیره

مگه، ... ای در برد یکی کوه هما ...

مورچلها مورچال، گودالی را گویند که به‌جهت گرفتن قلعه در اطراف آن کنند

میرعدل: رئیس دادگاه مدیر امور عدلیه

ن

نحمد: اشکی را در بدخشان نحمد یا حمد می‌گویند

نقش: نصیف

نورگچ: نورمل

نول. گرداگرد دهان به معنی منقار مرغ

ی

یرقش: نگهبان کاخ، گارد پادشاهی

فهرست اسامی رجال

آ

الف

ز

ص

فهرست اسامی اماکن

فهرست منابع و مآخذ

آجکل (مجله) ، اردو ، موسیقی نمبر دهلی ، اوت ۱۹۵۶م

آنندراج (فرهنگ) ، تألیف محمد پادشاه شاد ، زیر نظر دبیر سیاقی ، تهران ، ۱۳۳۵ش.

آئین اکبری ، تألیف شیخ ابوالفضل بن مبارک ، لکهنو ، ۱۸۸۲م.

احسن التواریخ ، تألیف حسن روملو ، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، تهران ، ۱۳۴۹ش

اقبال نامه جهانگیری ، تألیف معتمدخان بخشی به تصحیح مولوی عبدالحی و مولوی احمدعلی . کلکته ، ۱۸۶۵م.

برهان قاطع . به اهتمام دکتر معین ، تهران ، ۱۳۳۰ – ۱۳۳۵ش

تاریخ ادبیات در ایران . تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا .

تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکتر رضازاده شفق ، چاپ دوم تهران ، ۱۳۵۲ش.

تاریخ ادبیات براون ، ج ۴ ، ترجمه رشید یاسمی ، طهران ۱۳۱۶ش.

تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان وهند (اردو) ، ج۴ دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱م.

تاریخ زبان وادبیات ایران . در خارج از ایران . تألیف عباس مهرین شوشتری ، تهران ، ۱۳۵۲ش.

تاریخ مختصر ایران ، تألیف پاول هرن ، ترجمه دکتر رضازاده شفق ، تهران ، ۱۳۴۹ش.

تحول شعر فارسی، تالیف زین‌العابدین موتمن، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.

تذکره شعرای پنجاب، گردآورنده فرهنگ خواجه عبدالرشید، کراچی، ۱۳۴۶ش.

تذکره میخانه، تالیف ملاعبدالنبی فخرالزمانی، تهران، ۱۳۴۰ش.

تزوکات تیموری، با ترجمه انگلیسی آقای دیوی، اکسفورد، ۱۷۸۲م، چاپ افست، تهران، ۱۳۵۲ش.

ترکتازان هند، تالیف نواب نصرالله خان فدائی اصفهانی، تهران، ۱۳۴۱ش.

تزوک بابری (اردو)، ترجمه بابرنامه به زبان اردو از رشید اختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م.

تزوک عثمانی تالیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی)، ج ۱ و ۲، استانبول، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م.

تزوک بابری یا بابرنامه تالیف بابر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خانخانان، بمبئی، ۱۳۰۸ق.

تزوک جهانگیری، تالیف نورالدین محمد جهانگیر پادشاه، چاپ کانپور، ۱۹۷۳م.

چهار قوم در دوسال و درنگ سپهر، تالیف علی‌اکبر جعفری، راولپندی (پاکستان)، ۱۹۷۳م

دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج۱، تهران، ۱۳۴۵ش.

دیوان حافظ لسان‌الغیب، چاپ قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۰ش.

روابط ادبی ایران وهند، علی‌اکبر شهابی، تهران.

زندگانی شاه عباس اول، تالیف نصرالله فلسفی، دانشگاه تهران

سبک شناسی، تالیف ملک‌الشعرای بهار، ج۳، تهران، ۱۳۱۶ش.

سرزمین هند، تالیف علی‌اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷ش.

سفینة الاولیاء، تالیف شاهزاده دارا شکوه، لکهنو، ۱۸۷۸م.

سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران.

شاهان شاعر، تالیف ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۴۶ش.

شعر العجم، تالیف شبلی نعمانی ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران.

طبقات اکبری، تالیف خواجه نظام‌الدین احمد هروی، کلکته، ۱۹۲۷ — ۱۹۳۵م.

عالم آرای شاه اسمعیل صفوی، به کوشش منتظر صاحب، تهران.

عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰ش.
عالم آرای عباسی، تالیف اسکندر بیگ منشی، تهران، ۱۳۳۵ش.
فرهنگ جهانگیری، تالیف میرجمال‌الدین حسین انجو ویراسته، دکتر رحیم عفیفی، مشهد، ۱۳۵۱ش
فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، تهران، ۱۳۴۶
فرهنگ فارسی، تالیف دکتر معین، تهران، ۴۵-۱۳۴۲ش.
فرهنگ نفیسی، تالیف دکتر علی‌اکبر نفیسی ناظم‌الاطباء، تهران، ۱۳۱۷ - ۱۳۴۳ش.
کلمات الشعرا، تالیف محمد افضل سرخوش، لاهور، ۱۹۴۲م
لغت نامه دهخدا، تالیف علامه دهخدا قزوینی، تهران.
مآثرالامرا، تالیف میرعبدالرزاق خوافی صمصام‌الدوله شاهنوازخان، کلکته، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۱م.
مآثر رحیمی، تالیف ملاعبدالباقی نهاوندی، کلکته، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱م.
مقالات الشعرا، تالیف میرعلی شیر قانع تتوی، کراچی، ۱۹۵۷م.
مقالات شبلی، تالیف علامه شبلی نعمانی (اردو)، ج۴ (اعظم‌گر، هندوستان) ۱۹۵۶م.
منتخب‌التواریخ، تالیف ملاعبدالقادر بدایونی، کلکته، ۱۸۶۹م.
نتایج الافکار (تذکره)، تالیف محمد قدرت الله گوپاموی، بمبئی، ۱۳۳۶ش
هفت اقلیم (تذکره) تالیف امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۳۹م.
همایون نامه، تالیف گلبدن بانو بیگم دختر بابرشاه وبا ترجمه اردو از رشیداختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م
هند، سرزمین عجایب، تالیف مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۴۷ش.
هند یا سرزمین اسرار، تالیف ع. وحید مازندرانی، تهران.

12- Indo - Iran Relation. By N.S. Gorekar.

13- Indo - Persian Relationship. By Riazul Islam. Lahore, 1970.

14- Influence of Islam on Indian Culture. By Tarachand. Allahabad, 1946.

15- Institutes Political & Military. By Timour (Tamer lane) Translated in English By Major Davy. Oxford, 1780.

16- Iran and India Through the Ages. F.C. Davar.

17- Memoirs of the Emperor Jahangueir. By Major David Price. U.S.A., 1968.

18- Persian-English Dictionary. By F. Steingass. London, 1957.

19- Persian Literature. By C.A. Storey (Sec.II.Fasc. 3). London, 1939.

20- Shah Jahan (The History of India As Told By Its Own Historians). H.M. Elliot. Calcutta, 1963.

21- A Short History of Muslim Rule In Indo-Pakistan. By M.A. Hanifi. Dacca, 1969.

22- The Sikhs. By Kushwant Singh. London.

23- Turk Lugati. By Huseyin Kazim Kadri. Cilt,3-4. Istanbul, 1943-1945.

24- Turkcede-Inglizceye Lugat. By J.W. Redhouse. London. Nov. 1890.

25- Tuzuk-I-Jahangir or Memoirs of Jahangir. Translated in English. By Rogers-Beveridge. London, 1909-1914.

REFERENCES

1- The Ain-i-Akbari, By Abul Fazl Allami. Translated in English By H. Blochmann, 1871.

2- Babar Nama (Facsimile) Ed. By Mrs.A.S.Beveridge. London, 1971.

3- The Cambridge History of India, the Mughal Period (Vols. III - IV) By W.Haig. India, 1957.

4- Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office. (Vols. I, II) Oxford, 1937.

5- Catalogue of the Persian Manuscripts. Part I. By Sachau and Ethe. London, 1889.

6- Catalogue of the Persian Manuscripts in the National Museum. Delhi.

7- A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English. John T. Platt. Oxford, 1968.

8- The English-Persian Agricultural Dictionary. University of Tehran.

9- The English-Persian Dictionary. A.A. Muntazim.

10- A History of the Persian Language and Literature at the Mughal Court. By M.A. Ghani, Allahabad, 1930.

11- The History of India, As Told By Its Own ~~Histo-~~ Historians. The Mohammadan Period. H.M. Elliot. Ed. John Dowson (Mèmoirs of Jahangir) Calcutta, 1959.